

عين الحيوة

از

محمد باقر

۴۰۰ ورق

عين الحيوة

صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین [illegible] مستمند فیوض
ازلی محمد باقر ابن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بموقف عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی میرساند
که چون حکیم علیم نفوس بشر را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله بعوایق غفلات و علایق
شهوات مبتلا گردانیده حیرت زدگان بوادی بیخبری و جهالت و مدهوشان شراب بغی و ضلالت را
از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت
هشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه
مشحون گردانیده و پیشوایان راه دین و رهنمایان مسالک یقین را بآن شیمه کریمه امر فرموده کما قال الله
تعالی وَادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و در کلام هدایت نظام جناب
رفعت مآب رسالت پناهی و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا
فوق حد و احصا وارد شده و اکثر طالبان هدایت باعتبار عدم انس بلغت عرب از فواید و منافع
آنها محرومند لهذا این بی بضاعت را بخاطر رسید که وصیتی که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله برگزیده اصحاب و زبده اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه را فرموده‌اند چون جامع
ترین اخباریست که در این باب از ینابیع وحی و الهام مأثور گردیده و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه
و محاسن اوصاف جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید بتکلف عبارات و حسن استعارات نگردیده
بعبارات قریب بفهم مضامین آنرا ایراد کنم و آنچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال آن منحصر
در عدم فهم لغت نباشد بر وجه ایجاز متوجه حل آن بشوم تا کافه مؤمنان و عامه شیعیان از آن
مائده سبحانی و عایده ربانی بهره فاضل و نصیب کامل بوده باشند و چون از فیض شامل سبحانی
امیدوارم که موجب حیات قلوب و ارواح مرده دلان سرابستان غرور گردد آنرا بعین الحیات مسمی
گردانیدم ملتمس از ناظران در این رساله آنکه چون دهر را استعداد ناقص این عدیم الاستطاعت
بقلم اصلاح و بدیده عیب جوئی نظر ننمایند و در حیات و ممات این تبه روزگار را بدعای خیر اعانت
فرمایند و حسبنا الله و نعم الوکیل مقدمه در ذکر بعضی از فضایل ابوذر رضی الله عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی حمد و جواهر ثنا تحفهٔ بارگاه جلال کبریای حکیمی که الواح ارواح قابلهٔ نوع بشر را که مظهر
غرایب صنع قضا و قدر است بصیقل مواعظ دلپذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده عکس پذیر
صفات کمال وجه دلگشای نعوت جلال خویش گردانید و چشمهای حقایق از لسان معجز
بیان انبیا و اصفیا بر بساتین قلوب صافیه و مزارع صدور ذاکیهٔ ارباب فطنت و ذکا
جاری ساخته الوان ریاحین محبت و انواع گلهای معرفت دمانیده و صلوات نامحدود
بر زبدهٔ عالم وجود و صاحب مقام محمود و باعث ایجاد سبع طباق و متمم صحیفهٔ مکارم اخلاق
مقدس جنابی که از خزانهٔ فیض ازلی بتشریف شریف اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ سرافراز است و امت
نوازی که از وفور شفقت و مرحمت بمنصب حَریصٌ عَلَیکُم بِالمُؤمِنینَ رَؤُفٌ رَحیمٌ ممتاز است
اعنی سید المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین و الآخرین
محمد ابن عبد الله خاتم النبیین و درود نامعدود بر آل اطهار و اهل اخیار او
که بنور تولای ایشان قنادیل دلهای محبان روشنی بخش زمین و آسمان گردیده و از شعشعه
خورشید محبت شان بمقتضای سِیماهُم فی وُجوهِهِم مِن اَثَرِ السُّجودِ صبح صادق یقین و
ایمان از جبین شیعیان دمیده خصوصاً سید اوصیا و امام اتقیا و فریادرس روز جزا و محرم
سرادق لو کُشِفَ الغِطاءُ باب مدینهٔ علم و لنگر سفینهٔ حلم اعنی ولی الله المرتضی و سیف الله
امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین اسد الله الغالب و شهاب الثاقب سید المرسلین علی ابن

و زمین برنداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و ابن عبدالبر که از اعاظم علمای اهل سنت است
در کتاب استیعاب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ابوذر در میان امت
من بزهد عیسی بن مریم است و بروایت دیگر شبیه عیسی ابن مریم است در زهد   روایت نموده
که حضرت امیرالمومنین علیه السلم فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمل آن عاجز بودند
و گره بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیامد و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده که روزی ابوذر رحمه الله علیه بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل
بصورت دحیه کلبی در خدمت آنحضرت بخلوت نشسته بود و سخنی در میان داشت ابوذر گمان
کرد که دحیه کلبی است با حضرت حرف تنهائی دارد بگذشت جبرئیل گفت اینک ابوذر بر ما
گذشت و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب سلام میگفتیم بدرستیکه او را دعائی هست که در
میان اهل آسمانها معروفست چون عروج نمایم از وی سؤال نمای چون جبرئیل رفت ابوذر بیامد
حضرت فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت که چنین یافتم که دحیه کلبی نزد تو بود
برای امری او را بخلوت طلبیده نخواستم که کلام شما را قطع نمایم حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین
گفت ابوذر بسیار نادم شد حضرت فرمود که چه دعاست که خدا را بآن میخوانی که جبرئیل خبر داد
که در آسمانها معروفست گفت این دعا میخوانم اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْإِيمَانَ بِكَ وَالتَّصْدِيقَ بِنَبِيِّكَ وَ
الْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى عَنْ شِرَارِ النَّاسِ و روایت کرد از حضرت امام حسن
از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت
مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ابوذر صدیق این امت است و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت که ولایت و محبت جمعی از دوستان که بعد از حضرت رسالت
بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل امام حق و احکام دین نکردند طلبیدند مثل سلمان فارسی و ابوذر
غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن الیمان و ابوالهیثم

ابوذر کنیت او است و اسم او بقول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب بود از قبیله بنی غفار بود

و اخبار از اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود آنست که بعد از رتبه معصومین ع در میان صحابه کسی

بجلالت قدر و شأن سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی نبوده و از بعضی اخبار ظاهر

میشود که سلمان بر او ترجیح دارد چون ابوذر و مقداد و احادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد

شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتد شدند الا اندکی بر گشته

اند مگر سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد که ایشان را هیچ تزلزلی و شکی در خاطر نرسید و قلیلی از سایر

و قلیلی از سایر صحابه برگشتند و با حضرت امیر المؤمنین ع بیعت کرده اند و باقی بکفر ماندند

از حضرت صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین ع بسلمان گفت که یا سلمان برو بخانه فاطمه

و بگو که تحفه از تحفه‌های بهشت که از برای او حق سبحانه تعالی فرستاده بتو عطا فرماید سلمان چون

بدر خانه آمد دید سه سبد نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گذاشته گفت ای دختر رسول

تحفه بمن کرامت کن حضرت فرمود که این سه سبد را سه حوریه از بهشت برای من آورده اند اسم

ایشان را پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده و دیگری گفت

که من ذره نام دارم خدا مرا از جهت ابوذر خلق کرده و سیوم گفت من مقدوده نام دارم خدا مرا برای مقداد

خلق کرده سلمان گفت که حضرت فاطمه قدری از آن تحفه کرامت فرمود و بهر قومی که میگذشتم از بوی

خوش آن متحیر میشدند امام موسی کاظم صلوات الله علیه مرویست که در روز قیامت

منادی از جانب رب العزه ندا کند که کجایند حواریین و مخلصان محمد ابن عبد الله که بر طریقه آن

حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت را نشکستند پس برخیزد سلمان و ابوذر و مقداد

از حضرت صادق صلوات الله علیه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرمودند که خدا امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه گفتند یا رسول الله کیستند

جماعت فرمودند که علی ابن ابیطالب و مقداد و سلمان و ابوذر در کتب شیعه و سنی

مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که آسمان سایه نکرده بر کسی

شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت که کیفیت اسلام سلمان را میدانم
مرا خبر ده بکیفیت ابوذر تخطاکرد که هر دو را از حضرت شنید پس فرمود که بدرستی که ابوذر
در بطن مر که محلیست در یک منزلی مکه معظمه گوسفندان خود را چرا میفرمود گرگی از جانب راست
گوسفندان او شد بعصای خود او را براند پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصای بروی حواله
نمود گفت من گرگی از تو خبیث تر و بدتر ندیده ام آن گرگ باعجاز حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
بسخن آمد و گفت والله که اهل مکه از من بدترند خداوند عالم بسوی ایشان پیغمبری فرستاده
او را بدروغ نسبت میدهند و نسبت باو دشنام میگویند ابوذر چون این سخن بشنید بزن خود
گفت که توشه و مطهره و عصای مرا بیاور پس اینها را برگرفته و بپای خود بجانب مکه روان شد
که تا خبری که از گرگ شنید معلوم نماید و طی مسافت نموده در ساعتی بسیار گرم داخل مکه شد
و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزد چاه زمزم آمد و دلوی از آن آب از برای
خود کشید چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن خبریست
که گرگ مرا بآن خبر داده و این نیز از معجزات آن پیغمبر است پس بیاشامید و بکنار مسجد آمد دید
جماعتی از قریش بر دور یکدیگر نشسته اند نزد ایشان بنشست دید که ایشان ناسزا بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله میگویند بنحوی که گرگ او را خبر داده بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر
روز ناگاه حضرت ابوطالب پیدا شد چون نظر ایشان بر او افتاد بیکدیگر گفتند که خاموش شوید
که عمویش آمد پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه کردند و چون ابوطالب بیامد با او مشغول سخن
گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون ابوطالب از نزد ایشان برخواست من از پی او روان
شدم رو بجانب من کرده گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده ام که میان شما مبعوث
شده است گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم باو ایمان آورم و اگر فرماید بر استی او اقرار نمایم و خود را
منقاد او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت کنم گفت البته چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد
من آی که ترا باو رسانم من شب در مسجد بودم و چون روز شد دیگر میان کفار بنشستم و ایشان

بن الیمان و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله بن الصامت و عبادة بن الصامت
و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان و در حدیث دیگر مثل
این از حضرت امام رضا علیه السلم منقولست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقولست که ابوذر از خوف خدا چندان گریست که چشم او آزرده شد پس گفتند که دعا کن که خدا
چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غمست که ترا از چشم خود بیخبر کرده
گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است و ابن بابویه از عبد الله عباس روایت
کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا نشسته بودند و جمعی از صحابه در خدمت
آنحضرت بودند فرمود که اول کسی که از این در درآید در این ساعت آن شخص اهل بهشت خواهد بود
چون این را شنیدند جمعی برخواستند که شاید مبادرت بدخول نمایند پس حضرت فرمود که
جماعتی الحال داخل شوند هر یک بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان مرا بشارة
دهد به بیرون رفتن از ماه آذار از اهل بهشت است پس ابوذر با آن جماعت داخل شد حضرت
بایشان گفت که ما در کدام ماهیم از ماههای رومی ابوذر گفت که آذار بیرون رفت یا رسول الله
حضرت فرمود که من میدانستم ولیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین
نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند
کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و در تنهائی خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت
تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت در بهشت رفیقان من خواهند بود در بهشتی که خدا
پرهیزکاران را وعده فرموده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست
که فرمود که ایمان ده پایه دارد مانند نردبانی که بآن بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر
در پایه نهم و مقداد در پایه هشتم و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه
واقع شده و ذکر آنها موجب تطویل میشود و محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه باسناد معتبر
از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت بشخصی از اصحاب خود فرمود که میخواهی

تو چگونه بود گفت که والله که اگر دیگری میپرسید نمیگفتم ولیکن اطاعت فرمان تو لازم است
من مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زادهها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادرم
مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند روز عیدی با پدرم بعیدگاه میرفتم بصومعه رسیدم که کسی
دران صومعه باواز بلند ندا میکرد که اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا
حبیب الله پس چون این ندا شنیدم محبت محمد ص در گوشت و خون من جا گرفت و از عشق آنحضرت
خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود مادرم گفت که امروز چرا آفتاب را سجده نکردی و نپرستیدی
من انکار کردم و چندان مضایقه نمودم که او ساکت شد پس چون بخانه برگشتم نامه دیدم بر سقف
خانه آویخته بود بمادر خود گفتم این چه نامه است مادر گفت که چون از عیدگاه برگشتیم این نامه را
چنین آویخته دیدیم نزدیک آن نامه نروی که پدرت ترا میکشد من همان در حیرت بودم و انتظار
بودم تا شب شد و مادر و پدرم در خواب شدند برخواستم و نامه را برگرفتم و بخواندم نوشته بود
که بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیغمبری بهم رسد
محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده دینی و منع نماید مردم را از پرستیدن
غیر خدا و عبادت بتان ای روزبه تو وصی عیسی پس ایمان بیاور و مجوسیت و کبر را ترک کن
پس چون این را بخواندم بیهوش شدم و عشق آنحضرت زیاده شد و چون پدر و مادرم برین
حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیق محبوس ساختند و گفتند اگر ازین امر برنگردی
ترا بکشیم گفتم بایشان که آنچه خواهید بکنید محبت محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت
سلمان گفت که من پیش ازین خواندن نامه عربی را نمیدانستم و از آن روز عربی را بالهام الهی آموختم
پس مدتی دران چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک دران چاه برای من فرو میفرستادند
و چون حبس و زندان بسیار بطول انجامید دست بآسمان بلند کردم گفتم بحق محمد و وصی او علی بن
ابی طالب که محبوب من گردانیدی پس بجود رسیده و درجه آنحضرت که فرج فرمایی نزدیک گردان
و مرا راحت بخشی ازین محنت پس شخصی نزد من آمد جامهای سفید در بر داشت گفت برخیز ای روزبه

زبان [illegible] بر سؤال رو نگذاشته و چون ابوطالب پا من زبان از آن قول ناشایسته بر بستند

[illegible] شدند بسخن و چون از نزد ایشان برخواستم از پی او روان شدم و باز سؤال

[illegible] را اعاده نمودم و من همان جواب گفتم و تأکید فرمود که البته اینچه میگوئی خواهی کرد گفتم

بلی پس مرا با خود برد بخانه که در آنجا حضرت حمزه بود بر او سلام کردم و از حاجتم پرسید همان جواب

گفتم گفت گواهی میدهی که خدا یکیست و محمد فرستاده اوست گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا

رسول الله پس حمزه مرا با خود برد بخانه که حضرت جعفر طیار در آنجا بود سلام کردم و نشستم و از من

سؤال مطلب کرد و همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم پس جعفر مرا بخانه

که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در آنجا بود و بعد از سؤال و امر بشهادتین

آنحضرت مرا بخانه برد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تشریف داشتند سلام

کردم و نشستم و از حاجت من سؤال نمودند کلمه شهادتین تلقین فرمودند و چون شهادتین

گفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برو که تا رفتن تو پسر عمی از تو فوت شده خواهد

بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد مال او را بگیر و نزد اهل و عیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر

گردد آنگاه بنزد ما بیا چون ابوذر بوطن خویش باز آمد پسر عمش فوت شده بود مال او را متصرف

شد و [illegible] تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمود و امر اسلام رواج گرفت در مدینه

بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق ع فرمود که این بود حکایت مسلمان شدن ابوذر

و [illegible] مسلمان شدن را که شنیدی آن شخص پشیمان شد از اظهار دانستن اسلام سلمان و است ما کرد

[illegible] حضرت نفرمود ولیکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی بن

جعفر صلوات الله علیه روایت نموده که شخصی از آنحضرت سؤال نمود از سبب اسلام سلمان

و ابی ذر رضی الله عنهما آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم صلوات الله علیه که روزی

حضرت امیرالمؤمنین و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر حضرت رسول جمع بودند از سلمان

پرسید که یا ابا عبدالله [illegible] علیه السلام ما را از اول کار خود خبر نمیدهی که اسلام

من ابا کردم باز تکلیف کردند گفتم من مرد دیرانیم و دیرانیان گوشت تناول نمیکنند مرا چندان زدند
که نزدیک شد که مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست از او بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب
نخورد دیگر بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند گفتم من راهب و از اهل دیرم و شراب
خوردن شیوه ما نیست چون این بگفتم در من آویختند و عزم کشتن من کردند با ایشان گفتم ای قوم
مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم و خود را به بندگی یکی از ایشان دادم مرا بیاورد و به
یهودی به سیصد درهم بفروخت و یهودی از قصه من سؤال کرد قصه خود باز گفتم و گفتم
گناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی اویم یهودی گفت من تو و محمد را هر دو دشمن
میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و در در خانه اش ریگ بسیار ریخته بود گفت والله ای روزبه
اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا بیرون نبرده باشی ترا بکشم پس تمام شب تعب کشیدم و چون
عاجز شدم دست باسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار تو محبت محمد و وصی او را در دل من
جا داده ای بحق درجه و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا از این تعب راحت بخش
چون این بگفتم خداوند متعال بادی برانگیخت که تمام ریگها را بمکانی که یهودی گفته بود برد چون
صبح شد یهودی بیامد و الحال مشاهده نمود گفت تو ساحری و جادوگری و من چاره کار تو نمیدانم
ترا از این شهر بیرون میبرم که مبادا بشامت تو این شهر خراب شود پس مرا از آن شهر بیرون
آورد و بزن سلیمیه بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست داشت و باغی داشت گفت این باغ بتو
تعلق دارد خواهی میوه او را تناول نما و خواهی ببخش و خواهی تصدق کن پس مدتی در آن حال
ماندم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می آیند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته
گفتم والله که ایشان همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس بیامدند تا بباغ داخل
شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با حضرت امیر المؤمنین و حمزة بن
عبد المطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابی طالب و ابوذر غفاری و مقداد پس خرماهای زبون را
تناول میفرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان میگفت که بخرماهای زبون قناعت

دست مرا گرفت و نزد صومعه او برد و چون گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان
محمداً حبیب الله دیدار سر از صومعه بیرون کرد و گفت توئی روزبه گفتم بلی مرا بنزد خود برد
دو سال تمام او را خدمت کردم و چون هنگام وفات او شد گفت من این دار فانی را وداع
میکنم گفتم مرا بکه میسپاری گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی
که در انطاکیه میباشد چون او را دریابی سلام من باو برسان و لوحی بمن داد که باو برسان
و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن کردم و لوح را بر گرفتم و بجانب
انطاکیه روان شدم و چون بانطاکیه رسیدم بپای صومعه آن راهب آمدم و گفتم اشهد
ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمداً حبیب الله پس راهب از بر خود فرو نگریست
و گفت توئی روزبه گفتم بلی گفت بیا بالا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم و چون
هنگام رحلت او شد حینی وفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میسپاری گفت کسی را گمان ندارم
که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است پس چون باو رسی
سلام من باو برسان و این لوح را باو بسپار چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین و دفن کردم و
لوح را بر گرفتم و بشهر اسکندریه آمدم و نزد صومعه راهب آمدم و شهادت بر خواندم راهب
سؤال نمود که توئی روزبه گفتم بلی مرا بنزد خود برد و دو سال او را خدمت کردم تا هنگام وفات
او شد گفتم مرا بکه میسپاری گفت کسی را گمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد و محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب نزدیک شده است که عالم را بنور وجود خود منور گرداند برو و آنحضرت را
دریاب و چون بشرف ملازمت آنحضرت برسی سلام من باو عرض کن و این لوح را بده و بسپار و چون
از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را بر گرفتم و بیرون آمدم و با جمعی رفیق شدم و با ایشان
گفتم که شما متکفل نان و آب من بشوید و من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند و چون
هنگام طعام خوردن ایشان شد نسبت کفار قریش گوسفندی را بیاوردند و خیلها چوب
برا و زدند که بمرد و پاره‌ای کباب کردند و پاره‌ای بریان کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند چون میته بود

ابوذر از تو من گفتم که بگو در خدمت آن سرور بودن من بهتر است از تو و آنچه داری پس حضرت
ورا از فردوس سلمان نام نهاد و علی بن ابراهیم علیه الرحمة روایت کرده که در جنگ تبوک ابوذر
سه روز در عقب ماند بجهت آنکه شتر او لاغر و ناتوان بود پس چون دانست که شتر بقافله نمیرسد
شتر را بگذاشت و رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد پس چون روز بلند شد
و آفتاب گرم شد نظر مسلمانان بر وی افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر است
که تشنه است آب از وی دریغ مکنید آب باو رسانیدند تناول نمود و بخدمت حضرت
شتافت و مطهره پر از آب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر تو که آب داشتی
چرا تشنه مانده بودی گفت یا رسول الله بسنگی رسیدم بر او آب باران جمع شده بود چون چشیدم
سرد و شیرین بود با خود گفتم و قرار کردم که تا حبیب من رسول الله آن آب نخورد من نخورم حضرت
فرمود که ای ابوذر خدا ترا رحم کند تو تنها و غریب زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها
مبعوث خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و جمعی از اهل عراق بتو سعادتمند خواهند بعد
از موت متوجه غسل و تکفین تو خواهند شد و ارباب سیر معتمده نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر
بولایت شام رفت و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان علیه اللعنه چون قبایح اعمال عثمان
بسمع او رسید خصوصا قضیه اهانت و ضرب عمار زبان طعن بر عثمان بگشاد و عثمان را آشکارا
طعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان مینمود و چون از معویه لعنه الله اعمال شنیعه مشاهده
نمود او را توبیخ و سرزنش مینمود و مردم را بولایت خلیفه بحق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
ترغیب مینمود و مناقب آنحضرت را باهل شام میشمرد و بسیاری از ایشان را بتشیع مایل گردانید
و مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل اکنون هستند ببرکت ابوذر است
معویه حقیقت این را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر در این ولایت بماند مردم
آن ولایت را از تو منحرف سازد عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو برسد البته باید که ابوذر
را بر شتر برهنه نشانیده و دلیلی عنیف با او فرستی که آن مرکب را شب و روز براند تا [illegible]

تا ببینم و میوهٔ باغ را ضایع نکنند من بنده مالکم خود را گفتم یکطبق از خرمای باغ من به بخشش گفت ترا رخصت
شش طبق دادم بیامدم و طبقی از رطب برگرفتم و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان ایشان
پیغمبر هست از خرمای تصدق تناول نمی نماید و هدیه را تناول مینماید پس طبق را نزد ایشان آوردم
و گفتم این خرمای تصدقست حضرت رسول و امیر المؤمنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند
و صدقه بر ایشان حرامست تناول ننمودند و آن سه نفر دیگر بخوردند و مشغول شدند بخاطر خود
گذرانیدم که این یک علامتست از علامات پیغمبر آخر الزمان که در کتب خوانده ام پس برفتم و رخصت
یکطبق دیگر از آن طلبیدم از رخصت شش طبق را و پس یکطبق دیگر رطب نزد ایشان حاضر
ساختم و گفتم این هدیست حضرت رسول صلوات الله علیه و آله دست دراز کرد و گفت بسم الله
الرحمن الرحیم کلوا تناول نمائید پس همگی تناول نمودند در خاطر خود گذرانیدم که این نیز علامت
دیگر است و من مضطرب بر گرد سر آنحضرت میگشتم و در عقب آنحضرت می نگریستم آنحضرت بجانب
من التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی گفتم بلی دوش مبارک خود را گشودند
دیدم که مهر نبوت در میان دو کتف آنحضرت نقش گشته و موئی چند بران رسته پس بزیر افتادم
و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود که این در زنبر بر دو خاتون خود بگو محمد بن عبد الله میگوید که
این غلام را بما بفروش چون آنرا رسالت نمودم گفت بلی او را بفروشم بکی بچهار صد درخت خرما
که دویست درخت آن خرمای زرد باشد و دویست درخت خرمای سرخ چون بحضرت عرض
نمودم که چه بسیار بی انصافست آنچه او طلبیده است پس گفت که اعلی را بده این خرما را جمع کن پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله برخاست و دانه را در زمین فرو میبرد و امیر المؤمنین آب میداد چون دانه را در زمین میگذاشتند
دانها از زمین روئیده بود و نخلها تا هنگامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده بمیوه آمده بود
پس حضرت بغلام را دلگیرا درختان خود را بگیر و غلام را بما بسپار چون نزد درختان رفت دید گفت
والله که نمیفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد در آن حال جبرئیل نازل شد و بال خود را بر
درختان مالید همه خرمای زرد شد پس آن زن بمن گفت والله که یکی ازین درختان نزد من بهتر است

میکنید ایشان را بظلم و ستم از خانهای و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و پیمان را و حال آنکه
میدانید یعنی را و گواهی میدهید بر حقیقت این پس شما آن گروهید که پیمان را شکستید و میکشید
کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از خانهای خود و شهرهای خود و یاری یکدیگر میکنید
در بیرون کردن ایشان بتعدّی و ستم و اگر آیند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند
باز میخرید اسیران را و بر شما حرامست بیرون کردن ایشان و فدیه که میدهند خوبست آیا میگروید
بپاره از احکام کتاب خدا که فدیه اسیر دادنست و کافر میشوید ببعض دیگر که آن حرمت کشتن
و بیرون کردنست پس نیست مکافات آنکس که چنین نافرمانی کند از شما مگر خواری و رسوائی
در دنیا و در روز قیامت باز گردانیده میشوند بسوی عذابها که آتش جهنم است و خدا غافل نیست از آنچه
میکنند ایشان و علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این آیات در باب ابی ذر و عثمان نازل شده
باین سبب که چون ابوذر در مدینه داخل شد علیل و بیمار تکیه بر عصائی داده بنزد عثمان آمد و در
آنوقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و نزد آن ملعون جمع بود و
ملاعین اصحاب او بر گرد او نشسته نظر بر آن مال داشتند که بایشان قسمت نماید ابوذر بعثمان
گفت که این چه مالست گفت صد هزار درهم است که از بعضی نواحی برای من آورده اند و انتظار
میبرم که مثل آن بیاورند و با آن ضم نمایم و آنچه خواهم بکنم و بهر که خواهم بدهم ابوذر گفت که ای عثمان صد هزار
درهم بیشتر است یا چهار دینار گفت بلکه صد هزار درهم ابوذر گفت که بیاد داری که من و تو در
شبی بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم و آنحضرت محزون بود با ما سخن نگفت و چون
بامداد بخدمت آنحضرت رفتیم او را خندان یافتیم و گفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد سبب چیست
که دیشب چنین مغموم بودی و امروز چنین شادمانی فرمود که دیشب چهار دینار از مال مسلمانان
نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده بودم ترسیدم که مرا مرگ در رسد و آن نزد من باشد و امروز
بمسلمانان قسمت نمودم و راحت یافتم و خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و گفت
چه میگوئی در باب کسی که زکوة واجب مال خود را داده باشد آیا بر او دیگر لازم است بروایت دیگر

غایب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر فراموش [گردد] چون نامه معویه رسید ابوذر را بخواند و او را
بر کوهانی شتری درشت و برهنه بنشاند و مردی درشت عنیف را با او همراه کرد ابوذر رحمة الله
مردی دراز بالا و لاغر بود و در آن وقت شیب و پیری اثری تمام در او کرده بود و موی سر
و روی او سفید شده بود و ضعیف و نحیف گشته بود و دلیل شتر او را بعنف میراند و شب و
[روز] میراند از غایت سختی و درشتی که آن شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح گشت و
او سخت رنجور و کوفته و مجروح بمدینه داخل شد چون او را بنزد عثمان آوردند عثمان در او
نگریست گفت هیچ چشم بد از تو روشن مباد ای جندب ابوذر گفت پدر و مادرم جندب
نام نهاد و مصطفی صلی الله علیه و اله مرا عبدالله نام نهاد عثمن گفت تو دعوی مسلمانی میکنی
و از زبان ما میگوئی که خدای تعالی درویش است و ما توانگریم و آخر من کی این سخن گفته بودم
ابوذر گفت این کلمه بر زبان من نرفته است و لیکن گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله
علیه و اله شنیدم که او گفت که چون پسران ابی العاص سی تن شوند مال خدای تعالی
وسیله دولت و مال خویش کنند و بندگان خدای را چاکران خود و خدمتکاران خود
گردانند و در دین خدای تعالی خیانت کنند پس زان خدای تعالی بندگان خود را از ایشان
خلاصی دهد و باز رهاند و علی بن ابراهیم علیه الرحمه این آیات که به [در] تفسیر خود ایراد نموده
وَاِذْ اَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ لَا تَسْفِکُونَ دِمَاءَکُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ ثُمَّ
اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَکُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِیقًا مِنْکُمْ
مِنْ دِیَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ یَاْتُوکُمْ اُسَارٰی تُفَادُوهُمْ
وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ اِخْرَاجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ
مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّونَ اِلٰی اَشَدِّ
الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ که ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین اینست که یاد
کنید آنگاه که پیمان از شما و پدران شما گرفتیم که نریزید خونهای خود یعنی خویشان و همدینان خود را و بیرون

حضرت بیامد عثمان گفت ای ابوالحسن به بین که این پیر دروغ گو چه میگوید حضرت فرمود که بس کن ای
ای عثمان و او را نسبت مده که من شنیده ام که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حق او فرموده که
آسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی و زمین تیره بر نداشته سخن گوئی را که راست گوتر از ابوذر باشد
جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند که والله که حضرت علی راست میگوید و ما این حدیث را از پیغمبر
شنیده ایم پس ابوذر بگریست و گفت وای بر شما همه گردن بر این مال دراز کرده اید و مرا بدروغ نسبت
میدهید و گمان میبرید که من دروغ بر پیغمبر می بندم پس ابوذر روی بآن منافقان کرد و گفت
که کی از شما بهتر است عثمان گفت که ترا گمان اینست که تو از ما بهتری گفت بلی از روزی که از
حبیب خود رسول خدا جدا شده ام تا حال همین جبه را پوشیده ام و دین را بدنیا نفروخته ام و شما
بعد از دین پیغمبر را احداث کردید و برای دنیا دین را خراب کردید و در مال خدا تصرفها
ناحق کردید و خدا از شما سوال خواهد کرد و از من سوال نخواهد کرد عثمان گفت بحق رسول ترا سوگند
میدهم که آنچه میپرسم جواب بگوئی ابوذر گفت اگر قسم ندهی هم بگویم عثمان گفت بگوی که کدام شهر را
دوست تر میداری گفت شهر مکه که حرم خدا و حرم رسول است میخواهم که در آنجا خدا را عبادت کنم
تا مرا مرگ در رسد گفت ترا آنجا نفرستم و ترا از آن کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان گفت که
کدام شهر را دشمن تر میداری گفت ربذه که در حالت کفر در آنجا بودم عثمان گفت که ترا آنجا میفرستم
ابوذر گفت که ای عثمان تو از من سوال کردی و من راست گفتم و اکنون من سوالی دارم تو نیز
راست بگو و مرا خبر ده که اگر لشکری بجانب دشمن فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران باسیری
بگیرند و گویند که او را نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی خواهی داد گفت بلی گفت اگر نصف مال تو
خواهند میدهی گفت بلی گفت اگر بهای من تمام مال ترا طلبند میدهی گفت بلی ابوذر گفت الله اکبر
جبیب من رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی بمن گفت که ای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی
که از تو پرسند بهترین بلاد را و تو گوئی مکه و مدینه سکنای تو در آنجا نمایند و بدترین شهرها را از تو
پرسند و تو گوئی ربذه و ترا بآنجا فرستند گفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد بود فرمود که ای بحق

گفت که ای کعب چه حرج باشد اما بین که بعضی بیت المال را بمسلمانان دهد و بعضی دیگر را حفظ کند

تا هر وقت که امام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت که اگر یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بسازد

با و چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و گفت ای یهودی زاده ترا چه

کار است که در احکام مسلمانان تخطئه نمائی گفته خدا راست تر است از گفته تو خداوند عالم میفرماید

که الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ

فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ترجمه اش بقول مفسرین اینست که آنانکه جمع میکنند و گنج مینهند طلا

و نقره را و در راه خدا نفقه نمیکنند بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک در روزی که گنج ها

نهاده ایشان در آتش جهنم سرخ کنند پس داغ کنند بر پیشانی ایشان که رو ترش کرده بودند در روی فقرا

چون زده اند و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و پشتهای ایشان که پس رو بایشان

کرده اند و گویند بایشان که اینست آن گنج که نهاده بودید برای خود و از آن نفع نبردید

داشتید پس بچشید وبال آنچه ذخیره میکردید از برای خود چون ابوذر این آیه خواند عثمان گفت

تو پیر و خرف شده و عقل تو زایل شده است اگر نه این بود که تو صحبت رسول صلی الله علیه و آله

دریافته هر آینه ترا میکشتم ابوذر گفت که دروغ میگوئی ای عثمان و از بهر آن نمیکشی که حبیب

رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که ابوذر را از دین بر نمیگردانند و ترا نمیکشند تا

عقل من از او باقی مانده است که یک حدیث از تو و از خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله بخاطر دارم گفت چه حدیث است گفت ابوذر که شنیدم که آنحضرت فرمود که چون آل ابی العاص

سی تن رسند مالهای خدا را بناحق تصرف نمایند و در میان خود دست بدست بگردانند و قرآن را بباطل

تاویل نمایند و مردمان را بندگان خود بگیرند و فاسقان و ظالمان را یار و دوست گیرند و صالحان

در مجالس ایشان معذب باشند عثمان گفت ای گروه صحابه هیچ یک از شما این حدیث را از پیغمبر شنیده اید

همه از برای خوشی او گفتند نشنیده ایم عثمان گفت که حضرت علی بن ابی طالب را طلبید چون

جزعست و عافیت را بزودی طلب نمودن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بگذار و بر خدا توکل کن
و بگو حسبی الله و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که ای عم این گروه با تو کردند
آنچه میدانی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و ناظر هست یاد دنیا را بیاد مفارقت دنیا از
خاطر محو نما و سختیهای دنیا را بامید راحتهای عقبی بر خود آسان کن و بر بلاها صبر نما تا چون
پیغمبر را ملاقات نمائی از تو خشنود و راضی باشد پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه گفت ای عم
خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت شدت را بحالت رضا و خدا را هر روز در حکمت
و مصلحت هر روز تقدیری و کاریست این گروه دنیای خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از
ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه ایشان از تو منع کردند و ایشان چه محتاجند بآنچه
تو از ایشان منع نمودی پس بر تو باد بصبر که همه خیرات در شکیبائی است و شکیبائی از صفات کرم است
و جزع بگذار که نفعی نمیدهد پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بوحشت و تنهائی مبتلا کند کسی را که ترا
بوحشت انداخت و خدا بترساند کسی را که ترا ترسانید والله که مردم را باز نداشت از گفتن سخن
حق مگر میل بدنیا و محبت آن والله که طاعت الهی با جماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از آن
کسی است که برو متصرف شود این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند و مردم ایشان را اجابت نمودند
و دین خود را بایشان بخشیدند پس زیانکار دنیا و آخرت شدند و اینست خسران عظیم پس ابوذر
رضوان الله علیه در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی پدرم و مادرم فدای
شما و روهای شما باد که چون میبینم بدرستی که هرگاه شما را می بینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بخاطر
می آورم و مرا در مدینه کاری و دلبستگی و انسی بغیر شما نیست و بودن من در مدینه بر عثمان گران آمد
چنانکه بودن من در شام بر معویه دشوار بود و عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها
فرستد از او خواستم که مرا بکوفه فرستد ترسید که من مردم کوفه را بر برادرش بشورانم قبول نکرد
و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در آنجا مرا مونسی نباشد و او از دوستی بگوش من نرسد والله
که من غیر خداوند خود انیسی و مصاحبی نمیخواهم چون خدا با منست از تنهائی پروائی ندارم و مرا در جمیع

بخداي كه جان من در قبضه تصرف او است كه اين امر خواهد بود گفتم يا رسول الله در آن
روز شمشير بر دوش بگيرم و همراه ايشان براي خدا با ايشان جهاد كنم حضرت فرمود كه نه بشنو
و خاموش باش و متعرض كسي مشو اگر چه غلام حبشي باشد و بدرستي كه حق تعالى در ما
و براي تو و عثمان آيه چند فرستاده و آن آيات را كه گذشت حضرت خواند و انصافا در جميع
آن آيات بر اين قصه بر خبير پوشيده نيست و از بيرون كردن ابوذر و قصه شدائد ابوذر
از سؤال كردن و جواب گفتن و خواري دنيا كه بحال سكان كشته شد و عذاب آخرت كه ابد
الآباد باشد عذاب معذب نسبت پس مروان بن الحكم عليه اللعنه را حكم كرد كه ابوذر را با عيال
از مدينه بيرون فرستند بجانب ربذه و تأكيد كرد كه كسي از صحابه بمشايعت او بيرون نرود وليكن
اهل بيت رسالت با جمعي از خواص امر منافقان را اطاعت نكرده بمشايعت بيرون رفتند و او را
دلداري مي نمودند چنانچه محمد بن يعقوب كليني عليه الرحمه روايت مي كند كه چون ابوذر از
مدينه بيرون رفت حضرت امير المؤمنين و امام حسن و امام حسين عليهم السلام صلوات الله
عليهم و عقيل برادر امير المؤمنين عليه السلام و عمار بن ياسر بمشايعت او بيرون رفتند و چون
هنگام وداع شد حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود كه اي ابوذر تو از براي خدا غضب كردي
اميد بدار آن كسي را كه از براي او غضب كردي اين گروه ترسيدند كه مبادا تو دنياي ايشان را تصرف
نمايي و تو ترسيدي بر دين خود و دين خود را با ايشان نگذاشتي و حفظ كردي پس ترا از شهر
خود بيرون كردند و بلاهاي عظيم ساختند والله كه اگر راههاي آسمان و زمين را بر كسي ببندند
و او پرهيزكار باشد البته حق تعالى بيروني از براي او مقرر ميفرمايد مونس تو نيست مگر
حقيقت تو و وحشت و تنهايي و دوري تو از باطلست پس عقيل گفت كه اي ابوذر تو ميداني
كه ما اهل بيت ترا دوست ميداريم و ما ميدانيم كه تو ما را دوست ميداري تو حق و حرمت ما را
بعد از پيغمبر نگاه داشتي و ديگران ضايع كردند مگر قليلي از اهل حق ثواب تو بر خداست
و بجهت محبت اهل بيت رسالت ترا آواره شهر و ديار ميكنند خدا مزد ترا دهد بدانكه از بلا گريختن

اهل داری

که در این حال جمعی از ربذه بعیادت پدرم آمدند و گفتند ای ابوذر چه آزار داری و از چه شکایت
گفت از گناهان خود گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود را میخواهم گفتند آیا
طبیبی میخواهی که برای تو بیاوریم گفت مرا بیمار کرده طبیب خداوند عالمیان است و درد و دوا
از اوست دختر گفت که چون نظری بر ملک موت افتاد گفت مرحبا بدوستی که در هنگام
آمده است که نهایت احتیاج باو داریم رستگار مباد کسی که از دیدار تو نادم باشد و پشیمان
گردد خداوندا مرا زود بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی که همیشه
خواهان لقاء تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال
نمود عبا بروی او کشیدم و بر سر راه قافله عراق آمدم و نشستم جمعی پیدا شدند
بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وفات یافته ایشان فرود آمدند و گریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز
گذارده دفن کردند مالک اشتر در میان ایشان بود و مرویست که مالک اشتر گفت که من
او را در حله کفن کردم که با خود داشتم و قیمت آن حله چهار هزار درهم بود دختر گفت که من
چنین بر سر او میبودم و نماز میگذاردم بطریقی که او میگذارد و روزه که او میداشت
بجای می آوردم شبی نزد قبر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند
چنانچه در حال حیوة میخواند باو گفتم که ای پدر خداوند با تو چه کرد گفت ای دختر نزد پروردگار
کریم رفتم او از من خشنود شد و من از وی راضی شدم کرمها فرمود و مرا گرامی داشت
و عطاها بخشید اما ای دختر عمل بکن و مغرور مشو و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابوذر
زن او را نقل کرده اند و احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که در تجهیز و تکفین ابوذر
حاضر بودند احنف بن قیس تمیمی و صعصعه بن صوحان العبدی و خارجه بن الصلت التمیمی
عبدالله بن سلمه تمیمی هلال بن مالک المزنی و جریر بن عبدالله البجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمه
بن قیس النخعی و مالک اشتر بودند و چون از نماز فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او برپای خواست

امور کائنات وخداوندی بجز او نیست بر او توکل دارم و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه
چیز قادر و توانا و صلوات بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد و علی بن ابراهیم روایت کرده
که ابوذر را پسری بود ذر نام در ربذه وفات یافت ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبرش ایستاد
پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای ذر خدا ترا رحم کند بدرستی که خوش خلق و نیکو کردار
بودی با پدر و مادر و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم و بعد من از رفتن تو نقصی را نیافته ام مرا
بغیر از حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفعی ندارم که از رفتن او دلگیر باشم و اگر نه اهوال
بعد از مرگ میبود آرزو داشتم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته است از
اندوه از برای تو والله که گریه از برای تو نکردم بلکه بر تو گریستم کاشکی میدانستم که چه با تو گفتند
و تو چه در جواب گفتی خداوندا حقی چند از برای خود بر او واجب گردانیده بودی و حقی چند
برای من بر او فرض کرده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو بخشی
و از او عفو فرمای که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش
خود و عیال با نها میکرد ناگاه علتی در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش
نیز در ربذه وفات یافته بود و ابوذر ماند بود و دختری که زن دری میبود دختر ابوذر گفت
که سه روز بر من و پدرم گذشت که هیچ بدست ما نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدرم گفت
که ای فرزند بیا با این صحرای ریگستان برویم شاید گیاهی بدست آوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم
چیزی بدست نیامد پدرم ریگی جمع نمود و سر بر آن گذاشت نظر کردم و چشمهای او را دیدم بحال
احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان با تنهائی و غربت گفت ای دختر
مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدرستی که حبیب
من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غزوه تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بعالم
بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین و چون قافله پیدا شود نزدیک
رو و بگو که ابوذر که از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است وفات یافته دختر گفت که در

بن الفتح الواعظ الجرجاني في مشهد الرضا عليه السلم قال اخبرنا الشيخ الامام ابو علي بن حسن بن محمد
الطوسي قال حدثني ابي الشيخ ابو جعفر قدس الله روحه قال اخبرنا جماعة عن ابي المفضل
محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشيباني قال حدثنا ابو الحسين رجاء بن يحيى الكاتب
سنه اربع عشر وثلثمايه وفيها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن ميمون قال حدثني عبد الله
بن عبد الرحمن الاصم عن الفضل بن يسار عن وهب بن عبد الله قال حدثني ابو حرب بن
ابي الاسود الديلي عن ابي الاسود قال قدمت الربذه فدخلت علي ابي ذر جندب بن جنادة رضي الله
عنه فحدثني ابو ذر قال دخلت ذات يوم في صدر نهاره علي رسول الله صلى الله عليه واله
في مسجده فلم ار في المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلى الله عليه واله وعلي الى جانبه فاغتنمت
خلوة المسجد فقلت يا رسول الله بابي انت وامي اوصني بوصية ينفعني الله بها قال نعم
واكرم بك يا ابا ذر انك منا اهل البيت واني موصيك بوصية فاحفظها فانها جامعة لطرق
الخير وسبله وانك ان حفظتها كان لك بها كفلان ابو الاسود دئلي روايت ميكند كه داخل
ربذه شدم در هنگامي كه ابو ذر عليه الرحمه در آنجا متوطن بود بخدمت ابو ذر رفتم مرا خبر
داد كه در اول روزي داخل مسجد مدينه شدم در مسجد كسي را نديدم جز حضرت رسالت
پناه صلى الله عليه واله وحضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه در پهلوي او نشسته
بود خلوت وتنهائي آنحضرت را غنيمت شمردم گفتم يا رسول الله پدرم و مادرم فداي تو باد
وصيت كن مرا و موعظه كن بوصيتي كه خدا مرا بآن وصيت نفع دهد يعني بتوفيق الهي بآن عمل
نمايم حضرت رسالت پناه فرمود كه بلي ترا وصيت ميكنم وچه بسيار گرامي و پسنديده تو نزد ما
اي ابو ذر تو از ما اهل بيتي و بدرستي كه ترا وصيت ميكنم بوصيتي عظيم پس حفظ كن آنرا
وعمل نما بآن بدرستي كه جامع جميع مسالك خيرات وطرق نجاتست واگر بخاطر داري وعمل
نمائي بآن ترا بهره عظيم از رحمت الهي خواهد بود يا ابا ذر اعبد الله كانك تراه فان كنت لا تراه فانه
يراك اي ابو ذر خداي تعالى را چنان عبادت كن كه گويا او را مي بيني پس اگر تو او را نمي بيني

وبعد از حمد وثنای باری تعالی گفت بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود و بکتابهای تو
و برسولان تو ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده و بر جادهٔ اسلام ثابت قدم بوده و تبدیل
و تغییر شعایر دین را هرگاه چیزی چند دیده بود نه بر طریق سنت و جماعت بر اهلها انکار کرده
بود بنابر این بدل بدان سبب او را حقیر شمردند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع
گذاشتند تا در غربت او را وفات رسید بار خدایا بجزا از بهشت مؤمنان را وعده کرده حظ
او را از آن موفور گردان و جزای آنکس که او را از مدینه که حرم رسولست بیرون کرد و ضایع
گذاشت چنانچه مستوجب آنست برسان ما الله این دعا گفت و حاضران آمین گفتند و ابن
عبدالبر در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی یکم یا سی دوم هجرت
بود و عبدالله مسعود بر او نماز کرد و بعضی گفته اند که سال بیست چهارم هجرت بود و
قول اول اصح است بدانکه تذکر احوال دوستان خدا و مصایب و محنتهای ایشان متضمن
فواید بسیار است و سبب اینست که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر حسن وجوه
ظاهر گردد و موجب رغبت بکسوت باطن ایشان و باعث این میشود که اهل حق در دنیا
مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند و بدانند که بزرگواران دین همیشه ممتحن بوده اند
هذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل نمود اکنون شروع در مقصود مینمائیم بدانکه
این وصیت از جمله اخبار مشهور است و شیخ ابوعلی طبرسی رحمه الله علیه در کتاب مکارم
الاخلاق مسند ایراد نموده اند هر مضمونی از مضامین آن در اخبار بسیار وارد است چنانچه
هر فقره اشاره خواهد شد و مبنای نقل برآن میگذاریم که شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت
کرده است یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه الاوراق من وصیة رسول الله
لابی ذر الغفاری التی اخبرنی بها الشیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار بن عبدالله المقری الرازی
والشیخ الاجل الحسن بن الحسین بن الحسن بن بابویه رضی الله عنهما اجازة قالا املی علینا الشیخ
الاجل ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله روحه واخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین

پرتو بیان و ممکنست که معنی دوم رویت مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد و چون این
قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و از ابوذر مثل او متصور نیست فرمود که چنان
عبادت کن که گویا باین مرتبه رسیده چنانچه رویت در تتمه سخن بهمین معنی است زیرا که خدا
اشیا را بچشم نه بیند و او را جارحه و عضو باشد و باید دانست که عبادت عبارتست از
نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و فروتنی است و لهذا نزد غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود
و حیوة و جمیع نعمتها و کمالاتست سزاوار نیست و چون خدمت و عبادت باید که در خور
معبود باشد هرچند مخدوم بزرگوارتر است خدمت او را با شرایط بجا آوردن دشوار
تر است چنانچه اشرف مکونات اقرار بعجز نموده فرموده که ما عبدناک حق عبادتک
یعنی الهنا عبادت نکرده ایم ترا چنانچه تو سزاوار پرستیدنی و اعلای مراتب عبادت عابدان
اقرار ایشانست بعجز از عبادت بالنهایت سعی و بذل طاقت و چون حق سبحانه و تعالی
میدانست که عقول خلایق از ادراک چگونگی عبادت او قاصر است تا آداب عبادت تعلیم
نفرمود تکلیف نموده جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده محرم ساخته
کبریای خود گردانید و در علم و عمل بدرجه قصوی رسانید و زبان مکالمه و مناجات تعلیم
ایشان نموده ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندگی تعلیم ایشان نمایند چنانچه بنده
نشینه اگر بیگانه را از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در آورند
و کسی از مقربان کما داب شناسان درگاهست معلم او نباشد البته از و حرکتی چند بیادبانه
صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی بجناب ولی
نرسد که بمجلس قرب ملک الملوک بدون پیروی طریق شرع مقدس نبوی نتواند رسید
یا بهر عبادت اختراعی که بخاطر او یا ناقصی مثل او که بوحی الهی نداند رسیده باشد مقرب بجناب
میتواند گردید اگر دیده بصیرت را بنور ایمان روشن سازند و در دقایق آدابی که در هر عبادتی
مقرر ساخته اند تفکر نمائی خواهی دانست که بسر هیچیک نرسیده است خواص و اوهام فهم نارسای

این بنده چنین گوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از آنحضرت
منقولست چنانچه نقل کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از معنی احسان که
خداوند عالمیان امر فرموده بآن حضرت این کلام را در جواب فرمودند و باید دانست
کلمات معجز آیات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بمقتضای حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه
از آنها با نهایت ایجاز لفظ انواع حکم و حقایق ربانی مندرج و منطوی است و هر کس در خور
قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیبی دارد و اگر در هر فقره آنچه برای بی بضاعت
ظاهر گردیده استیفا کنم بر هر یک کتابی میباید نوشته شود ولیکن بمقتضای ما لا یدرک کله
الاکتفا بمحض ترجمه نموده بقدری از تفصیل و تبیین قناعت مینمایم و تبیین این فقره علیه
موقوف بر چند فصل است . بدانکه رؤیت را بر دیدن بچشم اطلاق میکنند و بر
نهایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند بچشم دیده نشود و ضروری مذهب شیعه است
که خدا را بچشم نتوان دید زیرا که جسم جائی نیست و حصول او در مکان محالست و چیزی
که چنین باشد محالست که بچشم دیده شود و آنچه در آیات و اخبار در شان باری تعالی رؤیت
واقع شده مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور او نزد عارفان زیاده از ظهور امری است که به
چشم دیده شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که از او پرسیدند که یا امیر المؤمنین خدای خود را دیده فرمود که تا
خدا را ندیدم هرگز او را عبادت نکردم سایل پرسید که خدا را چه کیفیت دیدی فرمود که خطا
کردی بچشم ندیدم و بچشم او را نتوان دید ولیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده است و
بروایت دیگر مثل این سؤال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نمودند
و آنحضرت چنین جواب فرمود و جناب نبوی در این عبارت باین معنی اشارت فرموده اند
که گویا او را می بینی یعنی او را نتوان دید اما در مقام عبادت از بابت کسی باش که شخصی را ببیند و
در حضور او خدمت او کند و در مرتبه یقین خود را بدرجه عارفان که اقوی از مشاهده و عیانست

عمل کرده باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست تر و بصواب نزدیکتر باشد و عمل نیکو آنست
که با خوف الهی و نیت صادق درست باشد و باقی ماند نه بسیاری عمل و سعی نمودن که از برای خدا
خالص کردن بهتر است از اصل عمل و عمل خالص آنست که نخواهی که کسی غیر از خدا ترا بان کار
مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین نیت عملست و پس بعد از ان فرمودند
که قل کل یعمل علی شاکلته یعنی بگو ای محمد که هر کس کار میکند بر شاکله خود و حضرت فرمودند
که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر از اصل حقیقت آن راه نیافته اند
بعضی از عوام را گمان اینست که نیت این لفظیست که بان تلفظ مینمایند در هنگام شروع کردن بوضو
و نماز و غیر آن هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این باجماع لغو و بی فایده است
و بعضی که از این درجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذرانیدن آن الفاظ و تعقل معانی آنها
میدانند و این نیز خطاست زیرا که ثمره نیت اخلاص در عملست و عمل را از شرک و ریا بیرون
آوردن و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص نمیشود مثلا اگر شخصی تارک الصلوة باشد هرگز
نماز نکند و روزی بشنود که بزرگی بمسجد آمده و زری بصلحا قسمت مینماید و از برای همین غرض
وضو ساخته و بمسجد بیاید و در ایوان بزرگ بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که
نماز واجب پیشین میکنم از برای رضا خدا جمیع اعمال آنرا بجا آورد با آنکه نیت این معنی را بجمیع
افعال صلوة بجا آورده البته نماز او باطلست پس معلوم شد که این نیت نیست و نفعی ندارد بلکه آن
تحقیق معنی نیت آنست که بر دو معنی اطلاق کنند و میتوان گفت که هر دو در کار است ولی یکی در غایت
آسانیست و دیگری در نهایت دشواری اما اول عبارت از آنست که متعارف فعل قصد کردن
خصوص آن فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد مثل آنکه شخصی بقصد غسل
جنابت بحمام رود و فراموش کند که جنب است و بقصد دیگر سر باب فرو برد و بیرون آید این شخص
نیت غسل نکرده و آن سر باب فرو بردن او غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و باین مطلب
سر فرو برد غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ در نیاورده و آن معانی را بخاطر نگذرانیده و نیت

عقل مستهام بر این قصر رفیع برنمیتوان آمد و بدان متابعت اخبار بمراتب کمال فایز نمیتوان شد

بدانکه آیات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف و ظاهر است که غرض از خلق آسمان

و زمین و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادتست و هر دو بریکدیگر بسته است نه معرفت

کامل و علم نافع بدون عبادت حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون علم میسر میگردد

چنانچه تمثیل کردهاند علم را بچراغ و عبادت را به پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشید

و بر یك مقام ایستاده باشی بغیر چند ذرع مسافت را نبینی و هرچند پیشتر میروی پرتو بیشتر

ظاهر میگردد بلکه عمل روغن این چراغست اگر پا نمیآید روغن نرسد نور منتفی میشود

و بدانکه هر عمل را روحی و بدنی میباشد بدن عمل عبادت از اصل اعمالیست که نام آن عبادت را

بر آن اطلاق میکنند و روحش عبارت از آداب و شرایط و کیفیاتیست که کمال آن عمل بآنهاست

مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز درکار است پس نماز بدون

این شرایط از باب جسد بی روحست چنانچه قالب بی روح از او کاری نمیآید همچنین نماز

بی شرایط چندان ثمره نمیبخشد نمیبینی که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که ان الصلوة

تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها و اعمال ناشایسته پس نمازی

که مارا از بدیها باز نمیدارد از نقصان شرایط است و آداب

بدانکه شرایط اعمال را در این

رساله احصا نمیتوان نمود ولیکن اشاره ببعضی از شرایط که این کلمه چند جامعه بآن اشاره دارد

مجملا مینماید از جمله ارواح عبادات که بسبب آن مورث ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم

میرساند نیت است چنانچه منقولست از رسول صلی الله علیه وآله که انما الاعمال بالنیات

یعنی عمل بنیت عمل خیر بنیت وکلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت نموده که رسول خدا ص

فرموده که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق

نیت خود عمل میکند و ایضا از آنحضرت روایت نموده در تفسیر این آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی

تا بیازماید شما را که کدام یك از شما نیکوکارترید که حضرت فرمود که مراد از این نیست که هر که بیشتر

بگویند یا خدا مال را از او سلب کند صاحب این حالت را او هیب مال پرستست و معبود او مالست

و نیت او تحصیل مالست در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است آن حدیث نبوی که فرموده ملعونست

هر که پرستد دینار و درهم را زیرا که هیچ کس دینار و درهم را سجده نکرده است بلکه آن پرستیدن مراد است

و اگر غرض او محض این مطلب خسیس باشد عبادات او باطلست و اگر این مطلب بتنها در نفس او

مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مرائیست و در بطلان عبادتش اشکالی هست

و مشهور بطلانست و یا شخص دیگر نظر او دیگر مال چندان اعتبار ندارد جاه و اعتبار میطلبد و

این را معشوق خود ساخته و آنچه معشوق خود میکرد در هر جا که او را میبایند بآن میل میکند و در

جمیع اعمال خود ملاحظه مینماید که آیا موید اعتبار و جاه دنیا هست میکند و الا ترک میکند و بسیار

شخص عبادتیست که در ثواب او نوشته باشند که در نظرها عزیز میشود و بزرگ میشود او را ابجاحی او

را نمیبیند و در عزت می بیند چون جاهی که معشوق اوست نزد او می بیند باو میل میکند و از

صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که عاشق کمالات اوست چون از درجه اعتبار ساقط

شد مطلوب او از او مفارقت کرده بدیگری پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا حق

سبحانه و تعالی محبت اینکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را

در غالب اوقات فقیر و منکوب میدارد و جاه با اهل باطل میباشد چنانچه در هنگام استیلای دولت

اسلام چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعوان و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت که

پادشاهت بدشمنان دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شد و دین طلب و دنیا طلب نیز

جدا شدند و قلیلی بجانب حق ماندند و همچنین در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین صلوات

الله علیه و آله و زمان ابتلای حسنین صلوات الله علیهما و صاحب این مرتبه نیز مثل صاحب مرتبه

سابقست و اغراض فاسده دنیوی بی نهایتست و این دو فرد بسبیل مثال مذکور شده و عظم آفات

عبادات این نیات فاسده است و در مرتبه شرک بخداست چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه بسند

معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که رسول خدا فرمود که اجتناب کنید از ریا که

باین معنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته‌اند که اگر با این تکلیف
میکردند که افعال را با نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق بود اما دویم پس آن عبارتست از غرض
و علت و باعثی که آدمی را بحرکت و داعی بر فعلست و افعال اختیاریه عقلا از این خالی نمیباشد
مثل اینکه شخصی متوجه بازار میشود از آدمی پرسی که بکجا میروی میگوید که ببازار میروم این نیت
بمعنی اولست که در نفس او هست و بعد از سوال اظهار مینماید و اگر بگوید که بجای دیگر میروم دروغ
گفته را بخلاف نیت خود خبر داده و بعد از آن که از او میپرسی که چرا ببازار میروی میگوید میروم
که متاع بگیرم این نیت بمعنی دویم است زیرا که چیزیست که باعث حرکت او شده است بدانکه
و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در نهایت صعوبتست و مدار کمال و پستی
و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیتست و این اخلاص را در وقت نماز چشم
بهم گذاشتن و حرکات وسواسیه تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت متمادی بریاضات
و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی شاید آن را تحصیل میتوان نمود زیرا که
این نیت تابع حالات آدمیست تا حال خود را مبدل نسازی نیت مبدل نمیشود و چنانچه در حدیث
مأثور از حضرت صادق علیه السلم باین اشاره فرموده که شاکله یعنی طریقه و حالتست در آیه
تفسیر نموده و توضیح این معنی موقوفست بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر
عشق و محبت است و هر کسی را معشوق و مقصودیست از مطالب در نظر او عظیم است و
سایر اشیا را بتبعیت آن میطلبد و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال نیت او هست و آن مطلوب است
غرض صحیح میباشد اما اغراض فاسده از بسیار دارد مثلا یک شخص در نظر او مال بسیار عظیم
و بزرگست و شیطان از او در نظر او زینت داده محبت او را صمیم قلبش جا کرده پیوسته فکر و خیالات
متوجه تحصیل است اگر بشنود که نمازی هست که هر که میکند مالش زیاد میشود البته آن نماز را
بجا آید و اگر بشنود که نمازی هست که هر که میکند صد هزار درجه بهشت باو میدهند مطلقا رغبت
نمیاید و اگر نماز شب را در روزی را میکند از جهت این میکند که مبادا مردم باو بی اعتقاد شوند و مالش را

ازان بر خلق ظاهر سازد و کسی که بسیاری از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا کند
البته عمل او در نظر این جماعت که ایشان را منظور داشته سهل و اندک نماید و آیات و اخبار در این باب
بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب دنیویه که در نفس او منشأ گردیده
قلع نماید بتوسل بجناب اقدس ربانی و تفکر در فنای این نشأه فانی و بی اعتباری مال و جاه
و اعتبارات آن و در اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع انفس نیست و تفکر در عظمت
عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب دنیویه
پست و حقارتش بر او منکشف گردد والا با وجود این شهوات در نفس اخلاص بسیار نیست
چنانچه نقل کرده اند که شخصی در پای درختی نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با
حضور قلب عبادت کند جانوران چند بر درخت جمع شدند و آوازها بلند کردند از حضور
قلب باز ماند برخواست و متوجه دفع ایشان شد باز جمع شدند و چندانکه ایشان را میراند
باز میآمدند شخصی رسید و گفت ای برادر تا این درخت باقیست ازین جانوران خلاصی ممکن
نیست اگر خلاصی میخواهی درخت را بکن چنین کرد و فارغ بنشست همچنین در دل آدمی تا درخت محبت
دنیا و غیر آن ریشه دارد مرغان خواهشها و خیالات را دفع نمیتوان کرد و اما اغراض
صحیحه یکه بهره و جزاء و ساطه ناس است و نهایت مرتبه اخلاص شایان آنست که عمل خود را صحیح
از ملاحظه زید و عمرو و تحصیل مال و منصب عمل ساختن غرض اخروی منظور ایشان باشد
و گاه در مقام خوفند و خوف عظیم بر ایشان غالبست عبادت از ترس جهنم بجای میآورند
و گاه رجا بر ایشان غالبست برای طمع بهشت عبادت میکنند و اگرچه خلافی هست در اینکه این اعمال
ایشان با این نیت صحیحست یا نه اما حق اینست که صحیحست خصوصا وقتی که منضم باشد با یکی از
معانی که بعد ازین مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که مجرد خطور ببال نیت درست
نمیشود و معلوم است که تکلیف گذشتن ازین مرتبه نسبت باغلب ناس تکلیف مالایطاق است
اما این عبادات در درجه نقص است زیرا که این مرد خود را بنده فی الحقیقه نه خدا را زیرا که مطلبش

که ان شریکست بخط و مرائی را در روز قیامت بچهار نام میخوانند ای کافر ای بدکردار ای مکار ای زیانکار

کار ثواب عمل تو برطرف شد و مزد تو باطل شد و ترا درین روز بهره نیست برو مزد خود را طلب

از کسی که از برای ان کار کردی و بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر علیه السلم روایت کرده که

حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که بجهنم

برید پس خطاب فرماید بمالک که بگو باتش که قدمهای ایشانرا مسوزان که ایشان بپای خود

بمسجد میرفتند و رویهای ایشانرا مسوزان که وضو را تمام و کامل بجا می اوردند و دستهای ایشانرا

مسوزان که بدعا برمیداشتند و زبان ایشانرا مسوزان که بسیار قران میخواندند پس خزنه

جهنم با ایشان گویند که ای اشقیا چه کرده اید که این عمل مستحق جهنم شده اید ایشان گویند که ما کار

خود را از برای غیر خدا میکردیم در این روز با گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار از برای

او کرده اید و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده که لقمان فرزند خود

وصیت کرد که ریا کننده را سه علامت است چون تنها است در عبادت کسل و سستی مینماید و چون

مردم حاضرند بعبادت حریص است و هر کار که میکند توقع دارد که او را بر ان کار ستایش کنند و علی

بن ابراهیم بسند حسن روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت رسول

صلی الله علیه واله فرمود که کسی که برای مردم نماز کند او مشرکست و کسی که زکوة برای مردم دهد

مشرکست و کسی که روزه برای مردم گیرد مشرکست و کسی که حج برای مردم کند مشرکست و هر که

فرموده خدا را برای مردم کند مشرکست و خدا قبول نمیکند عمل ریا کننده را و کلینی بسند اسناد

خود از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که ریا شرکست بدرستی که هر که از برای مردم

کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خدا است و بسند معتبر از

حضرت روایت کرده که هر بنده که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نگذرد روزی

چند مگر اینکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که باطن خود را بد دارد نگذرد روزی چند

مگر اینکه خدا بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرموده که هر که اندکی از عمل از برای غیر

خدا بکند

کرده است برای نعمهایی که استحقاق آن به ایشان کرامت فرموده است و تفکر در آلاء و نعمای الهی که
نهایت ندارد کما قال تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و این تفکر از اعظم عبادات است
و موجب مزید محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منهیات و محرمات است
دوم عبارت حقی است که باعث ایشان بر عبادت تحصیل قرب حضرت باری جل شانه است
و مراد از قرب نزدیکی مکانی نیست زیرا که خداوند تعالی مبرا از مکان و زمان منزه است و قرب
الهی را معانی بسیار است و بیان آن معنی در این مختصر رساله گنجایش ندارد یکی قرب بحسب مرتبه و کمال است
یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجهات است و نقص در ذات و صفات او
بهیچ وجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامی است از این جهت نهایت تقابل و تباین
در میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند ممکن نقص از نقایص خود را ازاله مینماید از
تمام [illegible] بالاطلاق کمالی از کمالات بر او فایض میگردد و از او فی الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد
چنانچه اگر دو کس با یکدیگر اختلاف تضاد و تباین داشته باشند میگویند از یکدیگر بسیار دورند
و اگر میان ایشان اتفاق دیگری بکسب کنند میگویند که با او پاره نزدیک شد اگر چه صفات و ذات
ممکن با یکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن را بصد هزار نقص آمیخته است اما بالنسبه بنوع
انسانی و اتباع بهم میرساند که از او بقرب تعبیر میتوان نمود و چون عبادات ظاهره و لطف
عبادات باطنه و هر عبادتی موجب تکمیل کمال و خلقی است و نفس بسبب ممکن است که در
منتهی الی تحصیل این امر باشد و درجات و مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل این
معنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب نزدیکی و محبت و مصاحبت
معنوی است چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته او
دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و پنهان نشود کمالات او و نماید باعضا
جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی با او نزدیک تر است از بیگانه که در
پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادات و ذکر این معنی محصول می آید سوم

دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود بسیار است که عملی را بشنوند که احادیث بسیار واقع شده
که باعث قرب بجناب مقدس میشود یا باعث خشنودی خدا میگردد مطلقا تحرکی در نفس ایشان بهم
نمیرسد و اگر بشنوند که هر که فلان عمل بجا آورد کاسه در بهشت باو میدهند که چندین
لون طعام در او هست یا حوری با نهایت جمال باو میدهند با نهایت رغبت بجا می آورند
و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات دهد درجات مختلفه بالاتر از این هست
اول شاکرانست که ملاحظه نعمتهای غیر متناهی الهی باعث عبادات ایشانست چه عقل حکم
میکند که شکر منعم واجبست خصوص منعمی که جمیع نعمتها منتهی باو میشود و اصل نعمتها
که وجود است از اوست و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطای اوست و جمیع آسمان و زمین
و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و جن و وحوش و طیور را از برای منفعت بنی آدم
خلق کرده و در هر لحظه بر بدن هر فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت و تغذیه و تنمیه
چندین هزار نعمت دارد و بر روح محبان و دوستان در هر آن صدهزار نوع لطف و رحمت
از افاضات و هدایات و توفیقات میفرماید و در عین کفران و معصیت منعم لطف خود
میفرماید چنانچه در حدیث آمده که خدا با هیچ یک از بندگان خود بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر از او
بنده ندارد و هزار گونه احتیاج باو دارد با آنکه خالق جمیع بندگانست و بی نیاز از عالمیانست
و بنده با خدا و بنوعی سلوک مینماید که گویا خدایان دیگر دارد و باو هیچ احتیاج ندارد با آنکه
خداوندی بغیر از او ندارد و مالک نفع و ضرر او بغیر او نیست و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت در ثواب و این عبادت اجیرانست
و جمعی عبادت کردند از ترس عذاب این عبادت غلامانست و جمعی عبادت خدا کردند برای
شکر او و این عبادت آزادانست و بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست
که اگر خدا مردم را امیدوار نمیکرد و نمیترسانید به بهشت و دوزخ هر آینه بر مردم واجب
بود که او را اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل و احسانها که نسبت بایشان

مزد

خود را می‌یابند و لذت خود را می‌برند و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان گوارا است بهشت خود را
عبادت می‌دانند و جهنم خود را معصیت از هر عبادتی لذتی می‌بینند که فوق لذت عالمیان است
و در هر قطره از قطرات آب دیده بهره می‌برند از یک قطره لذت خوف می‌یابند و از یک قطره
لذت شوق و از یک قطره دیگر لذت رجا و امید چنانچه به سند صحیح از حضرت
امام العارفین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که بهترین مردمان کسی است که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او در آورده
باشد و محبانه او را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و
اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته
باشد و بسبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او بآسانی گذرد یا بدشواری و صاحب این
مرتبه را از لذات جسمانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمده لذت او از عبادت
و قرب باشد چنانچه از جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقول است که خداوند عالم
میفرماید که ای بندگان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و
فرمان مرا قبول کرده اید تنعم نمایید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدرستی که بعبادت
تنعم خواهید کرد در آخرت ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانی هست که بآن تمیز در
میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی بآفتها از کار خود باز میمانند حواس
روحانی نیز از آفتها میباشد مثل آنکه ذائقه صحیح نیک و بد مطعومات را می‌شناسد
و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرینی در ذائقه او تلخ مینماید و بر ذائقه
او اعتمادی نمی‌ماند همچنین روح و عقل آدمی تا بشهوات جسمانی آفت نیافته در ذائقه
او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش آیند است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر
در کام او ناگوارتر است و چنانچه دیده سر تا صحیح است بر او اعتمادی شاید و چون سبل بر او
پرده انداخت نیک و بد را نمی‌شناسد همچنین دیده جان تا بنور ایمان روشن است حق

عبادت جمعیست که باعث ایشان حیای از خداوند عالمیانست و این درجه کسی است که بنور
ایمان دل او منور شده [باشد صح] و حسن طاعات و قبح سیئات گاهی بر او ظاهر گردیده [باشد صح] و در مقام معرفت
بدرجه کمال رسیده [باشد صح] پیوسته در یاد خداوند خود است و همیشه متذکر این معنی هست که خداوند
عالمیان بر دقایق امور و ضمایر بندگان مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او
مستولی است و این معنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منهیات چه ظاهر است که اگر
کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرری و توقع
نفعی از او نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا آورد پس چنین
کسی که در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه
معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند شد مگر اینکه از این مرتبه باز ماند و غفلت دیده بصیرت
او را کور کرده حیا نکند منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند [خود]
۱۴ که معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد و باسانید معتبره از حضرت رسول
منقولست که فرمود که از خداوند خود حیا کنید چنانچه حیا و شرم است صحابه گفتند که چه
کار کنیم که حیا بعمل آمده باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل شما در برابر
شما باشد و سر را و آنچه در سر است از چشم و گوش و زبان و غیر اینها از معصیت الهی باز دارید
و شکم را از حرام نگاه دارید و فرج را از محرمات منع نمایید و یاد کنید قبر را و پوسیده شدن و خاک
شدن در قبر را و کسی که آخرت را خواهد باید که زینت زندگانی دنیا را ترک کند و عبارت
این حدیث ابوذر بر این معنی بسیار منطبق است هر چند بر معانی دیگر نیز منطبق میشود
چهارم عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند و عقل
ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته با عقل موافق گردیده و شهوات نفسانی منکسر
و شکسته گشته هیچ لذتی را بر عبادت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان
بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانسته اند و اصل عبادت

از دشمن دارد که دوست از او میخواهد چنانچه امام المتقین امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مرا بجهنم در آوری و از دوستان خود جدا گردانی اگر
بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی آتش شکیبائی نمایم چگونه تاب آورم جدائی را
از کرامتها و لطفهای تو [illegible] وکسی که در این مرتبه از محبت باشد نزدیک گناه نمیگردد که پسندیده
محبوبش نیست و طاعت را بجا آورد برای محبوب میکند و منظورش نیست و محبت
و خواب غفلت را بر او حرام کرده چنانچه محبوب العالمین جعفر بن محمد علیه السلام میفرماید
که دوست خدا نیست آنکه معصیت خدا میکند بعد از آن شعری فرمودند که مضمونش اینست
که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار مینمائی بسیار دور است کار تو از گفتار تو اگر در محبت
او راست گو بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستی که دوست مطیع دوست خود می
باشد و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقولست که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه
میکنند جمعی عبادت برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حریصانست که حرص و خواهش
لذات موجب بندگی ایشان شده و طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش میکنند این عبادة
غلامانست که از ترس سیاست آقا کار میکنند و لیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم
و این عبادت کرام و بزرگوارانست و این مرتبه ایمنی است چنانچه حق تعالی میفرماید وهم من
فزع یومئذ آمنون ایشان را از ترس روز قیامت ایمن اند و میفرماید که بگو ای محمد که اگر خدا را
دوست میداری پیروی من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد پس
فرمود که کسی که خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا او را دوست
داشت او از ایمانست یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفسانی ایمن است و در قیامت
از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد و ایضا از آنحضرت مرویست که خداوند عالمیان بحضرت
موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام وحی فرمود که ای پسر عمران دروغ میگوید کسی که گمان
میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود و از من غافل میشود آخر نه هر

چنانچه باید بحق بیند و باطل را بشناسد و چون سبل معاصی و بدیها نور را مستور
گردانید بد را نیک می بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشهوتهای نفس میشناسد
لهذا از طاعت گریزانست و معصیت را خواهان و همچنین نظیر هر حاسه از حواس در روح
آدمی هست و صحت و بیماری میدارد و ان شاء الله در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور
و ظلمت او و کوری و بینائی آن بیان خواهد شد پنجم عبادت محبانست که بسبب کثرت
عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلای درجات کمالست رسیده اند بلکه محبوب معشوق
حقیقی گردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه و اولاد اطهار او میفرماید که یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشانرا دوست میدارد
و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه که محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای
بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی دیگر نیست و بغیر رضای
محبوب چیزی نمی خواهد و اگر در بهشت باشد و با رضای محبوب نباشد از جهنم بدتر
میداند و اگر در جهنم باشد و با رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه
حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت آتش نمرود چون با رضای دوست
بود در نظر او گل و لاله خوش نماتر بود و باین سبب خدا آتش را برای او باغ و بستان
کرد و اگر ریحان نمی شد هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر مینمود نمی بینی که جاهلی در
عشق مجازی بمرتبه میرسد که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای
معشوق میکند و در خدمت معشوق هر کاری بجا می آورد نمیرسد که از او نفعی بمن خواهد رسید
یا اجری بمن خواهد بخشید و اگر بباغ میرود برای این میرود که شاید او را ببیند و اگر
بباغ میرود بیاد او میرود و محرک او در جمیع کارها همان محبت فاسد است همچنین محبت
محبوب حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ
در آن مقام منظور نیست بلکه بهشت را از برای این میخواهد که دوست آنرا میخواهد و جهنم را برای

و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبد الرحمن و دو کس از قراء صحابه عبد الله بن ام عبد و ابی بن کعب
پس عبد الله سوره لقمان را خواند تا باین رسید که واسبغ علیکم نعمةً ظاهرةً و باطنةً
و ابی سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که وذکرهم بایام الله ان فی ذلک لآیات لکل
صبار شکور حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم
نعمتها و احسانها و امثال حکمتها و بلاهای او است پس متوجه صحابه شد و فرمود که بگویید که
کدام است اول نعمتی از این نعمتها که خداوند عالمیان شما را بتذکر آنها امر فرموده هر یک
از ایشان نعمتی از نعمتهای الهی نام گفتند از انواع خوردنیها و پوشیدنیها و فرزندان و زنان و غیر اینها چون
ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیر المومنین علیه السلام التفات نمود فرمود که ای
ابو الحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدرم و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور
تو امری را و حال آنکه خدا ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را بوسیله تو بما فرستاده
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهایست که خدا
بتو کرامت فرموده حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است
که من هیچ چیز نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی دویم آنست که احسان
فرمود و مرا از جمله صاحبان حیوة و زندگانی مقرر فرمود و مانند جمادات و نباتات
نگردانید فرمود که راست گفتی سیوم را بگو فرمود که سیوم آنکه مرا به بهترین صورتها
که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نفرمود گفت راست
گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه از برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخت
فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی بمن داد و
بر سایر حیوانات مرا بآن زیادتی بخشید فرمود که راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم
آنست که مرا بدین حق هدایت نمود و از گمراهان نگردانید فرمود که راست گفتی هفتم را
بگو فرمود که هفتم آنکه دار آخرت برای من زندگانی مقرر فرموده که نهایت ندارد فرمود که

[illegible] با محبوب خود خلوت کنند بنگر من ای پسر عمران مطلعم بر احوال دوستان
خود [illegible] بسوی ایشان دارم چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیده دلهای ایشان
بینا شد و عقوبتهای خود را در برابر دیدهای ایشان میدارم با من بخوبی مخاطبه مینمایند
گویا در برابر من بخود میگویند و گویا مرا می بینند و حاضر نزد من سخن میگویند پسر عمران
از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور و از بدن خود برای من خاضع و شکسته گردان و از
دیدهای خود در تاریکی شبها آب بریز و مرا بخوان که من بتو بسیار نزدیکم و رتبه محبت که اشرف
سعادات است مراتب مختلفه دارد و باین درجه علیه فایز نمیتوان شد مگر بعبادت و بندگی
و متابعت شریعت مقدس نبوی و از جمله بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است
چنانچه محبتهای بشری بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزاید می باشد محبت
عشق حقیقی به تفکر نعمتهای معشوق حقیقی که هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی
از افراد مخلوقات دارد زیاده میگردد چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که خدا را دوست دارید برای
نعمتهائی که بروزی شما کرده اند و مرا دوست دارید از برای خدا و اهل بیت مرا دوست
دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول
علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان بموسی بن عمران فرمود که ای موسی مرا دوست
دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوندا من ترا [illegible] و بدوستی تو [illegible]
مردمانرا چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا بر ایشان بخوان و احسانهای مرا
بیاد ایشان بیاور چون بیاد آورند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از من است از جانب من
بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب
امالی از حضرت موسی بن جعفر از آبای کرام او صلوات الله علیهم روایت نموده که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر

و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبد الرحمن و دو کس از قراء صحابه عبد الله بن ام عبد و ابی بن کعب
پس عبد الله سوره لقمان را خواندند تا باین رسید که و اسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة
و ابی سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید که و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لآیات لکل
صبار شکور حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم
نعمتها و احسانها و امثال حکمتها و بلاهای اوست پس متوجه صحابه شده فرمود که بگوئید که
کدام است اول نعمتی از این نعمتها که خداوند عالمیان شما را بتذکر آنها امر فرموده هر یک
از ایشان نعمتی از نعمتهای الهی را گفتند از انواع خوردنیها و پوشیدنیها و فرزندان و زنان و غیر اینها چون
ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام التفات نمود فرمود که ای
ابو الحسن تو بگو حضرت فرمود که پدرم و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور
تو امری را و حال آنکه خدا ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را بوسیله تو بما فرستاده
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهاست که خدا
بتو کرامت فرموده حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است
که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی دویم آنست که احسان
فرمود و مرا از جمله صاحبان حیوة و زندگانی مقرر فرمود مانند جمادات و نباتات
نگردانید فرمود که راست گفتی سوم را بگو فرمود که سوم آنکه مرا به بهترین صورتها
که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نفرمود گفت راست
گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه از برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخت
فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم آنکه قوای عقلانیه و مشاعر روحانی بمن داد
بر سایر حیوانات مرا بآن زیادتی بخشید فرمود که راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم
آنست که مرا بدین حق هدایت نمود و از گمراهان نگردانید فرمود که راست گفتی هفتم را
بگو فرمود که هفتم آنکه در آخرت برای من زندگانی مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود که

دروغ میگوید ... که با محبوب خود خلوت کند اینک منم ای پسر عمران مطلع بر احوال دوستان
خود ... نظر لطف بسوی ایشان دارم چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیده دلهای ایشان
بسوی من و عقوبتهای خود را در برابر دیدههای ایشان میدارم با من بخوبی مخاطبه مینمایند
گویا در برابر من سخن میگویند گویا مرا می بینند و حاضرند با من سخن میگویند پسر عمران
از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را برای من خاضع و شکسته گردان و از
دیدههای خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان که من بتو نزدیکم و به تحقیق که شرعت
سعادات مراتب مختلفه دارد و بالاترین درجه علیه آن نمیتوان شد مگر بعبادت و بندگی
و متابعت شریعت مقدسه نبویه و آنچه بواعث محبت تفکر در نعمتهای انواع حق است
چنانچه نعمتهای بشری بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزاید میباشد همچنین
عشق حقیقی بتفکر نعمتهای معشوق حقیقی که هر لحظه صد هزار نوع از آن بر سر فرود
آن از دیاد نعمات ... زیاده میگردد و چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باصحاب خود که محکمترین دستاویز ...
ایمان کدام است ... شما ... دوست دارید از برای خدا ... دوست
دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایتست که حضرت رسول
علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان بموسی بن عمران فرمود که ای موسی مرا دوست
دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوندا من ترا ... و با دوستی تو ...
مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا بر ایشان بخوان و احسانهای مرا
بیاد ایشان بیاور چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از من است از جانب من
بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب
امالی از حضرت موسی بن جعفر از آبای کرام او صلوات الله علیهم روایت نموده که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر

چون معبود سزاوار عبادت میدانند ترک نمیکردند بلکه مراتب عبادت غیر متناهی است چنانچه
مراتب کمالات نهایت ندارد و صاحب هر مرتبه در خور مرتبه خود نیتی دارد که اعمالش منوط
بهمان نیت است و هر درجه شناسی هستی و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوی ای
مدعی و کمال واقعی با آنها ممتاز میشود ... اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین
معلوم میشود که مقربان را بهشت چندان منظور نمی باشد و از جهنم چندان بیم نمی باشند پس
این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم و
عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام مفهوم میشود چه معنی دارد و بنده را دائم مقام معنی
لطیفی بخاطر میرسد که تا کسی بهره از معنی محبت نداشته باشد ادعا نمی نماید بلکه بهشت
ظاهری و باطنی و صوری و معنوی می باشد و هر کسی از بهشت لذتی مخصوص است و از یک
میوه بهشتی بالک طعم صد هزار لذت متصور است که هر فردی از آنها التذاذی می یابند
یک شخص همت او مقصور است بر خوردن مطعومات لذیذه و کامش شیرین میشود
غیر از این لذت جسمانی چیزی دیگر نمی یابد دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناخته
همین شیرینی در کام او لذیذتر است و تفکر مینماید که مرا از خداوند رتبه هست که چنین
میوه شیرین برای من خلق کرده و بمن عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین
شده دیگری از این میوه همین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه
از لطف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلا لذات اهل بهشت مرتبه رضوان است
که نوید خوشنودی الهی بایشان میرسد و اگر توضیح این مطلب را خواهی تمثیلی برای تو
بیان کنم مثلا اگر پادشاهی خوان نقلی در پیش خود گذارد و بار عام دهد و به یکی از آن نقل
عطا کند آن گدای دریوزه گر که همین گرفتن است همین لذت مالیت این نقل را می یابد و
شادی که دارد همین است که اگر این را نمی گرفتم بها می بایست داد و خریده کام خود را شیرین
کرد اگر قنادی هم نقلی باو دهد همان فرح او را حاصل میشود دیگری از اوساط ناس که این را

راست گفتی هشتم را بگو فرمود که هشتم آنست که مرا مالک گردانید و بنده کسی نگردانید فرمود
که راست گفتی نهم را بگو فرمود که نهم آنست که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست از خلایق
برای من خلق کرده و مسخر من گردانیده که برای من در کارند فرمود که راست گفتی دهم را بگو
گفت آنکه مرا مرد خلق کرده و بر زنان استیلا و زیادتی داده فرمود که راست گفتی بعد از
این چند نعمت دیگر است فرمود که یا نبی الله نعمت الهی بسیار است و همه طیب و نیکو و شمردن احصا
آنها نمیتوان نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم نمود و فرمود که گوارا باد تو را حکمتها
الهی گوارا باد تو را حکمتهای علوم نامتناهی ای ابوالحسن توئی وارث علم من و تو بیان
خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند کسی که تو را از برای دین تو دوست
دارد و پیروی راه تو بکند او هدایت یافته است به راه راست و کسی که از هدایت تو بجانب
دیگر میل کند و تو را دشمن دارد و تنها گذارد در قیامت هیچ بهره از رحمت الهی نداشته
باشد و از جمله دواعی محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیه
الهی را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بیشتر میکند محبت
او بیشتر در خاطرش مستقر میشود خصوصا در هنگامی که با تفکر در صفات کمالیه الهی
منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فواید آن و افضلیت ذکر تفکر بر یکدیگر بعد از این انشاء الله
بیان خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است
و آنکه او سزاوار عبادتست چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که ما عبدتک
خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی
نپرستیدم تو را از ترس آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن ترا سزاوار پرستیدن
یافتم پس عبادت کردم و این درجه اعلا درجات عبادت است و کسی که این دعوی میتواند نمود
که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بودم هم
عبادت اینچنین که الحال میکنم میکردم بلکه اکثر والعیاذ بالله عبادت کننده را بجهنم میکشند

پادشاهی

یعنی گویی آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش مطلقا متوجه او نباشد
و متوجه امور دیگر باشد پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست
بلیغ میگردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا بشان او نکرده چنانچه خداوند عالم
میفرماید که قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلوتِهِمْ خَاشِعُونَ بتحقیق که
رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوع اند و خشوع دل آنست که یاد
خداوند خود باشند و بغیر ذات مقدس او بچیزی ملتفت نشوند و غیر او را از
از خاطر خود بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هر یک بآن
کاری که مأمور شده اند مشغول باشند مثل آنکه در هر عضوی از اعضا از
شارع مقرر گردیده ترک ننماید چنانچه نظر را فرموده اند که در حالتی باید که بر
موضعی خاص باشد و دست را بوضعی فرموده اند که در هر حالی بر وضعی مخصوص
باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکرد فرمود که دل
این مرد خاشع بودی و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودندی
یعنی بسبب خضوع ظاهر است و بدانکه هر عضوی پادشاهی باشد که جمیع رعیت تابع او
می باشند و پادشاه ملک و امام و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه
خدا شد اعضا تابع او شده پیروی او مینمایند و اینست یک معنی آن حدیث که صلوة
المؤمن وحده جماعة یعنی نماز مؤمن تنها جماعت است زیرا که دل او بمنزله امام است و
مقتدای سایر جوارح است و جوارح بآن اقتدا مینمایند و بدانکه نمازی حضور قلب
آدمی را از جهنم خلاصی دهد اما بدرجات عالیه کمالات نمیرساند و پسندیده درگاه
حق نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله منقولست که نماز مقبول نیست مگر بحضور دل و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید

[illegible] ازین معنی هم التذاذی دارد که پادشاه مرا طلبید و تقرب بمن داده و کسی
[illegible] ارباب مناصب چونکه میکیرد چون بکارش می آید در استقلال منصبش بیشتر
محظوظ میشود تا بمرتبه آن مقربی میرسد که لذت قرب و انس پادشاه را یافته این
لطف نزد او با ملک دنیا برابر است یا آنکه در خانه خود اگر انواع تنعمات باشد نگاه
نمی کند تا این مراتب در نعمتهای دنیا نیز می باشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و
مقربان لذت معنوی و توجه دوست از آن می یابند و لهذا در دلها و المهایی که از جفا
دوست با ایشان میرسد از انکبین در کام ایشان شیرین تر است و چنانچه در مایده
های جسمانی این تفاوت مراتب می باشد در مایده های روحانی نیز اضعاف این
می باشد چنانچه آیات قرآنی که فواید علوم ربانی است هرکس را در خور فهم خود از آن
بهره ایست که دیگری را از آن خبر نیست ای عزیز هرکه کاملست بهره او از همه بیش کاملست
و ناقص از کمال هر نعمتی محروم است فقیر [illegible] شناسی از لقمه نان خشک لذتی میبرد که
غنی محروم از الوان نعمتهای خوب نمیبرد و همچنین در آلام و المهای الهی بر این قیاس است
اگر بفرض محال دوست خدا را بجهنم کشند از آتش حرمان میسوزد نه از آتش سوزان زیرا
چون جهنم جای محرومان و سرای مهجوران است تضرع و استغاثه می نماید و از آن گریزانست
و این معانی در مراتب عشق مجازی بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان
با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است و چوب لطف دوست هر چند بدنش را مجروح سازد
نزد او از شکر شیرین تر است رزقنا الله جمیع المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین بمحمد
و آله الطاهرین بدانکه یک شرط دیگر از شرایط عبادت که این فقره جامعه بآن اشارت
دارد حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی
نیست و باعث کمال قرب نمیگردد بلکه اگر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق می بود بایست
که ادای عبادت بی حضور قلب باشد مستحق عقاب گردد چنانچه اگر کسی در حضور

و عظمت معبود را بیشتر می‌شناسد از این عبادت از و بیشتر صادر میشود و در مقام بندگی
خاضع‌تر و ذلیل‌تر می‌باشد چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله چون بنماز می‌ایستادند رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف
الهی و از سینه آنحضرت صدائی مانند صدای دیگی که در جوش باشد می‌شنیدند و
منقولست که چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه السلام
بر اندامش بلرزه می‌آمد و از رنگ برنگ میگردید میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود
که رسید هنگام ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و ابا کردند و ترسیدند
و آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل آن شدم اینکه را خواهم
کرد یا نه و در روایات معتبره وارد است که حضرت امام حسن صلوات الله علیه چون
متوجه وضوی نماز میگردیدند مفاصل بدنش میلرزید و رنگ مبارکش بزردی مایل
میشد از آنحضرت از علت این حال سؤال نمودند فرمود که حق و لازم است بر هر کس که
نزد خداوند عرش عظیم به بندگی ایستد آنکه رنگش زرد شود و بندهایش از بیم او بلرزه درآید
و منقولست که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه روزی در نماز ایستاده بودند
و حضرت امام محمد باقر که کودکی بود در چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت امام محمد
باقر علیه السلام بکنار چاه آمد که نظر نماید در آن چاه در افتاد مادرش چون آن حال مشاهده
نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه مینمود و میگفت یا ابن رسول الله
فرزندت غرق شد و آنحضرت بنماز مطلقا التفات نمی‌فرمود و حال آنکه صدای اضطراب
فرزند در چاه بگوش آنحضرت میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب
گفت که ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنگین است باز حضرت التفات نفرمود تا نماز را
با آداب مستحبه تمام بجای آورد و فارغ گردید پس نزد چاه شد و باعجاز دست در آن چاه عمیق
دراز کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون آورد و آنحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود

بغیر فرایض نمازی که میخوانند متوجه سوای خدا باشند چون از نماز فارغ شود بیاد کناهی
نماز را بجا آورد از حضرت باقر علوم الاولین والاخرین علیه السلم منقولست که بدرستی
که بالا میرود از نماز بعضی بنده گان نصف آن و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از
بعضی خمس و بالا نمیرود بغیر آنچه قبول نمیسازند مگر آنچه را با حضور قلب کرده باشد
و لیکن امر شده اند بنده گان بادای نوافل تا بسبب آن تمام سازند نقصهای نماز
فریضه را و منقولست از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه که رغبت بثواب
و خوف از عقاب در دل جمع نمیشود مگر آنکه بهشت او را واجب میشود پس چون
متوجه نماز شوی روی دل خود را بسوی خداوند خود بگردان بدرستیکه هر مؤمنی
که در نماز دل خود را با خدا دارد خدای دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند و با
محبت بهشت را یقین از برای او لازم گرداند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که چون بنده مؤمن بسوی
نماز برخیزد خداوند عالم نظر رحمت بسوی او افکند و روی لطف و احسان
بسوی او میدارد و رحمت از بالای سرش تا آسمان بر او سایه می اندازد و ملائکه بر دور او
احاطه مینمایند تا آفاق آسمان و ملکی بر او موکل میسازد و حق تعالی که بر بالای سرش ایستاده
میگوید اگر بدانی که منظور رحمت کیستی و با که مناجات میکنی هر اینه بغیر ما التفات ننمائی
و هرگز از جای خود تا ابد حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلم منقولست
که بنده چون در نماز التفات بجانبی مینماید یا بروی یا بچشم یابد حق سبحانه و تعالی او را
ندا میکند که ای بنده من بسوی که التفات مینمائی آیا التفات بجانب کسی مینمائی که از من
بهتر است ... چون سه مرتبه التفات از او صادر شود حق تعالی نظر از او میگرداند
و ... نظر بجانب او نمیکند و اخبار در این باب بسیار است و حضور قلب
در مطلق نماز موقوف بر ... امور است و هر چند آدمی در مراتب یقین و معرفت کامل تر شود

و بسیار گریه میکرد صحابه گفتند که چرا چنین زحمت میکشی و حال آنکه خدا ترا از تقصیر عفو بخشیده فرمود که آیا من بنده
شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را نکنم امام جابر گفت یابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که
به برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع مینماید و آسمانها را نگاه میدارد و عذابهای خود را بمردم
نمیفرستد فرمود که ای جابر بر طریقه پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم و از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیه السلم
داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار تاثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد شده و چشمش مجروح
گردیده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از فرط قیام در صلوة ورم
کرده چون او را باین حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود بسیار گریستم و آنحضرت
متوجه تفکر بودند بعد از ساعتی بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در آنجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم پاره خواندند بزمین
گذاشتند و فرمودند که کی یارای آن دارد که مانند علی بن ابی طالب علیه السلم عبادت کند
کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلم عبادت و کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلم روایت کرده
که حضرت سید الساجدین صلی الله علیه چون بنماز می‌ایستاد رنگش متغیر میشد و چون بسجده میرفت
سر بر نمیداشت تا عرق از آنحضرت میریخت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که علی بن
الحسین علیه السلم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکردند و چون بنماز می‌ایستاد رنگ برنگ میگردید
و ایستادنش در نماز ایستادن بنده ذلیلی بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد و اعضای او از خوف
الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از نفس احوال
آنحضرت سؤال مینمودند میفرمود که کسی که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که
چنین خایف باشد و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاد و
دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بند آوردند و دست
آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد میکرد و آنحضرت از اشتغال بعبادت نشنید چون صبح شد

و جامهٔ آنحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیف الیقین بخدا مادر
حضرت امام محمد باقر از سلامت بودن فرزند بخندید و از شنیدن آنحضرت بگریه در آمد حضرت
فرمود که بر شما ملامتی نیست میدانی که من در خدمت خداوند جباری ایستاده بودم
که اگر روی از جانب او بدیگری بگردانم و بغیر او توسل مینمودم روی لطف خویش از جانب
من میگردانید و بغیر از او که توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیة الاولیا
روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ میشدند
و اراده نماز میفرمودند رعشه در بدن و لرزه بر اعضای آنحضرت مستولی میشد چون
چون سؤال مینمودند میفرمودند که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی می
ایستم و با چه عظیم الشانی مناجات کنم و در هنگام وضو نیز این حالت را از آنحضرت نقل
کرده اند و در روایتی وارد شده که فاطمه دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه روزی جابر
بن عبد الله انصاری را طلبید و گفت تو از صحابه کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را حقوق تو
بسیار است و از بقیه اهل بیت همین علی ابن الحسین مانده و او بر خود جور مینماید در عبادت
الهی و پیشانی و زانوهای و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته و بدن او
نحیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنجناب
رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف گردانیده حضرت جابر را
اکرام فرمود و به پهلوی خویش تکلیف نمود با صدای بسیار ضعیف احوال از وی پرسید پس
جابر گفت که یا ابن رسول الله خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده
و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا اینقدر بر خود تعب میفرمائی حضرت
فرمود که ای مصاحب رسول مگر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با آن گرامی که نزد
خداوند خود داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزید او مبالغه و مشقت در
عبادت را ترک نفرمود پدرم و مادرم فدای او باد تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قد

بهشت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند پس چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامری
چند کرده بودند که تا بند اند از تحصیل معاش و معاملات و معاشرت که بالخاصیه موجب بعد از
جناب اقدس ایزدی و انهماک در شهوات و تعلقات و غفلت از تحصیل سعادات ابدی و
خداوندی پس مرتبه این خلق را بعد از توغل در امور دنیویه و تشبث بعلایق دنیه از مخصوص بزیور
قرب بالله ملوک نمودند تا لذت مواصلت بعد از فراق که موروث مزید اشتیاق است دریابند
و بسعادت ابدیت فایز گردند و چون نماز معراج مؤمن است و نهایت قرب او در نماز حاصل
می پیوندد و بنابر مقدماتی که سبق ذکر یافت بعد از غایت حرمان و بعد از تکلیف قرب نمایند
و در عین غفلت ایشان را آگاه میسازند اول مرتبه از برای تنبیه غفلت از دکان بوادی حیرت مقرر
ساخته اند که اول تکبیر بگوید یعنی خداوند را بیاد ایشان بیاورند که اکبر عظم خداوند منظورات
ایشان در نظر ایشان محقر شود و چون در عین غفلت حق جل مرتبه را ایشان بخوانند که شاید متنبه
شوند و بدانند که چون حق و خداوند ایشان در مرتبه جلال و عظمت است هر چیز عظیم تر است بلکه از آن
بزرگتر است که عقلها بکنه ذات مقدس او توانند رسید پس چون بزرگواری او اطاعت نمودن و عبا
کردن واجب و لازم است بعد از آن شهادت بوحدانیت الهی را بر گوش ایشان میخوانند تا بدانند
که نمیتوان بخداوندی غیر او دیگری را در جمیع کمالات و صفات بی همتا بیچون و بی مانند جناب اقدس
او نیست و او را بیگانگی و خلاص باید پرستید دیگر گوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوند
عظیم الشان یگانه بیعوض فرستاده پس باید عبادت شود که این پیغمبر آورده و شریعتی که او
امر فرموده بجا آورند بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را ندا میکنند و بسوی انعام اکرام
الهی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمائید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه میدهند
که بشتابید بامری که باعث فلاح و رستگاری دنیا و آخرت است دیگر عظمت آنرا یاد میکنند که بشتابید بعملی
که بهترین اعمال و عبادات است دیگر باره خدا را بعظمت و جلال و یگانگی یاد میکنند که ای غافلان بغفلت
چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و یگانه است و معارضی و شریکی ندارد در عبادت او ...

... دیگر دست بشل یابد که دیگر زن او چند از کیفیت حال پرسید چنین داوند و در

... دیگر و بعضا حضرت در آن خانه که در سجود بود آتشی گرفت و اهل خانه فریاد می‌کردند که یا ابن

رسول الله النار النار و حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد پس از آن سر برداشتند از جانب

پرسیدند که چه چیز بود که شما را از این آتش غافل گردانیده بود فرمودند که آتش کبرای قیامت مرا از

آتش دنیا غافل گردانیده بود و هر سال هفت ... به روایت از بیش از آن حضرت می‌افتاد و از

بسیاری ... روایت کرده‌اند که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام

چون بنماز می‌ایستادند رنگ مبارک ایشان گاه سرخ و گاه زرد می‌شد و چنان بودند که گویا سخن

می‌گویند با او و گویا می‌بینند او را ... هر یک ... روایت ... داشتند و حال او

زیاده از دیگران ... خوف ... ایشان ... و ... عتاب ... که

دنیا از ... علم ... ایشان ... حق ... و خطرهای ... ایشان زیاده

از دیگران می‌باشد و ... عالیات ... قدسی و ... خلق ... و

شهوات و علائق جسمانی در ایشان ترکیب نموده و حیوانات را از حظ جسمانیت و شهوات ...

فرموده و ملائکه را ... ایشان ... انسان را از هر دو جهت خلق

نموده ... نفس و عقل که ... بکمالات بوده باشد ... و کثافات جسمانیه

و علائق ... و شهوات ظلمانیه ... و تکلیف فرموده ... علائق

ایشان را ... ملکی ... ملک اشرف باشند و اگر

در مرتبه کمالات ... معارضات ... چنانچه ... بسیار سعید

گردد ... کثافات ... در ... کثافات

... تابع شهوات جسمانی شود و عقل ... مغلوب ... شد

... حیوانات ... کفار ... نیستند ایشان ... انعام و بهایم

... کمالات ... قابلیت ... ایشان با وجود قابلیت ... به درجه

میشوی در کردن غسل نکنی و مرا از جامهای آتش نجات ده و چون مسح سر میکنند از خدا میطلبند
که رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز که سراپای مرا فرا گیرد و چون مسح پا میکنند بیاد میآورد که بر این پاها
بر صراطی باید گذشت و در آن روز پاهای بسیار از صراط خواهد لغزید پس ثبات بر صراط از خدا
میطلبد و طلب مینماید که خدا او را توفیق دهد که این پاها همیشه تحصیل رضای الهی نماید پس چون
چنین وضوئی ساخت موافق احادیث معتبره گناهان این اعضا آمرزیده میشود و پاکیزه صورت
و معنی میگردد و قابل قرب میشود و از آن غفلتها پاره هشیار میگردد و ظاهر خود را بیوهای
خوش معطر میسازد و باطن خود را بنیات صحیحه منور میگرداند و چون در حدیث وارد شده
که در خانه که سگ یا شراب یا صورت در آنجا است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت خانه
خود دور میکند و سگ نفس اماره و شیطان را از ساحت سینه خود میراند و شراب ظاهر را از خانه
بیرون میکند و مستی معنوی که غفلت و سهو است از سر بدر میکند و صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه
محو مینماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا میسازد و متوجه بارگاه
قرب میشود و چون بدر مسجد میرسد بدر بندها دل از دربندها و تنها بمعبود حقیقی بسته از خدا
میطلبد که درهای رحمت خود را بر روی من بگشا و چنانچه درهای ظاهر را بر روی من نبستند درهای
معنی را بر روی من مبند و درین مقام نیز عارف را آگاهی دیگر حاصل میگردد و چون پا در مسجد
میگذارد چنان میداند که در کریاس کبریا و جلال خود داخل گردیده و پا بر بساط قرب نهاده با ادب میرود
و بغیر جناب الهی متوجه نمیشود و چون بجای نماز ایستاد و بگیر اقامه میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده
میکند و عظمت شان عبادت را بدیده روشن تری میبیند چون در وقت اذان غفلت عظیم بر دل او
دیده او کرده بود و چون نماز معراج مؤمن است و در شب معراج حضرت رسول صلعم بهر آسمانی که داخل
میشد یک الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة مقرر فرموده که بهر تکبیری از حجابی
از آسمانهای قرب و معرفت در آید و تا بهر پیش حضور دیگر در این مقام هنوز در ساحتها و کرسیهای
عظمت و جلالست و در مقام غیبتست و بمقام حضور نرسیده لهذا هنوز حرف زدن و یاعلی و صحبت لائق

[illegible] که بعضی را میخوانند و آنان که دیده ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده نداهای روحانی را نیز
میشنوند چنانچه منقولست که وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب العزة ندا میکند
که ای مردم برخیزید و آتشهای گناهان که بر پشت خود افروخته‌اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش
کنید بلکه حفظه ایشان ندای جانفزای یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ را بگوش جان می
شنوند پس چون بنده سعادتمند از این نداها اندکی هشیار گردید و متوجه نماز شد اول و اول باید که
گرد [illegible] ظاهر بشوید که [illegible] داخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد [illegible] کرده‌اند و آنکه بر پشت
[illegible] در آید و کثافتهای ظاهری را از خود دور کرده‌اند و در ضمن دعاهایی که از ائمه در این حضرت
وارد شده تعلیم او کرده‌اند که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوثات معنوی که از گناهان
و اخلاق ذمیمه بهم رسیده بیشتر مانعست لهذا در حالت استنجا [illegible] شیطان و طلب مغفرت گناهان
مینماید که خدا بفضل خود او را از انجاس صوری و معنوی پاک گرداند پس باید [illegible] در مقام
تطهیر [illegible] دستها و پاها و سر که در حالت صلوة [illegible] بکار میفرماید باید [illegible]
[illegible] در دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده‌اند که این اعضا نجاستهای معنوی بسبب گناهان
بهم رسانیده [illegible] عقوبتهای عظیم حاصل کرده‌اند پس باید در این وقت از خدا [illegible]
طلب [illegible] بیان نکرد باید عبادت کرد تا [illegible] از این عقوبات [illegible]
عبادت زیاده [illegible] بعضی [illegible] شکسته [illegible] در وقت [illegible]
که [illegible] قیامت بعضی از روها سیاه خواهد بود و بعضی از روها
سفید و نورانی خواهد گردید پس [illegible] روز سفید کردن و سیاه گشتن وجوه
[illegible] بیاد [illegible] که خدا [illegible] روز قیامت نامه نیکوکاران را بدست راست
ایشان میدهند و نامه مجرمان و بدکاران را بدست چپ میدهند و [illegible] میطلبد که نامه
[illegible] بدست راست او دهد و برات خلد بودن در بهشت را بدست چپ او [illegible]
[illegible] دعا میکند که خدایا نامه اعمال مرا بدست چپ من مده و دست [illegible]

پس دانش او میگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوند
شنوا دانا که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد و میداند که عاجزم در دفع شر شیطان دور از رحمت
الهی و رانده شده درگاه او پس شروع بکار که مینماید مناسب نیست خود را قابل مخاطبه نمیداند غایبانه
سخن میگوید و چون اعلای درجات کاملان مرتبه فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن
و در همان بنا نوای خود را از نفس خود دور در جمیع امور بنام او تا خود را توسل جستن هذا
در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن و چون امر ما از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع
در قرائت و عبادت و بندگی مینمایم باسم خداوند که جامع جمیع کمالات است و رحمتش به
همه جا عام است بمؤمن و کافر و رحیم است برحمتهای خاصه بمؤمنان و چون آداب مجلس
عظما آن است که پیش از ذکر مطلب ستایشی مناسب آن بزرگ بجا آورند خداوند حق تعالی شأنه
تعلیم بندگان نموده که چنین ستایش نماید و نعمتهای خاصه مرا یاد آورید و مکرر
رحمت بسیار بر شما رحمت کنم و بدانید که من خداوند روز جزا و حشر و قیامت اقرار کنید
و چون عبادت تفکر در این اوصاف کمال نمود بدرجه شهود و حضور که اعلای درجات است و
نایل میگردد از مقام غیبت بخطاب می آید و از برای مجلس مخاطبه دانش را در مرتبه حضور میگوید
که ایاک نعبد یعنی ترا عبادت مینمایم و بس و در این آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده این معنی را بجناب
مقدس نبوی در آن فقره بیان فرموده یعنی بباید که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت
کن گویا او را می بینی و با او خطاب مینمائی پس چون دعوی عبادت کردن موهم این بود که از ذات خود
منتهی میشود شد تدارک فرمود که و ایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجویم
و پس و همچنین در مقام آداب چون عبادت خود را عبادتی نداند و عجز خود اعتراف دارد عبادت
خود را در میان عبادت دوستان خدا درمی آورد میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت
میکنیم که شاید عبادت او ببرکت عبادات ایشان مقبول گردد زیرا که از لطف کریم دور است که چنین
چیزی را بدرگاه او برند بعضی را قبول نماید و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت است

جایز است و چون تکبیر احرام که تشبیه دخول مجلس قرب ملک الملوک کردید و با حضور سخن
گفتن و مناجات با پادشاه پادشاهان گردانیدند بر او حرام شد آنچه منافی اینست که دعای تو در اینمقام بجو
که روی دل از جمیع اعضا و قرب و منشأ به حق و بجانب خداوندی گردانیدم که خالق آسمانها و
زمینهاست موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستی است و دین محمد و طریقه امیرالمؤمنین که جمیع شرایط
و ... پیغمبران مانند عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیدم و منقاد او شدم
و شریک جلی و خفی و ریاهای شیطانی را از خود دور گردانیدم نماز من و عبادتهای من و زنده
کانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردگار عالمیانست و او را شریکی
نیست و چنین یافته ام او مأمور گردیده ام که او را عبادت کنم و من از جمله مسلمانان و منقادان اویم
و چون دید که حضور و عبادت برنگ کرد و شیطان دشمن این راه و دزد این درگاهست
و دشمن مکار بیشتر از حیلیست که با پدر آدم کرده دشمنی کرده و تا امروز شیطان این میدان را
بر زمین انداخته و حضور همه لشکر اند و ذوق از شهوات و دواعی نفسانیه و لشکر بیرونی از
شیاطین انس و اتباع خود دارد بقوت خود با او بر نمی توان آمد پس باید که بخداوندی که این سگ
درگاه اوست پناه برد تا رفع او نماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسگی که در در خیمها و خانها میباشد
که هرگاه کسی آشنای صاحب خانه است و به آن خانه بسیار تردد دارد او را متعرض نمیشود و چون بیگانه
باز آید او را مانع میشود لکن صاحب خانه او را صدا زند هیچ حیله او را منع نمیتوان ساخت
همچنین شیطان که سگ درگاه کبریاییست با آشنایان درگاه دوستی دارد و هر که را بیند مگر
مجلس قرب خداوند نمیشود که متعرض او میتوان شد خداوند عالمیان در ... ورا دل
... ایشان مأیوس گردانید که إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی بدرستی که بندگان
... تو بر ایشان سلطنت ندارند ... که قابل قرب باشند خواهد که بخانهٔ مالک الملوک
... شود که ... لطف او را دور گردانند با سگان آشنائی ... هد
و ... ایشان ... بهر حال در اینمقام خطیر پناه بخداوند که خود

[illegible] میگوید أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم [illegible]
[illegible] که [illegible] عاجز از اطاعت وارده [illegible] شیطان دور از رحمت
[illegible] درگاه او [illegible] شروع بکلمه [illegible] بالمخاطبه میداند تا بداند
[illegible] میگوید [illegible] درجات کامل [illegible] در عالم [illegible]
در همه [illegible] جمیع امور [illegible] حمد [illegible] ا
[illegible] بسم الله [illegible] جمیع امور [illegible] میگوید که شروع
[illegible] و عبادت [illegible] مناجات خداوند که جامع جمیع الاسماء [illegible] است به
[illegible] عام بر مؤمن و کافر و رحیم است [illegible] خاصه بر مؤمنان و چون آدمی مجلس
[illegible] مستأنس [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] نماید [illegible] خاصه [illegible]
رحمت [illegible] رحمت کنم [illegible] خداوند [illegible] جزاء [illegible]
[illegible] صفات کامل [illegible] بدرجه [illegible] درجات [illegible]
[illegible] خطاب [illegible]
إیاک نعبد یعنی ترا عبادت میکنیم [illegible] در این آیه کریمه حق تعالی [illegible]
[illegible] بیان فرموده یعنی [illegible] مقام [illegible] عبادت
[illegible] خطاب [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] فرمود که إیاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو [illegible]
[illegible] در مقام ادب چون عبادت خود [illegible] اعتراف [illegible]
خود را در [illegible] عبادت [illegible] خدا [illegible] میگوید [illegible] بندگان [illegible]
میکنیم [illegible] عبادت او [illegible] برکت عبادات [illegible] کردد [illegible] کریم [illegible] دست [illegible]
[illegible] درگاه او [illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible] حکمت [illegible]

[illegible] و دیده با صبر بخر
[illegible] در جهد
[illegible] خلق ساف
[illegible] س رسید
[illegible]
[illegible] ور
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بس
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاب
[illegible] نشود بجود
[illegible] بشود
[illegible] بند
[illegible] سلطان در ورد
[illegible] کم بکا
[illegible] ما الملك الملوك
[illegible] کشتی بخود
[illegible] خطوط نقد و نسبت

و این معنی از آیات بسیار و اخبار بیشمار بظهور پیوسته و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف
بر ایمانست و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه موجب عقابست و ایمان مشتملست
بر اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه و اقرار بیگانگی خداوند و بعدالت او و اقرار
بنبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و حقیت آنچه او از جانب خدا آورده آنچه ضروری دین
باشد مفصلا و آنچه غیر آن باشد مجملا و اقرار بامامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و اقرار بمعاد
جسمانی که خداوند عالمیان همین بدن را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد
و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده و تفصیل مراتب ایمان و
خلافهائی که در آن شده این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد و بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی
متفرقست و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادت دلست لهذا معرفت را این
عبادت فرموده و فرمود که اول عبادات معرفت است یعنی بر همه مقدم است و عبادات دیگر بدون آن بی
فایده است   بدانکه چون ایمان مایه سعادت ابدیست و ترک آن شقاوت سرمدی و شیطان
دزد عقاید و اعمالست دزد را تا ممکنست اول بر متاع نفیس میزند و اگر بر آن دست نیافت متاعها
دیگر را میبرد و عقباتی که کمین گاه شیطانست درین باب بسیار است عقبه اول عقبه معرفت
واجب الوجود است و از این عقبه اکثر عالم بجهنم برده و اکثر خلق را ازین عقبه خواهی دست آویز سفینه
نجات که اهل بیت رسالتند برهانند که ایشان در دوری دنیا همچنین راه میبرانند ولیکن کامهای شیطانرا
می‌شناسند و تابعان خود را بساحل نجات میرسانند و این فریب مخور که تا خدا را نشناسی بدلیل
عقل پیغمبر و امام را نتوان شناخت زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد شعبه اول علم بوجود
واجب الوجود است و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است و بدلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی
و تعطلست احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که معرفت وجود واجب الوجود فطریست
و همین که آدمی بحد شعور رسید میداند که صانعی دارد و هر کس که در حال خود تفکر نماید خواه
فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا را در هنگام صبا او را معرفت

و[illegible] عبادت [illegible] این دعوی بسیار عظیم است که از عباد و استعانت بجمیع در جمیع امور
[illegible] این دعوی را ایشان نمی‌شنیده است بد رقیا دردوگو یا زبان ایشان سخن
[illegible] ایشان ساخته والبضا موافق ذات ارباب صفا است که چون بنظر
حق باز کردند [illegible] خویش نگشتند [illegible] با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق
احادیث معتبره عموم در دعا مطلوب است که هر دعائی که کنند جمیع مومنان با خود شریک گردانند
که باعث استجابت دعا [illegible] هدایت [illegible] است و طریق حق را که راه متابعت حضرت
امیر المومنین است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب می‌نمود و استعانت از [illegible] دشمنان دین
در عقاید و اعمال می‌نمود و [illegible] اعتقادات بد و اعمال ناشایست طریقه دشمنان ایشان است و بدانکه
اسرار عبادات خصوصا نماز در کتابها مختصر احصا نتوان نمود ان شاء الله تعالی در ترجمه
الصلوة نوشته شود و غرض از ذکر این قدر اشاره [illegible] به عبادات این حدیث نبوی و [illegible]
به عبادت [illegible] عالیات توفیق خویش کرامت فرماید هر روز [illegible] بوسیله نماز
[illegible] درکات [illegible] درجات [illegible] محبت خاکی [illegible] قابل مناجات [illegible]
[illegible] و در بیان این فقره شریفه [illegible] موعود [illegible]
[illegible] اِنَّ اَوَّلَ عِبَادَةِ اللهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ اَنَّهُ الْاَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْفَرْدُ
فَلَا ثَانِيَ لَهُ وَالْبَاقِي لَا اِلَى غَايَةٍ فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ اللَّطِيفُ
الْخَبِيرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس حضرت فرمود که بدانکه اول عبادت الهی معرفت و شناخت
[illegible] اوست [illegible] پیش از همه اشیا [illegible] است پس [illegible]
[illegible] و [illegible] است و [illegible] اسما
[illegible] در میان آسمان و زمین است [illegible] لطف [illegible]
[illegible] بعضی از مطالب علیه این کلمات [illegible]
[illegible] عبادات معرفت [illegible] جمیع عبادات معرفت [illegible]

میفرماید که کیست که اجابت مضطران مینماید وقتی که او را میخوانند و دفع مکروهات از ایشان بنماید
و هیچکس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد و خدا
تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال در تکلیف مردم بدلیل و برهان از باب مثل
جماعتی که دزدی بخانه ایشان آمده بود و از پی او دویدند و یکی دزد را گرفت و در دست داشت
و دیگران را فریاد زد که بیایید سر پا را یافتم او دزد را از دست گذاشت و بجانب آن شخص دیگر آمد گفت بیا که
کجای پای دزد را یافته ام همچنین بلا تشبیه در این ماده این مرد صالح خداشناس که همیشه
با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته آثار لطف و احسان مییابد
و روز بروز بکثرت عبادات یقین او را در تزاید است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب
الوجود ظاهرتر نیست آن حکیم مشرب از خدا دور میگوید که بیا و دور و تسلسل بیان کن تا خدا
را از راه آثار او بشناس و اگر نه ایمان تو درست نیست و همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه
بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه کسی که غرایب صنع و لطایف
حکمتهای الهی که در آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی در ثبوت آنها نمیماند و اگر
حکمتی بر اینکس مخفی باشد مجمل میداند که کسی که صاحب چنین خلقی و مدبر چنین نظامی باشد
البته کار او بی غیر جهت حکمت نمیباشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در توحید
مفضل میفرماید که این عالم از باب خانه ایست که بزرگی در نهایت احکام ساخته و بانواع نعمتها
آراسته باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانی کشیده انواع نعمتها در آن خوان حاضر ساخته
باشد و مثل جماعتی که بر خدا اعتراض مینمایند مثل کوریست که چنین مجلسی در آید و کوری از راه
رود و دو کاسی را در میان طعام گذارد و کاهی پا بر کاسه افشرند و اعتراض کند که اینها را چرا بی
موقع گذاشته اند و چون بی تدبیر است صاحب این خانه نیز اعتراض ملحد و گمراهان این
عالم از این باب است شعبه دویم تفکر در کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود است
و کنه ذات واجب را دانستن محالست و کنه صفات نیز چون عین ذاتست محالست و تفکر در اینجای

روشن گردید که کفار را تکلیف اذعان بوجود واجب الوجود نمیکنند بلکه ایشان را اقرار بیگانگی خدا
[illegible] بجهت آن ایشان را بعبادت و بندگی خدا داشتند که از آن راه ایمان کامل گردد در منقولست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که وجود خداوند را چگونه
دانستی گفت مادر راه پشکل شتر را که می‌بینیم حکم میکند عقل ما که شتری از این راه رفته و پای
آدمی می‌بینیم میدانیم که شخصی از این مکان گذشته آیا این آسمان با این کواکب نورانی و زمین با این وسعت
کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود علیم خبیر حضرت فرمود که بر شما باد بدین اعرابی
و چه چیز ظاهرتر باشد از چیزی که در هر چیزی که نظر نمائی صد هزار آیات از آیات صنع او در آن
ظاهر باشد و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه
صد گونه احتیاج داری و کارفرما و مربی بدست اوست بلکه از بسیاری ظهور بی‌هویدائی اوست
که مخفی میماند چون همیشه ظاهر است و آثار قدرتش هرگز کم نمیگردد اگر آفتاب همیشه ظاهر میبود
توهم میکردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب میکند و بعد از طلوع عالم را
روشن میکند مشخص میشود که نور از اوست بلاتشبیه چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول
و زوال نمیباشد معاند میگوید که بلکه از او نباشد یا اگر کوری عناد را برکنار گذارد و یقین میداند که
بغیر او در این عالم مدبری نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ یعنی اگر از ایشان بپرسی که کی خلق کرده است آسمانها
و زمینها را البته خواهند گفت که خدا خالق اینهاست و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمد و گفت مرا دلالت کن بخدا زیرا که
[illegible] بسیار مرا متحیر کرده‌اند حضرت فرمود که هرگز بکشتی سوار شده گفت بلی
[illegible] کشتی تو شکسته است که مضطرب شده باشی و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی
گفت [illegible] در آن هنگام امید نجات از که داشتی و که را قادر بر نجات دادن خود میدانستی
[illegible] ظاهرترین راهها است از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم

بلکه یکی موافق نیستند جمعی از متکلمین بعقل ناقص خویش خدا را جسم دانسته اند و میگویند خدا بیست
از بالا سر میشود و بعضی از صوفیه اهل سنت مجسمه ایشان خدا را بصورت پسر ساده
میدانند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگ میدانند بر
عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصاری بحلول خدا قایل
شده اند و اشباه نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها
و جمیع ذرات عالم اند نصاری را در این قول با سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یاد نموده که بجهة تخصیص
نسبتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند بامری قبیحتر و شنیعتر قایل
شده اند که آن اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی
ندارد و همین است که بصورتهای مختلف بر آمده گاه بصورت زید ظهور میکند و گاه بصورت
عمرو و گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت گاو و خر در آید چنانچه در ابحر میگویند موجها بسیار از آن
دریا میشود و دریا غیر آن موجها نیست که جمیع موجهای این دریاست موج دریا یکیست غیر
کثرات و مذهبت همه امور اعتباریست که عارض ذات واجب الوجود است در جمیع کتب و اشعار
خود تصریح بامثال این کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار ملاحده هند نیز همین اعتقاد
دارند و کتاب جوکیه را هم ایشان نوشته اند در عقاید ایشان و مشتمل بر همین مزخرفات است
و بعضی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند این کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتابهای
شیعه بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که باید همه کس آنرا دانسته باشند و جمعی
شیعیان بیچاره را گمان اینست که ایشان از اهل حق اند و بعضی عالمانند بنا بر این سخنان ایشان را
میخوانند و کافر میشوند و گمان ایشان این که هر که صوفی است البته مذهب او حق است و آنچه گفته است
از جانب خدا گفته است نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه مغلوب و مخذول
بودند اهل هر سنی اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند پاره از ایشان در لباس
تصوف بودند و پاره در لباس علما و فقها و بیشتر اکثر علمای که کتابهای ایشان در میان است کافر بودند

چون تفکر در ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار در نهی وارد شده است و عقلی که از شناخت
هیچ چیز به حقیقت بهتر که مرتبه اوست و با او تعلق دارد و آن معرفت اجمالی که همیشه در نظر دارد عاجز
است پس چگونه جرأت میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس در این باب باید که بنحوی که خدا
در قرآن مجید فرموده و آنحضرت رسول و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در
خطبهای بلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید و بعد از آن از راه عبادت و بندگی
زیادتی هدایت را متواتر طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و
ضلالت ثمره نمی بخشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
که در خلق خدا و عظمت او سخن بگوئید و در خدا سخن مگوئید که سخن گفتن در خدا بغیر حیرت
ثمره نمی بخشد و در حدیث دیگر فرمود که هر چه خواهید سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید
و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است در تفسیر این آیه که وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ
الْمُنْتَهیٰ فرمود که یعنی چون سخن بخدا منتهی شود سخن را باز ایستید و در حدیث معتبر دیگر فرمود
که زنهار تفکر در خدا مکنید و لیکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر نمائید در عظمت خلق او و منقول است
که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه پرسیدند از توحید و خداشناسی فرمود که خدا
عالم بود که در آخر الزمان جماعتی متعمق در توحید بهم خواهند رسید سوره قُلْ هُوَ اللهُ اَحَد
و آیات سوره حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند و کسی که زیاده از این تفکر نماید هالک میشود
و در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیا و ائمه درهائی اند که
از راه ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوانست شناخت و بایشان
خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده و در این باب احادیث بسیار وارد شده و اکثر عالم را شیطان از این راه
فریب داده که آنچه از فرموده خدا و رسول و ائمه برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند و
هر یک مذهبی اختیار نموده اند و بر اعتقاد خود و هم اصرار کرده اند و تفکر نمینمایند که اگر عقل مستقل
میبود در این باب چرا اختلاف بسیار از متکلمین و حکما که همه از اعاظم عقلا اند در این باب و در هر بابی دو

کرد و حضرت سوار شد و من و سفیان در راه شدیم در راه باو گفتم که باش که من در این حدیث
نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت یک حقی بگردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نیشود گفت
چه چیز گفتم در این حدیث که نوشتی نه پیغمبر فرموده که سه چیز است که هر که اینها را داشته باشد
دل او کینه هم نمی ساند با خیانت در دل او راه نیابد عمل را برای خدا خالص کردانیدن و خیر خواه
امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن این امامان که متابعت و خیرخواهی ایشان
واجب است کیستند معویه و یزید و مروان بن الحکم و این ملاعین اند که گواهی ایشان هم قبول نمیتوان
کرد و ملازم جماعت مسلمانان که می باید بود کدام جماعتند مرجئه مراد است که میگویند که هر که
نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر خود زنا کند ایمانش
مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا قدریه است که میگویند که خدا هرچه خواهد نمیتواند
کرد و شیطان هرچه خواهد میتواند کرد یا خوارج مراد است که علی ابن ابی طالب را کافر میدانند
و لعنت میکنند یا بعضی ایشان را از مرهاء گفت پس شیعه و ائمه ایشان چه میگویند گفتم میگویند
که علی بن ابی طالب والله امامی است که بر ما واجب است خیرخواهی او و ملازمت جماعت اهل بیت او
چون این را شنید حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت این را بکسی نقل مکن و لعوا اخبثین کفری
بنا بر حق از ابوحنیفه هم صادر نشده بالکل او در اتباع شرع دعوای خلاف نفس و ترک دنیا مینماید
و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و از این جهالت و نادانی که در میان
صوفیان شایع گردیده سخنهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده و محیی الدین که از روسای
ایشانست در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق بهیچ وصف نکردیم الا ما این وصف
بودیم و حق تعالی وصف نفس خود را از برای ما میفرمود پس هرگاه که او را مشاهده کنیم
خود را مشاهده کرده باشیم و هرگاه که او مشاهده ما میکند مشاهده خود کرده باشد و در جای دیگر
ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم الولایه میگوید و از اینجا ترجیح خود را
بر پیغمبران دعوی مینماید و در فتوحات میگوید که سُبْحَانَ مَنْ اَظْهَرَ الاَشْیَاءَ وَ هُوَ عَیْنُهَا یعنی

و [illegible] بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق
[illegible] و بیشتر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اعتقادات جبر
[illegible] و تشبیه و امثال آن از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبارات
و اعمال هم طریقه اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده اند و اگر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر میکند
که فلان را از ثوری باید قبول میکنند اگر از سفیان ثوری عمل ایشان میپرسی بلکه سفیان
از ابوحنیفه بدتر بوده چنانچه کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی از
مسجد بیرون می آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند پس دست مرا
گرفتند و رو بخانه کعبه کردند و فرمودند که مردم مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و این
خانه را طواف کنند و بنزد ما بیایند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خدا در عالم میفرماید
که وَاِنّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی یعنی بدرستیکه من آمرزنده ام کسی
که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند پس حضرت اشاره بسینه خود فرمود که مراد هدایت
یافتن بولایت و امامت ماست پس فرمود که ای سدیر میخواهی بتو بنمایم راهزنان دین که منع میکنند
مردم را از دین خدا و نظر فرمود بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری و ایشان حلقه زده بودند در مسجد
و فرمود که ایشان راهزنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند و نه کتاب واضحی
عملی نمیکنند اگر این خبیث های بدترین کفار در خانه های خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند
مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر دیگر
روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد جعفر
بن محمد [illegible] وقتی رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت یا ابا عبدالله حدیث
[illegible] خطبه حضرت پیغمبر صلی الله در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود که بگذار بروم که
[illegible] پس گفت بحق خویشی که به پیغمبر داری که این حدیث را بحضرت
[illegible] حضرت [illegible] طلبید و حضرت فرمود و او نوشت و بار دیگر بحضرت عرض

ایشان را اعتقاد اینست که هرگاه معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت بنا بر
توهم مغایرتست و این معنی را بر کرده اند و تاویل کرده اند این آیه را که وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى
يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ یعنی عبادت کن خدا را تا ترا مرتبه یقین رسد و ایشان یقین را بمعنی یقین
بوحدت موجود برده اند چنانچه علامه حلی علیه الرحمة والرضوان در کتاب کشف الحق و
نهج الصدق فرموده است که خدا تعالی در جهتی نیست زیرا که معلوم است که هر چه
در جهتی حلول کند محتاج بجانبی میباشد پس بیانست که خدا تعالی محتاج نیست و هم چنان
نیز ممکن نیست که خدا در چیزی حلول کند نکته ها هست و صوفیان از اهل سنت این
را جایز داشته اند و تجویز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند پس این مشایخ را که تمیز کنی
تبعهای ایشان می بینند چه اعتقاد در باب خدا دارند خود را میدانند که حلول بر خدا جایز
میدانند و خدا را با غنا نسبت میکنند و عبادت ایشان رقص کردن و دست بر هم زدن و غنا
خواندن کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار در این اعمال که فرموده وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً یعنی نبود نماز و دعای مشرکان در خانه کعبه مگر صفیر زدن و
دست بر دست زدن بجهة غفلت و ملاهی الا انکه نیست که بی شعور جماعتی که عبادت
کنند بانچه که خدا کفار را برآن عیب کرده بلکه دیده ظاهر ایشان کور نیست دیده دل ایشان
کور است و من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضه حضرت امام حسین ع که نماز شام کردند بغیر
یکنفر از ایشان که او نماز نکرد و نشسته بود و چند نفر با ما همین جماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص
نکرد آنگاه از ایشان سوال کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت او چه احتیاج دارد بنماز او بخدا رسیده
آیا جایز است که کسی که بخدا واصل شد میان خود و خدا حاجبی قرار دهد و نماز حاجب است میان
بنده و خدا پس بنگر ای عاقل و تفکر کن در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا اینست که دانستی و
عبادت ایشان اینست که گفتیم و صد با ایشان را در ... بشنیدی با این اعتقادات و اعمال
ایشان را از ابدال میدانند با آنکه جاهل تر بودند از آنکه ... علامه رضوان الله علیه بوده ...

نسبت بخدا میدهند که چنینها را ظاهر کردن و بیرون همه چیز هاست و در جای دیگر از فصوص
الحکم خطا نسبت بنوح علیه السلام میدهد که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق
دریای معرفت شدند و اگر ایشان از نوح اذعان [illegible] دریا بکنار می‌آمدند و از درجه بلندی بدرجه پستی
آمده بودند و ملکی در فصوص نفس میگوید که زنهار که مقید بمذهبی مشو و نفی هیچ مذهب مکن و هیچ
معبود یعنی خدا را اثبات و یعنی انکار مکن که بقدر الحجر از انها انکار میکنی از خدای خود انکار
کرده و خدا در همه چیز ظهور دارد و میگوید که خدا هارون را بر گوساله پرستان مسلط نکرد الا
بجهة آنکه موسی را مسلط کرد تا بداند که حق تعالی در جمیع صور معبود شود و لهذا هیچ نوع
از انواع عالم نماند که معبود نشد و طور میگوید که نصاری بجهت این کافر شدند که دعوی اتحاد
با خدا را در خصوص عیسی گفتند اگر در همه چیز میگفتند عین توحید می‌بود و در دیگر
از تذکره های ایشان بنظر رسید که از شیخ ابو یزید بسطامی نقل از احوال ملتی روی
گفته اگر قولش میپرسی إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و اگر از فعلش
میپرسی كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و اگر صفاتش می‌پرسی هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ و اگر از ذاتش میپرسی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْبَصِيرُ و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است ای عزیزان
بانصاف نظر نمایید که نسبت بذات مقدس خدا این قسم سخن را داده است و هرگز از پیغمبر و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم که پیشوایان دین شمایند این قسم سخنان صادر شده یا اصحاب
خود را این قسم چیزها داده اند خلاف [illegible] عالمیان اینقدر مذمت میفرمایند نصاری را که
ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده و جمعی نزد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمده
بحضرت ذات شریف او گفتند که تو خدایی حضرت ایشان را در چاهها کرد و دود کشته هرگاه
خدای [illegible] را نسبت الوهیت نتوان داد والعیاذ بالله چون در سلوک بر چنین امری
قایل شدند [illegible] که عین خدایی کرا عبادت میکنی و چرا عبادت میکنی و از این جهت است که

و هر چند از آن اخذ منافع کم میشود و همچنین موجود بودن آتش میگویند و نظیر این معرفت خدا
معرفت جماعتی است که دین خود را بتقلید بدانند و از راه دلیلی ندانند و مرتبهٔ ثانی از این مرتبه
کسی است که دود آتش را دیده اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته از چیزی حاصل شده
و هر اثری مؤثری میخواهد پس آتشی هست که این دود از او است و نظیر این مرتبه در معرفت باری
تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم مینمایند بوجود
صانع و مرتبهٔ ثالث از این مرتبه کسی است که نزدیک آتش شده و حرارت آتش باو رسیده و نور آتش
بچشم او رسیده و آثار آن نیز دیده و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خالص
که دلهای ایشان بنور یقین اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات کمالیه الهی را مشاهده
مینمایند و مرتبهٔ رابع از این مرتبه کسی است که در میان آتش باشد و آثار آتش باو ظاهر گردیده
و این بهترین مرتبه معرفت است و اعلی درجات معرفت است که تعبیر از آن بفنا فی الله میکنند و حصول
این مرتبه بعد از کثرت عبادات و ریاضات میشود چنانچه منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی از
دوستان مرا اهانت نماید و خوار کند پس چنانست که با من محاربه کرده و تقرب نمی جوید بسوی من
بنده بچیزی که نزد من دوست تر باشد از واجباتی که بر او واجب گردانیده ام و بدرستی که تقرب
بسوی من میجوید بنوافل و سنتها تا بمرتبه که من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشتم
گوش اویم که بآن گوش میشنود و دیده اویم که بآن دیده می بیند و زبان اویم که بآن زبان سخن میگوید
و دست اویم که بآن کارها میکند اگر مرا بخواند او را اجابت مینمایم و دعای او را رد نمیکنم و اگر از من
سوال نماید باو عطا میکنم و در هیچ چیز تردد ندارم مانند ترددی که در قبض روح بنده مؤمن
خود دارم او مرگ را نمیخواهد و من آزردگی او را نمیخواهم بلکه این مرتبه اقصی مراتب است باز گذشت و اینها
لغزش جماعت شده است که بآن معنی باطلی که گذشت قایل شده اند و گاهی باین حدیث استدلال
میکنند و این جهالت محض است زیرا که آن معنی که ایشان دعوی مینمایند مخصوص بجاهل و کامل و

و بسیاری از این مزخرفات از ایشان میشنوی و این مضامین را در شعرهای عاشقانه

میبندند و بدست جاهلان داده اند که ایشان میخوانند و دست بر هم میزنند و رقص میکنند و بدعتی چند

که ان شاء الله بعد از این بیان خواهد شد میکنند و مجملا دشنام میدهند ای عزیز چرا بخود رحم نمیکنی و دین

که مایه سعادت ابدی تو است در معرض چنین مخاطره میکنی این که بیک احتمال نجات داشته

باشی و بصد هزار احتمال مستوجب خلود در جهنم باشی اگر کسی بگوید که چه ضرر پوشیده در این

هست اگر به اعتقاد بعضی قایل نداشته باشد باین راه نمیرود و اینها بخاطر میرود تو دعوای

تشیع میکنی شیعه پیروی ایشان میکند و مباینت جمیع آثار ایشان معلوم است پیروی از ایشان نمیکنی

مجملا چه شده است از ایشان میطلبی خدا پیغمبری فرستاده و فرموده که ما آتیکم الرسول

فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمایید و آنچه شما را از آن

نهی فرموده ترک نمایید و پیغمبر گفت که من از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم

که اگر با آنها تمسک جویید و متابعت ایشان نمایید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و دیگری اهل

بیت من و این دو از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهل

بیت میدانند هر چه فرمودند که مثال ... میان شما ... احادیث بسیار است رجوع براو

احادیث ایشان کنید پس این چه بدعت است در بیان احکام اصول و فروع دین ترک کرده که ترک ... بکلام

دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر نمیکنی اگر تو عمل نمایی بجواب اینچه پیغمبر فرموده است

برای تو در بیان فرموده تو کافی است میدانی حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را به راه هدایت

... و ما جمیع شیعیان را ... متابعت اهل بیت دوست بدارد بمحمد و آله الطاهرین

بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان میباشد

چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا را تشبیه مثل

مراتب معرفت آتش است ... اگر شخصی بشنود که چیزی میباشد که هرچه

را ... میسوزاند ... واقع شد اثر ... ظاهر میگردد

دقیق‌تر هست که ذکر میکنم و آنحضرت مطلع کردند بر بطلان باطل بیان و احوال بصیرت آن معنی اطلاعی مشتبه
نشود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی در خلقت
انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر ساخته چنانچه سابقا مذکور شد و امر فرموده بمقتضای
که اینها را در رضای او صرف نماید و وعده فرموده بمقتضای قل ما انفقتم من شیء فهو یخلفه
که آنچه را در راه او صرف نمایند عوضی کرامت فرماید که مشابهتی بآن اول نداشته باشد چنانچه
خداوند عالمیان مالی بتو کرامت فرموده که فانیست و در معرض زوالست و ممکنست که بکسب
با آتشی بسوزد یا بدزدی از دست تو بیرون رود فرموده است بتو که این را در راه من انفاق
کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که او را زوال نباشد و اضعاف مضاعفه بهتر باشد
که داده و بمردن و انتهای دیگر از تو جدا نشود و یک قدر عزتی بتو داده بعاریت و بمقتضای
لا یخافون فی الله لومة لائم از تو خواسته که در راه او صرف نمائی و چون کار اهل حق منافی طریقه
و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر اهل عالم بباطل مائل است پس که مردانه از این اعتبار باطل بگذرد
و حق را موافق رضای الهی بعمل آورد خدا بعوض او را عزتی کرامت فرماید که شباهتی بحرمت
اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه از احوال ابوذر پاره معلوم شد که عثمان
را بجای که عزت نزد او را طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند و ابوذر که مردانه از آن
اعتبار گذشت تا قیامت بر او صلوات میفرستند و ذکر اسمش را شرف میدانند قطع نظر از کرامات
ابدی آخرت و یزید پلید را گمان این بود که خود را عزیز میکند و حضرت امام حسین را ذلیل می
گرداند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کرد و نام امام حسین صلوات الله علیه تا قیامت
بر منابر بشرف خوانده میشود و پادشاهان عالم جبین بر آستانه اش میسایند و خاک ضریحش را
بر دیده میکشند و خداوند عالمیان یک قدر قوتی بهر کس کرامت فرموده که بآن قوت قدری از
کارها میتوانند کرد جمعی که این قوت را ضایع کردند و در راه او صرف نکردند دانند که وقتی این
ناقص میشود و بپیری یا بمرضی زایل میگردد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بزرگواری

و بعضی [illegible] انبیا همه را حاصل میدانند و از این حدیث قدسی ظاهر است

که [illegible] عبادات و نوافل حاصل میشود و چون معانی حق که دقیق شد بباطل

[illegible] بعضی از معانی حق این حدیث شریف را برای تو بیان میکنم که تا قریب اهل

[illegible] و اکثر عبارات حق بسیار است که موهم معنی باطل [illegible] باشند کسی که قانون شرع

[illegible] دست داد و دوانیدی کلام اهل بیت علیهم السلام را بر همه بیابند معانی ایشان را [illegible]

[illegible] معنی این حدیث است که کسی که در مقام محبت کامل شد محبت محبوب حقیقی

در دل او مستقر گردید و در جمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود در دیده اش نوری دیگر میرسد

در گوشش شنوایی دیگر میرسد و در جمیع قوی و اعضایش قوتی دیگر حاصل میشود [illegible]

سابقان اشاره باین مرتبه کرده اند [illegible] مرتبه چون [illegible] منظور شد محبوب خود است در همه

[illegible] او را در آن حقیقت [illegible] یعنی [illegible] مشاهده میکند [illegible]

[illegible] او را علم [illegible] کمالات او که در آن [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] دوست را میشنود [illegible] حرکت [illegible] دست [illegible]

[illegible] در جمیع اعضا و جوارح [illegible] این معنی در عشق [illegible]

[illegible] است که معنی [illegible]

[illegible] ظاهر است که این معنی که مذکور شد [illegible]

[illegible] حدیث قدسی این معنی [illegible]

[illegible] و حقیقی که رضای حق در او باشد [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

او بر طرف [illegible] اختیار [illegible] و بعضی گفته اند که مراد این است که چون

اعضا و جوارح [illegible] مرتبه میرسد که [illegible]

ترجیح میدهد [illegible] معنی دیگر آن است

بیشتر و زیاده ازین نمیتوان گفت و اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد معنی این حدیث را درست
میفهمی که من بینایی اویم و من شنوایی اویم چه معنی دارد و در اخبار عامه باین عبارت واقع شده است
فبی یسمع وبی یبصر وبی یمشی وبی ینطق یعنی چون باین مرتبه رسید بمن میشنود و بمن میبیند
و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع این امور را باستعانت و قوت و توفیق من بجا
میآورد و از اینجا معلوم شد که این معنی مخصوص مقربانست و این معنی باطلی که ایشان میگویند
در هر خس و خاشاکی می باشد و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلق باخلاق الهی را
میتوانی فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند که تشبیه از باب آهنی میشود که در میان آتش سرخ
کرده اند گمان میکنی که آتش است اما آتش نیست برنگ آتش برآمده است که تشبیه خدا از صفات
کمالیه خود صفتی چند بداده با بعضی ساخته که بنوع انسانی بآن صفات بهم رسانیده هر چند علم تو هم
جهتست اما کمالی که دارد از پرتو علم اویست و از که این علم تو بدستیست ذره از علم غیر متناهی اوست که
جمیع علما را آنچه روشن او در ده و ذره از قدرت اوست که جمیع عالمیان بآن دعوای کمال میکنند ولیکن
کمالات انسانی دو جهت میدارد جهت کمالی میدارد و جهت نقص و عجزی میدارد جهت کمالش
از اوست و جهت نقصش از خود است زیاده ازین بیان مقام گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را
از وساوس جن و انس نجات دهد و بعین الیقین تحقیق حق برساند بحق محمد و اهل بیته و صلوات
الله علیهم اجمعین بدانکه از جمله چیزهایی که این کلمات اعجاز آیات نبوی صلی الله علیه و آله
بیان دلالت دارد حدوث عالمست چنانچه فرمود که اولست پیش از همه چیز و اولیتش اولیت زمانی
نیست که چیزی پیش از او تواند بود یا آنکه زمان موجودی که اولیت بآن اعتبار باشد تا آنکه لازم آید
که زمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی اولیت در سبق الهی است در اینمقام مناسب نیست ولیکن اعتقاد
باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیانست زمان وجودشان از طرف ازل متناهی است که چند هزار
سالست و وجودشان زمان اولی دارد و خداوند عالمیان قدیمست و وجود او را اولی و نهایتی نیست
و حدوث عالم باینمعنی اجماع جمیع اهل ادیانست و هر طایفه که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند

که ایشان بجهت نفی دنیا و در عبادات و طاعات این قوتها را صرف نمودند خدا قوتی بایشان
کرامت میفرماید که فوق قوت بشر است چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت جسمانی نکندم بقوت
ربانی کندم و در آن قوت که دست راهم حرکت نمیدهد اگر متوجه شوی آسمان و زمین را بر یکدیگر
میتواند زد و جمیع عالم مطیع او میشوند و این قوه ممکن نیست بطرف نمیشود و دیده ایشان بحکم
دارند بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امر خدا
که اراده میکنی بقوت خود انکار میکنی و اکنون مقارن اراده او خدا قدرت خود را در مراد
او بکار میفرماید و چون از برای خدا از سر ارادات خود گذشته خدا ارادات او را در قلب
او القا مینماید و خدا مدبر امور او میشود و اشاره باین معنی است آنچه در آن حدیث شریف وارد
شده است که دل مؤمن در میان دو انگشت است از انگشتهای الهی که کنایه از قدرت است بهر طرف که
میخواهد میگرداند و موافق حدیث معتبر آیه وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ که در سوره
هل اتی در شأن اهل بیت نازل شده باین معنی تفسیر شده اند یعنی دلهای ایشان ظرف مشیت
ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که مشیت الهی بآن متعلق گردد و بچشم نور دیده خود دیدیم که اکثر
کوه در راه دوست و پروانگی از این که بسازی که میگیرم چشم ضعیف میشود یا در دیدن کردن اراده
دوست ملاحظه کن و از اراده خود گذشت خدا نور دیده بیشتر در چشم و دل و جان او میدهد
که حقایق و معانی و امور غیبیه را بآن نور می‌بیند و آن زوال ندارد چنانچه فرمود که اتقوا
فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله بپرهیزید از فراست مؤمن که او بنور خدائی در چیزها
نظر میکند [illegible] بمقتضای أَمْ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا از آنچه میشنوند بچیزی چند می
شنوند [illegible] از اینها کردند و نمیشنوند و بمقتضای فَتَحَ اللّٰهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ
چشمهای حکمت و معرفت از دل ایشان بر زبان ایشان جاری میشود که هرگز خشک نمیشود و این چشمه
[illegible] همین میباشد دو هم یکبار می بایند و این حکمت همیشه بر زبان
ایشان جاریست و این چشمه [illegible] انتها نیست نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار نازک است

در ذات وصفاتست یعنی بسیط است و او را اجزا بهیچ نحو نیست و جزو بر دو قسم است جزو خارجی
است که داخل در ماهیت شیء باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد از جزو دیگر مثل دست و پا و
چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و اینچنین جزوی بر کل محمول نمیشود یعنی نمی
توان گفت که انسان دست اوست یا چشم اوست یا سکنجبین عسل است یا سرکه است و جزو ذهنی
است که داخل ماهیت شیء باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج
با کل ولیکن عقل تحلیل نماید او را باین دو جزو مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود
خارجی با انسان متحدند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد *
و اینچنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان گفت که انسان حیوانست و انسان ناطق است
و بدلیل عقلی و نقلی ثابت گردیده که این هر دو قسم جزو در باب خدا محالست و اگر نه احتیاج
او لازم می آید و آن محالست و تعدد واجب الوجود لازم می آید و آن ممتنع است و معنی فرد بودن
مشتمل بر توحید صفات هم هست و از این اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست
چنانچه ممکنات صفتی میدارند و ذاتی بآن صفت متصف میشود و ذات ایشان مثل زید ذاتی
میدارد و علمی جدا از ذات میدارد که بآن علم متصف میشود و بسبب آن او را عالم میگویند و همچنین
قادر است بقدرتی که خدا در او ایجاد کرده و همچنین سایر صفات. و خداوند عالمیان صفات مقدسه
او عین ذات است و اصل ذات قائم مقام جمیع صفاتست و چنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم او
باصل ذات میداند و ما کارها را بقدرت میکنیم او باصل ذات میکند و موجود بودن ما بوجودی است
زاید بر ذات وجود او عین ذاتست و باصل ذات موجود است و لهذا عدم او ممتنع است و اگر
صفات زاید داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود و قدیم
خواهند بود و شریک او خواهند بود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین و امام موسی و امام رضا صلوات
الله علیهم بطرق متعدده منقولست که اول دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفت او اقرار
بیگانگی اوست و کمال توحید و اقرار بیگانگی او نفی کردن صفات زایده است از او زیرا که هر صفتی که

با این معنی قایل بوده اند و آیات بسیار بر این معنی دلالت دارد و اخبار بر این معنی متواتر است
و جمعی از حکما که به پیغمبری و شریعتی قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود میکذاشته اند
بقدم عالم قایل بوده اند و بعقول قدیمه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را
قدیم میدانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبران است و متضمن انکار بسیاری
از آیات قرآنی است زیرا که ایشان را اعتقاد این است که هر چیزی که قدیم است عدم بر او محال است
و هیولی و صورت افلاک را قدیم میدانند پس میباید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک
و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سوره انشقاق و در سوره انفطار و غیر اینها از مواقع
بسیار میفرماید که در قیامت سماها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهند شد و پیچیده
خواهند شد بنحوی که کاغذ را بر هم پیچند و کواکب از یکدیگر خواهند پاشید و عبارت فاطر
که در قرآن و در این حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع کردن
و از نو پدید آوردن است و ایشان میگویند که هر چیز هست مسبوق بماده است که قبل از آن بوده
و تفصیل این سخن را این مقام گنجایش ندارد و تحقیق معنی فرد است بدانکه فرد و وتر
و عدد واحد که از اسمای الهی وارد شده بحسب معنی نزدیک بیکدیگرند و فردیت مشتمل است بر دو معنی
که از هر دو واجب است اول یگانه بودن در الهیت که در خداوندی شریکی ندارد چنانچه کفار
قریش بتان را شریک خدا میدانسته اند و بعضی از نصاری عیسی و مریم را شریک او میدانند و گبران
نور و ظلمت را یا یزدان و اهرمن را شریک میدانند و این کفر است و بطلان آن در آیات و اخبار با براهین قاطعه وارد
شده و عقل نیز حکم میکند که خدایان متعدد را اتفاق با این نسق یک شخص منسوب نمی باید باشد و اگر خدای
دیگر و العیاذ بالله میبود میبایست که خلق را از خود اعلام نماید و ایشان را محروم نکرداند و چنانچه این خدا
پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانیده میبایست که او نیز بفرستد چنانچه حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه با بعضی از فرزندان خود فرموده اند که اگر از برای تو خدای دیگر میبود پیغمبران و رسولان او
که صدق و حقیت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب مبرا باشند کافیست دوم یگانه بودن

همیشه را یعنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه بتأویل ازلیه وجود است یعنی وجوب وجود و اگر
گویند که هرگز بر طرف نمیشود نیز همین معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تأویلش اینست
که عدم بر او محالست و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر منقولست که فرمود که خداوند قدیم
واحد است و صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلقست احدی المعنی است و معانی کثیره مختلفه
در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق
میگویند که خدا میشنود بغیر آنچه با آن می بیند و می بیند بغیر آنچه با آن میشنود فرمود که دروغ
میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند عالمیان میشنود بهمان چیز
که با آن می بیند و می بیند بهمان چیز که با آن میشنود یعنی همه بذاتست و عضوی و جارحه و آلتی
ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد با خدا خدایا ن
شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا
و زنده و شنوا و بینا بوده بذات خود نه بچیزی دیگر و بلند مرتبه است و منزه است از آنچه کافران
و تشبیه کنندگان میگویند بلندی بسیار و ایضاً منقولست که اعرابی در روز جنگ جمل بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و از معنی واحدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند
و اعتراض نمودند که مگر نمی بینی که حضرت در عین جدال و قتال است با این پراکندگی خاطر چه سؤال
از او مینمائی حضرت فرمود که او را بگذارید که ما این قتال برای این میکنیم که مردم را با قول یگانگی خدا
در آوریم الحال که او پرسید بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود که ای اعرابی اینکه میگو ی
که خدا واحد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محالست و دو معنی برای او ثابتست اما آن معنی که
هست
بر او روا نیست یکی اینکه گوئی خدا واحد است یعنی یکمین است این دلالت بر این دارد که خدا دومی
که آن یکمین او است و این کفر است و اثبات شریکست برای خدا بمنزله قول نصاری است که خدا را
سیمین خدایان میگفتند و معنی دیگر اینکه گوئی که او واحدیست از یک جنسی چنانچه میگویند
که زید واحدیست از افراد انسان و این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در مرتبه و نوع

اثبات میکنی آن صفت را برای او میدهند که غنی موصوفست و موصوف گواهی میدهد که غنی
صفتست و هر دو گواهی میدهند باثنینة و دوی وازلی بودن با دوی منافات دارد زیرا که ازلی
واجب الوجود میباشد و دو واجب الوجود محالست پس کسی که خواهد خدا را بکنه وصف کند
صفتها را برایش قرار خواهد داد و کسی که از برای او حد قرار دهد او را بعدد در آورده است
و جزو از برای او قرار داده و جزو داشتن منافات با ازلیت او دارد پس کسی که بپرسد که
چه کیفیت دارد صفات نماید و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست
و کسی که بپرسد که خدا در کجاست مکانی از برایش اثبات کرده است و او مکانی نیست و کسی
که بپرسد که بر روی چه چیز است چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفر است و کسی
که بپرسد که پس در کجاست خدا را اختصاص بمکانی داده و حال مکان در اصل نداشته و علم
و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود و قادر بر خلق بود
در وقتی که هیچ مخلوقی نبود و پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ مربوبی نبود و خداوند
ما را چنین وصف میباید کرد و او زیاده از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و باسناد
معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بعد از فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روزی خطبه فرمودند که مضمون بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندی را سزاست که عقلها
را عاجز کردانیده از آنکه بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات
او را تعقل نمایند زیرا که محالست که او را شبیهی و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت پی بذات
و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذاتش نیست که اجزاء مختلف داشته
باشد و بعضی زائد بر بعضی باشد که تعدد در صفات او بهم رسد و دور است از اشیاء نه بدوری مکانی
بلکه بکمال و عزت و سلطنت و کمالست بر جمیع اشیاء نه باینکه در میان اشیاء و ممزوج با آنها باشد
بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم است بجمیع اشیاء نه بیک آلتی که بدون آن آلت علم نتواند داشت
تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و مبانی او و معلومی علی واسطه نیست بغیر ذاتش اگر گویند که بود

و وحوش و طیور و جمیع اشیا بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق اینها میدانند
و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه علیهم السلم را خالق آسمان و زمین میدانند و بر نفی این قول
احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که بخدمت
حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که چه میفرمایند در مذهب تفویض حضرت
فرمود که خدا امر دینش را به پیغمبر تفویض نمود و فرمود که آنچه پیغمبر بسوی شما بیاورد در اخذ
نمایید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روزی دادن را باو
بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن میفرماید که آن خداوندی که شما را
خلق کرد پس روزی داد بعد از آن میمیراند شما را پس زنده میگرداند آیا از شریکهائی که از برای
خدا قایل میشوید هیچ یک از این کارها میتوانند کرد منزه و متعالی است خدا از آنچه ایشان
شریک او میکنند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلم
پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا میدانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را بائمه
گذاشت حضرت فرمود که غلات کافرند و مفوضه مشرکند هر که با ایشان همنشینی کند یا مخالطه
نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر بایشان
بدهد یا ایشان را امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان نماید یا اعانت ایشان کند بنیم کلمه
از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی ما اهل بیت بیرون میرود و در حدیث دیگر از
آن حضرت منقولست که هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادن را بائمه گذاشته بتفویض
قایل شده است و هر که بتفویض قایل شود مشرکست و شریک از برای خدا قایل شده و در کتاب
احتجاجات از علی بن احمد قمی مرویست که گفت که اختلاف در میان شیعه واقع شد در این که آیا
خدا امر خلق و رزق را بائمه تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این محالست و بر خدا جایز نیست
زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا ائمه علیهم السلم را قادر گردانیده
و این امر را بایشان تفویض نمود پس ایشان خلق را آفریدند و روزی میدهند پس رفتند

اثبات مینماید و آیا این دو معنی که در خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات
و شبیه و مانندی و شریکی ندارد چنانچه میگویند فلان شخص یگانهٔ دهر است و این معنی از برای
خدا ثابت است و معنی دیگر آنکه او احدی المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی
نه در عقل و نه در وهم و خداوند ما چنین است این معنی برای او ثابت است و برای این مضامین
احادیث بسیار است ای عزیز ببین که الحمد در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند
و بعد از صد هزار خطا یک معنی یا دو معنی حق را راه برده اند الله اکبر در تو در یک خطبه و یک حدیث
اضعاف آن را برای تو مبرهن بیان کرده اند وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْقِلُونَ
آنکه حق تعالی باقیست و فنا و عدم بر او محالست و بقای او غایتی ندارد و بیان این معنی
سابقا شد و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس
این صفت بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای
الهی بر یک صفت و حالت است و هیچ تغییر در او نیست و بقای دیگران با انواع تغییرات و تبدلات است
چنانچه منقولست که عبدالله بن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه
که هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ و گفت که اول را دانستیم بیان معنی آخر بفرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست
مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و بلی و زوالی در او راه مییابد و از رنگی برنگی متغیر میشود
و از هیئتی بهیئتی میگردد و از صفتی بصفتی انتقال مینماید و نقصان و زیادتی بر آن طاری
میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه بوده و بر یک حال بوده و اولست پیش از همه اشیا
و آخر است و همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمیشود چنانچه بر دیگران وارد میشود
مثل آدمی که یک مرتبه خاکست و یک مرتبه گوشت و خونست و یک مرتبه استخوان پوسیده است و مانند خرما
که یک مرتبه غوره است و یک مرتبه رطب است و یک مرتبه تمر است پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود
و خدا بر خلاف اینهاست   این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد
بر آنکه خدا آفریننده آسمان و زمین و چیزهایی است که در آنهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس

سالهای بسیار جاری خواهد بود فتبارک الله احسن الخالقین بعد از آن سؤال نمودند
از آنحضرت از کیفیت حجب که بر بالای آسمانهاست فرمود که حجاب اول هفت طبقه است غلظ
هر حجابی پانصد سال و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال و حجاب دوم هفتاد حجابست که غلظ
هر حجابی و مابین هر حجاب مسافت پانصد سالست و حاجبان و دربانان هر حجابی هفتاد هزار
ملکند با قوت جن و انس برابرست دیگر حجابهای دیگر هست که کلفتی هر حجابی هفتاد هزار ساله
راهست بعد از آن دیگر سرادقات جلالست و آن هفتاد سراپرده است که هر سراپرده هفتاد هزار
ملک هست و مابین هر دو سراپرده پانصد سال مسافتست بعد از آن سرادق عزتست دیگر سرادق
کبریاست دیگر سرادق عظمتست دیگر سرادق قدس است دیگر سرادق جبروتست دیگر سرادق نور
ابیض است و دیگر سرادق وحدانیت است و آن هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است
بعد از آن حجاب اعلی است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که خداوند عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را
دید که ششصد بال داشت و بر بالهایش مروارید بسیار بود مانند قطرهای که بر سبزه نشیند و پر کرده بود
مابین آسمان و زمین را و فرمود که هر گاه خدا امر فرماید میکائیل را که بزمین آید پای راست را در آسمان
هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم گذارد و پای دیگری در زمین هفتم و فرمود که خداوند عالمیان را
ملکی چند هست که نصف بدن ایشان برفست و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان اینست که ای خداوندی
که الفت داده میان برف و آتش دلهای ما را بر طاعت خود ثابت بدار و فرمود که ملکی هست
که ما بین نرمه گوشش تا چشمش پانصد سال مسافت بپرواز مرغ و فرمود که ملائکه نمیخورند و نمی
آشامند و جماع نمیکنند و بتسبیح عرش زندگانی میکنند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند
و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند بعد از آن فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیش از ملک نیست در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود
می‌آیند و طواف خانه کعبه میکنند دیگر بر سر تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروند و براد

نیز محمد بن عثمان عمروی که وکیل حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بود عریضه در این
باب نوشت حضرت در جواب نوشتند که بدرستی که خدا خلق کرده است اجسام را و روزی
قسمت مینماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل و مانند او نیست
و سمیع و بصیر است اما ائمه علیهم السلم پس ایشان سوال مینمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان
مینماید و خلق میکند و از او سوال مینمایند بسوال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت ایجاب
مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان بلکه از احادیث معتبر ظاهر میشود که آسمانها
متصل بیکدیگر نیست و مخفی نکنند که هر آسمانی پانصد سال راه است و از هر آسمانی تا آسمانی
پانصد سال راه است و ما بین آسمانها پر است از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند بعد از
قول رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند
مشکلند دارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث در این باب متواتر است و نص قرآن باین
دلالت دارد و تاویل ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند
انکار ضروری دین است و کفر است و هیچ مخلوق زیاده از ملایکه نمی باشند و هیچ مخلوقی بحسب جسم
از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن بابویه بسند معتبر روایت نموده است که از حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که حق
تعالی را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین بیاید زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جثه
و بسیاری بالهای او و بعضی از ملایکه هستند که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند
بسبب دوری ما بین مفاصلش و حسن ترکیب صورتش و چگونه وصف توان نمود ملکی را که از ما بین
دو شانه تا نرمه گوشش هفتصد ساله راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمانها را پر میکنند
[illegible] بالای آسمانها خود قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان آسمانها تا کمر اوست و بعضی
هست [illegible] آسمانها [illegible] اوست و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را بکف انگشت
ابهام او بریزند گنجایش دارد و بعضی از ایشان هستند که اگر کشتیها را در عالم را در آب دیده اش جاری کنند

وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی یعنی مخلوق و مملوک خداست آنچه در آسمانهاست

وآنچه در زمین وآنچه در میان آسمان و زمین است وآنچه در زیر ثری است دیگر آنچه در زیر ثری است

خدا میداند وجمیع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابان وهمچنین فرمود تا آسمان هفتم

وتمام آسمانها وآنچه در اوست نزد دریای مکفوف کما انا هذه زمین باز داشته اند از آمدن حلقه ایست

در بیابان وجمیع آسمانها وکوههای تگرگ مانند حلقه ایست در بیابان پس این آیه خواندند وَیُنَزِّلُ

مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِیهَا مِنْ بَرَدٍ یعنی فرود میفرستد تگرگ از آسمان از کوههائی که در آسمانها

هست از تگرگ وجمیع آنها نزد حجب نور مثل حلقه ایست در بیابان واین حجب هفتاد هزار حجابست

که نور شعاع دیده ها را کور میکند وجمیع اینها نزد هوائی که دلها را حیران میکند مانند حلقه ایست

در بیابان پس اینها با هوا نزد وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ یعنی کرسی وآسمانها وزمین

فرا گرفته وجمیع اینها نزد عرش مانند حلقه ایست در بیابان پس خواندند که الرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ

اسْتَوَی در این حدیث که مالک عرش با این عظمت بر این قول چسبیده که لا اله الا الله لا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم در بیان معنی لطیف وخبیر است بدانکه لطیف از چهار

وجه اطلاق مینماید اول چیزهای بسیار ریزه را که دیده نشاید لطیف میگویند دوم

در یابد شاید ازین جهت است یعنی از خواص اجسام بیرون است در مکانی وجهتی نیست ودیده

نمیشود ونمیتوان بحس دریافت دوم لطیف میگویند صاحب صنعت لطیفه را چنانچه

صانع چیزهای بسیار ریزه سازد ودقایق در آن صنعت بکار برد که بیان آن از دقت باشد

او را لطیف میگویند واطلاق این معنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در اعضا وجوارح که

خلق کرده است در حیوانات که بدیده در نمی آیند وقوی ومشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل

حیران میشود سیم عالم بلطایف ودقایق را لطیف میگویند واین نیز ظاهر است چهارم لطیف مشتق از

لطف واحسان میباشد یعنی صاحب کرم واحسان وسایر کرمهای بیحد و بعید اطلاق میشود

اول آنکه بفعل محکم فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور وکنه حقایق وخفیات ودقایق اشیا

سلام میکنند دیگری بروضه حضرت امیر المومنین ع می آیند و بر او سلام میکنند دیگری بروضه حضرت امام حسین ع می آیند و در آنجا میمانند چون صبح میشود باسمان میروند و دیگری هفتاد هزار فرود می آیند و دیگری هفتاد هزار دیگر می آیند و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت جعفر بن محمد ع پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم فرمود که بحق خدائی که جان من در دست قدرت اوست که ملائکه خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرهای خاک در زمین و در آسمان قدر جای پائی نیست مگر اینکه در آن محل ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس مینماید و در زمین درختی و کلوخی نیست مگر اینکه در آن ملکی هست که موکلست برآن که احوال آن هر روز بخدا عرض مینماید با آنکه خدا از آن ملک اعلم است باحوال آن چیز و هیچ یک از ملائکه نیستند مگر اینکه بخدا تقرب میجویند بولای و محبت ما اهل بیت و استغفار مینمایند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا مطلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد و ابن بابویه علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و از عظمت خلق الهی پرسید حضرت فرمود که من بعضی از آن بیان کنم پس فرمود که این زمین با آنچه در او است و آنچه بر روی اوست نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه ایست در بیابان و این هر دو با آنچه در اینهاست و در میان اینهاست نزد زمین سیوم مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا زمین هفتم بعد از آن این آیه را خواندند که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی آفرید خدا هفت آسمان و از زمین نیز مثل آنها و هفت زمین با آنچه در میان آنها و بر روی ایشان هست در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و آن خروس یک بال او در مشرق است و یک بال او در مغرب و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و تمامی اینها نزد ماهی که اینها بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد دریای تاریک مانند حلقه ایست در بیابان و جمیع اینها نزد هوا مثل حلقه ایست در بیابان و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابان الیست که خدا میفرماید که له ما فی السموات

شوند و بیچنانچه در مخلوق بیک معنی میشنوند و بیک معنی نمی بینند و دیده ها و شنیدن

متعالی باین دو عضو نیست و لیکن خدا ندانست هر چیزهای شنیدنی و دیدنی را همیشه از روی علم

بیچون و بیچگونه و در اسم بصیر و سمیع مشترکست و در معنی مختلفند و هو القائم القیام میگویند بمعنی

بر پا ایستاده و میگویند قایم است بمعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان

شخص قایمست بامر فلان یعنی بر احوالش مطلع است و حافظ و نگاه دارنده اوست چنانچه فرموده

کسی قایم و مطلع بر هر نفسی بانچه میکند و قایم در لغت عرب بمعنی باقی بنیاد است و باین

معنی بر خدا روا است یعنی زوال ندارد و ایضا میگویند که فلان قایم است بامر فلان یعنی

مهمات او را کفایت مینماید و این معانی بر خدا روا است و در مخلوق قایم که میگویند یعنی بر پا

ایستاده پس یک لفظ را در هر دو اطلاق مینمایند و معنی مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق

بمعنی کوچکی و تنگی است و در خدا وند تعالی باین معنی است که خفا است که او را ادراک

توان نمود چنانچه میگویند که لطف عنی هذا الامر یعنی پی بردم بغایت امر بس لطیف بودن

حق عبارت از این است که او را ادراک نتوان نمود و نمیتوان یافت هیچ مخلوق او را وصف

نمیتوان نمود و لطیف در مخلوق است که ان چیز بعلم آموخته باشد و لطیف در اسماء الست

که چیزی بجمیع چیزها دانا باشد و ظاهر در مخلوق بر چیزی اطلاق مینمایند که بالای چیزی

بلند باشد و خدا ظاهر است باین معنی که غالب است بر جمیع اشیا و علی مفهوم و قدرت بر همه اشیا

عرب میگویند که ظهرت علی عدوی یعنی بر دشمن غالب شدم و معنی دیگر خدا ظاهر و پیداست

که وجود و قدرت او بر هیچ چیز پنهان نیست و چه چیز از خدا ظاهرتر میباشد که در هر جا که نظر کنی

صنعت او را مشاهده مینمائی و آثار قدرت او در تو و اندر هست که تو ساخته است و ظاهر باین

معنی که در مخلوق میگویند آنست که خود را بر دیده های مردمان تحقیق نماید تا شناخت و این

معنی بر خدا روا است و در مخلوق اسم باطن میگویند که در میان چیزی پنهان باشد و در

زیر چیزی پنهان شده باشد و در خدا باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش بباطن همه چیز

[illegible] مطلع گردانید بر حقایق اشیا و ابن بابویه علیه الرحمه
روایت کرده [illegible] علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء حسین بن خالد گفت که با
[illegible] قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت میکند بر آنکه چیزی
[illegible] وجود ما نیست همیشه با او بوده پس باطل شد گفته کسی که گمان کند
[illegible] او همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق
[illegible] چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با او است و اگر پیش از او چیزی باشد
[illegible] اول [illegible] بودن از دوم پس حق تعالی [illegible] باقی
[illegible] خود [illegible] که چون مردم با [illegible] و مضطر [illegible] اضطرار
[illegible] بخوانند پس حق را اسمی گردانید [illegible] بنامند [illegible] حی و قیوم و
[illegible] و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها پس چون [illegible]
[illegible] میشنوند [illegible] که میگوئیم که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلق
[illegible] ذات با خدا موافق نیستند [illegible] اعتراض میآید که چون میگوئید که خدا
[illegible] اسما [illegible] هم بر شما اطلاق میتوان کرد [illegible] صفات هستید
[illegible] جواب [illegible] است اما گاهی جسم [illegible] ما یعنی مخلوقات
[illegible] مینامند [illegible] سکر نام میکنند و حال آنکه این مسمیات با
[illegible] خدا [illegible] که خود را عالم فرموده نه باعتبار
[illegible] ذات [illegible] او حاصل باشد یا از او مفارقت نماید حاصل
باشد [illegible] جاهل میباشند و بعلم حادث عالم میشوند و گاه علم
[illegible] عالم میباشد بعلم ازلی که عین ذات او است
[illegible] میان خالق و مخلوق و معنی مختلف
[illegible] باشد که آنچه را بشنود و بآن جزء و چیزها

روایات و اخبار بحد ضرورت رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد باید دانست که قدرت الهی عام است
نسبت بجمیع ممکنات و قادر است که در هر آنی صد هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید
ولیکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای
هر شخصی صد دست یا بیشتر خلق فرماید ولیکن مصلحت مقتضی است که هر یک را دو دست بیشتر
نباشد و آنچه در این حدیث و روایات و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر همه چیز قادر است
دلالت بر این دارد که ممتنعات و امری چند که فی الحقیقه شیء نیستند و همین بر واجب و ممکن شیء اطلاق
می‌توان نمود و در ممتنعات قصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب آن محلست
که چون محالست قابل آن نیست که وجود آن تعلق یابد چگونه قصور در قدرت نمی‌باشد که خدا
و عدم اشیاء و آنچه خدا جواب داده که تعبیر از آن بلفظ لن میکنند موجود نباید همچنانکه منقولست
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت موسی بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول
مناجات شد و گفت خداوندا خزینه‌های خود را بمن بنما فرمود که ای موسی خزینه من آنست که هر
امری که اراده نمایم میگویم موجود شو آن شیء بوجود میآید و چون این دو اصل از اصول متعلقه
دین بود و اعتقاد بآنها لازم بود و اختلاف بسیار در آنها اهل باطل در آنها شده بود موافق طریقه
اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال بیان نمود که شبهات ارباب شکوک و ضلالت از دل بیرون
بدر رود و السلام علی من اتبع الهدی مُتمّ الایمان بی و الاقرار بأنّ الله تعالی ارسلنی الی
کافّة الناس بشیراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً حضرت رسالت پناه فرموده که بعد
معرفت ذات و صفات واجب و ایمان بآنها ایمان من است و اقرار نمودن بآنکه حق تعالی مرا بجانب همه
آدمیان به پیغمبری فرستاده که اطاعت کنندگان را بشارت میدهم بثوابهای غیر متناهی و مخالفت
کنندگان را میترسانم از عذابهای الهی و میخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او بفرمان او و توفیق او
و چراغ نوربخشنده ام که مردم از تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم بدانکه یکی از
اصول دین اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان است و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال نمی‌توان

[illegible] که ذات حق [illegible] یعنی باطن او را دانستم و قاهر در مخلوقات

است که هیچ و یکی [illegible] بر یکی غالب می‌شود و گاه هست که آن غالب مغلوب

می‌شود و در خدا [illegible] که فاعل و خالق جمیع اشیاست و هم معشوق و مغلوب قدرت

او نیز و هیچ [illegible] تا [illegible] می‌باشد ولیکن ما

خواهد [illegible] جمیع اینها اسم مشترک است میان خالق و مخلوق و معنی لطف

و سایر [illegible] اشیاست و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که خدا لطیف است

[illegible] که خالق [illegible] لطیف [illegible] الحیوانات بسیار ریزه مثل پشه و کوچکتر از آن [illegible]

[illegible] در هر نوعی از اینها نر و ماده خلق کرده [illegible] ساخته

و [illegible] از آنها [illegible] اینها در [illegible] خلق [illegible] ترتیب [illegible]

[illegible]

[illegible] مصلحت ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] و مطالب [illegible]

[illegible] خالق [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] که [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اشیاست [illegible]

[illegible] عالم وجود [illegible]

[illegible] جمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده

[illegible] جزئیات کفر است بلکه خداوند عالم

[illegible] علم [illegible] نمی‌شود و زیاده [illegible]

و از صفات جمیع مخلوقین و از صانع حکیم است و بنای جمیع امور او بر حکمت و مصلحت است و

خلق او را نمی توانند دید و بلمس و حس درنمی آید و جسم نیست که با او در برو مکالمه و محاجه و گفتگو

نمایند پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلق او باشند که ایشان را دلالت

نمایند بر مصالح ایشان و منافع ایشان و باعث نفع ایشانست و از هلاک ایشان کنند ایشان [illegible] که باعث

بقای نوع ایشانست و ترک آنها موجب فنای ایشانست پس ثابت شد که حتمی میباید باشند که از جانب

حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکالیف الهی و حکم ربانی بخلق برسانند و ایشانند پیغمبران و اوصیاء

ایشان [illegible] که برگزیده [illegible] خدا [illegible] خلق که ایشان را ادب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث

بحکمت ساخته [illegible] در اخلاق و صفات با عامه خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب

با ایشان شبیهند و از جانب خدا [illegible] بدلایل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان

دلالت میکند مثل مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا دادن و [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] حقیقت [illegible] دست و [illegible] دلیل است بر حقیقت

پیغمبر [illegible] حدیث اشاره [illegible] چون انسان مدنی بالطبع است

و [illegible] معاش [illegible] ایشان [illegible] است

و [illegible] منازعات و مشاجرات [illegible] ایشان [illegible] نزاعات

ایشان [illegible] بر یکدیگر [illegible] کنند [illegible] میشوند

[illegible] از جانب خدا [illegible] بر مراعات

[illegible] ظاهر است [illegible] احکام [illegible] مؤید [illegible]

[illegible] باشند [illegible] دلیلی که [illegible] علم بنبوت پیغمبر [illegible] معجزاست

و آن عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از اتیان بمثل آن عاجز

باشند مانند عصا را اژدها کردن و مرده زنده کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه

شخصی دعوی نماید که من پیغمبر فرستاده خدا ام [illegible] بر حقیقت من اینست که [illegible] امری [illegible]

[illegible] در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج
خلایق [illegible] حق الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای
خود نیست [illegible] و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض اینست
[illegible] فایز گردند و نشاء انسانی چنانچه سابقا بیان
[illegible] کمالات زیاده دارد و عرض کمالاتش از رتبه
[illegible] بکرات [illegible] عمرو و ابوبکر و جهال که حسن موجودانند
[illegible] ترقی نفس بشود و نشکی نیست که این نحو از
[illegible] مستحق [illegible] حسن و قبح اشیا را
[illegible] چه ظاهر است که نفوس [illegible] اعتبار
[illegible] سنخی [illegible] عالم
[illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] معلوم است که عقل انسانی [illegible] اجاطه بخصوص
[illegible] مامور باشند
[illegible] ایشان [illegible] اجارا
[illegible] و مکالمه و مصاحبت با مکلفین تا به
[illegible] جهت دیگر جهت [illegible]
[illegible] و [illegible]
که از جهت [illegible] استفاده علوم و حکم [illegible] چنانچه منقول
[illegible] حضرت [illegible] و علوم [illegible] حضرت
[illegible] مینماید
حضرت [illegible] انصاف [illegible]

و پرسید از حضرت که چرا خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصر او سحر غالب بود و ساحران
در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزه چند فرستاد که با آن امری که ایشان در آن مهارت
داشتند شبیه بود و سحر ایشان را باطل گردانید و ایشان عاجز شدند از برای آن و بآن معجزه
حجت بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی مبعوث گردید که گونه‌های مزمنه و بلاهای
عظیمه در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر بودند پس
او را بمعجزه چند فرستاد از مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن که اهل آن عصر از آنها
عاجز شدند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث گردانید که مرد را اهل
آن عصر خطبه‌ها و کلامهای بلیغ و شعرها بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس آن
حضرت از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی چند آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند
و حجت خدا بر ایشان تمام گردید ابن السکیت گفت که والله که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده‌ام
بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که بآن تمیز
نمائی میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمائی و بگفته عمل کنی و کسی که دروغ بر خدا بندد
و او را تکذیب کنی ابن السکیت گفت والله که جواب حق همین است و بعضی از آن معجزات و خوارق
عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده‌اند و اکثر آنها بحسب معنی متواتر است بر تقدیر
عدم تواتر بعضی بمعنی متواتر بودن قدر مشترک میان آنها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت کردن
درخت از جای خود و آمدن بنزد آن حضرت و باز بفرموده او بجای خود برگشتن و جاری شدن
آب از میان انگشتان مبارکش بنحوی که جمیع لشکر و چهارپایان سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ
ریزه در دست آن حضرت و سخن گفتن بزغاله مسموم که زهر در آن زده بودند و سیر گردانیدن جمعی
کثیر از طعام اندک و گویا شدن جن و برگردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیرالمؤمنین و شهادت
دادن سوسمار بر پیغمبری آن حضرت و شکوه کردن ناقه از صاحبش و با وجود چیز نخواندن و از بشر
تعلیم نگرفتن از احوال گذشتها از پیغمبران و غیر ایشان خبر دادن مطابق واقع بدون خللی

[illegible] باید تا کار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم رسد

[illegible] شخصی حاضر مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه

[illegible] بودم و شاهد بر صدق من آنکه پادشاه دو سه مرتبه

[illegible] بنشیند و پادشاه هم آن شخص را دیده باشد

[illegible] در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از

[illegible] بهم میرسد که آن شخص راست میگوید و [illegible]

[illegible] تصدیق او کرده باشند و تصدیق کاذب قبیح است

[illegible] بغایت لطف [illegible] نصب

[illegible] بهم میرسد [illegible]

[illegible] [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] در تقریر دلیل [illegible]

[illegible] روایات [illegible] فوق [illegible]

[illegible] معلوم شده است که آنحضرت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عصبیه [illegible] داشتند

[illegible] [illegible] کشته شدن [illegible]

[illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] [illegible] علما [illegible]

[illegible] موسی بن عمران [illegible]

[illegible] پیغمبران [illegible] معجزه [illegible]

پادشاهی و امامت مقرر فرموده و همیشه چنین یافته‌ام اولاد پیغمبران را که خلافت و پیغمبری و
وصیت از ایشان تجاوز نمی‌نماید و بغیر ایشان نمی‌رسد پس چرا از شما که نسل پیغمبری بدر
رفته و بدیگران قرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب می‌بینم و حرمت پیغمبری شما از دامن شما
دامن شما می‌چینند و شما را چنانچه باید کار نمی‌نمایند حضرت صادق صلوات الله
علیه گریان شد و فرمود که بلی همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده‌اند
و بناحق کشته شده‌اند و همیشه ظالمان غالب بوده‌اند و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع او
می‌باشند ایشان گفتند که انبیا و اوصیا ایشان می‌تعلیم خلق علوم الهی را می‌دانند و بتلقین الهی
عالم بعلوم او می‌باشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفه‌های پیغمبران و اوصیا ایشان چنین می‌باید
باشند آیا علوم الهی شما چنین رسیده حضرت بمن فرمود که نزدیک بیا ای موسی پس من نزدیک
رفتم دست بر سینه من مالید و فرمود که خداوندا تو او را تقویت فرما و تایید کن و نصرت و
یاری خود بحق محمد و آل محمد و آن گاه بمن گفت که آنچه میخواهید از او سوال نمائید ایشان گفتند
که ما چگونه سوال کنیم از طفلی که چیزی هنوز نیافته و بمرتبه هنوز نرسیده من گفتم با ایشان که سوال
نمایید از دین و تفقه و فهمیدن و غیرت و حجاج را بگذارید گفتند که ما را خبر ده از نه آیتی که خدا معجزه
حضرت موسی کرد اینها بود من گفتم که عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون
می‌آورد و جهان از نور روشن میساخت و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت
و طور را بر بالای سر بنی اسرائیل آورد و من و سلوی برای ایشان آورد و من و سلوی هر دو
یک آیت است و دریا را برای ایشان شکافت گفتند راست گفتی یکی پیغمبر شما چه آیت و معجزه آورد
که بان سلطه از دین آتش زایل شد و باقی ویند گفتم آیات و معجزات بسیار است سه پاره شمارم
گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمایید شما میدانید که جن و شیاطین پیش از بعثت آن حضرت
باسمانها می‌رفتند و گوش میدادند و خبرها می‌آوردند و بکاهنان میگفتند و بعد از رسالت
شدند
او ایشان به تیر شهاب و ریختن ستاره‌ها راندند و منع کرده شدند و کاهنان و ساحران باطل

اتفاق [illegible] مطلع بودن و از هیچ کس در حجت مغلوب نشدن و در هیچ
سؤالی ملزم [illegible] دادن از دو نوع امور بسیار در زمان آینده و هم بفعل آمد
مثل خبر [illegible] مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم و بیعت اهل
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و معویه
[illegible] و مظلومیت اهل بیت علیهم السلم و وفات حضرت فاطمه و شهادت حسنین
[illegible] علیهم و ضلالت امت هفتاد و سه فرقه و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب
گشتن این دین بر ادیان انبیای سابق و بهم رسیدن صوفیه در این امت چنانچه در این حدیث
[illegible] و امثال این معجزات زیاده از آنست که احصا توان نمود و قطع نظر از اینها از ملاحظه
اوصاف و اطوار آن حضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت و امانت و دیانت
و عفت [illegible] و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک علایق
[illegible] صحبت و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار
و [illegible] بخشش و دیگر اوصاف و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده آن جناب هر عاقلی را
[illegible] بهم میرسد و همچنین اگر کسی اندک تأملی بکند در احکام دین و صنوف شریعت
[illegible] این مطلب از غیر حضرت سید انبیا ظاهر نباشد و اخبار بعثت آنحضرت
در کتب [illegible] بیان هست بسیار است و ذکرها موجب تطویل میشود و
در بیان [illegible] حدیث در این باب کفایی نمایم چنانچه در کتاب قرب الاسناد
[illegible] امام رضا علیه السلم فرمود که پدرم موسی بن جعفر صلوات الله
علیه [illegible] جعفر بن محمد علیه الصلوة والسلام بودم و من طفل خماسی
بودم یعنی پنج ساله [illegible] یهود بخدمت پدرم آمدند و گفتند که تویی
محمد که پیغمبر این امت است [illegible] فرستد که بسوی ایشان گفته که ما در تورات
خوانده ایم که حضرت [illegible] کرامت کرده و برای ایشان

و گفت حق اعراب را به نظر کردم جانوری مهیب از بابت شتر دیدم که دهان باز کرده و در عقب او درده

و گوید بده و اگر میگفتم زنده سرم را میکند از ترس برآمدم آورده‌اند که قریش نضر بن حرث و عقبة بن ابی معیط

بنزد یهود از مدینه فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان بپرسند که او پیغمبر است یا نه و پادشا

ایشان بانحضرت هم در داشت چون پیش ایشان بیهود گفتند که اوصاف او را بانقل بیند همچون ذکر کردند پرسیدند

که از شما چه جماعت تابع او شده‌اند گفتند بی‌بیت و فقیر تابع او گردیده‌اند یکی از علمای ایشان

فرمود که اینست پیغمبری که ما اوصاف او در توریة خوانده‌ایم و خوانده‌ایم که قوم او زیاده

از دیگران با او دشمنی خواهند کرد آورده‌اند که چون حضرت هجرت فرمود قریش سراقة بن جعشم را بطلب

آنحضرت فرستادند چون بحضرت او رسید نفرین فرمود که خداوندا دفع شر او را از ما بکن و دست و

پای اسپش بزمین فرو رفت فریاد برآورد ای محمد دعا کن که من عهد میکنم که هیچکس را بتو

نرسانم و دشمن تو [illegible] حضرت دعا کرد و دست و پای اسپش رها شد

پس رها شد و برگشت و از آن عهد برگشت آورده‌اند که عامر بن الطفیل و اربد بن قیس هر دو

بنزد آنحضرت آمدند و اربد گفت که چون تو با او در سخن مشغول شوی من

بشمشیر کار او بسازم چون پیش آنحضرت رسیدند عامر با حضرت سخن گفت اربد کاری نکرد چون برون

آمدند عامر اربد را باز پرسید و ملامت کرد گفت هر گاه که اراده میکردم [illegible]

دیگر [illegible] میدیدم و اگر میزدم بر تو میزدم آورده‌اند که اربد بن قیس و نضر بن الحرث با یکدیگر

متفق شدند که غیلة آنحضرت را بکشند چون نزدیک آنحضرت رسیدند آنحضرت متوجه

ایشان شدند و فرمودند که یاد داری روزی که با عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی [illegible]

و تمام قصه را نقل فرمود اربد گفت که والله که بغیر من و عامر کسی از این قصه خبر نداشت و گواهی

داد [illegible] اسلام و شهادت گفت و مسلمان شد آورده‌اند که جمعی از یهود آمدند نزد حضرت

علی بن ابی طالب و گفتند که رخصت بگیر که ما بحضرت رسانیم که سوالی چند از او داریم حضرت

رخصت طلبید حضرت رسول فرمود که از من چه میخواهند بنده‌ام بنده‌ای از بندگان خدا نمیدانم مگر آنچه تعلیم

بعضی های ایشان [illegible] [illegible] از حضرت [illegible] [illegible] که پیغمبر [illegible] داده [illegible] و نواحی [illegible]

[illegible] اتفاق داشتند دوست و دشمن [illegible] [illegible] باقی

[illegible] شباب و جوانی و در سن کهولت و پیری او و هر معرفت [illegible]

[illegible] و کمالات نیست [illegible] الکه چون سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد که

[illegible] بنزد او رفتند و از احوال آن حضرت از ایشان سؤال کرد و اوصاف آن

[illegible] ایشان گفت که پیغمبری با آن اوصاف در میان شما بهم خواهد رسید جمیع قریش

[illegible] کردند که این اوصاف محمد است که در میان شماست گفت زمان بعثت او نزدیک شده است

و مستقر او در مدینه خواهد بود و در آنجا مدفون خواهد شد الکه چون ابرهه بن یکسوم

که پادشاه یمن بود فیل آورد که کعبه را خراب کند قبل از بعثت آن حضرت عبدالمطلب گفت

که این خانه صاحبی دارد که نمیگذارد که آن را خراب کنند و اهل مکه [illegible] [illegible] و این بعد

[illegible] نبوت بود و برکت آن حضرت خدا ابابیل را بر ایشان فرستاد و ایشان را هلاک

[illegible] امد

[illegible] الکه ابوجهل سنگی برگرفت و بقصد آن حضرت [illegible]

[illegible] که آن سنگ را آورد [illegible] [illegible] دستش

[illegible] الکه ابوجهل از اعرابی شتری خریده بود

[illegible] و شکایت کرد ایشان از باب [illegible] حضرت [illegible]

اعرابی [illegible] [illegible] گفتند او را بگو که حق ترا از ابوجهل بگیرد چون

اعرابی [illegible] حضرت [illegible] حضرت او را با خود برد بخانه ابوجهل چون در را کوفت

ابوجهل [illegible] [illegible] فرمود که حق اعرابی را بده گفت [illegible]

در ساعت حق اعرابی [illegible] [illegible] گفت خدا شما را جزای خیر دهاد که

[illegible] حق مرا [illegible] [illegible] حق اعرابی را بفرموده محمد دادی گفت

کفتند با استهزا با اعرابی میکردیم [illegible] [illegible] ابوجهل گفت که چون در را کشودم

میدانند که شتری بسوی در مجلس حضرت او بطلبید و گفت ناقه تو در زمان موضع مهارش بدرختی
بند شده است رفت و گرفت آنکه حضرت بشتری گذشت آن شتر پیش او آمد و سخن گفت
حضرت فرمود که شکایت صاحبش میکند که با او بدی میکند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود
که این شتر را بدیگری بفروش در این اثنا آن شتر بجست و از پی حضرت روان شد و فریاد میکرد
و استغاثه مینمود حضرت فرمود که میگوید که از برای من صاحب نیکوئی بهم رسان پس حضرت
فرمود حضرت امیر المؤمنین را که این را بخرید تا حضرت او را خرید و داشت تا جنگ صفین
آنکه روزی حضرت در مسجد نشسته بود شتری در مسجد در آمد و همچنان دوید تا نزد
آن حضرت آمد و سر در دامن حضرت گذاشت و استغاثه کرد حضرت فرمود که میگوید که صاحب من
اسیر نحر میخواهد بکند ولیمه بپیری بکشد و نمی استغاثه مینماید که نکشند او را آن شخص را
طلب کرد گفت که این شتر را ... شخص ... بسر ... گفتن این شتر را در
حضرت فرستاد و شفاعت فرمود از کشتن او گذشت آنکه حضرت نفرین فرمود بر قبیله
مضر قحط بر ایشان مستولی ساز ایشان مبتلا بقحط شدند تا بخدمت حضرت فرستادند و
اضطرار خود را عرض کردند و تضرع کردند که از نفرین ایشان بگذرد حضرت فرمود که خداوندا
نفرین من بر ایشان مستجاب فرمودی اکنون التماس مینمایم که بر ایشان باران نافع و فرحی
بخشی که نفع آن بایشان رساند هنوز در دعا بود حضرت که باران ریخت که عالم را گرفت
و گفتند بر ایشان بارید اهل مدینه آمدند و گفتند یا رسول الله راههای ما بند شده و بازارهای ما
بسته شده حضرت اشاره فرمود با بر که بحوالی ببار و بر ما مبار ابر از مدینه دور شد و تا
یکماه در حوالی مدینه می بارید آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب بسفر
شام برد در راه در حوالی دیر بحیرا راهب فرود آمدند و بحیرا علوم کتب آسمانی میدانست و کتب
بسیار خوانده بود و در تورات و کتب دیگر خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان در این وقت بر این
مکان عبور خواهد فرمود چون این قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت

[illegible] چون داخل شدند فرمود که میخواهید خود سؤال کنید یا من
[illegible] بیان کنم که امده اید که از احوال ذی القرنین سؤال کنید گفتند بله
[illegible] پادشاه شد و بمشرق و مغرب رفت و ... سد را بنا کرد گفتند
[illegible] ... نعمت حضرت الله و در خاطر
[illegible] سؤال خواهم کرد حضرت فرمود که امده که سؤال از نیکی و گناه بکنی
[illegible] فرمود که ... چیزیست که نفس تو بان مطمئن شود و ...
[illegible] که ان حق است و در سینه ات ... که در سینه ات
[illegible] ... ان گواهی ... چند ... بار ... امر
[illegible] عبد القیس بخدمت ان حضرت امدند و چون مطلب ایشان ...
[illegible] فرمود ... که همراه ... بیاورید ... ایشان ... از خرما ... حضرت
[illegible] ... فرمود ... پس حضرت
[illegible] ... ایشان بیان فرمود ... خرماهای ...
[illegible] ... از ایشان ...
[illegible] ... و سه ... فرمود ...
[illegible] ... با خود داشت ... حضرت ...
[illegible] ... علامت ... فرمود که ... این علامت
[illegible] ... و ... اولاد این علامت
[illegible] ... حضرت ... گذشت که ... بود ...
[illegible] ... فرمود که خداوند ...
[illegible] ... سؤال ... و ...
[illegible] ... و گفت ... پیغمبر است

بیت [illegible] م بیتو از گرسنگی من عرض نمودم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده [illegible] میل مبارک فرمایند

بخوانند [illegible] برمن تکیه فرمودند چون به بیت حضرت فاطمه آمدند فرمودند که ای فاطمه

شد
طعام بیار حضرت فاطمه دیگی را [illegible] حاضر کردند حضرت [illegible]

و فرمودند که خداوند برکت ده طعام ما را پس فرمودند که کاسه [illegible] نزد زنان خود [illegible]

[illegible] و فرستادند پس فرمودند که از برای خود و شوهر خود حصه بکش پس فرمود

که خود [illegible] حصه بفرست و بعد از آن ما ها تا چند روز از برکت

آن [illegible] می خوردیم [illegible] از عبدالله بن مسلم که گوسفندی برای آنحضرت

بود
آورد که [illegible] وقت [illegible] در خدمت آنحضرت

[illegible] حضرت [illegible] فرمودند که این گوسفند [illegible]

کرده [illegible] حضرت [illegible] فرمود که [illegible] کرده گفت

[illegible] گفت [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] طلعت [illegible] عبدالله انصاری گفت که روزی

[illegible] دیدم که [illegible] شاهده نمودم

که [illegible] گرسنگی [illegible]

گفت که در خانه ما [illegible] گوسفند [illegible] گوسفند [illegible]

گوسفند [illegible] ساخت [illegible]

کرده ام [illegible] تشریف بیاورید و هر کس را که خواهید با خود بیاورید [illegible]

که جابر شما را به سوی طعام خود دعوت مینماید [illegible] جابر [illegible]

گفت [illegible] عجب [illegible] جمیع صحابه با حضرت [illegible]

با حضرت جابر گفت که حضرت طلب [illegible] گفت [illegible]

گفت که چون حضرت تشریف آوردند [illegible] در میان [illegible] فرمودند [illegible]

طلبید و [illegible] نیافت که موافق اوصاف باشد که در کتب
[illegible] از قوم شما مانده است که حاضر شده باشد
[illegible] که حضرت خواهد و ابر
حضرت [illegible] بطلبید که او در حرم است و مطالب من از پیغمبر
[illegible] حضرت متوجه شد [illegible] دید که ابر بالای آفتاب فلک نبوت
[illegible] بیفتد و سایه [illegible] دشمن [illegible] بتعظیم در آیند و بقریش گفت که این
[illegible] از جانب خدا مبعوث خواهد شد [illegible] آنحضرت بسیار بیان کرد
[illegible] قریش [illegible] آنحضرت بسیار [illegible] بزرگ و تعظیم مینمودند و چون
[illegible] بحضرت خدیجه بنت خویلد [illegible] آنحضرت رغبت
[illegible] خویشان او [illegible] ابا کرد
[illegible] آنحضرت [illegible] شد [illegible] حضرت علی [illegible]
[illegible] طعام [illegible] کرد که خویشان ما از فرزندان عبدالمطلب
[illegible] طعام [illegible] طعام بیاور حضرت
[illegible] بایشان فرمود که بخورید بسم الله بخورید
[illegible] ایشان بخوردند مشغول شدند و همگی
[illegible] بطعام سه نفر [illegible]
[illegible] فرمود که ایشان طاپیدم و از همان
قدر طعام ایشا [illegible] علیه السلام فرمود که من
بیان [illegible] حضرت فاطمه علیها السلام
[illegible] پدرم حضرت رسول صلی الله علیه
[illegible] بود که خداوند اینها

که حقیقت حال را معلوم نمایند چون آفتاب طلوع کرد آنچه در حجره بود بظهور [illegible]

[illegible] مراجعت [illegible] شکی [illegible] [illegible]

[illegible] رسول الله حضرت با ابو هریره گفت [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] مانده است فرمود که بیا و در میان [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] دست مبارک در میان [illegible] گذاشت [illegible] [illegible] که هر که

[illegible] [illegible] [illegible] سیر [illegible] شدند [illegible]

[illegible] [illegible] ابو هریره [illegible] آنحضرت جابر بن عبد الله

[illegible] [illegible] خندق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] فرمود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

چون فارغ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آنکه از بعضی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آنکه چون [illegible] دعا فرمود [illegible]

[illegible] فرمود که یک جامه بر روی

[illegible] مرقع ... بپوشانید و این پیراهن

[illegible] ... آوردیم گرسنه تا

[illegible] ... سیر شدند و اهل خانه‌اش سیر شدند

[illegible] ... طعام در خانه داشتیم [illegible] ابوسعید

[illegible] ... حضرت ... بودند آن حضرت با حدیث

[illegible] ... طعام [illegible]

[illegible] ... در خانه ... طعام [illegible]

[illegible]

[illegible] ... قطیفه [illegible]

[illegible] ... برکت [illegible]

[illegible]

[illegible] ... صعب [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و آب [illegible]

[illegible] ... و مشکها و ... های خود پر کردند

[illegible]

[illegible] ... نکذیب

[illegible]

[illegible] ... هنگام طلوع آفتاب

[illegible]

که حقیقت حال را معلوم نمایند چون آفتاب طلوع کرد آنچه دیده بودند ظاهر [illegible]

[illegible] انکه در جنگ تبوک در مراجعت [illegible] تشنگی [illegible] غالب شد [illegible] حضرت

آمدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت با ابو هریره گفت که هیچ آب با خود داری گفت قدری

آبی در مطهره مانده است فرمود که بیاور [illegible] میان [illegible] دعا [illegible] روایت

دیگر دست مبارک در میان قدح گذاشت آب از میان انگشتان جاری شد [illegible] که هر که آب

می‌خواهد بیاید [illegible] شد که همه سیراب شدند و مشکها پر کردند [illegible]

[illegible] ابو هریره آب داد [illegible] حضرت خواجه عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون حضرت دعا فرمود [illegible] آب [illegible]

[illegible] طعام دادی آنچه بود عوض می‌دهم فرمود که یک جامه بود وی [illegible]
[illegible] دی دیله مرق و بر بدی تنور بوشانید و از این جامه بد [illegible]
[illegible] برای مردم بسیار ساختن کردم و چندانکه می‌خوردند اورده کم نشد تا
[illegible] که با حضرت بودند سیر شدند و جابر و اهل خانه‌اش سیر شدند
[illegible] همسایهان بسیار دادند و چند روز دیگر طعام در خانه داشتند [illegible] آنکه سعد
[illegible] بخدمت حضرت آمد و حضرت را بخانه خود برد از حضرت امام حسن
[illegible] علیهما السلام روایت است که فرمود چون تشریف بردند طعام [illegible] فرمودند حضرت
[illegible] فرمود که پیغمبر [illegible] در خانه تو افطار نمودند [illegible] طعام تو [illegible] نیکان خوردند
[illegible] و ملائکه بر شما [illegible] حضرت [illegible] خواستند
سعد از برای حضرت حاضر کرد و قطیفه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] برکت [illegible]
[illegible] جهان [illegible] خوش [illegible]
[illegible] بسیار ضعیف [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که هرکه [illegible] کشته چون
[illegible] فرمودند [illegible] و آب [illegible]
[illegible] سیر شدند و مشکها و ظرفهای خود پر کردند
[illegible] فرمودند و همه موافق فرموده آن حضرت
[illegible] قصه [illegible] تکذیب
[illegible] وقت [illegible] حیات ایشان [illegible]
[illegible] هنگام طلوع آفتاب
[illegible] بود چون [illegible]

بوسید و فرمود که توئی امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع آن گروه را خلعت داد و نوازش نمود و زرها
عطا فرمود و باسلام کامل برگشتند بدانکه اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد و در احوال
و اطوار آن حضرت و اهل بیت او صلوات الله علیهم نظر نماید میداند که آیات حقیت
ایشان ظاهرتر است و هر حدیثی از احادیث ایشان معجزه کاملیست برای حقیت ایشان و همیشه
آثار فیض ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل ایشان مطالب حاصل میگردد و ابواب فیض
ببرکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد بلکه روشنی که بسیار شد دیدهای معیوب را کور میکردند
زیادتی نور و حقیت و عظمت ایشانست که دیده حق را نابینا کرده است دوست و دشمن همه
اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند و هر یک از ایشان دلیلند بر حقیت خود و ائمه
باقی اند بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال علم او و کمال قدرت او و جمیع کمالات صلوات الله
علیهم اجمعین الی یوم الدین باید دانست که پیغمبر ما بنص قرآن مبعوث بر کافه
عالمیانست از انس و جان و خاتم پیغمبرانست که بعد از او پیغمبری نمی باشد و آنحضرت و
جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم و منزه اند و باید
اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره که پدران حضرت تا حضرت آدم همه بزرگواران و انبیا
و اوصیا بوده اند و از کفر و شرک مبرا بوده اند و در هر عصری معتبرین اهل عصر خود بوده اند
و مادران آنحضرت اطهر مطهرات از زنا و بی عیبها بوده اند اگرچه اهل سنت لعنهم الله
در تواریخ و تفاسیر خود ذکر کرده اند امر چند شایع که منشأ بیشتر گناهست از جناب پیغمبر
از پیغمبران و بعضی نسبت کفر و شرک بسیاری و مادران حضرت و بسیاری از اجداد آنحضرت
همه دروغ و افتراست و محض تهمت و خطاست و بیزاری از خلیفهای ایشان را با نواع گناه
آلوده بودند از برای آنکه قباحت افعال قبیحه خود کم شود بجمیع پیغمبران و ائمه و اوصیا
خطاها و بدیها نسبت کرده اند و بعضی از منافقین یهود در میان مسلمانان بودند که چیزها
از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت با ایشان

تبرکی از جبه [illegible] حضرت داده و التماس نمود که چون با عیال من رسید این

تبرک [illegible] ایشان [illegible] احتیاج باشد از حضرت [illegible] چون حضرت با ایشان

رسید [illegible] حضرت دست [illegible] برکت [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] میگفتند [illegible]

حضرت با [illegible] [illegible] برکت [illegible]

[illegible] آنگاه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام موسی علیه السلم فرمود

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

ایشان [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] حضرت امام موسی

داشت و سر بینی نازک بود و پیوسته بود ابروان [illegible] میان [illegible] و موی ریش آنحضرت انبوه بود و تنک

نبود و [illegible] بود و دهان ایشان بسیار کوچک نبود و دهان [illegible] بسیار [illegible] است

و دندانهای مبارک ایشان بسیار سفید و تابان [illegible] و از [illegible] کشاده بود و موی نازکی از میان سینه

تا ناف رویده بود و تا ناف بسیار خطی مانند [illegible] و گردن شریف ایشان [illegible] بود

که از نقره ساخته باشند و جلا داده باشند در نهایت سفیدی و جلد و جمیع اجزای ترکیب

ایشان معتدل و متناسب بود و [illegible] بود و نه بسیار فربه و نه بسیار لاغر سینه و شکم با هم

برابر بود و میان [illegible] کشاده و هر [illegible] استخوانها قوی بود و بدن شریف ایشان

در نهایت صفا [illegible] بود و غیر [illegible] موی در میان سینه ایشان بود دیگر بر سینه و شکم

موی نبود [illegible] و کف های ایشان [illegible] دست مبارک ایشان وسیع و پهن بود

و کف های [illegible] دست [illegible] بسیار [illegible] است و پاهای ایشان

پر گوشت بود [illegible] ساق مبارک ایشان صاف بود و [illegible]

[illegible] شریف ایشان میانه بود [illegible] پشت پای ایشان در نهایت

نرمی و همواری بود [illegible] که اگر آب بر [illegible] می‌ریخت [illegible] می‌رفتند

بروش [illegible] از زمین [illegible] می‌رفتند

[illegible] در [illegible] میانه [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] سخن [illegible] نظر [illegible]

میکشند و متوجه [illegible] غالب اوقات [illegible]

می‌افکندند [illegible] از روی حیا [illegible] نظر [illegible]

که تمام دیده نظر کنند بلکه بخصوص نظر [illegible] بودند و هر که [illegible]

که از هند [illegible] سخن گفتن جدم را پرسیدم گفت که آنحضرت اکثر اوقات در [illegible] بودند

و پیوسته مشغول تفکر بودند راحت از برای خود نمی‌پسندند و عبث سخن نمی‌فرمودند و [illegible]

[illegible] بحار الانوار و در تاریخ ائمه نوشته‌ام که تواریخ ایشان
[illegible] علیهم به ما رسیده مضبوط کرده‌ام و ان شاء الله در خاطر هست که آن
[illegible] ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و غیر در غلطهایی که نسبت
[illegible] بسیار مسلمانان برطرف شود و بعضی از این مطالب که بعد کرد
[illegible] حضرت در فصول بعد از این در ضمن اوصاف ائمه بیان خواهد شد.

در بیان بعضی از شمایل و اوصاف و عادات آن حضرت ابن بابویه رحمة الله علیه باسناد

معتبر روایت کرده از حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای کرام عظام
صلوات الله علیهم که حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که از هند بن ابی هاله پرسیدم
از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و هند وصاف آن حضرت بود و بسیار
بیان اوصاف و شمایل آن حضرت می‌کرد گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله عظیم الشأن
بود [illegible] و مهابت ایشان در دلها و سینه‌ها جا کرده بود روی آن حضرت
[illegible] مانند ماه شب چهارده میانه بالا بود نه بسیار بلند و نه بسیار
[illegible] موی [illegible]
[illegible] میکردند که کاسه کشاده باشد و غالب اوقات
[illegible] میان عرب [illegible]
[illegible] کنند که در نظرها
[illegible] بود و موافق حدیث دیگر
[illegible] بود و نازک کشیده تا تمام شده
بود [illegible] وارد شده است که ابروهای ایشان
پیوسته بود [illegible] و در میان دو ابرو ایشان رگی بود که در
هنگام غضب [illegible] بود و بینی آن حضرت بلند

و در آن بود بیان میفرمودند و میفرمودند که حاضران آنچه از من شنیده اند بغایبان برسانند
و اگر حاجتی بمن داشته باشند و نتوانند رسانید شما حاجت او را بمن رسانید بدرستی که هر که
بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد
خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او بغیر احکام دین و مصالح مسلمین
چیزی مذکور نمیشد صحابه بنزد او می آمدند طلب کننده از دین و چون بیرون میرفتند هادیان
مردم بودند و آنچه شنیده بودند میرسانیدند بدیگران فرمود که پرسیدم که در بیرون از آن
حضرت چون بود فرمود که چون بیرون می آمدند سخن نمیفرمودند مگر چیزی که نافع باشد
و با مردمان الفت میفرمودند و ایشان را امر بالفت میفرمودند و بزرگ هر قومی را گرامی می
داشتند و بر قوم خود والی می ساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و خود را نیز
در حذر میبودند و نیکی خلق و خوش رویی و خلق خود را از هیچ کس منع نمیفرمودند و جست
جوی اصحاب خود میفرمودند و احوال ایشان میپرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان
میپرسیدند آنچه از احوال بد ایشان مطلع میشدند ایشان را منع میفرمودند و قبح آن را با ایشان
می نمایند و کارهای نیک ایشان را تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک
نسق بود و اختلاف در احوال و اطوار ایشان نبود و هرگز غافل نمیشدند که باعث غفلت دیگران شود
باز حق بر کنار نبودند و در باب حق تقصیر نمیفرمودند و از حق تجاوز نمی نمودند آن جمعی که نزد آن حضرت
بودند کسی را بهتر میدانستند و گرامی تر میداشتند که نسبت بمسلمانان خیرخواه تر باشد و کسی
مرتبه اش نزد آن حضرت عظیم تر بود که مواسات و معاونت مؤمنان بیشتر کند فرمود که پرسیدم
از کیفیت جلوس آن حضرت در مجالس فرمود که در مجلسی نمی نشستند و بر نمیخاستند مگر بیاد
خدا و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمیفرمودند که همیشه در آنجا بنشینند هرجا که اتفاق می افتاد
می نشستند و نهی میفرمودند از اینکه در مجالس مردم برای خود جای معینی قرار دهند و آنکه مجلسی
وارد میشدند در آخر مجلس می نشستند و مردم را نیز باین امر میفرمودند که [illegible]

[illegible] و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمهای اندک
[illegible] دهند میان حق و باطل بوده و زیادتی و لغو
[illegible] بوده و نرم طبیعت و خوش خلق بودند غلظت و خشونت
[illegible] و خفیف [illegible] و نعمت را عظیم میشمردند و اگرچه
[illegible] مذمت نمیفرمودند ولیکن مطعومات را مدح بسیار هم
[illegible] و کسی [illegible] اما چون بحق میرسید
[illegible] از برای خدا غضب میفرمودند هیچ با ایشان مقاومت نمیکردی
[illegible] اشاره میفرمودند بجای تمام دست
[illegible] و بعضی گفته اند که تا فرق شود میان اشاره کردن [illegible]
[illegible] را میگردانیدند و حرکت میدادند
[illegible] میفرمودند بسیار متوجه میشدند و اهتمام میفرمودند و چون فرحی رو میداد
[illegible] ظاهر نگردد و اکثر خنده آن حضرت
[illegible] بود که دندانهای نورانی ایشان [illegible]
[illegible] پرسیدم از حضرت رسول
[illegible] هرگاه که میخواستند بخانه تشریف میبردند وقت
[illegible] برای عبادت حق [illegible]
[illegible] میگذاشتند و آن جزوی که برای خود
[illegible] اصحاب را مخصوص میفرمودند که سؤالات
و مطالب [illegible] اهل فضل [illegible] در دین
زیادتی داشتند [illegible] داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی
سه حاجت و [illegible] حاجت [illegible] صلاح ایشان و جمیع امت

خلاف آداب او عفو میفرمودند و آنچه را به آن حضرت میگفت از او میگذشتند و صحابه را نصیحت میفرمودند
که اگر صاحب حاجتی بیابید او را اعانت کنید و بمن برسانید و قبول ثنا نمیفرمودند از کسی مگر
کسی که در برابر نعمتی باشد نه مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا او حرف خود را تمام
تمام میکرد مگر اینکه از حد تجاوز میکرد و بیهوده میگفت که او را نهی میفرمودند یا برمیخاستند فرمود
که پرسیدم از سکوت آن حضرت فرمود که سکوتشان بر چهار قسم بود در باب حلم بود که در برابر
درشت گوئی ساکت میشدند نه باب حذر و اندیشه از ضرر سخن بود یا از برای این بود که اندازه
ملاحظت همه را ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش دادن سخن ایشان و نظر کردن بسوی
ایشان در یک مرتبه بدارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند و آن حضرت حلم را با صبر
جمع فرموده بودند پس هیچ امری ایشان را از جا بدر نمی‌آورد و از هیچ ناخوشی بخشم نمی‌آمدند و
چهار خصلت در آن حضرت مجتمع شده بود کارهای خوب را مداومت میفرمودند که مردم پیروی
ایشان نمایند و جمیع قبایح را ترک میفرمودند که مردم نیز ترک کنند و رای خود را بکار میفرمودند
در چیزی که صلاح امت در آن بود و قیام بامری مینمودند که خیر دنیا و آخرت ایشان را
در آن میدانستند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام باقر روایت کرده است که در رسول
خدا صلعم سه صفت بود که در هیچکس غیر آن حضرت نبود سایه نداشت و از راهی که میگذشت
تا دو روز یا سه روز بعد از آن هر که میگذشت از بوی خوش آن حضرت میدانست که حضرت
از این راه عبور فرموده و بهیچ سنگی و درختی نمیگذشت مگر اینکه آن حضرت را سجده تعظیم
میکردند و بسند دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که چون حضرت
رسالت پناه را در شب تاریک میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند پاره ماه و در اخبار
دیگر وارد شده است که در شبهای تار که حضرت از کوچها عبور میفرمودند نور جبین مبارکش بر در
و دیوار می‌تابید مانند ماهتاب و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
[illegible] است که آن حضرت در هر مجلسی که می‌نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آن

نکنند و هر [illegible] بخوردند بحدی که هیچ کدام یکی روند که زنان حضرت
گرانی شوند [illegible] نشستند بخواستند تا رفیق او بخیزند و کسی که از آن جناب
سؤالی میکرد [illegible] ایشان حاجت او را بر آورده بودند یا بعذری او را راضی کرده بودند
خلق [illegible] با همگی مانند پدر مهربان بودند و همه در حق نزد او مساوی
بودند مجلس آن حضرت مجلس حلم و حیا و راستی بود و امانت بود و صداها در آن مجلس بلند نمی
شد [illegible] در حضور آن حضرت [illegible] و خطا و بدی اهل مجلس شریف مذکور نمیشد
[illegible] همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند بزرگی را بتعظیم
میداشتند و با تواضع و شکستگی بسر میبردند و پیران را تعظیم میکردند و خوردان را ترحم میکردند
و کسی که حاجتی داشت و منتظر بود او را بخود اختیار میکردند که اول او سؤال نماید و حق غریبان را
رعایت میکردند فرمودند که پرسیدم که سلوک آن حضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با
همگی خوشخو و نیکو خلق بودند و کسی از پهلوی آن حضرت آزاری نمیدید و درشت نبودند
و تندخو نبودند و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمه بدی از ایشان صادر نمیشد و عیب
مردم ذکر نمیفرمودند [illegible] مردم [illegible] اگر بخیر میل [illegible] و هیچ
[illegible] آن جناب نا امید نمیشد و سه چیز را از خود دور کرده
بودند [illegible] و کاری که فایده نداشته باشد مقرر نمیشدند
و سه چیز [illegible] نمیفرمودند و عیب جوئی کسی نمیکردند و
مردم [illegible] که در او امید ثواب داشته باشد و چون شروع
[illegible] سرها بزیر افکندند که گویا مرغ بر بالای
سر ایشان نشسته است [illegible] سکوت و حرکت نمیکردند
و چون ساکت میشدند ایشان سخن میگفتند [illegible] آن حضرت منازعه نمیکردند و در
میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند [illegible] میفرمودند و اگر عزیزی می‌آمد

که خداوند میخواهم که دور نیستی باشم و نور را حاصل کنم و پاکیزه و زکی شده باشم و از تو طلب نام خواستیم که این
رساله بذکر قلیلی از مکارم اخلاق آنحضرت معطر گردد و اکنون این رساله بکلمات بهای بسیار از همه
ذکر صد هزار بیت اوصاف آن جناب بیرون فی آیه ثم تحت اهل بیتی الذین اذهب الله عنهم
الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بعد از اقرار برسالت محبت اهل بیت من است که خدا از ایشان
هر شکی و شرکی را دور کرده اند و ایشان را معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیهای
گردانیده بتحقیق که در این حدیث حضرت اشاره فرموده اند باینکه آیه تطهیر در شأن اهل بیت صلوات
الله علیهم نازل شده و این آیه یکی از دلایل عصمت و امامت ایشان است و در کتب اصحاب تفاصیل
این امور مذکور است و ما بعضی از آن مطالب را در ضمن حدیث تقویت بسیار احوال منظور در
رسائلم در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امامی نمی باشد و آن امام از جانب خدا میباید
منصوب باشد بدانکه عامه علما فرق از تحریر صاحب اختیار در دین و
دنیای امت بعد از حضرت رسول و بعضی دلایل بر وجوب ظاهر شده که صلاح عالم
در امامت ایشان در رفع نزاع و جدال از میان ایشان بوده و نیست چنانچه
حضرت امام رضا علیه السلام در علل الشرایع از آن فرموده است که چون حق تعالی ایشان
مردم را امر کرده تکلیف نمود و نواهی چند از برای ایشان مقرر ساخت و امر فرمود
که ایشان از آن حدود و تعدی نکنند که موجب فساد ایشان است پس ضرور است که بر ایشان امینی
بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که چنین نمی باشد
هیچکس لذت و منفعت خود را از برای مصلحت که بدیگری عاید گردد ترک نمی کند چنانچه
ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس باید خدا نبی و امامی بجای ایشان مقرر فرموده که ایشان را منع
نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه
از فرق و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی نبوده پس چون جایز باشد که حکیم
علیم این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید

حضرت شافع بود [illegible] و منقولست که یکی از زنان آن حضرت در شب تاریک سوزنی
گم کرده بود [illegible] حضرت [illegible] ظاهر شد بنور روی آن حضرت آن سوزن را یافت و عرق
مبارک آن حضرت [illegible] داخل بوی های خوش میکردند هیچ شامه تاب آن نمی آورد و
و بهر طریقی که [illegible] میفرمود بمشابه مشک خوشبوی میشد و هرگز مرغ از بالای سر آن حضرت
پرواز نمیکرد [illegible] از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و در خواب و بیداری یک
نحو میشنید و در بعضی اخبار وارد شده که چون مهر نبوت را میگشود نورش بر نور آفتاب زیادتی
میکرد و هرگز مدفوع آن حضرت را کسی ندید زمین فرو می‌برد و بر هر چهارپائی که سوار میشد
هرگز آن پیر نمیشد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت برای آن حضرت سلام میکرد و هرگز
مگس و حیوانات دیگر بر بدن آن حضرت نمی‌نشست و [illegible] آن حضرت [illegible] در آنها
تاثیر میکرد و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هرگز آن حضرت نان گندم
تناول نفرمود و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورد و چون از دنیا رفت زرهش
نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود و هیچ طلا و نقره از او نماند با آنکه تمام [illegible] مسخر او شده بود
و غنیمتهای عظیم از کفار بدست او آمده بود و روزی بود که سیصد هزار درهم و چهار صد
درهم قسمت میفرمود [illegible] سائلی آمد و سؤال میکرد میفرمود که والله که نزد آل محمد صاحب
یک صاع جو و یک صاع گندم [illegible] نیست و منقولست که [illegible] سوار
نشسته [illegible] میکردند و بر اطفال سلام میکردند و بر روی
زمین با غلامان [illegible] تناول میفرمود [illegible] میفرمودند که بروش بندگان می‌نشینم و بروش
بندگان طعام میخورم [illegible] است بتواضع و بندگی خدا و اگر غلامی یا کنیزی
آن حضرت را بکاری میخواند اجابت [illegible] فقرا میکردند و مشایعت جنازه‌ها
میفرمودند و با ایشان [illegible] عالمیان بنزد آن حضرت آمد
و گفت خدا سلامت میرساند [illegible] تو طلا کنم سر بسوی آسمان کرد و عرض

میبینی گفتم صداها را می‌شنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت چیزها
بان برمیگیرم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می‌آید گفت تمیز میکنم میان چیزهائی
که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفتم چرا با
اعضا بان احتیاج است با آنکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتی که این
جوارح شک میکنند در چیزی که بوییده باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند یا چشیده باشند
یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و از او حکم میسازند که آنچه معلوم است متیقن میسازد و شک
را زایل میکند گفتم پس خدا دل را در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است
گفت بلی گفتم پس احتیاج است از دل و بدون آن امر جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای ابامروان
انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن ترا بخود وانگذاشته تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود
که آنچه درست یابند تصدیق آن بکند و آنچه در آن شک داشته باشند شک را از ایشان برطرف
کند و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشته و امامی از برای ایشان
مقرر نفرموده که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع نمایند و رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد
و بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشامی گفتم نه گفت از همنشینان اوئی گفتم نه گفت
پس از کجائی گفتم از اهل کوفه‌ام گفت پس البته تو هشامی و بر دوش من نشست و مرا بجای
خود نشانید و تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود و گفت ای هشام
این سخن را از که آموخته بودی گفت یابن رسول الله چنین بزبانم جاری شد حضرت فرمود
که ای هشام والله که این تقریر در صحف ابراهیم و موسی نوشته است و از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه مرویست که فرمود که مائیم امامان مسلمانان و حجت‌های خدا بر عالمیان و سیدان
مومنان و پیشوای شیعیان و آقای مومنان مائیم امان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستاره‌ها
امان اهل آسمان اند و مائیم آن جماعت که ببرکت ما خدا آسمان را نگاه میدارد از آنکه بر زمین افتد
و نگاه میدارد ببرکت ما زمین را از آنکه با اهل زمین فرو رود و ببرکت ما باران را از آسمان

[illegible] بعد از آن بیعت نماید و اقامت جمعه و جماعت در میان ایشان
[illegible] کند و ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر
[illegible] شود و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و اهل بدع
[illegible] احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهها در میان مسلمانان پیدا کنند
[illegible] ناقص اند و در طبایع و رایهای ایشان اختلاف بسیار است و هر یک
[illegible] مینمایند پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین بر طرف و باطل میشود
[illegible] معتبر منقولست که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در خدمت
آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و در سن شباب بود حضرت از
[illegible] هشام گفت لبیک یا ابن رسول الله فرمود که خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید
[illegible] علمای اهل سنت بود هشام گفت فدای تو گردم من حیا میکنم
[illegible] حضرت فرمود که [illegible] ما
[illegible] هشام گفت که [illegible] عمرو [illegible] در مسجد بصره اماده
[illegible] جمعه داخل بصره شدم و به مسجد در آمدم دیدم گروه نشسته [illegible]
[illegible] و جامه سیاه پوشیده [illegible] گرده [illegible]
[illegible] بر دو زانو در آخر ایشان نشسته [illegible] امام
[illegible] گفت [illegible] پرسیدم که چشم داری [illegible]
[illegible] و جواب [illegible] گفت [illegible] سوال [illegible]
[illegible] چه چیز [illegible]
[illegible] می‌شوم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] گفت
[illegible] پرسیدم که [illegible] گفت [illegible]

حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را خالی نگذاشتم مگر اینکه در او عالمی باشد که طاعت و هدایت
مرا بخلق می شناساند و از میان بعثت پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود و هرگز نمیگذارم شیطان
که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی من هدایت نماید و عارف
بامر من باشد و از برای هر قومی البته هدایت کننده هست که سعادتمندان را هدایت مینماید و حجت
مرا بر اهل شقاوت تمام میکند و ایضا از آن حضرت باسانید معتبره منقولست که فرمود که هرگز
زمین خالی نیست از کسی که اگر زیاده و نقصان در دین واقع شود اگر زیاده در دین بکنند زیاده را
بیندازد و اگر کم کنند کم را تمام کند و اگر امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود میان حق و باطل فرق
کند و حق را [illegible] بر [illegible] حکم میفرماید و این اخبار صحیحه بسیار است و اگر کسی تفکر نماید
مشتمل بر [illegible] [illegible] هست [illegible] از این احادیث و ایضا دلایل عقلیه و وجوه
نقلیه که بعضی گذشت و در کتابهای اصحاب مفصل مذکور است شاهد است بر اینکه امام باید
معصوم باشد و صاحب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که جمیع جزئیات
احکام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را بیان فرماید و عقل
مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و صلاح
[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] جمیع [illegible] و صفی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باید باشد [illegible] او نسبت بامت [illegible]
بعضی [illegible] بوده و بعضی دیگر [illegible] بعثت پیغمبر دیگر [illegible] [illegible]
که بعد از او [illegible] خواهد بود و ایضا [illegible] معلوم است که آنحضرت هرگز [illegible] [illegible]
[illegible] مگر اینکه خلیفه نصب میفرمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میفرماید
و ایضا جمیع عالم را امر بوصیت میفرمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چنانچه بعد از این
معلوم خواهد شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] باید که [illegible] [illegible] معصوم باشد و [illegible] از حضرت صاحب الامر

میفرستد و شفاعت ما در حق شیعیان ما قبول میکند و از برای ما نعمتها از زمین میرویاند و اگر در زمین
امامی از ما نباشد زمین [illegible] و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزی که خدا آدم را
خلق فرموده هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور بوده یا غایب و مستور و از
امام و خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت و اگر چنین بود عبادت خدا در زمین نمیشد
راوی میگوید که عرض کردم که مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع میبرند فرمود که مانند انتفاعی
که مردم از آفتاب زیر ابر میبرند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
پرسید که مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی
باشد زیرا که حق تعالی عذاب را دفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان ایشان هست چنانچه
حق تعالی فرموده که خدا ایشان را عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میان ایشان هستی و پیغمبر فرموده
که ستارهها امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند پس چون ستارهها از آسمان
برطرف شود قیامت اهل آسمان قائم شود و چون اهل بیت از زمین برطرف شوند قیامت اهل زمین
برپا شود و مراد از اهل بیت آنها اند که خدا فرموده است که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید رسول
خدا را [illegible] و صاحبان امر از خود را و صاحبان امر ایشان معصومان مطهران از جمیع گناهان اند که هرگز
[illegible] معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسدد اند و به برکت ایشان خدا بندگان
[illegible] زمین ایشان شهرها را معمور داشته است و برای ایشان آسمان باران و از زمین گیاه
[illegible] مهلت میدهد گناهکاران را و عذاب خود را بر ایشان نمی فرستد و هرگز
[illegible] روح القدس از ایشان جدا نمیشود و هرگز ایشان از قرآن جدا نمیشوند
و قرآن از ایشان [illegible] معنی قرآن تمام نزد ایشانست و معنی قرآن را ایشان میدانند و عمل
بجمیع قرآن [illegible] مضامین از اهل بیت علیهم السلام وارد شده و بسندهای
معتبر منقولست از حضرت [illegible] زمین باشد یکی دو نفر که یکی از ایشان البته امام خواهد
و بسند معتبر از آن حضرت منقولست [illegible] رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت

و بر سر شانه او کاکلی بود و نزد آن حضرت اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده
بودند و یکی از بزرگان بصره هدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود در
کتابت میفرمود و آن طفل مانع میشد آن انار را می انداختند که آن طفل متوجه آن میشد تا
خود کتابت میفرمود پس جلد انبانها را گشوده و نزد آن حضرت گذاشت حضرت بآن طفل
فرمود که اینک هدایا و تحفه های شیعیان تست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر علیه السلام
فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم
بسوی مالهای حرام و هدیه های نجس و باطل بعد از آن حضرت صاحب فرمود که ای پسر اسحق
بیرون آور آنچه در انبانهاست تا حلال و حرام را از هم جدا کنم اسحق یک کیسه را بیرون آورد حضرت
صاحب صلوات الله علیه فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو
اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود و
فروخته است و چهارده دینار قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان
سه دینار است حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز
در این میان حرام است تا بیرون کنیم فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که تاریخ
فلان زمان دارد و نصف نقشش برطرف شده است و نصف نقشش خوانده میشود و یک پاره طلای مقراض شده
ناقصی هست که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو است و وجه حرمتش این است
که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود
یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزدی آن را برد و چون جولاه گفت که آن را دزد برد
تصدیق نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود بهمان وزن
و داد که ببافند و فروخت و این اشرفی قیمت آن جامه است چون کیسه را احمد گشود
دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود در میان بود برداشت و باقی را
تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این مال فلان

[illegible] و ضمن حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل است هذا آنچه ایراد
[illegible] سعد بن عبدالله قمی [illegible] است که روزی مبتلا شدم بمباحثه
[illegible] بودن ناصبی مناظرات گفت که ای سعد تو و اصحاب تو شما گویید [illegible]
[illegible] و انکار محبت پیغمبر نسبت با ایشان میکنید با اینکه ابوبکر بسبب [illegible] در اسلام
[illegible] بود و آن حضرت او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد
چون [illegible] که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان
[illegible] معطل شود و حضرت علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست
که اگر کشته شود [illegible] بامور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم و [illegible]
پس گفت [illegible] رافضی شما میگویید که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت شب عقبه
[illegible] را دلیل خود [illegible] بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از [illegible]
[illegible] با خود فکر کردم که اگر گویم که از روی طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد
[illegible] و جبر بود خواهد گفت که [illegible] سلاح و قوتی نداشتند که [illegible]
[illegible] از جواب ساکت شدم و دلگیر گشتم [illegible] زیاده از چهل [illegible]
[illegible] در آن درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
[illegible] که وکیل آن حضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند متوجه
[illegible] شدم چون رسیدم حقیقت حال گفتم گفت که با من بیا
[illegible] بدولت ملازمت حضرت سعید شدیم و رخصت طلبیدیم
[illegible] انبانی که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت
کیسه [illegible] بخدمت حضرت فرستاده بود و چون
نظر بروی مبارک حضرت [illegible] آن حضرت مانند ماه شب چهارده بود در حسن و صفا
و بر ران مبارکش [illegible] پسری بود در کمال حسن و جمال

و او طهارت به نعت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بوده

اگر نماز جایز بوده پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد

و اگر نماز در آن جایز نبوده پس موسی حلال و حرام را نمیدانسته و جاهل بوده چیزی که در آن نماز

نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس شما مطلب الهی را بفرمایید فرمود که موسی در وادی مقدس

قرب بود و گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص کرداینده و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام

و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و امید بود که از برای ایشان انسی بر دهد حق تعالی فرمود که

محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از میل دیگران مطهر است

و اگر در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از این محبت است چنانچه بعضی مؤید

این نقل کرده اند که هر که در عالم خواب [illegible] کفش [illegible] است و کسی که خواب

می بیند که کفشش [illegible] میمیرد [illegible] پس گفتم که دیگر پرسیدم

از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت ذکریا خبر داده و

بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] چنین بود که حضرت ذکریا از

خدا طلب کرد که اسما [illegible] خمسه آل عبا را باو تعلیم نماید [illegible] پس جبرئیل آمد

و اسما ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت ذکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله

علیهم را یاد میکرد غم او برطرف میشد و خوشحال میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین صلوات الله

علیه را یاد میکرد گریه براو مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا

چرا نام چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردم و نام آن عالی

مقدار را که ذکر میکنم غمهای من بهیجان می آید و مرا از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه

شهادت و مظلومیت آنجناب را بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلا است

و ها هلاک عترت طاهره است و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بوده و عین عطش و تشنگی

ایشانست در آن صحرا و صاد صبر ایشانست چون زکریا این قصه را شنید سه روز از

که در زمان [illegible] شوقی در این صدر داشت و ما دست باین [illegible] پرسید

[illegible] قیمت کند جای است که میان او و بزرگرانش مشترک بود [illegible] خود را

[illegible] میان اتحاد این میان است حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که [illegible]
هم
[illegible] که این کیسه از این داده وصیت کن صاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم

[illegible] فرمود که ای جان که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آنرا

[illegible] پنهان کرده بودم فراموش کرده بودم برخاست که بیاورد پس حضرت بجانب من

التفات نمودند و فرمودند که ای سعد چه مطلب آمده گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است

فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که از نور چشم بپرس و اشاره بحضرت

صاحب الامر فرمود [illegible] گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بما رسیده است که حضرت

پیغمبر طلاق زنان خود را بدست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذاشت حتی آنکه در روز

جمل حضرت رسولی فرستاد نزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن

[illegible] که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اگر دست

[illegible] طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات آن حضرت متوقف
بود
بود حضرت صاحب علیه السلم فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده و ایشانرا

[illegible] مخصوص ساخته بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر

المؤمنین [illegible] برای شما باقیست تا مطیع خدا باشند هر یک از ایشان که بعد

[illegible] طلاق بگو و از این شرف بعد از آن [illegible] پرسیدم که [illegible]

[illegible] حضرت موسی علیه السلم میفرماید که فَاخْلَعْ

نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ [illegible] که بکن نعلین خود را بدرستی

که [illegible] که [illegible] علماست که نعلین آن حضرت از پوست

میته بود [illegible] بموسی افترا بسته است

برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح امتست و افسد امت ظاهر شود پس چرا اعتماد باشد
بر مختار و برگزیده عوام ناس که خبر از ما فی ضمیر مردم ندارند و مهاجرین و انصار که بهترین مردم اطلاع
ندارند پس میباید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بجمیع خفیات امور است بعد از آن باعجاز
فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او
خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بر چهار خلیفه قسمت کرده اید
پس بگمان فاسد شما این هر چهار خلیفه بحق اند پس اگر این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را
با خود ببرد و بنابر آنکه تو میگوئی آن حضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان
ترک کرده و حق ایشان را سبک شمرده و آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا بکراهت
چرا نگفتی که طوع نبود اما از روی طمع دنیا بود زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند و از ایشان حال بعثت توریه
و کتابهای خود احوال محمد را بر ایشان میخواندند و میگفتند که بر عرب مسلط خواهد شد و پادشاه
خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد و از کفر
و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد و چون آن حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان
از روی کفر بظاهر کلمتین گفتند برای طمع آنکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد
و در باطن کافر بودند و چون در آخر مایوس شدند با منافقین بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را
بستند که کسی ایشان را نشناسد و دبها انداختند که شتر حضرت رم دهند و حضرت را هلاک کنند
پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال ایشان
مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت
بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای
عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه
برای نماز برخاستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با ایشان برخاستند و من برگشتم

سجده حرکت نکرد و نامی نخورد و راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری شد و نوحه

و مصیبت آن حضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی

آورد آیا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد آیا علی و فاطمه را جامه این مصیبت

خواهی پوشانید آیا الم این درد و اندوه را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از این

مناجات میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من باو روشن شود و چون چنین

فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفته محبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند

چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را کرامت

فرمود و شهید شد مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود

و حمل حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز شش ماه بود پس عرض کردم که خبر ده مرا که دلیل

چیست بر اینکه امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال

ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که

چون میدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که

کسی که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمیتوانند برای خود امام

تعیین نمایند پس فرمود که برای تأیید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند

بگو که پیغمبرانی که خدا بجهت هدایت خلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده

و ایشان را مؤید بوحی و عصمت گردانیده و ایشان علمای هدایت امت اند و اختیار ایشان از اختیار

جمیع امت بهتر است مانند موسی و عیسی که از جمله ایشانند آیا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان یکی را

از میان امت اختیار کنند بجهت صفت عقل و ... و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او

مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود

و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور ببرد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد

میفهمید ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانکه خدا حال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه

او را دفن کردم رحمه الله تعالی. و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تاکید در باب
امامت و وصایت امیر المومنین و ائمه علیهم السلام زیاده از واجبات دیگر فرمود و کلینی روایت
کرده است از حضرت امام موسی علیه السلام که بپدرم حضرت صادق صلوات الله علیه گفتم
که نه چنین بود که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نامه وصیت خود را نوشت که پیغمبر
میفرمود و آن حضرت می نوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواه شدند فرمود که ای ابو الحسن
چنین بود ولیکن چون نزدیک شد وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از آسمان نامه نوشته
جبرئیل آورد و با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت که یا محمد امر کن که بیرون روند که نزد تو
هست بغیر وصی تو علی بن ابی طالب که وصیت نامه را باو تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که تو رفع
وصیت باو نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت
امیر المومنین فرمود که از خانه بیرون روند و حضرت فاطمه در میان پرده و در ایستاده بود پس
جبرئیل گفت که یا محمد خداوند تو سلام میرساند و میگوید که این نامه ایست مشتمل بر آنچه ما
ترا چنین داده بودیم و پیمان از تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی بن ابی طالب
من گواهم در این امر بر تو و ملائکه را بر تو گواه کرده ام و من ای محمد کافیم از برای گواهی در این هنگام
مفاصل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بلرزه آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من
سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتیها همه از اوست و سلامها
و تحیتها باو بر میگردد راست میفرماید خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم
حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت امیر المومنین تسلیم نما چون آن حضرت بحضرت امیر المومنین
تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهدیست که خدا
با من کرده بود و پیمان و شرطیست که بر من گرفته بود و امانت او بود نزد من تبلیغ رسالت او کردم
و ادای امانت نمودم حضرت امیر المومنین فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدرم و مادرم فدای

[illegible] می‌آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آن جامه که
[illegible] گفتم پاکی نیست برو بخواه [illegible] پس رفت و خندان برگشت و صلوات
[illegible] چون جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود در پوشیدم نماز میکرد
[illegible] که در انجا بودیم [illegible] بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت
[illegible] حضرت [illegible] میکردیم پس چون [illegible] شد من و احمد با [illegible] پیش از
بخدمت انحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یابن رسول الله [illegible] نزدیک شده وقت
[illegible] تو بسیار دشوار است [illegible] سؤال میکنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و پدرت
مرتضی و بر مادرت سیدة النساء و بر [illegible] اهل بهشت [illegible] عمویت و بر ائمه طاهرین
پدرانت و بر تو صلوات فرستد [illegible] طلب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] گفت حضرت [illegible] فرمود
[illegible] ای اسحق در دعا [illegible] طلب که [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] که حضرت دست [illegible]
که این [illegible] [illegible] بتو [illegible]
[illegible] چون برگشتیم [illegible] منزل حلوان رسیدیم احمد [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible]
و احمد [illegible] صلوات [illegible] و بعد از [illegible] گفت [illegible] تنها [illegible]
[illegible] کافور خادم حضرت امام حسن
صلوات الله علیه [illegible] در مدینت احمد بن اسحق وفات
این مصیبت [illegible] شدیم [illegible] دفن کنید [illegible]
شما [illegible] بودند [illegible] پس ما برخاستیم [illegible]

آنچه امیر المؤمنین را خبر داد و از ایشان پیمان گرفت و ایشان قبول فرمودند آنحضرت جواب فرمودند
پس وصیت مهر کردند بمهرهای طلا که بهشت که آتش بآن نرسیده بود و بحضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه سپردند راوی میگوید که بخدمت حضرت امام موسی عرض نمودم که پدر و مادرم
فدای تو باد نمی‌فرمائی که در آن وصیت چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام
ایشان بود پرسیدم که آیا این در وصیت بود که آن کافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت
امیر المؤمنین خواهند نمود فرمود که والله که جمیع اینها بود حرف بحرف مگر نشنیده که این آیه را که
إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که ترجمه اش
بقول مفسران این است که بدرستی که ما زنده میکنیم مردگان را در روز بعثت و جزا و می‌نویسیم
آنچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدمهای ایشان را یا آنچه آثار افعال ایشان بعد از
ایشان میماند می‌نویسیم و همه چیز را از نیک و بد شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی گفته اند
امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامه اعمال است و در بعضی احادیث بحضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامه وصیت است آنگاه فرمود که والله که رسول
خدا با امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام گفت که آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی
راضی شدیم و قبول کردیم و صبر مینمائیم بر آنچه ما را بخشم آورد و موجب آزار ما باشد و بسند معتبر
از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبرش
نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این وصیت تست بنجیبان از اهلت فرمود که کیستند
نجیبان ای جبرئیل گفت علی بن ابی طالب و فرزندانش و بر نامه مهرها از طلا بود پس حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آن کتاب را بامیر المؤمنین علیه السلام داد و امر فرمود که یک مهر آن را
بردارد و بآنچه در آن مهر است عمل نماید آنحضرت چنین کرد از روی آن نامه الهی بود و در هنگام وفات
بحضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود آنحضرت یک مهر دیگر را برگرفت و بآنچه در تحت آن بود عمل نمود
پس بحضرت امام حسین علیه السلام تسلیم نمود آن حضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی

تو یا انکه تو رسانیدی پیغام رسالتهای خداوند خود را و خیرخواهی امت کردی و آنچه فرمودی را
تو نمودی ... گواهی میدهد برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من جبرئیل گفت که من بر راستی
گفتار شما گواهی میدهم آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی وصیت مرا گرفتی
و قبول نمودی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی بآنچه در این وصیت ترا بان امر کرده اند
حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بلی پدرم و مادرم فدای تو باد بر من است ضمان اینها و بر خدا است که مرا
اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها بکنم حضرت رسول فرمود که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که
من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت برای من گواهی بدهند حضرت امیرالمؤمنین فرمود که گواه بگیر
حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند ایشان میان
من و تو گواهند فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشان را گواه بگیر و من نیز ایشان را گواه میگیرم
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله چیزهایی که بامر الهی بر حضرت امیر
المؤمنین شرط کرد این بود که یا علی وفا میکنی بآنچه در این نامه نوشته است از دوستی هرکه دوست
خدا و رسول باشد و بیزاری و دشمنی هرکه دشمن خدا و رسول باشد و بیزاری نمودن از ایشان با صبر و فرو
خوردن خشم با صبر بر غصب کردن حقت و غصب نمودن خمست و نگاه نداشتن حرمت گفت بلی
یا رسول الله قبول کردم و حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بحق خدایی که دانها را شکافته و گیاه را
و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول میگفت که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل
خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و بگو که شهید خواهد شد در راه دین و ریشش از
خون سر مبارکش رنگین خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم چنانچه
بر رو درافتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم و صبر خواهم کرد و صبر خواهم نمود هرچند حرمت
من ضایع شود و سنتهای ... معطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و
ریشم بخون سرم خضاب شود و صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بسوی تو آیم آنگاه
حضرت رسول فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را طلبید و ایشان را نیز خبر داد مثل

ورسول بمعویه و یزید و امثال آن ظالمان بی دین قرار گرفت و انقسم ظلمها بر اهل بیت رسالت و سائر
اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که اجبار مردم را بآن امر کند خود بفعل نیاورد
و آنچه را از آن نهی کند از او بظهور آید و لهذا حق تعالی در قرآن مکرر باین قسم جماعت را مذمت
و توبیخ فرموده و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر می باشد و فخر رازی در تفسیر آیه
اولوا الامر گفته است که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولی الامر و الا لازم
می آید که هم بطاعت ایشان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و همچنین
در تفسیر آیه وکونوا مع الصادقین گفته است که مراد از صادقین معصومین است و خدا در آیه تطهیر از
عصمت ایشان خبر داده چنانچه بعد از این بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در آیه لا ینال عهدی
الظالمین اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزت تعالی شانه بحضرت
ابراهیم وحی فرمود که انی جاعلک للناس اماما تو را برای مردم امام گردانیدم حضرت ابراهیم درخواست
نمود که ببعضی از ذریت من نیز این شرف را کرامت فرما خطاب رسید که عهد امامت و خلافت
بظالمان نمی رسد و هر فاسقی ظالم است بر نفس خود چنانچه حق تعالی فاسقان را بظلم وصف کرده
فرموده بدانکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان
اهل بیت رسالت نازل شده که آل عبا باشند و موافق بعضی از احادیث باجمیع ائمه را داخلند
و صاحب کشاف که از متعصبین علماء اهل سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است که چون
حضرت رسول نصارای نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند و چون با یکدیگر خلوت
کردند بعاقب که رای ایشان بود گفتند چه مصلحت میدانی گفت والله ای گروه نصاری شما
دانستید که محمد پیغمبر فرستاده خداست و در بیان احوال عیسی حق را برشما ظاهر ساخت و والله
که هیچ قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشوند و اگر مباهله کنید
البته هلاک خواهید شد و اگر بنا باهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن
ابا دارید با او مصالحه نمائید و بر گردید چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت

بسوی شهادت که ایشان می باید البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت
چنین کرد و نامه را بعلی بن الحسین علیهما السلام داد آنحضرت مهر خود را گشود نوشته بود که سر در پیش
افکن و خاموش باش و ملازم خانه خود باش و متعرض کسی مشو تا مرگ ترا در رسد آنحضرت
چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر سپرد چون مهر را بر داشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده
و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچکس بتو ضرری نمیتواند رسانید پس نامه را آنحضرت بامام جعفر صادق
صلوات الله علیه داد آنحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث کن و فتوی بده و علوم
اهل بیت خود را پهن کن و تصدیق پدران شایسته خود را بمردم برسان و از غیر خدا مترس که تو
در حرز و امان خدائی و همچنین هر یک بدیگری تسلیم مینمایند و بمقتضای آن عمل میکنند تا قیام
مهدی آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین در بیان عصمت امام است بدانکه فرقه ناجیه
امامیه را اعتقاد آنست که امام می باید از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد
و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیت امامت خلفای ایشان برهم
میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست و بر بطلان این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است
و بر منصف عاقل مستقیم پوشیده نیست که انچنین شخص واجب الاطاعه که جمیع امور دین و دنیا
است بان وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل والا فواید مترتبه بر امامت که نبی نصب او نموده الله
الله یا آن شخص بمصلحت خود هدایت یا امامی و رهنمائی چنانچه نزد انصاف ظاهر است و از امامتش
خلل بسیار در دین بهم خواهد رسید زیرا که از فتاوی غلطش ممکنست بدعتها منتشر گردد و احکام
حق از میان برطرف شود بلکه بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که هیچ نحو اصلاح پذیر نباشد
مثل آنکه غلط کند در نصب خلیفه بعد از خود و بگمان اینکه قابل خلافت و امامت است و از او امری
منافی امامت بظهور آید پس اگر امت متعرض او نشوند موجب انهدام دین است و اگر قصد عزلش کنند
منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه در واقعه
کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج بظهور آمد تا آنکه کار امامت و نیابت خدا

صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در صحیح ابی داود سجستانی نیز بهمین طریق روایت شده از انس
و در صحیح بخاری از جزو چهارم روایت کرده بنحوی که صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم
و در صحیح ابی داود و در جمع بین الصحیحین حمیدی همه باین مضمون [illegible] عایشه مرویست و در صحیح
مسلم در جزو چهارم در باب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] حنین روایت
کرده که چون آیه مباهله نازل شد خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت خداوندا
اینها اهل بیت من اند و در محل دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده و ابو داود در صحیح خود از ام
سلمه روایت کرده است که گفت آیه تطهیر در خانه من نازل شد و در آنخانه حضرت رسول بود
و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول
بر ایشان کلیمی پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور گردان و برطرف کن
رجس و گناه را و پاکیزه گردان ایشان را از بدیها پاکیزه کردنی پس گفتم یا رسول الله من از اهل بیت
نیستم فرمود که تو از زنان نیکی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون در اکثر کتب ایشان مرویست
بطرق متعدده و نقل را تمام صورت تطویل است و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است
چه عامه محققین مفسرین رجس را در این آیه بگناه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد از آن
پاک گردانیدن از بدیها و عیبها و قبایح است و از سیاق آیه و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد
جمیع بدیهاست و اراده که در آیه وارد شده اراده حتمی می باید باشد زیرا که اراده تکلیفی با ایشان اختصاصی
ندارد و اراده حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ثابت است و هرگاه عصمت ثابت شد دروغ بر ایشان
روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس دعوی ایشان بر حق باشد و تفصیل
این سخنان این مقام گنجایش ندارد [illegible] در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام است
ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر از آبای کرام او علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلعم
فرمود که محبت من و اهل بیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال آنها عظیم است در هنگام

امام حسین را در بغل گرفت و دست حضرت امام حسن را گرفت و فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت

و فرمود که من چون دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت که ای گروه نصاری من روئی

چند می‌بینم که اگر [illegible] کوه را از جا بکند با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی

زمین یک نصرانی تا [illegible] نخواهد بود و ایشان بخدمت حضرت آمدند و گفتند ما با تو مباهله نمیکنیم

تو بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر مباهله نمی‌کنید مسلمان شوید تا با

[illegible] با شما جنگ میکنیم گفتند ما طاقت جنگ عرب نداریم ولیکن با تو صلح میکنیم

که با ما جنگ نکنی و جزیه ما را قبول کنی و ما بتو هر سال دو هزار حله در ماه صفر بدهیم و هزار

حله در ماه رجب و سی زره نفیس هر سال بدهیم حضرت با این نحو با ایشان مصالحه فرمود و گفت

والله که هلاکت بر اهل نجران مشرف شده بود و اگر مباهله میکردند همه مسخ میشدند بصورت میمون

و خوک و این صحرا همه بر ایشان آتش میشد و خدا جمیع اهل نجران هلاک میکرد حتی مرغی که بر درختی

[illegible] بود و بر تمام نصاری سال نمیگذشت که همه هلاک میشدند و باسانید معتبر کتاب

[illegible] روایت است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] عبای

[illegible] پس حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد بعد از آن حضرت

امام حسین آمد او را داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی بن ابی طالب آمدند هر دو را

داخل عبا کرد پس [illegible] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

تطهیرا [illegible] گفته است که اگر کسی گوید که چرا این جماعت را در مباهله داخل کرد

جواب میگوئیم [illegible] یقین و اعتماد بر راستی او پیغمبر میباشد از آنکه دیگری را

داخل کند [illegible] و پاره‌های جگر خود و محبوب‌ترین مردم را نزد

خود در معرض مباهله [illegible] تنبیهاتی چه بسیار است که آدمی خود را

هلاک میدهد [illegible] که امام اهل سنت است روایت

شده است از انس که چون [illegible] رسول خدا در هنگام رفتن بنماز

شما نخواهید ترسید و مردم اند و هناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای شما خوان نعمتهای
الهی بیاورند و مردم مشغول حساب خواهند بود . و باسانید معتبره از حضرت امام رضا صلوات الله
علیه منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد
بود در درجه ایشان در روز قیامت و کسی که بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر
خواهد نصرانی بمیرد و فرمود که اول چیزی که در روز قیامت از مردم سؤال خواهند کرد محبت اهل
بیت خواهد بود . و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که والله که در آسمان هفتاد
صف از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صفی از ایشان را احصا نمیتوانند
کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند . شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اصحاب
سر امیر المؤمنین صلوات الله علیه است روایت کرده که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بودم فرمود که نیست بنده که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد مگر آنکه چون
صبح میکند دوستی ما را در دل خود می یابد و نیست بنده که خدا برو غضب کرده باشد مگر
آنکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می یابد پس چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان
خود و میدانیم دشمنی دشمنان خود را و چون دوست ما صبح میکند منتظر رحمتهای الهی است و دشمن ما
که صبح میکند بر کنار جهنمی ایستاده است که همین که بمیرد داخل جهنم شود بدرستی که درهای رحمت
برای دوستان ما باز است گوارا باد ایشان را رحمتهای الهی و وای بر حال دشمنان ما دوست ما نیست کسی که
دشمن ما را دوست دارد دوستی ما و دوستی دشمنان ما در یک دل جمع نمیشود کسی که ما را دوست دارد
باید که دوستی را برای ما خالص کند چنانکه طلا را از غش خالص میکنند ما نجیبان و برگزیدههای
خدا و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند و منم وصی اوصیا و منم حزب و یاور خدا و رسول و آنکه با من
محاربه میکنند گروه شیطانند پس کسی که خواهد که حال خود را در محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید
اگر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافر است
کرده از ابی عبدالله جدلی که حضرت امیر المؤمنین گفت که میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که هر که

مردن و در قبر و در وقت مبعوث شدن و در هنگامی که نامها بدست ما ست و جب آید و در هنگام
حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را بسنجند و نزد صراط و روایت است از حرث همدانی که روزی
بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم رفتم پرسید که چه چیز ترا باینجا آورده گفتم محبت تو
یا امیر المؤمنین فرمود که ای حارث مرا دوست داری گفتم بله والله ای امیر المؤمنین فرمود که وقتی
که جانت بگلو میرسد مرا خواهی دید چنانکه میخواهی و چون ببینی مرا که دشمنان خود را از حوض
کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد و چون ببینی که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست من است
و پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروم چنان مرا خواهی دید که مشعوف گردی و از
ابو حمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار گیرد اگر یک قدم او از صراط بلغزد البته قدم دیگرش ثابت
میماند تا خدا او را بسبب محبت تو داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که محبت ما اهل بیت گناهان را میریزد چنانچه باد تند برگ را از درختان میریزد و بسند معتبر
از حضرت امام رضا علیه السلم منقولست که حضرت رسول فرمود که چهار کسند که من در روز قیامت
شفاعت ایشان خواهم کرد اگرچه با گناه اهل زمین آمده باشند کسی که اعانت اهل بیت من بکند و
کسی که قضای حوائج ایشان بکند در هنگامی که مضطر شده باشند و کسی که بدل و زبان ایشان را دوست
دارد و کسی که بدست رفع ضرر از ایشان بکند و بسند [illegible] از آن حضرت منقولست که حضرت رسول ص
فرمود که هر که ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که هیچ خوف نداشته
باشد و در کتاب بصائر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که حضرت رسول ص
فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند کوچک و بزرگ ایشان را دیدم و بتو و شیعیان تو
گذشتم و از برای استغفار کردم حضرت امیر المؤمنین فرمود که رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما
فرمود که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد و روی شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود
و جمیع شدتها و غمها از شما برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند ترسید

چون قیامت قایم شود منبری بگذارند که جمیع خلایق ببینند و حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه بر آن منبر بر آید و ملکی بر دست راست او بایستد و ملکی بر دست چپ او و ملک دست راست
ندا کند که ای گروه خلایق این علی ابن ابی طالب است که هر که را میخواهد داخل بهشت میکند و
و ملک دست چپ ندا میکند که ای گروه خلایق این علی ابن ابی طالب است که هر که را می
خواهد داخل جهنم میکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بحضرت امیر المومنین فرمود که چون قیامت شود بیایی تو بر اسبی از نور سوار
و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی آن دیدها را خیره گرداند پس ندا از جانب رب العزة
برسد که کجاست خلیفه محمد رسول الله تو گویی اینک منم پس ندا فرماید ترا که یا علی دوستان
خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن تویی قسمت کننده بهشت و دوزخ
و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه فرمود که من روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته بودیم
مرد پیری پیدا شد از پیری خم شده و ابروهایش بر چشمهایش افتاده و عصایی در دست
و کلاه سرخی در سر و پیراهن موئی پوشیده نزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن
که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو روا نیست و عمل تو فایده ندارد چون پشت کرد
حضرت فرمود که ای ابو الحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمود که شیطان ملعون بود حضرت
امیر المومنین فرمود که از پی او دویدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست در گلویش فشردم
گفت دست از من بدار ای ابو الحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند والله یا علی من ترا دوست
میدارم و هر که دشمنی تست با پدر او شریک شده ام در رحم مادرش و او حرام زاده است
پس بخندیدم و او را رها کردم و منقولست از سلمان رحمة الله علیه که روزی شیطان گذشت
بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله میکردند نزد ایشان ایستاد
پرسیدند که کیستی گفت ابو مره ام گفتند شنیدی که ما چه گفتیم گفت بدا حال شما که ناسزا بمولای

[illegible] هیچ ترس نباشد و خبر دهم بکسانی که هر که او را داشته باشد
[illegible] فرمود که آن حسنه محبت ماست و آن گناه دشمنی ماست و از سلمان
[illegible] در مسجد در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم
[illegible] علیه السلام آمد حضرت رسول سنگ ریزه در دست داشت بدست آن حضرت
[illegible] و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله راضی شدیم به پروردگاری خدا
[illegible] و بولایت علی بن ابی طالب حضرت رسول فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و
رسول و ولایت علی بن ابی طالب راضی باشد او از خوف عقاب خدا ایمن است و ابن بابویه
بسندهای بسیار از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که او روایت کرد از
پدران بزرگوار خود تا رسول خدا صلوات الله علیه از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم
از خداوند عالمیان که فرمود که ولایت علی حصن و قلعه من است هر که داخل آن حصن شود
از عذاب من ایمن است و باسانید بسیار در کتب سنی و شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله
منقول است که اگر مردمان بر ولایت علی جمع می‌شدند خدا جهنم را خلق نمی‌فرمود و روایت کرده است
[illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث
[illegible] ایشان از نور باشد و بر کرسیهای نور خواهند نشست و جامهای
[illegible] در سایه عرش خواهند بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند و مانند شهید
[illegible] دست بر سر حضرت امیرالمؤمنین گذاشت و فرمود که [illegible]
[illegible] و شیخ طوسی باسانید معتبر از حضرت امام رضا از آبای طاهرین
صلوات الله [illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین
[illegible] از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت
[illegible] هر که را خواهی بجهنم فرست و هر که را خواهی به
بهشت [illegible] صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که

بشارت باد ترا بکرامت الهی آن شخص گفت که کاری بغیر این نکرده ام که برای حاجتی از خانه بیرون آمدم
و چون دیر شده بود گمان کردم که آن کار فوت شده است با خود گفتم که بعوض این حاجت میروم
و نظر بروی علی ابن ابی طالب میکنم چون از حضرت رسول شنیده بودم که نظر کردن بروی علی
عبادت است حضرت فرمود که بله والله که عبادتست و چه عبادت ای عبدالله میرفتی که دیناری
برای روزی عیال خود تحصیل نمائی و از تو فوت شد و بعوض آن نظر بروی علی کردی از
روی محبت و فضیلت او را میدانستی و این از برای تو بهتر است از آنکه تمام دنیا طلای سرخ شود
برای تو و در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن راه کشیده بودی و هزار کس
که همه بشفاعت تو از آتش جهنم آزاد خواهند شد در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است
باعتقاد بامامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و بدون آن عبادت ثمر نمی بخشد بلکه باعث عقاب
میشود و باین معنی اجماع علمای شیعه است و احادیث در این باب متواتر است چنانچه ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب
نزد خداوند عالمیان میدارند اول چیزی که از او سؤال میکنند از نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت
ما اهل بیت است اگر اقرار بولایت کرد بر آن حال مرد نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول
میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرد هیچ عمل از اعمال او را قبول نمی کنند و بسند دیگر از آن حضرت
حضرت روایت کرده است که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت خداوند
عالم سلامت میرساند که من آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را و آنچه بر روی آنهاست خلق
کردم و هیچ محلی عظیم تر از میان رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام اگر کسی مرا در آنجا بخواند از
آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون
در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده که خدا وحی فرمود بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که از هم بپاشد و مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت باشد
او را در بهشت جا ندهم و بسایه عرش خود در نیاورم و منقولست که از حضرت علی بن الحسین

خود علی بن ابی طالب بگفتند چه دانستی که او مولی و امام ماست گفت ازگفته پیغمبر شما آمده
گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن
دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فروگذار هر که او را یاری نکند
ایشان گفتند گر تو از شیعیان اوئی گفت نه ولیکن او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست
[illegible] شریک میشوم گفتند ای ابوهریره در فضیلت او چیزی میدانی گفت بشنوید
از من ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان که پیمان او را شکسته اید و بظلم با او خروج کرده اید
و از دین بدر رفته اید بدرستی که من عبادت خدا کردم در میان جان دوازده هزار
سال و چون خدا ایشان را هلاک کرد تنهائی خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا باسمان
اول عروج فرمود و دوازده هزار سال در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول
تسبیح و تقدیس خدا بودیم نور شعشعانی بسیار روشنی بر ما گذشت ملائکه بسجده افتادند
و گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقربست یا نور پیغمبر مرسلی ندا از جانب رب العزة
رسید که این نور طینت علی ابن ابی طالب است و منقول است از ابوهریره که شخصی بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت فلان شخص بکشتی نشست با مایه کمی و بچین رفت
و زود برگشت و مال بسیار آورده است که حسود خویشان و دوستان شده است حضرت فرمود
که مال دنیا هر چند زیاده میگردد بلا و محنت صاحب مال بیشتر میشود از روی حال صاحبان
اموال میگیرد مگر کسی که در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسی
که مایه اش از آن سوداگر کمتر بوده و زودتر برگشته و غنیمت و فایده بیشتر بهم رسانیده و آنچه را بهم
رسانیده در خزینهای عرش الهی برای او حفظ کرده اند صحابه گفتند بفرما یا رسول الله فرمود که
نظر کنید باین شخصی که می آید دیدیم که مردی پوشیده از انصار می آید فرمود که امروز ثواب این مرد
بالا برده اند که اگر بر جمیع اهل آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند حصه کمترین ایشان آن خواهد بود
که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه از او پرسیدند که امروز چه کار کرده

بجماعتی که عالمند و انبوه خلقی که عالم نیستند و اگر کسی اندکی تأمل نماید میداند که امام در جمیع صفات
کمال می باید که از امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع و تکالیف تکمیل افراد انسانیست
و نجات ایشان از نقایص و ناخوشیها و رسانیدن ایشان بسعادات و کمالات و چون امام بنیابت پیغمبر مرشد
طریقه استکمال است باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه رعیت بیشتر باشد تا این فایده
مترتب شود و باتفاق ائمه ما صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتی
داشته اند و ابن بابویه رحمه الله بسند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء
روایت کرده است که امام را چند علامت است داناترین مردم است و از جمیع اهل عصر پرهیزکار
تر و برده بارتر است و در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است و عبادتش از همه بیشتر است
ختنه کرده متولد میشود و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمی باشد و از پیش سر
می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و او را سایه نمی باشد و چون متولد میشود دست بر زمین
میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده اش بخواب میرود و دلش
بخواب نمیرود و آنچه واقع میشود در خواب مطلع می باشد و ملک با او سخن میگوید و زره
رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قامتش درست می آید و هرگز بول و غایطش را کسی نمی بیند
زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی نه بیند و بوی او از مشک خوشبوتر می باشد
و او اولی است بمردم از جان ایشان بخود یعنی باید که جان خود را فدای جان او کنند و بر مردمان
مهربانتر است از پدر و مادر ایشان و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه
از امور خیر که مردم را امر میفرماید خود بیش از دیگران بآن عمل مینماید و هرچه مردم را از آن منع
میفرماید خود را زیاده از دیگران از آن اجتناب میفرماید و دعایش مستجاب میباشد حتی اگر او
بر سنگی دعا کند دو نیم میشود و سلاح و حربه رسول صلی الله علیه و آله نزد او می باشد و ذو الفقار نزد
او می باشد و نزد او صحیفه هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید در آن
صحیفه هست و صحیفه دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید در آن نوشته است

علیهما السلم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرمود که بحق خداوندی که جان محمد در دست
قدرت وست که اگر بنده در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از او قبول نکند تا ولایت من
واهل بیت مرا نداشته باشد و از ابو حمزه ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلم بمن
فرمود که کدام بقعه از جاهای زمین بهتراست گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود
که بهترین بقعهای زمین میانه رکن حجر و مقام ابراهیم است و اگر کسی بقدر انچه نوح در میان قوم
خود ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند و در ان موضع عبادت کند که روزها را بروزه و شبها را
بعبادت بگذراند و خدا را بی ولایت ما ملاقات کند از عبادت هیچ نفع ندهد او را و حدیث
از طرق شیعه و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد کافر مرده است و مرگ جاهلیت
و کفر مرده است [illegible] در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت باید دانست
که چون احکام دین و دنیای امت منوط بحکم امام است باید که عالم باشد باحکام دینی و واقف
باشد بر خصوصیات ایات قرانی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص
و محیط بر اخبار نبوی و بالجمله باید عالم بجمیع علوم باشد و باید کمال رای و شجاعت داشته باشد
تا از عهده جهاد با اعدای دین بر تواند امد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل
و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلا چنانچه حق سبحانه و تعالی در قران
مجید میفرماید که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی یعنی ایا کسی که
هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت کنند یا انکس که هدایت نمییابد
مگر وقتی که او را هدایت کنند و دیگری او را راه نماید چگونه جایز باشد و حال انکه علم سرمایه
فضیلت و کمال است و همچنین حق تعالی بیان افضلیت حضرت ادم را بر ملائکه بعلم فرموده و باین سبب
او را مسجود ملائکه گردانید و همچنین طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید
چنانچه ظاهر است از ایه کریمه که ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم و ایضا
در بیان تقدیم رتبه علما فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون که ایا مساوی

که بچه چیز امام را میتوان شناخت فرمود که بچند علامت اینکه بزرگترین فرزندان باشد و فضل
و علم داشته باشد و هرکه بمدینه آید و بپرسد که پدرش کی را وصیت کرد گویند که او را و فرمود
که سلاح و شمشیر پیغمبر در میان ما از بابت تابوت است در بنی اسرائیل در هر جا که سلاح
هست امامت در آنجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در آنجا بود
و منقولست از عبدالله بن ابان که عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلم که از برای
من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض
میشود راوی میگوید که بر من بسیار عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده این آیه را که بگو ای محمد که بکنید
آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مومنان عمل شما را می بینند والله که مومنان علی بن ابی طا
لب و ائمه از فرزندان اویند و کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت
صادق علیه السلم رفتم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین هزار باب
از علم تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد گفتم اینست والله علم پس ساعتی سر
بزیر افکند فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابومحمد جامعه نزد ماست گفتم فدای
تو گردم جامعه کدام است فرمود که نامه ایست که طولش هفتاد ذرعست بذراع رسول صلی الله
علیه و آله آن حضرت فرموده و حضرت امیرالمؤمنین بدست خود نوشته و در آن هر حلال و حرام
و هر چه امت بآن احتیاج دارند هست ارش خراشیدن بدن و دست بر من گذاشته فرمود
که رخصت میدهی گفتم من بنده توام آنچه خواهی بکن پس بدن مرا فشرد و فرمود که حتی ارش این
در اینجا هست گفتم والله که علم این است فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست
و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم جفر کدام است فرمود که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران
و اوصیای ایشان و علم جمیع علماء گذشته در آن هست گفتم والله که این است علم فرمود که همین نیست
بعد از ساعتی فرمود که نزد ماست مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه
گفتم بیان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر قرآنی که شما دارید و یک حرف از قرآن شما در آن نیست

و جامعه نزد او هست و آن نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم بآن محتاجند
از احکام الهی در آن هست و جفر اکبر و اصغر دارد که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست
گوسفند و در آنها جمیع علوم هست حتی ارش خدشه که کسی در بدن کسی بکند و حتی یک تازیانه
و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد او هست و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ع
که امام را ده علامت است متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده و چون بزمین می آید کف را بر زمین
میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کش
نمیکند از عقب می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و مدفوع او از مشک خوشبوتر است و زمین
موکل است که بپوشاند و فرو برد آنرا و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بپوشد
موافق قامتش می باشد و اگر دیگری می پوشد خواه بلند باشد و خواه کوتاه یک شبر از او بلندتر
میباشد و پیوسته ملک با او سخن میگوید تا از دنیا برود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند
قوی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول آنکه پدر
او مردم را با امامت خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که حجت بر مردم تمام شود چنانکه پیغمبر
حضرت امیر را نصب فرمود دیگر آنکه از هر چه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نپرسند
خود بیان کند و مردم را خبر دهد بآنچه در فردا واقع خواهد شد و بهمه زبانی با مردم حرف گوید
بعد از آن فرمود که پیش از آنکه برخیزی علامتی برای امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد در اینحال
مردی خراسانی داخل شد و بعربی سخن گفت با آنحضرت سؤالی کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود خراسانی
گفت که من بزبان خود سخن نگفتم بگمان آنکه نمیدانی فرمود که سبحان الله اگر من ترا بزبان تو جواب
نتوانم پس چه فضیلت بر تو خواهم داشت پس با من گفت که ای ابو محمد امام را مخفی نیست زبان هیچیک
از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی نمیدانند و باین علامتها امام را میتوان شناخت
پس اگر اینها در او نباشد امام نیست و در عیون بسند معتبر منقولست که از حضرت امام رضا علیه السلم پرسیدم

فرمودند و نبی یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه دادند پس فرمودند که ای برادر دانستی
که این دو انار چه بود انار اول پیغمبری بود و ترا در آن بهره نیست و انار دویم علم بود و تو شریک منی
در علم راوی گوید که چگونه شریک آن حضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر
نفرمود مگر اینکه او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم همه با ما منتهی شده است و منقولست
از ابو بصیر که از حضرت صادق علیه السلم سوالی کردم از روح که خدا میفرماید که وَيَسْأَلُونَكَ
عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي فرمود که روح خلقیست عظیم تر از جبرئیل و میکائیل و با هیچیک
از پیغمبران نبوده است بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او بود و با ائمه میباشد
و خبرها با ایشان میگوید و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات وارد شده است که چون
حضرت موسی و خضر بر کنار دریا ایستادند ناگاه پرستوکی پیدا شد و قطره از آب
برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان
انداخت و یکی بسوی زمین و قطره پنجم بدریا افکند هر دو حیران ماندند در این حال صیادی
در میان دریا پیدا شد و گفت در امر مرغ تفکر مینمائید شما دو پیغمبر اولو العزم اید
و من که مرد صیادم میدانم گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی که خدا تعلیم ما نماید صیاد گفت که این مرغی است
در دریا میباشد و مسلم نام دارد و این کار را اشاره این بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد آمد
که علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا و پسر عم
و وصی او وارث علم آن خواهد بود پس آن صیاد غایب شد دانستند که ملکی بود از جانب خدا ایشان را
متنبه ساخت و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد علیه السلم فرمود که من کتاب
الهی میدانم از اول تا آخر چنانچه گویا همه در کف من است و در قرآن است خبر آسمان و خبر زمین و خبرهای
گذشته و خبرهای آینده چنانچه فرموده است که فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که آن آثار داشت
از او بظهور می‌آمد و موسی چهار اسم داشت و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت و نوح بیست و پنج اسم

گفتم والله که این علم است فرمود که چنین نیست بعد از زمانی فرمود که علم گذشته و آینده نزد ماست
گفتم فدای تو گردم این نیست علم فرمود که چنین نیست گفتم پس دیگر علم چه چیز است فرمود که علم علم
آنست که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن
عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر
شوند در مصحف چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو نمود که خدا داند قدر آنرا
در آن هنگام خدا ملکی را فرستاد که تسلی آن حضرت بفرماید و قصه برای او بخواند پس آن ملک میگفت
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیزی
از حلال و حرام نیست علم آینده است تا روز قیامت و بسند معتبر روایت کرده است از ابی یحیی
صنعانی که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که ما را در شبهای جمعه شأنی و رتبه
عظیم هست گفتم فدای تو گردم چه شأن است فرمود که رخصت میفرمایند روح پیغمبران و
اوصیای گذشته را و روح امامی را که در میان شماست که ایشان عروج نمایند باسمان تا بعرش
پروردگار ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت
نماز میکنند پس بسوی بدنهای خود بر میگردند و صبح میشوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی و علم
بسیاری بر علم ایشان می افزاید و از سیف تمار مرویست که حضرت صادق صلوات الله علیه
فرمود که اگر من در میان موسی و خضر میبودم ایشان را خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند
با ایشان میگفتم که ایشان نمیدانستند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و علم آینده را نمیدانستند
و ما میدانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت و از پیغمبر بما میراث رسیده و در حدیث دیگر
فرمود که خدا اکرم از آن است که بنده را که حق اطاعت او را واجب گرداند و خبرهای آسمانها را
از او باز دارد بلکه هیچ روزی نیست که خبرهای آسمان بامام نرسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که جبرئیل دو انار بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد یکی را تناول
نمود

پیراهن را

اسحق او یخت و همچنین اسحق به یعقوب داد و چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن
تعویذ او کرد و با او بود در همه احوال و در مصر از او گشود که از برای پدر فرستد بوی آن بمشام
یعقوب رسید چنانچه گفت که اِنّی لَاَجِدُ ریحَ یُوسُفَ لَولا اَن تُفَنِّدُونَ بوی همان پیراهن
بود که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم فدای تو شوم آخر آن پیراهن بکه منتقل شد فرمود که با اهلش
رسید بعد از آن فرمود که هر پیغمبری که علمی یا غیر علم چیزی از آن بمیراث ماند بآل محمد منتهی
شد و الحال نزد ایشان است. و از سعید سمان روایت کرده است که حضرت صادق ع
فرمود که نزد من است شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علمهای آن حضرت و زرههای
و خود آن حضرت و نزد من است الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان و نزد من است آن
طشتی که موسی در آن قربانی میگذشت و نزد من است آن نامی که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله میان مسلمانان و کفار میگذاشت تیر لشکر کفار بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح
حضرت رسول در میان ما مثل تابوت است در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت
در آن خانه بود پیغمبری در آنجا بود که هر که از اهل بیت سلاح نزد او است امامت با او است و محمد
بن الحسن الصفار باسناد خود از سمعه روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق صلوات الله
علیه عرض نمودم که کوفتی مرا عارض شده و هرگاه طعام دیگران میخورم آزار میکشم و چون طعام
شما را میخورم آزار نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند
و در فراشهای ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با اطفال ما مهربان‌ترند
از ما و بسند معتبر از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که فرمود که ای حسین خانه‌های ما
محل نزول ملائکه است و محل وحی الهی است بعد از آن دست زد بر بالشی که در آن خانه بود و
فرمود که بالشهاست که والله که بسیار تکیه بر آنها کرده‌اند ملائکه و بسیار است که ما از پرهای ایشان
برمیچینیم و از ابوحمزه ثمالی نقل کرده است که روزی بخدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا رخصت شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین

وخدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان فرمود و بدرستی که اسماء اعظم الهی هفتاد و سه اسمست
هفتاد و دو اسم را تعلیم آن حضرت فرمود و یک اسم را بهیچ کس تعلیم نکرد و از امام علی نقی ع
منقولست که حق تعالی را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از آنها را آصف میدانست که تخت
بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم
مخصوص خداست که دیگری نمیداند و بسند موثق به از امام محمد باقر روایت کرده است که عصای
موسی از آدم بود و به شعیب رسید و بحضرت موسی منتقل شد و آن عصا نزد ماست و در این روزی
او را مشاهده کردم و هنوز سبز است بهیئت آن روزی که از درخت جدا کرده اند و چون با
آن سخن میگویی جواب میگوید و از برای قائم ما مهیاست که چون خروج کند آنچه موسی با آن میکرد
آن حضرت نیز خواهد کرد و چون امر کنند که چیزی را برباید دو شعبه میشود که یکی کام در
زمین است و یکی در سقف بقدر چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میرباید و در حدیث دیگر
از حضرت صادق علیه السلم فرمود که الواح موسی و عصای موسی نزد ماست و ما وارث پیغمبران
و در حدیث دیگر حضرت باقر علیه السلم فرمود که چون قائم آل محمد از مکه ظاهر شود و اراده کوفه
نماید منادی آن حضرت ندا کند که کسی با خود توشه و آب برندارد پس سنگ موسی را بر دارند که بار
یک شتر است و در هر منزل که فرود آیند چشمه ها از آن جاری شود که هر کس که از آن بخورد
سیر شود و هر تشنه که بخورد سیراب شود و توشه ایشان همین باشد تا بصحرای نجف فرود آیند
و ایضا بسند معتبر از آن حضرت منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه شبی از خانه
بیرون آمدند بعد از خفتن و آهسته میفرمودند که در این شب تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن
آدم در بر و عصای موسی و انگشتری سلیمان در دست و بسند دیگر از مفضل روایت کرده که حضرت
صلوات الله علیه پرسید که میدانی که چه چیز بود پیراهن یوسف گفتم نه فرمود که چون آتش
از برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل جامه از جامه های بهشت آورد و بر آن حضرت پوشانید
که سرما و گرما در او تاثیر نکند و حضرت ابراهیم در وقت وفات آن پیراهن را تعویذ کرد و بر حضرت

خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بودم در مابین مکه و مدینه ناگاه سگ سیاهی پیدا شد
حضرت فرمود که خوش زود آمدی پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این چه چیز است
فدای تو شوم فرمود که این سگیست از جن هشام در این ساعت مرده است این پرواز میکند
و در شهرها خبر مرگ او را میرساند و کلینی علیه الرحمه از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که باش اندکی ماندم که آفتاب
گرم شد پس جماعتی بیرون آمدند با رویهای زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاههای خز
در سر چون داخل شدم فرمود که ایشان برادران شمایند از جن پرسیدم که بخدمت شما می آیند
فرمود که بلی می آیند و از مسایل دین و حلال و حرام خود سوال مینمایند و از حضرت باقر صلوات الله
علیه روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله بر منبر مسجد کوفه
نشسته بودند ناگاه اژدهایی از در مسجد داخل شد مردم خواستند او را بکشند حضرت فرمود که
متعرض او مشوید و آمد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمودند
که باش تا از خطبه فارغ شوم و چون فارغ شدند پرسیدند که تو کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر
جن خلیفه کرده بودی و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا نماید بآن
عمل کنم و آمده ام که آنچه فرمایی اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری
و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود باشی که من ترا از جانب خود بر ایشان خلیفه کرده ام راوی
بخدمت حضرت باقر علیه السلم عرض نمود که اکنون عمرو بخدمت تو می آید و اطاعت تو بر او واجب هست
فرمود که بلی و بسند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن یزید جعفی هم
کجاوه شدم و چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلم رفت و وداع
کرد و خوشحال بیرون آمد و بجانب کوفه روان شدیم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم
و چون بار افتادیم مرد بلند گندم گونی پیدا شد و نامه در دست داشت و نامه را بجابر داد جابر بوسید
و بر دیده نهاد و آن نامه را حضرت بجابر نوشته بودند و مهر گلی بر آن زده بودند هنوز تر بود

بیجی چند بعضی از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بود باو دادند گفتم فدای تو گردم این
چه چیز بود که برچیدید فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان نزد ما می‌آیند ما پرهای ایشان را
جمع می‌کنیم و تعویذ برای اولاد خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما می‌آیند فرمود که پیوسته بر تکیه‌گاه
ما تکیه می‌کنند و بسند دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق
علیه السلام رفتم و چون نشستم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آمدند و در گردن آن حضرت
قلاده بود که در آن پرهای کنده بود حضرت را بوسیدم و در بر گرفتم و از حضرت صادق پرسیدم
که این پرها چیست که در گردن حضرت امام موسی علیه السلام است فرمود که اینها از بال ملائکه است
گفتم ملائکه بخدمت شما می‌آیند فرمود که می‌آیند و بر فراش ما می‌مالند و اینها در گردن امام موسی
از بال ایشان است و ایضاً روایت نموده که آن حضرت فرمود که ملائکه در خانه‌های ما نازل می‌شوند
و بر فراش ما می‌گردند و بر خوان ما حاضر میشوند و هر گیاهی و میوهٔ تر و خشک از برای ما می‌آورند
با خود بما و بر فرزندان ما می‌مالند و جانوران را از ما دور میگردانند و در وقت هر نماز حاضر
میشوند که با ما نماز کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب بما میرسانند و هر پادشاهی که
میمیرد و دیگری بجایش منصوب میگردد خبرش را بما میرسانند و سیرت و طریقهٔ او را بما میگویند
و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که در مدینه حضرت امام محمد باقر علیه السلام خدمتی
چند بمن رجوع فرمود و چون بثنیة الروحاء رسیدم شخصی را از دور دیدم که جامه خود را حرکت
میدهد بجانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است مطهرهٔ خود را باو دادم گفت نمیخواهم و نامه بمن
داد که مهرش از گل بود و مهرش هنوز گل تر بود و چون ملاحظه کردم مهر حضرت امام محمد باقر ع
بود گفتم در چه وقت از خدمت آن حضرت جدا شدی گفت در همین ساعت چون گشودم خدمتی چند رجوع
فرموده بودند و چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که نامهٔ تو
در فلان موضع بمن رسید و گل مهرش هنوز تر بود فرمود که ما چون امری خواهیم بتعجیل صورت یابد
خدمتکاران از جن داریم با ایشان میفرستیم و بسند صحیح از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده است که در

موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران نزد ماست و بنحوی که ایشان
میخوانده اند میخوانیم و تفسیر آنها را میدانیم و باسانید معتبره از جویریه بن مسهر منقول است که با
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جنگ خوارج بر می گشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم
وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود آمد و لشکری فرود آمدند و حضرت فرمود که ای گروه
مردم این زمین ملعون است و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینیست
که عبادت بت در اینجا شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند شما نماز
کنید مردم بجانب راست و جهتها میل کردند و متوجه نماز نشدند و حضرت بر استر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوار شدند و روانه شدند من گفتم که والله من از پی امیر المؤمنین
میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میگردانم و از عقب حضرت میرفتم هنوز از جسر حله نگذشته
بودیم که آفتاب غروب نمود و وسوسها در خاطرم رسید چون گذشتیم فرمود که ای جویریه
اذان بگو و خود متوجه وضو شد بعد از آن بسخنی متکلم شدند که نفهمیدم و گمان من این بود
که عبرانیست پس اقامه فرمودند پس نگاه کردم والله بآفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد و
صدائی از آن ظاهر میشد تا رسید بجائی که وقت فضیلت نماز عصر بود پس آن حضرت نماز عصر را
کردند و من اقتدا بآن حضرت کردم و چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستارها ظاهر شد
پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای جویریه خدا میفرماید که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ
من خدا را بنام عظمتش خواندم آفتاب از برای من بر گردانید و صفار بسند معتبر از حارث اعور
روایت کرده است که روزی با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بحیره رسیدیم که آن را عاقول
میگویند در آنجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ساقش مانده حضرت دست
بر آن زد و فرمود که برگرد باذن الهی در حال شاخهایش روئید و میوه دار شد و میوه اش امرود بود
چون صبح آمدیم باز سبز بود و میوه داشت و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه با شخصی از اولاد زبیر بعمره میرفتند برای حضرت در زیر

گفت در این ساعت از خدمت آن حضرت جدا شدم پرسید جابر که پیش از نماز پیشین یا بعد از نماز

گفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند مغموم شد و دیگر او را خوشحال ندیدیم تا بکوفه داخل شدیم

دو شبی چون روز شد رفتم که جابر را به بینم دیدم که از خانه بیرون آمد قابی چند بر گردن آویخته

و بر نی سوار شده میگوید که می یابم که منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد

و بیتی چند از این باب میخواند و چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نگفت و من از حال او گریان شدم

و اطفال و مردان گرد او برآمدند و بیامد تا رحبه کوفه و با اطفال میگردید و در کوفه شهرت کرد که جابر

دیوانه شده است بعد از چند روز نامه هشام بن عبد الملک رسید بوالی کوفه که گردن جابر را

بزن و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن یزید کیست گفتند مردی بود عالم

و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده و در این اوقات دیوانه شده است و بر نی سوار شده

و در رحبه کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت که الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی نجات

یافتیم و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میگفت بظهور آمد و

محمد بن الحسن الصفار بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه روایت کرده است

و در تفسیر این آیه کریمه که وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ

مِنَ الْمُوقِنِينَ که گشودند و ظاهر گردانیدند برای ابراهیم آسمانهای هفتگانه را تا بالای

عرش نظر کرد و زمین را گشودند تا آنچه در هوا و زیر زمین بود دید و از برای رسول خدا

و امیر المؤمنین و امامان بعد از او صلوات الله علیهم همه چنین کردند و باسانید معتبره بسیار

از آن حضرت روایت کرده است که خدا را دو علم هست یک علم مخصوص اوست و باحدی تعلیم

نفرموده است و یک علم هست که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده

ما میدانیم و ایضا باسانید معتبره از ائمه صلوات الله علیهم مرویست که علمی که با آدم فرود آمد بالا

نرفت و علم بمیراث میرسد و هیچ عالمی که از دنیا میرود البته عالم دیگر مثل علم او یا زیاده میداند

و جمیع علوم انبیا بما رسیده است و باسانید صحیحه منقول است از ائمه صلوات الله علیهم که توریة

میکند تشنم پس مرا بجای اول برگردانید. و بسند معتبر از علی بن المغیره منقولست که حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه در منی بر زنی گذشتند که او و فرزندانش میگریستند برای گاوی که داشتند
و مرده بود حضرت نزدیک آن زن رفتند و از سبب گریه سؤال فرمودند آن زن گفت که فرزندان من
یتیمانند و معیشت من و ایشان از این گاو بود و الحال راه حیله بر من بسته شده است حضرت فرمودند
که میخواهی برای تو زنده کنم گفتم بلی حضرت دو رکعت نماز گذاردند و دست بدعا برداشتند و بعد از آن
برخواستند و پا بر گاو زدند برخواست و ایستاد. چون زن این حال را دید فریاد زد که بحق صاحب
کعبه که عیسی بن مریم است حضرت در میان ازدحام مردم خود را از آن زن مخفی گردانیدند. و
راوندی نیز روایت کرده که شخصی از اصحاب ما بحج رفت چون بخدمت حضرت صادق صلوات الله
علیه رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم فوت شد و تنها مانده‌ام حضرت فرمود که
بسیار او را دوست میداشتی گفتم آری فدای تو شوم فرمود که چون بخانه خواهی رفت خواهی دید که چیزی
میخورد راوی گفت که چون بخانه برگشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول مینمود. و بسند
صحیح از حسن بن علی وشاء روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان فرمود که رسول خدا
صلی الله علیه و آله را در اینجا دیدم و او را در بر گرفتم. و از حضرت جعفر بن محمد علیه السلم روایت کرده است
باسانید بسیار که چون ابوبکر غصب خلافت نمود و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه او را دید
و حجتها بر او تمام کرد و در آخر گفت نمیخواهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما و تو حکم باشد
گفت چگونه آنحضرت حکم میشود حضرت دست آن ملعون را گرفت و او را در مسجد قبا برد دید که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و باو گفت که برو و ترک ظلم کن حضرت امیرالمؤمنین را
و بروایت دیگر فرمود که نگفتم که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او بکن چون این را شنید ترسان برگشت
و بعمر رسید و حقیقت حال را گفت عمر گفت کو جنون بنی هاشم نداشته. و منقولست از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام که روزی در ردیف پدرم بودم بجانب عریض میرفت و در اثنای راه مردی پیدا شد
موی سر و ریشش سفید شده پدرم فرود آمد و میان دو چشمش را و دستش را بوسید. و میگفت

درخت خرمایی بود که خشک شده بود و بیرون آن زنبیلی در زیر درخت دیگر و آن درختان خشک بود و آن شخص گفت کاش این درخت رطب می‌داشت می‌خوردیم حضرت فرمود که میل رطب داری گفت بلی حضرت دست باسمان بلند کرد و دعائی خواند بزبانی که آن شخص نفهمید در همان ساعت درخت سبز شد و بار بر داشت شتر داری که همراه ایشان بود گفت والله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد ۰ وایضا از سلیمن بن خالد روایت کرده است که عبدالله بلخی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه بدرختی رسید که حضرت فرمود که ای نخله شنونده اطاعت کننده مارا طعام ده از آنچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت رطبهای رنگارنگ از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند پس بلخی گفت که در باب شما بعمل آمد آنچه در باب مریم شده بود ۰ و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبدالله از حضرت امام موسی علیه السلم معجزه طلبید و درختان غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت و بگو که موسی بن جعفر میفرماید که بیا چون بیامد و گفت آنچه فرمود بود درخت زمین را قطع کرد و آمد بخدمت حضرت ایستاد باز اشاره فرمود بمکان خود برگشت و بسند حسن از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت حضرت باقر صلوات الله علیه رفتم و حضرت صادق صلوات الله علیه نیز حاضر بودند گفتم که شما هر دو وارث پیغمبر آخر الزمان هستید حضرت باقر علیه السلم فرمود که بلی گفتم رسول خدا صلی الله علیه واله وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه ایشان میدانستند آن حضرت میدانست فرمود که بلی گفتم شما میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که بلی باذن الهی آنگاه فرمودند که نزدیک من بیا پس دست بر چشم و روی من کشید من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود همه را دیدم فرمود که میخواهی که روشن باشی و ثواب و عقاب مانند دیگران باشد یا اعمان الو گردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را میخواهم باز دیگر دست بر چشم من کشید بحال اول برگشتم ۰ و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق صلوات الله علیه باز دیده مرا روشن کرد و فرمود که آگاه از برای شهرت میبود تا همچنین

سد بهان وبهترین اوصیا حضرت فرمود که وعلیک السلام ای برادرم شمعون بن حمون وصی
حضرت عیسی بن مریم چه حال داری گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد شنیدم حضرت عیسی را
که فرمود باید برای نصرت فرزندت و عبدالم کیمی بلکه در راه خدا زیاده از تو مبتلا کردیده
باشد و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکوتر و رتبه‌اش بلندتر نخواهد بود صبر کن
ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی بدرستی که دیروز بود که دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل
اره‌ها کشیدند و با اره ایشان را بریدند و بر چوبها حلق کشیدند اگر این جماعت که با تو جنگ
میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر کردیده دست کوتاه خواهند کرد و ای دوهای
نورانی که تو را یاری مینمایند اگر بدانند که چه ثوابها برای ایشان مهیا کردیده هر آینه آرزو
کنند که بمقراض بدن ایشان را پاره پاره شود والسلام علیک یا امیرالمؤمنین ورحمة الله وبرکاته
پس کوه بهم آمد و حضرت متوجه جنگ شدند پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم
بن عتبه و ابوایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة بن الصامت و ابوالهیثم
بن التیهان پرسیدند که این مرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عبادة
بن الصامت و ابوایوب گفتند پدر و مادر ما فدای تو باد یا امیرالمؤمنین تو را یاری میکنیم چنانچه
برادرت رسول خدا را یاری کردیم و تخلف نمیکند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر شقی پس حضرت
ایشان را دعای خیر فرمود و ایضا عبایة اسدی روایت نموده که روزی بخدمت حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رفتم دیدم شخصی نزد حضرت نشسته و حضرت متوجه اوست
و با او سخن میگوید چون برخاست پرسیدم که این مرد که بود که شما را از ما مشغول ساخته بود فرمود
که وصی حضرت عیسی بود و در اخبار مستفیضه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن
و مرا بنشان و آنچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مکه

فدای تو گردم فرمود برادر او را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون از پیش رفت پدرم سوار شد
گفتم که آنچه با اینمرد کردی از شکستگی و احترام نسبت بهیچکس نکردی فرمود که پدرم امام محمد باقر علیه السلم
بود و از سند معتبر منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلم رفتم بعد از وفات
امام محمد باقر علیه السلم فرمود که میخواهی پدرم را ببینی گفتم بلی فرمود که داخل این خانه شو چون
رفتم حضرت را دیدم در آنجا نشسته پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بخدمت حضرت امام حسن علیه السلم آمدند و سؤالی چند از آن حضرت نمودند
بعد از آن حضرت فرمودند که اگر امیر المؤمنین را ببینید میشناسید گفتند بلی فرمود که پرده را بردارید
چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته است و از حضرت صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را بمسجد آوردند برای بیعت ابوبکر لعنه الله
حضرت رو بقبر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله ایستاده و فرمود که یَا بْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ
اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند
پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابوبکر که شناختند که دست حضرت است و صدائی از
قبر برآمد که شناختند که صدای آنحضرت است و این آیه را شنیدند که أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ
مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا آیا کافر شدی بخدائی که ترا از خاک آفرید پس
از نطفه آفرید پس ترا بحد رجولیت رسانید و مردی کرد و در حدیث دیگر وارد شده است
که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود و از حضرت صادق صلوات الله علیه
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجانب صفین متوجه
شد چون از فرات عبور فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد
مردم [illegible] اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد
و پیری پیدا شد با موی سر و ریش سفید و روی سفید و گفت السلم علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله
وبرکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان و فائز گردیده بثواب

برده بود و او سوگند یاد میکرد که من بیزارم از کاری که میگوئی و او قبول نمیکرد پس گفت که راضی
بشوی بمباهله محمد بن علی گفت بله چون بنزد من آمدند من حکم کردم که بگو تو ماده لست
میگوید و پی گناهست قبول کرد و رفتند و از سلیمان جعفری روایت کرده است که روزی
در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در باغی از باغهای آن حضرت ناگاه گنجشکی بیامد
و در پیش آن حضرت بر زمین افتاد و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانی
چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که میگوید که ماری آمده است
که جوجه مرا بخورد در این خانه این عصا را بردار و با این خانه برو و مار را بکش چون بخانه داخل
ماری دیدم که در خانه میگردد او را کشتم و از احمد بن هارون روایت کرده که روزی حضرت
امام موسی صلوات الله علیه بخیمه من درآمدند و [illegible] خود را بر روی طنابی از طنابهای
خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدائی کرد حضرت تبسم فرمودند و گفتند نبات
که برو و بول کن آن اسب رفت و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود
که خدا بداود و آل داود کرامتی نکرده مگر آنکه محمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده و بسند صحیح
از محمد بن مسلم روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم در مابین مکه
و مدینه و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه گرگی از سر کوه دوید و بنزدیک استر آن
حضرت آمد و دست را بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید حضرت سر را نزدیک دهان آن
گرگ آوردند و بعد از ساعتی فرمودند که برو چنین کردم آن گرگ شادی کنان برگشت گفتم
فدای تو گردم عجب چیزی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزند رسول
بهتر میدانند فرمود که میگفت یا ابن رسول الله زن من در این کوه درد زائیدن بر او دشوار شده
دعا کن که خدا بر او آسان گرداند و دعا کن که خدا هیچیک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما
مسلط نگرداند من چنین دعا کردم و مستجاب شد و باسانید معتبره روایت کرده که حضرت علی بن
الحسین صلوات الله علیه روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که آهوئی نزد آن حضرت

و منقولست که با پدرم بودم پدرم نظر کردم مردی پیدا دیدم که در گردنش زنجیری بود
و سر زنجیر در دست مردی بود میکشید میگفت مرا آب ده آن شخص که زنجیر را داشت گفت آبش مده
خدا [illegible] از پدرم پرسیدم که کی بود فرمود که معویه بود و بطریق دیگر از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که با پدرم براه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر سوار
بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و در گردنش زنجیری بود و بر زمین می
کشید گفت یا ابا جعفر مرا آب ده خدا ترا آب دهد شخص دیگر از عقبش آمد و زنجیرش را کشید
و گفت یابن رسول الله آبش مده خدا او را آب ندهد آنگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود که
این مرد را شناختی معویه بود و از یحیی بن ام الطویل نیز منقولست که در خدمت
حضرت علی بن الحسین براه مکه میرفتیم و چون بوادی ضجنان رسیدم چنین واقع شد
و حضرت فرمود که معویه بود و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خانه حضرت علی بن
الحسین بودم و در آنجا گنجشکی چند فریاد میکردند فرمود که میدانی چه میگویند گفتم نه فرمود که
تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی خود از او مینمایند بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان
مرغان تعلیم ما کرده اند و همه چیز بما داده اند و از فضیل بن یسار روایت کرده است که در
خدمت حضرت صادق علیه السلم بودم دیدم که یک جفت کبوتر پیش آمدند و نر با ماده حرفی
گفت فرمود که میدانی چه گفت گفتم نه فرمود که میگفت که ای انیس من و ای همنشین من هیچ
خلقی نزد من از تو محبوبتر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد و باسناد معتبر از محمد بن مسلم
روایت کرده که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم که ناگاه یک
جفت کبوتر نر و ماده آمدند و بزبان خود صدائی کردند و حضرت جوابی چند ایشانرا فرمود
و بعد از ساعتی پرواز کردند و بر دیوار نشستند و در آنجا نر با ماده حرفی چند گفت و برخاستند
از حقیقت ماجرای ایشان سؤال کردم فرمود که ای پسر مسلم هر چیز که خدا خلق کرده است از مرغان
و حیوانات و صاحب روح اطاعت ما زیاده از بنی آدم میکنند این کبوتر گمان بدی بجفت خود

روایت کرده است که آنحضرت فرمود که شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی در آنجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود فصل کرد و در همان شب برگشت و نماز صبح را در مدینه کرد حضرت خود را میفرمود ۰ و از جابر جعفی روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم فرمود که این جابر الاغی داری که در یک شب از مشرق بمغرب برود گفتم نه فدای تو شوم فرمود که شخصی را می‌شناسم در مدینه که الاغی دارد که سوار میشود در یک شب بمشرق و مغرب میرود خود را میفرمود . و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که من می‌شناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت بسوی آن جماعتی که خدا فرموده آست که وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ که در مشرق و مغرب می‌باشند ، ومنازعه در میان ایشان بود اصلاح نمود و برگشت و بر نهر فرات گذشت و از آب فرات تناول نمود و از در خانه تو گذشت و در را دو نه ایستاد که بگشایند از نزد شهر و بشخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس برا و موکل بودند که در تابستان او را در برابر چشمه آفتاب می‌داشتند و آتش در او می‌افروختند و در زمستان آب سرد بر او می‌ریختند و او را برهنه میداشتند و او قابیل فرزند آدم بود و محمد بن مسلم گفت که مراد حضرت از آن شخص که در مدینه است خود حضرت بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه آمد و حضرت از او پرسیدند که تو کیستی گفت من منجم فرمود که می‌خواهی ترا خبر دهم بیک کسی که از آن وقت که آمده نزد ما حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر این دنیاست و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص گفت که آن مرد کیست فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم با نچه خورده و در خانه پنهان کرده . و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد علیه السلام رسید حضرت پرسیدند که علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است

ودست بر زمین میزد وصدائی میکرد فرمود که میدانید که چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید
که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است واز من التماس میکند که از آن قرشی
سوال کنم که فرزندم را بیارد تا بآن دهد که شیرش بدهد وباز باو سپارد وبرود پس حضرت باصحاب
فرمود که برخیزید تا بخانه آن شخص رویم وحاجت آن آهو را بجا آوریم چون بخانه آن مرد آمدند
وبیرون آمد حضرت فرمود که آن آهو بچه را که امروز شکار کرده بیاور که مادرش او را شیر بدهد
چون بیاورد مادرش او را شیر داد وگذاشت حضرت از آن شخص التماس فرمود که آهو بره را
بمادرش ببخشد او بحضرت بخشید وحضرت او را با مادرش رخصت فرمود آهو میرفت ودم را حرکت
میداد وبزبان خود سخنی میگفت فرمود که میدانید که چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که
خدا غایبان شما را بشما رساند وعلی بن الحسین را بیامرزد چنانچه فرزندم را بمن رسانیده
وبسند معتبر از یونس بن ظبیان وجمعی از اصحاب مرویست که روزی در خدمت حضرت
صادق علیه السلام بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ماست اگر بپای خود اشاره کنیم
گنجهای خود را ظاهر میگرداند پس بپای خود دو را دراز کردند وبر زمین کشیدند ودست
دراز کردند وشمشی از طلا بیرون آوردند بقدر یک شبر وفرمودند که نگاه کنید چون
نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر که بعضی میدرخشید یکی از ما گفت که فدای
تو گردیم اینها همه را بشما داده اند وشیعیان شما اینقدر محتاجند فرمود که خدا بهشت را برای
شیعیان ما خلق کرده است وایضا منقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با
اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی گفت که پدرم ومادرم فدای تو باد من تعجب دارم
از این دنیائی که در دست دشمنان شماست ودر دست شما نیست فرمود که گمان داری که ما دنیا را
بخواهیم وخدا بما نمیدهد نگاه دستی زدند ومشتی از ریگ بر گرفتند تمام جواهر قیمتی شد پرسیدند
که این چیست گفت که از جواهر [illegible] است فرمود که اگر خواهیم همه زمین را چنین میتوانیم
کرد اما نمیخواهیم پس بر زمین انداختند باز ریگ شد وایضا بسندهای معتبر از حضرت صادق

دادم و بیرون آمدم و صبح روز دیگر رفتم که احوال او را بگیرم دیدم که زندانبانان و لشکری در تفحص
آن مردند پرسیدم گفتند بشب آن مرد که دعوی پیغمبری میکرد ناپیدا شده است و در هها بسته بود
نمیدانیم بزمین فرو رفته است یا بآسمان بالا رفته است و از حفص تمار روایت کرده است
که در آن ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت صادق علیه السلم رفتم
فرمود که من معلی را بامری امر فرمودم و مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد و بدرستی
که من روزی بر او نظر کردم و او را مغموم یافتم گفتم که ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر آورده
و از مفارقت ایشان محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی او کشیدم و از
او پرسیدم که اکنون در کجائی گفت خود را در خانه خود می بینم و اینک زن من است و اینها
فرزندان منند من از خانه بیرون آمدم تا ایشان را سیر دید و با زن خود مقاربت کرد بعد از آن
او را طلبیدم و دست بر روی او مالیدم و پرسیدم که خود را در کجا می بینی گفت با شما در مدینه ام
و اینک منزل شماست گفتم ای معلی هر که حدیث ما را حفظ کند و مخفی دارد خدا دین و دنیای
او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را نقل مکنید که خود را اسیر مردم کنید ای معلی هر که احادیث صعب
ما را کتمان کند خدا نوری در میان دو چشم او ساطع کرداند و او را عزیز کرداند در میان
مردم و هر که افشا کند نمی میرد تا آنکه الم حربه و صلاح باو برسد یا در بند و زنجیر بمیرد ای
معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از عبدالله بن سنان روایت کرده است که حضرت
صادق صلوات الله علیه فرمود که ما را حوضی هست از مابین بصری تا صنعا میخواهی
ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس دست مرا گرفتند و مرا به بیرون مدینه آوردند و پا بر زمین
زدند نگاه کردم نهری دیدم که ساحلش پیدا نیست مگر آنجائی که ما بر آن ایستاده ایم که مانند
جزیره ایست در میان این نهر پس در این جزیره نهری دیدم که در یک طرفش آبی جاریست
از برف سفیدتر و در طرف دیگرش شیری جاریست از برف سفیدتر و در میانش شرابی
جاریست از یاقوت رنگین تر و همه با یکدیگر ممزوج نمیشود و از سرچی در میان این دو سفیدی

کفت از علم خویش بر دو عالم ما ما را حکم میکنند در یکشب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است

از عالم شما در یکساعت از روز بقدر آنچه یکسال آفتاب طی کند قطع مینمایند و سیر میکنند

در آن دو عالم که هر یک از آن عالمها مثل این عالم است که ایشان نمیدانند که آدم و

شیطان خلق شده اند پرسید که اهل آن عالمها شما را می شناسند فرمود که بله خدا واجب

کردانیده است بر ایشان مکر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما را و از علی بن حسان

روایت کرده است که من در سر من رای بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند که دعوی

پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را بآن مرد رسانیدم

و از قصه او سوال نمودم کفت من در شام میبودم در موضعی که محل سر مبارک حضرت

امام حسین است عبادت الهی میکردم ناکاه شخصی پیدا شد و کفت برخیز برخاستم و با او

روان شدم چون اندک زمانی برآمد خود را در مسجد کوفه دیدم پرسید که این مسجد را

میشناسی کفتم بله مسجد کوفه است پس متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم بعد از زمانی خود را

در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد و من نماز کردم و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله

کردیم پس ناکاه خود را در مکه دیدم و با او افعال حج را همه بجا آوردیم و چون از افعال حج فارغ

شدیم خود را در شام دیدم و آن شخص ناپیدا شد و چون سال دیکر موسم حج شد باز همان

شخص پیدا شد و همان باطی دهمان مواطن برد و چون از افعال حج فارغ شدیم و مرا بشام بر

کردانید و خواست از من جدا شود کفتم بحق آن خداوندی که ترا چنین قدرتی کرامت فرموده است

بکو که تو کیستی ساعتی سر بزیر انداخت آنکاه نظر بمن کرد و فرمود که محمد بن علی بن موسی ام پس

این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید و مرا در زنجیر کرده باینجا فرستاد کفتم تو نامه بنویس

و احوال خود را بمحمد بن عبد الملک بنویس شاید ترا رها کند دوات و قلمی برای او حاضر کردم

و او قصه خود را نوشت او در جواب نوشته که آنکسی که ترا در یکشب از شام بآن اماکن برد بکو

که ترا از زندان نجات دهد را می میکرد که من چون جواب را خواندم کریستم و پاره او را تسلی

بعد از ساعتی فرمودند که میدانی در کجائی گفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلماتی
که ذو القرنین بآنجا رسیده بود گفتم فدای تو گردم رخصت میدهی که دیده بگشایم فرمود که بگشا
اما چیزی نخواهی دید چون گشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتیم
و فرمودند که میدانی در کجائی گفتم نه فرمود که بر کنار آب زندگانی ایستاده که خضر از این
آب خورده است پس از این زمین و از این عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر درآمدیم و چون پاره
راه رفتیم مثل این عالم خانها و بناها و مردمان دیدیم و از آن عالم بدر رفتیم و بعالم سیوم
داخل شدیم شبیه بآن دو عالم تا بپنج عالم گذشتیم آنگاه فرمود که این ملکوت زمین بود
و ابراهیم همه اینها را ندیده بود همین ملکوت آسمانها را دیده بود و ملکوت زمین دوازده
عالم است هر عالمی مثل آن عالم اول و هر امامی از ما که از دنیا بیرون میرود در یکی از این عالمها
ساکن میشود تا امام آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود آنگاه فرمود که چشم
برهم گذار چشم برهم گذاشتم و دست مرا گرفتند تا آنکه خود را در خانه دیدم که بیرون رفته بودیم
پس آن جامها را کندند و جامهای اول پوشیدند و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو
شوم چند ساعت از روز گذشته است فرمود که سه ساعت   و بسند معتبر از ابو بصیر روایت
کرده است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بودم پا را بر زمین زدند
پس دریای عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار آن دریا ایستاده بیکی از آن کشتیها
سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بجائی رسیدیم که در آنجا خیمها از نقره زده بودند و آن
حضرت داخل هر یک از آن خیمها شدند و بیرون آمدند و فرمودند که آن خیمه که اول داخل
شدم خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دوم از حضرت امیر المؤمنین و سیم از حضرت
فاطمه و چهارم از خدیجه و پنجم از حضرت امام حسن و ششم از حضرت امام حسین و هفتم از حضرت
علی بن الحسین و هشتم از پدرم و نهم من تعلق داشت و هر یکی از ما که از دنیا میرود خیمه دارد که در آنجا
ساکن میشود   و از صالح بن سعید روایت نموده که حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه مرا

بمثابه خوش نماست که هرگز چنین چیزی ندیده بودم گفتم فدای تو گردم این نهرها از کجا بیرون
می آید فرمود که این چشمه هائیست که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت و در دو کنار
این نهر درختان دیدم حوریان برابر درختان نشسته و موهای ایشان بحسنی که هرگز ندیده
بودم و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت که هرگز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم و
شباهت بظرفهای دنیا نداشت پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفتند و اشاره فرمودند
که آب بده دیدم خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و بحضرت داد و باز درخت راست شد
پس حضرت بمن عطا فرمودند و من بخوردم و هرگز بآن لذت و لطافت چیزی نخورده
بودم و بویش بمثابه بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن
بود عرض کردم که فدای تو گردم هرگز چنین حال مشاهده نکرده بودم و نمیدانستم که اینقسم
غرائب در عالم میباشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که خدا برای شیعیان ما مهیا
کرده است و چون مؤمن از دنیا میرود روحش را باینجا میآورند و در این باغها سیر میکنند
و از این نهرها میخورند و دشمن ما که میمیرد روحش را بوادی برهوت میبرند که مخلد است
در جهنم و همیشه در عذاب میباشد و از زقوم و حمیم میخورد پس پناه گیرید بخدا از
آن وادی و از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
سؤال نمودم از فرموده خدا که وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چگونه
ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و من سرم در زیر بود حضرت بدست مبارک
بجانب بالا اشاره فرمودند و فرمودند که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه
شکافته و حجابها برخواسته نوری عظیم دیدم که دیده ام حیران شد پس حضرت فرمود که
حضرت ابراهیم ملک آسمان و زمین را چنین مشاهده نمود آنگاه فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود
که ببالا نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا گرفت از خانه بخانه دیگر بردند
و جامهائی که پوشیده بودند کندند و جامهای دیگر پوشیدند و فرمودند که چشم برهم گذار و بار

عمودی از نور برای او نصب می‌کنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می‌بیند و کلینی و غیره
باسانید معتبره روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلم که چون خداوند عالمیان میخواهد
که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از آب تحت عرش برمیدارد و بامام میدهد
که تناول میفرماید و از آن آب نطفه منعقد میشود چون برحم منتقل شد تا چهل روز سخن
نمی‌شنود و بعد از چهل روز آنچه گویند میشنود پس چون متولد شد خدا همان ملک را
میفرستد که آیه را بر بازویش نقش مینماید پس چون بمنصب امامت فائز گردید از برای او
مناری از نور بلند بلند میکند که بآن اعمال خلایق را میداند و بسند دیگر از آن حضرت
منقول است که چون مادران اوصیای پیغمبران بایشان حامله میشوند مادر را سستی بهم میرسد
مانند غش و تمام آن روز را شب میباشد پس بحال خود می‌آید و از جانب راست خود از یکطرف
خانه آوازی می‌شنود که کسی میگوید که حامله شدی بخیر و خوبی و عاقبت امر تو بخیر خواهد بود
بشارت باد ترا بفرزند بردبار دانا بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و المی از حمل در خود نمی‌یابد
تا چون ماه نهم میشود آوازها از خانه که میباشد میشنود چون شب ولادت میرسد نوری
در آن خانه ساطع میشود که بغیر او و پدر امام نمی‌بیند و چون متولد میشود چهار زانو نشسته
بیرون می‌آید و چون بزمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه میکند و با انگشت
اشاره مینماید و الحمد لله میگوید ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای پیش دهانش
همه روئیده می‌باشد و از پیش رو و پیش سرش نوری می‌باشد مانند سبیکه طلا و در تمام آن شب
و روز از دستهایش نور ساطع است و همچنین پیغمبران نیز متولد میشوند و صفار از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خدا را
شهری هست در پشت مغرب که آنرا جابلقا میگویند و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که
هر امتی از ایشان مثل این امت‌اند و هرگز معصیت خدا نکرده‌اند و هیچ کار نمی‌کنند و هیچ چیز
نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا صلوات الله

در کار و انصاری جانی داده بودند بخدمت حضرت رفتم و گفتم ایشان چندان سعی در
تضییع تو و هتک حرمت تو کردند تا آنکه در چنین جایی ترا ساکن گردانیدند فرمود که
یا ابن سعید تو هنوز در این مرتبه از معرفت مایی پس دست بجانبی حرکت داد چون نظر
کردم باغهای سبز و حوریان خوش روی خوشبو و غلامان پاکیزه مانند مروارید و طبقها
رطب و انواع میوه‌ها مشاهده نمودم که دیده‌ام حیران شد فرمود که ما هرجا که هستیم اینها
از برای ما مهیاست و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلم منقولست که
تمام دنیا در دست امام از بابت پاره گردکانیست که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست
و بهر نحو که خواهد در آن میتواند کرد و بچند سند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است که ذو القرنین را مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس سحاب
ذلول و نرم را که پست تر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که تند و تیز بود و شدید
تر است برای ائمه آل محمد گذاشت گفتم که صعب کدام است فرمود که آنست که رعد و برق
و صاعقه دارد و حضرت صاحب الامر بر آن سوار خواهد شد و بآسمانهای هفتگانه
که پنج زمینش معمور است و دو تا خراب خواهد دید و در حدیث دیگر آن حضرت
فرموده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مالک شدند آنچه در زمین است و آنچه در
زیر زمین است و دو ابر را بحضرت عرض کردند صعب را اختیار فرمود و بر آن سوار
شد و بر هفت زمین گذشت پنج را معمور دید و دو را خراب و باسانید صحیحه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که چون حق تعالی اراده میفرماید که امامی را خلق کند
قطره از زیر عرش فرو میفرستد که بر گیاهی یا بر میوه بنشیند و والد او آن را تناول میکند و جماع
میکند پس از آن نطفه در رحم قرار میگیرد و خدا امام را از آن خلق میفرماید پس در شکم مادر
صدا می‌شنود و چون متولد میشود بر بازوی راستش می‌نویسند که وَتَمَّتْ کَلِمَةُ
رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ پس چون بسخن در آمد

خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیران و جوانان هستند چون جوانی
پیری را می بیند نزد او بمثابه بندگان می نشیند و تا رخصت نفرماید برنمیخیزند ایشان بهتر از
جمیع خلق اطاعت امام میکنند و بهر امری که امام ایشان را بان داشت ترک نمیکنند تا امر دیگر
بفرماید و اگر ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در یک ساعت همه را فانی میکنند
و حربه در ایشان کار نمیکند و خود و شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن که اگر بر کوه بزنند
دو نیم میکنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در ما بین جابلقا
و جابرسا است و دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که
وارد شوند اول ایشان را بخدا و رسول و دین اسلام میخوانند و هر که مسلمان نشود او را میکشند
تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد ، و باسانید معتبره از حضرت
امام حسن صلوات الله علیه منقولست که فرمود که خدا را شهری هست در مشرق و شهری
هست در مغرب و بر هر یک از این دو شهر حصاری هست از آهن که در هر حصاری هفتاد
هزار در است و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که
دیگری نمیداند و من جمیع آن لغتها را میدانم و در آن شهرها و در ما بین آن شهرها حجتی و
امامی نیست بغیر از من و برادرم و ما هائیم حجت خدا بر ایشان وَاعْلَمْ یَا اَبَا ذَرٍّ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ
اَهْلَ بَیْتِی فِی اُمَّتِی کَسَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَمِثْلَ بَابِ حِطَّةٍ
فِی بَنِی اِسْرَائِیلَ مَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا ، و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا
در میان امت من از باب کشتی نوح گردانید که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که نخواست
او داخل آن کشتی نشد غرق شد همچنین اهل بیت هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت
ایشان می نشیند از گرداب فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر
میل میکند و در دریای شقاوت غرق میشود و اهل بیت من در این امت مانند در حطه اند که در
بنی اسرائیل بود که خدا امر فرمود که داخل آن در شوند و هر که داخل آن در شد از عذاب خدا

علیهم و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق صلوات الله علیه و آله
فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر سیر چهل روز آفتاب است
در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند و شیطان را نمی شناسند و نمیدانند
که شیطان خلق شده است و در هر چند گاه ما ایشان را می بینیم و ایشان احتیاج دارند و از ما سؤال
مینمایند کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان مینمائیم و میپرسند که قائم آل محمد کی ظهور میکند و در
عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازه های بسیار دارد از هر دروازه
تا دروازه صد فرسخ مسافت است و ایشان را تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار هست که اگر ایشان را
به بینید عبادت خود را سهل خواهید شمرد و در میان ایشان کسی هست که یکسال سر از سجود
بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ درختان است و روهای
ایشان از نور روشن است و چون یکی از ما را می بینند بر گرد او می آیند و از خاک قدمش بر
میگیرند برای برکت و چون وقت نماز ایشان می شود صداهای ایشان بلند می شود مانند
باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود نینداخته اند برای انتظار قائم
الحجه و از خدا میطلبند که بخدمت او مشرف شوند و عمر هر یک از ایشان هزار سال است
اگر ایشان را به بینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب میکنند امری را
که موجب قرب بخدا باشد و چون دیر نزد ایشان رفتیم تقرب میجویند که مبادا از غضب الهی باشد
پیوسته منتظر آن وقت هستند که وعده ملاقات ما با ایشان است و هرگز از عبادت سست
نمی شوند و ملول نمی آیند و بنحوی که ما قرآن را تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت مینمایند و در میان
آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم کافر میشوند و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل
شود از ما میپرسند و چون بیان میکنیم سینه های ایشان گشاده و منور میشود و از خدا میطلبند
که ما را برای ایشان باقی بدارد و میدانند که خدا بوجود ما بر ایشان چه نعمتها دارد و قدر ما را می
شناسند و ایشان با امام القائم علیه السلام خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت

جماعتی که علم حق را کتمان میکنند شکمهای ایشان اهل جهنم را شادی خواهد کرد حضرت
فرمود که اگر حسن راست میگوید پس هلاک شده است مؤمن آل فرعون و خدا او را بکتمان ایمان
و علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوم بوده از آن روز که خدا نوح را به پیغمبری مبعوث کردانید
حسن بصری اگر بخواهد بجانب راست برود و اگر میخواهد بجانب چپ رود که علم یافت نمیشود
مگر نزد ما و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام
حسن عسکری صلوات الله علیه باو نوشت که بدرستی که خداوند عالمیان برحمت و احسان
خود بر شما فرایض را واجب کردانیده نه از برای آنکه خود محتاج بود بعبادت شما بلکه از برای
احسان و تفضل بر شما تا آنکه ممتاز کرداند بد را از نیک و بد کردار را از فرمان بردار و تا ظاهر کرداند
آنچه در سینها مخفی است و دلهای را پاکیزه کرداند از بدیها و از برای آنکه سبقت جویید برحمتهای او
و منزلتها و رتبهای شما در بهشت رفیع کردد پس واجب کردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و
زکوة و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیهم را و از برای شما دری مقرر ساخت که باین دری
درهای فرایض بر شما کشوده میشود که آن ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما کلیدی
از برای کشودن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که پیروی ایشان است اگر محمد
و اوصیای او صلوات الله علیهم نمی بودند شما حیران می بودید از باب بهایم و حیوانات که هیچ
فریضه از فرایض خدا را نمی دانستید آیا داخل شهر میتوان شد از غیر در هش پس چون خدا بر شما
منت کذاشت بنصب امامان بعد از پیغمبر شما فرمود که امروز دین شما را کامل کردانیدم و نعمت خود را
بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و برگزیدم و از طرق سنی و شیعه متواتر است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که من شهرستان علم
و تو در آن شهرستانی و داخل شهر نمیتوان شد مگر از در تو و اخبار درین باب زیاده از حد حصر است
و چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشان نه همین سفینه نجات این امتند بلکه جمیع ملائکه و پیغمبران
ببرکت ولایت ایشان بسعادات فایز کردیده اند و در جمیع شداید بانوار ایشان پناه برده اند و ایشانند

در دنیا و عقبی این نعمت همچنین در این امت هر که چنگ در دامان متابعت ایشان میزند و از دیگری
پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب میکند از جمله ایمان است والا طعمه شیطان و مستوجب عذاب و
خذلان است بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در در قریه بیت المقدس است
یعنی داخل شوید از درهای قریه بیت المقدس از روی خضوع و شکستگی یا چون در کوچک
خم شوید و برکوع داخل شوید یا بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار کنید و بگوئید خداوندا
از گناهان ما بگذر تا بیامرزیم گناهان شما را و بعضی گفته اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی از
محققین را اعتقاد اینست که مراد در آن قبه ایست که در تیه برای قبله ایشان مقرر کرده بودند
و در آن نماز میکردند پس بعضی اباکردند و از درهای دیگر داخل شدند یا داخل نشدند و
بعضی که از آن در داخل شدند آن عبادت که استغفار ایشان بود تغییر دادند و بجای حطه
حنطه گفتند و گندم طلبیدند پس خدا طاعونی بر ایشان گماشت که در یک ساعت بیست و چهار
هزار یا هفتاد هزار کس از ایشان مردند و بدانکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث
وارد شده است در احادیث سنی و شیعه متواتر است و بر آن دلالت میکند که در هر باب تسلیم
و انقیاد ایشان باید نمود و پا از جاده متابعت ایشان بدر نباید گذاشت و بهمین اکتفا نباید
کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات از طریقه ایشان بدر روند بلکه ایشانند
وسیله میانه خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان حاصل نمیشود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه
و شیخ طبرسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود که مائیم
مردم برای اطاعت ما [illegible] است که ایشان را میخوانیم اجابت ما میکنند و ایشان را وامیگذاریم بغیر ما هدایت
نمی یابند و شیخ طبرسی بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مائیم سبب و وسیله میان شما
و خدا و شیخ طبرسی در احتجاجات روایت کرده است از عبدالله بن سلیمان که در خدمت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم شخصی از اهل بصره آمد و گفت حسن بصری میگوید که آن

چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات الله علیهم اشرف مکونات و نزدیک ممکنات‌اند
و نهایت ابعد به مبدء امکانی آن کمالات و استعدادات گنجایش داشته باشند در ایشان مجتمع است
ایشان مادهٔ قابلهٔ جمیع فیوض و رحمتهایند و هر فیضی و رحمتی اول به ایشان فایض میگردد و بطفیل
ایشان بمواد قابلهٔ دیگر سرایت میکند در خور استعدادات ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اول
نعمتهاست اول بر آن حضرت فایض گردید و بعد از آن بر دیگران چنانچه فرمود که أَوَّلُ مَا خَلَقَ
اللهُ نُورِي و همچنین نعمت نبوت اول از برای آن جناب حاصل شد و ببرکت او بدیگران رسید
چنانچه فرمود که كُنْتُ نَبِيّاً وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود
و فرمود که مائیم آخران سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات داشتیم و
اینست معنی شفاعت کبری که از روز اول تا ابد آباد جمیع خیرات و کمالات بوسیلهٔ ایشان بجمیع
خلق فایض گردیده و میگردد و این است سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان
صلوات فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید تا بر آورده شود زیرا که یک علت ناروائی
حاجت عدم قابلیت تو است پس چون صلوات فرستادی و برای آن مادهای قابلهٔ رحمت
طلبیدی مانعی نیست در حق آن حضرت و اهل بیتش البته مستجاب میشود و همچنین که آب بسر چشمه آمد
هرکس در خور قابلیت او از سرچشمه باو بهره میرسد در خور راهی که با آن سرچشمه داشته باشد کسی
که نهری عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات و سعادات بسوی خود کنده
باشد از همه جهتی که با آنجا میرسد در خور آن نهر و گنجایش آن بهره می‌برد و کسی که چون ضعیفی داشته باشد
همان قدر حصه پیدا میکند پس معلوم شد که انتفاع انبیا و مقربان از انوار مقدسهٔ ایشان زیاده از
دیگرانست و منت نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا زیاده بر عوام ناس است چون سخن
باینجا کشید این مطلب را از این نازکتر بیان میتوان کرد بدانکه این معلوم است که چندانکه
مناسبت میان فاعل و قابل و مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد
اینست که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمیتواند شد پس این ناقصان که در نهایت مرتبهٔ نقصند

علت غائی ایجاد جمیع سماها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس خواهند بود . در احادیث بسیار
وارد شده است [illegible] و علی فرموده که لَوْلاکُمَا لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ اگر نه شما می بودید
[illegible] این لطفها موقوف بر بنیان چیزیست که موجب اکتناف [illegible] یعنی
[illegible] عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض وجود است
اما قابلیت [illegible] از جانب ممکنات شرطاست تا افاضه از فیض عقلاً قبیح نباشد و کسی که قابل
آن باشد که چنین بنائی مثل عالم امکان را برای او بنا کنند و چنین مهمانخانه برای او مرتب سازند
و در میدان عرصه وسیع ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای پا کنند و چندین هزار سرادقات
رفعت و حجب جلال را با و تا دقیقه [illegible] ت و اطناب عزت استوار گردانند و این عرصه ظلمانی را چراغها
نورانی از آفتاب و ماه و ستاره گان روشن سازند و صفایح افلاک و سطوح خاک را بانواع
زینتها و الوان نقشها بیارایند و مایده احسانی که تمام عالم را فرا گرفته برای او بکشند و الوان
پست
نعمتها و میوه ها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند و نشئه آخرت که این نشئه دنیا نمونه حقیر
از آن است بهشت عالی را بانواع حور و قصور بیارایند و غیر متناهی از ملائکه و مقربین و جن و طیور
و وحوش و بهایم را خادم او گردانند چنین [illegible] باید باشد که این کرامتها را سزاوار باشد و این نوازشها
لایق باشد [illegible] دیگران بطفیل او از این خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه امثال
ما [illegible] و برای ما این نعمتها این قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانکه اگر بالفرض
ترکی یا کرد [illegible] روستائی ناقص جاهلی نزد پادشاه عظیم الشانی بیاید و پادشاه بفرماید که مثلا
چراغان [illegible] و الوان نعمتهای پادشاهی برای او حاضر گردانند و جمیع امرای
خود را بخدمت او [illegible] و جمیع عقلا او را مذمت میکنند که این ادای پادشاهانه نبود و این مرد قابل
این گرامی نبود نهایت [illegible] ده تومان زر با کمتر با و بدهند و او را در مجلس حضور هم
راه نه دهند و اگر مرد کاملی [illegible] عقل [illegible] بیاید و این تهیه ها برای او بکنند و بطفیل او چندین
هزار کرد و روستائی [illegible] و جمیع عقلا مدح میکنند و همچنین در این ماده

یک لفظ رحمن را هر عارفی بمعنی می فهمد و در خور فهم خود معنی میبرد تا آن عارف کامل که نهایت وجوه
ممکنه را تا [illegible] از ازل و ابد را برای ممکنات می طلبد و میسر ساند و همچنین در مراتب
معرفت رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که اسمای مقدس ایشانند در خور شناخت
و معرفت ایشان از توسل بایشان متشفع میتوان شد یک شخص علی را مرتبه شناخته است
که مسئله که می پرسی میداند و علی را در مرتبه علم شناخته بلکه علی را وسیله نکرده علم را
وسیله کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شبی با صد کس را میتواند کشت او علی را شناخته
مالک اشتر را شناخته و یکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزار تومان باو میدهد
تا مرتبه آن بزرگی که علی را در مرتبه کمال شناخته اگر نام علی را بر آسمان بخوانند [illegible] باشد
و اگر بر زمین بخوانند میکند از جا بجا در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند
عرش قرار گرفت و بر کرسی نوشتند بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین
نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان ایشان از تجربه معلوم است که
در وقت دعا در خود آن ربط و معرفت و توسلی که بایشان حاصل میشود همانقدر استشفاع
بایشان نفع میکند و اگر معنی را از این نازکتر ذکر کنیم سخن دقیق میشود و مطلب مخفی تر میشود
بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که یک فیلی را بردند بشهر کوران چون شنیدند
که چنین خلق عظیمی بشهر ایشان آمده همگی بسیار جمع شدند و دست بر آن می مالیدند یکی از ایشان
دست بر گوش آن مالید و یکی دست بر خرطوم آن مالید دیگری دندانش را لمس کرد و یکی پشتش را و
یکی دمش را و چون فیل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و بوصف آن شروع کردند و در میان
ایشان نزاع شد آنکه گوشش را لمس کرده بود گفت فیل یک چیز پهنیست از باب گلیم دیگری که
خرطومش را یافته بود گفت غلط کردی از باب ناو دراز است و میان تهی و هر یک بانچه از آن
یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینائی که فیل را درست دیده بود در میان
ایشان حکم شد و گفت هیچیک از شناخته اید اما هر یک راهی بان برده اید بلی تشبیه کردن عالم

قابل استفاضه نیستند از [illegible] من جمیع الوجوه ناچار است از واسطه که از جهات کمال با جناب ذی الجلال
بنحوی ارتباطی داشته باشد و از جهت امکان و عوارض آن مناسبتی با ممکنات [illegible] داشته
تا افاضه و استفاضه [illegible] دو جهت تعمل بد چنانچه در هدایت و ایصال احکام و حکم و حقایق
بخلق این دو جهت ضرور است و اشاره مجملی باین معنی در ابواب نبوت شد و در بیان معنی قرب
نیز نشانی شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهیند و نمونه از صفات جلال و جمال او
متصف گردیده اند ایشان را کلمات الله و اسماء الله میگویند و احادیث در این باب بسیار است و چنانچه
اسماء الهی دلالت بر کمال او میکنند ایشان نیز از این حیثیت که بهر نوعی از صفات او متصف گردیده اند
دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون رحمت
و شفقت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده میکنی تو را دلالت میکند بر کمال رحمت خداوندی
که این رحمت با این بسیاری قطره از دریای رحمت اوست و همچنین در جمیع کمالات بلکه ایشان بر این کمالات
زیاده از دلالت اسماست و اسماء مقدس الهی از این جهت تاثیرات بر ایشان مترتب است که دلالت
بر مسمی میکنند لهذا بر ایشان نیز آثار عجیبه در عالم ظاهر میگردد که اسماء مقدس الهیند و مظهر
قدرت و کمالات اویند و چنانچه پیش دانستی کنه ذات و صفات را دانستن محال است و لیکن
در آنجا وجوهات صفات و تعبیرات از آن عارفان در درجات مختلفه میباشد و در هر اسمی صاحب
هر معرفتی در خور معرفت خود از آن اسم بهره مییابد مثلا باید تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه
مختلف میباشد [illegible] میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت
که خواهد [illegible] است و اگر خواهد هزار دینار بی زحمت بکسی میتواند داد و مردم
پادشاه را بصفات [illegible] نشناخته اگر پادشاه با او احسانی کند در خور شناخت
او احسان خود [illegible] آن شخصی که از عظمت پادشاه آنقدر دانسته که او را
بر عطای حکومتها اعظم هست [illegible] که [illegible] الاف الوف تحصیل میتوان کرد پادشاه
بچنین شخصی در خور معرفت او میدهد و همچنین عارفان در مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت هست

وقدرت و توانایی ما از خداوند ماست پس چون دانستند که خدا چه نعمتها با کرامت فرموده
را اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم کردانیده ما کفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق
حمد و ثناست براین نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملائکه کفتند الحمد لله پس به برکت ما
هدایت یافتند ملائکه بتسبیح و تهلیل و تحمید و توحید و تمجید خدا پس حق تعالی حضرت
آدم را خلق فرموده ما را در صلب او بودیعه سپرد و امر فرمود ملائکه را که حضرت آدم را
سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم و سجود ایشان سجده بندکی خدا
بود و سجده تکریم و اطاعت آدم بود چون ما در صلب وی بودیم پس چکونه ما افضل
از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم از برای تکریم ما کردند و بدرستی که چون
مرا باسمانها عروج فرمودند جبرئیل اذان و اقامه کفت و کفت یا محمد پیش بایست تا با تو
نماز کنیم من کفتم که یا جبرئیل من بر تو تقدیم بجویم کفت از برای آنکه خدا پیغمبرانش را بر جمیع ملائکه
تفضیل داده است و ترا بالخصوص بر جمیع خلق تفضیل داده است پس من مقدم شدم
و با من نماز کذاردند و فخر نمیکنم پس چون بحجابهای نور رسیدیم جبرئیل کفت که پیش برو
یا محمد که من در اینجا می مانم کفتم در چنین جایی مرا تنها میکذاری جبرئیل کفت که یا محمد این
نهایت اندازه ایست که خدا برای من مقرر ساخته است واکر از این حد در کذرم بالهای من
میسوزد پس فرو رفتم در دریاهای نور و رسیدم بجائی که خدا میخواست از بلندیهای
ملکوت و ملک پس ندا بمن رسید که یا محمد کفتم لَبَّیْکَ رَبِّی وَسَعْدَیْکَ تَبَارَکْتَ وَتَعَالَیْتَ
پس ندا رسید که ای محمد تو بنده منی و من پروردکار توام مرا عبادت کن و بس و بر من توکل کن
در جمیع امور بدرستی که تو نور منی در میان بندکان من و فرستاده منی بسوی خلق و حجت منی
بر جمیع خلایق از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و از برای مخالفان تو جهنم را خلق
کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کردانیده ام و از برای شیعیان ایشان ثواب
خود را لازم ساخته ام کفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که ای محمد اوصیای تو آنهایند

امکان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او که متخلق باخلاق او شده‌اند چنین
معانی هست و در این مقام گنجایش زیاده از این سخن نیست و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود
چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا خلق
نکرده است خلقی را که از من بهتر و گرامی‌تر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود
که یا علی خدا انبیای مرسل را افضل گردانیده است از ملائکه مقربین و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل
داده است و بعد از من تو را و امامان بعد از تو را بر همه تفضیل و زیادتی داده و ملائکه خدمتکاران ما
و خدمتکاران دوستان مایند یا علی آنهائی که حاملان عرش‌اند و بر دور عرش میباشند تسبیح و تحمید
خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای جماعتی که ایمان بولایت ما آورده‌اند یا علی اگر نه ما
بودیم خدا نه آدم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را و چگونه
ما افضل از ملائک نباشیم و حال آنکه ما پیشی گرفتیم از ایشان بخدا شناختن و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا
کردیم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را گویا کرد بتوحید و تمجید خود که
او را بیکتائی یاد کنیم و تمجید خود که او را بیکتائی یاد کنیم و حمد او بکنیم بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح
ما یک نور بود چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا
آنکه ملائکه بدانند که ما مخلوقیم و خدا منزه است از اینکه بما شباهتی داشته باشد یا آنکه
صفات نقص در او باشد ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه
از صفات ما دانستند و چون بزرگی شان ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه
که خدا شریکی ندارد و بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خدائیم و در عظمت و خداوندی او شریک
نیستیم پس گفتند لا اله الا الله پس چون بزرگی و رفعت محل و درجه ما را دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند
ملائکه که خدا از آن عظیم‌تر است که کسی بتواند بی توفیق و تایید او بنزد او رتبه و منزلت تواند بهم رساند
پس چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند که قوت

خدا او را نجات داد و ابراهیم را چون به آتش افکندند گفت خداوندا سؤال میکنم بحق محمد
و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی پس خدا آتش را بر او سرد و سلامتی گردانید و موسی چون
عصای خود را انداخت و ترسید گفت خداوندا سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی
پس خدا فرمود که مترس که تو بر ایشان غالبی ای یهودی اگر موسی مرا دریابد و ایمان
به پیغمبری من نیاورد ایمان او هیچ نفع نمیدهد او را و پیغمبری او را فایده نمیکند ای یهودی
یکی از فرزندان من مهدی است که چون بیرون آید عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او
فرود آید و او را مقدم دارد و در عقب او نماز کند و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که یا علی حق تعالی مرا
از میان جمیع عالمیان برگزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس ائمه فرزندان
ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد و در احادیث
معتبره وارد شده است که در روزی که از ذریت آدم پیمان میگرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران
و سایر خلق باین نحو پیمان گرفتند که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام
شما نیست و امامان هادیان از فرزندان او امامان شما نیستند همه گفتند بلی و هر که سبقت
گرفت باین اقرار و عزم نگاه داشتن این پیمان بیشتر داشت آن اولو العزم شدند و هر ملکی
که قبول ولایت بیشتر کرد مقرب شد یا ابا ذر اغتنم خمساً احفظ ما اوصیک به تکن سعیداً
فی الدنیا و الآخرة یا ابا ذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة و الفراغ یا ابا ذر اغتنم
خمساً قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل
شغلک و حیوتک قبل موتک یا ابا ذر ایاک و التسویف بأملک فانک بیومک و لست بما بعده
فان یکن غد لک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم و ان لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت
فی الیوم یا ابا ذر کم مستقبل یوماً لا یستکمله و منتظر غداً لا یبلغه یا ابا ذر لو نظرت الی الاجل و
مسیره لابغضت الامل و غروره یا ابا ذر کن کأنک غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب

که بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور
دیدم بر هر نوری سطری سبز بود که بر او نام وصیی از اوصیای من نوشته بود اول
ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امت من گفتم خداوندا اینها اوصیای منند
بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اوصیا و دوستان و اوصیا و برگزیدگان منند و حجتهای
منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفه‌های تواند و بهترین خلق منند بعد از تو
بعزت و جلال خودم سوگند که با ایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمه حق را بایشان
بلند گردانم و با آخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم و او را بر مشرق
و مغرب مسلط گردانم و بادها را مسخر او کنم و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم و او را بر آسمانها
بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او گردانم تا آنکه دین حق بلند
شود و جمیع خلق بیگانگی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی او را دایم گردانم و دولت حق
تا روز قیامت از دوستان من بدر نرود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که چون جبرئیل نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌آمد در خدمت
آن حضرت مانند بندگان می‌نشست و تا رخصت نمی‌فرمود آن حضرت داخل نمی‌شد و از
حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه روایت کرده است که از حضرت رسالت‌پناه
صلی الله علیه و آله پرسیدند که علی بن ابی طالب افضل است یا ملائکه حضرت فرمود که ملائکه
شرف نیافتند مگر بمحبت محمد و علی و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را
از غش و غل و کینه و حسد و گناهان پاک کند او افضل است از ملائکه و بسند معتبر از
حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که یهودی بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمد و گفت تو افضلی یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست
که آدمی تعریف خود کند ولیکن چون ضرور است میگویم چون حضرت آدم خطیئه از او صادر شد
توبه اش این بود که خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی پس

واگر فردا از عمر تو باشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال آنکه آخر عمر تو
نبودای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد و آن روز را تمام نکرده
بمیرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا بر دو بآن نرسد ای ابوذر اگر ببینی اجل خود
وتندی رفتار او را که چه زود می‌آید و بچه سرعت میکند هر اینه دشمن خواهی
داشت آرزوهای دور و دراز خود را و فریب نخواهی خورد ای ابوذر در دنیا
مانند غریبی باش که بغربتی درآید و آنرا وطن خود نشمارد یا مسافری که بمنزلی فرود آید
وقصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور بشمار و تن را منزل خود دان و در
تعمیر او باد ای آن همت بکار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده
و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آنرا در خاطر مگذران
و از صحت خود توشه بگیر پیش از بیماری و از زندگی بهره بردار پیش از مردن که نمی‌دانی
که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی داشت یا نام مردگان یا آنکه روز قیامت
مینالی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای ابوذر بپندیش که مبادا از پادرآئی
و بمیری در هنگام غفلت در جمع دنیا پس ترا رخصت برگشتن نباشد که کار خود درست
کنی و وارث تو تو را مدح نکند بآنچه از برای او گذاشته و آن خداوندی که بنزد او رفته
تو را معذور ندارد در آن چیزهائی که مشغول آنها شده و بندگی او را برای آنها ترک
کرده ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را که گریزنده از آن خواب کند و غافل باشد
زیرا که کسی که امر سهلی خایف و گریزان است از خوف آن خواب نمی‌کند و آتش جهنم با این عظمت
جمعی که دعوای خوف از آن میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت
چیزی را که طلب کننده و خواهان آن خواب کند زیرا که مردم از برای لذتهای سهل دنیای
فانی خواب را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل آن مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم
نامتناهی پیوسته در خوابند ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود بخیل تر باش که ضایع شود

القبور يا أبا ذر إذا أصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء وإذا أمسيت فلا تحدث نفسك
بالصباح وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حياتك قبل موتك فإنك لا تدري ما
اسمك غدا يا أبا ذر إياك أن تدركك الصرعة عند العثرة فلا تمكن من الرجعة ولا يحمدك
من خلفت بما تركت ولا يعذرك من تقدم عليه بما اشتغلت به يا أبا ذر ما رأيت كالنار
نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها يا أبا ذر كن على عمرك أشح منك على درهمك ودينارك
يا أبا ذر هل ينتظر أحدكم إلا غنى مطغيا أو فقرا منسيا أو مرضا مفسدا أو هرما مقيدا أو موتا
مجهزا أو الدجال فإنه شر غائب ينتظر أو الساعة والساعة أدهى وأمر ای ابوذر حفظ
کن دو کلمه من تو را با آن وصیت میکنم وعمل نما تا سعادتمند گردی در دنیا و آخرت ای ابوذر
دو نعمت است که غبن دارند در آن دو نعمت بسیاری از مردم یکی صحت بدن و اعضا و جوارح و یکی
فراغ و فرصت و مجال یعنی در این دو نعمت فریب میخورند و غنیمت نمی شمارند و میگذارند
که از دستشان میرود و بعد از آن حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر مفتون
بها واقع شده است یعنی باعث فتنه ایشان است و ایشان را از خدا غافل میگرداند ای ابوذر غنیمت
شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی
نمیتوانی کرد و حسرت خواهی خورد و غنیمت دان صحت و تندرستی را پیش از بیماری
که چون بیمار شوی عبادت نمیتوانی کرد چنانچه در صحت می توانی کرد و قدر توانگری را پیش از
آنکه فقیر شوی و هرچه خواهی در راه خدا نتوانی داد و حسرت توانگری را بری یا بعلت فقر
از عبادت باز مانی غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی بچیزی چند که
سبب آن فرصت عبادت نداشته باشی و مغتنم دان زندگی را پیش از مرگی که بعد از مرگ هیچ چاره
نتوانی کرد ای ابوذر زنهار که تاخیر کارهای خیر مکن بطول امل و آرزوها که بعد از این
خواهم کرد بدرستی که این روز در دست تست همین را داری و بعد از این نمیدانی که خواهی
داشت پس امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا زنده باشی در فردا همچنان باشی که امروز بودی

و فساد اخر ایشان بخل و طول امل است و ایضا از آن حضرت منقولست که بحضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت
ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقای بسیار در دنیا و
در حدیث دیگر فرموده که پیر می شود و جوان می شود در دو خصلت حرص و طول
امل و بدانکه معالجه این دو مرض بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در
عدم اعتبار عمر و سرعت انقضای آن میشود چه ظاهر است که مرگ را به پیر و جوان
یک نسبت است بلکه بجوانان نزدیک تر است و هر روز یک شخصی از همسنان اینکس
بمیرد در حال او تفکر نماید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم و اکنون حسرتهای
عظیم داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در خرابی و انهدام است
و در هر روز یک قوتی از قوی و عضوی از اعضای او ضعیف و باطل می شود و
هر لحظه چندین بیک مرتبه باو میرسد و مطالعه نماید در مواعظ و نصایح که از رسول
و ائمه صلوات الله علیهم رسیده و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان
طبیب نفوس خلایقند و مواعظ و حکمی که از ایشان رسیده نسخهای معالجه دردهای
نفوس خلایق است و عقاقیر برود و از احوال ایشان پند بگیرد چنانچه منقولست از عبایه
بن ربعی که جوانی بود از انصار بسیار می آمد بمجلس عبدالله بن عباس و عبدالله او را
گرامی میداشت و نزدیک خود می نشانید روزی بعبدالله گفتند که تو این جوان را این قدر
اکرام می نمائی و این مرد بدیست شبها میرود و قبرها را می شکافد و کفن مردها را می دزدد
عبدالله شبی برای استعلام این حال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که این جوان آمد
و بیک قبر کنده داخل شد و در لحد خوابید و آواز بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها
داخل این لحد شوم و زمین از بر من گوید که تو را وسعت مباد و خوش مباد منزل تو که بر روی
من راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم پس چون ترا خواهم که در میان من در آمده وای بر من

از دینار و درهم ای ابوذر هر یکی از شما از چند چیز را انتظار می برند و در پیش رو دارید
یا توانگری که بهم رسانید و طاغی شوید و بسبب آن از سعادت ابدی محروم شوید یا فقر
و بی چیزی که بسبب آن خدا را فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از صلاح
باز دارد یا پیری که شما را از کار بیندازد یا مرگی که بسرعت در رسد و مهلت ندهد یا فتنه
دجال که شر غایبیست و میرسد یا قیامت برپا شود و قیامت از همه چیز عظیم‌تر و تلخ‌تر است
توضیح این کلمات طریفه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد مینماید
بدانکه مفاد این نصایح شافیه اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است و طول امل از امهات
صفات ذمیمه است و مورث چهار خصلت است اول کسل و ترک طاعت زیرا که شیطان
او را از این راه فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است در هنگام پیری عبادت
میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب می باید کرد   دوم آنکه باعث ترک توبه می شود
و تاخیر میکند توبه را بگمان اینکه مهلت خواهد یافت تا مرگ بناگاه او را میگیرد و مهلت نمیدهد
سوم آنکه باعث حرص بر جمع مال و تحصیل امور لازمه آن می شود برای آنکه چون گمان عمر
بسیار بخود دارد باندازه آن تحصیل ما یحتاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد
نمیداند که اگر خدا خواهد او را در دو دقیقه فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمی آید و اگر خدا
مصلحت داند اگر بیکار هم باشد خدا او را توانگر میکند   چهارم آنکه باعث قساوت قلب و فراموشی
آخرت میگردد و این صفات ذمیمه مایه شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه باسانید معتبره منقول است که فرمود که خصلتی که از آن بیشتر بر شما میترسم
دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت هواهای
نفسانی پس باز میدارد از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز میدارد و اما طول امل پس موجب
فراموشی آخرت میگردد و ایضا از آن حضرت منقولست که هر که املش دراز است عملش نیکو نیست
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که صلاح اول این امت بزهد و یقین است

بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرزند آدم را آخر روز
دنیا و اول روز آخرت میرسد مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او می
آورند پس آنگاه رو بمال میکند که والله که من بسیار حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم
در صرف تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب میگوید که کفن خود را از من بگیر پس بجانب
فرزندان التفات نماید و گوید که والله شما را بسیار دوست میداشتم و حمایت شما
میکردم امروز برای من چه چیز دارید گویند که ترا بقبر میرسانیم و در خاک پنهان
میکنیم پس رو بعمل خود کند و گوید که والله که خواهان تو نبودم و بر من گران و
دشوار بودی امروز مرا چه مدد مینمائی گوید که قرین توام در قبر تو و چون محشور
میشوی با توام تا من و تو را بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی نزد او می آید
از همه کس خوشبوتر و خوش روتر و جامه های فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا
بنسیم و گلهای بهشت و نعمتها بخوش آمده میپرسد که تو کیستی میگوید که من عمل
صالح توام و چون از دنیا بدر می روی جای تو بهشت است و چون مرد غسل دهنده اش را
می شناسد و قسم میدهد آنها که جنازه اش را برداشته اند که مرا زود ببرید پس چون
او را داخل قبر می کنند دو ملک می آیند که موهای ایشان را بر زمین میکشند و بپای خود
زمین را میشکافند صداهای ایشان مانند رعد بلند آواز و چشمهای ایشان مثل برق بسیار
روشن و میگویند کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس
چون جواب گفت میگویند خدا ترا ثابت بدارد در آنچه دوست میداری و پسندیده
تست پس قبر او را فراخ میکنند آنقدر که چشم کار کند و دری از بهشت بقبر او میگشایند
و میگویند که خواب کن با فرح و شادی و راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصی نزد او می آید
در نهایت زشتی و بدبوئی و میگوید بشارت باد ترا بجهنم و آتش جحیم و غسل دهنده خود را
می شناسد و قسم میدهد حاملان نعش را که او را نگاهدارند و نبرند پس چون داخل قبر میشود

در روزی که از قبر بیرون آیم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند در آن روز مرا از عدالت تو کی نجات خواهد داد و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مرا کی رها خواهد کرد و از آتش جهنم کی مرا امان خواهد بخشید معصیت کرده ام خداوندی را که سزاوار آن نبود که او را معصیت کنم و مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم و از من راستی ندید و امثال این سخنان را مکرر میگفت و میگریست چون از قبر بیرون آمد عبدالله او را در بر گرفت و دست در گردنش کرد و گفت که نیکو باشی تو و چه خوش گناهان و خطاهای را نبش میکنی و میشکافی و از هم جدا شدند و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن نزد خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را نیکو کرده است و او را شناخته است و در وصیتی که در هنگام وفات فرمود گفت ای فرزند امل و آرزوهای خود را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را ترک کن بدرستی که تو در گرو مرگی و نشانه بلاهای دنیائی و مغلوب دردهای سخت و با اهل مصر نوشتند که ای بندگان خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشما رسد و مهیا شوید و درست کنید بدرستیکه بر همه احاطه کرده است اگر می ایستید شما را میگیرد و اگر میگریزید در عقب شما میآید و از سایه شما نزدیکتر است و مرگ بر پیشانی شما بسته است و دنیا از پی شما پیچیده میشود و عنقریب تمام شده است پس هرگاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کنند بسیار یاد کنید مرگ را و مرگ از برای موعظه و پند کافیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرگ و میگفت که بسیار بخاطر آورید مرگ را بدرستیکه آن شکننده لذاتست و حایل است میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود اگر حیوانات از مرگ آنقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان نمی خوردید و از یاد مرگ لاغر میشدند و

کردم و دیگران دران ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیار مانند در قبری را که ندا
میکند که منم خانه که بتنها دران کرم می شود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران
نمی توانید مرا نگاه دارید و دیر ببرید و شما حذر کنید از انچه بان مبتلا شده ام بدرستی
که مرا بشارت داده اند باتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و حسرتا
بر انچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان او و سبی نالها و گریها دراز که در پیش دارم
نه شفاعت کننده دارم که سخنش را شنوند و نه دوستی که مرا رحم کند کاشکی مرا برمیگردانیدند
تا داخل مؤمنان میشدم و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که قبر
هر روز سه دم را ندا میکند که منم خانه غربت و منم خانه تنها و وحشت منم خانه کرم و جانوران
منم قبر که باغیم از باغهای بهشت یا کوی از گوهای جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زینهار زینهار مرگ را یاد کنید
که یاد مرگ زیادتر نیست اینک مرگ رسید با روح و راحت و نعمت ابدی برای آنان از برای
بهشت سعی کردند و با شقاوت و ندامت و عذاب ابدی برای انانکه فریب دنیا خوردند و
برای ان سعی کردند کسی که دوستی خدا و سعادت ابد برای او لازم شده است اجل او در میان
دو چشم اوست و امل او در پس پشت او و کسی را که دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او
واجب گردیده از زوهای او در میان دو چشم اوست و اجل او در پس پشت او و از انحضرت
پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرک ترند فرمود که آنکس که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه
آن بیشتر گیرد و از ابی صالح منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که ای ابو
صالح هر وقت که جنازه را بر داری چنان باش که گویا تو در میان ان جنازه و از خدا طلبیدی
که ترا بدنیا برگرداند که تدارک گذشتها بکنی و خدا طلب تو را قبول کرد و برگردانید در انحال
چه خواهی کرد اکنون چنین کن آن و تدارک را حاضر بکن بعد از ان فرمود که عجب دارم از جماعتی
که جمعی از ایشان را بردند و بر نگردانیدند و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه

دور اهل بخورد او می آیند و کفن را از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و امام او میپرسند میگویند
که نمیدانیم پس میگویند که هرگز ندانی و هدایت نیابی پس گرزی بر او میزنند که هیچ جانوری
نیست که صدای او نشنود و نترسد مگر جن و انس و دری از جهنم بقبر او می گشایند
و میگویند بخواب ببدترین حالی و چنان قبر بر او تنگ می شود و او را فشاری میدهد
که مغز سرش از ناخنهای پایش بدر میرود و بر او مسلط میگرداند حق تعالی مارها
و عقربها و جانوران زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در
شدت است آرزو میکند که قیامت قایم شود و حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود که من قبل از نبوت گوسفندان میچرانیدم
و هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه گوسفند چرانیده پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان
بی سببی خایف می شدند و از چرا می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم
فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر از جن و انس جمیع مخلوقات صدای او را
میشنوند و ترسان می شوند و بسند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است
که فرمود که چون دشمن خدا را بر میدارند و بجانب قبر میبرند ندا میکند حاملان خود را
که ای برادران نمی شنوید شکایت میکنم بشما برادر شقی شما دشمن خدا شیطان جن و انس
مرا فریب داد و بهلاکت انداخت و الحال بفریاد من نمیرسد و قسم می خورد که خیرخواه من است
و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد و چون بر او اعتماد کردم و دل
بر او بستم مرا بر زمین انداخت و شکایت می کنم بشما دوستانی را که بخواهش نفس یار خود
کردم [illegible] امروز از من بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم
بشما فرزندانم را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مالم را خوردند
و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق خدا از آن ندادم و وبال و عذابش بر
من است و نفعش را دیگران بردند و شکایت میکنم بشما خانه را که مایه خود را صرف تعمیر او

موهای تو چنین سفید بود گفت نه اما چون الحال صدا شنیدم که بیرون بیا و خاکها و ریزهای بدنم جمع شد و روح در آن داخل شد و ترسان و با این سرعت بیرون آمدم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد - و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر که کفن او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند و هر وقت که نظر بآن میکند او را ثواب میدهند - و از امام محمد باقر ع منقول است که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند که متولد شو برای مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن - و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که بنده مؤمن را وسعتی در امر او هست تا چهل سال و چون سن او بچهل رسید حق تعالی وحی میفرماید بآن دو ملک که بر او موکلند که من این بنده را از برای عبرت مدت عمر دادم اکنون کار را بر او سخت کنید و نیکو اعمالش را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش را بنویسید و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند که با خبر باش و تهیه خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقول است که هر روز که داخل میشود فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام و بر تو گواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید و منقول است که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ما را موعظه بگو که در بیابانها می باشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که یا قیس بدرستی که با هر عزتی در دنیا مذلتی هست و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا آخرت هست و بر هر چیز حساب کننده و گواهی هست و هر حسنه را ثوابی هست و هر گناهی را عقابی هست و هر اجلی را اندازه هست ای قیس بدان که البته با تو قرینی خواهد

می باید شد نه مشغول لعب و بازی‌اند و منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر ع
پرسیدم از نظر کردن ملک موت بنی آدم فرمود که نمی‌بینی که جماعتی در مجلسی نشسته‌اند
و همه یکمرتبه خاموش می‌شوند آن وقتیست که ملک موت بایشان نظر میکند و از
حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی آمد
و دعا کرد که خدا او را زنده کند چون زنده شد و از قبر بیرون آمد عیسی گفت که از من
چه می‌خواهی گفت می‌خواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی گفت یا عیسی
هنوز حرارت و شدت مرگ از من بر طرف نشده است می‌خواهی مرا بار دیگر بدنیا آوری
که مرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم پس او را گذاشت که بقبر برگشت و از امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که جوانی چند از پادشاه‌زادهای بنی اسرائیل متوجه عبادت
شده بودند و عبادت ایشان که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری
رسیدند بر سر راهی که مندرس شده بود و خاک بر روی آن نشسته بود و بغیر از
علامتی از آن نمانده بود گفتند بیائید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده کند و از او
بپرسیم که چه نوع چشیده است مزه مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان این بود که
تو ای خدای ما و ای پروردگار ما و ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست تو پدید آورنده چیزهائی
و همیشه بیننده و هرگز غافل نمی‌شوی و زنده و هرگز تو را مرگ نمی‌باشد و هر روز تو را
شانی و کاری است غیب و همه چیز را میدانی و محتاج بتعلیم نیستی زنده کن این میت را بقدرت
خود پس از آن قبر بیرون آمد مردی که موی سر و ریش سفید و خاک از سرش فرو میریخت
ترسان و دیده بسوی آسمان باز کرده بایشان گفت که برای چه بر سر قبر من ایستاده‌اید گفتند
دعا کردیم که خدا ترا زنده کند که از تو سوال کنیم که چون یافتی مزه مرگ را بایشان گفت که
نود و نه سالست که در این قبر ساکن شده‌ام و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من بر طرف نشده است
و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است از او پرسیدند که روزی که مردی

واخرة

یاد کرده است و درو کرده است و می آید و هر یک از دنیا و آخرت فرزندان و اصحاب هست
پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا ای گروه از زاهدان
در دنیا باشید و بسوی آخرت رغبت نمائید بدرستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط
خود دیده اند و خاک را فرش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود میدانند و با آن
خود را می شویند و خوشبو میسازند و خود را جدا کرده اند از دنیا بریدنی بدرستی که :
مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسی که از آتش جهنم می ترسد
البته مرتکب محرمات نمی شود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای دنیا بر او سهل می شود
بدرستی که خدا را بندگان هست که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در بهشت
دیده اند که مخلدند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذبند مردم از شر ایشان ایمنند
و دلهای ایشان پیوسته از غم آخرت محزونست نفسهای ایشان عفیفست از محرمات
و شبهات و کارهای ایشان سبک است بر خود دشوار نکرده اند چند روزی اندک صبر
کردند پس در آخرت راحتهای دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کردند چون شب
میشود نزد خداوند خود بر پای می ایستند و آب دیده ایشان بر رویشان جاری میگردد
و تضرع و زاری و استغاثه بسوی پروردگار خود میکنند و سعی میکنند که بدنهای خود را از عذاب
الهی آزاد کنند و چون روز شد بردبارانند حکیمانند دانایانند نیکوکارانند از بابت تیر باریک
شده اند خوف الهی و عبادت ایشان را چنین تراشیده و نحیف کرده اند چون اهل دنیا بایشان
نظر میکنند گمان میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدنی نیست بلکه بیمار خوف و عشق
و محبتند و بعضی گمان می برند که عقل ایشان بدیوانگی مخلوط شده است و نه چنین است
بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت عیسی بر قریه گذشت که اهلش و مرغان و حیواناتش همه مرده بودند فرمود که
اینها نمرده اند مگر بعذاب الهی اگر متفرق بودند یکدیگر را دفن میکردند حواریان گفتند که

بود که با تو مدفون شود و مرده باشد و تو با او مدفون شوی و مرده باشی وآن عمل تست
پس اگر آن قرین تو کریم است و نیکو است ترا گرامی خواهد داشت واگر لئیم است ترا واخواهد
گذاشت و بد انکه آن قرین با تو محشور خواهد شد واز تو نخواهند پرسید مگر از آن قرین
پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس با او داشته باشی واگر غیر صالح باشد از غیر آن
وحشت نخواهی داشت و از حضرت صادق علیه السلم بجابر جعفی گفت که سلام مرا بشیعیان
من برسان و باشیان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان جست
مگر بطاعت ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعه ماست
و کسی که معصیت خدا کند محبت ما با و نفع نمید هد و حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه فرمود که هر که خواهد که بدون عشیره و قوم عزیز باشد و بی سلطنت و حکم صاحب
مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون آنکه ملکی بایشان
دهد پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون اید و بعزت اطاعت و فرمان برداری
خدا داخل شود که اینها همه برای او حاصل است و بسندهای معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و اله منقول است که قدمهای هیچ بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمیکند
تا سوال نکنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه
چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه چیز صرف کرده است و از محبت
ما اهل بیت و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که در تورات نوشته است
که ای فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از
خلق و ترا بسعی بطلب تو وا نگذارم و بر من است که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را
در دل تو جا دهم و اگر خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا
و رفع احتیاج تو نکنم و ترا بسعی خود بگذارم و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله
علیه منقول است که فرمود که بدرستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده است و میرود

سجده برنمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری
گردید و بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی اگر گرسنهٔ ترا سیر گردانم
یا تشنهٔ ترا آب دهم یا عریانی ترا بپوشانم ترسانی ترا ایمن گردانم گفت پروردگارا
چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانی که تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیگذرد
خدا باو وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون رفت بجانب صحرا
و زبور میخواند و هرگاه که آنحضرت زبور میخواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و مرغی
و درنده نمی ماند مگر آنکه با او موافقت میکردند در فغان و گریه تا آنکه بکوهی رسید
و بر آنکوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل میگفتند چون صدای
کوهها و حیوانات شنید دانست که حضرت داود است داود گفت که ای حزقیل رخصت
میدهی که من بالا بیایم گفت نه تو گناهکاری داود گریست بحزقیل وحی آمد که سرزنش
مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن که هر که را من بخود واگذارم البته
بخطائی مبتلا می شود پس حزقیل دست داود را گرفت و بنزد خود برد داود گفت
ای حزقیل هرگز اراده گناهی بخاطر گذرانیدهٔ گفت نه گفت هرگز عجب بهم رسانیدهٔ از این
حالی که داری از عبادت حق گفت نه گفت هرگز میل بدنیا و شهوات آن در خاطرت
خطور کرده است گفت بلی گاه هست که این خیال در دل من در می آید پرسید که از آن چه
علاج میکنی گفت باندرون این شکاف کوه داخل می شوم و از آنچه در آنجا هست عبرت
میگیرم داود با او داخل شعب شدند دید که تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن
تخت استخوانهای پوسیدهٔ ریخته است و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته است داود
لوح را خواند نوشته بود که منم اروی بن شلم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا
کردم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک فرش من شد و سنگ
بالش و تکیه گاه من شد و مار و کرم همسایگان و مصاحبان من شدند پس کسی که مرا

یا روح الله خدا را بخوان که ایشان را زنده گرداند که اعمال خود ما را خبر دهند که ما آن اعمال را
بدانیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم پس عیسی دعا کرد ندا رسید که ایشان را ندا کن
جواب خواهند داد چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه
یکی از ایشان جواب گفت که لبیک یا روح الله حضرت فرمود که بگوئید که چه بود اعمال
شما که چنین هلاک شدید گفتند که طاغوت و باطل و گمراهان را اطاعت میکردیم و دنیا را
بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوهای دراز داشتیم و غافل
بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت
مانند محبت طفل مادر خود را هرگاه که رو میکرد خوشحال میشدیم و اگر پشت میکرد
میگریستیم و محزون می شدیم فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید گفت اطاعت گناه
کاران میکردیم فرمود که چگونه بود عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم
و صبح خود را در هاویه دیدیم فرمود که هاویه چیست گفت که سجین است فرمود که سجین
کدام است گفت کوههاست از آتش که بر ما می افروزند تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید
و ایشان بشما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را برگردان بسوی دنیا تا ترک دنیا بکنیم و بندگی کنیم
بما گفتند که دروغ می گوئید فرمود که در میان اینها چرا هیچ کس با من سخن نگفت غیر تو
گفت یا روح الله لجامهای آتش در سر ایشان است و در دست ملائکه غلاظ شداد است
لجامهای ایشان و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد
مرا هم با ایشان فرو گرفت من به یک مو آویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم افتاد
یا نجات خواهم یافت حضرت عیسی رو بحواریین کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان
خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی مزبلها خوابیدن خیر بسیار دارد و موجب
عافیت دنیا و آخرت است و منقول است از حضرت صادق علیه السلام که چون حضرت داود
ترک اولی از او صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز میگریست و سر از

زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند و از پی خواهشهای نفس روند و خون مردم را سهل
شمارند و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران
ایشان فاجر و بدکردار باشند و وزیران اهل ظلم باشند و رؤسای ایشان خائن باشند و
قاریان قرآن فاسقان باشند و گواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد و زنا و بهتان
و گناه و طغیان علانیه بجا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را بطلا زینت دهند و
منارهای بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان پر باشد اما رأیهای ایشان
مختلف باشد و پیمانها را شکنند و زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا
و صدای فاسقان بلندتر باشد و سخن ایشان را شنوند و بزرگ هر قومی پست ترین ایشان
باشد و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان و دروغگو را تصدیق نمایند و خائن را
امین گردانند و کنیزان خواننده و سازهای برای خود نگاه دارند و گذشتها را لعنت کنند و
زنان بر زین سوار شوند و زنان بمردان شبیه باشند و مردان در زی زنان درآیند
و گواهان گواه نشده گواهی دهند و گواهی بغرض دهند و علوم غیر علم دین را یادگیرند
و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلهای مانند گرگ کشند و دلهای
ایشان از مردار گندیده تر باشد و از صبر تلخ تر باشد در این هنگام قیامت نزدیک باشد
پس برخواست اصبغ بن نباته و گفت یا امیر المؤمنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید است
و شقی آنکسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند کسی است که تکذیب او کند از شهری خروج
کند که آنرا اصفهان گویند از دهی که مشهور به یهودیه باشد چشم راستش کور باشد و چشم
چپش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشنده و میان چشمش مانند پاره خونی
باشد و در میان دو چشمش نوشته باشد کافر بخطی که همه کس تواند خواند بر روی دریاها
رود و در پیش رویش کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند
که خوردنیست و در سالی خروج کند قحط عظیم در میان مردم باشد و بر خر سفیدی سوار

بهیپند فریب دنیا نخورد

در بیان حال دجّال بدانکه یکی از فتنه‌های آخر الزمان

خروج دجّال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج
خواهد کرد و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است او در زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله متولد شد و حضرت نزد او رفتند و با حضرت سخن گفت و حضرت
با او تکلیف اسلام کرد و قبول نکرد و گفت تو به پیغمبری از من سزاوارتر نیستی و هرزه‌ها گفت
و دعواهای بزرگ کرد حضرت با او فرمود که دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی
کرد و بآرزوی خود نخواهی رسید و غیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت
پس حضرت با اصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خود را از
فتنه دجّال حذر فرموده است و خدا او را تأخیر فرموده و در این امت ظاهر گرداند
پس اگر دعوی خدائی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید که خداوند شما
اعور و یک چشم نیست و بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که مابین دو
گوش الاغ او یک میل باشد یعنی یک ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و
نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان و زنان و بادیه نشینان خواهند بود
و در عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و سنگستان مدینه
که [illegible] داخل آنها نتواند شد و ابن بابویه علیه الرحمه از نزال بن سبره روایت کرده است
که [illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود سه مرتبه که ای
گروه مردم [illegible] خواهید از من سوال نمائید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان
برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چه وقت دجّال خروج میکند حضرت فرمود که خروج
او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر میگردد علامتش آنست که مردم نماز
ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و ربوا خورند و رشوه گیرند
و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کارها را بسفیهان فرمایند و مشورة

الارض حضرت امیر المومنین است و بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت خواهد بود ... در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آن که این حدیث اشاره بآن دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده کردانیدن حق تعالی خلایق را در روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است و از راه آیات صریحه قرآنی و اخبار متکثرهٔ نبوی و اجماع امت بنحوی بظهور رسیده که قابل شک نیست و شبهه در آن راه ندارد و انکار کردن آن یا تاویل کردن که روح لذتها میدارد اما این بدن بر نمیکردد موجب کفر و زندقه است و بر هر مکلف واجبست که اعتقاد کند و یقین بداند که آخر تزلزل در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت و اسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید و حق تعالی بدنهای همه را از اجزای خودشان چنانچه بود خواهد ساخت و اجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد بقدرت کاملهٔ خود و حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را با آن بدنها آمیزش خواهد داد و محشور خواهد کردانید زیرا که این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر داده بنحوی که اصلا قابل تاویل نیست و ایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و سنجیدن نامهای اعمال و امثال اینها متحقق خواهد کشت و بعد از آن حق تعالی بمقتضای وعده و وعید خود بهشتی را بهشت جاوید ان ادراخ خواهد داشت باحور و قصور و بساتین و غلمان و غیر اینها از لذتهای اخروی بآن لذت خواهد برد و دوزخی را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل است بر آتش و مار و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها از موذیات و مولمات کرفتار خواهد کرد و جمیع اینها از آیات و احادیث محقق و ثابت کردیده و قابل تاویل نیست و دیکر باید دانست که بمقتضای آیات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و امثال اینها حق است و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که آنرا برزخ کویند موجودند و در ساعت اول بهمین بدن تعلق میکیرند و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سوال میکنند

باشد که هرگاه مشرکی بگریزد و زمین از زیر پایش بجنبد شود و بهر آبی که بگذرد آن آب فرو رود
و با آواز بلند فریاد کند که همه کس شنوند که دوستان من نزد من آیید منم آن خداوندی
که شما را خلق کرده‌ام و اعضای شما را درست کرده‌ام و تقدیر امور شما کرده‌ام و شما را با نهارها
مو کرده‌ام منم پروردگار بزرگوار شما و دروغ میگوید آن دشمن خدا و یک چشم است و طعام
میخورد و جسم است و راه میرود و خداوند شما از این صفات منزه است و اکثر متابعان
او در آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود خدا او را در شام
خواهد کشت بر گردنه‌ای که آن را عقبه افیق میگویند بعد از سه ساعت از روز جمعه بر دست
آنکسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آن بلیه عظیم خواهد بود گفتند چه چیز
خواهد بود یا امیر المؤمنین فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از نزد کوه صفا
و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان و عصای موسی را انگشتر را بر پیشانی مؤمن
میگذارد نقش میگیرد که هذا مؤمن حقا و عصا را بر پیشانی کافر می‌نهد نقش میگیرد که
هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن میگوید که وای بر تو ای کافر و کافر میگوید که خوشا حال تو
ای مؤمن کاش من امروز مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایز می‌شدم پس در آن هنگام
دابه سر خود را بلند میکند که همه کس او را میبینند بامر الهی و این بعد از آن است که آفتاب از
مغرب طلوع نماید و در این هنگام توبه نفع نمی‌دهد و هیچ عمل قبول نمی‌شود و کسی که پیشتر ایمان
نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس آن حضرت فرمود که از حال بعد از این مپرسید
که حضرت پیغمبر فرموده که بغیر اهل بیت خود بدیگری نگویم نزال میگوید که من از صعصعه
پرسیدم که آنکه در عقب او عیسی نماز خواهد کرد کیست گفت نهم از فرزندان حضرت امام
حسین است و امام دوازدهم است و او آفتابیست که از مغربش طالع میگردد و از میان رکن
و حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را
بر پا خواهد کرد که هیچکس بر یکدیگر ظلم نکند و بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که دابه

که دران صحرا حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد منقول است که بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبز است که بر دور عرش می باشند فرمود که نه مومن از ان گرامی تر و کرمیتر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند ولیکن روح ایشانرا در بدنیست مثل همین بدن که داشتند و از ابو بصیر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ارواح بصفت بدنهای خود در درخت بهشتند با یکدیگر سخن می گویند و اشنائی میکنند پس روحی که تازه بر ایشان وارد شده میگویند که ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم رها شده است پس از احوال یاران و اشنایان از او سوال میکنند هرکرا میگوید که زنده گذاشتم امیدوار می شوند که شاید چون بمیرد بنزد ما اید و هرکرا می گوید که مرد میدانند که حالش بد بوده که بنزد ایشان نیامده میگویند که هوی هوی یعنی بزیر رفت و بجهنم واصل شد و بسند معتبر از ابو بصیر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از ارواح مومنان فرمود که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب بهشت می خورند و میگویند خداوندا قیامت را برای ما برپا کن و انچه وعده فرموده بما کرامت فرما و مومنانی که بعد از ما مانده اند بما ملحق ساز و بسند معتبر از ضریس کناسی منقول است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدم که مردم میگویند که فرات از بهشت بیرون می اید این چگونه است فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده است و اب فرات از انجا بیرون می اید و هر شام ارواح مومنان از قبرهای خود بانجا می روند و از میوهای ان می خورند و تنعم میکنند در انجا و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر می شناسند و چون صبح می شود در میان زمین و اسمان پرواز میکنند و می ایند و میروند و از قبر خود خبر میگیرند و خدا را اتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در انجا معذب میگرداند و از زقوم ان می خورند و از حمیم ان می اشامند در شب

وضغطه وفشار قبر که از نوع دیگر باشد هم بر همین بدن است و بعد از آن ارواح مؤمنان
در بدنهای مثالی در میان هوا طیران میکنند و در بهشت دنیائی باشند و از نعمتهای
آن متنعم باشند و گاهی در وادی السلام که صحرای نجف اشرف است حاضر میشوند و
میبینند و بزیارت کنندگان خود اطلاع دارند و روح کافران در بدنهای مثالی معذب
میباشند در وادی برهوت یا غیر آن ایشان را عذاب میکنند تا هنگامی که محشور شوند
و شبهای ملاحده و زنادقه در این باب گوش نمی باید کرد و تعجب و استبعاد در مخبر صادق که موجب
کفر و ضلالت است و راه تأویل را در هر باب نمی باید بست که منجر بآن گردد که آنکس را بالحاد می
رساند چنانچه منقول است از حبه عرنی بسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتم که آنرا وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند
چنانکه گویا با جماعتی سخن میگویند من هم ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که
دلگیر شدم پس برخواستم و ایستادم آنقدر که دلتنگ شدم پس برخاستم و ردای خود را
جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین می ترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندک استراحتی بفرما
فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از
مردن چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد حضرت فرمود که بله و اگر برای تو ظاهر شوند
می بینی ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان
است یا روحهای ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه
از بقعه‌های زمین مگر آنکه روحش را میگویند که ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه
ایست از بهشت عدن و منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که برادر
من در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد
بمیرد بدرستی که هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا روح او را بوادی
السلام میرساند راوی گفت وادی السلام کجاست فرمود که بپشت کوفه گویا می بینم ایشان را

وشریک و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و مشیت و اراده خود
همه را میرانیدم و بقدرت خود همه را زنده میکردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود
چنان میکند که صدائی از صور بیرون می آید که اهل آسمانها زنده می شوند و میکائیل
میدمد و همه اهل زمین زنده می شوند و حاملان عرش عرش را بر میدارند و ملائکه
بهشت و دوزخ را حاضر میکردانند و خلایق از برای حساب محشور می شوند اینرا فرمود
حضرت و مشغول کریه شد و در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله
منقول است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملک موت فرماید که ای
ملک موت بعزت و جلال خود سوکند که مزه مرک را بتو بچشانم چنانچه بهمه بندکان
من چشانیدی و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که چون خداوند
عالمیان خواهد که مبعوث کرداند خلق را فرماید که آسمان چهل روز بر زمین بباراند
پس بندها را بپیوندد و کوشت بر رویاند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقول است بسند معتبر که فرمود در تفسیر این آیه که هٰذَا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ
که چون روز قیامت میشود و مردم را برای حساب محشور میکردانند میکذرند بر
اهوال قیامت تا بعرصه حساب میرسند و در این مقام از کثرت و ازدحام و شدت
مشقت عظیم میکشند پس اول ندائی میکنند بندائی که جمیع خلایق بشنوند و می طلبند محمد
بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را و چون می آید او را بجانب راست عرش میدارند
پس حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم را میطلبند و در دست
چپ حضرت رسول صلی الله علیه و آله میدارند پس امت آنحضرت را میطلبند و در
دست چپ ایشان میدارند بعد از آن هر پیغمبری را با امتش میطلبند و در جانب چپ
عرش بازمیدارند پس اول مرتبه قلم را بصورت شخصی می آورند و در برابر عرش بمقام
حساب میدارند پس ندا میفرماید حق تعالی که ای قلم آنچه ما گفتیم و نور الهام کردیم و لبیک

وچون صبح شد ایشانرا بوادی برهوت که در یمن است می برند و در آنجا حرارت
پیش از آتش با ایشان میرسد و باز شب ایشانرا باتش می برند و در آن هستند
تا روز قیامت و علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است
که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه سؤال کردند از کیفیت نفخ صور فرمود
که اما نفخه اولی پس خدای امر میفرماید اسرافیل را که بزمین می آید و صور را با خود دارد
و صور او دو شعبه و دو طرف دارد و دوری هر طرف از طرف دیگر مثل ما بین
آسمان و زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزیر می آید با صور میگویند
که فرمان الهی رسیده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند پس فرود می آید و اسرافیل
نزد بیت المقدس و رو بکعبه می کند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که خدا
رخصت فرموده است بهلاکت اهل زمین پس یکمرتبه میدمد صدا از طرفی که بجانب
اهل زمین است بیرون می آید هیچ صاحب روحی در زمین نیست مگر آنکه میمیرد و صدا
از طرفی که بجانب آسمان است بیرون میرود پس همه صاحب جانی که در آسمانهاست
میمیرند پس خداوند عالم باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و بر این حال آنقدر میمانند
آنقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند
و امر میفرماید کوهها را که روان شوند و ریزه شوند و بر هوا روند مانند غبار و زمین را
مبدل می کند بزمین دیگر که بر روی آن گناه نشده باشد و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و جائی
و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده بود و عرش را بر روی آب قرار
میدهد چنانچه اول کرده بود و بی حایلی بقدرت او نگاه میدارد و در این هنگام ندا
میفرماید خداوند جبار در اطراف آسمان و زمین که از کیست امروز ملک و پادشاهی پس
هیچکس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یگانه قهار است
منم که همه خلایق را میرانیدم و منم که زنده میگردانم و میرانم منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست

پس امت آن حضرت را طلبند و سوال کنند که آیا محمد رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمت و علم مرا بر شما خواند پس همه گواهی دهند آنگاه ندا بحضرت رسول رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند و هرچه در آن اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت فرماید که بله علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم که برادر من بود و وزیر من بود و وصی و بهترین امت من بود و در حیوة خود او را برای ایشان نصب کردم و مردم را بطاعت او خواندم و خلیفه خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس علی بن ابی طالب را طلبند و ندا فرماید که آیا محمد ترا وصی خود کردانید و خلیفه خود کرد در حیوة خود ترا نصب کرد و تو بعد از او در میان امت بامر امامت قایم شدی علی گوید که خداوندا محمد مرا وصی و خلیفه خود کردانید و در حیوة خود مرا نصب کرد پس چون آن حضرت را بجوار رحمت خود برد امت او انکار امامت من کردند و با من مکر کردند و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را که سزاوار تقدیم نبودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان را بدین من بخواند و براه من هدایت نماید و گوید که بله خداوندا امام حسن را که فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبرت بود نصب کردم و همچنین هر امامی را طلبند و اهل عالم مثل را جمیع و مقر آورند تا حجت همه بر ایشان تمام شود بعد از آن حق تعالی فرماید که امروز نفع میکند راستگویان را راستی ایشان و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقول است که چون حق سبحانه و تعالی خلایق را برای حساب جمع کند نوح را طلبند و پرسند که آیا تبلیغ رسالات ما کردی گوید که بله گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید که محمد بن عبدالله گواه من است پس نوح اید بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله و آن حضرت بر بلندی با حضرت امیرالمؤمنین ایستاده با شند

تو وحی کردم در لوح نوشتی قلم گوید که بله خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی

در لوح نوشتم پس فرماید که برای تو گواهی میدهد گوید که پروردگارا تو

میدانی و گواهی و بر تو از مخفی تو دیگری مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام

کردی پس لوح را طلبند و بیاید بصورت آدمیان نزد عرش وا از او پرسد حق تعالی

که یا قلم در تو ثبت کرد آنچه ما با و الهام کردم و وحی نمودم گوید که بله پروردگارا

و آنچه او در من نقش کرد من با سرافیل رسانیدم پس سرافیل آید بصورت آدمیان

و با ایشان بایستد و از او سؤال نماید که لوح بتو رسانیده بود از وحی من گوید بله

خداوندا و من بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند و بیاید و در پهلوی

اسرافیل بایستد و خداوند عالمیان از او پرسد که اسرافیل تمام وحیها را بتو رسانید

گوید که بله ای پروردگار من و آنچه بمن رسید بجمیع پیغمبرانت رسانیدم و آنچه از

فرمان تو بمن رسید با ایشان تبلیغ کردم و ادای رسالات تو بهر پیغمبری کردم و تمام

کتابها و وحیها و حکمتهای تو را یک یک با ایشان خواندم و آخر کسی که بر او وحی رسالت

و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبد الله بود حبیب تو پس اول کسی که

از فرزندان آدم را بسؤال طلبند محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله باشد و خدا او را

در آن روز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد و از او سؤال نماید که یا محمد

جبرئیل بتو رسانید آنچه من وحی بسوی تو کرده و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت

و علم حضرت فرماید که بله خداوندا جمیع بمن رسانید فرماید که همه را بامت خود

رسانیدی حضرت فرماید که همه را با ایشان رسانیدم و در راه دین تو جهاد کردم و زحمت

کشیدم پس حضرت پرسد که کی از برای تو گواهی میدهد حضرت فرماید که پروردگارا

تو گواهی که من تبلیغ رسالات تو کردم و ملائکه تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و

گواهی تو مرا کافیست پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت آن حضرت دهند

بمقام مظالم عباد بدارندش چنانچه میفرماید که ان ربک لبالمرصاد پروردگار تو در
کمینگاه صراط است وایشانرا در انجا باز میدارد وسؤال میکند ومردمان بر صراط می روند
بعضی چسپیده اند وبعضی قدمهاء ایشان میلغزد وبعضی یکقدم میلغزد ویکی بند میشود
وملائکه در دور ایشان فریاد میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز ایشانرا واز
گناه ایشان درگذر وبفضل خود با ایشان سرکن وایشانرا بسلامت بگذران ومردم
ریزند از صراط بجهنم مانند پروانه پس چون کسی برحمت الهی نجات یابد وبگذرد از صراط
گوید که الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از انکه مایوس شده بودم بفضل واحسان
خود بدرستی که پروردگار ما امرزنده ومزد دهنده است وحضرت صادق ع
فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است وصراط از مو باریکتر واز شمشیر تیزتر
است پس بعضی هستند که مانند برق میگذرند وبعضی مانند اسب تند رو وبعضی
مانند پیاده که راه رود وبعضی بدست مانند طفلی که خود را بر زمین کشد وبعضی
اویخته باشند که پاره از ایشان اتش گیرد وپاره را نگیرد واز حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه منقولست که چون بنده را بمقام حساب باز دارند خداوند عالم فرماید
که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل را فرا گیرد فرماید که نعمتها را ببخشید
نیك وبدش را با هم بسنجید پس اگر مساوی باشند فرماید که به بهشتش برند واگر
خیرش زیاده باشد خدا فضلها واحسانها نسبت با وبفرماید واگر بدیش زیاده باشد
اگر از اهل ایمان باشد وشرك نیاورده باشد او محل رحمت ومغفرت الهیست اگر خواهد
بفضل خود میفرماید ومی بخشد واز حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که پرسیدند از تفسیر این ایه که ترجمه اش این است که این گروه را خدا بدل میکند سیئات
ایشانرا بحسنات وخدا امرزنده ومهربان است فرمود که روز قیامت مؤمن گناهکار را
بمقام حساب پیاده میاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری

وگوید ای محمد یا خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبید حضرت فرماید که ای جعفر
و ای حمزه بر قوم نوح گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس در این وقت جعفر
و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو گردم علی در کجاست که
ایشان گواهی میدهند فرمود که رتبه او از این عظیم‌تر است که تکلیف این شهادت با و
بکنند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که حساب
نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است
که در هر موقفی هزار سال جمعی را میدارند چنانچه حق تعالی میفرماید که در روزی که
مقدارش پنجاه هزار سال است و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که چون
این آیه نازل شد که وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیرش را
پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین را
در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را بمحشر در آورند و از آتش بهزار مهار و هر مهاری را
صد هزار ملک داشته باشند از ملائکه غلاظ شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر گناهکاران
و حمله کند پس چون بآن صحرا در آید زفیری کند که اگر نه خدا حفظ نماید همگی از شدت
آن صدا هلاک شوند پس گردنی بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد در آنحال هیچ بنده از بندهٔ
خدا نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل نباشد مگر اینکه فریاد برآورد که نفسی نفسی خداوندا
بفریاد من برس و جان مرا از عذاب آزاد کن و تو یا محمد فریاد برآوری که امتی امتی یعنی امت
مرا نجات ده و امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم شمشیر
نازکتر و برنده‌تر و بر آن سه قنطره باشد یکی صله رحم و امانت و دویم نماز و سیم عدالت
خدا در مظالم پس چون همه مردم را تکلیف کنند که از صراط بگذرند پس صله رحم و امانت نگاه دارد
کسی را که اگر قطع رحم کرده باشد یا در امانتهای الهی و پیمانهای او را شکسته باشد در اینجا بمانند و آنچه
از اینجا نجات یابند نماز ایشان را نگاه دارد و هر که در نماز تقصیر نکرده باشد و از اینجا بگذرد

له کما یحلفون لکم یعنی روزی که خدا همه ایشان را مبعوث کرداند پس سوکند خورند برای او
چنانچه سوکند دروغ برای شما می خورند و حضرت فرمود که جماعتی اند که حضرت امیر المومنین را
غصب کردند پس در این هنکام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشان را
کویند پس کوش کواهی دهد بانچه از حرفها حرام شنیده است و چشم کواهی دهد بانچه
بحرام دیده است و دستها کواهی دهند بانچه کرفته اند و پاها کواهی دهند بانچه بحرام سعی
کرده اند و فرج کواهی دهد بانچه بحرام مرتکب شده است پس خدا زبان ایشان را کویا کند و
باعضای خود کویند که چرا بر ما کواهی دادید انها کویند که کویا کرد ما را خداوندی که همه
چیز را کویا کرده است و شما را اول مرتبه خلق کرده است و بازکشت شما بسوی اوست
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که چون قیامت بر پا شود خداوند عالم جمیع
خلایق اولین و اخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پا برهنه و بر راه محشر ایشان را انقدر
بدارند که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنک شود و مدتی چنین بمانند پس
منادی از جانب رب العزة از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس بار دیکر ندا کند
که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله انکاه ان حضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روانه شود
تا بیند بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعیست در حوالی شام و صنعا بوده باشد
و بر سر ان حوض بایستد پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بیاید و در پهلوی
ان حضرت بایستد و مردم را بعضی اب دهند و بعضی را ملایکه ربایند و دور کنند
پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله بیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را دور
میکنند بخطاهای ایشان حضرت بکریه در اید و کوید خداوندا ایشان شیعه علی اند
پس حق تعالی ملکی را بفرستد و کوید که یا محمد چرا کریه می کنی فرماید که چکونه کریه نکنم که
می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع می کنند و بسوی جهنم میبرند
پس ندا رسد که یا محمد من ایشان را از برای تو بخشیدم و از کناهان ایشان درکذشتم و ایشان

بر بدیهای و بطاعتش دپس چون بگناهان خود اقرار کند حق تعالی بکاتبان اعمالش

فرماید که عوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر کردانید پس چون مردم

نامه عمل او را به بینند کویند که این بنده هیچ کناه نداشته پس خدا امر فرماید که او را

بهشت برند و همین است تاویل این آیه فرمود که این مخصوص کناهکاران شیعیان

ماست و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که چون روز قیامت شود

دو بنده مومن را نزد حساب بدارند که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر

باشد و دیکری توانکر پس فقیر کوید که خدا وندا مرا برای چه باز میداری بعزت تو

قسم که میدانی که مرا ولایت و حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم و مالی

نداده بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و عطا یا منع کرده باشم و روزی مرا

همیشه بقدر کفاف میدادی حق تعالی فرماید که راست میکوید بنده من بکذارید

که بهشت رود و آن توانکر را انقدر میدارند که از و انقدر عرق بریزد که اکر چهل

شتر بخورند سیراب شوند پس او را بهشت برند پس فقیر با و کوید که چرا انیقدر ماندی

کوید که درازی حساب و بسیاری مرا انیقدر مکث فرمود در هر ساعت یک چیزی

بیرون می آمد که مستحق عذاب بودم و خدا می بخشید دیکر از چیز دیکری می پرسیدند و

بیامرزیدند تا خدا مرا برحمت خود فرا کرفت و بتوبه کاران ملحق کردانید و امرزید پس پرسد

که تو کیستی کوید که منم آن فقیری که با تو همراه در مقام حساب ایستاده بودم کوید که نعیم بهشت

تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست

که چون خدا وند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدست

او دهند پس جمعی از شیعیان انکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان عملند

کواهی دهند ایشان کویند خداوندا اینها ملائکه تواند و برای تو کواهی میدهند و قسم

خورند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه خدا میفرماید که یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا فَیَحْلِفُونَ

که با من بیایید و بیاورد ایشان را بدرِ بهشت و در وبدرگاه رحمت بسجده در اید پس ندا رسد

که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبول است و این است تفسیر این ایه که فرموده است

که عَسَی اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا و بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت

باقر صلوات الله علیه امد و گفت که شما حرف شفاعت بسیار میگویید و مردم را مغرور

میکنید فرمود که کار تو این است که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته و بشفاعت محمد

احتیاج نداری و الله که اگر فردای روز قیامت را ببینی محتاج شفاعت خواهی شد و شفاعت

از برای جماعتیست که مستحق اتش شده باشند و هیچکس از اولین و اخرین نیست مگر اینکه بشفاعت

ان حضرت محتاج است در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه واله

برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان

ما برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که شفاعت کند مثل عدد

ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیمند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خدمتکارش

میگوید خداوندا حق خدمت بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت و از حضرت

رسول صلی الله علیه واله منقول است که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول

پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت امیر

المومنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه واله پرسید از تفسیر این ایه

که یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ اِلَی الرَّحْمٰنِ وَفْدًا که ترجمه اش این است که روزی که محشور کردانیم پرهیزگاران را بسوی خداوند بسیار بخشنده ایشان حال کونی که سوار شوند کا ن باشند بر خداوند خود

یا سواران باشند حضرت فرمود که یا علی این گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری

از معاصی الهی کرده اند پس خدا ایشان را دوست داشته و مخصوص خود گردانید و اعمال ایشان را

پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده یا علی بحق ان خدایی که حبه را شکافته و گیاه را از ان بیرون

اورده و خلایق خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون خواهند امد و روهای ایشان مانند برف

بتو و بانچه از فرزندان تو که ایشان ولایت اینها را داشتند ملحق ساختم و ایشانرا در زمرهٔ
شما داخل کردانیدم و بر حضرت حوض کوثر را دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول
کردم پس حضرت امام محمد باقر فرمود که در انوقت چه بسیار مردم دور [illegible] که کریان شوند
بسوی جمیع دوستان و شیعیان ما را بما بخشند و از ابو ایوب انصاری منقولست که از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله پرسیدند از حوض کوثر فرمود که ان حوضیست
که خدا بمن اکرام فرموده و مرا بان زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران کذشته و ان
حوض از ما بین ایله و صنعاست و در کناران ظرفها بعدد ستارهای اسمان مهیاست
و دو نهر عظیم از پای عرش در او میریزد و ابش از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر است
و زمینش از مشک خوشبوتر است و کیاهش زعفران است و خدا با من شرط کرده است
که وارد ان حوض نشود مکر انانکه دلهای ایشان از شرک و نفاق پاک باشد و نیتهای ایشان
صحیح باشد و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابیطالب کرده باشند و دور خواهد
کرد غیر شیعیانش را از حوض همچنانچه شتر صاحب جرب را از میان شتران بدر میکنند
و هر که از ان بخورد دیکر هرکز تشنه نمیشود و در اخبار متواتره از رسول خدا صلی الله
علیه واله منقولست که فرمود که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بان
حوض نرساند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا او را بشفاعت من فایز نکرداند
و فرمود که شفاعت من برای اصحاب کناهان کبیره است از امت من و اما نیکوکاران پس
بر ایشان راهی نیست و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که مردم را در شدت قیامت چندان کار تنک شود که عرق بدهان ایشان برسد پس
کویند که بیائید بنزد حضرت ادم رویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند کوید که من هم کناه
کارم بروید بنزد نوح و همچنین نزد هر پیغمبری که ایند ایشانرا بنزد دیکری فرستد تا بنزد حضرت
عیسی ایند کوید که بخدمت محمد صلی الله علیه واله روید چون بخدمت ان حضرت ایند فرماید

چه جماعتند فرمود که شیعیان خاص تواند و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود
که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند
اهل صبر گروهی از مردم برخیزند ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چگونه بود صبر شما
جواب گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم پس منادی
ندا کند که راست میگویند بگذارید که بی‌حساب بهشت روند پس منادی دیگر ندا کند
که کجایند اهل فضل پس گروهی برخیزند ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه
فضیلت است که شما بآن کرامت رسانید گویند که بر ما سفاهت و بیخردی میکردند و ما حلم
کردیم و بدی نسبت بما میکردند و برای خدا عفو میکردیم ندا رسید که راست میگویند
بگذارید که بیحساب بهشت روند دیگر منادی ندا کند که کجایند همسایگان خدا گروهی
برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امروز خدا شما را
بجوار خود نسبت داد گویند که ما برای خدا با برادران و مؤمنان دوستی میکردیم و محض
لوجه الله بایشان عطاها میکردیم و مدد و اعانت ایشان میکردیم ندا رسد که راست
میگویند بگذارید که بجوار رحمت و قرب من درآیند بیحساب پس حضرت فرمود که ایشان
همسایگان و اولیا و اوصیا و مقربان خدایند مردم میترسند از اهوال قیامت و ایشان نمی
ترسند مردم حساب میکنند و ایشان را حساب نمیکنند و حضرت صلوات الله علیه و اله
فرمود که ... ایشان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم
... رحمت و بلسایند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و اله منقول است
که فرمود که یا علی توئی اول کسی که داخل بهشت میشود و در دست تو خواهد بود علم
و لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است و در حدیث
دیگر وارد شده است که آن حضرت فرمود که یا علی اول مرتبه تو را میطلبند در روز قیامت

سفید و نورانی خواهد بود و جامه‌های سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر و نعلهای طلا
در پا داشته باشند و بند نعلها از مروارید درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان
آورند ناقه‌های بهشتی که جهاز آنها از طلا باشد و بمروارید و یاقوت مرصع کرده باشند
و جلهای آن شتران از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارشان از زبرجد باشد و
این شتران ایشان را برگرفته در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه
باشند از پیش رو و جانب راست و چپ و ایشان را در نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا
درگاه بزرگ بهشت و بر آن درگاه درختی باشد که هر برگی از آن صد هزار کس را سایه کند
و از جانب راست درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه از آن چشمه شربتی بایشان دهند که خدا
دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک گرداند و از بدنهای ایشان موهای ناخوش بریزد چنانچه
خدا میفرماید که وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً از آن شراب پاک کننده از آن چشمه می‌آشامند
که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفا میکند و اندرون می‌آیند بر سر چشمه دیگر از دست چپ
آن درخت در آن چشمه غسل میکنند و این چشمه زندگانیست که چون در آن غسل
کردند هرگز نمیمیرند پس ایشان را نزدیک عرش می‌آورند و حق تعالی گفته از جمیع دردها و بلاها
و کوریها و مرضها ایمن شده‌اید پس حق تعالی بملائکه ندا میفرماید که دوستان مرا به بهشت ببرید
و ایشان را با سایر خلایق باز مدارید که من همیشه از ایشان خشنود بوده‌ام و رحمت من برای ایشان
لازم بوده پس ایشان را ملائکه به بهشت آورند پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه
بر در زنند صدائی از آن بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای ایشان خلق کرده است
بشنوند پس حوریان شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند که دوستان خدا آمدند چون
در بگشایند و ایشان داخل بهشت شوند زنان ایشان از حوریان و آدمیان از قصرها
مشرف شوند و گویند مرحبا بشما خوش آمدید چه بسیار مشتاق شما بوده‌ایم پس دوستان
خدا نیز مثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که یا رسول الله ایشان

بعد از من پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند که خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی اند نزد خدا پس ندا رسد که اینک حبیب من است محمد و این ولی و دوست من است علی خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر حال کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او بهبندد انگاه حضرت رسول فرمود که هیچ مومنی نماند که تو را دوست دارد مگر اینکه از این ندا راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد گردد و نماند کسی که دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر اینکه روی او سیاه شود و پاهای او بلرزه در آید پس درین حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان بیاید و بگوید السلم علیک یا احمد من گویم که السلم علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار خوش رو و خوشبوی گوید که منم رضوان خازن بهشت و این است کلیدهای بهشت جناب رب العزه برای تو فرستاده بگیر ای احمد من گویم که قبول کردم از پروردگار خود او راست حمد بر اینکه مرا بر همه خلق زیادتی و فضیلت داد این کرامت بده ببرادرم علی بن ابی طالب پس رضوان برگردد و مالک بیاید و بگوید السلم علیک ای احمد من گویم السلم علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار مهیب و ترسناکی گوید منم مالک خازن جهنم و این است کلید های جهنم جناب رب العزه برای تو فرستاده بگیر گویم که قبول کردم واو راحمد میکنم بر این کرامت بده ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک برمیگردد و علی متوجه میشود با کلیدهای بهشت و کلید های جهنم و می آید و بر کنار جهنم می ایستد در حالتی که شراره های آن در پرواز است و فریاد میکند و تیز شده و زبانه اش بلند گردیده علی مهارش را بدست میگیرد جهنم میگوید که بگذر یا علی که نور تو اتش مرا خاموش کرد علی میگوید که قرار بگیر ای جهنم و انچه میگویم بشنو این را بگیر که دشمن من است و این را بگذار که دوست من است پس حضرت رسول فرمود که والله که جهنم در ان روز اطاعت علی زیاده میکند از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب راست می فرستد و اگر خواهد بجانب چپ می فرستد و جهنم اطاعت و فرمان

و بتو میدهند علم مرا که آن لواء حمد است و دو صف می‌ایستند اهل محشر و لوا در میان
ایشان میروی و آدم و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله راه است
سرش از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره سفید است و نقشش از در سفید است و سه ذوابه
دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بر آن سه سطر نوشته است
سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیم لا آله الا الله
محمد رسول الله و طول هر سطری هزار سال و عرضش هزار سال پس تو یا علی علم را بر
میداری و روان میشوی و حضرت امام حسن از دست راست تو و امام حسین از دست
چپ تواند و می‌آئی نزد من و ابراهیم در سایه عرش الهی پس حله سبزی از حله‌های بهشت
در تو می‌پوشانند پس منادی از جانب رب العزة ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم
و نیکو برادریست برادر تو علی بن ابی طالب و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم منقول است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرمود که هرگاه که از برای من چیزی طلب
نمائید وسیله را برای من بطلبید پس از حضرت سؤال کردند از وسیله که چه چیز است
فرمود که آن درجه من است در بهشت و آن هزار پایه دارد از هر پایه تا پایه هزار سال راه
است دویدن اسب تندرو و پایه‌ها یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از مروارید و یکی از طلا و
یکی از نقره پس بیاورند در روز قیامت و با درجه پیغمبران نصب کنند و آن در [illegible] آن درجه
[illegible] ماه باشد در میان ستاره‌ها پس جمیع پیغمبران و شهدا [illegible]
گویند خوشا حال آن بنده که درجه او باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند [illegible]
خلایق بشنوند که این درجه محمد است پس بیایم من جامه از نور را از خود کرده و تاج
ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت و بزرگواری بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش
من رود و علم من لواء حمد در دست او باشد و بر آن علم نوشته که لا آله الا الله محمد رسول
الله المفلحون هم الفائزون بالله پس بیایم تا بر آن درجه بالا روم و من بر پایه بالا بایستم و علی یک پایه

کاظم علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است مردم را که سؤال نکنند از چیزهائی که بآن محتاجند
فرمود که نه و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین
در طلب علم است و عمل کردن بآن بدرستی که طلب علم بر شما لازم‌تر است از طلب مال زیرا که
روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن شده است از برای شما خداوند عادل قسمت
کرده است و ضامن شده است و البته وفا میکند بضمان خود و علم را نزد اهلش سپرده‌اند
و شما را امر کرده‌اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمائید تا بیابید و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که کسی که علوم دین را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید و
اعمال او را قبول نکند و فرمود که چون خدا خیر بنده را خواهد او را دانا میگرداند در دین خود
و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خیری نیست در زندگانی مگر دو کس را
عالمی که اطاعت او کنند یا شنونده که حفظ کند و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که عالمی که مردم بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معویه بن عمار منقولست
که بحضرت صادق صلوات الله علیه عرض کردم که یک شخص هست که روایت کننده حدیث
شما است که در میان مردم احادیث شما را پهن میکند و دلهای شیعیان را بآن محکم میسازد و
عابدی هست که این روایت و علم را ندارد کدام بهترند فرمود که آن بسیار روایت کننده حدیث
ما که دلهای شیعیان ما را بآن محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش
یا طلب کننده علم باش یا دوست اهل علم باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که در راهی رود بطلب علم خدا راهی برای او بسوی بهشت بگشاید و بدرستی که ملائکه
بالهای خود را بر زمین میگذارند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی و استغفار میکنند
برای طلب کننده علم هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم
بر عابد مانند زیادتی ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند

بر داری او ... ... خواهی کرد در آنچه او را فرماید یا اباذرّ انّ شرّ النّاس
عند الله یوم القیمة عالم لا ینتفع بعلمه ومن طلب علماً لیصرف به وجوه النّاس
الیه لم یجد ریح الجنّة یا اباذرّ ومن ابتغی العلم لیخدع به النّاس لم یجد ریح الجنّة یا اباذرّ
اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته ولا تفت النّاس بما لا علم لک به
تنج من عذاب الله یوم القیمة یا اباذرّ یطّلع قوم من اهل الجنّة الی قوم من اهل النّار
فیقولون ما ادخلکم النّار وقد دخلنا الجنّة بفضل تأدیبکم وتعلیمکم فیقولون
انّا کنّا نأمر بالخیر ولا نفعله ای ابوذر بدترین مردم و پست مرتبه ترین مردم نزد خداوند
عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود
و کسی که طلب علم کند برای اینکه روی مردم را بسوی خود بگرداند و مرجع ایشان باشد
بوی بهشت نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد بوی
بهشت را ای ابوذر اگر از تو پرسند از علمی که ندانی بگو که نمیدانم تا نجات یابی از گناه آنکه بر خلاف
واقع چیزی بیان کنی و فتوی مده مردم را بچیزی که علم بآن نداشته باشی تا نجات یابی از عذاب
الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت بسوی
گروهی از اهل جهنّم پس از ایشان می پرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنّم رفتید و
حال آنکه ما بسبب تعلیم و تأدیب شما داخل بهشت شدیم ایشان گویند که ما مردم را امر بخوبیها میکردیم
و خود عمل نمی کردیم و توضیح این مضامین بر چند فایده است ... در بیان فضیلت
علم ... و فضل علماست بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل
کمالات است ... و فضیلت آن بسیار است و قدری از آن در اصول و فروع دین
واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات بعلم است و سرمایه جمیع کمالات دیگر است
چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه وآله منقولست که طلب علم واجب است بر هر
مسلمانی بدرستی که خداوند ... دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی

جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته اند بین ندا رسد که خلعتها که بخشیده اند بایشان عوض
بدهید و مضاعف گردانید پس حضرت فاطمه علیها السلم فرمود که هر تاری از آن
خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بران می تابد هزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن صلوات
الله علیه فرمود که فضیلت کسی که تکفل جاهلان شیعیان کند و امور مشتبهه را برایشان
واضح گرداند بر کسی که یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماه است بر سها
که مخفی ترین ستارها است و فرمود که هر که متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما
و از علومی که باو رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات کند حق تعالی ندا
عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی من اولی‌ام بکرم کردن از تو ای ملائکه
در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر باو بدهید و بآن قصرها آنچه
مناسب آنها است از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی علیه السلم که ای موسی مرا دوست دار و دوست
گردان و مرا دوست ایشان گن گفت خداوندا چون کنم که ایشان محبت تو شوند فرمود که بیاد
ایشان آور نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند بدرستی که اگر یک کس را که از درگاه من گریخته باشد
و از ساحت عزت من گم شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد ساله
عبادت که روزها بروزه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی گفت که آن بنده گریخته کدام
است فرمود که گناهکاران و آنها که فرمان من نمی برند پرسید که گم شده کیست فرمود که آن
جاهلی که شریعت نمیدانند و طریق عبادت و بندگی و راه خشنودی مرا نمی داند و حضرت
امیر المؤمنین فرمود که بشارت دهید علما شیعیان ما را بثواب عظیم و جزای کامل و حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که عالم از باب کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد
که مردم از آن روشنی یابند که هر که بروشنی شمع او بینا می شود برای او دعا میکنند همچنین
عالم با او شمعی هست که تاریکی جهل و ظلمت و حیرت را برطرف میکند پس هر که از او نور یابد

[illegible] و نفر ما نگذاشتند بلکه علم میراث ایشان است پس هر که بهره از آن گیرد
بهرهٔ تمام برده و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که بدحال‌ترین
یتیمان شیعه‌ایست که از امام خود دور مانده باشد و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران
شده پس کسی از شیعیان ما که عالم بعلوم ما باشد آن جاهل بشریعت ما که از ما دور مانده است
مانند یتیمی است در دامن او اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما
خواهد بود در رفیق اعلی چنین خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلوات الله علیهم
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که از شیعیان ما عالم بشریعت ما باشد
و ضعفای شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است برساند بیاید در
روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد
که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان
خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هر کس که این عالم در دنیا او را از حیرت جهل
بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنگ زند تا او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد
در این روز بنور او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات بنزهتگاه جنت رساند پس
هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت درآید و فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله
علیها فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود که علمای شیعیان ما چون محشور شوند بقدر
بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلق را حله‌های کرامت بر ایشان می‌پوشانند حتی اینکه گاه
باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خدا ندا
کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را بر داشتید و رعایت و هدایت
کردید در وقتی که [illegible] بحقیق که امامان ایشان جدا مانده بودند این یتیمان که شاگردان
شما بودند بقدر [illegible] گرفته‌اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس بقدر تعلیم ایشان
بر ایشان خلعت بپوشانند تا آنکه بیکی از صد هزار خلعت دهند و همچنین ایشان خلعت پوشانند

واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمایند علم را از محلش و اقتباس نمایند آن را از اهلش بدرستی
که آموختن برای خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادتست و مذاکره نمودن آن
ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش بکسی که نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب
قرب بخداست زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه
بهشت است و مونس است در وحشت و مصاحب است در غربت و وحدت و همزبان
در تنهائی و خلوت و راهنماست در شادی و غم و حربه است برای دفع دشمنان و زینت
نزد دوستان خدا بسبب علم جماعتی را بلند مرتبه میکند که پیشوایان بوده باشند در خیر و مردم
پیروی ایشان نمایند و باعمال ایشان مقتدی باشند و برای ایشان عمل کنند و ملائکه رغبت
نمایند در دوستی ایشان و بالهای خود را برایشان بمالند و در هنگام نماز برایشان برکت
فرستند و برای ایشان [illegible] نمایند همه چیز حتی ماهیان و حیوانات دریاها
و درندگان [illegible] صحراها و بهائم [illegible] است از جهالت و نور دیدها
از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف [illegible] و در [illegible]
در مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه [illegible] تفکر در آن برابر
با روزه داشتن [illegible] و مباحثه اش [illegible] اطاعت بندگی
خدا میتوان کردن و بان صله رحم کرده میشود [illegible] حلال و حرام [illegible] میشود علم پیشوای
عمل است و عمل تابع اوست علم را الهام می نمایند بسعادتمندان [illegible] و محروم میگرداند از آن اشقیا
پس خوشا حال کسی که از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد و فرمود که عالم
در میان جهال مانند زنده است در میان مردگان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که چون روز قیامت میشود حق تعالی جمیع خلق را در یک صحرا جمع مینماید
و ترازوی اعمال را برپا میکنند می سنجند مدادهای علما را با خونهای شهیدان پس زیادتی میکند مدادهای علما
بر خون شهیدان زیادتی میکند [illegible] در میان اصحاب [illegible] پنهان از آن نافع است بدانکه

آزاد کرده باشد از آتش جهنم و همه را بهشت باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه
کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود که علمای شیعیان ما مرابطانند
در سرحدی که در جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند از اینکه
بیرون آیند اتباع او از جن و انس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را گمراه گردانند بدرستی که
هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود او بهتر است از کسی که جهاد
کند با ترک و روم و خزر هزار هزار مرتبه زیرا که آن عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان
ما میکند و این جهاد کنندگان دفع ضرر از بدنهای ایشان میکنند و حضرت موسی بن جعفر صلوات
الله علیه فرمود که یک فقیه و عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان
گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش آنست که خود را خلاص کند و همتش مصروفست
بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان اتباع او و در روز قیامت
آن فقیه را ندا کنند که ای آنکسی که کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را
هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی هر که از تو علمی اخذ کرده اند پس بایستد و شفاعت کند
و داخل بهشت شوند فئامی و فئامی تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کسی باشد که بعضی از
او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز قیامت و امام محمد
تقی صلوات الله علیه فرمود که اگر نه بعد از غیبت قائم ما علمائی بودند که مردم را بر امام دلالت
کنند و بسوی او میخوانند و نجات دهند ضعفاء شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب
هر آینه شیعیان نمی ماند مگر اینکه مرتد میشدند ولیکن ایشان مهار دلهای ضعیفان
شیعه را نگه میدارند چنانچه کشتی بان لنگر کشتی را نگاه میدارد ایشان بهترین مردمانند نزد خدا
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از خانه خود بطلب علم بیرون
آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت امام رضا
از آبای کرام خود علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که طلب علم

کراهت دارد ونمی خواهد تا ترک نماید وبسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان می آید منحصر در چهار چیز یافتم اینکه
خداوند خود را بشناسی دوم آنکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت فرموده سیم آنکه بدانی که خدا
از تو چه چیز خواسته وطلبیده چهارم اینکه بدانی که چه چیز ترا از دین بیرون می برد
وبسند صحیح از زراره ومحمد بن مسلم وبرید منقولست که بحضرت صادق علیه السلم عرض
کردند که من پسری دارم ومی خواهد سوال کند از شما از حلال وحرام واز چیزی که فایده برای
او ندارد سوال نکند فرمود که آیا مردم از چیزی سوال می کنند که از حلال وحرام بهتر باشد
در شرایط وآداب علم وعمل نمودن بآن وبیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف
عبادات است باید که شرایط عبادت را در او بروجه اکمل رعایت نمایند تا ثمره کمالات وسعادات
گردد وسابقا مذکور شد که عمده شرایط قبول عمل اخلاص نیتست پس باید که سعی کند که غرض
او از تحصیل علم تحصیل رضای حق تعالی باشد ونفس را از اغراض فاسده ونیات دنیه
خالی گرداند وپیوسته بجناب قدس الهی متوسل باشد واز او طلب توفیق نماید تا علوم
حق از جانب فیاض مطلق بر او فایض گردد وخیالات شیطانی با آن ممزوج نباشد وچون
هرچند عمل بر نفس گرانتر است شیطان را در تضییع آن سعی بیشتر است لهذا اخلاص در علم دشوارتر است
از اخلاص در سایر اعمال ودر اکثر اوقات مشوب باغراض باطله می باشد زیرا که در سایر عبادات
چندان اثری در اینکس نمی ماند که بسبب دنیا موجب فخر باشد وعلم بسبب دنیا نیز کمالیست
ودر بعضی امور موجب ترجیح میگردد وثمره آن ظاهر می باشد واز این جهت شیطان را وساوس
بسیار در این باب می باشد چنانچه باسانید معتبره از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که هر که طلب حدیث از برای منفعت دنیا بکند او را در آخرت بهره ونصیبی نباشد وکسی که
مطلبش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا وآخرت کرامت فرماید واز حضرت امام محمد باقر
علیه السلم منقولست که هر که طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات ومفاخرت نماید یا برای اینکه

طالب علم را بعد از تصحیح نیت که بعد از این مذکور خواهد شد ضرور است که علمی را برای

عمل کردن طلب نماید که داند رضای الهی در تحصیل آن هست و موجب سعادت ابدی

میگردد زیرا که هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم کهانت را برای عمل یاد گیرد

موجب عقوبات اوست و اصل یاد گرفتن آن حرام است و از مقدمات سابقه که در مباحث

توحید مذکور ساختیم بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجات است علومیست که از اهل

بیت رسالت علیهم السلام بما رسیده زیرا که محکمات قرآنی همه در احادیث مفسر شده است و اکثر

متشابهات بتفسیر ایشان بما رسیده و بعضی که نرسیده تفکر در آنها خوب نیست و در سایر علوم الهیه هم

کلام ایشان برای ما موجود است لازم است و غیر آنها یا لغو و بی فایده است و موجب تضییع عمر

و باعث حصول شبهات است در نفس که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و احتمال

نجات بسیار نادر است و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه نمی اندازد که داند که نجات خواهد

یافت یا نه قطع نظر از آنکه عمر را ضایع میکند و در هر لحظه سعادتهای ابدی تحصیل میتوان

نمود چنانچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز

داخل مسجد شدند جماعتی دیدند که بر گرد شخصی جمع شده اند فرمود که این شخص کیست گفتند

علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم را میداند گفتند که داناترین مردم است

بنسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهائی که در جاهلیت مشهور

بوده است و اشعار و عربیت را خوب میداند حضرت فرمود که این علمیست که ضرر نمیرساند

کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد از آن فرمود که علم همین سه علم است آیه واضحه

الدلاله محکمه یا فریضه عادله یعنی واجبی که خدا بعدالت مقرر فرموده یا سنتی که باقی است

تا روز قیامت و غیر اینها هر چه است فضل است و بکار نمی آید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که لقمان به پسر خود گفت که علمها همه منحصر در سه علم است اوّل آنکه خدای خود را بشناسد دوم آنکه

بداند که خدا چه چیز را میخواهد و دوست میدارد که بعمل آورد سوم آنکه بداند که خدا چه چیز را

موافق قوت می یابد وحیوة ان باین غذاهاست همچنین روح بحکم ومعارف قوت می یابد وحیوة
روح بانهاست چنانچه حق تعالی در بسیار جائی از قران کافران ونادانانرا بمردن وصف کرده
چنانچه فرموده که اَمْوَاتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ وَمَا یَشْعُرُوْنَ که ترجمه اش این است که کافران مردگانند
نه زندگان ونیکو نمیدانند واز حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است
که بحث دهید نفس های خود را بحکمتهای تازه بدرستی که انها را کلال و واماندگی
حاصل میشود چنانچه بدنها را سستی وکلال بهم میرسد ودر اخبار بسیار وارد شده است که علم
حیوة دلهاست ودر بدن وقتی که ماده فاسدی هست غذاهای صالح مقوی
باعث طغیان مرض وقوت ان ماده فاسد میشود چنانچه بیمار را تا ماده مرض باقیست
از گوشت وچربیها وشیرینیها که باعث قوت صحیح است منع میکنند واول علاج ان ماده فاسد
[illegible] بعد از ان غذاهای مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس وارواح اول امراض
نفسانیه را از نفس زایل میگردانند وبعد از ان او را تقویت علم وحکمت میکنند چنانچه
می بینی که جمعی که باین امراض مبتلایند علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود وشیطان
بان علم مرتبه شقاوت را بکمال میرسانند وتتمه دیگر را بعلم [illegible] و چراغ وافتاب که
در دیده اعمی هیچ اثر از ان ظاهر نمیشود ودر دیده های دیگر درخور نور دیده از ان منتفع میشوند
پس اول علاج چشم دل می باید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حق تعالی وصف حال جماعت اشقیا است
فرموده که دیده های سر ایشان کور نیست ولیکن دیده های دلهائی که در سینه های ایشان
کور است وچون سخن باینجا کشید اگر مجملی از احوال قلب وصلاح وفساد ان ومعنی نور و
ظلمت ان وزیادتی ونقصان ایمان مذکور شود مناسب است بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق
میکنند یکی بر این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است ودیگری بر نفس ناطقه انسانی بدانکه
حیوة بدن ادمی بروح حیوانیست وروح حیوانی بخار لطیفیست که حامل ان خون است ومنشاء
قلب است واز قلب بدماغ متصاعد میشود واز انجا بواسطه عروق بجمیع اعضا وجوارح

بسخن ان و نیکو دانستن باطل ان و مجادله نماید یا برای آنکه روی مردم را بجانب خود بگرداند
یا جاه خود را درجهت مهیا داند دیگر از شرایط علم آن است که نفس خود را از صفات
ذمیمه و اخلاق ردیه پاک کرده اند و ریشه حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها
از دل بکنند تا نفس و قابل فیضان حقایق گردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند و ریشه
حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل برکنند تا نفس او قابل فیضان حقایق
گردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند بدانه که بر زمین پاشند بعضی از ان بر روی سنگ
می افتد و از ان هیچ حاصل بر نمی آید و بعضی از ان بر خاک می افتد اما در زیرش سنگ هست زود
ریشه اش بسنگ میرسد و خشک می شود و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین قابلیت
حاصل نمیدهد و بعضی بر زمینی می افتد که خارها و گیاههای بی نفع در ان ریشه کرده ریشه
این دانه با ریشه انها ضم می شود و چنانچه باید حاصل نمیدهد و این است سبب که در مجلسی
که جمعی نشسته اند چون حکمتی که مذکور می شود در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت تر است
هیچ تاثیر نمی [illegible] در بعضی که اندکی دل ایشان بمواعظ و نصایح و عبادات نرم شده است اندکی
تاثیر می [illegible] ریشه اش بسنگ میرسد خشک می شود و بر طرف می شود و اثری از انچه
شنیده بود [illegible] نمی ماند و بعضی ثمره اش بیشتر می ماند اما چون حقد و حسد و محبت
دنیا در نفس [illegible] ان ریشه دارد ضایع می شود تا انکه ریشه ان محکم شود و اثار خوب از ان بظهور
الا جمعی که دل خود را از موانع پاک و مصفا کرده اند همین که کلمه حکمت و مواعظ را شنیدند
در دل ایشان ریشه میکند و اثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر می شود و یوما فیوما اثار خیر
از ایشان بیشتر ظاهر می شود چنانچه از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقول است که
بدرستی که دلهای [illegible] است با ایمان بپیچید پس چون خداوند عالمیان خواهد
که ان دل را روشن کند [illegible] میکارد در ان دل حکمت را و خود
درو میکند و تشبیه دیگر کرده اند علم و حکمت را بغذاهای مقوی بدن زیرا که چنانچه بدن بغذاها

نمیشوند یک دل سرنگون است که هیچ چیزی در آن جا نمی‌کند و آن دل کافر است و یک دل
آنست که خیر و شر هر دو در آن درمی‌آید هر یک که قوی‌تر است بر آن غالب می‌شود و
یک دل هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی هست که پیوسته نور میدهد و تا
قیامت نورش برطرف نمی‌شود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که منزلهٔ قلب از بدن آدمی منزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق
نمی‌بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند و همه از جانب آن مخبرند و مردم خبر میدهند
از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام را در عالم چنین
می‌باید اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که دل مؤمن
در میان دو انگشت قدرت خداست بهر طرف که می‌خواهد میگرداند و حضرت علی بن
الحسین علیهما السلام فرمود که بنده را چهار چشم می‌باشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای
خود را با آنها می‌بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را با آنها می‌بیند پس هرگاه که خدا
خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میکند پس امور غیب را با آنها می‌بیند و اگر شقی
باشد آن چشم دلش کور می‌ماند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش
هست روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات میگوید و شیطان در گوش دیگرش بدیها
و شر را تلقین می‌نماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل
که مرتکب گناه می‌شود تا وقتی که گناه بر آن غالب می‌شود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن جا
نکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که مرا
در هیچ حالی فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که آب دیده خشک نمی‌شود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب و قساوت قلب
نمی‌باشد مگر به بسیاری گناهان این عزیز چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال

سرایت می‌کند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدنست
و این بدن آلت نفس است باین بدن تعلقی دارد و الاجزائی که باعث حیوة بدنست تعلق دارد
چون سرچشمه بدن بکار او قلب است پس بروح حیوانی اوّل تعلق میگیرد و چون منبع آن قلبست
بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده
و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب بانحوی است و هر صفتی که در نفس حاصل می‌شود از علوم
و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت می‌کند و چنانکه آن صفت در نفس
کاملتر می‌شود اثرش در بدن بیشتر ظاهر می‌شود و چنانچه روح ظاهر در روح بدنی هر چند
ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود
مانند سرچشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در سرچشمه بیشتر بهم میرسد
نهرها معمورتر می‌باشد چنین نهر از دل صنوبری می‌آید بجمیع بدن و چنین نهر از دل
روحانی میرسد که از آن نهرهای معنوی ایمان و یقین و معارف بر اعضا منشعب
می‌شود و این هر دو سرچشمه اند دریاهای فیض نامتناهی حق تعالی جاری میگردد اما بتوفیق
الهی بنده را در کار است که حفر این نهرها بکند و خس و خاشاک شبهه‌های باطل و کثافات
معاصی و فاسده بدنی بکند تا صاف و بیکدورت جاری شود چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و
منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است
و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بسند
معتبر منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است
تمام بدن خبیث است و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بحضرت امام حسن علیه السلم
وصیت فرمود که از جمله بلاها فاقه و پریشانیست و از آن بدتر بیماری بدن است و از آن بدتر
بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت مال است و از آن بهتر صحت بدن است و از آن بهتر
پرهیزکاری دل است و از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه منقول است که دلها سه

مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده میکند که همیشه در جهنم
مخلد نباشد و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و عبادتش
باطل نباشد و آنچه در اخبار و آیات دلالت بر این میکند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره می باشد
و مؤمن در جهنم معذب می باشد باین معنی است که بارتکاب کبیره از ایمان بدر نمی رود و محمول
بر معنی اول است و بعضی که دلالت بر این میکند که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان بدر میرود
محمول بر معنی دوم است و آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن که در غیر انبیا
و اوصیا جمع نمی شود اینها محمول بر معنی سیم است و تحقیقش آنست که فعل جمیع عبادات
و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع سیئات و ازاله جمیع صفات ذمیمه و نقایص اجزاء ایمانند
اما اجزا مختلف می باشند بعضی از اجزا بانتفای آنها کل منتفی می شود و بعضی نه چنین است
مثل اعضا که بعضی از جمله اعضائیست که بزوال آن شخص زایل می شود و همچنین مثل و بعضی از
اعضا رئیسه و بعضی چنین است که بزوال آن عمده انتفاعات [illegible] منتفی می شود و بعضی نیست
که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت آن انتفاع بسیاری فوت نمی شود همچنین اجزای
ایمان مثل اعتقادات حقه نسبت بایمان از بابت آن اعضائیست که بزوال آنها شخص فانی می شود
همچنین ایمان بزوال آنها مطلقا برطرف می شود و فعل فرایض و ترک کبایر از بابت آن است
که شخص که دستش ببرند باز زنده است و انسان است اما انسان ناقصیست و حیوتش بسبب
این در معرض زوال است اما بمجرد این زایل نمی شود و همچنین اگر چشمش را بکنند یا پاش را
ببرند پس کسی که جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را بجا آورد از بابت شخصی است که دست
و زبان و گوش و چشم و پاش را بریده باشند و زنده باشد چنین زنده در حکم مرده است
و ایمان او از بابت حیوة آن شخص است که از حیات او چندان بکارش نمی آید این ایمان هم
چندان ثمره ندارد و چنانچه حیوة چنین کسی زود برطرف می شود اصل ایمان این شخص هم باندک
چیزی زایل میگردد زیرا که هر یک از این اعمال حصاری اند برای دفع شیاطین و بلاهائی که مورث

آن بود که از بسیاری از آیات و احادیث بسیار ظاهر می‌شود که ایمان قابل زیادتی و
نقصان می‌باشد و از بسیاری از احادیث ظاهر می‌شود که اعمال جزو ایمان است و هر عضوی
از اعضا را حصه و جزوی از ایمان هست و اعتقادات ایمان دل است و هر عضوی از اعضا
را نیز ایمانی است که فرمان بردار حق کند در آنچه متعلق بآن است از تکالیف الهی و احادیث
بسیار هست که چون کسی گناه کبیره مرتکب می‌شود روح ایمان از او مفارقت مینماید و تصحیح این
آیات و اخبار یکی از دو وجه میتوان نمود اول آنکه قایل شویم باینکه ایمان در اصطلاح شرع
معانی مختلفه میدارد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر می‌شود آن است که ایمان را اطلاق می‌کنند
بر اعتقادات حق با ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک آنها کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و امثال اینها و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات است با فعل واجبات و ترک
جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر می‌شود و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات
کامله یقینیه است با فعل واجبات و سنتها و ترک محرمات و مکروهات و یک معنی
ایمان مرادف اسلام است که همین محض عقاید حقه باشد با عدم انکار آنها اظهارا و
اسلام را بر معنی اعم از این هم اطلاق میکنند که همین تکلم بکلمتین نماید و منافق باشد و بی
اعتقاد نیز نشده باشد و از اکثر احادیث همان معنی ثانی ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام
رضا علیه السلام منقولست که فرمود که اصحاب کبایر نه مومنند و نه کافر بلکه عل شنا عنند
و مسلمانند و باسانید مستفیضه از حضرت امام رضا علیه السلام و ائمه دیگر علیهم السلام منقولست
که ایمان اقرار بزبان است و معرفت بدل است و عمل کردن باعضا و جوارح است و بر هر یک
از معانی اسلام و ایمان ثمره مترتب می‌شود اسلام بمعنی گفتن کلمتین که اعتقاد نداشته باشد
در آخرت فایده نمی‌دهد و در دنیا فایده میدهد که خون ایشان محفوظ می‌باشد و نکاح ایشان
جایز است و میراث از مسلمانان میبرند و اکثر اما عذاب ایشان در آخرت ابدیست مثل کفار
و بت پرستان و سایر فرقه‌های اسلام غیر شیعه دوازده امامی داخل این فرقه اند و ایمان بمعنی

بهشت پس بهمان تحقیق که در باب قلب مذکور شده صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر
کمالات که نفس حاصل می شود منبعش در قلب است و باعضا و جوارح جاری می شود
و اثارش از انها ظاهر میگردد پس چندانکه علم و یقین بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و
دوزخ و نماز و روزه و عبادات و حسن انها و بدی گناهان و قبح انها و خوبی صفات
حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر می شود و یقینش کاملتر میشود شعبهائی که از ان
چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر می شود و چندانکه در اعضا و جوارح انها بیشتر ظاهر
می شود زاینده تر می شود و اثار عبادت تر و گواراتر می شود پس عمل باعث کمال علم
و ایمان میگردد و کمال ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال می شود چنانچه از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقول است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله در مسجد نماز صبح
گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند دیدند که سرش
از بیخوابی بزیر می آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش
فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بچه حال صبح کرده و چه حال داری ای حارثه گفت
صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمودند بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی
و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته
مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزها گرم بروزه میدارد و دل من از
دنیا رو گردانیده و انچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین بمرتبه رسیده که گویا
می بینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور
شده اند و گویا من در میان ایشانم گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم می نمایند در بهشت
و در کرسیها نشسته با یکدیگر اشنائی میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا می بینم اهل
جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و اواز جهنم در گوش
من است پس حضرت باصحابه فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور کرده است

زوال ایمان است چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خایف و ترسان است
مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه می نماید پس چون ترک انها کرد یا سبک شمرد بر او مسلط
می شود و او را در بلاهای و گناهان عظیم می اندازد زیرا که کسی که این سستی ها را و اعوانها از
عبادات و توفیقات الهی که لازم عبادات است از خود دور کرد شیطان زود او را بمهالک می
اندازد و این بعینه از باب آن است که کسی دزدی را در بیرون پیش بگشاید و بخانه در آورد
و بگوید که چیزهای سهل را ببر و چیزهای نفیس را بگذار و خود غافل بخوابد دزد اول البته رای
نفیس تر است می برد و این است که از باب معاصی زود فریب گمراه کننده کار را می خورند و بنا
کافر می شوند و بجهنم می روند و آن مستحبات و صفات حسنه از باب زینتهای صورت آدمی
و غذاهای مقویست که باعث قوت روح ایمان می شود چنانچه روح بدنی از گوشت قوت
می یابد روح ایمانی از نماز شب مثلا قوت می یابد و حفظ ایمان بیشتر میتواند کرد و وجه دوم
آنکه نوع کمالات [illegible] اعتقاد است و اعتقادات ایشان و ایمان در تزاید بسیار باشد و باعمال
[illegible] عبادات کامل میگردد تا مرتبه یقین میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه
از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه یک شخص در
خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که مار متوجه است و باین خانه می آید باین خبر خوفی در نفس
او حاصل [illegible] اعتبار نکند بسوالی بعد از او دیگری بیاید و همین خبر را بگوید
زد ظنش قوت بهم میرسد و حذر بیشتر میکند تا آنکه میگریزد و از جاهای بلند خود را می اندازد
[illegible] ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش
[illegible] است و حذرش از اموری که موجب عقاب است زیاده می گردد
سوال اعمال آثار [illegible] از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ایمان را [illegible] دست می شود ایمان
آنست که [illegible] اعمال تصدیق او کنند و گواهی بر حصول آن در دل

که دوست دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم آن است که شیرینی و لذت مناجات خود را
از دل ایشان بر میدارم و حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
نمود که دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالحند جمیع امت صالحند و اگر ایشان فاسدند
جمیع امت فاسدند پرسیدند صحابه که کیستند یا رسول الله فرمود که فقیهان و پادشاهان
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که میخواهید خبر دهم شما را بکسی که سزاوار
فقیه بودن است گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود که آنکس است که مردم را از رحمت الهی
ناامید نکرده است و از عذاب الهی ایمن نگرداند و معصیت خدا مردم را رخصت ندهد و قرآن را
ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که طالبان علم
بر سه قسمند پس بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف آن است که علم را طلب
میکنند از برای بحث و جدال کردن و یک صنف طلب علم مینمایند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن
مردم و یک صنف طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن پس آن صنف اول موذی مردم است
و مجادله میکند و متعرض گفتگو میشود در مجالس و دانش و حلم خود را بسیار یاد میکند و
خشوع را بر خود می بندد و خالیست از ورع و پرهیزکاری پس حق تعالی بسبب این عمل بینی او را میکوبد
و پشتش را میشکند و آنکه برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب و حیله است و چون
با امثال خود از علما میرسد استطاله و گردنکشی و زیادتی میکند و چون باغنیا میرسد شکستگی
و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین خود را برای ایشان ضایع میکند پس خدا
بینائی او را کور گرداند و اثر او را از میان علما قطع کند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن است
و شبها بعبادت بیدار است و تحت الحنک میبندد بر کلاهی که بر سر دارد و در تاریکی شب عبادت
میکند عبادت بسیار میکند و پیوسته ترسان است که مبادا عبادتش مقبول نباشد و از عقوبت
الهی خایف است و پیوسته مشغول دعا و تضرع است و رو بکار خود کرده متوجه اصلاح احوال خود است
و اهل زمانه خود را می شناسد و از معتمدترین برادران و دوستانش در حذر است که مبادا دینش را

پس فرمود که [illegible] باش آن جوان گفت که یا رسول الله دعا کن که خدا
شهادت را [illegible] حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر
[illegible] او شهید شد و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است
که علم [illegible] با عمل پس هرکه دانست عمل میکند و هرکه عمل میکند عالم است و علم آواز
[illegible] اگر اجابت کرد و بجا آورد علم میماند و اگر عمل نیامد علم میرود و نمی ماند
و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که ای طلب کننده علم بدرستی
که علم را فضایل بسیار هست پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشمان بیزاری از حسد است
و گوش آن فهمیدن است و زبانش راست گفتن است و حافظه اش تفحص کردنست و دلش
نیکی نیت است و عقلش دانستن اشیا است [illegible] رحمت بر خلایق است و پایش زیارت
کردن علما است و همتش سلامتی مردم است از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر
و قرارگاهش نجات است و قایدش و کشاننده اش عافیت است و مرکبش [illegible]
و خلق است [illegible] سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا
کردن با دشمنان است و لشکرش صحبت داشتن با علما است و مالش ادب است و ذخیره اش اجتناب
از گناهان است و توشه اش نیکیست و ماوی و محل آرامش مصالحه با خلق است و راه
[illegible] هدایت است و رفیقش دوستی نیکان است [illegible] در بیان اصناف علما است
[illegible] و میتوان بود از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است
[illegible] که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید بر دین خود
[illegible] چیزی را دوست میدارد البته رجوع میکند و طلب مینماید
[illegible] شما را بجای خود ضایع کند بدرستی که خداوند عالمیان
وحی فرمود [illegible] واسطه مکن عالمی را که فریب دنیا خورده
باشد که ترا از راه [illegible] بدرستی که ایشان راه زنان بندگان منند

باشد خطا گفته و کذا هکذا است و حق سبحانه و تعالی می فرماید که کیست ظالم تر از کسی که افترا بر خدا
بندد بدروغ و میفرماید کلا باجماعتی که افترا برخدا می بندند روهای ایشان سیاه خواهد بود
در روز قیامت و جای دیگر که حکم بغیر ما انزل الله می کنند دیگجا کافر فرموده و در یکجا ظالم و دیگجا
فاسق فرموده و بسند صحیح از عبدالرحمن بن حجاج منقول است که حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمود که تو را حذر میفرمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شده است
هر که هلاک شده است بپرهیز که فتوی دهی مردم را برای خود و بپرهیز که عبادت کنی
خدا را بچیزی که ندانی رضای خدا را در آن بایدی که حقیقت آن ندانی و بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که فتوی دهد مردم را بغیر علم و هدایتی از خدا او را
کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و با او ملحق شود گناه کسی که
بفتوای او عمل نماید و فرمود که حق الهی بر مردم است که آنچه را دانند گویند و آنچه را ندانند
توقف نمایند و ساکت شوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل
بقیاس نماید خود را و دیگران را هلاک میکند و هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و
متشابه قرآن را نداند هلاک شده است و دیگران را هلاک کرده است یا با ذر ان حقوق الله
اعظم من ان یقوم بها العباد و ان نعم الله جل ثناؤه اکثر من ان تحصیها العباد ولکن
امسوا تائبین واصبحوا تائبین ای ابو ذر حقوق الهی بر بندگان او و آنچه از بندگی او بر ایشان
لازم است از آن عظیم تر است که بندگان قیام بآن توانند نمود و بندگی او را چنانچه او سزاوار
بجا توانند آورد و بدرستی که نعمتهای خدا از آن بیشتر است که بندگان احصای آنها توانند نمود
پس چون در بندگی و احصای نعمت و شکر آن آدمی عاجز است پس هر صبح و شام توبه کنند
تا خدا و ندیما لیان از تقصیرات شما بگذرد بدانکه این فقرات شریفه مشتمل است بر چند خصلت
از مکارم خصال ... عدم اغترار بعبادت و اعتراف بتقصیر است بدانکه بدترین صفات
دینیه عجب است و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن و این از جهل ناشی

ضایع کنند [illegible] ارکان [illegible] محکم گردانند و از خوفهای قیامت او را امان دهد [illegible] در مذمت
[illegible] حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که کسی که بی بصیرت و علم عمل میکند
مانند کسی است که بغیر راه میرود و هر چند بیشتر میرود از راه دورتر می‌شود و [illegible] از آن
حضرت منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید عملی را مگر با معرفت و قبول نمیفرماید معرفتی را
مگر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت او را راهنمائی میکند بعمل و کسی که عمل نکند او را معرفت
نخواهد بود یا علم از او مسلوب می‌شود بدرستی که اجزاء ایمان بعضی از بعضی حاصل می‌شود
و بیکدیگر مربوطند [illegible] از آن حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افساد او بیش از اصلاح او خواهد بود و معنی ظاهر است
که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عبادات که موجب نجات است و اگر نه
ارسال پیغمبران بی فایده خواهد بود و هر عبادتی را شرایط بسیار هست که بفوت هر یک از آنها
آن عبادت باطل است پس بدون علم ظاهر است که خدا بنحوی که فرموده است عبادت
نمیتوان نمود و هرگاه راههای دنیا بدون قاید [illegible] و رهنمائی نتوان طی نمود راه بندگی خدا
که خفی‌ترین راههاست و در راههای چندین چاه و چندین کمینگاه هست و در هر کمینگاهی
چندین هزار از شیاطین جن و انس در کمینند چون بدون دلیل و راهنمائی توان رفتن و
[illegible] و راهنمای این راه شرع و اهالی آن است از انبیا و ائمه علیهم السلم و علمائی که از علوم ایشان
[illegible] باشند و طرق نجات و هلاک را دانند [illegible] در مذمت فتوی دادن
[illegible] نداشته باشد بلکه چنانچه از آیات و اخبار ظاهر می‌شود بدترین گناهان
کبیره [illegible] است بآنکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات
و اخبار نداشته باشد [illegible] نسبت دهد بکسی که او اهلیت این امر داشته باشد
پس اگر کسی خود [illegible] نداشته باشد [illegible] از عالمی که او در این مرتبه باشد شنیده باشد و از او
روایت کند که از او چنین شنیده [illegible] و بغیر این دو [illegible] هر چند موافق واقع گفته

پس اگر بر این حال اقل می‌ماند برای او بهتر بود از حالی که آخر به هم رسانید و حضرت صادق ع
فرمود که عالمی نزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چون است گفت کسی از نماز من پرسد
و حال آنکه من سالهاست که عبادت میکنم پرسید که گریه تو چون است گفت آنقدر میگریم
که آب از روی من جاری می‌شود آن عالم گفت که اگر خنده کرده بودی و الحال ترسان بودی بهتر بود
از گریه که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادتت راست شده است بدرستی که عبادت کسی که
بعبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمی‌رود و از امام محمد باقر علیه السلم منقول است که
دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود
و فاسق صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بعبادت خود کرده بود و خود را از
نیکان میدانست و این عجب در خاطرش بود و فاسق در فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود
و استغفار میکرد از گناهان خود و از حضرت صادق علیه السلم منقول است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان روزی نزد حضرت موسی آمد و کلاهی برنگهای مختلف
بر سر داشت چون نزدیک رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد موسی
گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه‌ات را از همه کس دور گرداند گفت آمده‌ام تو را
سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داشتی
گفت باین میربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو کدام گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود
تو بر او مسلط و غالب میشوی گفت وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند
و گناهانش در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که خداوند عالمیان
بداود خطاب نمود که ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را بشارت ده
گناهکاران را که توبه ایشان را قبول می‌نمایم و گناه ایشان را عفو میفرمایم و بترسان صدیقان را که
عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده را که من او را بمقام حساب در آورم و بعدالت حساب با او
کنم هلاک میشود [illegible] شکر نعمت است و شکر از امهات صفات حمیده است و شکر

می‌شود بلکه آنکه [illegible] قبول و کمال عبادت چنانچه اشارهٔ مجملی در اول کتاب
[illegible] در عیوب خود و پستیها و عجز و نقص خود بدیدهٔ بصیرت
نظر [illegible] معبود خود را لایق بداند میداند که هیچ عبادت نکرده و اعتماد بر
[illegible] معبود خود که اکرم الاکرمین است می‌توان کرد چنانچه منقولست که حضرت
امام موسی علیه السلام یکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام
در عبادت و بیرون مبر هرگز نفس خود را از حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه
خود را دان در درگاه صاحب تقصیر بدان بدرستی که خدا را عبادت نمیتوان کرد
بنحوی که او سزاوار عبادت است و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بجابر
فرمود که ای جابر خدا هرگز ترا از نقص و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه
دانی که مقصر و ناقصی و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که عابدی
در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد و قربانی او مقبول
نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان آن بود که آتشی می‌آمد و آن را میسوخت چون
دید که قربانیش مقبول نشد با نفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از تست و ناقص بودن
عمل از تقصیر و گناه تو است پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتی که نفس خود را کردی
در درگاه ما بهتر از عبادت چهل ساله تو و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که هر
عبادت [illegible] خدا کنی در آن عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستی
که همه مردم در عملهائی که میکنند در میان خود و خدا مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم
گردانیده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خدا میداند که گناه از برای
مؤمن از عجب بهتر است و اگر چنین نبود هرگز نمیگذاشت که هیچ مؤمنی بگناه مبتلا شود و از
آن حضرت منقولست که [illegible] گناهی میکند و از آن نادم و پشیمان می‌باشد و
بعد از آن عمل خیری [illegible] خوشحال می‌شود و از آن ندامت و پشیمانی باز میماند

شکر الله نعمت زبان شکر آن است که چیزهائی را که خدا گفته او را براو واجب یا مستحب کرده بگوید و از آن چیزهائی که خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته باز دارد و همچنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال او آنست که او را در مصرفی صرف کند که منعم از آن راضی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب کرده ادا کند و شکر عالم آن است که بذل کند بطالبانش و عمل بآن بکند و وسیله باطل نکرداند و در هر یک از اینها هر چند که صرف میکنند حق تعالی بتوفیق وعده خود عوض را زیاده کرامت میفرماید و بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می آید خواه در اصول دین و خواه در فروع دین مثلا وجود پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و بعثت آن حضرت اعظم نعمتهای الهیست بر بندگان که آنحضرت وسیله سعادات ابدی و واسطه نعمتهای دنیوی و اخروی گردیده و همچنین اوصیای آنحضرت و شکر این نعمت آن است که اقرار به بندگی او کنند و اطاعت ایشان بکنند پس انکار ایشان بدترین انواع کفران نعمت ایشان است و بعد از اقرار در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و آن گناه البته بعضوی از اعضای شود پس کفران نعمت آن عضو نیز کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و عضلات و رباطات و سایر ادوات که در تحریک آن عضو دخل دارند هر یک نعمتی از نعمتهای الهیند و در غیر مصرف ایشان صرف کرده و کفران هر یک از این نعمتها کرده و آن غذائی که خورده که باعث این قوت شده که سبب آن این فعل از او صادر شده با آنچه امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملیکه و چندین هزار از بنی آدم که مدخلیت در تحصیل آن غذا داشته اند همه نعمتهای الهیست و کفران همه کرده است و آن عملی که خدا باو کرامت فرموده بقبح این عمل از آن نیز کفران کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نمائی کفران نعمتهای غیر متناهی از خدا بعمل می آید چنانچه حضرت صادق علیه السلم فرمود که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناهاست و تمام شکر آن است که بگوید الحمد لله رب العالمین

که کفران [illegible] ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمت است و کفرانش
موجب [illegible] چنانچه حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاد میگردانم و اگر
کفران نمایید عذاب [illegible] شدید و عظیم است و حضرت صادق علیه السلم فرمود که هرکه را
چهار چیز [illegible] چهار چیز محروم نگردانید کسی را که دعا دادند او را از اجابت محروم نکردند
کسی [illegible] استغفار دادند توبه او را قبول کردند و کسی را که شکر دادند او را از زیادتی نعمت
محروم نگردانیدند و کسی را که صبر کرامت کردند او را از اجر و ثواب محروم نمیگردانند و در حدیث
دیگر فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شداید و المها
و استغفار نزد گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام خورنده
شکرکننده ثوابش مثل ثواب روزه دار است که از برای خدا روزه داشته باشد و صاحب
عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که به بلا مبتلا باشد و صبر کند و مالداری
که شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد و بدانکه شکر نعمت مشتمل بر چند چیز است
اول آنکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در ذات و صفات باو نسبت ندهد و انکار
وجود او ننماید و هرچه مقابل این معنیست کفران است چنانچه حق تعالی در بسیاری از
آیات کافران را بکفران نعمت مذمت فرموده است که انکار وجود منعم خود کرده‌اند و شریک از
برای او قرار داده‌اند [illegible] آنکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدا را از جانب
دیگری نداند چنانچه از حضرت صادق علیه السلم منقول است که هرکه خدا باو نعمتی کرامت
فرماید و آن نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را ادا
کرده است [illegible] نعمت بکند و ثنای منعم بزبان بجا آورد چنانچه باسانید معتبره
منقولست از حضرت صادق علیه السلم که هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد
و خواه بزرگ [illegible] شکر آن نعمت را ادا کرده است [illegible] آنکه آن نعمت را در چیزی
صرف کند که رضای منعم در آن است و حقی که خدا در آن نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند

نزد او حاضر کرد ابوذر نانها را برداشت و میگردانید و نظر میکرد سلمان گفت
که ای ابوذر برای چه ملاحظه این نانها میکنی گفت میخواستم ملاحظه کنم که خوب پخته است
سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار جرأت مینمائی که نعمت الهی را سبک میشماری والله
که در این نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا آن آب را بباد
داده اند و باد [illegible] ابر و باران [illegible] بزمین باریده و رعد و ملائکه در آن
عمل کرده اند تا جاهای خود قطره های باران گذاشته اند و در این نان زمین و چوب و آهن و
[illegible] و آتش و هیزم و نمک بکار رفته و در آن عمل کرده و آنچه در آن دخل دارد احصا
نمیتوان نمود پس چگونه تلافی این تقصیر میکنی [illegible] ابوذر گفت بسوی خدا توبه میکنم و استغفار
مینمایم و عذر تو را میخواهم [illegible] سلمان ابوذر را بضیافت طلبید روز
[illegible] چند [illegible] ابوذر گذاشت
[illegible] سلمان رفت و حسینی خود را آورد
کرد [illegible] گفت [illegible] ابوذر [illegible] و سلمان گفت چه
سپاس خداوندی را که ما را [illegible] قناعت روزی [illegible] سلمان گفت که اگر قناعت میداشتی
حسینی [illegible] و آنکه چون کمال [illegible] صفت کمالی در ممکن یافت میشود که اقرار
بعجز از ادراک آن کمال بکند [illegible] شکر هر چند آدمی بیشتر شکر میکند و تفکر مینماید
در نعمتهائی که [illegible] شکر [illegible] در این که ادوات و آلات و آنچه موقوف
علیه این شکر است همه از خداست [illegible] توفیق شکر هم از او است میداند که در هر شکری چندین
هزار شکر دیگر بر او لازم میشود [illegible] نماید که از عهده شکر بیرون نمیتوان آمد چنانچه
منقول است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت
موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است موسی گفت خداوندا چگونه تو را
شکر کنم چنانچه حق شکر تو است و حال آنکه هر شکری که تو را کنم آن شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو

و بدانکه از جمله شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است و اقرار باینکه احصای آنها نمیتوان نمود و
اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمتها بر او هست از اموری که
سبب ساخته از برای حصول این لقمه که باین حد رسیده است که می توان خورد و بعد از
خوردن آنچه نعمتها در دخول او از اسبابی که در بدن برانگیخته تا جزو بدن او شود از
دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و
تدبیراتی که در هر حالتی از حالات غذا میفرماید و قسمتهائی که باخلاط اربعه منقسم
میگرداند و هر یک را از راه عروق و شرایین بمحل خود میفرستد و جزو آن عضو میگرداند
اعتراف میکند که عد نعمتهای الهی کردن محال است بلکه اگر نیکو تفکر نمائی میدانی که هر
نعمتی که خدا بهر فردی از افراد خلق داده بر تو نیز آن نعمت است زیرا که آدمی مدنی بالطبع است
و همه با یکدیگر محتاج است پس هر نعمتی که خدا بر آن جولاه هندی داده از اعضا و
جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم همه بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو نمی شد
آن پارچه را نمی بافت که تو با جامه که تو بآن محتاجی منتفع شوی و هر نعمتی که بر پدر
جولاه کرده اند همه در وجود آن جولاه دخیل است پس آنها نیز بر تو نعمت است [illegible]
[illegible] هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان آدم تا زمان تو شده است همه در
[illegible] کمالات تو مدخلیت دارند و کسی که در گلستان منعمیت و رحمانیت الهی تفکر
نماید و از گلهای حقایق بفضل الهی بروی عقل او شکفته می شود و از این دریای
بی پایان [illegible] تفکر است که ممدوح است و امر کرده اند ائمه علیهم السلم که تفکر
در نعمای الهی بکنند و این تفکر فواید بی نهایت دارد زیرا که موجب مزید معرفت منعم
و معرفت نعمتهای او و محبت او میگردد و محرک بر عبادات و صارف از محرمات می شود
و موجب رضا بقضای الهی و عدم کفران نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت امام محمد تقی
صلوات الله علیه منقولست که سلمان ابوذر را بخانه خود طلبید و دو گرده نان

شما را کرده است کتمان نمایید پس چون بنده حساب شود هیچ چیز بغیر گناه گواهی نمیدهند
و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که شادی و فرح و خوشنودی خدا از توبه بنده اش
زیاده است از فرح شخصی که در شب تاریک راحله و توشه اش گم شده باشد و بعد از آن بیابد
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند
و همچنین که گناه کند توبه کند و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است و لیکن خدا آن گناه کننده
توبه کننده را نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا وحی نمود
بحضرت داود که برو بنزد بنده ام دانیال و بگو باو که مرا معصیت کردی و ترا آمرزیدم
و باز معصیت کردی و ترا آمرزیدم و دیگر معصیت کردی و ترا آمرزیدم اگر مرتبه چهارم معصیت
میکنی ترا نمی آمرزم چون داود آمد و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت که ای پیغمبر خدا
پیغام خدا را رسانیدی پس چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای
پروردگار من داود پیغمبر تو رسالت ترا بسوی من آورد بعزت و جلالت قسم که اگر تو مرا
نگاه نداری و محفوظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت
خواهم کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله باسانید معتبره منقول است که فرمود که
هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال توبه او مقبول است پس فرمود که یکسال بسیار است
هر که توبه کند قبل از مردنش بیکماه توبه او مقبول است پس فرمود که یکماه بسیار است
هر که توبه کند پیش از مردنش بیک هفته خدا توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که هفته
بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک روز توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود
که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند توبه اش مقبول
و منقول است که هر دردی را دوائیست و دوای درد گناهان استغفار و توبه است و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که گاه هست که مؤمن گناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطرش
آورد و توبه میکند و آمرزیده شود و کافر گناهی میکند همان ساعت فراموش میکند و فرمود

عطایای بسیار کرامت فرمودی همان شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است و از شکر
عاجزی توبه است بدانکه توبه از جمله نعمتهای عظیمیست که حق تعالی باین ا
مت کرامت فرموده است و ببرکت پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت او صلوات الله علیهم بر این امت
آسان کرده است زیرا که در امم سابقه توبهای دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی
امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود و برای امت در پوشانیدن
گناهان و توسعه در توبه ایشان نعمتهای عظیم فرموده است چنانچه از حضرت صادق صلوات
الله علیه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده اراده حسنه
میکند اگر آن حسنه را نکرد بمحض آن نیت خیر خدا یک حسنه در نامه عمل او می نویسد و اگر بجا
آورد ده حسنه در نامه عملش می نویسد و چون اراده گناهی میکند اگر بجا نیاورد بر او
چیزی نمی نویسند و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست
که کاتب حسنات است بملک دست چپ که کاتب سیئات است میگوید که تعجیل مکن و زود
منویس شاید که حسنه بکند که این گناه را محو کند زیرا که خدا می فرماید که بدرستی که حسنات
گناهان و سیئات را برطرف میکند یا شاید که استغفار بکند که گناهش آمرزیده شود پس اگر
گفت که اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزَ الْحَكِيمَ الْغَفُورَ الرَّحِيمَ
ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ بر او چیزی نمی نویسند و اگر هفت ساعت گذشت
و حسنه و استغفار هیچ یک نکرد ملک دست راست بدیگری میگوید که بنویس بر این شقی
محروم و از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست که چون بنده توبه نصوح میکند
که عزم داشته باشد که دیگر آن گناهان نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست
میدارد و در دنیا و آخرت بر او ستر مینماید راوی گفت که چگونه بر او ستر مینماید فرمود که فراموش
میکند از خاطر ملکین آنچه را که بر او نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارحش
که گناهان او را کتمان نمایند و وحی میفرماید بقعهای زمین که آن گناهانی که بر روی

پس آن جوان بر رو در افتاد و گفت منزه است پروردگار من [illegible] هیچ چیز از پروردگار من
عظیم نیست و او [illegible] همه چیز بزرگوارتر است حضرت فرمود که میکوئی آمرزد گناهان عظیم را
غیر [illegible] عظیم جواب گفت که نه والله یا رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان
یکی از گناهان خود را نمیگوئی گفت هفت سال بود که قبرها را میشکافتم و کفن مردها را میدزدیدم
پس دختری از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون
آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در آنحال شیطان مرا وسوسه
کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت آیا سفیدی بدنش را ندیدی فربهی رانش را ندیدی
و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم و با او وطی کردم و او را با آن حال واگذاشتم و برگشتم ناگاه
صدایی از پس سر خود شنیدم که گفت که ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو
مخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر بدر آوردی و کفنم را
دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان
گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز حضرت فرمود که دور شو ای
فاسق که میترسم که به آتش تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو به جهنم حضرت مکرر این را میفرمودند
تا آن جوان بیرون رفت پس به بازار مدینه آمد و توشه گرفت و به یکی از کوههای مدینه
رفت و پلاسی پوشید [illegible] مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد میکرد
که پروردگارا اینک بنده تو است که غلول در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن غل
کرده پروردگارا تو مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شده ام
نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سوال میکنم از تو
بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید خود ناامید نگردانی ای
خداوند من و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی تا چهل شبانه روز این را
میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست

که هر که در هر روز هفتصد مرتبه استغفر الله بگوید خدا هفتصد گناه او را می‌آمرزد و خیری
نیست در بنده‌ای که هر روز هفتصد گناه کند و فرمود که حضرت عیسی بر جماعتی گذشت
که می‌گریستند پرسید که این جماعت بر چه می‌گریند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند
تا خدا ایشان را بیامرزد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ کس نزد خدا محبوب‌تر
نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که عجب
دارم از کسی که ناامید می‌شود از رحمت خدا و حال آنکه کشنده گناهان با اوست پرسیدند که کدام است
کشنده گناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنید به استغفار تا
بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند و منقول است که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ
سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله در [illegible] جوانی پاکیزه خوشروی ایستاده و بر
جوانی خود گریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و می‌خواهد بخدمت تو بیاید
حضرت فرمود که بیاورش چون بیامد و سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که ای جوان
چرا گریه میکنی گفت چون نگریم که گناهانی کرده‌ام که اگر خدا بعضی از آنها را مؤاخذه نماید
بجهنم خواهد برد و گمان من این است که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت
فرمود که مگر شرک آورده‌ای گفت پناه میبرم بخدا از اینکه بپروردگار خود مشرک شده باشم فرمود که
نفسی را بناحق کشته‌ای گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مانند کوهها
باشد [illegible] گفت گناهان من از کوهها عظیم‌تر است فرمود که خدا گناهانت را می‌آمرزد
اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات
خدا بوده باشد گفت از اینها نیز بزرگتر است فرمود که خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر چه
مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از اینها نیز بزرگتر است حضرت
غضبناک بسوی او نظر کرد و فرمود و گفت ای جوان گناهان تو عظیم‌تر است یا پروردگار تو

و کرسی واسع و عرش عظیم نزد تو است چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید
یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد تا از این باب سخنان میگفت و میگریست و خاک بر سر میکرد و حیوانات
و درندگان بر دور او حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او
موافقت میکردند پس حضرت نزدیک او رفتند و دستش از گردنش گشودند و خاک را
بدست مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد که تو آزاد
کرده الهی از آتش جهنم پس بصحابه گفتند که همچنین تدارک گناهان بکنید چنانکه بهلول
کرد و آیه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند و باید دانست که توبه را شرایط
و بواعث هست اما باعث توبه که آنچه را بر توبه میدارد دانست که تفکر نماید در عظمت
خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در
عقوبات گناهان و نتیجهای دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و شمه
از آنها بعد از این بیان خواهد شد و تفکر نماید که چه منفعتها و فواید عظیمه بسبب گناهان
از او فوت شده است تا این تفکرات باعث این شود که او را تألم و تأسف حاصل شود
از فوت آن محبوبات و تحصیل آن عقوبات و این ندامت او را باعث می‌شود بر سه چیز
که توبه مرکب از اینهاست   از آنها تعلق بحال دارد که الحال ترک آن گناهانی که مرتکب
آنها بوده است بکند   متعلق است باینده که عزم جزم بکند که بعد از این عود باین گناهان
نکند تا آخر عمر   متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشتها و تدارک گذشتها
بکند اگر تدارک داشته باشد و بدانکه گناهانی که از آن توبه واقع می‌شود بر چند قسم است
آنکه گناهی باشد که مستلزم حکمی دیگر بغیر از عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر
و در توبه این گناه همین ندامت و عزم بر ترک کافیست برای برطرف شدن عقاب اخروی
آنست که مستلزم حکم دیگر هست و آن بر چند قسم است یا حق خداست یا حق خلق و اگر
حق خداست یا حق مالیست مثل آنکه گناهی کرده است که می‌باید بنده آزاد کند پس اگر قادر

باسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب گردانیده
وگناه مرا آمرزیده به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده
نشده ام و می خواهی مرا عقاب کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزد یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا
کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که انجا
که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند بمرتکب شدن از گناهان بزرگتر از زنا از
شکافتن قبر و کفن دزدیدن خدا را بیاد می آورند پس استغفار میکنند از گناهان خود یعنی
از خدا میترسند و بزودی توبه میکنند و کی می آمرزد گناهان را بغیر از خدا خداوند عالمیان
میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد تائب و پشیمان او را راندی و دور کردی پس بکجا رود
و نزد که رود و از که سؤال کند غیر از من که گناهش را بیامرزد بعد از آن در آیه فرمود که
و بعد از گناهان مصر نیستند بر کردهای خود و میدانند بدی اعمال خود را ایشان جزاء
ایشان آمرزش پروردگار ایشانست و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرهای حال
گویی که خالدند در آن بهشتها و هرگز از ایشان بر طرف نمیشود و بسیار نیکوست مزد عمل
کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد و حضرت بیرون آمدند و میخواندند و تبسم
میفرمودند و احوال بهلول را می پرسیدند معاذ گفت که یا رسول الله شنیدیم که در فلان
موضع است حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان
در میان دو سنگ ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده
و مژهای چشمش از بسیار گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی
و صورت مرا نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری آیا مرا در آتش
خواهی سوزانید یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانید الهی احسان نسبت
بمن بسیار کرده و نعمت بسیار بمن داری دریغا که میدانستم که آخر من چه خواهد بود
آیا مرا بعزت بهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و زمین

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که شخصی در حضور آن حضرت
گفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی که استغفار چیست استغفار درجه علیین است
و آن اسمیست که بر شش چیز اطلاق میکنند و شش جزو دارد ... پشیمانی بر گذشته ...
عزم بر اینکه دیگر عود نکنی هرگز ... آنکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون
خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمه تو نباشد ... آنکه هر واجب که
از تو فوت شده باشد بجا آوری ... آنکه آن گوشتی که بحرام در بدن تو روئیده آنرا باندوه
و حزن و مشقت بگدازی تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان
بروید ... آنکه ببدن خود الم طاعت بچشانی آنقدر که لذت معصیت را بآن چشانیده
یا ابا ذرّ انّک فی ممرّ اللیل و النّهار فی آجال منقوصة و اعمال محفوظة و الموت یأتی
بغتة و من یزرع خیراً یوشک ان یحصد ندامة و لکل زارع ما زرع ای ابوذر
گذرگاه شب و روزی و شب و روزی بر تو میگذرند و از اجل و عمر تو کم میکنند و خدا
و ملائکه عملهای تو را حفظ مینمایند و ثبت می کنند و مرگ بی خبر و ناگاه میرسد و هر که
تخم خیر و نیکی میکارد در دنیا بزودی در آخرت حاصل نیکی و سعادت درو میکند
و هر که تخم بدی در این دنیا می پاشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند و هر
زراعت کننده مثل آنچه زراعت میکند می یابد یا ابا ذرّ لا یسبق بطیء بحظّه و لا یدرک
حریص ما لم یقدّر له و من اعطی خیراً فالله اعطاه و من وقی شرّاً فالله وقاه ای ابوذر
کسی که سستی ورزد در طلب روزی دیگری بهره او را نمیبرد و کسی که حریص باشد
و بسیار سعی کند در طلب رزق زیاده از آنچه خدا مقدر کرده است باو نمیرسد و هر که چیزی
باو میرسد خدا باو عطا فرموده است و باید که از جانب خدا داند و کسی که شری و بدی
از او دور می شود خدا از او دور کردانیده و او را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه
بمقتضای آیات و احادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی چند است که صاحب حیات

بر آن باشد تا بعمل نیاورد همین ندامت رفع عقاب از او نمیشود و واجب است که آن کفا
را ادا کند یا حق غیر مالیست مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده باشد می باید قضای آنها را
بجا آورد و اگر کاری کرده است که حدی خدا برای او مقرر ساخته است مثل آنکه شراب
خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه میکند
میان خود و خدا و اظهار آن نمیکند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزنند
و اظهار نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست واجبست که بصاحب مال
یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را گمراه کرده است می باید او را ارشاد
نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آنست که می باید مستحق قصاص را اعلام بکند
که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق کشتن یا قصاص شده ام و تمکین خود بکند که اگر
صاحب حق خواهد قصاص کند و اگر حدی باشد مثل اینکه فحش گفته است پس
اگر آن شخص عالم باشد بآنکه این اهانت نسبت باو واقع شده است می باید تمکین خود
بکند برای حد و اگر نداند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد این است که گفتن باو
و باعث آزار و اهانت اوست و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب
غیبت مذکور خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد این است که اینها واجبی چند [illegible]
و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها متحقق میشود و بترک اینها عقاب خواهد
داشت و ظاهر بعضی احادیث این است که اینها شرط قبول توبه اند و توبه کامل آنست
که [illegible] مافات منها ممکن بکند و آنچه از ظلمات گناهان در نفس او حاصل شده آنها را
ازاله نماید چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و اله در حدیث گذشته اشاره بآن فرموده
که در توبه کامل شرط است که یکسال بعد از آن بعبادات و مجاهدات تدارک مافات بکند
و بعد از آن توبه [illegible] است و همچنین یا کمتر و اقل مرتبه اجزای توبه آنست که
معاینه امور آخرت نشده باشد که بعد از آنکه معاینه امور آخرت شد دیگر توبه مقبول
نیست

نمی‌افزاید و دعا نمی‌کند و بداند که دعا دخیل است و از جملهٔ اسباب تقدیر روزی است
واگر نه ترک تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است
و ایضا باید که روزی را که از جانب خدا داند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را که از او
داند باعث این نشود که اگر کسی را خدا واسطه کند و احسانی باو بکند شکر احسان
او نکند بلکه می‌باید که هر که از خلق باو نیکی و احسانی کند حق نعمت او را بشناسد
وشکر او را بکند اما اعتماد بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای خشنودی او مخالفت
پروردگار خود نکند و بداند که خداوند واسطه کرده است که این روزی باو رسیده است
و اگر خدائی خواست او قادر بر ایصال این نعمت نبود چنانچه از حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی در روز قیامت به بنده از بندهای خود فرماید
که آیا شکر کردی فلان شخص را گوید که نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که چون او را
شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کننده‌ترین شما برای خدا
کسیست که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که
از درستی یقین مرد مسلمان آنست که راضی نکند مردم را بغضب الهی و ملامت
نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده بدرستی که روزی را حرص حریصی نمی‌کشاند و
نخواستن و کراهت کسی دور نمی‌کند و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از
مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را دریابد و بسند
معتبر از حسین بن علوان منقولست که گفت در مجلسی بودیم که طالبان علم در آن حاضر بودند
در بعضی از سفرهای و نفقه‌ام منتهی شده بود بعضی از اصحاب بمن گفت که از برای رفع
این پریشانی که را گمان داری و امید بکی داری من گفتم بفلان شخص گفت پس والله که
حاجت برآورده نمیشود و بامید خود نمی‌رسی گفتم چه میدانی که چنین خواهد بود گفت که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که بعضی از کتب سماوی خواندم که خداوند عالمیان

بآن منتفع شود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر آنها مقدر است از جانب
حق سبحانه و تعالی از برای هر کس یک قدری بر وفق حکمت و مصلحت و خلاف است
که آیا حرام روزی مقدر است یا نه و حق اینست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال
روزی مقدر ساخته که اگر متوجه حرام نشوند بایشان برسد و بقدر آنچه از حرام متصرف
میشوند از روزی حلال ایشان باز میگیرد و بایشان نمیرسد چنانچه بسند صحیح
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در حجة الوداع فرمود که بدرستی که روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیمیرد
تا روزی مقدر خود را تمام صرف نکند پس از خدا بترسید و تقوی و پرهیزکاری پیشه
خود کنید و اجمال کنید در طلب روزی و بسیار سعی مکنید و اگر چیزی از روزی دیر بشما
برسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید و معصیت خدا را وسیله تحصیل
روزی گردانید بدرستی که خدا روزیرا حلال قسمت کرده است و حرام قسمت نکرده است
پس کسی که تقوی ورزد و گناهان را ترک نماید و بر تنگی روزی صبر کند روزی او از
حلال باو میرسد و کسی که پرده ستر الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را اخذ
کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و در روز قیامت حساب آنرا و میطلبد و
بدانکه احادیث در طلب رزق بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است
و توهم نکنند که چون روزی مقدر است سعی و دعا بی فایده است زیرا که بعضی از روزی
چنان مقدر شده است که بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده است که با
سعی حاصل شود و بعضی مقدر شده است که با دعا بدست آید پس لهذا میباید که موافق
فرموده خدا سعی بکند و مبالغه بسیار در سعی نکند و سعی را مانع بندگی و عبادت خدا
نکند و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد و بداند که از سعی بدون مشیت الهی چیزی
حاصل نمیشود و زیاده از حد سعی کردن و ترک عبادات الهی نمودن چیزی بر مقدر

ملکی که من پادشاه آن ملک باشم پس بد حال کسی که از رحمت من نا امید شود و بد
حال کسی که معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد یا ابا ذر المتقون
سادة والفقهاء قادة ومجالستهم زيادة ان المؤمن ليرى ذنبه كانه تحت
صخرة يخاف ان تقع عليه وان الكافر ليرى ذنبه كانه ذباب مر على انفه
يا ابا ذر ان الله تبارك وتعالى اذا اراد بعبد خيرا جعل الذنوب بين عينيه
ممثلة والاثم عليه ثقيلا وبيلا واذا اراد بعبد شرا انساه ذنوبه يا اباذر
لا تنظر الى صغر الخطيئة ولكن انظر الى من عصيت يا اباذر ان نفس المؤمن
اشد ارتكاضا من الخطيئة من العصفور حين يقذف به في شركه يا اباذر من
وافق قوله فعله فذاك الذي اصاب حظه ومن خالف قوله فعله فانما يوبخ
نفسه يا اباذر ان الرجل ليحرم رزقه بالذنب يصيبه ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران
بزرگوارانند و فقها و علما قاید و راهنمای مردمانند و همنشینی علمای دین موجب
زیادتی علم و کمالات است و بدرستی که مؤمن گناه خود را چنان عظیم می بیند و از آن
در حذر است که گویا در زیر سنگی است که میترسد که بر سرش فرود آید و بتحقیق که کافر
گناه خود را چنان سهل میداند که گویا مگسی بر بینی او نشست و گذشت ای ابوذر بدرستی
که هرگاه حق تعالی خیر و سعادت بنده را خواهد گناهان او را پیوسته در میان
دو چشمش او ممثل میگرداند که منظور نظر او باشد و گناه را بر او گران و دشوار میگرداند
و اگر سعادت بنده را نخواهد و او شقی باشد گناهان را از خاطر او فراموش میسازد ای
ابوذر نظر مکن بکوچکی و خوردی بودن گناه ولیکن نظر کن بزرگواری و عظمت خداوندی
که معصیت او کرده ای ابوذر نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بیشتر است از اضطراب گنجشکی
که در دام افتاده باشد ای ابوذر هر که گفتارش با کردارش موافق بوده باشد پس او
بهرهٔ خود را از سعادت یافته است و اگر نه چنین باشد که قولش نیکو و کردارش بد باشد

میفرماید که بعزت و جلال و عظمت و بزرگواری و رفعت خودم سوگند میخورم که قطع میکنم
امل و امید هر کسی را که از غیر من امیدی داشته باشد بیأس و ناامیدی و جامه
پوشانم جامه مذلت و خواری را نزد مردم و از ساحت قرب خود او را دور میکردانم
و از فضل خود او را محروم میکردانم آیا در سختیها و شدتها امید از غیر من میدارد و حال
آنکه شداید و بلاها بدست من است و امید از غیر من دارد و در دیگری در دیگران
میکوبد و حال آنکه کلید همه درها بدست منست و درها همه بسته است و درگاه
من برای دعا کنندگان باز است کی امید بمن کرد در بلاها و رو بمن آورد که او را
محروم کردم و کی از برای مطلب عظیمی بدرگاه من آمد که امید او را قطع کردم آرزوها
و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان میرسانم
بحفظ من راضی نیستند و پر کرده ام آسمانها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال
و سستی بهم نمی رسانند و امر کرده ام ایشان را که درهای فیض و رحمت را میان من
و بندگان نه بندند پس اعتماد بقول من نمیکنند آیا نمیداند کسی که بلائی از بلاها
برو نازل شود که کسی غیر از من رفع آن نمیتواند کرد مگر باذن من چرا پس بنده از من
غافل است عطا کردم باو بجود و رحمت خود چیزی چند را که از من نطلبیده بود چون
از او باز گرفتم آن چیز را طلبید که باو رد کنم و از دیگران سؤال میکند آیا گمانش اینست که من
که بخشیده ام پیش از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم داد آیا من بخیلم که بنده مرا بخیل
میداند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم محل
آرزوهای خلائق و امیدگاه بندگان پس کی امید ایشان از من قطع می تواند کرد آیا از
من نمیترسند آن جماعتی که از غیر من امید دارند و طلب مینمایند اگر اهل آسمانها و
اهل زمینها تمام از من آرزو بخواهند و حاجت بطلبند و بهریک از ایشان آنچه همه
طلبیده اند بدهم از ملکت و پادشاهی من مثل یک عضو موری کم نمی شود چگونه کم شود

که مصر شدند و از آنها توبه نکردند خود کبیره می شوند زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرأت بر گناهان کبیره نیز میگردند و ارتکاب کبایر آدمی را بکفر و شرک میرسانند نعوذ بالله منه پس باید گناهان را خورد نشمارند و نظر بعظمت پروردگار کنند که معصیت عظیم سهل نمی باشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که صغیر و خورد نمی باشد چیزی که در روز قیامت نفع دهد و صغیر نمی باشد چیزی که در روز قیامت ضرر کند و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که گناهان صغیره راههایند بگناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمی ترسد و اگر خدا مردم را ببهشت و دوزخ نمی ترسانید واجب بود بر مردم که او را طاعت کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهایی که بایشان فرموده و احسانها که نسبت بایشان کرده و نعمتهایی که بدون استحقاق بایشان فرستاده و حضرت رسول صلعم فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدیها را هر چند خورد نماید در نظر شما و اعمال خیر خود را بسیار مدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بدرستی که کبیره باقی نمیماند با استغفار و صغیره صغیره نیست با اصرار و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که از جمله گناهانی که آمرزیده نمیشود آنست که کسی بگوید که کاشکی مرا مواخذه نمیکردند مگر بهمین گناه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ بنده نیست مگر اینکه بر او چهل پرده پوشیده است تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند پس تمام آن پردها از او دریده می شود پس ملائکه حافظان اعمال میگویند که خداوندا این بنده تو پردهای ستر تو همه از او کشوده شده خدا بایشان وحی می فرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمیگذارد مگر اینکه مرتکب می شود و خود را بافعال قبیحه خود در میان مردم می ستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمیکند و ما را شرم می آید از کارهای او پس خدا وحی میفرماید که بالهای خود را از او بردارید پس بعد از آن

و عبادات خود را در نظرش زشت و بد خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی از
روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی که از او صادر میشود بدانکه تقوی
درجه رفیعست از درجات مقربان و بعد از این مجملی از احوال متقیان انشاء الله
مذکور خواهد شد و مجالست و همنشینی علمای ربانی که بشرایط علم عمل کرده باشند
و باثار آنچه دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و آخرت است
چنانچه از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقولست که با عالم گفتگو کردن
و صحبت داشتن بر روی مزبلها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل
بر روی فرشهای رنگین و تکیه گاههای زیبا و بسند معتبر منقول است از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که حواریان بحضرت عیسی گفتند که با چه جماعت همنشینی کنیم
فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما آورد دیدن او و علم شما را بیفزاید سخن
گفتن او و دیدن عمل او شما را بآخرت راغب گرداند و منقول است که لقمان بفرزند
خود گفت که بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینائی مجالس را برای خود اختیار کن پس
اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای
تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد
و شاید که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی را ببینی
که یاد خدا نمیکنند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان بنشینی علم تو بتو
نفع نمیبخشد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاده میگردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان
نازل گردد و ترا نیز فرا گیرد و بدانکه مفاسد گناهان هر چند صغیره باشند عظیم است
و موجب حرمان از بهشت و سلب توفیق خداوند عالمیان میگردد و باعث قساوت
قلب و سیاهی دل و دوری از رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نمی باید شمرد که
که ارتکاب مکروهات موجب دخول در شبهات و گناهان صغیره میشود و بر گناهان صغیره

تمام فرامی گیرد دیگر بعد از آن هرگز رستگاری نشود و حضرت باقر علیه السلم فرمود که
گاه هست که بنده از خدا سؤال مینماید و نزدیک میشود که حاجتش بر آید پس گناهی میکند
و خدا وحی میفرماید بملک که حاجت او را بر میاور که او متعرض غضب من شد و مستوجب
حرمان گردید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی باران از سال دیگر کمتر نمی آید و لیکن
خدا هر جا که میخواهد میفرستد بدرستی که هرگاه جماعتی معصیتها کردند انقدری
از باران که از برای ایشان مقدر شده است حق تعالی از ایشان باز میگیرد و در بیابانها
و دریاها و کوههای بارد و گاه هست که جعل را خدا عذاب میفرماید در سوراخش
بسبب نیامدن باران برای گناهان جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است و خدا
او را راه داده است که بمحله دیگر جا بگیرد بعد از آن حضرت فرمود که عبرت بگیرید
ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق علیه السلم فرمود که گاه هست که شخصی گناهی
میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میگردد بدرستی که عمل بد تأثیرش در صاحبش
تندتر است از کارد و رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسی که گناهی را اراده کند بعمل
نیاورد که بسیار است که کسی گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خودم
سوگند که ترا نیامرزم هرگز و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت فرمود که گاه
باشد که بنده را بر گناهی از گناهانش صد سال در محشر محبوس بدارند و او نظر کند بزنانش
که در بهشت متنعمند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی قضای
حتم فرموده که نعمتی که بنده را کرامت فرماید از او سلب ننماید تا گناهی از او صادر شود
که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود که هیچ دردی
برای دلها دردناکتر از گناهان نیست و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست و از برای تفکر احوال
گذشتگان کافیست و مرگ از برای موعظه بس است و حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه فرمود که گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر و فساد است و گناهی که مورث

اظهار عبادت ما اهل بیت مینمایند و در این هنگام خدا او را در آسمان و زمین رسوا

میکند پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده تو چنین پرده درید و رسوا ماند میفرماید

که اگر من چیزی در او میدانستم میگفتم که شما بال خود را از آن بردارید و ایضا منقولست

که آن حضرت فرمود که ترک گناه کردن آسان تراست از طلب توبه کردن و چه بسیار

شهوت یکساعت که باعث اندوه دور و دراز میشود و مرگ دنیا را رسوا کرده است

و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است و حضرت صادق علیه السلام را

فرمود که اگر خدا خیر بنده را بخواهد و او گناهی میکند او را ابتلائی مبتلا میگرداند که استغفار

بیاد او رود و توبه کند و کسی را که چیزی در او نمی بیند چون گناهی کرد استغفار را

از خاطر او محو مینماید و او را در نعمت میدارد چنانچه میفرماید که ما استدراج و انعام

میکنیم ایشان را از جهتی که نمیدانند یعنی در هنگام معاصی بایشان نعمت میدهیم و

حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که در گناهان عظیم

در برابر درگاه او او رود و از او طلب آمرزش نماید و دشمن میدارد بنده را که اندک گناهی

کرده باشد و آن را حقیر و خفیف شمارد و ایضا فرمود که بپرهیزید از گناهان حقیر شمرده

شده که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که کدام گناهانست فرمود که این که کسی گناهی کند

و گوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بجای خشکی ساده رسیدند و بصحابه فرمودند که هیزم جمع نمائید صحابه گفتند که یا رسول

الله در این زمین هیزم نیست فرمود که هرچه بدست آید بیاورید پس آوردند تا بسیار

جمع شد حضرت رسول فرمود که گناهان باین نحو جمع میشود پس فرمود که زنهار که سهل

شمارید گناهان را که گناهی را طلب کننده هست و جمیع گناهان را نوشته است و در نامه اعمال

ثبت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که آدمی که گناهی میکند در دل او نقطه

سیاهی پیدا میشود پس اگر توبه کرد برطرف میشود و اگر دیگر گناه کرد زیاده میشود تا دلش را

شود یا بحسب دنیا مفاسد مترتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر بردن متکلم
شود کافر می شود و باعث خلود در جهنم واجب میشود و ممکن است که در مجلس
حرف شرعی بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس شود ممکن است که کلمه چیزی
بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود چون مفاسد سخن گفتن
بسیار است و غالب اوقات آدمی بی تفکر سخن میگوید مفاسد دنیا و آخرت بسیار
بسخن گفتن مترتب می شود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد
خاموشی از سخنیست که خبیث از اند پس اگر زبانش با ذکار و ادعیه و تلاوت
قرآن جاری باشد یقین که بهتر از خاموشیست و مورث سعادت ابدیست و اگر
سخنان دیگر گوید باید که اول تفکر نماید و رعایت فواید و مفاسد آن بکند و چون
بداند که فایده اخروی یا صلاح دنیوی در آن هست بگوید والا ساکت
باشد که سلامتی و نجات در این است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که حضرت لقمان بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن
از نقره است پس بدان که ساکت بودن از طلاست و حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاهداشتن زبان خود است و حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که ابوذر میگفت که ای طلب کننده علم این زبان کلید
خیر است و هم کلید شر است پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر
میزنی و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی میفرمود که بسیار سخن
مگوئید در غیر یاد خدا بدرستی که آنجماعت که بسیار سخن میگویند دلهای ایشان
قساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که زبان فرزند
آدم هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و میپرسد که بر چه حال صبح کرده اید
میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و ببلائی مبتلا نگردانی و

ندامت می‌شود قتل نفس است و گناهی که موجب نزول عذاب الهیست ظلم است و گناهی که
موجب رسوائی و دریدن پرده هاست شراب خوردن است و گناهی که باعث منع
روزی میشود زناست و گناهی که باعث زود فنا شدن است قطع رحم است و گناهی که
دعا را رد میکند و هوا را تاریک میکند عقوق پدر و مادر است یا ابا ذر دع
ما لست منه في شيء ولا تنطق بما لا يعنيك واخزن لسانك كما تخزن ورقك يا ابا
ذر ان الله جل ثناؤه ليدخل قوما الجنة فيعطيهم حتى يملوا وفوقهم قوم في الدرجات
العلى فاذا نظروا اليهم عرفوهم فيقولون ربنا اخواننا كنا معهم في الدنيا فلم فضلتهم
علينا فيقال هيهات هيهات انهم كانوا يجوعون حين تشبعون ويظمؤون حين
تروون ويقومون حين تنامون ويشخصون حين تخفضون ای ابو ذر ترک کن کاری که از او
فایده بتو عاید نمیگردد و سخن مگو در امری که از ان منتفع نمی‌شوی و زبان خود را
حفظ کن چنانچه زر خود را ضبط میکنی ای ابو ذر حق سبحانه و تعالی جمعی را داخل بهشت
خواهد کرد و انقدر از نعمت بایشان کرامت فرمود که نزدیک شود که ایشان از بسیاری
نعمت ملال حاصل کردد و بالای ایشان جماعتی باشند در درجات عالیه بهشت
پس چون ایشان نظر بآن جماعت کنند بشناسند ایشان را و چون حال ایشان را بحال خود
مقایسه کنند گویند که پروردگارا ایشان برادران ما بودند و ما در دنیا با ایشان میبودیم
چه سبب ایشان را بر ما زیادتی داده ندا در جواب ایشان رسد که هیهات هیهات
چه نسبت شما با ایشان ایشان گرسنه می‌بودند در هنگامی که شما سیر بودید و
تشنه می‌بودند در وقتی که شما سیراب بودید و بعبادت ایستاده بودند در اوقاتی که
شما در خواب بودید و از خوابها بیرون میرفتند از برای خدا در راهها
حتی در هنگامی که شما در خانه‌ها ساکن بودید بدانکه از زبان سخن گفتن
سعادتها تحصیل می‌توان نمود و بسا است یک کلمه شقاوت ابدی برای اینکس حاصل

جمیع اینها بسخن گفتن می‌شود الحق کر من ماه را با افتاب برابر میکنم تو فضل خاموشی را
بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوانی کرد وحضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت
بودن و سخن گفتن پس هر نظری که دران عبرت گرفتن نباشد بکار نمی اید و هر
خاموشی که دران تفکری نباشد ان غفلت است و هر سخنی که دران یاد خدا نباشد
ان لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشی او همه
تفکر در امری باشد که بکار او اید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان خود بگرید
و مردم از شر او ایمن باشند وحضرت صادق علیه السلام فرمود که خواب راحت بدن است
و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است یا اباذرّ جَعَلَ اللهُ جَلَّ
ثَنَاؤُهُ قُرَّةَ عَیْنِی فِی الصَّلٰوةِ وَحَبَّبَ اِلَیَّ الصَّلٰوةَ کَمَا حَبَّبَ اِلَی الْجَائِعِ الطَّعَامَ وَاِلَی
الظَّمْآنِ الْمَاءَ وَاِنَّ الْجَائِعَ اِذَا اَکَلَ شَبِعَ وَاِنَّ الظَّمْآنَ اِذَا شَرِبَ رَوِیَ وَاَنَا لَا اَشْبَعُ
مِنَ الصَّلٰوةِ یَا اَبَاذَرٍّ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ بِالرَّهْبَانِیَّةِ وَبُعِثْتُ بِا
لْحَنِیفِیَّةِ السَّمْحَةِ وَحُبِّبَ اِلَیَّ النِّسَاءُ وَالطِّیبُ وَجُعِلَ فِی الصَّلٰوةِ قُرَّةُ عَیْنِی یَا اَبَاذَرٍّ
اَیُّمَا رَجُلٍ تَطَوَّعَ فِی کُلِّ لَیْلَةٍ اِثْنَتَیْ عَشْرَةَ رَکْعَةً سِوَی الْمَکْتُوبَةِ کَانَ لَهُ حَقًّا وَاجِبًا
بَیْتٌ فِی الْجَنَّةِ یَا اَبَاذَرٍّ اِنَّکَ مَادُمْتَ فِی الصَّلٰوةِ فَاِنَّکَ تَقْرَعُ بَابَ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ وَ
مَنْ یُکْثِرْ قَرْعَ بَابِ الْمَلِکِ یُفْتَحْ لَهُ یَا اَبَاذَرٍّ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ یَقُومُ مُصَلِّیًا اِلَّا تَنَاثَرَ عَلَیْهِ
الْبِرُّ مَا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْعَرْشِ وَوُکِّلَ بِهِ مَلَکٌ یُنَادِی یَا ابْنَ آدَمَ لَوْ تَعْلَمُ مَا لَکَ فِی الصَّلٰوةِ
وَمَنْ تُنَاجِی مَا انْفَتَلْتَ ای ابوذر الله تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده
و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه گرسنه را دوستدار طعام و تشنه را خواهان
اب گردانیده است بدرستی که گرسنه چون طعام میخورد سیر میشود و میلش ازان
برطرف میشود و تشنه چون اب میخورد سیراب میشود و رغبتش زایل میگردد

او را قسم بخدا مید هند و مبالغه میکنند که ما را ببلائی مبتلا مکن و میکویند که ما
بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو معاقب می شویم و روایت کرده اند که شخصی
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه واله امد و کفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما
فرمود که زبان خود را حفظ کن باز کفت که یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که
زبان خود را نکاه دار باز کفت که یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان
خود را حفظ کن و فرمود که ایا مردمان را بر رو در اتش می افکند بغیر از درو کردهای
زبان ایشان و در حدیث دیکر فرمود که کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند
کناهان او بسیار و عذابش مهیاست و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از حضرت
رسول صلی الله علیه واله روایت فرمود که خدا زبان را در جهنم عذابی خواهد
فرمود که هیچ عضوی را چنان عذاب نکند پس زبان خواهد کفت که خداوندا چرا
مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شد
و بمشرق و مغرب عالم رسید و خونهای حرام بسبب ان ریخته شد و مالها بسبب ان
بحرام غارت شد بعزت و جلال خودم سوکند که ترا عذابی بکنم که هیچ یک از جوارح
ان عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ چیز سزاوارتر
نیست بسیاری حبس کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسی که زیادتیهای
مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخنش را امساک کند و نکاهدارد
و از حضرت امام زین العابدین علیه السلم پرسیدند از سخن کفتن و خاموشی که
کدام بهتر است حضرت فرمودند که هر یک را افتها هست پس اکر هر دو از افت سالم
باشند سخن کفتن بهتر از خاموشی است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای
ایشانرا بخاموشی نفرستاده بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی
و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از اتش جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت

دخلی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست چه ظاهر است که اگر کسی بکوه بسیار صعبی
بالا رود یا پاهای خود را به بندد و خود را از کوه بزیر اندازد از نماز دشوارتر است و هیچ
فضیلت ندارد و اگر بقصد ثواب کند معاقب خواهد بود مثل آنکه طبیبی نادان باشد
که بدوای سهل المؤنة که بفلسی تحصیل توان نمود بیماری معالجه نماید که بدوائی
که بصد تومان در مدت ده سال تعجیل او در ده باشد معالجه نتواند نمود و تغذیه
و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل می‌شود از هیچ معجونی حاصل نمی‌شود
هر چند مبلغهای جواهر در آن بکار رفته باشد همچنین حکیم علی الاطلاق که طبیب
نفوس و ارواح و عقول خلایق هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان
و یقین تاثیری داده و از برای هر یک مرتبه از فضل بیان فرموده که هیچ یک از
دیگری مغنی نیستند و هر یک را تاثیری خاص هست که از دیگری متصور نیست پس
کسی گمان نکند که چون نماز بهترین اعمال است پس کار دیگر نباید کرد از باب
این است که کسی گوید که چون گوشت تقویتش بیشتر است پس آب نباید خورد
بلکه هر فعلی را یک مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست و همه در کار است
اما نماز فایده‌اش زیاده از سایر اعمال است و بیشتر موجب قرب است و معراج مؤمن
و آن حدیث مشهور که بهترین اعمال آنست که دشوارتر باشد ممکن است که مراد
از آن این باشد که در هر نوعی از عمل دشوارترش بهتر از آسان‌تر است مثل آنکه
نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسان‌تر میسر شود
و روزه را که در تابستان گرم دارند چون دشوارتر است افضل باشد از روزه زمستان
که آسان‌تر است نه از اعمال دیگر و بسند صحیح از معویة بن وهب منقول است که از
حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که کدام عمل است که بیشتر باعث قرب
بنده بخدا می‌شود و نزد خدا محبوب‌تر است فرمود که عملی را بعد از معرفت اصول دین

و چون هرگز از نماز سیر نمیشوم و همیشه خواهان آنم ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را
به نهایت مبعوث گردانیده بود و در شریعت او بود ترک معاشرت خلق و دوری
از زنان و ترک لذتهای و مرا مبعوث گردانیده است با دینی پاکیزه و مائل از اعوجاج
و انحراف بجانب استقامت و در نهایت آسانی که تکلیفهای شاق در آن نیست
و مرا محبت زنان و بوی خوش داده اند ولیکن فرح و شادی و روشنی دیده من
در نماز است ای ابوذر هر که در هر شبانروز دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای
واجب بگذارد بر خدا لازم و واجب است که خانه در بهشت او را کرامت فرماید ای
ابوذر مادام که در نمازی در رگاه فیض و فضل و رحمت خداوند پادشاه جبار را
میکوبی و هر که بسیار درگاه پادشاه را میکوبد البته برای او می گشایند ای ابوذر
هیچ مومنی بنماز نمی ایستد مگر آنکه براو فرو میریزد رحمت از میانه او تا عرش و
ملکی را براو موکل میگردانند که او را ندا میکند که ای فرزند آدم اگر بدانی که تو را
در نماز چه ثوابها و رحمتها هست و با چه خداوندی مناجات میکنی هرگز از نماز
فارغ نشوی و ترک نماز ننمائی توضیح این مضامین قدسیه در ضمن چند لمعه
نظیم میگردد ... در بیان فضیلت صلوتست بدانکه چنانچه از احادیث
معتبره ظاهر میگردد بعد از عقاید ایمانی از افعال بدنی هیچ فعلی بفضیلت
نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان متواتر
است بر این معنی دلالت دارد و کسی این را استبعاد نکند که چون می شود که نماز از علمای
بسیار رشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنه بعقل شوم خود انکار این معنی کرد
و نهی کرد مردم را از گفتن حی علی خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات را ما
بعقول ناقصه خود نمی توانیم دانست حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای صلاح
حال ما و قرب ما بجناب اقدس او بیشتر دخیل است و بسیاری و کمی مشقت را چندان

که بنده را بمقام حساب میدارند اول چیزی که از او سؤال مینمایند نماز است پس اگر
تمام بجا آورده است نجات می یابد والا او را در آتش فرو میبرند و حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر نماز گذارنده بداند که از جلال و عظمت
الهی چه مقدار باو احاطه نموده نخواهد که هرگز سر از سجود بردارد [illegible] در
بیان اختلاف شرایع و مذمت بدعت در دین است بدانکه حق سبحانه تعالی هر
پیغمبری از پیغمبران اولوا العزم را که مبعوث گردانید شریعتی برای او مقرر فرمود موافق
مصلحت آن زمان و احوال اهل آن عصر چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوا العزم بعد از آن
مبعوث می شد و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود مخالف
حکم امت پیغمبر سابق این شریعت آن احکام را متبدل می ساخت و حکمی چند مخالف
آنها برای ایشان مقرر می شد و این والعیاذ بالله نه از باب جهل و نادانی است که یک
چیزی را نیکو داند و بعد از آن رایش متغیر شود و بر خلاف آن علم بهم رساند چنانچه
ملاعین یهود باین سبب منکر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف احوال امت و تبدل
حکمت ایشان است چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را در دوائی و غذائی
میداند و در وسط بیماری غذائی دیگر و دوای دیگر صلاح میداند و در آخر بیماری غذا
و دوای دیگر و گاه باشد که در اول بیماری تبرید کند و در آخر تسخین کند چنانچه
مثلا قوم حضرت موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح
ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود مثل آنکه بول اگر بجائی از بدن ایشان میریخت میبایست
آن موضع را مقراض کنند تا پاک شود و در قصاص بر ایشان مقرر فرموده بودند که اگر
کسی دیگری را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود و امت حضرت عیسی چون مردم
بسیار ملایم و هموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرمود و فرمود که ایشان را بموعظه
و نصیحت براه حق هدایت کنند و ایشان را امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در

و همچنین نماز سفارش فرمودی که بنده صالح عیسی بن مریم گفت که خدا مرا وصیت کرده است
بنماز و زکوة مادام که زنده باشم و در حدیث دیگر فرمود که محبوبترین عملها نزد حق
نماز است و نماز آخر وصیتهای پیغمبران است پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل
کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد و بکناری رود که کسی او را نه بیند
پس خدا او را به بیند که گاه در رکوع است و گاه در سجود است بدرستی که بنده
هرگاه که سجده میکند و سجده را طول میدهد شیطان فریاد میکند که وا ویلاه فرزندان
آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم و حضرت
امام رضا علیه السلم فرمود که نماز باعث قرب هر پرهیزکاریست و حضرت صادق
علیه السلم از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت فرمود که مثل نماز نسبت
با ایمان از بابت عمود خیمه است که اگر عمود برپاست نفع میکند طنابها و میخها و پرده خیمه
و چون عمود شکست اینها هیچ نفع نمیدهد همچنین در ایمان اگر نماز هست اعمال دیگر
نفع میدهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد و حضرت امام موسی
علیه السلم فرمود که پدرم در هنگام وفات فرمود که ای فرزند شفاعت ما نمیرسد
بکسی که نماز را سبک شمارد و سبک بجا آورد و حضرت صادق علیه السلم فرمود که
مرد پیری را در روز قیامت بیاورند و نامه اعمالش را بدست او دهند چون نظر کند
بغیر از بدی چیزی در آن نامه نه بیند بر او بسیار دشوار آید پس گوید که خداوندا
مرا امر فرمودی که بجهنم برند خطاب رسد که ای شیخ من شرم میکنم که ترا عذاب
کنم و حال آنکه تو در دار دنیا نماز میکردی ببرید بنده مرا به بهشت و امام محمد باقر ع
فرمود که هرگاه که شخصی بنماز می ایستد احاطه میکنند او را از ملائکه بعدد آن
جماعتی که در عقب او نماز ایستند و در عقب او نماز میگذارند و برای او دعا میکنند
تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت

ساخت که در این وقت می باید کرد بعنوان سنّت و باین جهت بدعت و حرام شد
و ائمه ما صلوات الله علیهم از آن نهی فرمودند و همچنین اگر کسی نماز سنّتی را سه رکعت
بیک سلام بکند چون این هیئت در نماز سنّت از پیغمبر بما نرسیده بدعت و حرام است
یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است و همچنین کلمه طیّبه لا اله الا
الله را همه وقت گفتن سنّت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار دهد
که بعد از نماز صبح هزار و پانصد مرتبه سنّت است و خصوص این عدد را در خصوص
این وقت از جانب شارع مقرر داند یا خود قرار دهد و این خصوصیّت را عبادت
داند بدعت است و بدعت در دین بدترین معصیت و امتیاز شیعه از سنّی
همیشه باین بوده است که شیعه بفرموده ائمه خود عمل مینموده اند و سنّیان چون
دست از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای سخیف و بدعتها در دین
میکردند و بان عمل مینمودند و ائمه ما صلوات الله علیهم ایشان را باین مذمّت
میفرمودند چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول و ائمه هدی
صلوات الله علیهم روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و گمراهیست و هر ضلالتی را
بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام
موسی علیه السلم پرسیدم که بچه چیز خدا را بیگانگی بپرستم فرمود که ای یونس بدعت
در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود در دین نظر کند هلاک
می شود و هر که اهل بیت پیغمبر را و فرموده ایشان را ترک کند گمراه می شود و هر که کتاب
خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده است
بچیزی که نمیداند و دین خدا را مقرّر ساخته است برای خود بنادانی و هر که چنین
کند با خدای خود مضادّه کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام

زمین فرمود و در کشتن نفس دیه و عفو برای ایشان مقرر فرمود و امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه واله چون وسط بودند احکام ایشان را وسط مقرر فرمود چنانچه در قتل نفس ایشان را مخیر فرمود در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است از احاطه کردن بحسن و قبح خصوصیات شریعت پس هر شرعی انچه صاحب شرع خبر داده بجای باید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتهای باید کرد که آن موجب ضلالت و گمراهیست و گول شیطان را نمی باید خورد که این عبادت مرا خوشتر می آید و این روش عمل کردن مرا بیشتر بخدا نزدیک میکند زیرا که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب بهزار نقص و مخلوط با صدهزار شهوت داریم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا باینها می توانند رسید چنانچه کشیش نصرانی گمان این است که بان عبادت و ریاضتی که میکشد او را قرب حاصل می شود و حال انکه هرچند عبادت بان طریقه میکند کفر و عنادش بیشتر می شود و از خدا دورتر میگردد و بدانکه بدعت عبارت از ان است که یک امری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری را که خدا حرام کرده باشد حلال کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب کنند که خدا واجب نکرده باشد یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب نگردانیده باشد اگرچه باعتبار خصوصیتی باشد مثل انکه خدا فرموده است که نماز در همه وقت مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کنند که چون وقت سنت است و این یک وقتیست از ان وقتها پس من در این وقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب افتاب بجا آورد بعنوان اینکه در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت می شود و حرام است چنانچه عمر علیه اللعنه در خصوص چاشت شش رکعت مقرر

بندهایت از هم بپاشد دعای تو را مستجاب نکنم و توبهٔ تو را قبول نکنم تا زنده کنی آنهائی را
که در دین تو گمراه کرده‌اند و از آن دین برگردانی و بسند صحیح از عجلی روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی با آن کافر
می‌شود فرمود که این که بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در آن بدعت همراهی کند
دوست دارد و هر که مخالفت او کند از او بیزاری جوید و بسند معتبر دیگر از ابی الربیع
شامی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ادنی چیزی که بنده را
از ایمان بدر می‌برد کدام است فرمود آنکه رایی بر خلاف [حق] قایل شود و بر آن بماند و
بسند صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم که چه چیز است
کمتر چیزی که آدمی با آن کافر می‌شود حضرت سنگریزه از زمین برداشتند و فرمودند
که این است که این سنگریزه را بگوید که هسته خرماست یعنی امری بر خلاف حق را که قرار
دهد حقیت این امر سهل و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او نماید در دین امر و دشمنی
با مخالفان خود در دین باطل بکند پس او ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرک
شده است و کافر شده است بنادانی و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود که
[سنت] آن چیزیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری فرموده و بیان کرده است و بدعت
آن چیزیست که بعد از آن حضرت پیدا کرده‌اند و جماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان
می‌باید بود اهل حقند اگرچه اندکی باشند و فرقت که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده
اهل باطلند اگرچه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امت بآن محتاج باشند نگذاشته است مگر آنکه
در قرآن فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چیزی اندازه مقرر فرموده
و برآن دلیل مقرر فرموده و از برای هر کس که از آن اندازه بدر رود حدی مقرر ساخته

از پیش خود قرار داده است و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است
که هر کس بدعتی بکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود که هرگاه بدعتها
در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر کند و بیان کند که این بدعت است
و اگر نه آن ملعون است بلعنت الهی و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را
تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود که خدا توبه صاحب بدعت را
قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او مقبول نیست فرمود که زیرا که در دل او
محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بدر نمیرود و ابن بابویه علیه الرحمه
بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که شخصی
بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد
او را میسر نشد پس شیطان بنزد او آمد و او را وسوسه کرد که می خواهی ترا بیک
چیزی دلالت کنم که اگر آن را بکنی دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت
آری شیطان گفت که دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دین بخوان پس او چنین
کرد و خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی بفکر خود
افتاد که چه کار بود که من کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من مقبول
نخواهد شد الا آنها را که گمراه کرده ام برگردانم نزد هر که می آمد و می گفت که دینی که
من بشما تعلیم کردم باطل بود برگردید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی دین تو حق بود
الحال شک بهم رسانیده در دین و هیچ یک برنگشتند چون دید که ایشان برنگردند
رفت زنجیری در گردن خود بست و سرش را بر میخی بست و با خود قرار داد که این را
نگشاید تا خدا توبه اش را قبول کند پس خدا وحی فرمود به پیغمبری که در آن زمان بود
که بگو بآن صاحب بدعت که بعزت و جلال خود سوگند که اگر آنقدر مرا بخوانی که

خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه
معصومین علیهم السلام اند و علوم ایشان را میدانند و تابع دنیا و باطل نیستند
چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه بحضرت
حضرت صاحب الامر علیه السلام نوشت که اموری که بر ما مشتبه شود چه کنیم
حضرت فرمان همایون نوشتند که در حادثهائی که بر شما وارد شود و چیزهائی
که بر شما مشتبه شود رجوع کنید براویت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت
منند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است که در
امری که در میان شما منازعه بشود نظر کنید بسوی کسی که حدیث ما را روایت
کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی
شوید و او را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر او
حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید و حکم ما را
بما رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن
در مرتبه شرک بخدا است و باید دانست که خدا تو را در روز قیامت در متابعت
همه کس معذور نمیدارد تا آنکه بدانی که او عالم است بعلوم اهل بیت و از گفته
ایشان خبر میدهد و بدانی که در دینی دارد که کلام ایشان را برای دنیا تأویل
نمیکند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هرگاه مردی را ببینید که نیکو مینماید علامات
و طریقه او و هیئات او و هیئات اهل خیر بما ند و در سخن گفتن ملاحظه بسیار
میکند و با احتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار مینماید
پس زود فریب او را مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا
و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیت و پستی نفس و ترسی که در دل او هست

و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که بهترین
اعمال نزد حق تعالی آن است که در آن عمل نسبت بپیغمبر عمل کنند و اگر چه اندکی باشد
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که گفتار بکار نمی آید مگر اینکه با کردار نیک باشد و گفتن و
کردن و نیت هر دو بی فایده است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد و منقول است
که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و محل عتاب شد گفت خداوندا مرا از
سجده آدم معاف دار و من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی نکرده باشد
حق تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی که من می خواهم و می فرمایم
مرا عبادت می باید کرد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد بمتابعت
سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت
کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر بر شما
چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بما عرض نمایید تا برای شما شرح
نماییم و بیان کنیم و در این باب احادیث بسیار است و در این کتاب همه را احصا
نمی توانیم نمود و بعضی احادیث که در این مطلب دخیل است در باب عمل بی علم
ذکر کردیم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده نمی ماند
که هر فعلی هر چند بر نفس مشکل باشد حسنی نیست که باعث نجات باشد تا موافق
سنت نباشد بلکه بدعت موجب ضلالت است و کسی که رجوع باخبار اهل بیت
علیهم السلام نکرده و معانی کلام ایشان را نتواند فهمید باید که نیت خود را خالص
گرداند و رجوع بخدا و ایشان کند البته بمقتضای آیه کریمه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا خداوند او را بحق هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه ندارند

او را بنهایت مرتبه زیان کاری وخسارت میرسانند پس چون کار او بسبب بدی
کردار او منع لطف خود از او مینماید و او را در طغیان او میگذارد پس او حلال
میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است وحرام میکند چیزهائی را که خدا حلال
کرده است و پروا نمیکند هرچه قدر از دین او که فوت شود هرگاه سالم باشد
برای او ریاست دنیائی که تقوی وترس الهی را برای تحصیل آن بمردم ظاهر می
کرداند پس این گروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است وایشانرا لعنت
کرده است وبرای ایشان عذاب خوار کننده مهیا کردانیده است ولیکن مرد و تمام
مرد و بهترین مردان کسی است که هوا وخواهشهای خود را تابع فرموده خدا
کرداند وقوای خود را در رضای الهی صرف نماید وبداند که با حق وراستی که خوار
وخفیف باشد باعث عزت ابدی آخرتست وعزتی که بسبب باطل بهم میرسد زود
منقضی میشود وبداند که اندک مشقتی که در دنیا باو می رسد برای تابع حق بودن
او را بنعیم ابدی عقبا میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد وبداند
که خوشحالی وسرور بسیاری که بسبب متابعت هواها وخواهشهای نفس باو میرسد
زود او را میکشانند بعذابی که انقطاع وانتها ندارد واین چنین کسی که مرد است
وتمام مردیست پس باو متمسک شوید وپیروی طریقه او بکنید وببرکت او بخدا
توسل جوئید که دعای او از درگاه خدا رد نمیشود وحاجات او بر آورده است
وبسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که پشت مرا
شکستند دو کس در این دنیا مرد دانای زبان آور فاسق ومرد نادان کودنی
که عبادت بسیار میکند آن اول بزبانی که دارد مردم را بسبب فسق وفجور از راه
حق بر میگرداند ودوم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند مردم را از حق باز میدارد
پس بپرهیزید از علمای فاسق واز جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه وضلالت

پس دین را دام و آلهٔ تحصیل دنیا و حرام میکرداند و مردم را پیوسته بظاهر نیک
خود میفریبد پس چون سالها برای او را میسر شد خود را در آن می افکند و اگر
می بیند که مال حرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب
او را نخورید زیرا که شهوات و خواهشهای خلق مختلف می باشد و چه بسیار است
که کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد رو میگرداند و اما اگر بحرام دیگری از مشتهیات
نفس می رسد مرتکب میشود و اگر بینید که از اینها نیز عفت میورزد باز زود فریب
او را نخورید تا ملاحظهٔ عقل و علمش بکنید زیرا که بسیار است که ترک اینها
همه میکند اما عقل متینی ندارد و آنچه را بنا دارد فاسد میکند باندازه ای اش
چیزها نیست که بعمل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش را هم متین یابید باز زود
فریبش را نخورید تا آنکه ملاحظه کنید که در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب
غالب میشود تابع آنها می باشد یا تابع عقل و به بینید که چون است محبت و خواهش
او نزد ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن و زهد او در ترک ریاستهای
باطل در چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیان کار دنیا و
آخرتند و زیان آن بیشتر از ترک دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او
بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکنند
برای ریاست و نیکی و اعتبار بعد از آن حضرت آیه خواندند که مضمونش این است
که چون با او میگویند که بترس از خدا بگیرد او را عزت و حمیت جاهلیت باینکه
مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بآن
مشغول شود پس بس است جهنم برای مکافات او و بد فراشیست آتش جهنم
برای او پس او از روی جهل در فساد و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاها از او
صادر میگردد مانند خبط شتر کوری که بر او می رود و اول باطلی که مرتکب می شود

میرسد و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سؤال نمایند یا باید که من شما را بجبر براه حق بدارم. در بیان آنکه رهبانیت در این امت نمی باشد و رهبانیت اختیار نمودن در این امت بدعت است بدانکه رهبانیت امریست مرکب از ترک زنان و عزلت اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره و در امت حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده اند و در غارها و کوهها جا میگرفته اند درختهای خشن و کنده می پوشیده اند و سنت پیغمبر ما بر خلاف اینها جاری گردیده و رهبانیت مذموم است و نکاح کردن و زنان و کنیزان داشتن سنت مؤکد است چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست و دنیا ترک کردن و سیاحت و عبادت خاموشی در امت من نیست و در حدیث دیگر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و خصی کردن امت من در روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که زن عثمن بن مظعون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله عثمن شوهرم روزها روزه می دارد و شبها همه شب عبادت میکند حضرت نعلین خود را برداشتند و غضبناک بخانه عثمن بن مظعون آمدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود که ای عثمن خدا مرا برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم آسان فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جمله سنتهای من نکاح زنان است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه ام سلمه درآمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند

هرکه راضی است بپرستیدی که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود
که هلاک شد بپرست هر منافق زبان دانیست و بسند معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقولست که ابو حمزه ثمالی فرمود که زنهار که بپرهیز از ریاست
و پیشوا بودن و سرکرده بودن و زنهار که از پی مردم مرو گفت فدای تو گردم
ریاست را که میدانم اما دو ثلث آنچه میدانم آن است که از پی مردم رفته ام و
احادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام فرمود که آن مراد نیست که تو فهمیدی بلکه
پیروی مردم آن است که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی و هرچه گوید
تصدیقش کنی پس چون دانستی که بمتابعت گفته هرکس نجات حاصل نمی شود
و هر عملی اذ مستحق ثواب نمیگردد و هر مشقتی قرب خدا بدست نمی آید و نیک
و بد اشیا را بگفته خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم میتوان
دانست و پیروی طریقه ایشان باعث نجات است در چند لمعه بعد از این
بعضی از بدعتها که مخالف شرع است و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام
بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضح می سازم و حجت خدا را بر تو تمام
میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل کنی شاید خدا بفضل خود مرا نیز
ثوابی کرامت فرماید که باعث ابن حیی شده ام و اگر عمل نکنی گناه ترا بر من نخواهند
نوشت چنانچه حق تعالی میفرماید که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بگوای محمد که ای گروه مردم بدرستیکه حق از جانب خدا
بسوی شما آمده بعثت شما ظاهر شد پس هرکه هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت
آن نماید پس نفع هدایت به هدایت برای خود یافته است و نفعش باو عاید میگردد
و هرکه گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده است بر نفس خود و ضرر آن بخود میرسد

لذیذ کرد و در این باب عریضه بخدمت حضرت صادق علیه السلم نوشت که معلوم کند که این کار را خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و اله چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعام لذیذ پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله گوشت و عسل تناول میفرمود و حضرت امام رضا علیه السلم فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبران است خود را خوشبو کردن و موهای زیاد را از بدن ازاله کردن و بسیار جماع کردن و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلم منقول است که دو رکعت نماز که کدخدا بکند بهتر است با هفتاد رکعت نماز که عزب بکند و فرمود که هر که زن میکند نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت فرمود که بدترین مردهای شما عزبانند و حضرت صادق علیه السلم فرمود که شخصی بنزد پدرم امد پدرم از او پرسید که ایا زن داری گفت نه پدرم فرمود که دوست نمیدارم که دنیا و انچه در انست از من باشد و من یکشب بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهتر است از عبادت عزبی که شبها بعبادت بایستد و روزها روزه دارد پس پدرم هفت درهم باو داد که باین زن بخواه و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که زن بگیرید که باعث زیادتی روزی شماست و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر این ایه که یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَیِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ لَکُمْ ای گروه مؤمنان حرام مکنید برخود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال کرده است که این ایه در باب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بلال و عثمن بن مظعون نازل شد که حضرت امیر المؤمنین قسم خورده بودند که شبها هرگز خواب نکنند و بلال قسم خورده بود که همیشه روزها روزه باشد و عثمن قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس زن

[illegible] امده است ام سلمه گفت بلکه شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن
[illegible] گفت پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم از من دوری میکند حضرت
فرمود که دیگر [illegible] خوش کردن و زینت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت
کند گفت هر بوی خوشی خود را خوشبو کردم و فایده نکرد حضرت فرمود کاشکی
میدانست که بنزدیکی تو چه قدر ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید
که چه ثواب دران هست فرمود که چون رو بتو میکند دو ملک او را فرا میگیرند
و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و چون مشغول
جماع میشود گناهان از او میریزد چنانچه برگ از درختان میریزد و چون
غسل میکند از جمیع گناهان بیرون می اید و بسند معتبر دیگر از جعفر بن محمد
الصادق علیه السلم روایت کرده است که سه زن بخدمت رسول صلی الله
علیه و آله امدند یکی از ایشان گفت که شوهرم گوشت نمیخورد و دیگری
گفت که شوهر من بوی خوش نمی کند و دیگری گفت که شوهرم با زنان نزدیکی
نمیکند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون امدند و ردای مبارک
از غضب بر زمین می کشیدند تا آنکه بر منبر رفتند و بعد حمد و ثنای الهی فرمودند
که چه باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمیخورند و بوی خوش
نمی کنند و بنزد زنان خود نمی آیند بدرستی که من گوشت میخورم و بوی خوش
میکنم و بنزد زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند او از من نیست
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم فرمود که از اخلاق پیغمبران است محبت زنان و فرمود
که گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده گردد مگر آنکه محبت او بزنان بیشتر
میشود و بسند صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقول است که سکین بن اسحق
نخعی متعبد شد و متوجه ریاضت شد و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای

[illegible] بالله بتصحیح نمی‌شود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جا اهل الحقیقه مسایل
ضروریه دین است و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجب
و [illegible] باعث حاصل نمی‌شود چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست که مذهب
شیعه را [illegible] است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود نشسته است
و [illegible] و با برادران خود آشنائی نمی‌کند حضرت فرمود که این مرد چگونه
[illegible] دین خود را یاد میگیرد و بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که
[illegible] باید بیایند در مساجد و با مردم نیکو همسایگی بجا آورند و گواهی بدهند برای ایشان
[illegible] و بجنازه ایشان حاضر شوند بدرستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم
[illegible] زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته
باشد او مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت
میطلبد و اجابت او نکند مسلمان نیست و از آن حضرت پرسیدند که محبوبترین
مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که مسلمان را بر مسلمان هفت حق
واجب هست که هر یک از اینها را که ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بیرون میرود
و از برای خدا در او بهره و نصیبی نیست بعد از آن فرمود که کمتر حقی که او را بر تو هست آنست
که دوست داری برادر مومن [illegible] آنچه از برای خود میخواهی و از برای او نخواهی آنچه از برای
خود نمیخواهی و حق دوم آن است که از رنجیدگی و خشم او احتراز نمائی و پیروی خشنودی
او بکنی و اطاعت امر او بکنی و حق سیم آن است که او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست
و پای خود و حق چهارم آنست که دیده و راهنمای او و آئینه او باشی و حق پنجم آنست که تو

عثمان بن مظعون بنزد عایشه آمد و در هیئت [illegible] و [illegible] بود عایشه باو گفت که چرا زینت
نکرده گفت برای که زینت کنم [illegible] مدتیست که شوهرم نزد من نیامده است
و [illegible] اختیار کرده است و پلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه شدند عایشه حقیقت
حال را [illegible] نقل کرد حضرت این را شنیدند بمسجد آمدند و فرمودند که مردم
ندا کنند که جمع شوند و بر منبر برآمدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا
جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه را بر خود حرام کرده‌اند بدرستی که من در شب
خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه نمی‌باشم پس هرکه
بعد از این ترک سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست پس
جماعت برخاستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خورده‌ایم بر اینها پس خدا فرستاد که
خدا شما را مؤاخذه نمیکند در سوگندهای لغو که بی‌اختیار از شما صادر شود و
در آن کفاره نیست و لیکن مؤاخذه میکند آنچه را که بقصد سوگند خورید که در آن
کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم بیان فرمود و ابن بابویه روایت کرده است
که پسر عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمگین شد حتی آنکه در
خانه مسجدی بجهت خود قرار داد که در آنجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان خداوند عالم رهبانیت
را بر ما ننوشته است رهبانیت امت من جهاد در راه خداست در بیان اعتزال
[illegible] بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه
خلق در این زمان ممدوح نیست [illegible] دیدن برادران
مؤمن و ادای حقوق ایشان [illegible] و قضای حاجات ایشان و
حاضر شدن [illegible] واقع شده است و هیچیک

از اینها بالعزلت جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسایل
ضروریه واجبست و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست
و هیچیک از اینها با عزلت حاصل نمیگردد چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کرد که شخصی هست که مذهب
شیعه را داشته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود نشسته است
و بیرون نمی آید و با برادران خود آشنایی نمیکند حضرت فرمود که این مرد چگونه
مسایل دین خود را یاد میگیرد و بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که
بر شما باد نماز کردن در مساجد و با مردم نیکو همسایگی کردن و گواهی برای ایشان
دادن و بجنازه ایشان حاضر شدن بدرستی که ناچارست شما را از معاشرت مردم
زیرا احدی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته
باشد او مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت
میطلبد و اجابت او نکند مسلمان نیست و از آن حضرت پرسیدند که محبوبترین
مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلم منقولست که فرمود که مسلمانرا بر مسلمان هفت حق
واجب هست که هر یک از آنها را که ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بیرون میرود
و خدا را در او بهره و نصیبی نیست بعد از آن فرمود که کمترین حقی که او را بر تو هست آنست
که از برای برادر مؤمن بخواهی آنچه از برای خود میخواهی و از برای او نخواهی آنچه از برای
خود نمیخواهی و حق دویم آن است که از آزردگی و خشم او احتراز نمایی و پیروی خشنودی
او بکنی و اطاعت امر او بکنی حق سیم آن است که او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست
و پای خود حق چهارم آنست که دیده او و راهنمای او و آینه او باشی حق پنجم آنست که تو

[illegible] عثمان بن [illegible] نزد عایشه آمد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو گفت که چرا زینت
نمی کنی گفت برای که زینت کنم مدتهاست که شوهرم نزدیک من نیامده است
و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است
پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه شدند عایشه حقیقت
حال عثمان را عرض کرد حضرت این را شنیدند بمسجد آمدند و فرمودند که مردم را
ندا کنند که جمع شوند و بر منبر برآمدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا
جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه را بر خود حرام کرده اند بدرستی که من در شب
خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه نمی باشم پس هر که
بعد از این ترک سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست پس
آن جماعت برخواستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خورده ایم چه کنیم خدا فرستاد که
شما را مؤاخذه نمیکند خدا در سوگندهای لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در
آن کفاره نیست ولیکن مؤاخذه میکند با آنچه بعمد و قصد سوگند خورید که در آن
کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم را بیان فرمود و ابن بابویه روایت کرده است
که پسری از عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمگین شد حتی آنکه در
خانه مسجدی برای خود قرار داد که در آنجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان خدا بر ما رهبانیت
نفرستاده است رهبانیت امت من جهاد در راه خداست   در بیان اعتزال
از خلق است بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه
خلق در این زمان ممدوح نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران
مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و
حاضر شدن بجنازه مرده های ایشان و قضای حوائج ایشان واقع شده است و هیچیک

فی سبیل الله فرمودند و با آنکه در هر یک از این امور احادیث متواتره وارد شده که بعضی از آنها انشاء الله در این رساله در مواضعشان مذکور شود و ظاهر که عزلت موجب محرومی از این فضایل است و بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان موجب هدایت ایشان نگردد و ضرر دینی با یکدیگر رسانند و اگر نه معاشرت با نیکان و هدایت گمراهان شیوه پیغمبر است و از افضل عبادات است با آنکه آن عزلتی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است و آن معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز می باشد زیرا که مفسده معاشرت خلق میل بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشان است و بسیار است که کسی که معتزل از خلق است و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است و هرچند از ایشان دور است اما بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کسی که در میان مجلس اهل دنیا باشد و از صحبت ایشان بسیار ملول باشد و آن معاشرت باعث زیادتی آگاهی و تنبّه او و نفرت او از دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خدا از هدایت ایشان یا غیر آن از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خوشا حال بنده خاموش گمنامی که مردم زمانه خود را شناسد و ببدن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در دل ایشان مصاحبت ننماید پس او را بظاهر شناسند و او ایشان را در باطن شناسد پس آنچه مطلوب است از عزلت آنست که دل معتزل باشد از اطوار ناشایسته خلق و بایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخدا و بر خود داشته

[illegible] باشی و حال آنکه [illegible] ناشی و او تشنه باشد و تو سیر
باشی و [illegible] برهنه باشی و او خادم نداشته
[illegible] و طعام او را مهیا کند و رخت
[illegible] حاجت کند و دعوتش قبول
کنی [illegible] شوی و اگر بدانی که حاجتی دارد
[illegible] حاجتش [illegible] پس [illegible] ولایت و دوستی
ما [illegible] و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت
برادر مؤمن خود [illegible] عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل
که او را ندا کنند که خوش [illegible] و از برای تو بهشت [illegible] و بسند معتبر از
خثیمه روایت کرده است که [illegible] حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه رفتم
که [illegible] شیعیان و دوستان ما
[illegible] ایشان [illegible] وصیت کن به پرهیز
[illegible] ایشان و عیادت
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] مردگان
[illegible] و صحبت داشتن
ایشان [illegible] مذهب ما را زنده دارد
و حضرت صادق علیه السلام [illegible] که با یکدیگر برادران باشید
و نیکوکار [illegible] یکدیگر [illegible] و مهربانی کنید و بر یکدیگر رحم
کنید [illegible] و احیاء مذهب حق
[illegible] حدیث دیگر فرمود [illegible] حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است
از اینکه [illegible] بنده آزاد کنم و [illegible] حج کرده [illegible] کنم و جهاد

می‌شود و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تأمل کند و بعین بصیرت نظر کند می‌داند که
کسی که در مقام اصلاح نفس باشد و بخدا توسل نماید بفضل الهی در ضمن معاشرت
خلق نفس او بکمالات بیشتر متصف می‌تواند شد مگر منزلی که معاشرت نیکان
و دیدن اطوار ایشان و شنیدن پندهای پسندیده ایشان چه روایت برای دوری
نفس قطع نظر از آنکه بنده را با اینها کار نیست و مطیع خداوند خود می‌باید باشد و
آنچه فرموده می‌باید عمل کند و بتصرف خود کار نداشته باشد و بعضی از تحقیق این
مقام انشاءالله در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد بیان طلب مال
از حلال نمودن و قدر انفاق کردن است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر
می‌شود طلب مال از ممر حلال کردن خوبست بلکه واجب و لازم است اما آن
طلب را مانع عمل بسنتهای پیغمبر کردن یا اعتماد بر طلب خود کردن خوب نیست
بلکه می‌باید عمل بفرایض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده‌اند قدری سعی بکند
و بداند که با وجود سعی معطی خداست و از او طلب نماید و بسبب این سعی از یاد
او غافل نشود چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشان را که مردانند که غافل نمی
گرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و از اقامت صلوة و دادن زکوة و بعد از
تحصیل آنچه بهم رسد باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهم رسد بر خود مشقت می‌باید
گذاشت و در این صورت ترک لذتهای کردن و جامها درشت و کهنه پوشیدن
خوبست که متوجه حرام نباید شد و اگر خدا وسعت و فراخی در روزی
دهد بعد از ادای حقوق واجبه الهی توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت
فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت می‌باید کرد که آنقدر بفقرا
ندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت مخارج خود هم نگاه ندارد و آنچه را
نگاه دارد هم تعلق با آن نداشته باشد و [illegible] در آن ندانند و آنچه از برای

[illegible] ایشان مشغول گردد و از مفاسد ایشان محترز باشد واگر نه پنهانی از خلق
چاره [illegible] نمیکنند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکنند مانند عجب زیرا که آن گوشه
گیر چون بمیان مردم نمی آید گمان او این است که اکثر صفات ذمیمه را از خود بر
طرف کرده است اما اگر بمیان مردم بیاید و در مجلس اندکی او را حرمت ندارند
همان ساعت جمیع اهل آن مجلس را بباطن میرنجد و تهدید قتل میکند ایشان را
و تا قیامت از ایشان راضی نمیشود و شیطان این را برای مردم توجیه میکند
که این عالم جلال در وی نشانده است و باعث نقص ایشان نیست و آن بیچاره که در
میان مردم است چون بسیار با نفس مالک افتاده است نفس خود را شناخته
و آن عجب ندارد و از تکبر این خفت که باو رسیده است نفسش ملزم شده
و تکبر او کمتر است و از این قسم اهانتی [illegible] نمی آید و همچنین ریا در
نفس آن گوشه گیر مخفی است و چون کسی را نمی بیند که عبادت خود را باو بنماید
[illegible] این است که عبادتش خالص شده است و از خیالها مخفی نفس خود خبر
ندارد و از آن رمزها غافل است که شیطان بر گوش دلش میخواند در شبهای
که مردم میدانند که تو که این گوشه آمده و ترک خلق کرده البته عبادت میکنی
[illegible] شهرت در آفاق کردی و ترا در همه عالم بنیکی یاد میکنند و عنقریب
[illegible] بخواهند داشت و آن بیچاره که در میان معرکه است
[illegible] نفس خود اینها را دیده است پاره نفس خود را شناخته است
چون [illegible] مردم بسیار عمل او را هم مدح نمیکنند بلکه مذمتش میکنند
و مرائی [illegible] میگویند و از این جهت از ریا فارغ تر است و همچنین در باب [illegible]
و عدم توکل [illegible] مردم این فایده دارد که معاشرت مردم و تفکر در احوال
ایشان [illegible] ظاهر میگردد و یأس از ایشان بیشتر حاصل

از جواب حضرت عاجز شده است بجهت حضرت آمدند و گفتند که سفیان جوابی ترا
در خاطر نداشت که بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید
ایشان گفتند که حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگوئید که کتاب خدا سزا
وارتر است بعمل کردن گفتند که خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که وَيُؤْثِرُونَ
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
که ترجمه‌اش این است که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگران را بر نفس خود و از خود را
میگیرند و بایشان میدهند هرچند که ایشان را نهایت فقر و احتیاج هست یا بچیزی
که ایثار میکنند و هر که نگاهداشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل
ایشان رستگارانند پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را و در جای دیگر میفرماید
که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا که ترجمه‌اش این است
که میخورانند طعام را بر دوستی خدا یا با دوستی طعام و احتیاج بآن مسکین بی‌چیز
و یتیم بی‌پدر و کسی که در جنگ اسیر کرده‌اند و گفتند که ما در حجت بر تو همین
اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای گروه آیا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و
متشابه قرآن که هر که گمراه و هلاک شده است از این امت بسبب این جهالت شده است
گفتند بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که باین سبب گمراه شده‌اید
و همچنین است احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه
دارد و شما نمیدانید پس آنچه گفتید که خدا جمعی را بایثار مدح کرده است اول جایز و حلال
بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند و بعد از آن منسوخ شد و در آخر خدا ایشان را
نهی از آن فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود
نرسانند و در میان عیال طفلان خورد و مردان پیر و زنان پیر هستند که بر
گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من یک گرده نان خود را ایثار کنم و دیگر چیزی

خود [illegible] بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بمؤمنان و جامه‌های

[illegible] بپوشد و بپوشاند اما قدری که بحد اسراف نرسد اما اگر قدری از مال خود

[illegible] داشته باشد که باین طعام لذیذی تواند خرید و فقیر محتاج داند خود بقلیلی قناعت

کند و [illegible] یا [illegible] ایثار کرده است و ایثار درجه مقربان است و حاصل آن

که اصل [illegible] فی نفسه کما [illegible] داشتن خوب نیست که در مجلسی وارد شوند

و بطعام [illegible] ایشان [illegible] نمایند که ما ریاضت میکشیم و اینها می‌خورند

این مذموم است اما اگر چیزی [illegible] با اعانت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوب است

و همچنین در مرکب و خانه و غیر اینها [illegible] محتاج اینکس [illegible] چنانچه کلینی بسند معتبر روایت

کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] دید

که آن حضرت جامه در نهایت سفیدی [illegible] پوشیده اند مانند پرده که در زیر

پوست تخم میباشد سفیان گفت که این جامه جامه تو نیست که پوشیده و جامه باین

نفاست [illegible] بپوشی حضرت فرمودند که بشنو از من و آنچه میگویم حفظ کن که در

دین و دنیا [illegible] خوب است اگر بر سنت پیغمبر بمیری [illegible] که جهت

رسول صلی الله علیه و آله در زمان خشکی بودند [illegible] در میان مسلمانان تنگی بسیار بود

[illegible] سلوک میکردند اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در روزی

[illegible] مردم [illegible] نعمتها ابرار و نیکوکاران اند نه فجار و بدان و

[illegible] منافقان و مسلمانانند نه کافران پس چه چیز تو را انکار و مذمت

[illegible] که با این لباس و انحال که از من می‌بینی از روزی که خود را شناخته‌ام

هیچ صبحی و شامی [illegible] نگذشته است که خدا را در مال من حقی مانده باشد که نداده باشم و

[illegible] چون سفیان رفت جمعی دیگر از صوفیه از آنها که ظلمات

[illegible] ترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان

خود نفرین کند و شخصی که مالی بکسی بقرض بدهد و بر او گواهی نگیرد و مالش را
ببرد و بر او نفرین کند و شخصی که بر زن خود نفرین کند و خدا طلاق را بدست
او گذاشته و شخصی که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند که خدایا مرا روزی
بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند عالمیان میفرماید که ای
بنده من ترا راه دادم [illegible] روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح
صحیح بتو دادم یا سبب که برای متابعت فرموده من طلب میکردی که اگر مصلحت
میدانستم در روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ
میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی که خدا او را مال بسیاری روزی
کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده حق تعالی
در جواب او میفرماید که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی
و اسراف کردی و حال آنکه ترا از اسراف نهی کرده بودم و شخصی که نفرین بر
خویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید باین
سبب که روزی نزد آنحضرت یک اوقیه طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید
و پیش از شب همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت
حاضر نبود و سائلی آمد و سؤال کرد و چون حضرت چیزی نداشتند که باو بدهند
ملامت کرد حضرت را و حضرت از این حال آزرده و مغموم شدند که چیزی بآن
سائل نتوانستند داد چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی آنحضرت را
تعلیم و تأدیب فرمود که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا
كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا که ترجمه ظاهرش این است که دست خود
در گردن خود مبند که هیچ صرف ننمائی و مگشای دست خود را تمام گشودن که اسراف
کنی و همه را صرف نمائی پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج یعنی

نفقه باشد ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت
رسول صلی الله علیه واله فرمود که پنج خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم یا دینار
که کسی داشته باشد بهترین انها انست که صرف پدر و مادر میشود و دوم را
صرف خود و عیال می باید بکند و سیم را صرف خویشان فقیر خود بکند و چهارم را
صرف همسایگان فقیر خود کند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم ثوابش از
انها کمتر است و یکی از انصار فوت شد و در وقت مردنش پنج غلام یا شش غلام
که داشته است ازاد کرده بود و بغیر ایشان چیزی مالک نبود حضرت رسول
فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنند که اطفال
صغیر خود را محتاج بگدائی کرده است و پدرم فرمود که حضرت رسول میفرمود
که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از ان هر که نزدیکتر باشد و لیکن خدا در
قران برخلاف ان ایات فرموده است که نسخ انها کرده است که والذین اذا
انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما که ترجمه اش اینست
که جماعتی که چون نفقه میدهند و مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند که در
زیادتی از حد اعتدال بدر روند و تنگ نمیگیرند و در میان این دو حالت
وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس نمی بینید که خدا در این ایه بخلاف انچه شما
مردم را امر میفرمائید مدح فرموده است و انچه شما میگوئید اسراف شمرده است
و در بسیاری از ایات فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد
پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده است و میانه روی امر فرموده است
پس نباید که جمیع انچه دارد بدهد و بعد از ان دعا کند که خدا او را روزی دهد
و خدا دعایش را مستجاب نکند موافق ان حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند
صنف از امت من هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر

میخوانید بسبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آن حضرت که کتاب خدا تصدیق
آنها میکند و آن احادیث را رد میکنید بجهالت و نظر در غرایب قرآن نمیتوانید کرد و ناسخ
و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن نمیدانید آیا که دیده چه ایید نظر در حال حضرت سلیمان
نمیکنید که پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود
و حق میگفت و عمل بحق میکرد و خدا و هیچیک از مومنان او را براین امر عیب نکردند و
پیش از او داود پیغمبران پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف پادشاه مصر تا یمن داشت
و عمل بحق میکرد و هیچکس او را مذمت نکرد و ذوالقرنین بنده بود که خدا را دوست
میداشت و خدا او را دوست میداشت و اسباب را برای او میسر کردانید
و پادشاهی مشرق و مغرب باو داد و حق میگفت و بحق عمل میکرد و هیچکس
او را [illegible] پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه عمل نمائید باداب الهی که برای
مومنان مقرر فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و آنچه بر شما مشتبه است
که علم آن [illegible] بگذارید و علم را باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نمائید تا آنکه
ماجور کردید [illegible] باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را
و حلال و حرام الهی را یاد گیرید که شما را [illegible] علم بخدا نزدیک میکند و از جهل
دور میکند و جهالت را باهلش واگذارید که اهلش بسیارند و اهل علم کمند
و خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب علمی دانائی هست و در حدیث دیگر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چه نیکو یاوریست بر
پرهیزکاری خدا توانگری و غنا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خیری نیست
در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سوال نگاهدارد
و قرض خود را ادا نماید و رحم و خویشان را اعانت کند و فرمود که چه نیکو یاوریست
دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که محمد بن المنکدر

که مردمان از تو سؤال میکنند و تو را سعد و عید ارند پس اگر تمام مال خود را دادی
دیگر انفاق نمی توانی کرد پس این احادیث پیغمبر را که شنیدی قرآن تصدیق آنها میکند
واهل قرآن که عالم بعلوم قرآنند تصدیق قرآن مینمایند و ابوبکر که شما با او اعتقاد دارید
در وقت مردن گفت که بخمس مال وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی
و ابو ذر که فضل و زهد ایشان را میدانید اما سلمان پس چون وظیفه مقرر با ومیرسید
قوت سال خود را بر میداشت و نباد چیز را در راه خدا میداد با و میگفتند که تو با این
زهد چنین میکنی کاه باشد که امروز یا فردا بمیری جواب گفت چنانچه احتمال مردن هست
احتمال زیستن هم هست ای جاهلان مکی بمیدانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته
باشد نفس با او معارضه مینماید واضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان
بهم میرساند واما ابو ذر پس ان شتران وگوسفندان داشت و شیر ایشانرا میدوشید
و معاش میکرد و در هنگامی که مردمش گوشت میخواستند یا مهمانی بر او وارد میشد
یکی از انها را میکشت واگر میدید که جماعتی که با او در سریك اب می بودند فقیرند از
شتر وگوسفند نشد میکشت که آن جماعت را کافی باشد و از برای خود مثل حصه
یکی از ایشان بر میداشت واین دو بزرگ زاهد تر است وحال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه واله در شان ایشان فرمود انچه فرمود و با آن زهد چنین نکردند
که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای گروه که من از پدرم شنیدم که از پدران
خود روایت میکرد که حضرت رسول صلی الله علیه واله در روزی فرمود که از هیچ
چیز انقدر تعجب نمیکنم که از احال مؤمن تعجب دارم که اگر در دار دنیا بدنش را بمقراضها
ببرند از برای او خیر است واگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود که از برای او خیر است
و هرچه خدا نسبت باو میکند از برای او خیر است پس حضرت صادق علیه السلام بعد از
چند حجت دیگر فرمودند که پس بدانید که بد مذهبی اختیار کرده اید و مردم را بان

میکردند اما نماز را ترک نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضلست
از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند و بسند معتبر منقولست که عمر بن
یزید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست میگوید
که در خانه خود می نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت پروردگار خود
میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از آن سه نفریست که
دعای ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلی بن خنیس مرویست که حضرت
صادق صلوات الله علیه از احوال شخصی سؤال فرمود گفتند پریشانست فرمود
که در چه کار مشغولست گفتند که در خانه مشغول عبادتست فرمود که توشش
از کجاست گفتند که برادران مؤمنش باو میرسانند فرمود که آنهائی که او را قوت
میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت میکند و
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای اینکه محتاج
سؤال نباشد و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان بکند در روز
قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش
طلب حلال است و منقولست که سدیر صراف بحضرت صادق علیه السلام عرض
نمود برادری در طلب روزی چه چیز لازم است فرمود که چون در دکان را
گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو لازم است بجا آوردی
در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره و اسباب دخانهای نفیس و امثال
آن است بیان است کلینی بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده
که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد و دوست
میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد و از حضرت صادق علیه السلام

روزی بسیار گرم بیرون رفتم در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی و آنحضرت مطوب و سنگین بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند و در خاطر گذرانیدم که سبحان الله مردی پیری از پیران قریش در این ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس گفت نزدیک آمدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از آن حضرت میریخت گفتم تو پیری از پیران قریشی و در چنین وقتی با چنین حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو را در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از تو و از دیگران مستغنی میکنم من در وقتی باید که از مرگ بترسم که در معصیت الهی باشم پس گفت راست میفرمائی من خواستم تو را موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بیل کار میکرد و زمینها را آبادان میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هسته خرما را بدهان می برد و ترسیکرد و در زمین میکشت همان ساعت سبز میشد و امیر المومنین بنده از کسب خود آزاد فرمود و بسند معتبر از اسباط بن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم از احوال عمر بن مسلم سؤال فرمود گفتم صالح است و لیکن ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطانست مگر نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه واله تجارت فرمود قافله از شام آمد بود و متاع ایشان را خرید و آنقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر خویشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانی که غافل نمیکند ایشانرا تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة و دادن زکوة و علمای اهل سنت که قصه خوانانند میگویند که اصحاب صفه تجارت نمیکردند دروغ میگویند تجارة

گفت والله که میترسم وا دار به پوشیدن این جامها سرزنش میکنم پس نزدیک

حضرت آمد و گفت والله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامها نپوشید و علی بن

ابی طالب و هیچ یک از پدرانت چنین لباسی نپوشیدند حضرت فرمود که حضرت

رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ می

گرفتند و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن

نعمتهای خدا نیکوکارانند پس آن آیه را خواندند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ پس

سزاوارتریم از دیگران باینها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامهای که می‌بینی

از برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از آن دست سفیان را

گرفتند و بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند دور کردند و باو

نمودند جامه را که ملاصق بدن ایشان بود جامه بسیار کنده بود فرمودند

که این جامه کنده را از برای خود پوشیده ام و آن جامه نفیس را برای زینت نزد مردم

پس دست انداختند و جامه کنده که سفیان بر بالای جامها پوشیده بود دور

کردند جامه ملاصق بدنش جامه بسیار نرمی بود فرمود که این جامه بالا را تو برای

ریای مردم پوشیده و جامه نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیده و بسند

معتبر منقولست که حضرت صادق علیه فرمودند که روزی من در طواف بودم

ناگاه دیدم که کسی جامه مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای

جعفر تو مثل این جامها را می پوشی در چنین مکانی با آن ربطی که بعلی بن ابی

طالب داری گفتم این جامه فرقبی است یعنی جامه کتانی که از مصر آورده اند

و بیک دینار خریده ام و حضرت امیر المؤمنین در زمانی بودند که میسر می‌شد

در آن زمان میتوانست کرد که در این زمان نمیتوان کرد اگر در این زمان من

مثل آن جامهای بپوشم میگویند که مرائیست مثل عباد و منقولست از عبدالله

صفوست که هرگاه نعمتی کرامت فرماید به بنده پس آن نعمت را ظاهر کرداند و
خوب در بیان بیارآید ملئکه میکویند که دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است
و اگر بر خود ظاهر نکند میکویند دشمن خداست و تکذیب نعمت خدا کرده است
و حضرت امام رضا علیه السّلم فرمود که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
دو جامه میپوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر
از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السّلم
رفتم و جبّه خزّی پوشیده بودم و کلاه خزی برسر داشتم پس کفتم فدای تو کردم
جبّه و کلاه من از خز است چه میفرمائید که تصویری ندارد کفتم اکر تار آن ابریشم
باشد چونست فرمود که تصور ندارد و فرمود که چون حضرت امام حسین
صلوات الله علیه شهید شدند جبّه خزی پوشیده بودند آنگاه فرمود که عبد الله
عباس را چون حضرت امیر المؤمنین بنزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجّت
تمام کند عبد الله بهترین جامهای خود را پوشید و به بهترین بوهای خوش
خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبان سوار شد و رفت و در برابر ایشان ایستاد
آن خارجیان کفتند که یا ابن عباس تو بهترین ما بودی حالا رخت جبابرا
پوشیده و بر اسب ایشان سوار شده عبد الله بر ایشان این آیه را خواند که قل
مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ بگو ای محمّد که کیست
حرام کرده است زینت خدا را که برای بندکان بیرون آورده است و خلق فرموده
و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن
که خدا جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال
باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میکذشت
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را دید که جامهای نفیس با قیمت پوشیده بود

صلوات الله علیهما جبّه خزی به پانصد درهم میخریدند و می پوشیدند و ردای
خز به پنجاه دینار میخریدند و زمستان را در اینها میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت
میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بعد از آن این آیه را میخواندند که
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ تا آخر آیه و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که سه چیز است که خدا مؤمن را بآنها حساب نمیکند
طعامی که بخورد و جامه که می پوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج
او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت و اظهار زینت را
دوست میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر
نعمت خود را بر بنده به بیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند فرمود که
جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بزند و خانه خود را نیکو کند
و ساحت خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب افروختن
فقر را برطرف میکند و روزی را زیاده میگرداند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف
روایت کرده اند که در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامه های نرم و ملوّن را ترک
کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش بسبب این بسیار مغموم و محزونند
حضرت او را طلبیدند چون بیامد رو ترش کردند و فرمودند که ای دشمن نفس
خود شیطان خبیث ترا حیران کرده است آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم
بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیبه را بر تو
حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها بهره داری و منتفع شوی تو نزد
خدا از آن پست تری که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که
وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ که ترجمه اش اینست که

بن القداح که حضرت صادق صلوات الله علیه تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند
و در اطراف عباد بن کثیر رسید و حضرت دو جامه نیکو از جامهای مرو پوشیده
بودند عباد گفت که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این
جامهای با زینت چیست که پوشیده اگر از این پست تر جامها بپوشی بهتر است
حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهای را که خدا
برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی
به بندهٔ کرامت میفرماید دوست میدارد که آن نعمت را بر آن شخص به بیند
و هیچ تصوری ندارد این زینت وای بر تو ای عباد من پاره تن پیغمبرم مرا
آزار و ایذا چرا میکنی و عباد دو عبای کنده پوشیده بود و منقولست از حماد
بن عثمان که نزد حضرت صادق علیه السلم بودم شخصی بآنحضرت عرض نمود
که شما فرمودید که علی بن ابی طالب جامهای درشت می پوشیدند و پیراهنی
بچهار درهم میخریدند و می بینیم شما جامهای نیکو می پوشید حضرت فرمود
که علی بن ابی طالب در زمانی بودند که آن جامه بد نمی نمود اگر در چنین
زمانی می پوشیدند بآن جامه مشهور می شدند پس بهترین لباس هر زمانی
لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظهور
خواهد کرد جامه را پوشش حضرت امیر المؤمنین خواهد پوشید و بسیرت
آنحضرت عمل خواهد نمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت
کرده است که حضرت امام رضا علیه السلم از من پرسیدند که چه میگوئی در
پوشیدن رختهای خشن و درشت گفتم چنین شنیده ام که بیشتر می پوشیده اند
و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم جامه نو را در آب فرو
می برده اند و می پوشیده اند فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین

اسبان نفیس و نگاهداشتن غلامان و زینت ایشان واقع شده است و احادیث نیز در مدح فقر و فقراء و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده است و حضرت رسول صلی الله علیه واله بر الاغ سواری میشدند و جامهای زبون می پوشیدند و اگر بصیرتی داری از این اخباری که نقل شد و آن معارضات و گفتگوها که در میان ائمه علیهم السلام و صوفیه آن زمانها شده است حق را می یابی و میدانی که اصل اینها را کمال دانستن و مقید باینها بودن خوب نیست و همچنین مقید بزینتها و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مؤمنان خوبست و اگر فقیر باشد باید بفقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد و همه را از جانب خداوند خود داند و اگر خواهد تکبر را علاج کند و گاهی برای آن رختهای زبون بپوشد خوبست اما در صورتی که آن رخت نبودن باعث زیادتی تکبر او نشود شده در زمانی که اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر بترک شال پوشیست و در صدر اسلام که نخوت و عصبیت باب بود و این چیزها را اعتبار میکردند تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول در آخر این وصیت بامن معنی اشعار فرموده است که ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین و عقل نیز حکم میکند که بنده می باید فرمان بردار باشد اگر خز و پرنیان آقای برایش بفرستد بپوشد و اگر شال فرستد بپوشد و در هر دو حال از آقا راضی باشد و بیان خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن بیان این فقره شریفه که در

نیز دریا را خلق فرموده و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع
میوه‌ها هست و خرماها که شکوفه ایشان در میان غلافها حاصل می‌شود
یا فرموده است که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ و فرموده است
که يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ پس در آفریدن میوه‌ها و خلق آنها بر خلق منت
نهاده و در تأدیب دریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می‌آید منت نهاده
پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف
نمودن نزد خدا محبوب‌تر است از بیان کردن بقول و حال آنکه امر فرموده است
که وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ حدیث کن نعمتهای پروردگارت و بیان کن
آنها را پس عاصم گفت که یا امیرالمؤمنین پس تو چرا در خورشها اکتفا کرده بر
طعامهای ناگوار و در پوشش جامهای کنده حضرت فرمودند که من مثل تو
نیستم خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران
مردم بسنجند و بروش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد
و چون امام خود را مثل حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم
عبا را انداخت و جامهای نرم پوشید و کلینی بسند معتبر روایت کرده است
که معلی بن خنیس بحضرت صادق علیه السلام گفت که اگر خلافت با شما باشد
ما بر شما بفراغت تعیش خواهیم کرد حضرت فرمود که هیهات هیهات ای معلی
اگر با ما باشد بغیر سیاست و تدبیر در شب یا عبادت در شب و سیاحت و
حرکت در روز بجهاد نخواهد بود و پوشش ما جامهای درشت و خورش ما
طعامهای غیر لذیذ خواهد بود پس خلافت ظاهری را از ما غصب کرده اند
و کار ایشان اینست که بر ما ستم کرده اند و ما را برفاهیت انداخته اند ای عزیز
بدانکه احادیث در این ابواب بسیار است و احادیث بسیار نیز در فضل سواری

ائمه صلوات الله علیهم روایت کرده اند که سید وبهترین طعامهای دنیا واخرت گوشت است
وبسند معتبر از عبد الاعلی منقولست که بحضرت صادق علیه السلم عرض نمودم
که روایت بما رسیده است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که حق تعالی دشمن
میدارد خانه پر گوشت را حضرت فرمود که دروغ میگویند حضرت مذمت گوشت
نفرمود مذمت خانه کرد که دران خانه گوشت مردم را بغیبت خورند وپدرم
گوشت را دوست میداشت وبسیار تناول میفرمود وروزی که فوت شد
در دامن ام ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن باو داده بود و
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم منقولست که گوشت خوردن رویاند
گوشت میرویاند وکسی که چهل روز گوشت را ترک کند بدخلق میشود وهر که
بدخلق شود اذان در گوشش بگویند ودر حدیث دیگر فرمود که اذان در
گوش راستش بگویند ودر حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که ما گروه انبیا گوشت را دوست میداریم وبسیار میخوریم وبسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلم منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود
که هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود قرض کند وبخورد که خدا قرضش را
ادا می نماید ومنقولست که پیغمبری از پیغمبران بخدا از ضعف شکایت کرد وحی امد
که گوشت با شیر بخور یا با ماست وحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در نامه
که باهل مصر نوشته اند در هنگامی که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان می فرستادند
بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان وپرهیزکاران واستدلال بایات بسیار
براینکه خدا بسبب تقوی در دنیا بایشان نعمتها کرامت میفرماید ودر اخرت ایشانرا
حساب نمیکنند براینها فرموده اند که ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کردهاند
خیر دنیا واخرت را شریکند با اهل دنیا در دنیا ایشان واهل دنیا با ایشان در اخرت

انوحدیث می آید خواهد شد انشاء الله تعالی [illegible] در بیان پاکیزه کردن بدن
و بوی خوش کردن است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که شستن سر دفع کثافت و چرک میکند و درد چشم را دور میکند و شستن
جامه غم و حزن را برطرف میکند و پاکیزگیست برای نماز و فرمود که خود را باب
پاکیزه کنید از بوهای بدی که مردم بانها متأذی می شوند و در مقام اصلاح
و پاکیزه کردن بدن خود باشید و باحوال خود بپردازید بدرستی که خدا
دشمن میدارد از بندگان خود آن قاذوره کثیف بدبوی را که در پهلوی هر کس
که بنشیند از او متأذی شود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سزاوار
اینست که آدمی هر روز بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد یک روز بکند و یک روز
ترک کند و اگر قادر نباشد در هر جمعه یکبار بکند و اینرا البته ترک نکند و
حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا را حق لازمی هست بر هر بالغی که
در هر جمعه شارب و ناخن بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبوی
کند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بوی خوش باعث قوت دلست و فرمود
که یک نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که هر
چیز که در بوی خوش صرف مینمائی اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در بوی خوش زیاده از طعام صرف میکردند و احادیث
در فضیلت طیب و انواع آن و فضیلت روغنهای خوشبو بر خود مالیدن بسیار است
و در این رساله بهمین اکتفا مینمائیم [illegible] در مدح مطعومات لذیذه و مذمت
ترک گوشت و حیوانی نمودن است بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر
یافت و کلینی و غیر او بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و

ادمی سنگین شود و از عبادت باز ماند و آنچه باسیری طعام خوردن وارد شده است
و حریص در اینها بودن و پیوسته طالب اینها بودن و عمر شریف خود را همه صرف
تحصیل اینها نمودن بد است اما مقید بترک اینها بودن هم خوب نیست و ترک
طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل و قوه ضعیف شود خوب نیست زیرا که
بدن آلت و مطیه نفس است در جمیع اعمال و در تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف
شد نفس معطل میشود بلکه در عبادات هم بر بدن بسیار زور نمی باید آورد که
بسیار ضعیف شود مثل آنکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد اگر روزی پنج
فرسخ او را براه برد و در بعضی منازل هم توقفی بکند قوت آن بکند و چیزهای
مقوی بآن بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در یکروز او را سی فرسخ یا چهل
فرسخ براند در همان روز از کار میماند و بمنزل نمیرسد چنانچه بسند معتبر از حضرت
باقر علیه السلم منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این دین متین
و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافت نمائید برفق و مدارا و همواری و بسیار
بار عبادت را بر مردم سنگین مکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا
کنید پس از بابت کسی باشید که مرکب خود را آنقدر براند که باز ماند و نه سفر را
قطع کرده باشد و نه مرکبی باقی گذاشته باشد و حضرت صادق علیه السلم فرمود
که عبادت خدا را مکروه نفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که پدرم بر
من گذشت در ایام جوانی و من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت
میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بنده را که دوست میدارد
او را داخل بهشت میکند و باندک عملی از او راضی می شود و در این باب احادیث
بسیار است و ایضا باید عقل را سخیف و ضعیف نکنند بترک حیوانی و مثل آنها زیرا که
مدار تمیز امور بر عقلست و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را میخورند

شریک نیستند خدا برای متقیان حلال کردانیده است انچه ایشانرا کافی باشد
وغنی کرداند ایشانرا از دیگران چنانچه فرموده است که بگوای محمد که کیست
که حرام کردانیده است زینت وارایشی را که خدا بیرون اورده است برای بندگان
خود وکیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را بگو این زینت و روزیهای
طیب برای انجماعتیست که ایمان اورده اند در زندگانی دنیا وکفار وفجار بتبعیت
شریک ایشانند وجمیع انها خالص است برای مؤمنان در روز قیامت ومخصوص
ایشانست ودران شاعیرانشان بایشان شریک نیستند چنین تفصیل میکنیم
وبیان مینمایم ایات خود را برای کسانی که عالمند ومیفهمند بعد از ان
حضرت فرمود که متقیان ساکن شدند در دنیا بهترین سکنی وخوردند بهترین
خوردنیها وشریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان پس خوردند با ایشان
نعمتهای پاکیزه را که ایشان می خوردند واشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان
می اشامیدند وپوشیدند بهترین جامها را که ایشان می پوشیدند وساکن شدند
در بهترین مسکنها که ایشان ساکن میشدند وتزویج کردند بهترین زنان را
سوار شدند بهترین مرکوبات واسبانرا وتمام لذتهای دنیارا با اهل دنیا بردند
ودر قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود وانچه از حق طلبند
بایشان کرامت خواهد فرمود وهیچ مطلب ایشانرا رد نخواهد نمود ولذتهای
دنیا هیچ لذت ایشانرا در انجا کم نخواهد کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین
امری مشتاق باشید وانرا طلب نمائید که ان تقوی وپرهیزکاری از منهیات
خداست وموجب این سعادتهاست وبدانکه در مدح شرینیها وانواع میوهها
واصناف گوشتها وسایر ماکولات ومشروبات ونعمتها احادیث بسیار وارد شده است
اما کم خوردن بسیار ممدوحست واخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که

بمطلب ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی اخلاص عمل آنست که
از شوایب ریا عمل را پاک گرداند وسعی کند که آنچه از او صادر شود از اعمال و
افعال واقوال او همه موافق رضای الهی باشد ونیت او در آن عملها شوب بغرضها
فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش را همه بنیت عبادت کند مثل آنکه اگر به بیت الخلا
رود باخود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد
وعبادت را با حضور قلب کند و باین نیت آن عمل عبادت می شود اگر در نیت صادق
باشد واگر ببازار رود برای این رود که خدا فرموده است که ببازار روم وطلب
روزی بکنم برای فرموده خدا میروم وهمچنین در جمیع کارها واخلاص از برای خدا
وقتی می شود که کاری را که خدا فرموده باشد از برای خدا بکند واگر نه اگر کسی بدعتی را
از برای خدا بکند خدا از او واز کار او بیزار است پس اول باید دانست که کدام کار
خدا میخواهد واز آن کار را از برای خدا کرد در فصلهای پیش این معنی را واضح
ساختیم پس لفظ چهل روز چه کار آن صاحب بدعت می آید چه ظاهر است که اگر
کسی چهل روز ورزش کشتی بکند داخل این حدیث نخواهد بود وحضرت در آخر
حدیث بیان که سنت بدعت فرموده اند اشعار باین معنی نموده اند و بعد از آن
معنی ... اخلاص برای تو بیان کردیم میدانی که چهل روز با آن حال بودن چه
بسیار دشوار است وظاهر است که نمی که بآن سعادت فایز شود که از روی علم
ودانائی عملش را برای خدا خالص کرده اند و بدعت در اعمالش نباشد چشمهای حکمت
بر زبانش جاری میشود واگر بر وفق بدعت عمل کند چشمهای ضلالت بر زبانش
جاری می شود از جانب شیطان که عالمرا گمراه کند واگر نه در میان اهل حق همیشه
عباد وزهاد بوده اند وایشانرا داخل صوفیه نمی شمرده اند چون بطریقه حق مستقیم
بوده اند وراه قرب وعبادت ومناجات وبندگی خدارا داشته اند مانند سلطان

چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار باین بود ظاهرا که شیطان این عبادت
ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شریعت است از برای همین برای بعضی از
بیدینان صوفیه مقرر ساخته است که چون چهل روز در سوراخی نشستند
و عقل و قوی را ضعیف کردند اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود
و از راه وهم چیزها در خیال ایشان بهم میرسد از باب کسی که بمرض سرسام
مبتلا باشد و باعتبار ضعف عقل گمان میکند که کمالیست و آنچه پیر بایشان گفته است
چون پیوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی در نظر شانست بتدریج از دیاد
قوت وهمی و ضعف عقل حالی ایشان می شود و بیرون که آمدند اگر پیر میگوید که
در یک شب پنج مرتبه بعرش رفتم تصدیقش میکنند بدون بینه و برهان و اینها همه
از ضعف عقلست و بدانکه حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص کرداند خدا چشمهای حکمت را
از دلش بر زبانش جاری کرداند و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص کرداند یا چنین بوده که
هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد کرداند در دنیا و دردها
و دوای دنیا را بینا کرداند و حکمت را در دل او جا دهد و زبان او را بحکمت گویا
کرداند پس فرمود آن حضرت آیه خواندند که ترجمه اش اینست که آنان که گوساله را خدای
خود گردانیدند عنقریب بایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان
و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم جماعتی را که افترا بر خدا می بندند پس
فرمود که هر صاحب بدعتی را که می بینی البته ذلیل و خوار است و هر کس که افترا بر خدا
و رسول و اهل بیت می بندد البته ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعت از روی
جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و نمیدانند که این هیچ دخلی

حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که حق
تعالی مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند نزد زور یعنی گفتار باطل
فرمود که مراد غناست و بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که غنا
از جمله چیزهائیست که خدا بر آنها وعید آتش فرموده است و بعد از آن این آیه را
خواندند که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ
عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ که ترجمه اش اینست که از مردمان
کسی هست که میخرد سخن لهو باطل و غافل کننده از خدا را تا گمراه سازد مردم را
از راه خدا بنادانی و استهزا میکند براه خدا و دین حق را برای آن گروه مهیاست
عذابی خوار کننده و در احادیث دیگر وارد شده است که گناه کبیره است که خدا
وعید آتش بر آن کرده باشد پس معلوم میشود که غنا از گناهان کبیره است و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت فرمود که غنا داخلست در
آیه که خدا فرموده است که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خانه که در آن
غنا میکنند ایمن نیست آن خانه از نزول بلاهای دردناک و دعا در آن مستجاب نمی شود
و ملائکه داخل آن خانه نمیگردند و بسند صحیح مرویست که ریان بن الصلت از حضرت امام
رضا علیه السلام پرسید که هشام بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده اید
در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگوید آن زندیق او از من پرسید من
او را گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمود از غنا حضرت فرمود
که اگر حق و باطل متمیز شوند غنا در کدام طرف خواهد بود آن شخص گفت که در طرف
باطل فرمود که درست حکم کردی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی اهل المجلس

[illegible] و المحققین و برهان الاصفیاء و الکاملین شیخ صفی الدین و سید
الافاضل ابن طاوس و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شهید سعادتمند
شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت
و عبادت و بندگی بقانون شریعت مقدس نبوی داشته اند و بعد از
کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم
حق را درس میگفته اند و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند لهذا ملا جامی در
نفحات هیچ یک از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته با اینکه از
آفتاب مشهورتر بوده اند و از آثار اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور
گردید و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در
ترویج دین ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم سعیها کردند و جان خود را در
راه دین بذل کردند و جماعت دیگر از صوفیه باطل برخلاف ایشان در
خرابی دین سعیها کردند و شنیدی که سفیان ثوری و عباد بصری و غیر
ایشان از صوفیه با ائمه چه معارضات کردند و بعد از عصر ائمه پیوسته
با علمای دین اثنی عشر معارضها و مجادلات میکرده اند و اکنون هم میکنند امید
که خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت نماید بمحمد و آله الطاهرین ...
بیان حرمت غناست بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست
و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش
و همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا و در میان سنیان خلاف
بعضی از ایشان [illegible] ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی
از علمای ایشان حلال دانسته و احادیث در باب حرمت آن بسیار است و ظاهر
بعضی احادیث آنست که آن [illegible] کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و سند

گیاه را میرویاند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که بخوانید قرآن را بلحن عرب و صوت ایشان و احتراز نمایید از لحنهای
اهل فسق و فجور و صاحبان گناهان کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی
خواهند آمد که ترجیع کنند آوازخود را بقرآن مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت
قرآن از گلوی ایشان بالا نخواهد رفت و دلهای ایشان برگشته و سرنگون است
و دلهای جماعتی که کار ایشان خوش آید ایشان نیز سرنگون است و علی بن ابراهیم
در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله برای سلمان
بیان میفرمود چیزهای بدی را که در آخر الزمان بهم خواهد رسید و از علامات
قیامت از الجمله فرمود که تغنی بقرآن خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند
خواند و از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از خریدن کنیزان غنا کننده
فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرام است و تعلیم کردن ایشان کفرست
و گوش کردن خوانندگی ایشان نفاقست و در حدیث دیگر فرمود که زن غنا
کننده ملعونست و هر که کسبش را بخورد ملعونست و در کتاب عیون اخبار
الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلم پرسیدند از شنیدن
غنا حضرت فرمود که اهل حجاز جایز میدانند و آن باطلست و لهوست نشنیده که
میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغویی گذرند کریمانه و بزرگانه میگذرند
و گوش نمیدهند و از حضرت امام رضا علیه السلم بسند معتبر منقولست که هر که
نفس خود را منع کرده باشد از غنا و نشنود او را پس بدرستیکه در بهشت درختی
هست که خدا بادها را امر میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدای
خوشی خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد و کسی که غنا شنیده باشد او را نخواهد
شنید و علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق

[illegible] و غنا داخلست در آن آیه که وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ و بسند
صحیح از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق علیه السلم
بودم شخصی عرض نمود که پدرم و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا می شوم
و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود می نوازند و بسیار
من طول میدهم نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود که چنین
مکن آن شخص گفت که بپای خود برای آن نمیروم همین شنیدنیست که بگوش خود
می شنوم حضرت فرمود که توبه کن مگر نشنیده که خدا میفرماید که گوش و چشم
و دل از همه ایشان سوال خواهند کرد گفت والله گویا که هرگز این آیه را نه از
عربی شنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر این عمل را نخواهم کرد و الحال
استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل بکن و نمازی بکن که بکار
عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر آن حال میمردی و خدا را شکر
کن و از خدا طلب که توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه
خدا را نمی خواهد که خدا چیزی را که قبیح است نمی خواهد و نهی فرموده است
و قبیح را باهلش بگذار که هر فعلی را اهلیست که فعل مناسب ایشانست و از
حضرت صادق علیه السلم منقولست که در تفسیر این آیه که فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ
مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ اجتناب نمائید از رجس و پلیدی که آن
بتانست و اجتناب کنید از قول زور و گفته باطل که مراد از قول زور غناست
و در حدیث دیگر فرمود که غنا آشیانه نفاق است و در حدیث دیگر وارد است
که از آنحضرت پرسیدند از غنا حضرت فرمود که داخل خانه مشوید که خدا
از اهل آنها اعراض نموده و روی رحمت را از ایشان گردانیده است و در
حدیث دیگر فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانکه آب

که بطرب آورد و اگر نه گاه باشد که کسی بهم رسد که از هر آوازی بطرب بیاید
چنانچه اگر عسل را تعریف کنند که چیزیست که از خوردن او محظوظ و ملتذ می‌شود
اگر بندرت کسی از عسل بدش آید خللی در آن تعریف ندارد بلکه یک قسم از آوازهست
که اصل جوهر آواز خوشی دارد پس اگر قرآن را بخواند و تحزینی در صوت
بکنند که در صدا حزنی بهم رسد اما تکریر آواز و تحریر در آن نباشد از ظاهر
غنا نیست و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانید
بر این معنی محمولست و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلم
بحزن تلاوت می فرموده اند و در بعضی احادیث که وارد شده است که ترجیع
آواز بکن بقرآن با آن احادیث معارض مقاومت نمیتواند کرد و محمول بر تقیه است
وکسی از علمای ما ندیده‌ام که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشد و بدانکه
اکثر علما حدی خواندن را برای راندن شتر استثنا کرده اند و چون در سندش
ضعفی هست بعضی از علمای ما آنرا نیز حرام میدانند و همچنین خلافست در
صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان
داخل نشوند و جمعی از علما اینرا حلال دانسته اند تا ابن ادریس و علامه در تذکره
اینرا نیز حرام دانسته اند ولیکن حلیتش حدیث معتبر دارد و همچنین نوحه زنان
در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث دارد و شیخ علی علیه الرحمه
ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین صلوات الله علیه را جایز
دانسته اند بغنا خواندن و احتیاط در دین آنست که از همه اینها اجتناب نمایند
بمقتضای عموم احادیث بسیاری که گذشت   در بیان ذکر است بدانکه ذکر
در لغت یاد کردنست و یاد کردن خدا انواع دارد یکی یاد خداست در هنگام معصیتی
که خواهد مرتکب آن شود و خدا را بیاد آورد و برای خدا ترک آن نماید دوم یاد خداست

عرض می کردم که سوالی می خواهم بکنم و حیا مانع می شود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمودند که در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید که می وزند بر آن درخت را بنغمه چند مترنم میسازند که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز صدائی نشنیده باشند بعد از آن فرمود که آن عوض و ثواب کسیست که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که غنا موروث نفاق است و باعث فقر میشود و بسند دیگر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که بسیار گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانیست و بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده است فرمود که از جمله قول زور است آنکه شخصی بکسی که غنا کند گوید که احسنت خوب خواندی و احادیث دیگر در حرمت غنا وارد است و از برای ارباب انصاف و بصیرت کفتی از آنچه مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع آواز که شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بکردن و حرکت دادن آواز در حلق و طرب را گفته اند که آن حالتیست که آدمی را از خوشحالی و از اندوه حاصل میشود و بعضی از لغویین و علما بمحض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب آوردن را داخل نکرده اند و غنا در فارسی سرود را میگویند و جمیع خوانندگیها را در فارسی سرود میگویند و در میان عرب الحال هم می شنویم که کسی را که می خواهند بگویند خوانندگی کن میگویند تغنی یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از آنچه گذشت که خوانندگی که در او طرب و آواز باشد و لیکن بالجزم یا فرح آورد حرام است مگر آنچه استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم نیاورد بمذهب جمیع کثیری حرام است و حسین فی دی ظاهر بخوانند زیرا که مطرب که گفته اند مراد اینست که آن نوع از آواز از شانش این باشد

اشد بها ادای واکر چیزی بر تو وارد شود که خدای فرموده باشد ترک نمائی کو دیگر فرمود که در توراة نوشته است که ای فرزند ادم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب خود و حضرت امام موسی علیه السلم فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح نخسته نمیکند مثل زیارت برادران مومن از برای خدا و بدرستی که دو مومن که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند و بعد از ان فضایل ما اهل بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری الم که باو میرسد بفریاد می اید که ملائکه اسمانها و خازنان بهشت حال او را می یابند و بر او لعنت میکنند و هیچ ملک مقربی نماند مگر انکه او را لعنت میکند پس بر زمین می افتد وامانده و رانده شده و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت و ان نیکو و جمیل است و بهتر از ان صبر بر ترک چیزهائیست که خدا حرام کردانیده است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از ان یاد خداست در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از ان کردد و حضرت صادق ع فرمود که هر قومی که در مجلسی جمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند المجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جمله ذکر خداست و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطانست و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرمود که کسی که صد ایه از قران بخواند پس چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع کردیده که هر دو بدعتست و بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات عمر خود را در انها ضایع میکنند و مردم را گمراه میکردانند اول ذکر جلی و ان مشتمل بر چند چیز است اول انکه بخصوص عبادت از شارع بتلقی نشده است و در ایات و اخبار کیفیت ذکر بر خلاف

در وقت طاعات که خدا را بیاد آورد و بسبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود دکا
او دویم یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت که وفور نعمت او را از یاد خدا
فراموش نکند و شکر آن نعمت را بجا آورد چهارم یاد خداست در هنگام بلاء و
محنت که در آنحالت بخدا تضرع نماید و بر آن بلاء صبر کند پنجم ذکر الهیست ببل که
تفکر در صفات کمالیه الهی و در آلاء و نعمای او بکند و تفکر در دین حق و معانی
قران و احادیث رسول و اهلبیت علیهم السّلم و تفکر در امور آخرت و مکارم
اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خدا فرموده است اینها همه ذکر الهیست
ششم ذکر بزبانست و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم حق و آیات و اخبار
و درس گفتن اینها و ذکر آنچه سابقا مذکور شد در فضایل اهلبیت را بیان کردن
و قران خواندن و دعاها خواندن و ذکرهای الهی که از شارع متلقی شده است مداومت
نمودن اما باید که باداب باشد که بسندی معتبر رسیده و بعنوان بدعت نباشد
و دل آگاه باشد از آنچه بزبان جاری میکند و در باب مضامین احادیث متواتره
وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقول است که هرکه اطاعت
خدا میکند یاد خدا بسیار کرده است هرچند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هرکه
معصیت خدا میکند خدا را فراموش کرده است هرچند نماز و روزه و تلاوتش
بسیار باشد و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که فرمود
که دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود که از
برای مردم از نفس خود نه پسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم می
پسندی و با برادران مؤمن مواساة نمودن در مال و برادرانه در میان خود و ایشان
قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن نه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر گفتن تنها بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده

رفت این اصناف زنان است که مردم را بالوان مختلفه و رنگ آمیزیهای خود
می‌بایند فرمود که این رنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه ایست که
همه لذتها در اینجاست از طنبور و بربط و طبل و نای و صرنا و غیر اینها و چون
جمعی بشراب خوردن مشغول شدند و لذتی نمی یابند من این جرس را
بحرکت در می آورم و مشغول خوانندگی و سازی میشوند پس چون صدای این را
شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می آیند و یکی رقص میکند و دیگری بانگشتان
صدا میکند و دیگری جامه برتن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز بیشتر موجب
سرور و روشنی چشم تو میگردد گفت زنان که ایشان تلها و دامهای منند
و چون نفرینها و لعنتهای صالحان بر من جمع می شود نزد زنان می روم و از ایشان
دلخوش می شوم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت باین خود را
از نفرینها صالحان حفظ میکنم فرمود که این قلاب چیست که بر آن آویخته است
گفت باین دلهای صالحانرا میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که هرگز بمن یکساعت
ظفر یافته گفت نه ولیکن در تو یک خصلت می بینم که مرا خوش می آید فرمود که
کدام است گفت اندکی بیشتر از کفی چیزی میخوردی در هنگام افطار و این موجب سنگینی
تو میشد و دیرتر بعبادت برمیخیزی حضرت یحیی فرمود که با خدا عهد کردم که
هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت من نیز عهد کردم که
هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت و دیگر بخدمت
حضرت نیامد و یکقسم دیگر آنست که ارباب مکر و فریب و ساختگیست چنانچه
بسیار دیده ایم که اکثر در حالت بر کنار ما می باشند در هنگام اضطراب و شور
خود را بطرف دیگری می اندازند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یکقسم
دیگر مرضی است که باعتبار ترک حیوانی و ضبط نفس در ذکر خفی و سایر بدعتها

بیرون وارد شده است در آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا
وَخُفْیَةً إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری
و پنهانی بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد آنانرا که از حد اعتدال بیرون
میروند و جای دیگر میفرماید که وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَخِیفَةً
وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَکُنْ مِنَ الْغَافِلِینَ که ترجمه اش
اینست که یادکن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس
و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز و مباش از جمله غافلان و نقل
کرده اند که حضرت پیغمبر شنید که جمعی یاد برآورده اند بتکبیر و تهلیل ایشانرا
منع بلیغ نمود و فرمود که بدرستی که ندا نمیکنید کسی را که نشنود یا دور باشد
و با سایند صحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر که حضرت موسی از خداوند
خود سوال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی بمن که پوشیده تر دیگاره با تو
راز بگویم یا دوری که چون تورا خوانم بلند بخوانم خطاب رسید که من همنشین
آن کسی ام که مرا یاد میکند یعنی فریاد در کار نیست و بسند معتبر منقولست که حضرت
صادق علیه السلم فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهانی خدارا بسیار
یاد میکنند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که هر که مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که خدارا در پنهانی یاد کند بس
خدا را بسیار یاد کرده است بدرستی که منافقان خدارا آشکارا ذکر میکردند
و در پنهانی ذکر نمیکردند خدا در وصف ایشان فرمود که برای مردم کار میکنند
و یاد خدا نمیکنند مگر اندکی و حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که ذکری که آدمی
در خاطر خود بکند ثواب آن را بغیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری آن ذکر پس

ایشان را باین امر نفرموده است چیزی که بآن مأمور شده است و بکار ایشان
می آید نمی ورزند و گریه و ترس است ای عزیز شاهدی برای بدعت بودن
این اطوار از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل
نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اصحاب
کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت ایشان هرگز مطربی داشته اند
و برای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقه ذکری منعقد می ساخته اند یا اصحاب
خود را بآن امر میکرده اند و اگر این عبادت چنین اهتمام در شأن آن می بود چرا
ایشان اصحاب خود را نفرمودند بلکه بدعتها شمرده می باشد عبادتها بنفس
گران می بینی که اگر پنجاه فاضل عادل بگویند که متواتر است که حضرت امام جعفر
جعفر صادق علیه السلام فرموده است که هر که در شب جمعه نماز جعفر بگذارد
گناهانش آمرزیده می شود و فضایل ناتمناهی دارد از ده هزار کس یک کس بآن
رغبت میکند و اگر بقعه بگذرند که چند جلف فریاد کنند که یا رب من یا رب من
در حلقه ایشان داخل میشوند برغبت تمام و تا صباح برمی جهند تو خود با نفس
خود اندیشه نمیکنی که کدام روز نفس تو چنین راغب بخیرات بود و چرا در یک
امر چنین دیگر این اهتمام را ندارد از انصاف مگذر هرگاه از اهل بیت رسالت ص
قریب بهزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه وارد شده باشد چنانچه ابن طاوس
علیه الرحمه کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و در آن دعاها و اعمال شب
چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم تو کرده باشد و تو هیچیک نظر نکنی و تمام آن
و روز را در چیزی صرف نمائی که تمام علمای عصر گویند که حرام است و خود
اعتراف داشته باشی که خدا نفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت
و بچه حجت امید ثواب خواهی داشت و در هنگامی که میروی تعقیب نماز بخوانی

ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سودایی و غیر آنست حاصل می‌شود
که باندک صدای خوبی یا صدای موحشی یا زیادتی فرح یا زیادتی حزن مدهوش
می‌شوند و بی‌تابانه حرکات از ایشان صادر می‌شود و آن باعتبار مرضی است که در بدن
ایشان حاصل میشود و آنرا بتنقیه و جلاب و ترک آن بدعتها و خوردن دواهای
مقوی علاج می‌باید کرد و در زنان جمعی که باعتبار بیماریها مزاجشان ضعیف
میشود این حالات می‌باشد اما فرقی که هست آنست که اینها کمال نمیدانند
و معالجه میکنند و اینها کمال میدانند و سعی در زیادتیش میکنند و یک قسم دیگر
آنست که مبداش باختیار ایشانست و آخر بی اختیار می‌شوند بسبب آنکه گویا
در ادعیه برای این مقرر کرده اند که اگر حزنی یا شوقی در ادعیه زیادتی کنند
بآن دفع کنند چنانچه عباد در مقام مناجات و راز گفتن با قاضی الحاجات
این طریقه دارند و گاه هست که شوری و شوقی دارند که از اول شب
تا صباح زاری میکنند و هیچ این حالات ایشانرا رو نمیدهد زیرا که چون
براه بندگی درست رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد و از ائمه ما
صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده اند و اما این جماعت میگویند که
گریه کار پیره زنان است و کمال نیست و خود را از گریه منع میکنند و خود را بدست
شوق و خیالات میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر می‌شود
و [illegible] را بگریه میکنند و اگر اول خود را بگریه دهند بآنجا منتهی نمیشود
چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده اند که بخدمت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام عرض نمودم که جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرآن
یاد کنند یا کسی برایشان بیهوش می‌شوند و چنین مینمایند اگر کسی دست و پای
ایشانرا ببرد خبر نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا

در کتابهای رجال ما ضبط کرده اند و سنیان متعصبی که بخدمت آنحضرت تردد
داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامشانرا ذکر کرده اند اگر این مرد دربار
آنحضرت می بود البته نقل میکردند دوم آنکه پیر طریقت او را در تذکرها
داود طائی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنه بوده است
و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشته است سیم آنکه سندی که باعتقاد ایشان
باو منتهی میشود در این باب جمعی دارند هستند که اگر قبایح اعتقادات
و اعمال ایشانرا ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از
کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم وکلمهٔ اتفاق اهل
دل بر این شده است و غیر او از جماعتی که همیشه بتعصبات و بدعتها معروفند
چهارم آنکه بخط از مشایخ ایشان شنیده ام نزاع مختلفه دارد ذکر خفی که هر طایفه
بیک نحوی از زبان خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی از آنها منقول خواهد بود
پنجم آنکه انچنین عبادتها که بهترین عبادات میدانند و میگویند پیش از نماز از
قرب حاصل میشود ائمه ما علیهم السلام حرامت میکردند و بهمین معروف کرخی
میگفتند و یک کس دیگر از اصحاب نمی گفتند و اگر میگویند که دیگران قابل نبودند
هرگاه در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام همین یک
معروف قابل بود و بزرگان اصحاب قابل نبودند پس شما چرا هر لری تعلیم مینمائید
ششم آنکه هرگاه چنین سری را معروف قابل بود و سلمان و ابوذر قابل نبودند پس
از ایشان عجیب خواهد بود پس بایست که بازای پانصد حدیث بلکه هزار حدیث
که در شان سلمان وارد شده است دو حدیث هم در شان معروف وارد می شد و یک
کس او را از خواص آنحضرت می شمرد هفتم آنکه بر تقدیری که این وارد شده باشد یک حدیث
مجهولی خواهد بود و شرط دینداری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک

چون اصل تعقیب سنت است چند بدعت با آن ضم میکنی که مبادا از تو سنت
مأثوری بعمل آید و بعون الله مستحق ثواب شوی زیرا که با آنکه برکت اهل بیت
رسالت صلوات الله علیه قریب بصد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب
و اذکار و اوراد منقولست همه را ترک میکنی و اوراد فتحیه که چند سنی مناجات
جمع کرده اند میخوانی که بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت و اعراب اکثرش
غلطست آخر این چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و
برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند پیغمبران آرزو
میکردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعهٔ ایشان باشند ترا ننگ می‌آید که
پیروی ایشان کنی و بازار اوراد را بگیر و آهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل آید
و از گناه خالی نباشد و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
آمد و گفت دعایی اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع خود را بگذار آنچه
میگویم بخوان دویم ذکر خفی است و ذکر خفی این معانی که سابقا مذکور شد خوبست
و بهترین عباداتست که دل آدمی پیوسته بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت
اما آن نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیئت مخصوصی است و چنین
هیأتی را تا سند معتبری از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعتست
چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه این هیئات
وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند
که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا ع روایت کرده است و این بچندین
وجه باطلست اول آنکه معروف کرخی معلوم نیست که بخدمت حضرت امام
رضا رسیده باشد و اینکه میگویند که دربان حضرت بوده است البته غلط
می باید باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان آنحضرت را از سنی و شیعه

وَعَيْنِ الاسحارِ یا ابا ذرٍّ الصَّلوٰةُ عِمادُ الدِّینِ وَاللِّسانُ اَکْبَرُ وَالصَّدَقَتُهُ تَمْحُو الْخَطِیْئَهَ
وَاللِّسانُ اَکْبَرُ ای ابو ذر خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت
که آن علمها را بر خواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند گرفت بر بهشت
که ایشان جماعتی اند که سبقت می گیرند در دنیا برفتن مسجدها در سحرها و
غیر سحرها ای ابو ذر نماز ستون دین است و زبان بزرگتر است یعنی آنچه
از زبان صادر میشود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر نماز است
و این اشاره است بانچه حق تعالی فرموده است که اِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاءِ
وَالْمُنْکَرِ وَلَذِکْرُ اللّٰهِ اَکْبَرُ که بتفسیر بعضی از مفسرین مراد اینست که نماز نهی
و منع مینماید از گناهان و بدیها و یاد خدا بزرگتر از نماز است و تصدق کردن
محو مینماید گناهانرا و زبان بزرگتر است یعنی آنچه بزبان صادر می شود از امر
بخیرات و مبرات و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است و فواید شتی بسیار است
بدانکه مساجد را حق تعالی خانه خود خوانده است و چون خداوند عالمیانرا
مکانی نمی باشد جاهائی را که محل قرب و رحمت خود مقرر فرموده اضافه بخانه
خود فرموده است چنانچه اگر کسی از خانه کسی توقع احسانی دارد بخانه او میرود
پس در مساجد رحمت و فیض سبحانی زیاده از جاهای دیگر می باشد و در نماز
های واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن آنها در مساجد
بیشتر است چنانچه در زکوة واجب بعلانیه دادن آن بهتر است زیرا که در حق
واجب و دین لازم را ادا نمودن ریا نمی باید باشد و در نماز سنت و تصدق سنت
ظاهر اکثر احادیث آنست که مخفی کردن بهتر باشد چنانچه از بعضی احادیث ظاهر
می شود که نماز نافله بدر خانه کردن بهتر است و از این حدیث و از بعضی از
احادیث دیگر ظاهر می شود که نافله شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر

کسانی میتوانند مایل شوند که جهول چند روایت کرده باشد وما در این باب بهمین
اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملالتست واگر کسی خود را از غرضهای نفسانی
و وسوسهای شیطانی و محبت جاه واعتبار این دنیای فانی مصفا کرده باشد
و بدیده انصاف نظر نماید انچه در این ده لمعه بر وجه اختصار بیان شد برای
هدایت او کافیست واگر پای تعصب وعناد و لجاجت بمیان اید زیاده از این هم
فایده نمیدهد هرچه ظاهر است که این مطلب را واضحتر از این حقیقت مذهب
تشیع نمیتوان کرد واکثر مسلمانان بسبب عناد و تعصب از دیدن حقیقت ان
کورند و از راه تسنن بجهنم میروند و چندین برابر مسلمانان ارباب مذاهب
باطله هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد واگر شیطان ترا فریب دهد که
عالم باین راه میروند و رفته اند این دلیل بطلانست نه حقیت، چنانچه حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه میفرماید که وحشت مگیرید از راه هدایت بسبب
کمی اهلش که پیوسته اهل باطل بسیار بوده اند واهل حق اندک بوده اند وحق
تعالی در اکثر قران قلیل را مدح فرموده است واکثر را مذمت فرموده است و
حق تعالی شاهد است وکفی بالله شهیدا که این ذره حقیر را با هیچیک از سالکان
این طریقت عداوت دنیوی نبوده و نیست و از راه اعتبارات فانی شراکتی در میان
ما و ایشان نیست و در نوشتن این امور و بیان معانی بغیر رضای جناب سبحانی
غرضی نیست چون غرض دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عوام
از فضل کریم لایزال متوقع امیدوارم که این مواعظ وافیه و نصایح شافیه بسیاری
از سالکان مسالک جهالت را هدایت فرماید و ما و ایشان و جمیع مؤمنین بدرجات
سعادات و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدیر یا ابا ذر طوبی لاصحاب الالویة
یوم القیمة یحملونها فیسبقون الناس الا وهم السابقون الی المساجد بالاسحار

منه بانی میکنند و زمین من و مسجدها مرا بنا زخود معمور میکنی دانند و در سحرها
استغفار میکنند از ترس من هر آینه عذاب خود را بسوی شما میفرستادم
و بر وا میکردم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سه چیز در روز قیامت بخدا شکایت
خواهند کرد مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان
باشد و حرمت او را ندارند و مصحفی که غبار بر آن نشیند و از آن تلاوت نکنند و
حضرت رسول صلی الله فرمود که نشستن در مسجد عبادتست مادام که غیبت
مسلمانی نکنند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که همسایه
مسجد نماز ش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود در
صورتی که شغلی نداشته باشد و صحیح باشد و بسند معتبر منقولست از فضل
بقباق که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای فضل نمی آید بمسجد از هر قبیله
مگر بهترین آن قبیله و از هر اهل بیتی مگر بزرگ و نجیب ایشان ای فضل بر نمی گردد
کسی که بمسجد میرود دیگر تا از یکی از سه چیز یا دعائی که بکند و خدا بآن سبب
او را داخل بهشت کرداند یا دعائی بکند و بسبب آن بلائی از بلاهای دنیا
از او رفع شود یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود که هر که برود بسوی مسجدی
از مساجد پای خود را بر هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح گویند تا زمین
هفتم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که نماز در بیت المقدس
با هزار نماز برابر است و نماز در مسجد جامع بزرگ شهر با صد نماز برابر است
و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز در مسجد بازار با دوازده
نماز برابر است و نماز در خانه بیک نماز محسوب است و از حضرت صادق ع منقولست
که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده
هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت امام محمد

و بگفت که مخصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع
نمی شود یا آنکه نسبت بکسی که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن
بهتر باشد و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل
پرسیدند که کدام یک از بقعه‌های زمین محبوبترست نزد خداوند عالمیان فرمود
که مسجدهای و محبوبترین اهل مسجدها بسوی خدا آنکسی است که پیش از دیگران
داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود و منقولست که در توریة نوشته است
که حق تعالی میفرماید که بدرستی که خانه‌های من در زمین مسجدهاست پس
خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت بگیرد و مرا در خانه من زیارت کند
بدرستی که بر زیارت کرده شده البته لازم است که گرامی دارد زیارت کننده
خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب بسوی مسجدها میآیند که در
روز قیامت ایشان را نور ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست که حضرت صا
علیه السلام فرمود که بر شما باد به بودن در مسجد بدرستی که آنها خانه‌های حق
تعالی است در زمین و کسی که با طهارت بمسجد درآید خدا او را از گناهان پاک
گرداند و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد پس بسیار در مساجد نماز و دعا
کنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه در روز قیامت برای
نماز کننده شهادت میدهد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که قرآن مونس او و مسجد خانه او باشد خدا در بهشت برای او خانه بنا کند
و فرمود که چون حق تعالی جماعتی را ببیند که گناهان بسیار میکنند و سه نفر از
مؤمنان در میان ایشان هست ایشان را ندا میکند که ای گروهی که معصیت
من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که بجلال من با یکدیگر

بلاها را از خود بدعا و روزی را بجانب خود فرود آورید بتصدق و بدرستی
که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می‌آید که هر یک مانع آن می‌شوند
و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مؤمن و اول بدست
خدا در می‌آید یعنی قبول میفرماید پیش از آنکه بدست سایل در آید و حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که زمین قیامت همه آتش است بغیر از سایه
مؤمن که تصدق او بر او سایه می‌افکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که مستحب است که بیمار بدست خود بسایل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید
و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بامداد تصدق نمایید که بلا
از آن در نمیگذرد و از حضرت صادق ع منقولست که یهودی بر حضرت
رسول ص گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت در جواب
فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام نمود گفت و مرگ از برای تو
طلبید فرمود که من نیز همانرا بر او رد کردم امروز ماری پشت سرش را خواهد
گزید و خواهد مرد و آن یهودی هیزم کش بود پس رفت بصحرا و پشته هیزمی
جمع کرد بر پشت بست و برگشت چون بیامد حضرت فرمود که این پشته هیزم را بر
زمین گذار چون بگذاشت ماری در آن میان ظاهر شد که چوبی را بدندان
داشت حضرت پرسید که ای یهودی امروز چه کار کردی بغیر از این کاری نکردم
که دو گرده نان داشتم یکی را بسایلی دادم و یکی را خوردم حضرت فرمود که بهمان
تصدق خدا آن بلا را از آن دفع کرد که چوب دهان او و مار را گرفت پس فرمود
که صدقه دفع مینماید مرگهای بد را از آدمی و حضرت صادق ع فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه فرمود که هر که خواهد که خدا از او دفع نماید نحوست روز نحس را
باید کرد که در ابتدای امروز افتتاح نماید بتصدق و هر که خواهد نحوست شب از او

ناقه فرمود که هرکه مسجدی بنا کند خدا خانه در بهشت برای او بنا کند
حضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت فرمود که هرکه مسجدی را جاروب
کند حق تعالی ثواب یک بنده آزاد کردن برای او بنویسد و کسی که از خاک
روبه بدر برد بقدر داروی که بچشم می باشد خدا دو بهره عظیم از رحمت
با و کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود که هرکه مسجدی را در روز پنجشنبه
و شب جمعه جاروب کند و بقدر داروی چشم خاک و به بدر برد حق تعالی
گناهانش را بیامرزد و حضرت صادق علیه السلم فرمود که مسجدهای خود را
اجتناب فرمایند از خریدن و فروختن و از داخل شدن دیوانگان و
خوردسالان و فریاد زدن برای گم شده و احکام جاری کردن و حد زدن
و صدا بلند کردن و فرمود که هرکه آب دماغ برای حرمت مسجد فرو برد
و بمسجد نیندازد موجب دفع دردهای او گردد و حضرت رسول ص فرمود
که هرکه در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد پیوسته ملئکه و حاملان
عرش برای او استغفار کنند تا روشنی از آن چراغ در آن مسجد باشد و بدانکه
احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع آن وارد شده است در این
کتاب برای چند حدیث اکتفا مینمائیم حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود
که نیکی به پدر و مادر و خویشان و تصدق نمودن بر فقیران فقر را برطرف
میکند و عمر را زیاده میکند و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع میکند و در حدیث
دیگر فرمود که یک حج بکنم دوست تر میدارم از اینکه هفتاد بنده آزاد کنم و اگر اهل
یکخانه از مسلمانان گرسنه ایشانرا سیر کردانم و عریان ایشانرا بپوشانم و روی
ایشانرا از سؤال خلق نگاه دارم دوست تر میدارم از اینکه هفتاد حج بکنم و حضرت
صادق علیه السلم فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمائید؛

مساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم حتی در نعلین و بدانکه خدا هیچ
چیز را خلق نکرده است مگر آنکه خزینه داری و حافظی برای او مقرر فرموده است
بغیر از تصدق که خدا خود را از حفظ میفرماید و پدرم هرگاه تصدق میفرمود
چیزی را اول در کف سایل میگذاشت پس بر میداشت و می بوسید و باز در دست
میگذاشت بدرستی که تصدق شب فرو می نشاند غضب پروردگار را ومحو
میکند گناهان عظیم را و آسان میکرداند حساب قیامت را و تصدق روز مال
و عمر را زیاد میکند بدرستیکه حضرت عیسی بر کنار دریا گذشت ویک گرده نان
از قوت خود را با آب انداخت بعضی از حواریان گفت یا روح الله چرا چنین کردی
این قوت تو بود گفت فرمود که چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثوابش نزد
خدا عظیم است و در حدیث دیگر فرمود که تصدق باعث ادای دین و زیادتی
برکت می شود و فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال نمودند که کدام
تصدق بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول
فرمود که تصدق داده برابر ثواب میدهند و قرض را هجده برابر و صله و احسان
برادران مؤمن را بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان را بیست چهار برابر و بسند
های معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه انبان نان
بر دوش میگرفتند در شب و بخانهای فقرا میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن
رو می پوشیدند که آنحضرت را نشناسند و در بعضی روایات است که صد خانه
در مدینه بود که در هر خانه جماعتی بسیاری بودند که معاش ایشان بتصدق
شبهای حضرت علی بن الحسین میگذشت و نمیدانستند چون حضرت بدار بقا رحلت
نمود آنها قطع شد دانستند که آنحضرت می آورده اند و بسیار بود که بر در خانها
می ایستادند و انتظار می بردند و چون پیدا می شدند شادی میکردند که صاحب

زایل کرده باید که در اول شب افتتاح نماید بتصدقی و از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه فرمود که تصدق پنهان آتش غضب
خداوند عالمیان فرو می نشاند و در حدیث دیگر بعمار ساباطی فرمود که ای
عمار تصدق پنهان بهتر از تصدق آشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از
عبادت آشکار است و منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه چون
مردمان خفتن میگذاشتند و پاره از شب میگذشت انبانی پر از نان و گوشت و زر
بر دوش خود بر میگرفتند و بجاهای فقرای مدینه می گشتند و بر ایشان قسمت
مینمودند و کسی آنحضرت را نمی شناخت و چون حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن
خیر از ایشان منقطع شد دانستند که از آن حضرت بوده است و بسند معتبر
منقولست که از معلی بن خنیس که شب تاریک که بارشی شده بود حضرت صادق
علیه السلام از خانه بیرون آمدند و متوجه ظله بنی ساعده شدند و من آهسته
از عقب حضرت روان شدم در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد فرمود
که بسم الله خداوندا بما برگردان درین حال من نزدیک آمدم و سلام کردم
که تویی معلی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست تفحص نما و آنچه بیابی بمن ده
چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است آنچه می یافتم بحضرت
میدادم دیدم که انبان بزرگی پر از نان با آنحضرت هست که من نمیتوانم برداشت
گفتم فدای تو گردم بده که من بر سر گیرم فرمود که من سزاوارترم به برداشتن از
تو ولیکن با من بیا پس چون بظله بنی ساعده رسیدیم دیدم جماعتی خوابیده اند
و حضرت در زیر بالین هر یک یک دو دو گرده نان میگذاشتند تا بهمه
رسانیدند و برگشتیم پس عرض کردم که فدای تو گردم اینها حق را می شناسند
و شیعه اند فرمود که اگر شیعه بودند با ایشان مواساة میکردم در مال که مال خود را

تعرفه لعظمته فلا ينصر ينبغي له ان يعدها من الله تعالى نعمة فانها لا تزال فيها حزينا حتى يفارقها فاذا فارقها افضى الى الراحة والكرامة يا ابا ذر ما عبد الله على مثل طول الحزن ای ابو ذر دنیا زندان مؤمنانست و بهشت کافرانست و هیچ مؤمنی صبح نمیکند در دنیا مگر محزون و مغموم و چگونه محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات مینماید و باو میرسد مرضها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را بخشم در می‌آورد و ظلم باو میکنند و کسی نصرت و یاری او نمیکند و در آن مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن باین جهتها همیشه در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت و کرامت و نعمت ای ابو ذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است و در خور مراتب ایمان بلاها و احزان بایشان میرسد و برای دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و محنتهای اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم کافی است و بحسب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و هوا و ملایم نمیگرداند مانند بلاها و مصایب و موجب زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایزدی میگردد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که برای بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرمایند و چون خدا بنده را دوست میدارد او را ببلایای عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی باشد او را نزد خدا رضا و خشنودی خواهد بود و اگر سخط آید برای او سخط الهی خواهد بود و عبد الله بن بکیر از حضرت

ایشان اند و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت را غسل
میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینه ها بود مانند پینه که بر زانوی شتر می باشد
از بسیاری بارهای گران که بر دوش خود بخانه فقرا می بردند و از برای فقرای
همسایگان در شبها آب میکشیدند و منقولست که آنحضرت روزی که روزه می
داشتند میفرمودند که گوسفندی را میکشتند و پاره پاره میکردند و می
پختند پس چون شام میشد رو برآن دیگ میداشتند و از بوی آن مرق
قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسه ها بیاورید و آنرا بر فقرا و همسایگان
قسمت میفرمودند و خود بنان و خرما افطار میفرمودند یا اباذر ان الدرجة
فی الجنة کما بین فوق الدرجة کما بین السماء و الارض و ان العبد لیرفع
بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلک فیقول ما هذا فیقال
هذا نور اخیک فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا وقد فضل
علی هکذا فیقال له انه کان افضل منک عملا ثم یجعل فی قلبه الرضا حتی
یرضی ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمان
از زمین و بدرستی که بنده نظر بجانب بالا میکند نوری از برای او لامع میگردد
که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را برباید و کور کند پس ترسان می شود
میگوید که این چیست میگویند که این نور فلان برادر مومن تست میگوید
که ما هر دو در دنیا عبادت میکردیم چرا او را اینقدر بر من زیادتی داده اند میگویند
که او از تو عملش بهتر بود پس در دل او خشنودی میگذارند که بمرتبه خود
راضی باشد و الم نداشته باشد یا اباذر الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر وما
اصبح فیها مؤمن الا حزینا وکیف لا یحزن وقد اوعده الله جل ثناؤه انه
وارد جهنم ولم یعده انه صادر عنها ولیلقین امراضا ومصیبات وامورا

تعزيته وتسليته لمن قد يتصبر تبتغي ثواباً من الله تعالى يا بني ان فيها حزناً حتى يفارقها فاذا فارقها افضى الى الراحة والكرامة يا ابا ذر ما عبد الله على مثل طول الحزن ای ابوذر دنیا زندان مؤمنانست وبهشت کافرانست وهيچ مؤمنی صبح نمیکند در دنیا مگر محزون ومغموم وچگونه محزون نباشد وحال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد ووعده نفرموده است او را که از آن بیرون خواهد آمد ونجات خواهد یافت ودر دنیا ملاقات مینماید وباو میرسد مرضها ودردها ومصیبتها وامری چند که او را بخشم آورد وظلم باو میکنند وکسی نصرت وياری او نمیکند ودر این مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن باین جهتها همیشه در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت وکرامت ونعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی وبسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه وتعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است ودرخور مراتب ایمان بلاها واحزان بایشان میرسد وبرای دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا واوصیا ومحنتهای اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم کافی است وبحسب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند وهوا وهوس را ملایم نمیکرداند مانند بلاها ومصایب وموجب زهد در دنیا وتوجه بجناب اقدس ایزدی میگردد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرمایند وچون خدا بنده را دوست میدارد او را ببلای عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی باشد او را نزد خدا رضا وخشنودی خواهد بود واگر سخط اید برای او سخط الهی خواهد بود وعبدالله بن بکیر از حضرت

ایشان اند و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت را غسل
میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینه ها مانند پینه که بر زانوی شتر می باشد
از بسیاری بارهای گران که بر دوش خود بخانهٔ فقرا می بردند و از برای فقرای
همسایگان در شبها آب میکشیدند و منقولست که آنحضرت روزی که روزه می
داشتند میفرمودند که گوسفندی را میکشتند و پاره پاره میکردند و می
پختند پس چون شام میشد رو برابر دیگ میداشتند و از بوی آن مرق
قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسه ها بیاورید و آنرا بر فقرا و همسایگان
قسمت میفرمودند و خود بنان و خرما افطار میفرمودند یا ابا ذر ان الدرجة
فِي الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ فَوْقَ الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَرْفَعُ
بَصَرَهُ فَيَلْمَعُ لَهُ نُورٌ يَكَادُ يَخْطَفُ بَصَرَهُ فَيَفْزَعُ لِذَلِكَ فَيَقُولُ مَا هَذَا فَيُقَالُ
هَذَا نُورُ أَخِيكَ فَيَقُولُ أَخِي فُلَانٌ كُنَّا نَعْمَلُ جَمِيعاً فِي الدُّنْيَا وَقَدْ فُضِّلَ
عَلَيَّ هَكَذَا فَيُقَالُ لَهُ إِنَّهُ كَانَ أَفْضَلَ مِنْكَ عَمَلاً ثُمَّ يُجْعَلُ فِي قَلْبِهِ الرِّضَا حَتَّى
يَرْضَى ای ابوذر بلندی درجهٔ بهشت از درجهٔ دیگر مانند بلندی آسمان
از زمین و بدرستی که بنده نظر بجانب بالا میکند نوری از برای او لامع میگردد
که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را بربایند و کور کند پس ترسان می شود
و میگوید که این چیست میگویند که این نور فلان برادر مومن تست میگوید
که ما او در دنیا عبادت میکردیم چرا در اینجا اینقدر بر من زیادتی دارد میگویند
که او از تو عملش بهتر بود پس در دل او خشنودی میگذارند که بمرتبهٔ خود تا
راضی باشد و الم نداشته باشد یا ابا ذر الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَمَا
أَصْبَحَ فِيهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا حَزِيناً وَكَيْفَ لَا يَحْزَنُ وَقَدْ أَوْعَدَهُ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَنَّهُ
وَارِدُ جَهَنَّمَ وَلَمْ يَعِدْهُ أَنَّهُ صَادِرٌ عَنْهَا وَلَيَلْقَيَنَّ أَمْرَاضاً وَمُصِيبَاتٍ وَأُمُوراً

که البته حق تعالی کسی را بسوی او برمی انگیزاند که او را آزار کند تا او را ثواب بدهد
و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که حق تعالی دو ملک را
بسوی زمین بفرستاد تا در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی به دیگری گفت
که بچه مطلب میروی گفت حق تعالی مرا فرستاده است بدریای ایل که یک
جباری از جباران ماهی آرزو کرده آن ماهی را برانم و بدام صیادان جبار در آورم
که برای او شکار کنند تا آن کافر در دنیا بمنتهای آرزوهای خود برسد پس
او از دیگری پرسید که ترا بچه کار فرستاده است گفت مرا بکار عجیب تر
فرستاده است یک بنده مؤمنی که در روزها روزه میدارد و شبها عبادت میکند
و دعای او و صدای او در آسمانها معروفست و دیگی برای افطار خود بر بار
گذاشته است میروم که دیگ او را سرنگون کنم تا آن مؤمن بسبب ایمانش
بنهایت مرتبهٔ ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق ع فرمود که حق تعالی
دوستان را در دنیا نشانهٔ تیر بلا گردانیده است و از سماعه منقولست که در
خدمت حضرت صادق علیه السلم بودم شخصی آمد و از پریشانی بآنحضرت
شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا فرجی میدهد پس
بعد از ساعتی از آن شخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار
تنگ و بدبوست و اهلش ببدترین حالی گرفتارند فرمود که تو در زندانی
و میخواهی که در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان مؤمنست
و در حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص هست که هیچ
تحفهٔ بزمین نمیفرستد مگر آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلائی نمیفرستد
مگر آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلائی نمیفرستد مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد
و فرمود که خدا بنده را که دوست میدارد او را فرو میبرد در بدبختی و ما و شما شیعیان

صادق پرسید که آیا مؤمن مبتلا می شود بخوره و پیسی و مثل این مرضها فرمود
که مگر نه مقرر کرده اند بلا را مگر از برای مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که خدا
ایمان مؤمن را گرفته است برای اینکه قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق
ننمایند و از دشمنش انتقام نتواند کشید و خشم خود را فرو نتواند نشانید مگر
بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوعست از انتقام و در حدیث دیگر فرمود
که مؤمن از چهار خصلت خالی نمی باشد همسایه که او را آزار کند و شیطانی
که در مقام گمراه کردن او باشد و منافقی که پی روی او نماید و مؤمنی که حسد
او را برد و این آخر از همه بر او دشوارتر است زیرا که افترا بر او می بندد و
مردم قبول میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که من شرم میدارم از بنده مؤمن خود
برای او کهنه نمیگذاشتم که عورت خود را بآن ستر نماید و چون بنده که ایمانش کامل
شد او را مبتلا میگردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اگر بسیار دلتنگ
شد باو بر میگردانم و اگر صبر نمود باو مباهات مینمایم با ملائکه خود و حضرت
صادق فرمود که در کتاب حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله
نوشته است که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیای
ایشان پس هرکس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است و مبتلا می شود
مؤمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش درست است و عملش صحیح است
بلایش شدید و صعبست زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده
و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نفرموده است و هر که دینش سست است و عملش
ضعیف است بلایش کمتر است و بلاها نزدیکتر است بمؤمن از هنگامی که باران بر منتهای
پست و حضرت صادق علیه السلم فرمود که اگر مؤمن در قله کوهی باشد

بان رفاهیت سواری دمن باب لعنت کرفنارم حضرت فرمود که اگر جای مرا
در آخرت شاهده کنی میدانی که این برای زندانست را که جای خود را ببینی
بیدانی که این حال که داری بهشت نیست وما انحضرت جناب نبوی منقول نموده اند که
وعید نموده اند که وارد جهنم خواهند شد اشاره است بانکه حق تعالی میفرماید
که وَإِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ
الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا که ترجمه اش بقول اکثر مفسران انست که نیست از شما ادمیان
مگر که وارد جهنم میشود واین ورود مرد مان بجهنم بر پروردگار تو حتم
ولازم است محکم کرده شده است یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد
شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران را ومیگذاریم ستمکاران را در آتش در حالتی که
بزانو در امده گان باشند از شدت وهول آن وبدانکه که خلاف نیست که ورود در
اینجا بمعنی دخول است یا آنکه نزد جهنم حاضر شوند یا بر روی گذرند
بعضی را اعتقاد اینست که ورود بمعنی دخول نیست وهرکس از مومن وکافر
داخل جهنم خواهند شد ولیکن بر مومنان برد وسلام خواهد کردید و
باشان ضرری نخواهد رسانید چنانچه مضمون از جابر بن عبدالله روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که ورود بمعنی دخول است وهیچ بر
فاجر نماند مگی آنکه در دوزخ در اید ولیکن دوزخ بر مومنان سرد وسلامت
باشد چنانچه بر ابراهیم بود وبعد از ان مومنان بیرون اورند وکافران را
در ان بگذارند وبعضی گفته اند که مراد از ورود آنست که بر کنار جهنم حاضر
شوند واین مضمون بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست
حضرت فرمود که نمی شنوی از عرب که میگوید که وارد آب بنی فلان شدیم
یعنی بر کنار ان رسیدیم نه که داخل ان شدیم وبعضی گفته اند که مراد از ورود

صبح و شام در بلا نیم و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هرگاه خدا بنده را دوست دارد غوطه میدهد اورا در بلا غوطه دادنی و بلا فرو می ریزد بلا ریختنی پس چون دعا میکند حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من من قادرم که آنچه میطلبی زود بسوی تو بفرستم اما اگر از برای تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو و حضرت صادق علیه السلم فرمود که بر مؤمن چهل شب نمی گذرد مگر آنکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او شود و سبب آن متذکر و آگاه شود و در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول ص را بطعام دعوت نمود چون بخانه او در آمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیواری تخم کرد و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست پس حضرت از این حال تعجب نمودند آن شخص گفت که از این تعجب میفرمایید بحق الخدای که تو را براستی فرستاده که هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخواستند و از طعام او تناول نفرمودند و گفتند که هرکه نقصی باو نرسد خدا را در او حاجتی نیست و در احیثی نیست بدانکه قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد هم که دنیا سجن اوست زیرا که نسبت بنعمتهای و منازلی که حق تعالی در آخرت برای او مقرر فرموده اگر تمام دنیا را باو دهند که برای او زندان است که اگر تمامی بلاها دنیا بتلای باشد نسبت بان عذابها که در آخرت برای او مهیا شده است بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن صلوات الله علیه با جمعی از خویشان و اصحاب با جامهای فاخر بر اسبان سوار شده براهی میرفتند در عرض راه پیر یهودی خارکشی برخورد و گفت ای فرزند رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است پس چرا تو

که وعده بوده که ما داخته و تخلف نمیدارد وحی افتند بر قفها خود و سجده
و میکریند در حالت سجود در یا ده میکردانند شنیدن توان خشوع و فروتنی
و تضرع ایشان ای ابوذر کسی که قادر بر گریه باشد باید که از خوف الهی بگرید
و کسی که قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل خود گرداند و خود را بگریه
بدارد بدرستی که دل سخت و با قساوت دور است از خدا ولیکن سنگ
دلان نمیدانند بدانکه از جمله صفات حمیده و خصال پسندیده رقت قلب
و تضرع و گریه است و از به کثرت یاد مرگ و عذابهای الهی و اهوال قیامت
احتراز نمودن از امور یکه در اخبار وارد شده است که موجب قساوت
قلبست حاصل می شود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان و معاشرت
و مصاحبت اهل دنیا و بدانست چنانچه احادیث در این باب گذشت و اقرب
راههای قرب بسوی خداوند عالمیان راه تضرع و استغاثه و مناجاتست و گریه
موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوباتست چنانچه بسند معتبر از حضرت
امام علی صلوات الله علیه منقولست که حضرت موسی در هنگام مناجات از حق
تعالی سوال کرد که الهی چیست جزای کسی که چشمان او از ترس تو گریان شود
وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه میدارم و از خوف و فزع
روز قیامت او را ایمن می گردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلعم
فرمود که هر که چشمان او پر از اشک شود از خوف الهی خدا بازای هر قطره که از
دیده او می ریزد قصری در بهشت باو کرامت فرماید که مزین باشد بمروارید و
جواهر و در آن قصر از نعمتهای الهی با بوده باشد آنچه چشم ندیده و گوش نشنیده
و بخاطر کسی خطور نکرده باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیار
کسیان آدمی و بهشت زیاده از ما بین عکست الثری تا عرش دوری هست

نشنیده‌اند که بر کنار جهنم حاضر می‌شوند و این مضمون بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که حضرت فرمود که نمی‌شنوی از عرب که میگوید که وارد آب بنی فلان شدیم
یعنی بر کنار آن رسیدیم نه که داخل شدیم و بعضی گفته‌اند که مراد از ورود گذشتن
بر صراط است که بر روی جهنم است و آنچه حضرت فرموده‌اند که وعده بیرون
رفتن از آن کرده است بنابر این است که در این آیه متقیان را وعده نجات فرموده است
و هر مؤمن جزم نمی‌تواند کرد که از جمله متقیان است و اکثر مفسران شقی را تفسیر کرده‌اند
بمتقی از شرک و کفر والله یعلم یا اباذر من اوتی من العلم ما لا یبکیه لحقیق ان یکون
اوتی علما لا ینفعه لان الله عز وجل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم
من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا یا اباذر من استطاع ان یبکی فلیبک
ومن لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن ولیتباک ان القلب القاسی بعید من الله ولکن لا تشعرون
ای ابوذر هر که را علمی بدهند که باعث خوف و گریه او نشود سزاوار است بآنکه علمی داده
باشند که از آن منتفع نگردد زیرا که خدای عز و جل وصف نموده است علما را بآنکه فرموده
بدرستی آنان که علم بایشان داده بودند و متصف بعلم کرده بودند پیش از نزول قرآن یعنی ایمان
داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بآنها مانند نجاشی و اصحاب او و علمای یهود
یا سلمان فارسی و ابوذر چون خوانده می‌شود قرآن بر ایشان می‌افتند بر چانه‌های
خود سجده‌کنان برای تعظیم امر الهی یا جهت شکر برانجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده
بودند از بعثت محمد و انزال قرآن و سجده بر زنخ یا سجده ایشان بود پیش از نزول
قرآن امر بسجده بر روست و باین عنوان تعبیر نمودن برای اینست که ابتدای
زنخ ایشان از انحنا بزمین نزدیک میگردد و میگویند منزه است پروردگار ما
از آنکه منسوب گردانند باو جهل یا خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بدرستی

باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است بگو و صلوات بر محمد بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را بگریه بدار اگرچه بقدر سر مگسی باشد بدرستی که پدرم میگفت که اقرب احوال بنده بخدای عزوجل وقتیست که در سجده باشد و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هیچ قطره نزد خدا محبوب تر نیست از دو قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد و از حضرت رسول منقولست که هفت کس اند که در میانه عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه بغیر از ان نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت نشو و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوف الهی جاری گردد و شخصی که برادر مومن خود را به بیند و بگوید که ترا از برای خدا دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون اید و در نیت او باشد که باز بسوی مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمال او را بنزدیکی خود بخواند و او بگوید که من از پروردگار عالمیان میترسم یا ابا ذر یقول الله تبارك و تعالى لا اجمع على عبد خوفين و لا اجمع له امنين فاذا امنني في الدنيا اخفته يوم القيمة و اذا خافني في الدنيا امنته يوم القيمة يا ابا ذر لو ان رجلا كان له كعمل سبعين نبيا لاحتقره و خشي ان لا ينجو من شر يوم القيمة يا ابا ذر ان العبد ليعرض عليه ذنوبه يوم القيمة فيقول اما اني كنت مشفقا فيغفر له يا ابا ذر ان الرجل ليعمل الحسنة فيتكل عليها و يعمل المحقرات حتى ياتي الله و هو عليه غضبان و ان الرجل ليعمل السيئة فيفرق منها فياتي الله عز و جل امنا يوم القيمة يا ابا ذر ان العبد ليذنب فيدخل به الجنة فقلت و كيف ذلك بابي انت و امي يا رسول الله قال يكون ذلك الذنب نصب عينيه تائبا منه فارا الى الله عز و جل حتى يدخل الجنة يا ابا ذر الكيس من دان نفسه

از بسیاری گناهان چنین گریه میکند از ترس الهی و از روی پشیمانی از گناهان تا
گناهان او آمرزیده نشود بهشت را نبیند چشمش و در حدیث دیگر فرمود که چه
بسیار کسی که بلهو و لعب خنده او در دنیا بسیار باشد و در روز قیامت گریه
او بسیار باشد و چه بسیار کسی که در دنیا بسیار بر گناهان خود گریه و ترسان
باشد و در روز قیامت در بهشت شادی و خنده او بسیار باشد و در حدیث
دیگر فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه او را کیلی و وزنی هست مگر قطرات اشک
که قطرهٔ از آن دریاهای آتش را فرو می‌نشاند و چون چشم کسی پر از آب شود
بر روی او هرگز غباری از مذلت و خواری ننشیند و چون بر رو جاری گردد
خدا آن رو را بر آتش جهنم حرام گرداند و اگر گریندهٔ در میان امتی گریه کند خدا
آن امت را ببرکت آن گرینده رحم نماید و حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود
که هیچ قطره محبوب‌تر نیست نزد حق تعالی از قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب
از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد و باسانید معتبره
از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر دیده گریانست در روز قیامت مگر
سه چشم که پوشیده شده باشد از چیزهائی که خدا حرام کرده است و دیده که
بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب از ترس
حق تعالی و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که بحضرت صادق ع عرض
کردم که میخواهم گریه کنم و گریه‌ام نمی‌آید و گاه هست که بعضی از مردگان خود را یاد میکنم که
رقت حاصل شود و گریه بیاید آیا جایز است فرمود که بلی ایشان را یاد کن
و چون دلت بدرد آید خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر ترا گریه
نیاید خود را بگریه بدار پس اگر اشک بیرون آید مثل سر مگسی پس بسیار خوبست
و در حدیث دیگر فرمود که اگر ترا امری خوف داشته باشی یا حاجتی بخدا داشته

و ناامید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره است
و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خوف و مأیوس بودن بدانکه
رجا عبارتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب آن بودن و آثار صدق رجا
در اعمال ظاهری شود پس کسی که دعوای رجا کند و ترک اعمال خیر نماید او
کاذبست در آن دعوی بلکه این غرور است و از بدترین صفات ذمیمه است مثل
آنکه اگر زارعی زراعت نکند و تخم نپاشد و گوید که من امید دارم که این زراعت
برآید این عین سفاهتست نه رجا و امید و اگر آنچه در زراعت ضرور است بعمل
آورد و تخم بپاشد و آب بدهد و هر روز بسر زراعت خود برود و گوید که
امید دارم که حق تعالی برکت فرماید امید او بجاست و در دعوای خود صادق است
همچنین در زراعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه را با شرایط بجا آورد و بر عمل
خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست و همچنین در
خوف اگر خوف او را باعث یأس از خدا شود و ترک عمل کند این ناامیدی از
رحمت الهیست و در مرتبه شرکست و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات
کند و در عبادات اهتمام نماید این خوف صادق است زیرا که هر که از چیزی خائف
و ترسانست البته از آن گریزانست و آن شق اول مثل از بابت آنست که شخصی
نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان او کند و گوید من از او میترسم پس
کسی که راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چند میشود که موجب
عذابست و آدمی میباید طبیب نفس خود باشد و اگر رجا و امید را بر خود غالب داند
و ترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و اخبار
خوف خود را متذکر گرداند و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب ترک
عمل نماید بآیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی حق خود را امیدوار گرداند و کسی [illegible]

وعش لي بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه وهواها وتمنى على الله عز وجل الأماني
ای ابو ذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمیکنم بر بنده خود دو خوف را و جمع
نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز
قیامت او را میترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم
ای ابو ذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید از لحقیر شمارد و ترسان
باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابو ذر بدرستی که بنده را عرض
میکنند بر او گناهانش را در روز قیامت پس او میگوید که پیوسته ترسان بودم از
این گناهان پس بسبب این خداوند او را می آمرزد ای ابو ذر بدرستی که بنده حسنه
میکند و اعتماد بر آن میکند و گناهان میکند و حقیر و سهل میشمارد تا آنکه چون
در قیامت نزد خدای آید خدا بر او خشمناکست و بدرستی که شخصی گناهی میکند
و از آن میترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدای آید و باک ندارد
ای ابو ذر بدرستی که گاه بنده گناهی میکند و بسبب داخل بهشت می شود ابو ذر
گفت که چگونه چنین می شود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که آن
گناه پیوسته در برابر چشمانش است و از آن توبه میکند و از عذاب آن بخدا میگریزد
و پناه می برد تا بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابو ذر زیرک آن کسی است
که نفس خود را بتعب دارد و کار کند از برای اهوال بعد از مرگ و عاجز آن کسی است
که متابعت نفس خود مشتهیات نفس کند و بر خدا آرزوها کند و با متابعت هوا از رفع
بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات قدسیه که از شجره طیبه رسالت
صادر گردیده چند نوع از فواید حاصل میشود خوف و رجاست بدانکه
مؤمن را از اتصاف باین دو خصلت چاره نیست و میباید که در دل مؤمن
خوف و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد

حدیث دیگر فرمود که هر که خدا را شناخت از او خایف و ترسان می باشد و هر که
و هر که از خدا میترسد نفس او بدنیا رغبت نمیکند و شخصی بخدمت حضرت صادق ع
عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند ما امید برحمت
خدا داریم حضرت فرمود که دروغ می گویند ایشان شیعه ما نیستند بآرزوهای
نفس خود مایل شده اند و کار میکنند که امید دارند هر که امید چیزی میدارد
از برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان می باشد
و در حدیث دیگر فرمود که مومن در میان دو خوف می باشد ترس از گناهان
گذشته که نمیداند که خدا گناهان او را آمرزیده است یا نه و ترس از آینده عمرش که نمیداند
که چه گناهان و مهالک کسب خواهد کرد پس او در هیچ روزی صبح نمیکند مگر خایف
و ترسان و او را باصلاح نمی آورد مگر خوف حق تعالی و در حدیث دیگر فرمود که
مومن بایمان قایم نمیگردد تا ترسان و امیدوار نباشد و ترسان و امیدوار نمیباشد
تا کار نکند برای آنچه از آن میترسد و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر ع
منقول است که حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی شانه میفرماید که اعتماد نکنند کار
بر عملی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستی که اگر سعی کنند و خود را
تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود
در بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند
از کرامتهای در ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات عالیه آن نخواهند بود
لیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امیدوار فضل من باشد و بگمان
نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان می شود
و خوشنودی من بایشان میرسد و آمرزش من جامه عفو در ایشان میپوشاند
بدرستی که منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرمود که

نکنی که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف و رجا یك
چیز نیست که به زیاد شدن هر یك دیگری کم گردد بلکه محل رجا جناب ایزدی است
و لطف و فضل و رحمت وا[ست] و از او هیچ گونه خوف نمیباشد و محل خوف نفس آدمی و بدن
و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای اوست پس آدمی از خود میترسد و از خدا
خود امید میدارد و چندانکه در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش زیاده
میگردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر میکند امیدش زیاده میگردد
چنانچه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در دعاها بسیار بجای اشاره
باین معنی فرموده اند که ای مولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان
میشوم و چون در عفو تو مینگرم امیدوار میشوم و برین مضامین احادیث
و آیات بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله
علیه منقولست که لقمان به فرزند خود وصیت فرمود که از خدا چنان بترس
که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از او چنان امید
دار که اگر با گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت
فرمود که پدرم میگفت که هیچ مومنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست
نور خوف و دیگری نور رجا که هر یك را که با دیگری بسنجند بر آن زیادتی نمیکند
و بسند حسن از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق علیه السلم فرمود که ای
اسحق چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند
پس اگر گمان کنی که او ترا نمی بیند کافر می شوی و اگر میدانی که در همه حال
ترا می بیند و باز در حضور او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر
کنندگان سهلتر شمرده و در حدیث دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه
چیز را از او میترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز میترساند و در

و تو عظمت پروردگار خود را فراموش کرده اگر پروردگار خود را عالم بودی
و عظمت و بزرگواری او را می‌شناختی همیشه از او ترسان بودی و وعدهای
او را امیدوار بودی بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی لحد خود را و تنهائی خود را
در آن مکان و حضرت صادق ع فرمود که از خدا امید بدار امیدی که ترا بر معاصی
جرأت ندهد و بترس از او ترسی که ترا از رحمت او نا امید نگرداند و در حدیث
فرمود که خایف کسی است که خوف الهی برای او زبانی نگذاشته باشد که سخن گوید
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلعم فرمود که آخر بنده را که حق تعالی
امر فرماید که با آتش جهنم برند بنده باشد که چون او را برند بجهنم نگاهی بعقب کند
پس حق تعالی فرماید که برش گردانید پس از او سؤال نماید که چرا بقفا نظر می
کردی گوید خداوندا من این گمان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه
گمان بمن داشتی گوید پروردگارا گمان من این بود که گناهان بیامرزی و در بهشت
خود مرا ساکن گردانی پس خداوند جبار تعالی شانه فرماید که ای ملائکه من
بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند میخورم که این بنده
یکساعت از عمر خود گمان نیک بمن نداشته است و اگر یکساعت بمن این گمان میداشت
او را با آتش نمی‌ترسانیدم باین دروغی که میگوید او را ببهشت برید پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر بنده که ظن نیکو بپروردگار خود داشته باشد
خدا با آن گمان او عمل میکند چنانچه حق تعالی می فرماید که ذٰلِکُم ظَنُّکُمُ الَّذِی
ظَنَنتُم بِرَبِّکُم أَردٰیکُم فَأَصبَحتُم مِنَ الخَاسِرِینَ که ترجمه این اینست که این گمان بدیست
که بپروردگار خود داری شما را هلاک کرد پس صبح کرده از جمله زیانکاران

در بیان بعضی از قصص خائفان که تذکر احوال ایشان موجب تنبه
مومنان است

کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما

در کتاب علی بن ... نوشته است که حضرت رسول ص بر منبر فرمود که بحق خداوندی
که بجز او خداوندی نیست که بمؤمنی خیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بحسن ظن
و گمان نیکی که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و
حسن خلق در معاشرت مردم و ترک غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی
که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار
مگر بسبب گمان بدی که بپروردگار خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر
نماید و بسبب بدخلقی با مردم و غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوند که بجز او خدا
وندی نیست که هیچ بنده گمانش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان او
عمل مینماید زیرا که حق تعالی کریمست و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و
نیکیها و حیا میکند و شرم میدارد از اینکه بنده مؤمن با او گمان نیک داشته باشد
تخلف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان
نیکو بدارید و بسوی بهای او بطاعات و عبادات رغبت نمائید و از حضرت صادق ع
که حسن ظن بخدا آنست که امید از غیر خدا نداری و نترسی مگر از گناه خود و از حضرت
رسول ص منقولست که هر که را گناهی باشد یا شهوتی رو دهد و از ترس خدا اجتناب
نماید از خوف الهی خدا بر او آتش جهنم را بر او حرام گرداند و از فزع اکبر روز قیامت
او را ایمن گرداند و آنچه در قرآن وعده فرموده است باو کرامت فرماید چنانچه
فرموده است که وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ کسی که از مقام حساب و ایستادن
نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که حق تعالی باو کرامت خواهد
فرمود و حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود که در حکمت آل داود وارد
شده است که ای فرزند آدم چگونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال آنکه هشیار
نشده از مستی گناهان و ... ای فرزند آدم هیچ صبح کرده است دل تو با قساوت

گفت که چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته ترا آمرزید است
سعی نما که بعد از این خوب باشی — کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد
الصادق صلوات الله علیه وسلامه روایت کرده است که پادشاهی در میان
بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و آن قاضی برادری داشت
که بصدق و صلاح موسوم بود و آن برادر زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران
بود و پادشاه شخصی را میخواست که بکاری بفرستد بقاضی گفت که مرد ثقه
معتمدی را طلب کن که بآن کار بفرستم قاضی گفت که کسی معتمدتر از برادر خود
ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن امر باو نمود و ابا کرد و گفت من زن
خود را تنها نمیتوانم گذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد
گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود و خاطر من باو
بسیار متعلق است پس تو خلیفه من باش در امور او و با مور او برخیز و کارهای او را
بساز تا من برگردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از رفتن
شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر نزد آن زن می آمد
و از حوایج آن سؤال مینمود و کارهای او اقدام می نمود محبت آن زن براو غالب شد
و او را تکلیف زنا کرد آن زن امتناع و ابا کرد قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمیکنی
من بپادشاه میگویم که این زن زنا کرده است گفت آنچه میخواهی بکن من این کار
قبول نخواهم کرد قاضی نزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است
و نزد من ثابت شده است پادشاه گفت که او را سنگسار کن پس آمد نزد زن
و گفت پادشاه مرا امر کرده است که ترا سنگسار کنم اگر قبول میکنی میگذارم
والا ترا سنگسار میکنم گفت من اجابت تو نمیکنم آنچه خواهی بکن قاضی مردم را خبر کرد
و آن زن را بصحرا برد و گودی کندند و او را سنگسار کردند و وقتی که گمان کرد که او مرده است

روایت کرده‌اند که شخصی با اهلش بکشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست
و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زنی که بر تخته بند شد و بجزیرهٔ
از جزایر بحر افتاد و در آن جزیره مرد راه زن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیگذشت
چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم پس دیگر
با آن زن سخن نگفت و بر او چسپیده و بهیئت مجامعت در آمد و چون متوجه
آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند و میلرزد پرسید که چرا اضطراب
میکنی اشاره بآسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که هرگز مثل این
کار کرده گفت نه بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده‌ام گفت تو هرگز چنین
کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال آنکه باختیار تو نیست و ترا بجبر براین
کار داشته‌ام پس من اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس برخواست
و ترک آن عمل نمود و هیچ بآن زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و
در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده‌های خود در اثنای راه براهبی
برخورد و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب
بآن جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را
سایه کند جوان گفت که مرا نزد خدا حسنه نیست و کار خیری نکرده‌ام که جرأت
کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من دعا میکنم تو آمین بگو چنین کردند
بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن میرفتند چون
بسیاری رفتند راه ایشان جدا شد و جوان براهی رفت و راهب براه دیگر
رفت ابر با جوان روانه شد و راهب در آفتاب ماند راهب باو گفت که ای جوان
تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد
بگو که چه کار کرده که مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را نقل کرد راهب

که می خواستند بآن کشتیها سوار شوند مرد بآن زن گفت که تو درینجا توقف نما
تا من بروم و برای اهل کشتیها مزدکاری کنم و طعامی بگیرم و بنزد تو آورم پس آن مرد
بنزد اهل کشتیها آمد و گفت درین کشتی شما چه متاع هست گفتند انواع متاعها و جواهر
و عنبر و سایر چیزها هست و این کشتی دیگر خالی است که ما خود سوار می شویم
گفت قیمت این متاعهای شما چند می شود گفتند بسیار می شود حسابش را نمیدانیم گفت
من یک چیزی دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی شماست گفتند چه چیز است
گفت کنیزکی دارم که هرگز بآن حسن و جمال ندیده اید گفتند بما بفروش گفت میفروشم
بشرط آنکه یکی از شما برود و او را ببیند و برای شما خبر بیاورد و شما او را بخرید که آن
کنیز نماند و زرش را بدهید تا من بروم و آن را تصرف کنید ایشان قبول کردند
و کسی فرستادند و خبر آورد که چنین کنیزی هرگز ندیده ام پس آن زن را بده هزار
درهم بایشان فروخت و زر گرفت و چون از بحث ناپیدا شد ایشان بنزد آن زن
آمدند و گفتند برخیز و بیا بکشتی گفت چرا گفتند ترا از آقای تو خریدیم گفت آن آقای
من نبود گفتند اگر نمی آئی او [illegible] را بزور میبریم پس ناچار برخواست و با ایشان بکنار دریا
رفت چون بنزدیک کشتیها رسیدند هیچیک از ایشان از دیگری ایمن نبودند آن
زن را در [illegible] کشتی متاع سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر درآمدند و کشتیها را روان
کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با آن جماعت همه
غرق شدند و کشتی زن با متاعها نجات یافت و باد او را بجزیره برد از کشتی فرود آمد
و کشتی را بست و گرد آن جزیره برآمد دید مکان خوشیست و آبها و درختان میوه
[illegible] گفت درین جزیره می باشم و ازین آب و میوه ها میخورم و عبادت الهی میکنم
[illegible] خدا وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که در آن زمان بود
[illegible] بنزد [illegible] پادشاه و بگو که در فلان جزیره بنده از بندگان من هست باید که تو

با کنیزک [illegible] زن دمی باقی مانده بود چون شب شد حرکت کرد و از کوه بزیر
آمد و بر [illegible] حق در راه میرفت و مخوف [illegible] خود را [illegible] تا بدیهی رسید که
[illegible] بود بر در آن دیه خوابید تا صبح شد و چون دربان در را گشود
آن زن را دید و از قصه او سؤال نمود زن قصه خود را باز گفت دربان بر
او رحم کرد و او را بخانه خود برد و آن دربان پسر خوردی داشت و غیر آن
فرزند نداشت و مالی و جمعیتی داشت پس دربان آن زن را مادر [illegible] کرد تا جوان
او مند [illegible] شد و فرزند خود را باو داد که تربیت کند و آن دربان غلامی را
که او را خدمت میکرد آن غلام عاشق آن زن شد و با او در آمیخت و گفت
اگر معاشرت من قبول نکنی بهمه حال در کشتن تو میکوشم گفت هیچ خوف مکن این امر ممکن نیست
که از من صادر شود پس آن غلام بیامد و فرزند دربان را بکشت [illegible] دربان آمد
و گفت که این زن کار را کرده و فرزند خود را باو واداده الحال فرزند ترا کشته است
دربان نزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی میدانی که من بتو چه نیکیها کردم زن
قصه خود را باز گفت دربان گفت که نفس من دیگر راضی نمیشود که تو در این [illegible]
باشی پس [illegible] بیست درهم برای خرجی باو داد و در شب او را از دیه بیرون کرد
و گفت این [illegible] را توشه کن و خدا کارساز تست آن زن در آن شب راه رفت
صبح [illegible] بدیهی رسید دید مردی را بر دار کشیده اند و هنوز زنده است از سبب
آن حال سؤال نمود گفتند که بیست درهم قرض دارد و در این دیار قاعده چنانست که
هر کس بیست درهم قرض دارد او را بر دار میکشند تا ادا نکند او را فرود نمی آرند
پس زن آن بیست درهم را داد و او مرد را خلاص کرد و آن مرد گفت که ای زن هیچکس
بر من مثل تو حق ندارد [illegible] مرا از [illegible] نجات دادی هر جا که میروی در خدمت تو
می آیم پس همراه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها و جمعی بودند

جزیه بگذاری که عبادت خدا کنم نمی‌بینی که از دست مردان چه کشیده‌ام پس شوهر
او را گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد و پادشاه و اهل مملکت همگی برگشتند قصه
سیم ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کارش این بود که قبر مردم را
میشکافت و کفن مرده‌گان می‌دزدید پس یکی از همسایگان او بیمار شد و ترسید
که بمیرد و آن کفن دزد کفن او را برباید او را طلبید و گفت من با تو چگونه بودم
در همسایگی گفت همسایه نیکی بودی برای من گفت ترا حاجتی دارم گفت بگو که حاجت
تو برآورده است پس دو کفن بیمار بیرون آورد و گذاشت و گفت هر یک را میخواهی
و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند و چون مرا
دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر پس آن نباش از گرفتن کفن ابا کرد و
بیمار مبالغه کرد تا او کفن بهتر را برداشت و چون آن شخص مرد و او را دفن کردند
نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه میداند که من کفنش را برداشته‌ام
یا گذاشته‌ام پس آمد و قبرش را شکافت ناگاه صدائی شنید که کسی بانگ بر او زند
که مکن پس او ترسید و کفن را گذاشت و برگشت و بفرزندان خود گفت که من چون
پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم
که حاجت مرا برآورید گفتند بگو که آنچه فرمائی چنین خواهیم کرد گفت میخواهم
که چون من بمیرم مرا بسوزانید و چون سوخته شوم استخوانهای مرا بکوبید
و در هنگامی که باد شدید باید نصف آن خاکستر را بجانب صحرا بر باد دهید و نصف
دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون آن مرد آنچه وصیت کرده بود بجای
آوردند در آن حال حق تعالی بصحرا فرمود که آنچه در تست جمع کن و بدریا فرمود
فرمود که آنچه در تست جمع کن پس آن شخص را زنده کرد و باز داشت فرمود که چه

در من مملکت تو همینی دوی روید و بگناهان خود اقرار کنید واز او سوال کنید
که از گناهان شما درگذرد تا من گناهان شما را بیامرزم چون پیغمبران پیغام را بان
پادشاه رسانیدند پادشاه با اهل مملکتش هم بسوی آن جزیره رفتند و در آنجا همان
زن را دیدند پس پادشاه نزد او رفت و گفت ای قاضی نزد من آمد و گفت زن
برادرش زنا کرده است و من حکم کردم که او را سنگسار کنند و گواهی نزد من
گواهی نداده بود می ترسم که بسبب آنچه کرده باشم می خواهم که برای من استغفار
نمائی زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش آمد و او را نمی شناخت
و گفت زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او راضی
نبود برفتن من و سفارش او را به برادر خود کردم چون برگشتم و از احوال او سوال
کردم برادرم گفت که او زنا کرد و او را سنگسار کردیم و میترسم که در حق آن زن تقصیر
کرده باشم از خدا بطلب که مرا بیامرزد زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین و او را
در پهلوی پادشاه نشاند پس قاضی پیش آمد و گفت که برادرم زنی داشت عاشق
او شدم و او را تکلیف بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و
بدروغ او را سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدا ترا بیامرزد رو
بشوهرش کرد که بنشین پس دهقان آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت در شب
آن زن را بیرون کردم و می ترسم که درنده او را دریده باشد و کشته شده باشد بتقصیر من
گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس غلام آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت بدریای
گفت که بنشین پس خدا ترا بیامرزد آن مرد دارکشیده آمد و قصه خود را نقل
کرد زن گفت خدا ترا بیامرزد پس آن را سبب در برابر نیکی بدی کرده بود پس
آن زن عابده بشوهر خود رو کرد و گفت که زن تو ام و آنچه شنیدی همه قصه من
بود مرا دیگر احتیاجی بشوهر نیست میخواهم که این کشتی پر مال را متصرف شوی و مرا در

کردم و حاصل آن از برای او گاوها خریدم چون مزد خود را از من طلب کرد گفتم
این گاوها از آن تست پس گفت من از تو اندکی برنج طلب دارم گفتم این گله همه
از حاصل آن برنج بهم رسیده است و همه مال تست و هم از حاصل تصرف تو دادم
خداوندا اگر میدانی که آن کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی آن
سنگ دور شد دیگری گفت خداوندا اگر میدانی که پدر و مادر پیری داشتم و هر
شب که بسعادت خود را با ایشان و عیال خود میآوردم شبی دیر آمدم پدر و مادرم
بخواب رفته بودند و اهل و عیال از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب پدر و مادرم
تا سیر نمیخوردند با ایشان نمیدادم پس نخواستم که ایشان را بیدار کنم و نخواستم که پیشتر
بفرزندان دهم در رفتم که مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم پس
تا صبح با انتظار ایشان کشیدم خداوندا اگر میدانی که آن کار را از ترس تو
کرده ام فرجی کرامت فرما پس اندکی سنگ دور شد سوم گفت خداوندا اگر میدانی
دختر عموئی داشتم و بسیار او را دوست میداشتم و خواستم که او را بفریبم گفت تا
صد دینار نمیدهی تن در نمیدهم پس صد دینار بهم رسانیدم و باو دادم چون
راضی شد در میان پای او نشستم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بنا حق مشکن
پس برخواستم و از صد دینار گذشتم اگر میدانی که از ترس تو کردم ما را فرجی ده
پس آن سنگ دور گردید و بیرون آمدند [illegible] کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع با صحابه نشسته
بود شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین با پسری عمل قبیح کرده ام
مرا پاک گردان و حد الهی بر من جاری کن حضرت فرمود بخانه برو شاید جنونی بر تو
طاری شده است که چنین سخنی میگوئی تا آنکه چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد در
مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که حضرت رسول ص در مثل تو سه حکم مقرر ساخته

باعث شد که چنین وصیتی کردی گفت خجلت تو که از ترس تو چنین کردم حق
تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی کردم
و عیب ترا با ایمنی مبدل میسازم و گناهان ترا می‌آمرزیدم قصه چهارم ابن بابویه
نقل کرده است که روزی حضرت رسول در سایه درختی نشسته بودند در روز
بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامهای خود را کند و در زمین گرم میغلطید و گاهی
پشت خود را و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم می‌مالید و میگفت
ای نفس بچش که عذاب الهی عظیم‌تر است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
باو نظر میفرمودند پس جامهای خود را پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند
که ای بنده خدا کاری که از تو دیدم از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد
گفت ترس الهی مرا باعث این شد و بنفس خود این کار را چشانیدم که بداند که عذاب
الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد حضرت فرمودند که از خدا ترسیده ای حق ترس
را رسیدی بدرستی که پروردگار تو مباهات کرد بتو با ملائکه سموات پس
خود فرمودند که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند چون نزدیک او آمدند
گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی را توشه گردان و بازگشت همه را
بسوی بهشت گردان قصه پنجم ابن بابویه از حضرت رسول روایت کرده است
[illegible] پیش [illegible] سه نفر [illegible] الهی بیرون رفتند [illegible] راه ایشان را باران گرفت
پناه بغاری بردند ناگاه سنگی از کوه غلطید و آمد و در غار را گرفت و راه ایشان مسدود
گردید یکی از ایشان گفت والله که شما را از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمیدهد بیائید
هر یک از [illegible] نزد خدا عرض کنیم که خداوند راست میگوئیم پس یکی از ایشان
گفت خداوندا [illegible] میدانی که من مزدوری داشتم که برای کاری کرده بود قدری از
از برنج [illegible] خود را نا رفته گذاشت پس من آن برنج را از برای او زراعت

او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست با و رسانید در حال منذکر شد
و دست از و بر داشت و یکی در بار داشت که آتش در زیر آن میسوخت رفت
و دست خود را در زیر دیگ گذاشت زن گفت که چه کار میکنی گفت دست خود را
میسوزانم بجزای آن خطائی که از من صادر شد پس بیرون شتافت و بنی اسرائیل
خبر داد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند دستش تمام سوخته بود
قصه هشتم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که عابدی بود در بنی اسرائیل
شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد هرچند با و زن در می آورد
یک انگشت خود را با تش میداشت تا آن خیال از نفسش بیرون میرفت و پیوسته
در این کار بود تا صبح چون صبح شد با آن زن گفت که بیرون رو که بسیار بد مهمانی بودی
[illegible] قصه نهم از حضرت رسول صلی الله منقول است که روزی حضرت یحیی ع
در [illegible] بود که به بیت المقدس آمد و نظر کرد بعباد و رهبانان و احبار که
پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاه ها از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن
کرده بر ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود بنزد
مادرش آمد و گفت ای مادر را از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف
تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عباد و رهبانان مادر گفت که صبر کن
تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را
نقل نمود زکریا گفت ای فرزند تو را باعث شده است که این اراده نمائی
و تو هنوز طفل خوردی یحیی گفت ای پدر مگر ندیده از من خوردسالتر
که مرگ چشیده اند بلی پس زکریا با مادر یحیی گفت که آنچه میگوید چنان کن پس
مادر کلاه پشم و پیراهن موا از برای او بافت و پوشید و رفت به بیت المقدس
و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن بدن شریفش را خورد [illegible]

هر یک را که میخواهی اختیار کن گفت آن سه حکم کدام است فرمود ضربت شمشیر که بر
گردنت بزنند یا آنکه از کوهی دست و پا بسته بیندازند یا تو را از آتش بسوزانند گفت
یا امیر المؤمنین کدام دشوارتر است فرمود که بآتش سوزانیدن گفت من او را اختیار
میکنم که دشوارتر است یا امیر المؤمنین فرمود که مهیا شو که حد را بر تو جاری کنیم
پس برخواست و دو رکعت نماز گذارد چون فارغ شد گفت خداوندا گناهی کرده‌ام
که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و بنزد وصی و پسر عم پیغمبر آمدم و از او سوال
نمودم که مرا پاک کند پس او مرا مخیر گردانید در میان سه صنف از عذاب خداوندا
من دشوارتر را اختیار کردم خداوندا سوال مینمایم این را کفاره گناه من گردانی و مرا باتش
آخرت نسوزانی پس گریان برخواست و رفت و در میان گودی که از برای او کنده
بودند و آتش بر دورش برافروخته بودند نشست پس حضرت امیر المؤمنین
با اصحاب همگی گریان شدند و حضرت فرمود که برخیز ای جوان که ملائکه آسمان و زمین
را بگریه درآوردی و خدا توبه ترا قبول فرمود برخیز و دیگر چنین کاری مکن . قصه
هفتم بسند معتبر از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که زنی زناکاری
در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل مفتون شده
بودند بعضی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور این زن را ببیند فریفته
خواهد شد آن زن چون این سخن را شنید گفت بخدا قسم که بخانه نروم تا او را
فریفته نکنم پس در همان شب رفت بخانه آن عابد که در را کوفت و گفت که ای عابد مرا
امشب پناه ده که در سرای تو شب بروز آورم عابد ابا نمود زن گفت بعضی از
جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته‌ام و اگر در نگشائی
ایشان میرسند و فضیحت بمن میرسانند عابد چون این سخن شنید در را گشود
پس چون زن بخانه در آمد جامه‌های خود را افکند چون عابد حسن و جمال

من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که از سکران
می نامند در پایین کوه وادی هست که از غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی
افروخته شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق آنست
و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامها و زنجیرها و
غلها از آتش هست چون یحیی این را شنید سر بر داشت و فریاد بر آورد که وا
غفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران و برخاست و بیخبرانه متوجه بیابان شد
پس زکریا از مجلس برخاست و بنزد مادر یحیی آمد و فرمود که یحیی را طلب نمای
که میترسم که او را نه بینی مگر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون
رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا
میروی گفت بطلب یحیی میروم که نام آتش جهنم شنید و رو بصحرا نهاد
پس رفت تا بچوپانی رسید از او سوال نمود که آیا جوانی را باین هیئت و صفت
دیدی گفت بلکه یحیی را میخواهی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه
گذاشتم که پاهایش در آب دیده اش فرو رفته بود و سر بآسمان بلند کرده میگفت
که بعزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را
نزد تو ببینم پس چون مادر بیامد و نظرش بروی افتاد بنزدیک او رفت
و سرش در میان پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با او
بخانه برود پس با او بخانه رفت و مادر از او التماس نمود که ای فرزند التماس
دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرمتر است یحیی قبول
نمود و پیراهن پشم پوشید مادر از برای او عدسی پخته بود آن حضرت
تناول فرمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب او را ندا کردند
که ای یحیی خانه بهتر از خانه من میخواهی و همسایه بهتر از من میطلبی چون این ندا

روزی نظر کرد به بدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست خطاب الهی

با او رسید که ای یحیی آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده بعزت و جلال خود

سوگند [illegible] اگر یک نظر بجهنم بکنی پیراهن آهن خواهی پوشید بعوض پلاس پس

حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدی که دندانهای

مبارکش پیدا شد چون این خبر رسید بپدرش زکریا آمد و عباد بنی

اسرائیل بگرد او برآمدند و او را خبر دادند که [illegible] رویت چنین کاهیده شده است

گفت من با خبر نشده ام زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی

طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی

که در میان بهشت و دوزخ عقبه هست نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی

که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت ای فرزند [illegible] چنین گفتم جهد و سعی کن

[illegible] رسید که حق که با تو دیگر امر نمود [illegible] مادر با او گفت که ای فرزند رخصت

میدهی که دو پاره نمد از برای تو بسازم که دو طرف روی خود بگذاری که

دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را جذب نماید گفت تو اختیار داری

پس آن پاره نمد را برای او ساخت و بر رویش گذاشت تا آنکه آنها را

فشرد از اشک چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد

و حضرت زکریا این حال را مشاهده کرد و گریان شد و رو بسوی آسمان

کرد و گفت خداوندا این فرزند من است و این آب دیده اوست و تو ارحم الراحم

کنندگانی [illegible] پس هرگاه که زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه

بکند به جانب چپ و راست نظر میکرد پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت

و دوزخ نمیبرد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد و یحیی [illegible]

رویش را پیچیده بود در میان مردم نشسته حضرت زکریا او را ندید فرمود که حبیب

فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند و از جمله آنچه میفرمودند
این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم گناه من بر من آسان میشود
چون عذاب و چون عذاب عظیم ترا بیاد می آورم بلیه خطاهای من عظیم
میشود آه اگر بخوانم در نامهای عمل خود گناهی چند که فراموش کرده ام و
تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بگیرید که بگیرند او را پس وای بر چنین
گرفتار شده و اسیری که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیله او
بفریادش نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس فرمود که آه
از آتشی که جگرها را بریان میکند آه از آتشی که بجمیع احشا را فرو میبرد
آه از دریاها افروخته از آتشهای جهنم بسیار گریستند تا اکر دیگر صدا
و حرکت از آن حضرت نشنیدم با خود گفتم که البته خواب برآن حضرت غالب شده
از بسیاری بیداری شب دیگر رفتم که برای نماز آنحضرت را بیدار کنم چندانکه
حرکت دادم حرکت نمود دیدم مثابه چوب خشک جسد مبارکش بحیرت افتاده
بودم گفتم انا لله و انا الیه راجعون و دویدم بجانب خانه آنحضرت و خبر را
بحضرت فاطمه صلوات الله علیها رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض
کردم فرمود که والله ای ابوذر این غشی است که اغلب اوقات او را از ترس الهی
رو میدهد پس آب آوردند و بر روی آنحضرت پاشیدند بهوش باز آمد و نظر
بسوی من میفرمودند من میگریستم فرمود که از چه میگریی ای ابوذر گفتم از
آنچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود که اگر به بینی مرا که بسوی حساب بخوانند
در هنگامی که گناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و
زبانیه شد چون مرا احاطه کرده باشند و نزد خدا چها مرا ابدارند و جمیع دوستان
در آن حال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آنروز بر من

بگوشش رسید از خواب برخواست و گفت خداوندا از لغزش من درگذر بعزت
تو سوگند که دیگر سایه نطلبم بغیر سایه بیت المقدس و بمادرش گفت که ای مادر
پیراهن مو را بیاور مادرش برای او پیراهن موی آورد و در او آویخت که مانع رفتن
او شد حضرت زکریا باو گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند
و بعیش دنیا منتفع نمیشود پس برخاست یحیی و پیراهن مو و کلاه پشمینه را
پوشید و به بیت المقدس رفت و با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید
شد قصه دهم ابن بابویه از عروة بن زبیر روایت کرده که گفت در مسجد
رسول صلی الله علیه و آله با جمعی صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال عبادات اهل بدر و اهل
بیعت رضوان را ابوالدرداء گفت ای قوم میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش
از همه کمتر و علمش بیشتر و سعیش در عبادات زیاده بود گفتند کیست آنکس
گفت علی بن ابی طالب پس چون این را گفت همگی رو از وی گردانیدند
پس شخصی از انصار باو گفت که سخنی گفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد ابوالدرداء
گفت که من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز دیده اید آنچه دیده اید بگوئید من شبی در
نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده
بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود با آواز حزین و نغمه [illegible]
میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دشمن برداشتی و در برابر آنها
نعمت خود را دادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا
نکردی الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامهای
اعمال عظیم شد پس من بغیر آمرزش تو امید ندارم و بغیر خشنودی تو آرزو
ندارم پس از پی آن صدا رفتم دانستم که حضرت امیرالمؤمنین است پس در
پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات نماز بسیار گذارد و چون

منقولست که فرمود که حذر نمایید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید
از دشمنان خود بدرستی که هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان از متابعت
هواهای خودشان و درو کیهای زبانشان و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی فرماید که بعزت و جلال
و بزرگواری و نور و علو شان و رفعت مکان خود سوگند که هیچ بنده اختیار
نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش و فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق
میسازم و دنیا را بر او مشتبه میگردانم و دل او را بدنیا مشغول میگردانم و نمیرسانم
باو مگر آنچه از برای او مقدر کرده‌ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خودم
سوگند که هیچ بنده اختیار نمیکند فرموده را بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را بحفظ
او موکل میگردانم و آسمانها و زمینها را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجری را
بسوی او میفرستم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نفس را با خواهشهای خود
مگذارید بدرستی که خواهش نفس در هلاکت است و نفس را با هواها گذاشتن
موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشها خود باز داشتن دوای آن
دردها نفس است یا اباذر ان اول شیء یرفع من هذه الامة الامانة والخشوع
حتی لا یکاد یری خاشعا ای ابوذر اول چیزی که از این امت برداشته میشود
امانت و خشوع است تا آنکه از هیچ یک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمیتوان
دید نه بلکه امانت عبارت [illegible] عفت [illegible] ورزیدن در اموال و عرضهای مردم است
و خیانت در برابر آنست و امانت از [illegible] صفات کامله است و خیانت موجب نقص
دنیا و آخرت چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که حق تعالی
هیچ پیغمبری نفرستاد مگر آنکه مردم امر فرمود براستی در سخن و ادا کردن
امانت به نیکوکار و بدکار و باسانید معتبره از آنحضرت منقولست که نظر مکنید

رحم کنند هر چه پیش خواهید می دهند خداوندی ایستاده باشی که هیچ امری
پوشیده نیست ابوذر گفت که والله که چنین سپاری از هیچیک از صحابه پیغمبر صلعم
نشنیدم نوع سیوم در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و مذمت متابعت
هواهای نفسانی بدانکه نفس را مانند انسان دشمنی زیاده از شیطان است
چنانچه حق تعالی میفرماید که حضرت یوسف علیه السلام فرمود که بدرستی
که نفس امر کننده است ببدی مگر آنکه خدا رحم فرماید و در جای دیگر میفرماید
که هر که از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد و نهی کند
نفس را از خواهشهای او پس بدرستی که بهشت ماوای اوست و در جای
دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بگمراهان خواهد گفت که مرا بر شما
سلطنتی نبود بغیر از آنکه شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید
و بدانکه مجاهده با نفس و شیطان افضلست از جهاد کردن با دشمنان
ظاهر و دشوارتر است از آن و یک نوع از ثمرات مجاهده با نفس جهاد با کفار است
و مجاهده نفس آنست که بعقل مستقیم با نفس و اراده آن که مخالفت شرع
باشد معارضه نماید و باستعانت حق و تذکر آیات و احادیث و مواعظ او را
منقاد حق گرداند و تابع شرع سازد مانند اسب چموشی که او را بند بر و تعلیم
رهوار کرده باشند و متحمل بارهای تکالیف بر آن آسان کرده چنانچه بسند معتبر
از حضرت امام موسی منقولست که حضرت رسول صلعم لشکری بجهاد فرستادند
چون برگشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچک را بجا آوردند
و جهاد بزرگ بر ایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگ
کدامست فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها جهاد کسی است
که جهاد کند با نفس که در میان دو پهلوی اوست و از حضرت صادق علیه السلام

ندهد خدا برکت در روزی او را و حرام میگرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد
و صاحبش طلبد و او تاخیر کند و ندهد هر روز برای او گناه عشاری نوشته می شود
و بسند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که هر که چیزی از مال خود
برادر مؤمن را بظلم متصرف شود و باو پس ندهد پاره از آتش در روز قیامت
برای خود کسب کرده است بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلم منقولست که حضرت
رسول ص فرمود که هر که مال مومنی را بغصب متصرف شود پیوسته حق تعالی
ازو روی رحمت خویش گردانیده اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خوبش
ثواب ندهد تا توبه کند و مالی که گرفته است بصاحبش رساند و حضرت امام محمد
باقر علیه السلم فرمود که هر که ظلمی بر کسی کند البته خدا او را بگیرد یا در جانش یا در
مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد نباشد چون توبه کند
خدا او را می آمرزد و در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسمست ظلمی که خدا می آمرزد
و ظلمی که خدا او را نمیگذارد اما ظلمی که نمی آمرزد پس شرک است از برای او و قرار داده است
اما ظلمی که می آمرزد ظلمیست که آدمی بر نفس خود میکند میان خود و خدا اما ظلمی که
نمیگذارد حق الناس که مردمان از یکدیگر میطلبند یا اباذر والذی نفس محمد بیده
لو ان الدنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضة او ذباب ما سقی الکافر منها شربة
من ماء یا اباذر الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما ابتغی به وجه الله وما من شیء
ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها حتی تقوم الساعة
وما من شیء احب الی الله عز و جل من ایمان به و ترک ما امر بترکه یا اباذر ان
الله تبارک و تعالی اوحی الی اخی عیسی لا تحب الدنیا فانی لست احبها و
احب الاخرة فانما هی دار المعاد یا اباذر ان جبرئیل اتانی بخزائن الدنیا علی بغلة

بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بآن کرده اند که اگر ترک
کنند وحشت بهم میرسانند ولیکن نظر کنید براستگوئی و اداکردن امانت مردم
بایشان و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود که بر شما باد باداکردن
امانت مردم بدرستی که اگر کشنده پدرم مرا امین کند بر شمشیری که پدرم را بآن
کشته باشد و آن شمشیر را بمن بسپارد البته باو رد مینمایم و حضرت صادق عم
فرمود که هر که را امین کند بر امانتی و او بصاحبش رد نماید هزار عقده از عقدهای
آتش از گردن خود گشوده است پس مبادرت نمائید باداء امانت بدرستی
که امانتی که بکسی می سپارند ابلیس صد شیطان را بر او میگمارد از اعوان خود که
او را گمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند مگر کسی که خدا او را نگاه دارد
و در حدیث دیگر فرموده که هر که حق مؤمنی را حبس نماید خدا در روز قیامت
پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد تا آنکه نهرها از عرق جاری شود و منادی
از جانب خدا ندا کند که این ظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهل
روز او را سرزنش کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلعم منقولست که
هر که ظلم کند بر مزد مزدوری و مزدش را ندهد خدا ثواب عملهای او را حبط نماید
و بوی بهشت بر او حرام گرداند با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده می شود و هر کس که
بهمسایه اش یک شبر از زمین را خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا آن زمین را
تا هفتم طبقه زمین طوقی کند و در گردن او اندازد در روز قیامت و با هیئت
بمقام حساب درآید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش ندهد
تا مرگ او دررسد بر غیر ملت من مرده است و خدا را ملاقات نماید از او خشمناک
باشد و فرمود که هر که خیانتی را بخرد و داند که این مال خیانتست گناه او مثل گناه
آنکسی است که آن خیانت را کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصاحب

گرسنه میشوم از سؤال مینمایم ای ابوذر چون خیر و صلاح بنده را خواهد
او را مسائل دین خود فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا بر طرف میکند
و او را زاهد میکند و او را بعیبهای نفس خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بنده بزهد
و ترک دنیا متصف نمیگردد مگر آنکه حق تعالی علوم و حکمتها را در دل او ثابت
میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا و دانا میگرداند او را
بعیبها و دردها و دوای دنیا او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون میبرد
و بخانه سلامتی که بهشت پاکیزه شهرستان است داخل میگرداند ای ابوذر چون
برادر مؤمن خود را بینی که ترک دنیا کرده است و رغبت بآن ندارد سخن او را
گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بسوی تو القا میکند من گفتم که یا رسول الله
کیست که زهد او را در دنیا بیشتر است فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن
و خاک شدن در قبر و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را اختیار کند و ترجیح دهد
نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند و
خود را از مردگان شمارد در توضیح این فصل سه باب ایراد می نمائیم باب اول
در مذمت دنیا بدانکه هر چند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی
مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان آن را مزین ساخته است و غفلت
عقل و مشاعر ایشان را از ملاحظه قبایح او منصرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ
و امثال از مقربان بارگاه ذوالجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری
میشود از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی جمیع خیرها را در خانه جمع
کرده است و کلید آن خانه را زهد در دنیا گردانیده است فرمود که حرام است
بر دلهای شما شناختن شیرینی و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنند حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خلقی معین یاور دین نیست مثل ترک دنیا

شبعا وتقال لي يا ابا ذر هذا جزاء الدنيا ولا ينفصل من حظك عند ربك فقلت
حسبي جبرئيل لا حاجة لي فيها اذا شبعت شكرت ربي واذا جعت سألته يا ابا
ذر اذا اراد الله عز وجل بعبد خيرا فقهه في الدين وزهده في الدنيا وبصره بعيوب نفسه يا ابا ذر
ما زهد عبد في الدنيا الا انبت الله الحكمة في قلبه وانطق بها لسانه وبصره عيوب
الدنيا وداءها ودواءها واخرجه منها سالما الى دار السلام يا ابا ذر اذا رأيت اخاك قد زهد
في الدنيا فاستمع منه فانه يلقي اليك الحكمة فقلت يا رسول الله من ازهد الناس قال
من لم ينس المقابر والبلى وترك فضل زينة الدنيا وآثر ما يبقى على ما يفنى ولم
يعد غدا من ايامه وعد نفسه في الموتى اى ابوذر بحق ان خداوند که جان محمد بدست
قدرت اوست سوگند که اگر دنيا نزد خدا برابر بود با پر پشه يا پر مگسی کافر از دنيا
يک شربت نمی‌داد اى ابوذر دنيا ملعونست والچه در دنياست ملعون مگر چيزی که
طلب رضای الهی باشد و هيچ چيز را خدا دشمن نمی‌دارد بار [illegible] دنيا و حق تعالى
دنيا را خلق فرموده و از آن اعراض نموده و نظر لطف بجانب آن نکرده و نخواهد
فرمود تا ايام قيامت و هيچ چيز نزد خدا پسنديده‌تر و محبوب‌تر نيست از ايمان
بخدا و ترک کردن چيزی چند که خدا امر فرموده بترک آنها اى ابوذر خداى تعالى
وحی فرمود بسوی برادرم عيسی که اى عيسی دوست مدار دنيا را بدرستی که من
آنرا دوست نمی‌دارم و دوست دار آخرت را که بازگشت همه بآنجاست اى ابوذر
جبرئيل نزد من آمد و خزينه‌های دنيا را برای من آورد و بر استر اشهبی سوار بود
و گفت يا محمد اينها خزينه‌های دنياست بتو ميدهم و از بهره تو نزد خدا چيزی کم نخواهد شد
و هيچ چيز کم نميشود بسبب متصرف شدن خزاين دنيا من گفتم اى حبيب من جبرئيل
مرا احتياج باين خزاين نيست هرگاه گرسنه می‌شوم چون دو کار خود را شکر می‌کنم و چون

اینچنین نیست که طلب میکنند دشمنان حق از محبت او در دنیا پس فرمود که
کجاست صبرکنندهٔ صاحب کرمی که در این چند روز اندک از سر دنیا بگذرند به تحقیق
که مزه ایمان را می یابند شما و حلاوت لذت ایمان بر شما تا زهد در دنیا نورزید
فرمود که هرگاه مومن خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر
میشود و از لذت و شیرینی محبت الهی را مییابد و او نزد اهل دنیا چنانست
که گویا دیوانه شده است و عقلش مخلوط شده است ولیکن بمحبت است بلکه شیرینی
محبت الهی با او مخلوط شده است و باین سبب بغیر از خدا مشغول نمیشود و فرمود
که دلی که از محبت دنیا و کدورت آن صاف و خالص شد و زمین بر آن دل تنگ
میشود تا میل باسمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و حضرت رسول
فرمود که مرد دنیا بآخرت ضرر میرساند و طلب آخرت بدنیا ضرر میرساند پس ضرر
بدنیا برسانید که آن سزاوارتر است بضرر رسانیدن و بسند معتبر منقولست
از جابر جعفی که بخدمت امام محمد باقر آنحضرت فرمود که ای جابر بدانکه من محزونم
و دلم مشغول است جابر گفت فدای تو شوم مشغول دل و اندوه تو از چه چیز است
فرمود که ای جابر کسی که خالص و صافی دین خدا و رسول او در دل او درآید
مشغول میگرداند دل او را از غیر خدا ای جابر چه چیز است دنیا و چه چیز خواهد
بود دنیا مگر همین است غیر از طعامی که بخوری یا جامه که بپوشی یا زنی که با او مقاربت
نمائی ای جابر بدرستیکه مومنان مطمئن نباشند در دنیا و دل نمی بندند بماندن
در دنیا و ایمن نیستند از آمدن آخرت ای جابر آخرت خانه دائمیست و دنیا خانه
فانی و نیستی است ولیکن اهل دنیا در غفلتند و مومنان پیش از این زمان دانایان و
اهل تفکر و عبرت بودند ایشان را از یاد خدا کر و گنگ و حیرانها که امور دنیا شنیدند
و کور نگردانید ایشان را از یاد خدا و حیرت آنچه از زینتهای دنیا میدیدند پس چنانچه

و زینتهای دنیاست در آن فرمود که علامت رغبت بثواب آخرت ترک زینتهای دنیاست
بدرستی که زهد در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا برای اینکس قسمت فرموده است
و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا برای ایشان قسمت
فرموده است پس کسی غبن دارد که بهرهٔ آخرت را از برای دنیا ترک نماید
حضرت صادق علیه السلم فرمود که روزی حضرت رسول صلعم محزون از
از خانه بیرون آمدند ملکی بر آن حضرت نازل شد و کلید خزاین و گنجهای
زمین را برای آنحضرت آورد گفت ای محمد این کلید گنجهای دنیاست
پروردگارت میفرماید که بگشای خزینهای دنیا را و آنچه خواهی بردار
و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت فرمود که دنیا خانه کسیست که در
آخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته
باشد ملک گفت بحق خداوندی که مرا براستی فرستاده است که این سخن را
از ملکی شنیده ام که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلید ها را میبرد
میدادند در حدیث دیگر فرمود که حضرت صلعم گذشتند بر بزغاله مرده
گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس باصحاب گفت که این بزغاله بچند
می ارزد گفتند اگر زنده بود یک درهم می ارزید حضرت فرمود که بحق آن
پروردگاری که جان من بدست اوست که دنیا خوارتر است نزد
خدا از این بزغاله نزد صاحبش حضرت صادق ع فرمود که هرگاه حق تعالی
خیر بنده را خواهد او را زاهد در دنیا میگرداند و دینش دانا
عالم میگرداند و عیبهای دنیا را باو می شناساند و کسی را خدای تعالی
این کرامتها را داد بتحقیق خیر دنیا و آخرت باو داده است و فرمود که هیچ
کس طلب حق خود از راهی نکرده است بهتر از راه ترک دنیا و این صحیح

و دیدهٔ حق را بیفکن بسوی هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود گذاشته ام
بدان بدرستی که هر فتنه ابتداء آن محبت دنیاست و آرزو مکن حال کسی را که مال
بسیار دارد بسیار گناه می باشد بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال دارد و آرزو
مکن حال کسی را که مردمان از او راضیند تا ندانی که خدا از او راضی است و آرزو
مکن کسی که مردم اطاعت او مینمایند بدرستی که اطاعت کردن مردم او را متابعت
او نمودن بخلاف حق باعث هلاک او و متابعان اوست در حدیث دیگر فرموده
که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعضی از اصحاب نوشتند که وصیت میکنم
ترا به حق در اتقوا و بترس از کار کسی که معصیت او حلال نیست و امید از غیر او
نمی توان داشت و بی نیازی حاصل نمیشود مگر بفضل او بدرستی که کسی که از
شناهی خدا بپرهیزد عزیز با قوت و سیر و سیراب میشود و عقلش از عقول اهل
دنیا برتر میشود پس بدنش با اهل دنیاست و دل و عقلش مشغول معاینهٔ آخرت است
فرو می نشاند بنور دلش محبت آنچه را چشمهایش می بیند از زینت دنیا پس حرام
دنیا در نظرش نجس و قبیح شده است و از شبهات اجتناب میکند و از حلال خالص
نمیخورد را مضطر می باید مگر بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش بآن قوت یابد
بعبادت تواند کرد و جامه که عورت خود را بپوشاند از هر قسم که بیابد اگر چه کهنه
درشت باشد و بغیر قدر ضرورت که دارد در هیچ اعتماد ندارد و امیدش بر خالق
اشیاست و چندان سعی و جهد در عبادت میکند که دندهها ظاهر گردیده است
و دیدهها در سرش فرو رفته است پس خدا بعوض آنچه از قوت خود در عبادت
خدا صرف کرده است قوتی از جانب خود به بدن او کرامت فرموده و عقل او را شدید
محکم گردانیده است و آنچه در آخرت برای او مقرر فرموده زیاده از آنهاست که
که در دنیا عوض با او داده است پس ترک دنیا کن که محبت دنیا آدمی را از حق کور و کر و گنگ

به عطا فایز شده بودند به ثواب آخرت فائز گردیدند و بدان ای هشام که اهل تقوی و
پرهیزکاران مؤنت و خرج ایشان از اهل دنیا آسانترست و اعانت یاری ایشان
نسبت بتو بیشتر است اگر تو یاد خدا نمائی ترا یاری میکنند و اگر خدا را فراموش
میکنی ترا آگاه میکنند و بجا آوردن دین یاری کنند گفتار امر خدا عمل کنند گفتار بایشان محبت
خدا قطع محبت از همه اوکرده اند و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب طاعت بنده
آقای خود و بدلها خود نظر بخدا و دوستی او انس گرفته اند و میدانند که چیزی که
که سزاوارست منظور داشتن دل باو بستن خداوند عظیم الشأنست پس دنیا را
بمنزله منزلی دان که فرود آئی و بعد ازآن کوچ کنی یا مالی که در خواب بیابی چون بیدار شوی
چیزی در دست تو نباشد این مثل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد
عقل و علم از بابت در حقیقت که لحظه بر آن قرار گیری نه طرف شود داند جابر پس
حفظ کن آنچه را خدا امر کرده است و ترا ... ایشان از دین و حکمت او و سؤال
مکن آنچه نزد تو ... از روزی ... طلب توفیق ... تکالیف را که او از تو طلبیده
لو سیطلبه و مشغولست ترا بو ... طلب کنند علم تو را و زندان و مال
از خدا ... خود مشغول نساز ... دوستی که روزی که از ایشان مفارقت مینمائی
مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه بماند و روز بمنزل دیگر رود و دنیا
و آخرت بمنزله دو منزل است که بهر یک ازآنها نزدیک شوی از دیگری دور نمائی و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی دل
خود را مایل بدنیا مکن و آن را مثل ... و دوست مدار دنیا را مانند
دو ... باو راخذ کننده ای موسی اگر بخوبی بگذارم که اصلاح نفس
خود کنی ... خواهد شد محبت دنیا و زینتهای او ای موسی پیشی بگیر
در خیرات و طاعات ... و ترک کن از دنیا آنچه بآن احتیاج نداری و

بسستی و ضعف پس فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را خوش می آید از زینتهای او
که اندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرة
گیرد پس بعیبهای دنیا شود آنچه در دنیا در پیش است عنقریب از آن اثری نمانده است
و آنچه از آخرت در پیش است بزودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که
هر که چه بعد در می اید بزودی سپری می آید و آنچه آینده است بزودی حاضر می شود
و از دیگر است و در خطبه دیگر فرموده است که شما را حذر میفرمایم از دنیا بدرستی
که آن شیرین است و سبز و خوش آینده است مردم را بحب خود میکشاند و باندک
از لذتها عاجل که بایشان میرساند و باندک زینتی خود را خوش مینماید و امیدها
و آرزوها را بزور خود می سازد و بحیله و فریب خود را زینت کرده است نعمت
و زینت آن بقا ندارد و از مصیبتهای آن ایمن نمیتوان بود فریب دهنده است و ضرر
رساننده است مانع از خیرها نیست بزودی زایل میگردد و فانیست ساکنانش در خود
و راه روانش را راه میبرند هیچکس از آن زینتی از شیء نشد مگر آنکه بعد از آن عبرت
دیگران کردایند و رو بکسی نیاورد براحت مگر اینکه پشت کرد بسوی او محبت چه
بسیار کسی که بآن اعتماد کرد و دل او را بدرد آورد و چه بسیار کسی که بآن مطمئن شد
و او را بزمین زد بسی صاحب شوکت را که بخواری انداخت و بسی صاحب نخوت را
ذلیل ساخت پادشاهش مذلت است و عیشش ناگوار است و شیرینیش تلخ است
و عذابش سم است زنده در معرض موتست و صحتش در عرصه بلاست و پادشاهش
زود بر طرف میشود و عزیز است مغلوب میگردد و کسی که از آن بسیار جمع کرده
منکوب می شود و کسی که بآن پناه برده مخذول می شود آیا شما نیستید در مسکنهای
منزلهایی که پیش از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده آثار ایشان
بیشتر باقی مانده و املهای ایشان درازتر بوده است دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی

میکنند و کمتر دنیا را نمی‌بینند و تدارک کن در بقیهٔ عمر خود و تأخیر مکن عمل را
بفردا پس فرمود ای پسر کجا رفتند آنانی که پیش از تو بودند بطول امل و آرزوها
و تأخیر اعمال خیر تا آنکه مرگ ناگاه بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس بچوبها
ایشان را برداشتند و بقبرهای تاریک تنگ نقلشان فرمودند و فرزندان و اهالی
ایشان ترک نموده بحال خود بی‌کس گذاشتند پس منقطع الخلق منقطع شو بیاد حق و ترک دنیا
کرده بپروردگار بپیوسته و یاری درست که درین سستی و شکستگی نباشد خدا
مادر ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد مادر ترا بچیزی چند که موجب
خوشنودی او است و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که عیسی
بن مریم بحواریان گفت که ای بنی اسرائیل اندوه مخورید از آنچه از دنیا شما فوت
میشود چنانچه اهل دنیا اندوه نمیخورند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم
نبود
سالم باشد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چه گویم در وصف خانه که اولش
مشقت و عناست و آخرش نیستی و فناست و در حلالش حسابست و در حرامش
عقابست هر که غنی میشود در آن مفتونست و هر که محتاج میشود محزون است
هر که از برای او سعی میکند بدست نمی‌آید و هر که ترکش میکند رو باو می‌آورد
هر که خواهد که از احوال او عبرت گیرد و بینا شود او را بعیوب خود بینا میگرداند
و کسی که برغبت بسوی او نظر نماید کورش میکند و در خطبه دیگر فرموده که نظر
کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از آن اعراض نمائید بخدا سوگند که بعد از اندک
زمانی ساکنان خود را که رحل اقامت در آن افکنده‌اند بیرون میکند و آنان که نعمتها
از او متنعمند که در دنیا ایمن‌اند بفجایع و مصیبتها مبتلا میگرداند آنچه از دنیا پشت کرده رفت
برنمیگردد و آنچه آینده است نمیتوان دانست که چه مقدار است که انتظار او توان برد
شادی و سرورش آمیخته است باندوه و محنت و جلادت و قوت شجاعتش البته

بر نمی بر خواهند گشت بنحوی که مفارقت کرده اند پای برهنه و عریان
و با اعمال خود بار خواهند کرد بسوی حیوة دایمی و بخانه باقی چنانچه حق
تعالی میفرماید که چنانچه ابتدا کردیم اول خلق ایشان را [illegible] خواهیم کرد ایشان
وعده ایست بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و ابن بابویه علیه الرحمة روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلعم از سفری مراجعت میفرمودند اول
بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها تشریف میبردند و مدتی میماندند
بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای آنحضرت
حضرت فاطمه دو دست برنج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند
و پرده بر در خانه آویختند چون حضرت مراجعت فرمودند و بخانه فاطمه
داخل شدند صحابه بر در خانه توقف نمودند و آثار را مشاهده فرمودند
و غضبناک بیرون رفتند و بمسجد در آمدند و نزد منبر نشستند و حضرت
فاطمه گمان بردند که برای این زینتها حضرت رسول چنین بغضب آمدند
پس گردن بند و دست برنجها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و
همه را نزد حضرت فرستادند و با شخص که اینها را برد گفتند که بگو که دختر تو
سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون نزد آنحضرت آوردند
سه مرتبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد
نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه میبود خدا در دنیا کافری
شربت آب نمیداد پس برخاستند و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند روایت
کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در بعضی از باغها [illegible] در دست
داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن

وانرا اختیار چه اختیار کرده لی پس چون بدر رفتند توشه باشیان که منزل رسیدن
بودی ندارند که ایشانرا بجای رساند و هیچ شنیدید که دنیا جایی فدای ایشان
کرده باشد تا ایشانرا اعانتی کرده باشد بلکه بر ایشان فرود آورد دبلهها که گرانبار
شکست کرد دنیا ایشانرا بفتنهها و متزلزل اساس ایشانرا بمصیبتها و بینی ایشانرا
بمذلت بخاک مالیده وایشانرا پامال حوادث کرد و یاری نمود مرگ را
بر ایشان بر شکستی که دیدید جزای منکرین که داد جمعی را که ملتفت او بودن
وانرا اختیار میکردند و اعتماد اقامت دران داشتند که چون خواستند که ازان
مفارقت ابدی کنند توشه نداد بایشان بغیر گرسنگی و تشنگی و نفرستاد ایشانرا
مگر بتنگی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد ندامت و پشیمانی ایا چنین بیوفا را
اختیار میکنید و باو خود پسندید و دل بان می بندید و بران حرص میورزید
پس بد خانه ایست این خانه برای کسی که او را متهم ندانند و ازان در ترس و اندیشه
نباشد پس بدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و ازان بخانه دیگر بار خواهید بست
کی دیند مگیرید درین دنیا از احوال جمعی که میگفتند که کی قوتش از ما بیشتر است
ایشانرا بقبرها بردند و در زیر خاک خشت پنهان کردند و همسایه با استخوانهای
پوسیده شدند پس ایشان همسایه چندند که نمیدانند یکدیگر نمیرسند و دفع
ستمی از یکدیگر نمیتوانند نمود و با آنکه یکجا جمع اند مهربانی نمیکنند و همسایه
یکدیگرند و از یکدیگر دورند و نزدیکاند که بزیارت یکدیگر نمیروند و جدا
اند که نمی دانند که بهیچ نمی آیند حلیمان و بردبارانند که کینهای ایشان
شده است و بیخبرانند که حسدهای شان مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست
و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین
و از وسعتها بتنگی رفته اند ... شنایی بدر رفته بظلمت قرار گرفته اند و باز

جمع کردند باقی ماند نه کسی که برای ایشان جمع می کردند و بدرستی که تو نیز
من دوری که بکار چند ترا امر کرده اند و منزدی برای تو وعده کرده اند
پس خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش درین دنیا از بابت کوسفندی
که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود او را بکشند و هلاکش در
فربهی آن باشد و لیکن دنیا را بمنزله پلی دان که بر نهری بسته باشند که از آن
بگذری و هرگز بسوی آن بر نگردی دنیا را خوار بگذار و عمارت آن مکن
بدرستی که ترا امر بآبادانی آن نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حق تعالی
بایستی از چیزها بعضی از تو سؤال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز
آنرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز آنرا فانی کردی از مالت که از کجا
کسب و در کجا خرج کردی پس مهیا شو یعنی آخرت خود را بگیر و محزون
مباش آنچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستی که اندک دنیا بقا ندارد و
بسیارش بلاها بسیار دارد پس بهره آخرت خود را بگیر و سعی کن در بند
پرده غفلت را از دو بگشا و خود را در معرض نیکیها و احسانهای
پروردگار در آور و در دل خود و توبه را تازه کن و تا فارغی در عمل و عبادت
سعی کن پیش از آنکه اجل رو بتو آورد و قضاهای الهی بر تو جاری شود
و مرگ در میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد تشبیه دوم در بیان آنکه
هر چند تحصیل دنیا بیشتر مینمائی حرص بر آن زیاده میشود بسند معتبر
از حضرت امام رضا ع منقولست که مثل دنیا مثل آب شور دریاست که هر
آدمی بیشتر میخورد تشنه تر میشود تا هنگامی که او را بکشد تشبیه سوم در بیان
ظاهر دنیا خوش آینده و باطنش کشنده است بسند معتبر از حضرت امام جعفر
منقولست که در کتاب امیر المؤمنین ع نوشته است که مثل دنیا مثل مار است

وجمال گفت ای فرزند ابوطالب اگر از دنیا تمائی ترا غنی میکنم از این مشقت ترا دلالت
میکنم بگنجهای زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو
چیست گفت نام من دنیاست حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر من طلب کن
که در من بهره نیست و باز مشغول بیل زدن شدند حضرت رسول ص فرمود
که غافل ترین مردم دنیا کسی است که تغییر احوال دنیا بیند نگیرد و قدر کسی در
دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد فرمود که حق تعالی وحی فرمود
بدنیا که بتعب انداز کسی را که ترا خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک
کند فرمود که رغبت دنیا موجب بسیاری حزن و اندوهست و زهد در دنیا
موجب راحت دل و بدنست حضرت صادق ع فرمود که محبت دنیا سر جمیع
گناهان و خطاست و حضرت رسول ص فرمود که هر که از امت من از چهار خصلت
سالم بماند بهشت او را واجب می شود هر که سالم باشد از داخل شدن
در دنیا و متابعت خواهشهای شهوت شکم و شهوت فرج باب دویم
در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در ذمت دنیا برای تنبیه غفلت زدگان
سالک حضرت بیان فرموده اند تمثیل اول در بیان آنکه هرچند آدمی بدنیا
بیشتر مشغول میگردد خلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر
صادق ع امام محمد باقر صلوات الله علیهم فرمود که مثل کسی که حریص است بر جمع دنیا از
بابت مثل کرم ابریشم است که هرچند ابریشم بر خود بیشتر می تنند راه در رفتن
بسته تر میشود و خلاصی اش مشکل تر است تا بمیرد که در آن میان از غم میمیرد
پس حضرت صادق ع فرمود که از جمله موعظها که حضرت لقمان به پسر خود
فرموده این بود که فرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو اما که

وچون بمعده رسید سنن بدبو می‌شود هرچند طعام لذیذتر است وچرب و
شیرین است مدفوعش بدبوتر وکثیف‌تر است وآزار و مفسده خوردنش بیشتر است
و در ایام اکلش بیشتر مترتب می‌شود وهمچنین از دنیا هرچند بیشتر و بهتر اسراف
می‌نمودی در هنگام مردن که وقت دفع است بدی وضررش بیشتر ظاهر می‌شود
یا مانند خانه دزد برده زند هرچند متاع آن خانه نفیس‌تر و بیشتر است حسرت
صاحبش بیشتر است همچنین دزد اجل که خانه مال می‌زند هرچند از دنیا بیشتر جمع
کرده است الم مفارقتش شدیدتر است وصعب‌تر است تمثیل نهم در بیان آنکه دنیا
و آخرت با یکدیگر جمع نمی‌شود و محبت دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادات است از حضرت
رسول منقول است که مثل صاحب دنیا مثل کسی است که میان آب راه رود چنانچه
ممکن نیست که در آب راه رود و پایش تر نشود همچنین هرکه داخل دنیا می‌شود البته آلوده
می‌شود و دروغ میگوید کسی که دعوی مینماید که من داخل میشوم و از آن احتراز
مینمایم و منقولست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که بحق و راستی شما میگویم چنانچه
بیمار که بسوی طعام نظر میکند از الم مرض بآن میل نمینماید همچنین اهل محبت دنیا
لذت شیرینی عبادت و بندگی نمی‌یابند بحق و راستی شما میگویم که اسب تا سواری
نکنی و لجام نکنی چموشی آن برطرف نمیشود همچنین تا دل نرم نمیشود بیاد مرگ و عبادت
و قساوتش برطرف نمیشود و منقاد حق نمیگردد تمثیل دهم در ذکر تمثیلاتی که
مشتملست بر توضیح عیبهای بسیار دنیا و درین مقام قصه بلوهر و یوذاسف را
که مشتمل بر سخنان شریفه انبیا علیهم السلام و مواعظ لطیفه حکایت ایراد مینمائیم
وچون بر فواید بسیار مشتمل است بسبب طول [illegible] ناظران این کتاب را
از برکات آن محروم نمی‌کنیم ابن بابویه علیه الرحمة والرضوان در کتاب کمال الدین
و تمام النعمه [illegible] بسند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود

که پیشش در نهایت نرمی و ملایمت و شکمش پراست از زهر کشنده غافل از زهرش حذر نمینماید و طفل نادان بنرمی و خط و خالش میل میکند و باان بازی میکند تمثیل چهارم در بیان تمثیل سرعت انفصالی دنیا حضرت رسول ص فرمود که مرا چه کار است با دنیا مثل من و دنیا مثل سواره ایست که در روز بسیار گرمی بدرختی برسد و در سایه ان درخت مقام کند و برود و انرا بگذارد تمثیل پنجم در بیان بیوفائی دنیا از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی ع متمثل شد در صورت زن ازرق حضرت از ان پرسید که چند شوهر کرفته گفت بسیار پرسید که همه را طلاق گفتند گفت نه همه را کشتم حضرت فرمود که وای بر تو حال شوهرها باقی مانده اند چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرها کشته ات تمثیل ششم از حضرت امام موسی ع منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریائیست عمیق و گروه بسیار درین دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو درین دریا تقوی و پرهیزکاری باشد وانچه درین کشتی پر کنی از توشه متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان ان توکل باشد که بدون توکل برخدا کشتی راه نمیرود و ناخدا ان کشتی عقل باشد و معلم ان علم و لنگرش صبر باشد تمثیل هفتم در بیان پستی دنیا و سربلندی درین خانه پست ضرر میرساند از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که دنیا بمثابه خانه ایست که سقفش بسیار پست پوشیده باشند اگر سربلندی میکنی و تکبر مینمائی سر بر طاقش می آید و می شکند و اگر بزیر می افکنی و تواضع و شکستگی میکنی سلامت بدر میروی تمثیل هشتم در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول ص منقولست که دنیا مثل طعامهای لذیذ است که اول تناول مینماید و هنگام خوردن لذیذ است

دیدی ایشان بتهای از طلا و نقره ساخت و ایشان را نقش‌ها و تشریف بر دیگران
داد و بتهائی است از سنگ تراشیده که سجده کنند پس چند مردم این حال را دیدند و مشاهده نمودند
اطاعت نمودند بعبادت بتان و تحفها دادند اهل دین پس روزی پادشاه را دوستی
بود از تمام شخصی از اهل بلاد خود که او را قرب عظیم هست و منزلت پسندیده
نزد پادشاه بود و غرض پادشاه ان بود که باو استعانت جوید بر بعضی از امور
خود و او را احسان نماید پس جواب گفتند که ای پادشاه او لباس خواهش دنیا را
... دنیا ملکوت اختیار کرده و پیوسته است پس این سخن بر
پادشاه بسیار گران آمد و او را طلب نمود و چون حاضر شد و نظرش بروی
افتاد ... عباد و زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از
... من و ... و اشراف اهل ... من بودی خود را رسوا کردی
و اهل و مال خود را ضایع گذاشتی و تابع ... بطالت و زیان کاری شدی
و خود را در میان مردم ... مثل ساختی و حال انکه من ترا برای کارهای
عظیم خود مهیا کرده بودم و میخواستم بتو استعانت جویم بر امور ی که مرا
... گفت که ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست ولیکن عقل ترا بر تو
... پس بشنو سخن مرا بی انکه بخشم آئی بعد از ان امر کن بانچه خواهی
بعد از فهمیدن انچه میگویم و تفکر نمودن در ان بدرستی که ترک تامل
و تدبر دشمن عقل است و حایل میشود میان آدمی و فهمیدن اشیا پادشاه
گفت که انچه خواهی بگو عابد گفت که می‌پرسم از تو ای پادشاه که آیا عتاب تو با من
بر گناهیست که بر نفس خود ضرر رسانیده‌ام یا در خدمت تو تقصیری
بهم رسانیده‌ام پادشاه گفت که جرم تو بر نفس خود نزد من بدترین گناهانست
من چنین نیستم که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را بخود

در ممالک هندوستان با لشکر فراوان و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در
نفوس رعیت اثر قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می یافت و با این
حال حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواها
نفسانی دقیقه فرو نمیگذاشت و محبوبتر و خیرخواه ترین مردم نزد او کسی بود
که او را بر این اعمال ناشایسته ستایش مینمود و قبایح او را در نظر او زینت میداد
و دشمن تر و بدخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترک آنها امر میفرمود و
او در حداثت سن و ابتدای جوانی بمنصب فرمانروائی فایز گردیده بود و
صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال
ایشان بغایت عارف بود و چون مردم او را باین طریق و اوصاف شناخته
بودند لاجرم همگی منقاد او گردیده بودند و هر سرکش و روگردان او را خاضع
و مطیع بود و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جهالت
و بیهوشی شهوت و خودبینی و ظفر یافتن بر دشمنان و اطاعت و فرمان
برداری اهل مملکتش موجب طغیان و زیادتی آن مستیها گردیده بود
پس تکبر و تطاول مینمود و مردمان را حقیر میشمرد و بسبب دروغ
و ستایش مردم اعتمادش بر تمامی عقل و رای خود زیاده میشد و او را
همتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود و همه آرزوهای او را میسر میشد و آنچه را
میطلبید و میخواست از دنیا ولیکن فرزند پسر نمیشد او را و جمیع فرزندان
او دختر بودند و پیشتر از پادشاهی او امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت
و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دشمنی دین و اهل دین را در نظر
او زینت داد و همت بر آزار ایشان گماشت و از ترس زوال ملک خود
ایشان را از مملکت خود دور گردانید و بت پرستان را مقرب خود گردانید

دنیا را ضعف دانسته عزت دنیا را خواری دیدم و چگونه حیات آن مرگ
نباشد و حال آنکه زندگی آن برای مردن است و آدمی در آن زندگانی یقین بمردن دارد
و بی اعتماد است بر زندگی و پیوسته مترصد رحلت و چگونه توانگری دنیا فقر و
درویشی نباشد و حال آنکه هر چه از دنیا برای آدمی حاصل می شود برای اصلاح آن
بچیز دیگر محتاج می شود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج بهم میرساند که برای آن چیز
اول ناچار است از آنها مثل آنکه آدمی برای سواری بچهارپای محتاج می شود پس چون
تحصیل آن نمود محتاج می شود بعلف و بهتر و طویله و یراق و نوکری آن چهارپا و
بسبب هر یک از اینها بچندین چیز دیگر محتاج میشود پس کی بنهایت میرسد
احتیاج کسی که بر این حال باشد و چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آنکه دنیا چشم
چشم هر کسی که بمحصول مطلوب در شرف در آید در کمین اوست که چندین برابر
آن خوشحالی اندوه و غم باو برساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزندی شاد شود آنچه
اندیشه میبرد از اندوه در مردن آن فرزند و بیماری او و پراکندگی احوال او چندین
برابر آن شادیست که باو رسیده است بسبب وجود او و اگر بمالی خوشحال گردد از بیم
تلف آن مال اندوه بر او راه می یابد زیاده از سروری که بآن مال بهم رسانده است
پس هرگاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین مردم بترک کسی است که شناخته باشد
دنیا را بر این حال و چگونه تن درستی دنیا بیماری نباشد و حال آنکه تن درستی دنیا
از اخلاط اربعه است و صحیح ترین اخلاط و دخل ترین آنها در حیوة خون است و در
هنگامی که آن قوی تر است و اعتماد آدمی بر آن بیشتر است سزاوارتر است آدمی از آن
بمرگ ناگهان و ورم گلو و طاعون و مرگ دفعه و ورمهای سینه و چگونه قوت دنیا
ضعف نباشد و حال آنکه اسباب قوت همگی موجب ضرر و هلاک بدن اند و چگونه
عزت دنیا خواری نباشد و حال آنکه هرگز کسی عزتی در دنیا ندیده است که بعد از آن

صرا

عیب ان [illegible] دیگر که [illegible] نفس ندهد خورش گردد ملک [illegible]

تو [illegible] بر تو [illegible] حکم از [illegible] رعیت در اس اهتمام من و چون کس [illegible]

پادشا [illegible] دعا و شنود [illegible] که صنایع [illegible] تو برای ترا میفهم [illegible]

تمام [illegible] که بجهتی [illegible] مواخذه کامرا دارم کمان دارم [illegible] حسن ظن

مردم [illegible] کلمه و حمانی و قاضی [illegible] مکر میشود جاری تعجب سازی

و [illegible] از اسباب ایشان حکم و نیستند قاضیان [illegible] و نیست قاضی

امتنان [illegible] که گشت [illegible] ستم [illegible] بعضی و اضیم [illegible] دنیا [illegible] بعضی من

و اما [illegible] مقرر است [illegible] بحکم [illegible] قاضی [illegible] سکوت [illegible] قاضیان

[illegible] گفته [illegible] نفس [illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] قاضی

[illegible] شایع [illegible] وقت [illegible] چه [illegible] که [illegible] راست بگو خواهی

[illegible] که [illegible] پرستی [illegible] من ماحی که گفت [illegible] و گمراه

[illegible] بکار [illegible] دانند که مانند سخن [illegible] کرد جا من دل در و شنیدم

[illegible] بیدم [illegible] که از [illegible] بود چنان قصه و این [illegible] چنانچه شد درختی کردنا

[illegible] میداند چیزی [illegible] بکار و ندارد اصل که امری را نادان که میگفت

[illegible] انکار [illegible] و باطل ناچیز [illegible] بکار و دارد اصل که امری [illegible] اعتقاد

کسی [illegible] غیر [illegible] اصیل و ثابت امر [illegible] نماید [illegible] ناچیز و باطل امر [illegible]

ناچیز [illegible] ثابت و حق امر [illegible] حقیقت نماید ادراک و [illegible]

باطل و ناچیز امر و از [illegible] است و باقی اصیل امر [illegible] و [illegible] باطل

زیرا که [illegible] گردید مستقر من نفس در [illegible] را کلمه حق این چون پس [illegible] دنیاست

درویشی و فقر [illegible] دنیا [illegible] توانگری و یافتم [illegible] دنیا [illegible] تامل کردم چون

[illegible] شمرده [illegible] دنیا [illegible] و [illegible] دانستم [illegible] دنیا [illegible] و شادی دیدم

کشند و در زمانی که او را بر دیگران شماتت میفرماید ناگاه برو شماتت می کنند
و در اثنای آنکه او را بر دیگران میگریاند ناگاه دیگری را بر او میگریاند گاه دستش را
بعطا میگشاید و گاهی بسؤال و در عین عزت ذلیل میگرداند و در هنگامی که او را
مکرم دارد باهانت و مذلت می‌ساند و در اثنای بزرگی حقیر میسازد و در
رفعت به پستی می‌اندازد بعد از آنک فرمان برداری او فرمانی میکند و بعد از
سروری نکوهیده داند در می افکند و بعد از سیری بگرسنگی مبتلا میگرداند و در
اثنای زندگی می‌میراند پس اف بر خانه که حال آن این باشد و کردار آن برین
منوال بوده باشد تاج سروری بر سر شخصی میگذارد صبحگاه و روی او را بخاک
میمالد شبانگاه صبح دستش را بدست رنج و مذلت میدهد و شام دستش را در
بند میکند بامداد بر تخت پادشاهیش می‌نشاند و شبش زندانش میکند امشب
فرشی مخمل برایش میگستراند روز دیگر بر خاک خواریش می‌نشاند در اول روز آلات
لهو و لعب برایش مهیا میکند و در آخر روز نوحه گران بر او جمع میدارد شب
او را بحجله میدارد که اهلش با او تقرب میجویند و روز او را بلحدش می‌افکند که اهلش
از او گریزان می‌شوند بامداد او را خوشبو میسازد و شبانگاه او را جیفه گندیده
میگرداند پس آدمی در دنیا پیوسته در میان سطوتها و قهرهای اوست و از بلاها
و محنتهای آن نجات ندارد بخود دار میگردد نفسی از چیزهای تازه دنیا
دیده از امور خوش آینده دنیا دست از جمعیت و اسباب دنیا پس نبودی مرگ
در میرسد و دست خالی میماند و دیده خشک می‌شود و گذشتنی میگذرد و باطل
شدنی باطل می‌شود و هلاک میشود آنچه هلاک می‌شود و دنیا جمعی را که هلاک
کرد دیگران را بعوض ایشان می‌گیرد و هر کس را بدل هر کس راضی میشود و از رفتن
کسی پروا ندارد کوهها را در خانهای کوه دیگری جا میدهد و امانت جمعی را بجمعی

خواری و مذلتی باشد و ایام عزت کوتاه هست و ایام خواری دراز پس سزاوار
تر بمردم بمذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او کشوده باشند و ما
بیهای خود را از دنیا یافته باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر
لحظه ترسانست از انکه افتی بمال او برسد و انرا فانی کرداند یا ناکاه بلائی بخویشان
و دوستان او برسد و ایشانرا برباید یا فتنه بر جمعیت او برخورد و بغارت برد
یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از بیخ برکند یا مرک او را دررسد و او را از پا در
آورد و از مفارقت هر چیزی که بان بخل می ورزید درد بر دل او کذارد پس
مذمت میکنم بسوی تو ای پادشاه دنیای را که انچه را عطا کرد باز میکیرد و وبال
او را بر کردن ادمی میکذارد و بسیار که جامه پوشانیده از او میکند و او را عریان می
کرداند و هر که را بلندی دهد پست میکند و بجزع و بی تابی می افکند عاشقان و
طالبان خود را ترک میکند و بشقاوت و محنت میرساند کمراه کننده است کسی
که اطاعت ان کند و مغروران شود و غدار و بازی دهنده است هر کسرا که ایمن
باشد از ان و اعتماد بران داشته باشد بدرستی که دنیا مرکبی است سرکش و بد [illegible]
و مصاحبیست خاین و بسوی او راهیست لغزنده و منزلیست در غایت کوتی و
پستی کوهی دارنده نیست که کسی ندانسته است کسی را مکر انکه عاقبت خوار کرده است
او را و محبوبی نیست که هرکز محبت بکسی نداشته است ملازمت کرده شده ایست
که لازم کسی نکشته است بان وفا میکنند و از غدر و مکر میکند و بان راست
کویند بان دروغ میکوید و وفا میکنند بان در وعده شان خلف وعده میکند بجست
باکسی که با او دوستی [illegible] بازی کننده است باکسی که مطمئن خاطر است بان در اثنای
اینکه طعام و غذا میدهد کسی را ناکاه او را طعمه دیکری میکند و در هنکامی که او را خدمت
میکند ناکاه او را خادم دیکران میکرداند و در اثنای اینکه می خنداند او را ناکاه برا او

دوست نداری از جمیع اهل روی زمین زیرا که میدانی که جمعی که فرمان بردار
از اهل و لشکر و حوالی و حواشی و اطاعت کنندگان اکنون که نظر نمائی در حال
خود میدانی که تنهائی و بیکس و بیکیار و دوست نداری از جمیع اهل روی زمین
زیرا که میدانی که جمعی فرمان بردار تو نیستند از جمیع طوایف رعیت تو اند [illegible]
جمعی که رعیت و فرمان بردار تو اند حشوی چند اند از اهل عداوت و نفاق
که دشمنی ایشان [illegible] زیاده است از عداوت جانوران درنده و خشم ایشان
[illegible] از طوایف دیگر [illegible] تو نیست [illegible] است پس اگر نیکو تامل نمائی
و نظر کنی در حال جمعی که پاسبانی [illegible] میکنند و خویشان تواند می یابی که ایشان
جمعی اند که کار تو را پسندیده برای [illegible] دوستی در مقام ایند که کار [illegible] کنند
[illegible] بگیرند و چون نظر نمائی مخصوصان و خویشان سار نزدیک
خود کرده [illegible] که از جمیع [illegible] زحمت و کار و کسب خود را برای ایشان
[illegible] باشند [illegible] که هر چه کسب کنند قدری
[illegible] با قای [illegible] دهد و با این حال هیچیک از ایشان از تو راضی نیستند
هر چند جمیع مال خود را با ایشان قسمت [illegible] ایشان را از ایشان
باز گیری البته با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد تو را ای پادشاه که
بیکسی و تنهائی و [illegible] مال و اسباب [illegible] که صاحب اهل و مال
و مال و برادران و دوستانم که مرا میخواهند برای خود [illegible] میخواهند دوست
ایشانم و ایشان دوست منند و هرگز [illegible] میان من و ایشان بطرف
نیستی [illegible] انسان ناصح و خیرخواه منند و من ناصح و خیرخواه ایشانم و نفاق
در میانه من و ایشان نیست ایشان [illegible] راست [illegible] با ایشان راست
میگویم و دروغ در میانه ما [illegible] باشد [illegible] یکدیگر میکنیم و دشمنی در میان ما نیست

میبو رانند و ان اذل را بجای افاضل و عاجزان را در مکان دور اندیشان عاقل می
نشانند و گروهی را از تنگی عیش بفراخی نعمت میکشانند و از بیاده روی بر مرکب
می نشانند و از شدت بنعمت و از تعب باستراحت میرسانند پس چون ایشان را
ای نعمتها و راحتها که دادیند ناگاه منقلب میشوند احوال ایشان و لباس نعمت
از ایشان میکنند و قوت ایشان بعجز مبدل میکردانند و ایشان را بنهایت بیحالی
و فقر و احتیاج مبتلا میکردانند و اما آنچه گفتی ای پادشاه در صنایع تو دیدن
من اهل خود را و ترک کردن ایشان را الحق من ضایع نکردانیده ام اهل
خود را و ترک ایشان نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان و از همه چیز بیشتر
برای ایشان ولیکن پیش از این دیده من پرده جهل و غفلت آویخته بود و
دیده من پیسیر و جادو بسته بود اهل و غریب را از یکدیگر نمی شناختم و دوست
و دشمن خود را نمیدانستم پس چون پرده سحر از پیش دیده من برخواست
و دیده من صحیح و بینا گردید تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و بیگانه و
دانستم که اینها را که اهل و دوست و برادر و آشنا میشمردم جانوران درنده
بودند که همگی در مقام اضرار من بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن من
مصروف بود ولیکن مراتب ایشان مختلف بود در صفتی که مینمایند در
قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی و شدت و بعضی مانند
گرگ بودند در غارت کردن و بعضی مانند سگ بودند در فریاد زدن و بعضی
مانند روباه بودند در حیله و دزدی پس همگی را مقصود اضرار من بود
لیکن از راههای مختلف ای پادشاه بدرستی که تو با این عظمت که داری از ملک
و پادشاهی و بسیاری فرمان برداری از اهل و لشکر و حوالی و خواص و اطاعت
کنندگان اگر نیک نظر نمایی در حال خود میدانی که تنها و بی کسی و بی یار و

غیر اینچه شنیده باشی پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و گفت دروغ می
گوئی و چیزی نیافته و بیهوده تعب و رنج و مشقت بعوض نبرده پس برو دیگر در مملکت
مباش که تو خود فاسدی و دیگران را فاسد میکنی دانا و متوکل شد در این ایام
از پادشاه بعد از آنکه نا امید شده بود از فرزند نرینه پسری که ندیده بودند
اهل روزگار مثل و مانند او در حسن و جمال و چندان از حصول آن فرزند شاد
شد که نزدیک بود که از غایت سرور هلاک شود و گمان کرد که بتانی که در آن ایام
عبادت اینها مشغول بود آن فرزند را باو بخشیده اند پس جمیع خزاین خود را بر
بت خانها قسمت نمود و امر کرد مردم را بعیش و شادی یکسال و آن پسر را یوذاسف
نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او بعد از تامل
و ملاحظه عرض کردند که از طالع این فرزند چنین ظاهر می شود که از شرف و منزلت
بمرتبه رسد که هیچکس باین مرتبه نرسیده باشد هرگز در زمین هند و همگی
منجمان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان که گفت گمان من اینست که این
شرف و بزرگی که در طالع این پسر است نیست مگر بزرگی و شرف آخرت و گمانم
که پیشوای اهل دین و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات
عالیه بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده میکنم بشرافتهای دنیا
نمی ماند پس پادشاه از این سخن محزون گردید که نزدیک بود که شادی او بحصول
آن فرزند باندوه مبدل گردد و منجمی که این سخن از او صادر شد نزد پادشاه
از جمیع منجمان معتمدتر و راستگوتر و داناتر بود پس امر کرد که شهری را برای
آن پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد برایشان داشت از دایگان و خدمتکاران
برای او مقرر فرمود و سفارش نمود بایشان که در میان خود سخن مرگ و آخرت
و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور نسازند تا آنکه زبان ایشان بترک این سخنان

و [illegible] بلدها یکی یکی فرستادم [illegible] میان [illegible] حتی خوبی [illegible] که من با ایشان طلب
[illegible] خوف ایشان ندارند که من [illegible] ایشان [illegible] کنم [illegible] ایشان را از ایشان باز گیرم
[illegible] ایشان [illegible] شوم بلکه [illegible] [illegible] کم شود
[illegible] خیر [illegible] [illegible] میان ما از ایشان [illegible] و
[illegible] و حسدی [illegible] ایشان [illegible] و من برای ایشان کار
میکنم سبب [illegible] و [illegible] که [illegible] شد [illegible] دو این یا
از میان ما [illegible] [illegible] شوم هدایت [illegible] میکشند و اگر
[illegible] دیده‌ام [illegible] ایشان [illegible] [illegible]
و اگر [illegible] [illegible] [illegible] دشمنان [illegible]
اگر [illegible] من و ایشان [illegible] [illegible] هشیارانا
از دل [illegible] کرده‌ایم [illegible] [illegible] کرده‌ایم [illegible]
دنیا [illegible] شده‌ایم پس [illegible] با [illegible] نوع [illegible] یکدیگر [illegible]
و [illegible] که لازم [illegible] است از میان ما [illegible] است پس این
[illegible] پادشاها [illegible] و خویشان و دوستان من که [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] [illegible] کرده‌ام [illegible] کرده‌ام جماعتی را که [illegible]
[illegible] چون ایشان را شناختم و سلامتی جستم در ترک
[illegible] اینست حقیقت دنیا که خبر دادم تو را که [illegible] است
[illegible] دنیا و عاقبت [illegible] شنیدی چون دنیا را [illegible]
اوصاف [illegible] [illegible] کردم و [illegible] امر [illegible] باقی را که [illegible]
اختیار کردم اگر خواهی ای پادشاه [illegible] کنم برای تو [illegible]
اوصاف [illegible] که ان [illegible] [illegible] شنید [illegible] شود [illegible]

فسادی مترتب نشود پس وزیر سخن او اعتنائی نمود و امر فرمود که او را بخانه
بردند و معالجه او نمودند تا آنکه بعد از زمانی امرای پادشاه شروع در حیله کردند
برای دفع وزیر و تدبیرها اندیشیدند تا آنکه رای همگی برآن قرار گرفت
که در پنهانی یکی از ایشان بپادشاه گفت که این وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از
تو پادشاه شود و پیوسته احسان و نیکی میکند بمردم و تهیه این مطلب را درست میکند
واگر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا اینچه از دنیا مانع گردیده است
که ترک پادشاهی کنم و با اهل عبادت بپیوندم پس هرگاه این سخن را با وزیر بگوئی
از شادی و سرور او این اراده راستی سخن من بر تو ظاهر میگردد و این تدبیر را برای
این کردند که رقت قلب او را مید انستند در هنگام ذکر فنای دنیا و مرگ و میدانستند
که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و محبت بسیار با ایشان دارد پس چنین گمان
بردند که ازین راه بر وزیر ظفر میابند پس پادشاه گفت که اگر من از وزیر چنین حالی
مشاهده کنم دیگر باقی سخن نگوئید و جزم کنم براستی سخن تو پس وزیر بخدمت پادشاه
آمد پادشاه گفت تو میدانستی که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملک در پادشاهی
و در اینوقت یاد کردم ایام گذشته خود را هیچ نفعی از آن با خود نمی یابم و میدانم که آینده
نیز مثل گذشته خواهد بود و عنقریب همگی زایل خواهد گردید و در دست من
هیچ چیز نخواهد ماند واکنون اراده دارم که از برای تحصیل آخرت سعی تمام نمایم مثل
آنکه برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که باهل عبادت ملحق شوم و پادشاهی را
باهلش واگذارم و رای تو در این باب چیست پس وزیر از استماع این سخنان
رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه باقیست و زوال ندارد اگرچه بدشواری بدست
آید سزاوار است بطلب کردن و هرچه فانیست اگرچه باسانی بدست آید سزاوار است
بترک کردن ای پادشاه نیکو رائی دیده امید دارم که حق تعالی برای تو شرف دنیا و آخرترا

سماند شود و این معنی از اخلاط ایشان محو گردد و امر کرد ایشان را که چون
از پسر مجد چیزی رسد از این باب سخنان شنود او منع کنند و بترسانند که مبادا در
دل او تاثیر کند و بامور دین و عبادت راغب گردد و مبالغه تمام در اجتناب
از این قسم سخنان بتکرار می نمود تا بحدی که هر یک را بر دیگری جاسوس
و نگهبان کرده بود در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده گردید
از ترس آنکه مبادا پسر او بجانب خود راغب گردانند و آن پادشاه را وزیری
بود که متکفل امور او گردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود و با
او خیانت نمیکرد و با او دروغ عرض نمی نمود و بر خیر خواهی او هیچ چیز را اختیار
نمیکرد و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمی ورزید و هیچ کاری از کار
های او را ضایع و مهمل نمیگذاشت و با این حال مرد لطیف الطبع خوش زبانی
بود و بنیکی و خوبی معروف بود و همگی رعیت از او خشنود بودند و او را دوست
میداشتند ولیکن امرا و مقربان پادشاه حسد او را میبردند و بر او تفوق میطلبیدند
و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان گران بود روزی از روزها پادشاه
بعزم شکار بیرون رفت و آن وزیر در خدمت او بود پس وزیر در میان
دره بمردی رسید که زمین گیر شده در پای درختی افتاده بود و یارای
حرکت نداشت و زیاده حال او سوال نمود گفت که جانوران درنده مرا
ضرر رسانیده اند و باین حال افکنده اند پس وزیر با او رقت کرد آن مرد
گفت که ای وزیر مرا با خود دار و محافظت نمای بدرستی که از من نفع عظیم
خواهی یافت وزیر گفت که من ترا محافظت مینمایم هر چند امید نفعی از تو نبود
ولیکن بگو که چه منفعت از تو منظور است که مرا بآن وعده میکنی آیا کاری میکنی
یا علمی داری آن مرد گفت که من رخنه سخن را می بندم که از آن راه سخن بر صاحبش

دعوت نمودن دیر و نمخص مصلحت است و بهتر است تا این حالی که داریم
ای پادشاه من مهیا شده‌ام هر وقت که اراده میفرمایی بر خیز که متوجه آن کار شویم
پس وزیر بفرموده او عمل نمود و بسبب آن از دل پادشاه بدر رفت آنچه باو
گمان برده بود پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند و وعید
کشتن نمود ایشانرا و همگی گریختند و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار
بیرون رفت چشمش بر دو شخص افتاد از دور امر باحضار ایشان فرمود چون
بیاوردند ایشانرا دو عابد بودند بایشان گفت که چرا از بلاد من بیرون نرفته‌اید
ایشان گفتند که رسولان تو امر ترا بما رسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن
داریم پادشاه گفت که چرا پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چهارپا
و توشه نداریم و بهمین سبب دیر از ملک تو بیرون رفته‌ایم پادشاه گفت که کسی
که از مرگ میترسد چنین شتاب میکند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب ایشان
گفتند که ما از مرگ نمیترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما در مرگ است پادشاه
گفت که چگونه از مرگ نمی ترسید و حال آنکه خود میگویید که رسولان تو آمدند
و وعده کشتن بما دادند و ما اینک در عزم بیرون رفتنیم همین است گریختن از مرگ
ایشان گفتند که گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگ است گمان مبر که ما از تو میترسیم
ولیکن از آن میگریزیم که مبادا خود بدست خود خود را بکشتن دهیم و نزد خدا
معاقب گردیم پس پادشاه در غضب شد و فرمود که آن دو عابد را باتش سوختند
و امر کرد بکشتن عابدان و اهل دین در مملکت خود و فرمود که هر جا که ایشان را
بیابند باتش بسوزانند پس رئیسان بت پرستان همگی همت خود را مصروف
گردانیدند بر طلب عباد و زهاد و جمعی کثیر از ایشانرا باتش سوختند و باین
سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را باتش بسوزانند و تا امروز

جمع کند پس این سخن بسیار گران آمد بر پادشاه و کینهٔ او را در دل گرفت اما اظهار نکرد
و لیکن وزیر آثار کراهت طبع و انحراف مزاج از چهرهٔ پادشاه استنباط نمود و بخانهٔ خود
غمزده و غمگین بازگشت و ندانست که سبب این واقعه چه بود که این مکر برای او ساخته
بود و فکرش بیچاره این کار نمیرسید پس تمام شب از دلگیری و تفکر خوابش نبرد پس
پادشاه را مرد سخن‌دانی بود که میگفت که من شکاف سخن را می‌بندم و او را طلب نمود و
گفت تو پیش روز نمی‌گفتی که من رخنهٔ سخن را سد می‌کنم المرد گفت که ملک با اینگونه
چیز محتاج شد وزیر گفت بلی خبر میدهم ترا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش
از پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمان روائی و در این مدت از من دلگیری بهم
نرسانیده زیرا که میدانست که من خیرخواه و مشفق اوم و در هر امور بر خیر
خود اختیار میکنم ولیکن در این روز او را از خود بسیار منحرف یافتم و گمان ندارم
که بعد از این با من بر سر شفقت آید المرد گفت که از برای این بی توجهی هیچ سببی
و علتی گمان میبری گفت بلی دیشب مرا طلبید و آنچه گذشته بود وزیر نقل کرد
المرد گفت که اکنون رخنهٔ این سخن را دانستم و آن رخنه را سد میکنم که فسادی از این
حاصل نشود ان شاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است بتو که
تو خواهی که پادشاه دست از سلطنت بر دارد و تو پادشاهیت را بعد از او متصرف
شوی چاره این است که چون صبح شود جامها و زینتهای خود را بینداز و
کهنه ترین لباس عبادت کنندگان را در پوشی و موی سر خود را بتراشی و با این
حال بدر خانهٔ پادشاه روی بدرستی که پادشاه ترا خواهد طلبید و از علت
این فعل از تو سؤال خواهد نمود پس جواب بگو که همان چیز نیست که دیروز مرا
بان میخواندی و سزاوار نیست که کسی را برای دوست و مصاحب خود به پسندد
و خود با او موافقت ننماید و بر مشقت آن امر صبر کند و گمان من است که آنچه با ان

پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد و در نهج اندیشه‌ها با نهایت همواری
و ملایمت با او از این سخن گفتن گرد تا گفت تو را بمنزلهٔ پسر خود و مخصوص‌ترین
مردم بمن و بعد از آن سخن را گاه از روی تطمیع و گاه از روی تهدید میگفت
تا آنکه گفت که گمان من آنست که پادشاهت بعد از پدر بمن تعلق خواهد داشت
و در آن حال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت و قرب تو نزد
من از هر کس بیشتر خواهد بود یا بدحال‌ترین مردم خواهی بود نزد من از مردم گفت
که من بچه سبب خوف داشته باشم که من بدترین مردم باشم نزد تو گفت آن امری از تو سؤال
کنم و حقیقت آن را بمن نگوئی و آنچه گمان معلوم می‌شود به بدترین عقابها که بآن
قادر باشم از تو انتقام بکشم آن مرد [illegible] از فحاوی کلام پسر پادشاه استنباط نمود
در باشد که وفا بوعدهٔ خود خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام گفت پنهان و سبب
منع کردن پسر او را از بیرون رفتن و از مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود
پسر پادشاه او را تسکین نمود و وعدهٔ بخشش داد و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدر
نزد او آمد گفت ای پدر اگرچه من کم سال بودم تحقیق [illegible] میدانم و می‌بینم خود را و اختلاف
احوال خود را در می‌یابم که پیوسته بر این حال نخواهم ماند و تو نیز بر این منوال پایدار
نخواهی ماند [illegible] باشد که روزگار تو را بحالی دیگر اندازد پس اگر مراد تو این است
که امور [illegible] را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست [illegible]
کرده [illegible] و مانع شده ما از [illegible] مردم تا مشتاق نشر در نفس
من [illegible] حالت که دارم پس بدان که نفس من بیقرار است از شوق آنچه [illegible] که میان
من و آن حائل شده بحدی که هیچ خیال دیگر بغیر آن ندارم و در دل من هیچ چیز بغیر
آن آرام نمیگیرد و در خاطر من از هیچ چیز دیگر نمی‌شود و بهیچ امر دیگر الفت
نمیگیرد ای پدر [illegible] زندان خواهی [illegible] و گرد [illegible] رفتن من چه مفسده

باقی مانده است بت پرستی در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد و اهل دین
مانده‌اند که مخفی‌اند که از آنان که از دین بیرون نرفتند و غایب و مخفی شدند که شاید قلیلی
از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه و نشو و نما
کرد با نهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال ولیکن هیچ چیز از آداب
باو تعلیم نموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان بآن محتاج می‌باشند از آداب
ملوک و ذکر مرگ و زوال و فنا و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند و حق تعالی
بآن پسر از دانش و دریافت و حفظ مرتبه کرامت فرموده بود که عقلا از آن
حیران بودند و مردم از آن تعجب مینمودند و پدرش نمیدانست که از این حالت و مرتبه
آن پسر خوشحال باشد یا آزرده زیرا که میترسید که این فهم و قابلیت باعث حصول
آن امری شود که آن منجم دانا در شان او حکم داده بود پس چون پسر بفراست
دریافت که او را در آن شهر محبوس کرده‌اند و از بیرون رفتن او مضایقه
مینمایند و از گفت و شنید مردم بیگانه او را منع مینمایند و پاسبانان بجهت حفظ
او تمام مقرر نموده‌اند شکی در خاطر او بهم رسید و در سبب آن حیران ماند و ساکت شد
و در خاطر خود گفت که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه‌اش
زیاده شد و عقلش افزون تر شد با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی
در عقل و دانائی نیست و مرا در امور تقلید ایشان نمودن سزاوار نیست پس
اراده کرد که چون پدرش بنزد او آید این امر را از او سؤال نماید باز اندیشه کرد
که این امر البته از جانب پدر من است و او مرا بر این سر مطلع نخواهد گردانید
پس باید که از کسی معلوم کنم که امید آشکار شدن این امر از او داشته باشم و در خدمت
او مردی بود که از سایر خدمتکاران مهربان تر بود نسبت باو و پسر پادشاه با او
انس زیاده از دیگران داشت و امید داشت که این خبر را از او معلوم تواند نمود

شد بود و هیأتش متغیر کرده دیده موهایش سفید شده بود و رنگش سیاه شده بود
و پوستهای بدنش درهم کشیده شده بود و کارها را کوتاه میگذاشت از ضعف پیری
از دیدن او بسیار متعجب شد و از حال او پرسید گفتند این حالت پیریست گفت
در چند وقت آدمی باین مرتبه میرسد گفتند در صد سال یا مثل آن پرسید که
بعد از این دیگر چه حالی باشد گفتند مرگ گفت پس آدمی آنچه از عمر خواهد برای
او میسر نیست گفتند نه بلکه در اندک وقتی باین حال میشود که میبینی پس پسر پادشاه
گفت که ماه سی روز است و سال دوازده ماه هست و انقضای عمر صد سالست پس
چه زود تمام میکند روز ماه را و چه زود باخر میرساند ماه سال را و چه سرعت
فانی میگرداند سال عمر را پس بخانه باز گردید و این سخن را مکرر میگفت و در تمام
شب خواب نکرد و او دل زنده بیدار و عقل مستقیمی داشت که بفکر امری که در افتاد
غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس باین سبب حزن و اندوه بر او غالب شد
و دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و با آن حال با پدر خود مدارا می
کرد و حال خود را از او مخفی میداشت و لیکن هر که سخنی میگفت گوش میداد که شاید
سخنی بشنود که موجب هدایت او گردد پس روزی خلوت کرد با امیری که راز
خود را از او پوشیده بود و از او پرسید که آیا کسی را میشناسی که حال او غیر حال
ما باشد و طریقه دیگر غیر طریقه ما داشته باشد امیر گفت بلی جماعتی بودند که ایشان را
عباد میگفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب آخرت میکردند و ایشان را سخنان
و علمها بود که دیگران آشنای آنها نبودند و لیکن مردم با ایشان عناد ورزیدند
و دشمنی کردند و ایشان را باتش سوختند و پادشاه همگی ایشان را از ملک خود بیرون
کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد زیرا که از ترس پادشاه
خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چون بعنایت الهی امر دین رواج

داسته باشی از آن احتراز نمایم و رضای تو را بر همه چیز اختیار نمایم چون پادشاه
از پیر این سخنان استماع نمود دانست که او از حقیقت احوال آگاه گشته است. چنین
منع موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی میگردد پادشاه گفت ای
پیر مطلب من از منع کردن تو این بود که آزاری بتو نرسد و چیزی که مکروه
طبع تو باشد بنظر تو در نیاید و نه بینی مگر چیزی را که موافق طبع تو باشد و
نشنوی مگر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو گردد و هرگاه خواهش تو
در غیر اینست من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که
پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور کردانند از راه او هر امر ناخوشی و
قبیحی را و در تمام راه برای او اسباب لعب و طرب را از دف و نی و غیر آن مهیا
کنند پس چنین کردند و او سوار شد و بعد از آن بسیار سوار می شد روزی
موکلان از او غافل شدند بر راهی عبور نمود و در نگریست از گدایان دید که
یکی از آنها ورم کرده بود بدنش و رنگش زرد شده بود و آب در رنگش رفته
بود و منظرش بسیار قبیح و سمج گردیده بود و دیگری نابینا گردیده بود و کسی دست
او را گرفته براه میبرد چون پسر پادشاه ایشان را دید برخود بلرزید و از حال
ایشان سوال نمود گفتند که آن صاحب ورم دردی در اندرونش داده که این
حالت در او ظاهر گردیده است و آن دیگری آفتی بدیدهای او رسیده است
بینائیش برطرف شده است پرسید که آیا این گونه آفتها و علتها در میان مردم
بسیار [illegible] گفتند بلی گفت آیا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد گفتند نه پس
دانست [illegible] و کرد از ان لجام باز ماند و نزدیک خود و پادشاهی پیش
در نظر او بسیار [illegible] بود و چند روز در این خیال و اندیشه بود و بعد از آن
چند روز دیگر سوار شد و در اثنای راه مرد پیری را مشاهده نمود که از پیری منحنی

مینمائی ولیکن مثل من کسی تا حقیقت چیزی را نداند نقل نمیکند تو متاع خود را این
جا اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مدتی دوام طبیب
بوده دیده تو صفتی مشاهده میکنم میترسم که اگر متاع من نظر عالی دیده تو تاب
دیدن آن نیاورده ضایع شود ولیکن پسر پادشاه دیده اش صحیح است
و چو است و بر دیده او این خوف ندارم نظری بکند بمتاع من اگر او را خوش
اید دیده بس بان مضایقه نمیکنم و اگر نخواهد مضایقه نیست برای انکه خواهش
بود و این متاع عظمت و گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم کرده
و این حرف را با تو ساری پس امد بنزد دبیر پادشاه رفت حرف بلوهر را
عرض کرد پسر پادشاه رفت وخبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه در دلش
[illegible] که ها ان مطلب که دارد از بلوهر حاصل می شود و گفت چون شب شود
البته امرد تا جر را بنزد من اورد و در پنهانی او را بیاورد که انچنین امر عظیمی را
سهل نمیتوان شمرد پس امد او کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات پسر
پادشاه بلوهر با خود بر داشت سبدی را که کتابهای خود را در ان سبد
گذاشته بود و گفت متاعهای من در این سبد است پس او را بر دخدمت پسر
پادشاه وچون داخل شد سلام کرد و پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم
سلام او را جواب گفت و امر دبیر بیرون رفت و حکیم بخلوت در خدمت
پسر پادشاه ماند با انغلامان و بندگان اهل بلاد دست تحیت فرمودی
پس پادشاه گفت که تو را برای این تعظیم کردم که امید واری عظیم از تو دارم
حکیم گفت اگر تو اینکه با من سلوک کردی پس بدرستی که پادشاهی بود
در بعضی از [illegible] زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود
براهی میرفت دو مرد را در راه دید لباسها کهنه پوشیده بودند

کی دنیا فروشند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا در زمان
دولتهای باطل چنین بوده‌اند و سنت و طریقهٔ ایشان همین بوده است پس پسر
پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای این خبر و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند
کسی بود که چیزی را گم کرده باشد که بدون آنچیز چاره نداشته باشد و در تفحص
آن باشد و آوازهٔ عقل و علم و کمال و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای آن
پسر در اطراف عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت
که او را بلوهر میگفتند در زمین سرندیب و آن مردی بود عابد و حکیم و دانا پس
بدریا نشست و بجانب سولابط آمد و قصد درخانه پسر پادشاه کرد و لباس اهل
عبادت را از خود انداخت و در زی تجار برآمد و آمد و شد میکرد بدر خانه
پسر پادشاه تا آنکه شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد
او تردد داشتند پس چون بر حکیم ظاهر شد که آنمرد که صاحب سر پسر پادشاه
بود تقربش نزد او زیاده از دیگران است کوشش در آشنائی او نمود و در خلوتی
با او گفت که من مردی‌ام از سوداگران سراندیب و چند روز است که باین ولایت
آمده‌ام و متاعی دارم بسیار گرانبها و بی‌قیمت و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل
اعتمادی میخواستم که این را باو اظهار کنم و ترا برای اظهار این معنی پسندیدم و متاع
من بهتر است از گوگرد احمر که اکسیر است و کور را بینا میکند و کر را شنوا میکند و
دوای همه دردهاست و از ضعف آدمی را بقوت می‌آورد و از دیوانگی حفظ میکند
و بر دشمن یاری میدهد و کسی را سزاوارتر ندیدم باین متاع از این جوان که
پسر پادشاه است اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن اگر متاع من
بکار او آید مرا بنزد او [illegible] داخل نمائی که آن متاع مرا او به پسند قدرش خواهد دانست
آنمرد بحکیم گفت که تو سخن عظیمی میگوئی ما هرگز این نوع سخن نشنیده‌ایم و تو مرد عاقل

برایشان ظاهر کردند پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند
و امر فرمود که دو تا را به طلا طلایت کردند و دو تا را بقیر اندوده کردند پس دو تا
تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساختند و دو تابوت طلا را
از مردار و خون و فضله پر کرد و سر هر دو را محکم بست پس جمع نمود
وزرا و اشراف را که گمان میبردند که ایشان او را بر این عمل ملامت کردند و تابوتها را
بر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت کنند ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال
و دریافت ما این دو تابوت طلا قیمت ندارند از زیادتی شرافت و خوبی و آن
دو تابوت قیر قیمت ندارند بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت که این حکم شما
برای آن سبب پستی است از علمی که شما دارید و شما را از علم میدانید پس امر فرمود
که تابوتهای قیر را گشودند پس جواهر بسیاری که در آنها بود خانه روشن
شد پس گفت مثل این دو تابوت مثل آن دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید
لباس ایشان را و ظاهر ایشان را سهل دانستید و حال آنکه باطن ایشان پر بود
از علم و حکمت و راستی و نیکوئی و سایر صفات کمال که آن کمالات معنوی بسیار
بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را
گشودند [illegible] از کثافت و رذالت که در آنها بود [illegible] بلرزیدند
از گند و تعفن آنها متأذی شدند پس پادشاه گفت که این دو تابوت مثل قومی
است که یافته اید ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملو است از انواع
بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسواتر و
شنیع تر و بدنماتر است از این مردار پس همه وزرا و اشراف گفتند که منظور
ترا یافتیم و خطاهای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم پس پادشاه بعد از آن بلوهر گفت
که ای بوذ مثل [illegible] پادشاه [illegible] و اکرامی که مرا فرمودی پسر پادشاه

واثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب
فرود آمد و ایشان تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد چون وزرا این حال را
مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و نزد برادر پادشاه آمدند چون او بسیار
جرأت داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن و گفتند که امروز پادشاه
خود را خوار و خفیف کرد در اهل مملکت خود و رسوا کرد و خود را از مرکب
انداخت برای دو مرد بی قدر سزاوار است که او را ملامت نمائی براین
عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفته وزرا عمل نمود پادشاه در همین
سخن گفت که او را معلوم نشد که بهیچ رضای شنید یا آن سخن او رنجید و برادر
بخانه خود باز گشت تا چند روز براین گذشت پس پادشاه امر کرد منادی
خود را که او را منادی مرگ می گفتند تا ندای مرگ در در خانه برادر در
دهد و طریقه پادشاهان چنین بود که هر کرا اراده کشتن او داشتند چنین
میکردند پس از این ندا نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد و او
جامه مرگ پوشیده بدر خانه پادشاه آمد و میگریست و موی ریش خود را
میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد
و فریاد و ویلاه و واه مصیبتاه بر آورد و بلند کرد دست خود را بتضرع و زاری
پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بیخرد جزع مینمائی از منادی که ندا
کرده است بر در خانه تو با مر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تست و بتحقیق
میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی با این حال مرا ملامت
میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی پروردگار خود را دیدم
و من داناترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار خود دارم بدو که من دانستم
که وزرای من ترا بگفته اند و فریب داده اند و زود باشد که خطای ایشان

و سالم باشد و نفع دهد و آفت نداشته باشد پس مثلی بر این دنیا و فریب خوردن
اهل دنیا پان فرما بلوهر گفت که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود و از آن
میگریخت و فیل از پی او میشتافت تا آنکه نزدیکه باو رسید از بس مضطرب شد
و خود را در چاهی در آویخت و دو شاخ در کنار آن چاه روئیده بود و دو دست
چنگ زد و پاهای او بر سرهای چند واقع شده که در میان آنجا سر برآورده
بودند و چون بان دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغولند
بکندن ریشهای آن دو شاخ یکی سفید و دیگری سیاه و چون نظر بزیر پای
خود کرد دید که چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده اند و چون
نظر بقعر چاه انداخت دید که اژدهای دهان گشاده که چون در چاه در افتد
او را فرو برد و چون سر بالا کرد دید که در سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است
پس مشغول شد بلیسیدن آن عسل و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل کرد
از آن مارها که عنید اند که چه وقت او را خواهند گزید و از فکر آن اژدها که عنید اند
حال او چون خواهد بود وقتی که در کام آن در افتد اما آن چاه دنیاست که پر است
از انواع بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ عمر آدمی است و آن دو موش شب و روزند
که عمر آدمی را بندریج از بیخ میکنند و فانی میکنند و آن چهار [illegible] طبعها چهار گونه اند
که بمنزله زهرهای کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که عنید اند آدمی که در چه
وقت بهیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها مرگست که منتظر است
و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که او فریفته آن شده بود و از همه چیز
او را غافل گردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت
خوردن و آشامیدن و بوئیدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن بوذاسف
گفت که این مثل بسیار عجب است و بسی مطابق است با احوال دنیا دیگر مثلی بفرما

گرسنه بود چون سخن را شنید راست نشست و گفت زیاده کن مثل را برای

ما حکیم بود، گفت که دهقان بیرون می آورد تخم نیکو برای کشتن پس

چون کفی از آن برکند و پاشید بعضی از آن دانها بکنار راه می افتد و بعضی

بعد از آنکه [illegible] مرغان آنرا میبربایند و بعضی از آن بر سنگی می افتد که اندک

خاکی بر روی آن نشسته است پس سبز میشود و بحرکت می آید و چون به ریشه

سنگ رسید خشک میشود و باطل میگردد و بعضی از آن بر زمین پر خاری

می افتد که چون میروید و خوشه میکند و نزدیک میرسد ببار دادن خارها

بر آن می پیچد و آنرا ضایع و باطل میکند و اما آن تخم بر زمینی افتاد که پاک

آنکه باشد سالم می آید و بر و ثمر میکند دوای بسیار [illegible] مثل

حکمت و تخم مثل انواع سخنان حکمت و اما آنچه افتاد بکنار راه و مرغان

او را ربودند مثل آن سخنیست که برکسی [illegible] و در دل اثر نکند و اما آنچه

بر سنگ افتاد و سنگ ریشه اش خشک کرد مثل آن سخنیست که کسی آنرا بشنود

و خوش آید او را و دل بآن بدهد [illegible] آنرا اصلا [illegible] و

مالک نشود [illegible] آنرا باطل گرداند مثل سخنیست که بشنوند

آنرا در یابد [illegible] نماید و چون هنگام [illegible] شود که بار دهد [illegible] خار و خا

شاک [illegible] خوشها هستهای نفسانی او را مانع گردد از [illegible] دن بار حکمت

و آن حکمت را باطل گرداند و اما آنچه سالم ماند و بار آمد [illegible] سخنیست که [illegible]

او را [illegible] یابد و حافظه آنرا ضبط نماید و عزم [illegible] سلاخته [illegible]

و این در وقتی میشود که آیینه شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه و [illegible]

کنند باشد و صفا کرده باشد نفس [illegible] که ای

حکیم من امید دارم که این تخم حکمت که در دل من کشتی از آن [illegible] باشد که

پیش از تو دارم پس پناه برد برفیق سیم که با او جفا میکرد و او را حقیر میشمرد و با او
التفاتی نداشت در ایام وسعت و راحت و با او گفت که من بسی از تو شرمنده ام
و منفعلم ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده است آیا درین روز چه نفع
بمن میرسانی گفت که همراهی و مصاحبت تو مینمایم و از تو غافل نمی باشم پس بشارة
باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا وا نمیگذارم و دلگیر مباش
از تقصیری که در باب احسان و مراعات من کرده بدرستی که آنچه از تو بمن عاید
شده است برای تو ضبط نموده ام بلکه همین را ضایع نشده تجارت از برای تو کرده ام
و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر آنچه بمن داده از برای تو نزد
من موجود است بشارت باد ترا که امید دارم که آنچه نزد منست از تو باعث
رضای پادشاه گردد از تو درین روز و باعث خلاصی تو شود از این بلیه عظیم
که ترا پیش آمده است پس آن مرد چون احوال رفیقان را مشاهده نمود گفت نمیدانم
برای یک از این دو امر حسرت بیشتر خورم بر تقصیری که در باب رفیق نیک
کرده ام یا بر زیادتی که در کار رفیق بد برده ام پس بلوهر گفت که رفیق اول
مال است و رفیق دویم اهل و فرزندان و رفیق سیم عمل صالح بوذاسف گفت این
سخنی است حق و ظاهر پس دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب از آن خورده
و دل بآن بسته اند بلوهر گفت که یک شهر بود که عادت مردم آن شهر آن بود
که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند و بخود یکسال
پادشاه و فرمان فرما میکردند و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان میبرد
که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان
و دست خالی و بی چیز بدر میکردند و ببلائی و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش
خطور نکرده بود و پادشاهی او در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت

برای دنیا و اهل آن که فریب او خورده اند و سهل و حقیر میشمارند در دنیا
چیزی چند را که با ایشان نفع می بخشد بلوهر گفت که نقل کرده اند که مردی را
سه رفیق بود که آن مرد یکی از ایشان را بر گزیده بود بر جمیع مردم و برای خاطر
او مرتکب سختیهای و شدتهای بسیار میکشید و برای او خود را بمهلکها می افکند
و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیق دویم در منزلت نزد او از اول
پست تر بود اما دوست میداشت او را و کرمی و ملاطفت میفرمود باو و خدمت
و اطاعت او مینمود و هرگز از او غافل نبود و رفیق سیم را جفا میکرد و حقیر می شمرد
و بر خاطرش گران بود و از آن رفیق ان محبت و مال او بهره نداشت مگر اندکی ناگاه
آنمرد را واقعه رو داد که محتاج باعانت آن رفیقان شد و ایلچیان غضب پادشاه
در رسیدند که او را بحضور پادشاه برند آنمرد پناه برد برفیق اول و گفت
که میدانی که من ترا چگونه بر گزیده بودم و همگی اوقات خود را بصرف تو مینمودم
امروز روزیست که مرا بتو احتیاج افتاده است چه مدد از تو بمن میتواند رسید
رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم و مرا مصاحبان دیگر هستند که گرفتار ایشانم
و امروز ایشان سزاوارترند بمن از تو لیکن از نزد من دو جامه هست که
از آن منتفع میتوانی شد شاید آن دو جامه را بتو دهم پس آنمرد پناه برد برفیق
دویم و گفت بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من نسبت بتو و پیوسته
مسرت و شادی ترا طلب مینمودم و امروز روز احتیاج منست بتو نزد تو
چه نفع هست برای من آن رفیق گفت که انفدر بکار خود گرفتارم که بتو نمیتوانم
پرداخت خود فکری از برای خود بکن و بدان که آشنائی میان من و تو بریده
شده و الحال طریقه من غیر طریقه تست شاید که من کامی چند با تو مرافقت کنم که نفعی
از آن بتو عاید نمیگردد بعد از آن برمیگردم و مشغول امری چند میشوم که با آنها اهتمام

در دنیا و حال آنکه حق تعالی چنین عقلی بتو کرامت کرده است و می بینی
که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن آن برای این بدنهای فانیست و این بدن
نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرری را از خود دفع نمیتواند کرد و گرمی آنرا
میگدازد و برودت آنرا منجمد میسازد و بادهای سموم آنرا از هم می پاشد
و آب غرقش میکند و آفتاب میسوزاندش و هوا بتحلیلش میبرد و جانوران
درنده او را میدرند و موران بمنقار آنرا سوراخ میکنند و بآهن بریده میشود
و بعضی اعضا را از هم میشکنند و قطع نظر از اینها و این [illegible] معجونیست
مرکب از انواع بیماریها و دردها و المها و [illegible] و در کرو این بلاهاست
و منتظر آنهاست و پیوسته از آنها ترسانست و سلامتی خود را باحتمال
میداند و ایضا بهفت آفت قرین است که از آنها خلاصی ندارد هیچ بچه
یعنی گرسنگی و تشنگی [illegible] و ترس [illegible] اما آنچه از آن
سوال نمودی [illegible] پس [illegible] که امید دارم که آنچه را اندک یابی در این
دنیا بسیار دریابی [illegible] گفت [illegible] که بجا عق که پدرم ایشانرا
[illegible] بلا دخود [illegible] ایشان تو بودند و طریقه
[illegible] گفت که [illegible] جمیع [illegible] اتفاق کرده
بودند [illegible] ایشان [illegible] گفت چنین بود [illegible]
گفت [illegible] این چه بود [illegible] گفت اما آنچه گفتی [illegible]
مرد [illegible] ایشان چه توانند [illegible] که راست گویند و دروغ
نگویند و دانا باشند و جاهل نباشند [illegible] بسیار
کنند و خواب کم کنند و [illegible] بانواع بلاها مبتلا
شوند صبر نمایند و تفکر نمایند [illegible] دنیا عبرت گیرند و دل بمال

و نیکو دید پس اهل آن شهر در یکسالی مرد غریبی را بجهت امیری و پادشاه کردند
آن مرد عقل و راستی که داشت دید که در میان ایشان یگانه و غریب است بآن سبب
با ایشان انس نمیگرفت و طلب میکرد مردی که از مردم شهر خود نبود و از احوال
اهل آن شهر باخبر بود در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد
آن مرد گفت که بعد از یکسال این جماعت ترا از این شهر بیرون خواهند کرد و بفلان
مکان خواهند فرستاد مصلحت تو در آنست که آنچه میتوانی و استطاعت داری از
اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی بآن مکانی که ترا بعد از
سال بآنجا خواهند فرستاد که چون بآنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا
باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس آن پادشاه بفرموده آن شخص عمل نمود و چون
سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و بعیش و
نعمت روزگار میگذرانید پس بلوهر گفت که ای پسر پادشاه من امید دارم که
تو آن مردی باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری و بپادشاهی چند روزه فریب
نخوری و من آنکس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا
راهنمائی میکنم و احوال دنیا و اهل آن را بتو میشناسانم و ترا مدد و معونت میکنم
یوذاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همان پادشاه غریبم و تو آنکسی
که من پیوسته در طلب او بودم پس وصف کن از برای من احوال آخرت و کار جهان
خود و سوگند میخورم که آنچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقعست و من بر این
احوال دنیا امری چند مشاهده کرده‌ام که دانسته‌ام زوال و فنای آنرا و ترک آن در خاطر
قرار گرفته و دیگر سبب حقیری و بی‌بنیادی دیده است بلوهر گفت که ای پسر پادشاه
ترک دنیا کلید درهای سعادت آخرتست پس هر که طلب آخرت نماید و [illegible]
که ترک دنیاست بیابد بدرستی پادشاهی آن نشانهای آن را چگونه دهد نورانیت

اهل دنیا دردمند به این جماعت بوذاسف گفت ای حکیم بیر مطلب من آنی
و ز آن گوی سخن بگو بلوهر گفت که چون طبیب مهربان بیند که بدن از اخلاط
فاسده ضایع کرده است میخواهد که تقویت بدن کند و از فربه گردانیدن
مبادرت نمینماید بغذاها که موجب قوة و مولد گوشت و خون است زیرا که میداند
که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذای مقوی باعث قوة مرض و زیادتی
تشابدن میشود و نفع برای قوت نمیبخشد بلکه اول او را امساک و پرهیز
میفرماید و برای دفع اخلاط فاسده دوا برای او تدبیر میکند و چون اخلاط
فاسده را از بدن او زایل گردانید آنوقت چون طعامهای مقوی میکند و در این
هنگام مزه طعام را مییابد و فربه میشود و قوت مییابد و متحمل بارهای
گران میتواند شد بمشیت الهی یوذاسف گفت ای حکیم مرا خبر ده از کوتی
اکل و شرب خود بلوهر گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با مملکت
وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای زیادتی ملک و مال متوجه جنگ
و قتال شد با پادشاه دیگر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان
و فرزندان بجانب ملک آن پادشاه روان شد و بعد از انعقاد معرکه قتال
پادشاه مخالف بر او ظفر یافت و بسیاری از ایشان کشتند و پادشاه با بقیه
لشکر منهزم شدند و با زن و فرزند از خود میگریخت تا چون شب در آمد
در نیستانی که در کنار نهری بود با عیال خود پنهان شد و اسبان خود را
رها کرد که مبادا بانگ اسبان دشمن بمکان ایشان مطلع گردند شب با نهایت
خوف در آن نیستان بسر بردند و هر لحظه صدای سم اسبان دشمن بگوش ایشان
میرسید و موجب زیادتی خوف ایشان میگردید و چون صبح شد در آنجا
محصور ماند که بیرون نمیتوانست آمد زیرا که عبور از آن نهر ممکن نبود

واهل نیسته باشند و طمع در مال واهل مردم نداشته باشند یوذاسف
گفت که چنین اند اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند و حال انکه در میان
خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت که مثل ایشان در این باب مثل
سگی چنداست مختلف و رنگارنگ که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن
ان مردار و بر روی یکدیگر فریاد کنند و بر یکدیگر زنند و در این هنگام
مردی بنزدیک ایشان رسد همگی دست از نزاع برمیدارند و متفق میشوند
و بر ان مرد حمله می اورند و بر روی او میجهند و فریاد میکنند با انکه ان مرد را
با مردار ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه در ان جیفه ندارد و لیکن چون
ان مرد را بیگانه و غریب دیدند از طور خود از او وحشت میکنند با یکدیگر
انس و الفت میگیرند و با یکدیگر اتفاق میکنند هرچند بیشتر در میان خود
نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر گفت که ان مردار مثل متاع دنیاست و ان
سگهای رنگارنگ مثل انواع اهل دنیاست که برای دنیا با یکدیگر نزاع میکنند
و خون یکدیگر را میریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات ان صرف مینمایند
و ان شخص که سگان بر او حمله می اورند و او به جیفه ایشان کاری نیست مثل
صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا بکناره رفته است و با ایشان
در امر دنیا منازعه ندارد و دنیا را با ایشان گذاشته است و با این حال اهل دنیا
با او دشمنی میکنند برای بیگانگی که از ایشان دارد پس پادشاه گفت تعجب میکنی تعجب کن
از اهل دنیا که چگونه همت ایشان مصروفست بر جمع دنیا و بسیاری ان و مفاخرت
باعتبارات ان و غلبه جستن در ان و چون کسی را دیدند که دنیا را در دست
ایشان گذاشته است و از دنیا دوری کرده است با او منازعه و خشم و غضب
بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعه میکنند پس چه عجب بیشتر

نتوانند کرد زیرا که کار اهل دنیا اینست که مردم را با اعمال دنیا و زینتها و عیش و
رفاهیت و وسعت و نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای آن بخوانند بلکه
لیحدثن میکویم امر نیست مکانه اطوار اهل دنیا و دعوتیست اسنا که از جانب
حق تعالی ظاهر و هویدا و هدایتیست براه راست که اعمال اهل دنیا را در هم میکشند
مخالف طریقه ایشانست و زشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر میکنند و ایشان را
از هوا و هوس و خواهشهای خود میکشانند و کسی که او را این امر عظیم داده
و او را هدایت نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است و لیکن
از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میکنند از او تا آنکه حق تعالی حق را ظاهر و
هویدا کرداند و بعد از پنهانی و خفا و دین حق را رفعت بخشد و بلند کرداند
و مذهب باطل اهل بغی و فساد را پست کرداند و بر خاک مذلت نشانند یوذاسف
گفت که راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند که بفطرت مستقیم
و عقل درست پیش از آمدن پیغمبران حق را می یابند و بآن راغب میکردند
و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت
مینمایند و تو ای پسر پادشاه از کسی که بعقل و فراست خود مقصود را حاصل
کرده بود یوذاسف گفت که آیا هیچ دیگری هستند که پیغمبران کوده شما که مردم را
بحق بخوانند بلوهر گفت که در این بلاد دیگری ندارم اما در غیر این بلاد جمعی
هستند که بیان اطهار حق مینمایند و اعمال ایشان با عمال اهل حق نمیمانند
با وجود سبب این شان مختلف شده است یوذاسف گفت که بچه سبب حق تعالی
شما را برمی سخن و ارتو کرداینده است از ایشان و حال آنکه ایشان از عزیب اسمانی
از یک محل و منبع تنها دانشها درست است بلوهر گفت که جمیع راهای حق
از یکجا پیوسته است و حق تعالی هیچ بنده کار را بسوی خود خوانده است

و آن [illegible] بجانب صحرا بیرون نمیتوانست آمد پس او و عیالش در
آن خانه ماندند با نهایت آزار و مشقت از سرما و ترس و گرسنگی و طفلان
و تشنه [illegible] نداشتند و فرزندان خود را از سرما و گرسنگی میگریستند
فریاد میکردند و روز بروز بدان حال ماندند تا آنکه یکی از فرزندان او از
شدت هلاک شد او را در آب انداختند و یکروز دیگر بدان حال گذرانیدند
پس آن پادشاه بازن خود گفت که ما همه مشرف بر هلاک شده‌ایم اگر بعضی از
ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از اینکه همه بمیریم مرا بخاطر رسید که یکی از این
طفلان را بکشیم و او را قوت خود و باقی اطفال خود کنیم تا خدا ما را از این بلیه
نجات بخشد زن گفت این امر را تاخیر اندازیم هرگاه طفلان لاغر و ضعیف میشوند
که از گوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رو دهد
از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس آن زن رأی پادشاه را پسندید
و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشته گوشت او را خوردند
بلوهر گفت که ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی آیا این مرد مضطر
آیا بسیار خواهد خورد از بابت گرسنگی که بطعام فراوان رسد یا اندک خواهد
خورد مانند مضطری که بضرورت لقمه‌ای بخورد بوذاسف گفت که بلکه [illegible]
[illegible] که اندکی از آن با نهایت دشواری خواهد خورد و آشامیدن من
در دنیا بدین نحو است بوذاسف گفت که ای حکیم بگو که این امری که تو مرا بسوی
میخوانی [illegible] است که مردم او را بعقل خود یافته‌اند و بر همه چیز اختیار
کرده‌اند [illegible] یا خدا سبحانه و تعالی مردم را بآن خوانده است و [illegible]
او کرده‌اند بلوهر گفت این امری که من ترا بآن دعوت مینمایم از آن بلندتر و
لطیف‌تر است که از [illegible] نسبت داشته باشد با ایشان بعقل خود تدبیر آن

آلهی را برایشان تمام میکرد و معالم دین و احکام شریعت را برای ایشان برپا

میداشت و ظاهر میکردانید و لجلان پیغمبر منتهی میشد حق تعالی او را بجوار

رحمت خویش میبرد واند که زمانی بعد از رحلت ان پیغمبران ان برطریقه

او میماندند و دین او را تغییر نمیدادند و بعد از ان مدتی مردم تابع شهوتها

نفسانی گردیده بدعتهای در دین احداث میکردند و اهل جهالت بر اهل

علم غالب میشدند و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان از خوف و بیم

ضرر اهل جهل حق را پنهان میکردند و علم خود را ظاهر نمیکردانیدند

و جهان بود که نام ش را میدانستند و بنزل دما و ایش پی میبردند و قلیلی

از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشان را سبک میشمردند

و باین سبب روز بروز علم پنهان میشد و جهل ظاهر میکردید و هر چند

ترنها میگذشت و بعد عهد از ان پیغمبر زیاده میشد جهالت زیاده

میشد تا بجدی که مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جهال غالب ترمی شدند

و علما کمتر و مخفی تر می شدند پس معالم دین آلهی و احکام شریعت از رسول

تغییر میدادند و از جاده شریعت منحرف میکردیدند و باین حال دست از

کتاب و دین بر نمیداشتند و اقرار بکتاب الهی مینمودند اما بتاویلات باطله

موافق غرضهای خود غرضهای خود معانی او را تحریف میکردند و اصل دین را

دعوی میکردند و حقیقتا او را ترک مینمودند و احکام شریعت را ضایع میکردند

و باین سبب پیوسته اختلاف در میان اهل هر دین بهمرسیده است پس

هر صفتی و عبادتی که پیغمبران آورده اند در اصل ان ما با ان جماعت موافقت

داریم ولیکن در کیفیت و احکام و سیرت ان با ایشان مخالفیم در هر امری

که مخالفت ما نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح هست و بر بطلان

پس جمعی قبول کرده اند و بشرایط آن عمل نموده اند و دیگرانرا بآن راه حق رهنموده
الهی هدایت نموده اند ظلم نمیکنند و خطا نمیکنند و دقیقه از دقایق شرع و
دین را فرو نمیگذارند و جمعی دیگر قبول کرده اند اما آنرا چنانچه باید بر
پای نمیدارند و بشرایط آن عمل نمی نمایند و باهلش نمیرسانند و ایشانرا در
اقامت حق و عمل نمودن شرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست پس آداب ملت
و قوانین شریعت را ضایع میکنند و بر طبعهای ایشان گرانست و فرق
در میان این دو گروه بسیار است زیرا که کسی دین را ضایع کند مثل کسی
نیست که آنرا محافظت نماید و کسی که امور ملت را فاسد کرده اند مثل کسی نیست
که آنرا باصلاح آورد و کسی که بر شدت تقاصر نماید در راه حق مثل کسی نیست
که جزع کند و بسبب آن ترک حق نماید و از این جهت است که ما بحق سزا
وارتریم از آن جماعت باز یکی هر بر سر این سخن آمد و گفت بر زبان آن جماعت
جاری نمیشود امری از امور دین و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی
خدا مگر آنکه فرا گرفته اند آنها را از اهل حق چنانچه ما از ایشان اخذ کرده ایم
ولیکن فرق میان ما و ایشان آنست که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند
و دل با شتباهات بسته اند و تفصیل این حال و حقیقت این مقال
آنست که پیوسته سنت الهی چنین جاری بود که پیغمبران بسوی خلق میفرستاد
در هر قرنی از قرنهای گذشته بزبانهای مختلف که خلق را بدین حق دعوت
میکردند و چون دین ایشان رواج میگرفت و اهل حق با ایشان میگرویدند
همه بملت امر مستقیم میبودند و راه حق واضح بود و دین و شریعت آن پیغمبر
در میان ایشان ظاهر بود و هیچگونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود
و چون آن پیغمبر رسالتهای خود را تمام بخلق میرسانید و حجت

و زراعتهای ان زمین پس چون جنین شود پادشاه از نافرمانی الجماعت
وخرابی ان زمین رسول دیکری تعیین نماید که احیای ان زمین کند و اصلاح ان
نماید و با بادانی اول بر می کرداند و بر این منوال است فرستادن حق تعالی را
پیغمبران و انبیا را که چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد باز دیکری
برای اصلاح ایشان میفرستد بوذاسف کفت که ایا انچه انبیا و رسل از جانب
حق تعالی می اورند مخصوص جمعی است یا شامل جمیع خلق است بلوهر کفت
که هر کاه انبیا و رسل از جانب خدا مبعوث می کردیدند جمیع مردم را دعوت
مینمایند پس هر که اطاعت ایشان کرد داخل زمرهٔ ایشان میکردد و هر که نافرمانی
ایشان کرد از ایشان نیست و هرکز خالی نمی باشد زمین از فرمان برداری
که در جمیع امور اطاعت حق تعالی نماید از پیغمبران یا اوصیای ایشان و برای
مثلیست که مرغی بود در ساحل دریا که از او قدم بسیار می نهاد و تخم بسیار میکذاشت
و بسی حریص و راغب بود بجوجه براوردن و بسیاری ان و در بعضی از
زمانها از امیسر نبود تعیش نمودن در ان جزیره پس چاره خود را در ان
دید که جلای وطن نموده بزمین دیکری سفر کند تا ان زمان منقضی شود
و انخوف انکه مبادا نسل ان منقطع کردد تخمهای خود را متفرق کرداند بر
ایشان مرغان دیکر پس ان مرغان تخم او را با تخمهای خود در زیر بال کرفتند
وجوجهای ان مرغ نیز با جوجهای مرغان دیکر برامدند و چون مدتی برامد
ان جوجها با جوجهای قدیم الفت کرفتند و در میان ایشان موانست بهم رسید
و چون ایام فرار قدیم از وطن خود منقضی شد بماوای خود مراجعت نمود
و شب بسر زمینهای خود در امد و بر اشیانهای ان مرغان عبور میفرمود
و اواز خود را بکوش جوجهای خود و جوجهای دیکر میرسانید پس جوجهای

دست
طریقه ایشان گواهان عادل داریم از کتابهائی که خدا فرستاده است و در
ماست پس هر یک از ایشان که بحکمتی متکلم میشود آن حجت ماست بر ایشان
و اگر از آثار دین و کلمات حکمت بیان میکنند گواه ماست بر بطلان ایشان زیرا
که آن صفات هم موافق سیرت و صفت و طریقه ماست و مخالف آداب و
طریقه ایشان است پس از کتاب الهی نمیدانند مگر لفظی را و از انبیا و خدائی
دانند مگر اسمی را و حقیقت دین را نمیدانند که از اینها توانند داشت یوزاسف
گفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث می‌شوند و در بعضی زمانها
مبعوث نمیشوند و چرا در هر عصری پیغمبری نمی‌باشد بلوهر گفت که مثل
پادشاهیست که زمین خرابی داشته باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد
و اراده تعمیر و آبادانی آن زمین نماید و بر سر کار آن ساعی امین خیر
خواهی را بآن زمین فرستد و او را امر نماید که آن زمین را آباد کند
و اصناف درختان بکارد و انواع زراعتها بعمل [illegible] مخصو
چند و تخم معینی چند باو دهد و مبالغه نماید که بغیر آنچه پادشاه فرموده
دیگر چیزی در آن زمین بعمل نیاورد و نفرماید که در آن زمین نهری
جاری گرداند و حصاری بر گرد آن زمین برآورد و از فساد و خرابی مفسد
ان او محافظت نماید پس آن ساعی باید و آن زمین را بجمله آبادانی درآورد
و موافق فرموده پادشاه درختان و زراعات بکارد و نهر [illegible]
آن جاری گرداند و درختان و زراعتها بدید و بیکدیگر متصل گردد
و بعد از آنکه زمانی امتداد یابد مرگ در رسد و کسی خلیفه و جانشین خود
نماید و وفات کند پس جمعی بعد از او بهم رسند و اطاعت آن جانشین
نکنند و در خرابی آن زمین بکوشند و نهرها را پر کنند تا بخشکد درختان

کنند یا پشت کنند وحیوانات ومرغان سخن ایشانرا نمی فهمند صدای چند برای
فهمانیدن انها از صفیر واصوات وضع میکنند که بان وسیله مطلب خودرا بایشان
بفهمانند واگر بلغت خود سخن گویند انها نخواهند فهمید همچنین بندکان چون
عاجزند از فهمیدن کنه کلام جناب مقدس ایزدی وملائکه ودانستن
حقیقت وکمال ولطف ومرتبه ان سخن لهذا شبیه بسخنان ایشان کلام خودرا
بایشان فرستاده وبان سخنان که درمیان ایشان شایعست حکمت را بایشان
فهمانیده است مانند اوازهای که مردم برای فهمانیدن حیوانات ومرغان
وضع کرده اند وبامثال مصطلحات که درمیان ایشان جاریست دقایق حکمت را
برای ایشان واضح ولایح گردانیده است وحجت خودرا برایشان تمام کرده است
پس این کلمات واصوات برای حکمت علوم وحقایق برای کلمات واصوات
جانست وروحست ولیکن اکثر مردم بغور کنه کلام حکمت نمیتوانند
رسید وعقل ایشان بان احاطه نمیتوانند نمود وباین سبب تفاوت و
تفاضل میان علما میباشد وهرعالمی علم را ازعالم دیگری اخذ نموده است
تا انکه منتهی میشود بعلم الهی که از او بخلق رسیده است وبعضی از علما از انقدر
ازعلم ودانش کرامت میفرماید که اورا ازجهل نجات می بخشد وتفاوت مراتب
ایشان بقدر زیادتی علم ایشانست ونسبت مردم بعلوم وحقایق که ازانها
منتفع میشوند وبکنه انها نمیرسند ازنابت نسبت ایشانست بافتاب که از
روشنائی وحرارت ان منتفع می شوند درتقویت ابدان وتمشیت امور
معاش خود ودیدهٔ ایشان از دیدن قرص افتاب عاجزست مثل دیگر این
حکمتها وعلوم مانند چشمه ایست که ابش جاری وظاهر باشد ومنبعش معلوم
نباشد که مردم از اب آن چشمه منتفع می شوند وحیوة می یابند وباصل ومنبع

چون صدا شتر را شنیدند از پی آن رفتند و جوجهای مرغان دیگر همه که الفت گرفته بودند بجوجهای آن از پی ایشان رفتند و آنچه از مرغان جوجه [illegible] بودند و با جوجهای الفت نداشتند از [illegible] اواز آن نرفتند و چون قوم محبت فرزند بسیار داشت جوجهای خود و جوجهای دیگر را که آنجا جوجهای آمده بودند از همه خود گرد آیند و با خود الفت داد همچنین پیغمبران دعوت الهی را بر همه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان مینمایند زیرا که فضیلت و تدبیر حکمت را میدانند پس مثل آن مرغ که اواز زد مرغان دیگر را مثل پیغمبر است که همه مردم را براه حق میخوانند و مثل آن تخمها که متفرق کرد آیند با شیاها مثل حکمت و آن جوجها که از تخمهای آن مرغ حاصل شدند مثل علما و دانایانست که بعد از غیبت پیغمبر ابرکت او بمرتبه رسند و مثل سایر جوجهای که بجوجهای آن مرغ الفت گرفتند مثل جماعتیست که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان مینمایند و مثل [illegible] پیغمبران زیرا که حق تعالی پیغمبران را بر جمیع خلق تفضیل داده است [illegible] و معجزات و کرامتی چند مقرر [illegible] داده است که [illegible] رسالات ایشان در میان [illegible] و حجتهای ایشان بر خلق تمام نبود و لهذا بعد از بعثت پیغمبران جمعی میگویند بایشان که بیشتر اصحاب علما و دانشمندان اهل [illegible] میگویند و این برای آنست که حق تعالی دعوت پیغمبران را نور و روشنی و وضوح و [illegible] دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست بو ذاسف گفت [illegible] حکیم [illegible] آنچه پیغمبران [illegible] کلام الهی است اما کلام عند و ملایکه شبیهست بکلام مردم بلوهر گفت که نمی بینی که چون مردم میخواهند که ببعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزدیک آیند یا دور شوند یا بر

نمیکنند بحدی که اگر چندین آفتاب بتابد از آنها بهره نمیبرند و بعضی ضعیف البصرند
که نه ایشان را کور میتوان شمرد و نه بینا همچنین سخن حق و کلام حکمت آفتابیست که بر
دلها می تابد بعضی که صاحب بصیرتند دیده دل ایشان روشن است از آن می یابند
و بان عمل مینمایند و از اهل علم و حکمت و معرفت میگردند و بعضی که دیده دل
ایشان کور است بسبب انکار حق سخن حق را قبول نمیکنند و بان عمل نمینمایند
مانند آن کوری بچشم ظاهر که از آفتاب بهره نمیبرد و بعضی که دلهای ایشان با فتنها
نفسانی بیمار گردیده و دیده دل ایشان ضعیف و کند گردیده است از نور خورشید
علم و حکمت بهره ضعیفی میبرند و علم ایشان پست و عمل ایشان اندک است و چندان
تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمیکنند و بدانکه اکثر مردم در تنهائی خود رشد
علوم و معارف کور اند که از آن هیچ بهره نمیبرند یوذاسف گفت که آیا کسی می باشد
که اول که سخن حق را بشنود اجابت ننماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند
و قبول نماید بلوهر گفت بله حال اکثر مردم نسبت حکمت چنین است یوذاسف
گفت که آیا پدرم هرگز از این سخنان حکمت چیزی شنیده است بلوهر گفت که گمان
ندارم که شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا کرده باشد و خیرخواه
مهربانی در این باب با او سخن گفته باشد یوذاسف گفت که چرا حکما در این مدت
مدید پدرم را بر این حال گذاشته اند و امثال این سخنان حق را با او نگفته اند بلوهر
گفت که زیرا که ایشان محل سخن خود را میدانند و بسا باشد که ترک کنند گفتن سخن
حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر شنود و طبعش ملایم تر باشد و بهتر قبول کند
برای اینکه او را قابل آن سخن ندانند و بسیار است که دانائی با کسی در تمام عمر معاشرت
نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان در
هیچ چیز جدائی نباشد الا در دین و حکمت و آن حکیم دانا غم خورد برای او و برای حال

ان فی عینی ند مثل دیکی مانند ستارهان روشن است که مردم از نور آنها هدایت
می یابند و منداننند که از کجا بر می آید و در کجا پنهان میشود و بدرستی که حکمت
و علم حق شریف تر و رفیع تر و بزرگتر است از جمیع انچه ما از ایشان وصف
کردیم و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست و موجب
نجات و رستکاری از جمیع و زوبدیهاست ابجیاست هر که از ان بیاشامد
هرکز نمیرد و شفای جمیع دردهاست که هر که حفظ دل بان مداوا نماید هرکز
خسته نکردد راستیست که هر که بان راه برود هرکز کمراه نشود ریسمان محکم است
محکمیست از جانب خدا اویخته که هرکز کهنه نمیشود و هر که در دست دارد
از ا هرکز کور نکردد و هر که چنك در ان زند رستکار کردد و هدایت
یابد و پیوند او با حق تعالی هرکز نکسلد بوذاسف کفت که چا این حکمت
و علم از این درجات فضل و شرف و رفعت و قوت و منفعت و کمال و
وضوح وصف کردی جمیع مردم از ان تنتفع نمیکردند حکیم کفت که مثل حکمت
مثل افتابست که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچك و بزرك طالع میکردد
پس هر که خواهد از ان منتفع کردد نفع خود را از او منع نمینماید واز
ونزدیك هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمیکرداند پس اکر کسی
نخواهد از ان اب منتفع شود او را بر افتاب حقی نخواهد بود زیرا که افتاب
منع فیض خود از کسی نکرده است و همچنین است حکمت در میان مردم
که هر کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی نکرده است
ولیکن انتفاع مردم از ان بتفاوتست چنانچه مردم در انتفاع بنور افتاب
بر سه قسمند بعضی بینایند و دیده روشن دارند و از ضوء افتاب بر
وجه کمال نفع میبابند واشیا را بان می بینند و بعضی کورند و احساس نور

خیرخواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحتی
کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آن کفر و ضلالت در نهایت همواری و ملایمت بود
و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور و تفقد احوال ایشان بود و بعد از آن
مدتی که حال میان پادشاه و وزیر بر این منوال گذشت شبی از شبهای بعد از آنکه
مردم همگی بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر گفت که بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم
و ببینیم که احوال مردم چونست و مشاهده نماییم آثار بلاهائی را که در این ایام بر ایشان
وارد شده است وزیر گفت بلی بسیار نیکست و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر
میگشتند و در اثنای سیر بمزبله رسیدند و نظر پادشاه بر روشنی افتاد که از طرف
آن مزبله میتافت بوزیر گفت که از جای این روشنائی میباید رفت که خبر این معلوم
کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند بنقبی که از آنجا روشنی
میتافت چون نظر کردند مردی ... پیش بد قیافه دیدند که جامهای بسیار کهنه
پوشیده از جامهای که در مزبلها اندازند متکائی از فضله و سرگین برای خود
ساخته بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته
و طنبوری در دست گرفته می نوازد و زنی زشتی در خلقت و بدی هیأت
و کهنگی لباس شبیه بخودش در برابرش ایستاده است و هر گاه که شراب می طلبد
آن زن ساقی او می شود و هر گاه که طنبور می نوازد آن زن برایش میرقصد و چون
مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میگوید بنوعی که پادشاهان را ستایش کنند
و آن مرد نیز زن خود را تعریف میکند و سیدة النسا میخواندش او را بر جمیع زنان
تفضیلش میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال می ستایند و در نهایت سرور
و فرح و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی چنین برپا ایستاده
بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال

وغمگین باشد و بسبب اینکه او را قابل ندانند اسرار حکمت را باو نگویند چنانچه نقل
کرده اند که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهربانی بود برعیت و پیوسته
در اصلاح ایشان میکوشید و امور ایشان میرسید و آن پادشاه وزیری داشت
موصوف بصدق و راستی و صلاح در اصلاح امور رعیت اعانت مینمود و
محل اعتماد و مشوره او بود و وزیر در کمال عقل و دین داری و ورع و پرهیز
کاری بود و بترک دنیا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده
بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود
و محبت ایشان را بدل و جان قبول کرده بود و او را نزد پادشاه قرب و منزلت
عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه بر
این منوال سلوک مینمود و لیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف حقیقی باو
اظهار نمینمود برین حال سالها با یکدیگر گذرانیدند و وزیر هرگاه که بخدمت
پادشاه می آمد بظاهر سجده بتها میکرد و تعظیم آنها مینمود و غیر آن از امور باطل و
لوازم کفر را ارتکاب مینمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه
و وزیر از غایت اشفاق و مهربانی که بآن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و
ضلالت او دلگیر و غمگین بود تا آنکه روزی با برادران و یاران خود که اهل دین
و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشوره نمود که ایشان گفتند که در
حذر باش که مبادا تأثیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برسانند پس اگر
او را قابل هدایت هست و سخن تو در او تأثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن
بگو و از دقایق حکمت او را آگاه ساز و اگر نه با او سخن مگوی که موجب ضرر او و بتو و
اهل دین تو میگردد زیرا که به پادشاهان مغرور نمی باید شد و از قهر ایشان ایمن
نباید بود و بعد از آن پیوسته وزیر در این اندیشه بود و پادشاه اظهار

برداشته است درد و پیری و تعب و جفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگرا ای پادشاه اینست صفت ملك آخرت که بیان کردم پادشاه گفت که آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن بآن سعادت فرزانه راهی و وسیله و سببی و حیله میدانی وزیر گفت بلی آنخانه مهیاست برای هر که از آن راهش طلب نماید و هر که از در کاوشش بدر آید البته بآن ظفر میابد پادشاه گفت که تو چرا مرا پیش از این بچنین خانه راه ننمودی و اوصاف آنرا برای من بیان نکردی وزیر گفت که از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر میکردم پادشاه گفت که اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست ما آنرا ضایع کنیم و خود را از آن محروم کردانیم و سعی در تحصیل آن ننمائیم بلکه باید جهد کنیم تا خبرهای آن مشخص نمائیم و بآن ظفر یابیم وزیر گفت که رخصت میفرمائی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده گردد پادشاه گفت که بلکه ترا امر میکنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست از این سخن بر نداری بدرستی که این امر عجیب غریب است که آنرا سهل نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد و بعد از این سخنان وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفتند بسعادت ابدی فایز گردیدند یوذاسف گفت که من از اندیشه این راه نجات بهیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا آنرا بدست آورم و باخود چنین اندیشه کرده‌ام که در میان شب با تو بگریزم هر وقت که اراده رفتن نمائی بلوهر گفت که کجا ترا طاقت آن هست که با من بیائی و گرسنگی صبر میتوانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من و حال آنکه مرا خانه و ماوائی نیست و چهارپائی و بار بردار ندارم و مالی از نقره و طلا نیستم و از قوت چاشت و شام باخود بر نمیدارم و بغیر این کهنه که پوشیده‌ام جامه ندارم و در شهرها قرار نمیگیرم مگر اندك زمانی و از شهر بشهر میکوچم و هرگز

کیف تعجب مینمودند بعد از آن برگشتند و پادشاه بوزیر گفت که گمان ندارم که ما
و تو را در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی دو داده باشد که این مرد
و زن از این حال خود دارند در این شب و گمان دارم که هر شب در این کار باشند
پس وزیر چون این سخن اشنا از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد و گفت
ای پادشاه میترسم که این دنیا ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که این لذتها
دنیا داریم در نظر جماعتی که پادشاهی دائمی را میدانند مثل این مزبله و این دو
شخص نماید و خانهائی ما که سعی در دنیا و استحکام میکنیم در نظر جماعتی که مساکن
سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید
و بدنهای ما در انکسانی که پاکیزگی و نضارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده اند
چنان نماید که این دو بد قیافه زشت در نظر ما مینمایند و تعجب آن سعادتمندان
از لذت و شادی ما بعیشها دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال
ناخوشی که دارند پادشاه گفت که آیا میشناسی جمعی را که این صفت که بیان کردی
موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت که کیستند ایشان وزیر گفت جمعی اند که
بدین الهی گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذات انرا دانسته اند و پیوسته
طالب سعادتهای آخرتند پادشاه گفت که ملک آخرت کدام است وزیر گفت که ملک
آخرت کدام است وزیر گفت که آن نعیم و لذتیست که شدت و جفا بعد از آن نمی
باشد و توانگری است که بعد از آن فقر و احتیاج نمیباشد و شادیست که در عقب آن
غم و اندوهی نیست و صحتیست که بیماری از پیش نیست و خشنودیست که هرگز با آن
خشم نباشد ایمنی ... است که ترس مبدل نمیشود و زندگیست که مرگ
بعد از آن نیست و پادشاهی بی زوال است آخرت خانه هستی و بقاست و دار
زندگی و حیوة ابدی است تغیر احوال در آن نمیباشد خدا از ساکنان دار آخرت

ایشان کوفته پوشیده و با ایشان نشست پس آمد بعد از احوال او سوال نمود و با
او صحبت میداشت که تا عقل و دانش بیازماید تا آنکه بر او ظاهر شد که عقلش
کاملست و آن کار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با او گفت که چون
تو ما را اختیار نمودی و بما راضی شدی و درویشی ما را پسندیدی برخیز و با من
بیا پس او را بسرایه برد چون آن جوان بان سرایه در آمد دید که در پشت خانه آن
مرد بسی خانهای و مسکنها در نهایت وسعت و غایت زیبائی که در مدت عمر خود
مثل آن مثل آنها ندیده بود و او را بر سر خزانها برد که آنچه آدمی بان محتاج می باشد
در آنها مهیا بود پس کلید تمام خزاین خود را بان جوان داد و گفت جمیع این خزاین
و مساکن و اموال و اسباب تعلق بتو دارد و اختیار همه را با تست و آنچه خواهی بکن
که نیکو جوانی هستی تو و آن جوان بسبب ترک خواهشها بتمام خواهشها رسید
یوذاسف گفت که امید دارم که من نیز مثل آن جوان باشم و طریقه او را اختیار نمایم
و آمد دید عقل آن جوان را از ... تا بر ما اعتماد نمود و چنین می یابم که تو نیز در مقام
تفتیش و امتحان عقل من هستی نظر مالکر در باب عقل من چه چیز بر تو ظاهر گشته است
بلوهر گفت که اگر این امر بدست من می بود از امتحان عقل تو بمحض دیدن تو اکتفا
میکردم و لیکن بر گردن من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقه که پیشوایان
هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در استعلام توفیق هر کس بنهایت
باید رسید و رازهای مکنون سینها را بلطایف حیل و تجارب استعلام باید نمود
و من میترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم و من
امشب از پیش تو میروم و هر شب بخانه تو می آیم پس تو با خود تفکر نما از سخنانی
که از من شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و بنیاد تدبیر بکن و هر چیز را
زود تصدیق مکن و بهر فکری زود راضی مشو تا آنکه بعد از تامل و تانی و تفکر بسیار

از منت کرده نانی با خود میبرد دیگر غیر از یوذاسف گفت که امید دارم که اگر کسی که بتو توانائی صبر بر این احوال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر گفت که اگر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و نیز بر این راضی میشوی مانند آن توانگری خواهی بود که دامادی آن فقیر را اختیار نمود یوذاسف گفت که آن قصه را بیان فرما که چون بوده است بلوهر گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از فرزندان اغنیا و دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش اراده نمود که آن دختر را بعقد او درآورد و آن جوان از این معنی کراهیت داشت و عدم رضای خود را به پدر اظهار نمود و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد و در عرض راه گذار آن جوان بخانه مرد فقیری افتاد و در آن خانه دختری دید که اسباب داده است و دو جامه کهنه در بر دارد آن دختر از خوش شد آمد و از او سوال نمود که تو کیستی گفت من دختر مرد پیری ام که در این خانه میباشد آن جوان آن مرد پیر را طلب نمود و چون بیرون آمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود آن مرد گفت که تو از فرزندان اغنیا و توانگرانی و دختر فقرا و مسکینان را نمیتوانی خواستن جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است و دختری صاحب حسب و مال و جمال را میخواستند که بمن تزویج نمایند من از آن گریختم برای آنکه او را نمیخواستم و دختر تو را پسندیده ام دختر خود را بعقد من درآور که انشاء الله از من خیر و نیکی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود مرد پیر گفت که چگونه دختر خود را بتو دهم و حال آنکه راضی نمیشوم که دختر ما را از پیش ما بیرون بری و گمان ندارم که اهل تو هم راضی باشند که این دختر را بنزد ایشان بری جوان گفت که من نزد شما میمانم و دختر شما را بیرون نمیبرم مرد پیر گفت که پس زیب و زیور خود را بیفکن و جامه درخور ما در پوش و بخانه ما درآ آن جوان چنین کرد و چند کهنه از جامه های

امور ما بتوفیق و هدایت اوست پس یوذاسف را از استماع این سخنان از
رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی حق و کمال بسی زیاده کردید
کمال حکمت و دانائی آن حکیم متعجب کردیده پرسید که ای حکیم من چند که از عمر تو
چند سال کذشته است کفت دوازده سال یوذاسف ازین سخن متعجب شد
و کفت فرزند دوازده ساله طفل می باشد و من ترا در سن کهولت و شصت
سالکی می بینم حکیم کفت که از ولادت من نزدیک بشصت سال کذشته است
ولیکن تو از عمر من سؤال نمودی و عمر زندکانی است و زندکی نمی باشد مکر
در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آن زمان که باین حالات موصوف
کردیده ام تا حال دوازده سال است و پیش از آن بسبب جهالت و قلت عمل از
بابت مردکان بوده و ایام مرک را از عمر خود حساب نمیکنم پسر پادشاه کفت
که ای حکیم چکونه کسی را که میخورد و می آشامد و حرکت میکند مرده می نامی حکیم
کفت که برای این مرده اش میخوانم که با مردکان شریکست در کوری و کری و
کنکی و ضعیف بودن حیوة و قلت بی نیازی پس چون در صفات با مردکان
شریکست در نام هم می باید موافق ایشان باشد یوذاسف کفت که هرکاه تو این
حیوة ظاهر را حیوة نمیدانی و باین قسم زندکانی چندان مسرور نیستی میباید
که بر طرف شدن این حیوة را هم مرک ندانی و از آن کراهت نداشته باشی با وجود
حیوة معنوی که داری بلوهر کفت که اکر باین زندکانی اعتماد میفمودم و از زوال این
کراهت میداشتم خود را بچنین مهلکه نمی افکندم که بنزد تو آیم با وجود آنکه میدانم که
پدرت چه مقدار بر اهل دین خشم دارد و در مقام آزار و قتل ماست پس
از اینجا بدان که این مرک را مرک نمیدانیم و این زندکی را حیوة نمیشماریم و از مرک
کراهیت نداریم و چکونه رغبت در حیوة داشته باشد کسی که ترک لذتهای و بهرهای

حقیقت ایمان بر تو ظاهر گردد و در حذر باش که مبادا هواهای نفسانی و
وسوسه‌های شیطانی ترا از حق بگردانند و بباطل میل دهد و در مسایلی که ترا
در آن شبهه عارض شود بعد از تامل بسیار با من مطارحه کن و هرگاه که
عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بخش و در این شب بهمین اکتفا نموده
یوذاسف برا وداع نمود و بیرون رفت و شب دیگر نزد او آمد و بر او سلام
کرد و او را دعا کرد و بنشست و از جمله دعاها او این بود که سؤال میکنم از خداوندی
که اولست و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر است
و بعد از همه چیز خواهد بود و هیچ چیز با او باقی نمیماند باقیست که هرگز فنا
باو راه نمییابد و عظیم و بزرگواریست که عظمت او را نهایت نیست و یکتا و یگانه است
که احدی در خداوندی او شریک نیست و قاهریست که او را همتا نیست و از
نو پدید آورنده که در آفرینش کسی را شریک خود نساخته است و قادر
و توانائیست که ضدی و معارضی هرگز نداشته است صمدیست که همه کس را باو
احتیاجست و مانندی و شبیهی ندارد و پادشاهیست که در پادشاهی معاونی
ندارد که ترا پادشاه عادل گرداند و پیشوا و هادی اهل دین سازد و بگرداند
ترا قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری
ضلالت و گمراهی و ترک زهد دنیا ترا کرامت فرماید و ترا دوست دار
صاحبان عقل و خرد و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند تا آنکه برساند
و بدو ترا بآنچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیهٔ
بهشت و مثالها دیده‌ها و خشنودی بدرستی که امید ما از خداوند ظاهر
و هویداست و خوف و ترس او در دل ما مکنون و مخفی است و دیده‌های ما
بسوی کرامت او باز است و گردنهای ما نزد اطاعت او خاضع و ذلیلست و جمیع

که تو همت بر کشتن من گماشته و در من افتاده گوشت نیست که تو را از گرسنگی سیر
گرداند یا از ضعف قوت بخشد بیا تو را هدایت نمایم بامری که از برای تو بهتر باشد
از کشتن من گفت آن چه چیز است گنجشک گفت مرا رها کن تا من تو را سه کلمه تعلیم
نمایم و سه نصیحت بکنم که اگر آنها را حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو
آمرد وعده کرد که چنین خواهم کرد مرا خبر ده از آن سخنان گنجشک گفت که آنچه
بتو میگویم حفظ نما و عمل کن اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شود و باور مکن
چیزی را که محال است و از عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست تو نیاید
و از تحصیل نتوان نمود آمرد چون این سخنان را شنید گنجشک را رها کرد پس پر
نمود بر شاخ درختی نشست و بآن مرد گفت که اگر بدانی که از رها کردن من چه
چیز از دست تو بدر رفته است هرآینه خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم گرانمایه
محروم گشته آمرد گفت آن چه چیز است گنجشک گفت که اگر مرا میکشتی از حوصله
من مرواریدی بیرون می‌آوردی بقدر تخم غاز و بسبب آن در تمام عمر بی نیازی
شدی و سرمایه عظیم بهم میرسانیدی آمرد چون این سخن را شنید از رها کرده
آن ندامت بسیار برد و غمگین گشت ولیکن اظهار نمی‌نمود و گفت از گذشته سخن
مگو که گذشته گذشت بیا تا من ترا بخانه ببرم و ترا گرامی دارم جای نیکو برای تو
تعیین نمایم گنجشک گفت ای جاهل من میدانم که چون بر من ظفر یابی مرا نگاه نخواهی
داشت و از آن سخنان که من بتو گفتم هیچ منتفع نشدی من نگفتم که بر گذشته
تأسف نخوری و باور مکن که شدنی نیست تصدیق مکن و آنچه را بآن نتوانی رسید
طلب مکن والحال تو اندوه میخوری بر امری که گذشته است و از دستت بدر
رفته است و طلب میکنی بازگشتن مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمیشود
و تصدیق میکنی که در چینه دان من مرواریدی باشد بقدر تخم غاز و حال آنکه جمیع

خود را از آن زندگی کرده باشد و چگونه گریزد از مرگ کسی که نفس خود را بهشت
خود گذشته باشد ای پسر پادشاه مگر نمی‌بینی که آنان که در دین کامل گردیده‌اند چیزها
که مردم زندگی دنیا را برای آنها میخواهند از اهل و مال ترک کرده‌اند و از مشقت عبادت
خود را متحمل شده‌اند که چون مرگ ایشان را دریابد بیاسایند و فارغ گردند پس کسی که از لذتهای
زندگانی تمتع نگیرد در زندگانی بجهت کار او می‌آید و کسی که او را راحت نباشد مگر از
مرگ گریزان باشد یوذاسف گفت که راست میگوئی ای حکیم آیا مسرور میشوی که
مرگ تو را دریابد بلوهر گفت که اگر امشب مرگ را بیابم خوشحال‌تر میشوم
از آنکه فردا بمن رسد بدرستی که کسی که نیک و بد را فهمید و جزای هر یک را از
حق تعالی دانست البته ترک میکند عمل بد را از بیم عذاب و بعمل می‌آورد عمل نیک را
بامید ثواب و کسی که یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعده‌های او تصدیق
کرده است البته مرگ را دوست میدارد و برای امیدواریها که بعد از مرگ از
فضل پروردگار خود دارد دنیا را نمیخواهد و از آن کراهت دارد زیرا میترسد که مبادا
بشهوتهای دنیا فریفته گردد و مرتکب معصیت حق تعالی شود پس مرگ را بزودی
میخواهد که از شر فتنه دنیا ایمن گردد و بسعادت عقبی نایل شود یوذاسف گفت
سخنی که تو میگوئی گنجایش دارد که پیش از اجل خود را هلاک کند برای امید
نجات و رسیدن بسعادات ای حکیم برای من مثلی بیان فرما برای اهل این
دنیا و اهتمام ایشان در عبادت بتهای خود بلوهر گفت که مردی باغی داشت
که در آبادی آن میکوشید و سعی تمام در خدمت آن باغ مینمود ناگاه روزی گنجشکی
را دید که بر روی درختی از درختهای بستان او نشسته و میوه آن را میخورد
از آن خشمش آمد و دامی نصب کرد و آن گنجشک را شکار کرد و چون قصد کشتن
آن نمود حق تعالی بقدرت کامله خود آن گنجشک را بسخن آورد و بصاحب باغ گفت

و نه او خوار و ذلیلست و آنکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و نمی خورد و
نمی آشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر و غالب نمیشود و عاجز نمیشود و آنچه
میخواهد میکند و آسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت
و فرمان اویند و آنکه اشیا را از کتم عدم بی ماده و مدت خلق نموده است و همیشه
بوده است و خواهد بود و فنا و زوال بر و راه ندارد و محل حوادث نمیباشد
و احوال مختلفه در او بهم نمیرسد و بگذشتن زمانها تغییری در و حادث نمیشود
و انحلال بحال نمیگردد و هیچ مکانی از و خالی نیست و در هیچ مکان نیست و
نسبتش بجمیع مکانها مساویست و بمکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست و دانا
که هیچ چیز برو مخفی نیست و توانائیست که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید
بدانی که مهربان و رحیم و عادلست و برای اطاعت کنندگان خود ثوابهای مهیا
گردانیده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل نمائی بامور
که موجب رضا و خوشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزهائی که باعث
غضب و خشم او میشود بوذاسف گفت که کدام عملست که موجب رضای خداوندگار
آفریننده اشیا میگردد بلوهر گفت که رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی و
معصیت و نافرمانی نکنی و بمردم برسانی آنچه را توقع داری که ایشان بتو
رسانند و از مردم باز داری آنچه را که میخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت
نمودن با خلق موجب خوشنودی اوست و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن
و از سنت و طریقه ایشان بدر نرفتن عین رضای پروردگار است بوذاسف
گفت ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا سخن بگو و مرا از احوال آن
باخبر گردان بلوهر گفت که چون دیدم دنیا را که دار تغییر و زوال است
و تقلب احوال است و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای

بر ان می نهند و تخم فاسد نیست بلوهر گفت که تحقیق این گروه گمراه بتها بدست
خود ساخته اند و میگویند که اینها ما را خلق کرده اند و خود محافظت
آن بتها می نمایند از ترس اینکه مبادا دزد آنها را ببرد و گمان میکنند که بتان
حافظ و نگهدارنده ایشانند و اموال ایشانند و مکاسب خود در راه اصنام
میکنند که بتان رازق ایشانند پس ارزق می نمایند از بتان حاجتی چند را
که از ایشان حاصل نمیگردد و بآن نفعی نرسد و بامری محالی که عقل حکم
ببطلانش میکند تصدیق مینمایند این مثل صاحب باغ لازم بود از سنا
وملامت بر ایشان نیز لازم می یدیو ذاسف گفت که راست میگوئی ای
حکیم و بدرستی که من همیشه حال این [illegible] میدانستم و هرگز
میل بعبادت ایشان نکردم و امید خیری از ایشان نداشتم پس خبر ده
مرا از آن چیزی که مرا بسوی آن میخوانی و برای خود داری پسندیده
و آن چه چیز است بلوهر گفت که مدار آن دینی که من ترا بآن میخوانم بر
دو چیز است یکی شناخت حق جل و علا و دیگری عمل نمودن بامری
چند که موجب خوشنودی اوست یوذاسف گفت که حق تعالی را
چگونه باید شناخت حکیم گفت که ترا دعوت مینمایم که بشناسی خداوند
خود را باینکه یکتاست و شریک ندارد و همیشه در یگانگی خود دیر وره
بوده و هر چه غیر اوست همه تربیت کرده او یند و آن یکتاست و هر چه
غیر اوست همه مخلوق و آفریده او یند و آنکه او قدیم است و هر چه غیر
اوست حادث است و او صانع اشیا است و هر چه غیر اوست مصنوع
و ساخته شده اوست و آنکه او تدبیر کننده امور است و جمیع اشیا تحت او
تدبیر کرده شده او یند و او باقیست و هر چه غیر اوست فانیست و او عزیز

او را وا میگذارند و انانیشان حمایتی نمینماید و فرزند خورده بودان دوستی
دوستان و در این حال رفع مضرتی از او نمینمایند و عزت ملک و پادشاهی
و اهل و مال او را بغارت میبرند و انکسی که بعد از او بسوی ملک می‌نشیند و خان
انخاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز نامش بر
زبانها جاری نگردیده و هرگز او را جائی و منزلی در دنیا نبوده و هرگز مالک
چیزی از زمین نگشته پس ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود مدان و مسکن خود
قرار مده و مساکن و مزارع از او ترک کن اف بر و تف بر وی او باد یوذاسف
گفت که اف بر دنیا و بر کسی که فریب از او بخورد با این رسوائی احوال
ان و رغبت نمود و گفت ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای
سینه منست بلوهر گفت که بدرستی که عمر سبک رو ناهست و شب و روز انرا
بزودی طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد و عمر
هرچند دراز باشد اخر مرگ میرسد و هر که در دنیا رخت اقامت انداخته
البته سفر اخرت رحلت مینماید پس انچه جمع کرده پراکنده میشود و انچه برای
دنیا سعی کرده ضایع میشود و بناهای محکم ساخته خراب میگردد و نامش
از زبانها و یادش از خاطرها برطرف میشود و حسبش کم میشود و بدنش
میپوسد و شرفش به پستی مبدل میگردد و نعمتهای دنیا وبال او میشود
و کسبهای دنیا باعث زیانکاری او میگردد و پادشاهی او بمیراث بدیگران
میرسد و فرزندانش بخواری مبتلا میشوند و زنانش را دیگران بتصرف
درمی‌آورند و امانتها و پیمانهاش شکسته میشود و اثارش مندرس میگردد
و مالش را قسمت میکنند و بساطش را برمیچینند و دشمنانش شاد میشوند
و ملکش خراب میشود و تاج سلطنتش دیگری بر سر مینهد و بر سریر دولتش

...مایب و نایب و بلا هلیند و هلاکی در کید مرگ وفنانید و دیدم صحت دنیا
که بعد از آن بیماری است و جوانیش به پیری و غنا و توانگری‌اش بفقر و
درویشی مبدل میگردد و فرحش باندوه و عزتش بذلت و راحتش بشدت
منقلب میگردد و امنیتش بخوف و حیاتش بموت منتهی میشود و دیدم که
عمرها بسیار کوتاه است و همه که در کمین است و قدر اندازان تقدیرات بندی
تیرهای قضا بسوی هرکس در کمان پیوسته اند و بدنها در نهایت ضعف و
سستی و ناتوانی اند و از هیچ بلائی امتناع و ابا ندارند و دفع هیچ بلا از خود
نمیتوانند کرد از مشاهده این احوال بیقین دانستم که دنیا منقطع و زایل است
و کهنه میگردد و فانی میشود و آنچه از احوال دنیا دیدم دانستم احوال آخرت را
ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی و اشکار و نهان
را شناختم و از گذشته اش حال آینده اش را مشخص کردم پس چون دنیا را شناختم
از آن حذر کردم و چون نعمتهای او شناختم از آن گریختم ای یوذاسف مگر نمی‌بینی
که کسی را در دنیا در پادشاهی نعمت و شادی و راحت و عیش در حالتی که مردم
بر حال او رشک میبرند در شادی جوانی و تراوت بدن و شادمانی و رشک
نهاد عالیمانند مستی دنیا سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت
حال و نعمت که ناگاه دنیا از او برمیگردد در هنگامی که در عین سرور و بهجت
و زینت و راحت است و از همه احوال خوش تر است پس بدل میکند عزتش را به
ذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را ببدحالی و توانگریش را بدرویشی
و فراخی معیشتش را به تنگی و شدت و جوانیش را به پیری و رفعتش را به پستی
و حیاتش را به مرگ پس او را می‌افکند در سوراخی تنگ پر وحشت و تنها و بیکس
و غریب از دوستان جدا میگردد و ایشان از او مفارقت مینمایند و برادران دیار

مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت کرده است اهل جهل وخود
بینی را و بعقل هرچیزی را ادراک میتوان نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک
میشوند مردم و معتمدترین چیزهائی که صاحبان عقل از جهت آنست
که عقل ایشان امساک نموده باشد و تجربهای ایشان بآن رسیده باشد
و بصیرتهای ایشان آنرا دریافته باشد در هنگامی که ترک هواها و خواهشها
نفسانی کرده باشند و عقل با هوای نفس ممزوج نباشد و صاحب عقل را
سزاوار نیست که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل تواند
آورد دو حقیر شمارد و ترک کند هرگاه قدرت نداشته باشد بر زیاده
بر آن بلکه آنچه از اعمال خیر میسر و مقدور گردد باید غنیمت شمارد
واین یکی از ضربهای مخفی و سلاحهای پنهانی شیطانست که نمی بینند اورا
وادراک نمینماید آنرا مگر کسی که نیکو در مکرهای او تدبر نماید و از آن مکر
سلامت نمیرهد مگر کسی که حق تعالی او را نگاه دارد و از جمله سلاحها
و ضربهای کشنده شیطان دو ضربه است که کشنده تر است از ضربتهای
دیگر او یکی افکار عقلست که در دل مرد عاقل وسوسه نماید که
تو عقل و بصیرتی نداری و از عقل و دانائی نفعی بتو عاید نمیگردد
غرض شیطان ازین وسوسه آنست که تا محبت علم و طلب علم را از خاطر او
بیرون کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او
مشغول شدن بغیر علم را از لهو و لعب دنیا پس اگر آدمی ازین راه فریب
او را خورده متابعت او نمود بر او ظفر می یابد و دیگر از دست او رها
شدن مشکلست و اگر بسخنهای او قبول وسوسه اورا ننمود فریب او را نخورد
عقل او دراین شیطان غالب گردانید بحربه دیگر قصد او مینماید باینکه آدمی

دیگری نشیند و از خانمان خود بیرونش میبرند برهنه و خوار و بی
معاون و یار تا در گودال قبرش می‌افکنند در تنهائی و غربت و تاریکی
و وحشت و بیچارگی و مذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را
تنها گذاشته که هرگز از آن وحشت بدر نمی‌آید و از آن غربت نمی‌آساید
و بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل دنیا را سزاوار آنست که در سیاست
و تأدیب نفس خود مانند امام عادل دوراندیش باشد که تأدیب میکند
عامهٔ خلق را و باصلاح می‌آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشان را
های
باموری که اصلاح ایشان در آنهاست و نهی میفرماید ایشان را از چیز
که باعث فساد ایشان است و عقاب میکند کسی را که مخالفت و عصیان
او ورزد و نوازش میکند کسی را که فرمان او ببرد و همچنین سزاوار آنست
که عاقل نفس خود را تأدیب کند در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای
او و بدارد او را بر اموری که باو نفع بخشد هرچند با آنها کراهت داشته
باشد و بر و سوار باشد و جبر نماید او را بر اجتناب کردن از اموری که
ضرر میرساند و باید که برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد که
چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون
امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را ملامت
نماید و از جمله چیزهای که لازم است بر صاحب عقل آنست که نظر نماید
و تفکر و تفکر کند در اموری که هر روز میشود و بعد از تفکر آنچه را
موافق حق و ثواب داند بآن عمل نماید و آنچه را خطا داند ترک نماید
و خود را از و منع نماید و باید که خود را و علم و رای و دانش خود را
حقیر شمارد تا بر و عجب و خودبینی مستولی نگردد بدرستی که حق تعالی

نمیتوان نمود پس از خدا سوال مینمائیم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید و
بر دشمنان خود ما را نصرت دهد بدرستی که یاری بر ترک معاصی و فعل طاعت
از جانب حق تعالیست و بدون توفیق او امری میسر نمیشود یوذاسف گفت که
ای حکیم حق تعالی شانه را برای من بچیزی وصف کن که گمان نبرد من ظاهر گردد
که گویا او را می بینم بلوهر گفت که خدای عز و جل دیدنی نیست و بدیدن موصوف
نمیشود و عقلها کنه وصف او نمیرسد و زبانها بآنچه سزاوار مدح و ستایش اوست
قیام نمیتوانند نمود و بندگان احاطه بعلمهای او نمیتوانند کرد مگر چیزی چند را که او
تعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبران خود آنچه از صفات کمالیه خود و غیر آن بیان کرده
و وهمهای خلایق ادراک عظمت پروردگاری نمیتوانند نمود حجاب مقدس او را
از ان رفیعتر و منیع تر و برتر گردانید و لطیفتر و پاکیزه تر است که عقلها و وهمها نزدیک
بارگاه جلال و کبریا و معرفت و شناسایش توانند گردید پس بتوسط از علوم خود
بمردمان ظاهر گردانیده است آنچه خواسته و صلاح ایشان را در ان دانسته است و
از وصف ذات و صفات مقدس بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقلهای
خلایق طاقت ادراک آن داشته است و ایشان را بر شناختن خود و دریافت پروردگاری
خود راهنمائی فرموده است بایجاد اشیا از کتم عدم و معدوم گردانیدن آنچه ایجاد
فرموده یوذاسف گفت که حجت هست بر وجود پروردگاری بلوهر گفت که هرگاه بینی
امر مصنوع ساخته شده را و نه بینی آنکسی را که او را ساخته است البته عقل تو حکم
میکند که کسی او را ساخته است همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت
میکنند بر صانعی که ایشان را ساخته و آفریده است و چه حجت از ین قوی تر و ظاهرتر
میباشد یوذاسف گفت که ای حکیم بفرما که آیا قضا و قدر آلهیست آنچه بمردم میرسد
از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات یا نه بلوهر گفت که اینها همه بقضا و قدر

چون از ره عقلی از اعمال حسنه و قصد تحصیل کمالی از کمالات کنی که عقلش بآن احاطه نمو
ده و قادر بر تحصیلش هست بر تو عرض مینماید بسیاری از اعمال و کمالات و علوم را که
فوق طاقت و ادراک اوست تا او را بسبب عدم ادراک آنها غمگین و دلتنگ گرداند
و بآن سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف است و طاقت ادراک این امور
نداری و بر دریافت تو اعتمادی نیست پس عبث خود را رنج میفرمائی و ثمره
بر عمل تو مترتب نمیشود و باین وسیله او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند که
در خور حوصله و طاقت اوست و باین حربه و سلاح بسیاری از مردان این میدان
بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات محروم گردانیده است پس ای یوذاسف
بحذر باش از شر شیطان و ترک مکن طلب علومی را که عقلت دریابد و دانسته
فریب شیطان را مخور که عمل با آنها نمائی بدرستی که تو در خانه ساکنی که شیطان
با الوان حیلهای گوناگون بر اهل آن خانه مستولی گردیده است و بانواع مکرها ایشان را
گمراه گردانیده و بعضی را پرده ها بر گوشها و عقلها و دلهای ایشان آویخته است
که ادراک حق نمیکنند و بر ضلالت خود مانده اند و بمرتبه که جاهلند علم بآن
نمی یابند حیوانات و بدرستی که عامه خلق را مذهبها و طریقهای مختلف هست
بعضی از ایشان سعی تمام در ضلالت خود می نمایند بحدی که خون و مال مردم را
بر خود حلال کرده اند و گمراهی و باطل خود را در لباسهای حق بمردم مینمایند که دین
مردم را بر ایشان مشتبه گردانند و زینت میدهند ضلالت خود را در نظر جمعی که
ضعیف العقلند و از دین حق ایشان را بر میگردانند پس شیطان و لشکرهای او اهتمام
تمام میورزند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشان و ایشان را ملازم و سستی
در دین کاهل می باشند و عدد لشکر شیطان را بغیر از حق تعالی کسی احصا نمیتواند نمود
مگر بتوفیق و عون الهی و چنگ زدن در متابعت دین حق دفع مکرهای ایشان

ترک نماید و شهوتهای نفس خود را بر رضای الهی اختیار کند یوذاسف گفت که کدام یک
از مردم خدا را فرمان بردارترند بلوهر گفت که آن کس که بیشتر متابعت فرموده الهی کند
و در دین حق راسختر باشد و از گناهان و اعمال قبیحه از هر کس دورتر باشد یوذاسف گفت
که بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر گفت که حسنات صدق و راستی نیت و گفتار
و کردار است یوذاسف گفت که نیکی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت که اعتدال و میانه
روی در قصد و همت است یوذاسف گفت که چیست بدی گفتار گفت دروغ گفتن بود
گفت که چیست بدی کردار گفت معصیت پروردگار نمودن یوذاسف گفت که بفرما که
چگونه حاصل می شود میانه روی در قصد و همت گفت باینکه پیوسته متذکر زوال
و فنای دنیا باشی و همت کم داری بر ترک اموری که موجب غضب الهی و وبال اخروی
میگردد یوذاسف گفت که سخاوت کدامست گفت که سخاوت و جوانمردی صرف کردن
مال است در راه رضای الهی یوذاسف گفت که چه چیز است موجب گرامی بودن گفت که
تقوی و پرهیزکاری از آنچه خدا از آن نهی فرموده است یوذاسف گفت که کدام است
بخل گفت که منع کردن حقوق خداست از اهلش و گرفتن اموال از غیر محلش پرسید
که حرص کدام است گفت که میل کردنست بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزهای
که باعث فساد این کس میشود و عقاب الهی بر آنها مترتب میشود پرسید که راستی
کدام است گفت آنست که خود را فریب ندهی و با خود دروغ نگوئی پرسید که حماقت
کدام است گفت که آنست که دل بدنیای فانی بدهی و آخرت که دایم و باقیست ترک
نمائی پرسید که دروغ چیست گفت آنکه آدمی با خود دروغ گوید و خود را بان فریب
دهد و پیوسته بهواها و شهوتهای نفس خوشحال و مشغول باشد و امور دین خود را
بتاخیر اندازد بطول امل پرسید که کدام یکی از مردم کاملترند بصلاح و شایستگی گفت
آن کس که عقلش کاملترست و نظر در عواقب امور بیشتر میکند و دشمنان خود را

حق تعالی است بوذاسف گفت که بفرما که کارهای بد و گناهان مردم همه بقضا
قدر است یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال سیئه ایشان مبراست زیرا که ثواب
عظیم برای مطیعان مقرر فرموده و عقاب شدید در جزای عاصیان وعده
فرموده بوذاسف گفت که بفرما که کیست عادل ترین مردم و کیست ظالم ترین مردم
و کیست زیرک ترین مردم و کیست احمق ترین مردم و کیست شقی ترین مردم و کیست
سعادتمندترین بلوهر گفت که عادل ترین مردم کیست که برای مردم انصاف از نفس
خود بیشتر دهد و جابرترین و ظالم ترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را عدل
داند و عدل اهل عدل را جور و ظلم شمارد و زیرکترین مردم کسی است که بقیه
واستعداد آخرت خود را درست کند و بی خردترین مردم کسی است که همگی همت
خود را صرف دنیا نماید و گناهان و خطاها کار او باشد و سعادتمندترین مردم
کسی است که عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم کسی است که ختم اعمال او
بچیزی باشد که موجب غضب و خشم پروردگار او گردد پس حکیم گفت که کسی
که با مردم بنحوی معامله نماید و جزا دهد ایشان را که اگر با او بنحو معامله نمایند جزا دهند
او را باعث هلاک و مضرت او گردد او خدا و نفس خود را بخشم آورده مخالفت رضای
او نموده است و کسی که با مردم چنان معامله نماید که اگر با او آن معامله نماید باعث صلاح
او باشد مطیع خدا و نفس خود است و توفیق تحصیل رضای الهی یافته و از غضب
او اجتناب نموده است بعد از آن گفت که زنهار که احسان خود را بر مردم مشمار و چند
او را در بیان بیتی بوذاسف گفت که بفرما که کدام یک از مردم سزاوارترند بسعادت
و کدام یک از ایشان سزاوارترند از بدبختی و شقاوت بلوهر گفت که سزاوارترین
مردم بسعادت کسی است که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب کند و
سزاوارترین مردم بشقاوت کسی است که معصیتهای الهی را بجا آورد و طاعتهای الهی را

عادتهای بد باز داشتن و بعادتهای نیک و خلقهای حسن عادت نمودن و طول امل را
از خود دور کردن و صبر پیشه خود نمودن و بقدر کفاف از روزی قانع شدن و بقضا
های الهی راضی بودن و تفکر در شدت عقوبات اخروی نمودن و تسلی دادن خود
بچیزهای که در دنیا از آدمی فوت میشود و ترک ارتکاب اموری که بانتقام منجر میشود و بینا
شدن بامورهای که بازگشت او بآنهاست از امور آخرت و راه سعادت را بجای ضلالت
اختیار نمودن و بیقین دانستن که بهر کار چیزی و شر ثواب و عقاب هست و دانستن حقوق
الهی و خلق و نیک خواه مردم بودن و نفس را از متابعت هواها و مرتکب شدن شهوتها
نگاه داشتن و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فسادی بران مترتب شود چون
تفکر و تدبیر نموده معذور باشد اینهاست قوتها و لشکرهای که باینها بر دشمنان غالب
میتوان شد یوذاسف گفت که کدام یک از اخلاق پسندیده و نایاب ترست بلوهر گفت
که تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن پرسید که کدام عبادت بهتر است گفت دل
با خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل ترست گفت محبت صالحان
پرسید که کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام
دشمنست که دفعش دشوارترست گفت گناهان پرسید که کدام یک از فضیلتها افضل است
گفت که راضی شدن بآنچه کافی باشد از روزی پرسید که کدام یک از ادبها بهترست
گفت ادابی که از دین و شرع ظاهر شود پرسید که کیست که جفا کارتر است گفت پادشاه
ظالم و دلی که دران رحم نباشد پرسید که چه چیزست که بنهایت نمیرسد گفت چشم صاحب
حرص که هرگز از دنیا سیر نمیشود پرسید که کدام است چیزی که عاقبتش از همه چیز بدترست
گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهیست پرسید که کدام
چیز است که زودتر از حالی بحالی میگردد و ثبات نمیدارد گفت دل پادشاهانی که کار
های ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از گناهان رسواترست گفت پیمان الهی را

خود را همی شناسد و خود را از شر ایشان بشر محافظت مینماید پرسید
کدام عاقبت که گفتی در آن نظر می باید کرد چیست و آن دشمنان که گفتی از ایشان
حذر می باید کرد کیستند گفت عاقبت آخرتست و آن دشمنان حرص و غضب
و حسد و حمیت و شهوة در باب لجاجت در باطلت پرسید که کدام یک ازین دشمنان
از شمر دی قوی تر است و احتراز از آن دشوارتر است گفت در حرص خوشنودی
نمی باشد و موجب شدت غضب میگردد و در غضب جور غالب است و شکر
اندک و کم و موجب عداوت و دشمنی بسیار میگردد و حسد موجب فساد
نیت و بدکاری بخداوند میگردد و حمیت باعث لجاجت عظیم و کفران نعمت
میشود و کینه سبب طول عداوت و سبب رحم و شفقت قهر و شدت قهر سطوة
می باشد و دنیا از همه مکری بدتر است و بسیار مخفی می باشد و از همه دروغها
بدتر است و لجاجت زود آدمی را در خصومت عاجز میکند و حجت را قطع
مینماید پرسید که کدام یک از مکر های شیطان در هلاک کردن مردم تمام تر
و تاثیرش بیشتر است گفت آنکه بسبب شهوات نفسانی بر مردم مشتبه گردانید
گرداند نیک و بد را ثواب و عقاب را و عواقب امور ناشایست را بپوشید که
حق تعالی چه قوة بآدمی کرامت فرموده است که بآن تواند غالب شد برین
صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و خواهشهای هلاک کننده گفت که آن قوت عقل
و علم است و عمل کردن بهر دو و صبر کردن نفس بر ترک خواهشهای خود و
امید داشتن بثوابهایی که در شرع وارد شده است و بسیار یاد کردن فنا دنیا
و تن بکلی مرگ و سپرده در حفره بودن که بسبب امور فانی دنیا باقی آخرت
ازین کس فوت نشود و عبرت گرفتن از عاقبتها بدی که بر امور گذشته دنیا
مترتب گردیده و خود را بر آداب و سنن اهل عقل داشتن و نفس را ان

و رشد و صلاح خود را در عین اینها دانند و چندانکه عمرش زیاده شود حرص بر این امور زیاده

کردد و بر بنا فریفته تر کردد و این دین باطل در نفسش راسخ تر کردد و اهل دین باطل

خود را دوست تر دارد و امر آخرت را ندانند و غافل باشند از آن و فراموش کرده باشد از آن به

سبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد و روز بروز عداوتش زیاده کردد نسبت

بجماعتی که مخالف دین اویند و بر دین حق ثابت اند و از ترس او مخفی حق را اظهار مینمایند را

و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و اضطراب فرج می کشند آیا چنین شخصی با این اوصاف

امید هست که در آخر عمر از مذهب باطل را ترک نماید و از آن اعمال قبیحه نجات یابد و میل

کند بجانب حق که فضیلت آن ظاهر است و حقیقت آن واضحست و فواید و ثمرها

در آن بسیارست یعنی اختیار نماید الحق تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبه که کناهانش

آمرزیده شود و امید تواب آخرتی داشته باشد بلوهر کفت که دانستم که صاحب این اوصاف

کیست و دانستم که این سؤال را برای چه کردی یوزاسف کفت که این دریافت و فراست

از تو بعید نیست با آن درجه فهمی که خدا بتو کرامت فرموده و آن رتبه علم که ترا با آن مخصوص

کردانیده بلوهر کفت که صاحب آن اوصاف پادشاهست که پدر تواست و باعث بر این سؤال

که یاد داری و اهتمامی است که در امر او بعمل می آوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت حق

او را از ترس آنکه مبادا معذب شود در آخرت بعذابی که حق تعالی مثل او را وعده فرموده است

میخواهی که مثاب شود در دین اهتمام و آماکن حقی را که حق تعالی برای پدر بر تو لازم کردانیده است

از شفقت بر او و کمان دارم که در خاطر داری که نهایت سعی و کد و اهتمام بجا آوری در هدایت

پدر خود و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و رسانیدن او بسلامت و

راحت و نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت سموات برای مطیعان خود مقرر فرموده است

یوزاسف کفت که یک حرف را خطا نکردی و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس آنچه

اعتقاد داری در امر پدرم بیان فرما که می ترسم که او در امر کار دررسد و بحسرت و ندامت کرفتار

شکستن و اختلال کی دن پرسید که چیز است که زود منقطع میگردد گفت محبت
عاشق پرسید که کدام چیز خالی تر است گفت زبان دروغگو پرسید که چه چیز
که بیشتر پنهان میباشد گفت بدی ریاکننده که مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید
که چه چیز شبیه تر است باحوال دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید که کدام یک از
مردم پسندیده تر است گفت آن کس که کمالش بیشتر بود در کار خود نیکوتر باشد و ترک
محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ کوتاهی کمتر باشد پرسید
که چه چیز در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب
ادب و زن سازکار موافق که یاور باشد بر تحصیل آخرت پرسید که کدام درد سخت
که علاجش مشکلتر است در دنیا گفت فرزند بد و زن بد که علاج هیچ یک از این دو
بلا حاصل نمیشود پرسید که در کدام آسایش راحت بیشتر است گفت راضی بودن
آدمی به بهره خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن پس ذو اسف
گفت که ای حکیم خاطر خود را ایمن دار که میخواهم از تو سؤال نمایم از چیزی که تمام
مردمان از هر چیز بیشتر بهتر است بعد از آنکه حق تعالی مرا بکار خود بینا گردانید
و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمیدانستم و روزی گردید مرا از امور دین
چیزی چند را که از آنها ناامید بودم بلوهر گفت بپرس از آنچه خواهی پس ذو اسف
گفت که مرا خبر ده از حال کسی که در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد و در
پرستی باشد و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته باشد و با آنها معتاد شده
باشد و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری و در مدت عمر خود
خدا را نشناخته باشد و پیوسته خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشته
باشد با آنکه پیوسته همت او مصروف باشد بر آنکه لذتی را بنهایت رساند و
اقتضاء [illegible] همت را بتحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد

خدا این نعمت را بشما عطا کرده است پس شکر او بکنید آن گروه در جواب گفتند که ما این
عطیه را از جانب خدا میدانیم و او بر ما این نعمت منت گذاشته علما گفتند که سپاس گوئید
که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده سپاس او را بخشم می آورید و دشمن او را راضی
میکنید رعیت گفتند که ای دانایان الحال ما را آنچه باید کرد بفرمائید تا نصیحت شما را
قبول کنیم و بفرموده شما عمل نمائیم علما گفتند که می باید ترک نمائید متابعت شیطان را
در خوردن مسکرات و مشغول گردیدن بسازها و لهو و لعب و بطاعات و عبادات
طلب خوشنودی پروردگار خود بکنید و چند برابر آنچه شکر شیطان و اطاعت او
کرده اید شکر خداوند خود بجا آورید تا حق تعالی گناهان شما را بیامرزد رعیت
در جواب ایشان گفتند که بدنهای ما تاب تحمل جمیع آنچه شما فرموده اید ندارد علما گفتند
که ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کرده اید شخصی را که هیچ حق بر شما نداشت
و معصیت میکنید کسی را که حق واجب و لازم بر شما دارد و چون بود که قوت داشتید
در فعل کارهائی که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در اعمال که نیکو و
پسندیده و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس ما
عظیم و قوی گردیده و لذتهای دنیا بر ما غالب شده و چون این دواعی در نفس قوی است
کارهای بد بر ما آسان شده است و متحمل مشقتهای آنها میتوانیم شد و نیات خیر در نفس
ما ضعیف است و باین سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس از ما راضی شوید
که بعد روز بروز از یک یک از اعمال ناشایسته خود برگردیم و بطاعات رو آوریم
و بار را بر ما گران مکنید علما گفتند که ای گروه بیخردان شما فرزندان اهل جهالت و برادران
ضلالتید و شبیه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسانست و سعادت و فیروزی
بر شما گرانست رعیت گفتند که ای دانایان و پیشوای حکیمان رها از سرزنش شما باز سرزنش
پروردگار خود دنیا هیچ میبریم و از شدت و عنف شما پناه به عفو الهی میگوئیم پس شما سرزنش

شود و چنانکه شمای او را هیچ ثمره نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید سبب را
[illegible] صاحب یقین کردان و این عقده را از خاطر من بگشا که بسبب اینکه غمگینم در این امر
کار
چاره اش نطلبیده ام بلوهر گفت که اعتقاد ما درین باب اینست که هیچ مخلوقی از رحمت پروردگار
خود دور نمی‌دانیم و هیچ کس را نا امید از لطف و احسان او نمیکردانیم و امید هدایت هر کس
داریم تا زنده است هرچند سرکش و طاغی و گمراه باشد زیرا که حق تعالی خود را برای ما وصف
فرموده است برحمت و مهربانی و شفقت و ما باین نحو او را شناخته ایم و باین اوصاف ما را
یاد داده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار و توبه و باین سبب ما امیدواری عظیم
در حصول مقصود تو داریم اگر مشیت الهی بآن تعلق گرفته باشد و بدان ای پادشاه که شنیده
گرده اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صیت علم و دانش او در آفاق منتشر گردیده
بود و بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید
و مدتی در میان ایشان با نهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهانبانی کرد پس چون
اجل او در رسید و بدار بقا رحلت نمود رعیت بر او بسیار جزع کردند و او را فرزندی
نبود اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاتبان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان
کسی را بر جای پادشاه نکردند و انتظار ولادت آن پسر میبردند و وزرای پادشاه سا
امور مملکت را جاری می‌ساختند پس موافق قول منجمان پسری متولد شد و اهل آن
مملکت بشادی و سروری که ایشان را از تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال بلهو و لعب و سازها
و غناء و شهوات نفسانی کردند و بفسق و معاصی روزگار گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و
دانشمندان حق شناسان که در میان ایشان بودند بآن گروه گفتند که این پسر عطیه بود
که حق تعالی بشما کرامت فرموده بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت شما حق تعالی را
شکر کنید که معطی این نعمت است شما بجای شکر کفران نعمت کردید و مخالفت او نمودید
و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید و خدا را بخشم آوردید اگر اعتقاد شما اینست که ضعی

نصیحت نماید و مغرور شده بود بجوانی و صحت و توانائی و ظفر بر مطالب و نصرت بر دشمنان
و بنخوت و خودبینی و سرور و شادی او بنهایت رسید و آنچه میخواست و آرزو داشت
از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید تا آنکه بسن سی و سالگی رسید پس جمع کردن زنان
بسیار و پسران بیشمار که اولاد پادشاهان بودند و نزد او جمع شده بودند و پرده گیان
حرم خود را از کنیزان باحسن و جمال و اسباب نفیس و مرکبهای فاخر و کنیزان و خدمتکاران
خاص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را بانواع لباسها و الوان زینتها بیارایند
و امر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع آفتاب از برای او بنا کنند که زمینش از تختهای
طلا باشد و اصناف جواهر در آن بکار برند و طول آن مجلس صد و بیست ذرع و عرض
آن شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و دیوارش را از طلا زینت دهند و دیوار آن جوا
مرصع گردانند و امر فرمود که آنچه در خزینه او بود از نفایس اموال و جواهر و اسباب
بیرون آورند و در مجلس او بزینت بچینند و فرمان داد که جمیع لشکر او امرا و سپهسالا
ران و نویسندگان و پیشاوران و دربانان و اشراف و بندگان و علما و دانشمندان
اهل مملکت او همگی با نهایت زیب و زینت حاضر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیرا
ن لشکرش بر اسبان نفیس او سوار شوند و از برای هر صنف از صنوف امرا و وزرا و
لشکری و رعایا و عامه خلق مکانی مقرر فرمود که صفها بر کشیده در جایهای خود قرار گیرند
و غرضش از این بود که بر منظر رفیعی بر آید و عظمت پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت
خزاینه و وسعت مملکت و کثرت جنود و عساکر خود را بنظر در آورد تا سرور و عیش
و طربش زیاده گردد پس چون چنین مجلسی را مرتب ساختند بمجلس در آمد و بر تخت
خود بالا رفت دید تمام اهل مملکت خود مشرف شده و همگی او را سجده کردند و او از
مشاهده آن اسباب بی پایان و کثرت مطیعان و فرمانبرداران سرور عظیم حاصل
کرد پس ببعضی از غلامان خاص خود گفت که مملکت و رعیت خود را باحسن وجوه

پس شما سرزنش مکنید ما را بضعف و سستی و عیب مگویید ما را بجهالت و پستی زیرا که
پروردگار ما کریم و مهربان و آمرزنده است پس اگر طاعت او ننمائیم از گناه ما عفو می
فرماید و اگر طاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف میگرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت
و بندگی او بقدر آنچه از زمان مخالفت او کرده ایم و پیروی خواهشهای خود نموده ایم
تا آنکه حق تعالی ما را بآرزوهای دنیا و عقبا برساند و بر ما رحم فرموده خلعت مغفرت
بر ما بپوشاند چنانچه بی طلب ما بر ما لباس هستی پوشانید و از ظلمت آباد عدم بساحت
وجود کشانید پس چون چنین گفتند علما اقرار بر صدق ایشان نمودند و بگفته ایشان
راضی شدند پس ایشان یکسال تمام روزه داشتند و نماز و عبادت کردند و مالها
در راه خدا صرف کردند و چون یکسال منقضی شد کاهنان گفتند که آنچه این گروه
برای این مولود کردند دلالت بر این میکند که این پادشاه مدتی فاجر و بدکردار بنز
و مدتی صالح و نیکوکار گردد و در زمانی جبار و متکبر باشد و بعد از آن تواضع و
شکستگی شیوه او گردد و منجمان نیز با ایشان در این قول اتفاق نمودند از ایشان
پرسیدند که این حال را از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که
چون این رعیت بسبب این مولود در اول مشغول لهو و لعب باطل شدند و در آخر
بعبادت و بندگی رو آوردند دانستیم که این مولود نیز حالش چنین خواهد بود
و منجمان گفتند که چون در مولود او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره
تعلق با اهل طرب و بطالت دارد و مشتری تعلق با اهل علم و عبادت دانستیم که این
دو حالت در او خواهد بود پس آن طفل در نهایت قوت و هوشمندی و قدرت
نشو و نما کرد چون نشأ پادشاهی یافت آغاز بدمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم
و جور و فساد و تعدی و تطاول نمود و محبوبترین مردم نزد او کسی بود که در این امور
با او موافقت نماید و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را

میتوانیم نمود اما مرگ و کهنگی و زوال را ما چاره نمیتوانیم کرد و قوة دفع آنرا نداریم و از خود
نیز آنرا منع نمیتوانیم نمود پادشاه گفت که آیا چاره برای دفع این دشمن هست گفتند نه
پادشاه گفت که دشمنان دارم از این دشمن خود دتر آیا دفع آنها میتوانید کرد گفتند
که منند آنها گفت دردها و بلاها و غمها و المها گفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم
الشانی قادری نازل میشود و اسباب آن از بدن و نفس برانگیخته میشود و هیچکس بر دفع
آنها قادر نیست و حاجب و دربان و حارس و نگهبان ممنوع نمیکند پادشاه گفت که آیا
قادر هستند بر دفع اموری که بقضا و قدر الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه
کیست که پنجه در پنجه قضا افکند و مغلوب آن نگردد و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه
نماید و مقهور آن نشود پادشاه گفت که پس هرگاه شما چاره قضا و قدر نمیتوانید نمود
و جمیع امور بقضا و قدر است پس چه نفع از شما بمن میتواند رسید ایشان گفتند که ما
قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و تو توفیق یافته و بحقایق امور پی برده و آنچه
میگوئی حقست اکنون بگو که چه اراده داری پادشاه گفت که اراده دارم که بعوض
شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت من با ایشان دائمی باشد و وفا در عهد و پیمان
ایشان باشد و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد و مرگ پیوند من و ایشانرا قطع
نکند و بعد از مندرس شدن بدن صحبت من و ایشان باقی باشد و مرا بعد از مرگ
تنها نگذارند و در زندگی ترک یاری من هرگز ننمایند و از من دفع نمایند ضرر
چیزی را که شما از دفع آن عاجزید که آن مرگست گفتند ای پادشاه کیستند این جماعت
که اوصاف ایشانرا بیان کردی گفت ایشان گروهی چندند که ایشانرا برای اصلاح شما
فاسد گردانیدم گفتند که ای پادشاه احسان خود را از ما باز مگیر [illegible] با ما ای ایشان کیها
هر دو نیکی و ملاطفت کن که ما پیوسته اخلاق خود را پسندیده و کامل و مهربانی
تو را عظیم و شامل یافته ایم گفت محبت شما تمام و کامل است و اطاعت شما موجب کری

...ت بر دفع آن ندارید پس من در استحکام کار فکر دور کار و حفظ
خطا کرده‌ام که شما را با این ضعف یاور و حفظ کننده خود گرفته‌ام و اگر شما قادر بر دفع
آن بودید غافل شده‌اید پس شما خیرخواه و شفیق من نبوده‌اید ایشان
گفتند که ای پادشاه چیزی که ما طاقت دفع آن داشته باشیم بسلاح و حربه و اسباب
و قوت و تهیه خود بمشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرر آن بتو برسد تا ما
حیوة داریم و اما چیزی که بدیده درنیاید ما علم بآن نداریم و قوت بدفع آن وفا
نمیکنند پادشاه گفت که آیا من شما را نگرفته‌ام برای اینکه دفع دشمنان از من بکنید
گفتند بلی پادشاه گفت که پس از چه قسم دشمن مرا محافظت مینمائید از دشمنی
که بمن ضرر رساند یا دشمنی که بمن ضرر نتواند رسانید گفتند از دشمنی که
ضرر رسانند نگاه میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده گفتند از هر
دشمنی که ضرر رسانند پادشاه گفت که اینک رسول مرگ در رسیده و خبر خرابی
و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی بمن میدهد و میگوید که من میخواهم
که آنچه تو آبادان کرده ویران گردانم و آنچه بنا کرده خراب کنم و آنچه جمع کرده پرا
کنده گردانم و آنچه با صلاح آورده فاسد کنم و آنچه اندوخته قسمت کنم و کرده‌های
ترا برهم زنم و بنیه‌های ترا باطل گردانم و این رسول جمعی آورده است
از جانب صاحب که عنقریب دشمنان را بر تو شاد خواهم کرد و از فنای تو دردها در
و کینها در سینه ایشان را دوا خواهم کرد و دور نباشد که لشکر ترا پراکنده کنم و انس
ترا بوحشت مبدل کنم و ترا بعد از عزت خوار گردانم و فرزندان ترا یتیم
کنم و متفرق سازم جمعیت ترا و بمصیبت نشانم برادران و اهل و خویشان ترا
و پیوندهای بدن ترا از هم بپاشم و دشمنان ترا در خانه‌های تو بنشانم آن گروه
گفتند که ای پادشاه ما ترا از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین حفا

اگر تو در زمان فرمان‌روائی ما بندهٔ او بودی گفت که من در آن زمان بندهٔ خواهشهای
نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بندگی و فرمان‌برداری
شهوتهای خود میکردم امروز این بندگیها و اطاعتها را از خود بریدم و به پشت
سر خود انداختم و آزاد شدم گفتند بگو ای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت عزم
که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل آخرت خود گردم و دنیا
فریبنده را ترک نمایم و این بارهای گران از پشت سر خود بیندازم و مهیای مرگ
شوم و تهیهٔ سفر آخرت را بگیرم اینک پیک مرگ در رسیده و میگوید که فرصت نماند
که از تو جدا شوم و با تو باشم تا مرگ خود در رسد گفتند ای پادشاه آن پیک که از جانب
مرگ آمده کدامست که ما او را نمی‌بینیم و او مقدمهٔ مرگست گفت اما رسول مرگ این موی
سفیدست که در میان موهای سیاه ظاهر گردیده و بانگ زوال و فنا در میان جمیع
جوارح و اعضا در داده و همه اجابت او کرده‌اند و اما مقدمهٔ مرگ آن ضعف و سستی و
شکستگی است که این موی سفید نشانهٔ آنست گفتند که ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل
میکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان میگذاری و از وبال گناه این نمیترسی که این
گروه را معطل و ضایع بگذاری مگر نمیدانی که بهترین ثوابها با اصلاح آوردن امور خلق است
و سر نیکیها و بهترین عبادتها متابعت سنت و جماعت است و چگونه نمیترسی که گناهکار باشی
و حال آنکه در ضایع گردانیدن عام خلق گناه تو زیاده از آن ثوابیست که در اصلاح نفس
خود از خدا توقع داری آیا نمیدانی که بهترین عبادتها عملیست که دشوارترست و دشوار
ترین عملها سیاست رعیت است بدرستی که تو ای پادشاه بعدالت در میان رعیت
سلوک کرده و پیوسته بتدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نموده و بقدر آنچه
امور ایشان باصلاح پیوسته مستحق مزد ثواب گردیده‌ای پادشاه صلاح این گروه در
...ست و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری که فاسد شوند و از فساد ایشان

وکویست وموافقت شما زبان لال میگرداند گفتند چگونه است ای پادشاه
گفت زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک واموال واسباب دنیاست و
موافقت شما با من در جمیع خزاین واسباب عیش ونعمت است واطاعت شما مرا در
اموریست که موجب غفلت از امور آخرتست وشما مرا از فکر آخرت دور افکندید
ودنیا را در نظر من زینت دادید که چیزهای خوب من بود پس ملک را بیاد من می
آوردید ولکن من بخصیل مشفق ومهربان میبودید زوال ونیستی وفنا و
کهنگی را در خاطر من جا میدادید واین باقی را برای من تحصیل مینمودید ومرا
باین فانی مشغول نمی ساختید بدرستیکه آنچه شما نفع من میدانید برای
من ضرر است وآنچه کار دوستی میکنید محض دشمنی است وجمیع اموری
که شما برای من تحصیل کرده اید همه را بشما گذاشتم ومرا با شما حاجتی نیست وبکار
من نمی آید گفتند ای پادشاه پسندیده افکار نیکوکردار سخن ترا فهمیدیم وعزم
داریم که آنچه بفرمائی اجابت کنیم وما را اصلا بر تو حجتی نیست زیرا که حجت
تو تمام وغالب است ولیکن ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد
مملکت ما وباطل شدن دنیا ما وشماتت دشمنان ما میگردد وبر ما بسیار کار
دشوار شده است ودر چاره کار وحق حیران شده ایم بسبب تغییر رائی که ترا
سانح گردیده ودر این امری که تازه برآن عازم شده پادشاه گفت که آنچه شما را
بخاطر میرسد بگوئید وایمن باشید از ضرر من وهر حجت که دارید بیان
نمائید واز من بیم وترس مدارید که من تا امروز مغلوب حمیت وغضب
بودم وامروز بر هردو غالبم وتا امروز هردو بر من مسلط بودند واکنون
بر ایشان مسلط گردیده ام وتا امروز پادشاه شما بودم ولیکن بنده بودم امروز از
بندگی آزاد شدم وشما را نیز از فرمان برداری خود آزاد کردم گفتند کیست

وخواری با من یاری کردی دوست ترین شما نسبت بمن درین حال کسی باشد که زود تر
مرا دفن کند و مرا با کرمهای بد خود واگذارد و در آن حال بغیر حسرت و ندامت از
ثمره بین دوستان و یاران مترتب نشود شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنا[ن]
ضرر رسانند را از من دفع می نمایید اکنون اعتراف مینمایید که نفعی از شما بمن نمی
رسد و قادر بر دفع ضرری از من نیستید و چاره برای من نمیدانید سرای گروه
من امروز چاره کار خود میکنم چون با من مکر کردید و دامهای فریب بر من گسترده
بودید و خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای پادشاه نیکو کردار ما از
نسبتیم که بیشتر بوده چنانچه تو نیستی که بیشتر بودی آنکسی که ترا از حال بحال
نیک آورده حال ما را نیز متبدل ساخته و راغب نیکی و خوبی گردانیده پس تو بر ما
قبول فرما حقیقت خواهی ما را ترک مفرما پادشاه گفت که تا شما بر سر قول خود هستید
من در میان شما می باشم و هرگاه که بر خلاف این وعده عمل نمایید و از میان شما بیرون
میروم پس آن پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همگی بسیرت او عمل میکردند و بعبادت
و بندگی حق تعالی مشغول گردیدند پس حق تعالی [illegible] زیاده و فراوانی در بلاد ایشان کرامت
فرمود و دشمنان ایشان را مخذول گردانید و مملکت آن پادشاه زیاده شد و سی و دو سال
دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست تمام
عمر او شصت و چهار سال بود که نصف آن بظلم و فساد گذرانیده و نصف دیگر را بصلاح
و سداد بود ذاسف گفت که شنیدن این مثل سبب سرور گردیدم از این باب مثل
دیگر بیان فرما که موجب زیادتی خوشحالی من گردد و شکر آن بیاد بجا آورم بلوهر
گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شده
و تنگی و تفرقه پراکندگی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد
ایشان و آن پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد و حق شناسی و خداترسی

گناه تو عاید میشود زیاده از ثوابی که بسبب صلاح خود بتنهائی بتحصیل مینمائی مگر نمیدانی
پادشاه گفت که علما و دانشمندان گفته‌اند که هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب
فساد نفس خود گردیده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب صلاح نفس خود
شده و کدام فساد از این شاملتر و بیشتر می‌باشد که تو ترک مینمائی جمیع این رعیت را
که تو پیشوای ایشانی و بدر میروی از میان این گروه که تو باعث انتظام امور
ایشانی زینهار که از خود میفکنی لباس این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت
است پادشاه زاده گفت که فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان کردید اگر من پادشاهی را
در میان شما اختیار کنم برای اینکه عدالت در میان شما جاری سازم و از خدا مزد
طلب نمایم در اصلاح شما و داشتن شما بخیرات و خوبیها اعوان و یاران که با من
مهربانی کنند و بر وزرا که بعضی از امور مرا متکفل شوند و ایشان نیز در آن مطلب
خیر یاور و معاون من باشند گمان ندارم که بتنهائی چنین مطلبی را در میان شما بپا
توانم برد و حال آنکه همگی شما مایلید بدنیا و راغب گردیده اید بشهوتها و لذتهای آن
و با این حال شما اگر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل گردم بدنیائی
که اکنون امید دارم که از ترک نمایم و با اهلش واگذارم و فریفته آن گردم تا هنگامی که
ناگاه مرگ در رسد و مرا از تخت پادشاهی بزیر زمین رساند و بعد از جامهای حریر
و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامه خاک در من پوشاند و بعوض جواهر گرانبها سنگ
و کلوخ بر من افشانند و بعد از منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن گردانند و بپوشانند
بر من بعد از خلع لباس عزت جامه خاری و مذلت پس در آنجا بمانم تنها و بیکس
و هیچ [illegible] شما با من نباشید و مرا از آبادانی بدر برید و محل خرابی و ویرانی تنها
بیندازید و بدن مرا بجانوران زمین از مورچه و غیر او واگذارید که گوشت و
پوست [illegible] من تمام کرم و [illegible] دار کنند [illegible] و عزت از من بیگانه

پادشاه بیاورد و بیابند که با خداوند خود چه کرده بود و ایشان را زجر و تنبیه کنند
ولیکن از شدت و صولت و غفلت او حذر مینمود و جرأت نمیکرد و از اهل
دین و صلاح در مملکت او پادشاه کسی نباشد [illegible] و بعضی [illegible] دیگر
در اطراف مملکت آن پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشانش نمیدانست پس
روزی آن [illegible] جرأت کرد و کله مرده پوسیده برداشت و در جامه پیچید
و بمجلس پادشاه درآمد و چون بجانب راست آن پادشاه نشست آن کله را بیرون
آورد و در پیش خود گذاشت و پای بر آن میزد تا آنکه [illegible] استخوان تمام المجلس
کثیف کرد پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و
جلادان شمشیرها کشیدند و منتظر فرمان پادشاه بودند که اشارت نماید او را
پاره پاره کنند و پادشاه با آن شدت غضب [illegible] که [illegible] آنجا بد [illegible] بود
ضبط خود مینمود و امر بقتل او نفرمود و پادشاهان زمان او شیوه ایشان این
بود که با وجود کبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری مینمودند
و مبادرت بسیاستها و تادیبها نمیکردند برای تالیف دلهای رعیت و آبادانی مملکت
زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت میگردد و خرابی
مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاهان میشود و باین سبب پادشاه ساکت
ماند تا آن مجلس برخواست و آن مرد روز دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرد
و پادشاه باز هیچ از آن باب سخن نگفت چون آن مرد دید که پادشاه از سبب آن کار
هیچ نمیپرسد در روز چهارم همان کله را برگرفت با ترازوئی و مقداری از خاک
چون بمجلس درآمد و با کله آن کرد که هر روز میکرد ترازو را برگرفت و در یک کفه
آن درم گذاشت و در کفه دیگر خاک ریخت آنقدر که برابر آن درم شد پس آن
خاک را در چشمان کله ریخت و یک کف خاک برداشت و در دهان آن کله ریخت

و آن پسر رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری از گناهان راغب میگردانید و امر میفرمود
بیاد کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن باو در دفع دشمنان و رفع شداید و
چون پدرش از دنیا رفت او بر سریر سلطنت مستقر گردید حق تعالی دشمنان او را
منکوب گردانید رعیتش برفاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش آبادان و
معمور گردید و امور پادشاهیش منتظم شد و فراوانی نعمتهای بی پایان باعث
طغیان و غفلت و فساد او گردید بحدی که بندگی خدا را ترک کرده و نعمتهای
خدا را کفران مینمود و همه با او فساد میورزیدند مساعدت تبلیش مینمودند
بر این حال مدت پادشاهی او بطول انجامید و روز بروز فساد او و رعیت او زیاد
میشد تا آنکه همگی فراموش کردند دین حقی که پیش از پادشاهی او داشتند
و بالجمله اوامر میفرمود از باطل و ظلم همگی اطاعت او مینمودند و در ضلالت و گمراهی
مساعدت میکردند و بر این حال ماندند تا آنکه فرزندان ایشان بر این جهالت
و بطالت نشو و نما کردند و عبادت الهی را از میان ایشان بالکلیه برطرف شد
و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد
که خداوند و معبودی بغیر از پادشاه دارند و آن پادشاه در حیات پدر
بخدا عهد کرده بود که اگر او پادشاه شود اطاعت الهی بنحوی بکند که هیچیک از
پادشاهان گذشته نکرده باشند و فرمانبرداری خدا چندان بکند که فوق
طاقت هر کس باشد پس چون بپادشاهی رسید غرور سلطنت آن نیت را از خاطر
خود دور کرد و مستی فرمان روائی چندان او را بیهوش کرد که چشم نگشود بجانب
حق و صلاح نظر نمیکرد و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلت
نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود و دلش بسیار بدرد آمد و دلتنگ شد از آن
گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که در آن پادشاه میدید و میخواست که بیاد

کله از سرهای پادشاهان است این اکرام در باره تاثیری می‌کند در حسن و جمال خود بر میگردد
واگر از سرهای فقرا و درویشان است بر همین حال می‌ماند و اکرام من باو نفعی نمی
رساند پس چند روز با او چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام و زینت و اهتمام
کردم هیچ تغییری در آن نشد و هیچ جمال او را حاصل نکردید چون دیدم که گمانی داشتم در آن
تاثیری نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم‌قدرتر بود
و فرمودم که خواری بسیار نسبت باو برساند دیدم که این حالت نیز در او
هیچ تاثیری نکرد دانستم که اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت بحال آن سر یکسان است
پس چون این حالت را در او مشاهده کردم نزد حکما و دانایان رفتم و از احوال آن
کله از ایشان سوال نمودم ایشان نیز علمی باحوال آن نداشتند و چون میدانستم
که پادشاه منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حلم است نزد تو آمدم
که سوال نمایم و از جان خود میترسیدم و جرات سوال نمینمودم تا آنکه خود سوال
فرمودی اکنون التماس دارم که این کله سر پادشاهانست یا گدایان و بدبختی که چون
درمانده شدم در تفکر در حال این کله باخود اندیشه کردم که دیدم پادشاهان را هیچ
چیز پر نمیکند و حرص ایشان بمرتبه‌ایست که اگر تمام زیر آسمان را بتصرف درآورند
بآن قانع نمیگردند و همت بر تسخیر بالای آسمان میگمارند و دیدم این کله را که ملاحظه
کردم از وقتی که مرده خاک پر شده و بعینه نظر کردم بر همان این کله که اگر دهان
پادشاهان باشد بهیچ چیز پر نمیشود چون ملاحظه کردم از یک مشت خاک
پر شد پس اگر میگویی که این سر مسکینی است حجت بر تو تمام میکنم که [illegible] از قبرستان
پادشاهان برداشتم واگر باور نمیکنی میبرم در کله‌های پادشاهان و مسکینان همه را
پر کردن [illegible] و نزد تو حاضر میکنم اگر فضیلتی و فرقی در کله‌های پادشاهان دیدی
ظاهر [illegible] بگفته‌های تو قایل میشوم و اگر میگویی که این کله سر پادشاهی است [illegible]

در این حال پادشاه را دیگر طاقت صبر نماند و بی تاب شد و گفت میدانم که باعث
جرأت تو بر این اعمال در مجلس من زیادی قرب و منزلتیست که نزد من داری
و میدانم که تو نیز عزیز دارم و کمالی میدانم و از تو میگذرانم چون [illegible] چنین [illegible] که
[illegible] میکند و تا دل گمان دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی داری پس [illegible]
روی در افتاد و پای پادشاه را بوسه داد و گفت ساعتی رد عیب دار و عقل خود
همگی متوجه من کن که با تو سخنی دارم بدرستی که مثل سخن حکمت مثل تیریست
که اگر بر زمین نرمی اندازند می نشیند و جا میکند و اگر بسوی سنگ سخت اندازند
تاثیری نمیکند و جا نمیکند و بر میگردد و همچنین کلمه حق مانند بارانیست که اگر بر زمین
نرم پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد از آن گیاه میروید و اگر بر زمین شوره ببارد
ضایع میشود و بدرستی که در مردم هواها و خواهشهای مختلف می باشد و پیوسته
در دل آدمی عقل نورانی با خواهشهای نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر
خواهش نفس بر عقل غالب گردید حق را قبول نمیکند و آنجا بدر می آید و سفاهت
وتندی میکند و اگر عقل بر شهوات نفس غالب شد آدمی حق را می یابد و او را
لغزشی و خطائی متحمل نمیشود و بدان که من از هنگام طفولیت تا حال دوست
دار دانش و علم بودم و بتحصیل علوم راغب بودم و بر [illegible] و از اختیار [illegible]
پس هر علمی تا ممکن گردد از آن بهره ای اخذ نمودم تا آنکه روزی در میان قبرستان
میگردیدم این کله پوسیده را دیدم که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان
[illegible] بپادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهده این کله بر این حال [illegible]
[illegible] بر خاک مذلت و خواری بسی متاثر شدم پس [illegible]
و در کنار [illegible] پوشاندم و کلاه بر او پوشیدم
و بر روی فرشی نیکو گذاشته و در پیش [illegible] میبردم و [illegible] گفتم که ای [illegible]

گفت بروز معاد و بازگشت خود جفا میکنند پس گام دیگر بر داشت و گفت پیر خواهید شد
و گام سیم که بر داشت و گفت بعد از ان خواهید مرد پس بحال خود بازگشت و بطور اطفال
مشغول بازی و لهو شد پادشاه از مشاهده این حال بسی متعجب شد و منجمان و علما را طلبید
و حال ان فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزند مرا ملاحظه نمایید و در اطوار او
تامل کنید و احوال او را برای من بیان کنید پس ان گروه فکر در استعلام احوال او اندیشه
کردند که مانده شدند و از احوال خبر دادن و استنباط نتوانستند نمود پس چون پادشاه دانست
که ایشان نیز در امر او متحیر اند او را بدایگان داد که بشیر دادن او مشغول شدند و یکی
از ان منجمان گفت که این طفل پیشوای از پیشوایان دین خواهد شد پس پادشاه نگهبانان
بر ان فرزند گماشت که از وی جدا نشوند تا انکه ان پسر بسن شباب رسید روزی خود را
از دست پاسبانان خلاص کرده به بازار امد ناگاه نظرش بر جنازه افتاد پرسید که این چه
چیز است گفتند ادمی است مرده است پرسید که چه چیز باعث مرگ او شده است
گفتند که پیر شد و ایام عمرش بسر امد و اجلش در رسید و مرد پرسید که پیشتر صحیح و
زنده بود و می خورد و می اشامید و راه میرفت گفتند بلی چون پاره دیگر راه رفت نظرش
بر مرد پیری افتاد ایستاد و از روی تعجب نظر بسیار بر او کرد و ملاحظه احوال او مینمود
پس پرسید که این چه چیز است گفتند مردی است که سن بسیار دارد و پیری او را در
یافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل گردیده است پرسید که این مرد اول طفل بوده و باین
حال رسیده است گفتند بلی پس از ان در گذشت ناگاه بمرد بیماری رسید از احوال او پرسید
گفتند مردی است بیمار شده گفت اول صحیح بوده و بعد از ان بیمار شده گفتند بلی گفت والله
که انچه میگویید شما اگر راست می گویید همه مردم عالم دیوانه اند ناگاه پرستاران و پاسبانان
بفکر او بسر افتادند و تفحص کردند او را در خانه نیافتند ببازار امدند و او را گرفته بخانه بردند
چون بخانه درآمد بر پشت خوابید پس نظرش بچوبهای سقف خانه افتاد پرسید

اکنون که آن پادشاه که این کلمه اوست از شوکت پادشاهی و زینت و رفعت و عزت منع
بی‌بهره‌ای داری در حال حیات خود داشته است اکنون باین حال رسیده و می‌بینم
خوای پادشاه دوز براکه تو نیز باین حال افتاده باشی و بان دوست و دشمن گردیده
که کرم بیخ را خورده باشد و جمعیت به تنهائی و عزت بخواری بدل شده باشد و ترا
در خانه‌ها کمتر از چهار نوع و پادشاهیت را بیابی بیرون دیاد لق از میان مردم برود
و علمای تو تمام ... فاسد شود و مرگ را کراهی داشته باشی ... در دو هر کرا
خوار کرده ... دشمنان تو شاد کردند و یارانت کریان ... و خدا این
دو بیت برین بند بجای گرفتار شوی که اگر ترا آواز دهند نشنوی و گر تو ... داری بینا
و اگر ترا خوار کردانند بچشم نبابی. فرزندانت یتیم گردند و زنانت بیکس شوند و تا
باشد که شوهران دیگر بگیرند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و اشک از
چشمش فرو ریخت و فریاد و واویلاه بر آورد و بسیار بگریست و چون آن مرد دید که سخنش
در پادشاه تاثیر کرد دیگر از امثال این سخنان بسیار گفت که خدا ترا جزای خیر دهد
و اینچه گفتی بر کرد من بلکه از بندگان خدا ایشان بیابی بدکردار کردانند بجهان
خود رسوا کند بجوئم که مطلب تو فهمیدم و بخیر خود پیدا کردیم پس ترک شهوات
و معاصی نمود و بطاعات و خیرات راغب گردید و از زندگی مسلح ... آوازه آفاق
منتشر شد و اهل فضل و علم از همه طرف رو باو آوردند و عاقبت ... بصلاح
... و برین حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود و بوذاسف گفت که دیگر از کونه مثل
... و هم گفت که نقل کرده‌اند که در ازمنه گذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش
داشت که از او فرزندی حاصل شود و هر گونه علاجی که گمان سبب در برای این مطلب
... در معالجه سعی نمود و فایده نمی‌بخشید تا آنکه در آخر عمرش یکی از زنان او حامله گردید
و پسری از او متولد شد پس چون ... نشو و نما کرد و براه افتاد ... روزی گام بر داشت و

شوهر پس آن جوان مشغول طعام خوردن شد و زن مشغول شراب خوردن گردید
را مانند صبر کرد آن جوان که مستی آن زن زیاد بود و بخواب رفت پس دربانان و پاسبانان
غافل کرده از خانه بیرون آمد و بشهر در آمد و در کوچهای گردید تا آنکه پسری هم سن خود
از اهل آن شهر بر خورد جامهای خود را انداخت و بعضی از جامهای آن پسر را
پوشید که کسی او را نشناسد و آن پسر را برداشت و با یکدیگر از آن شهر بیرون رفتند
و در تمام شب راه رفتند و چون نزدیک صبح شد ترسیدند که از عقب ایشان بیایند
و ایشان را بیابند در گوشه پنهان شدند چون صبح شد خدمتکاران پسر پادشاه
نزد دختر آمدند او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند از عروس احوال داماد را
پرسیدند گفت الحال نزد من بود و من بخواب رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه
او را طلب کردند نیافتند پس چون شب در آمد پسر پادشاه با رفیق خود از مکمن خویش
بیرون آمده رو براه آوردند و پیوسته چنین می کردند که روزها مخفی میشدند و شبها
طی مسافت مینمودند تا آنکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و بملک پادشاه دیگر
داخل شدند و آن پادشاه را دختری بود در نهایت حسن و جمال و از بسیار محبتی
که بآن دختر داشت عهد کرده بود با او که او را بشوهر ندهد مگر کسی که او بپسندد
و اراده نماید و باین سبب غرفه بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بود که بر شارع عام
مشرف بود که آن دختر پیوسته در آنجا نشسته بود و بر مردمی که از آن شارع عبور
مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را بپسندد خود را اعلام نماید که او را بعقد او
در آورند ناگاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با آن جامهای کهنه با رفیق خود سیر میکند
چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین آن پسر ساطع بود محبت او در دل آن
دختر قرار گرفت و نزد پدر فرستاد که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار
کرده ام اگر مرا بکشی تزویج خواهی کرد باین جوان بده والا بدیگری راضی نخواهم شد

که این چوبها چگونه بوده است گفتند این نهالی بوده از زمین روییده بمرور زمان
بزرگ شد و درختی شده بعد از آن او را بریده اند و دیوارهای این شهر را بلند کرده اند
و این چوب را بر روی آنها انداخته اند در این سخن بودند که پادشاه فرستاد [illegible]
که ملاحظه کنید که پسر من گویا به سخن آمده است گفتند بلی سخن میگوید و سخنی چند
میگوید که از آن سخنان سودائیان و وسواسیان است آن سخنان را بپادشاه نقل کردند
علما و منجمان را باز دیگر طلبید و از حال او سوال نمود ایشان متحیر ماندند یکی همان منجم
اول که باز گفت که او پیشوا و رهنمای اهل دین خواهد بود و پادشاه را سخن او خوش
خوش نیامد پس بعضی از دانایان گفتند که ای پادشاه اگر او را به تزویج و در آوری [illegible]
حال سودا از او زائل میگردد و عاقل میشود و بکار خود مشغول میشود پادشاه سخن
ایشان پسندید و تفحص نمود در اطراف زنان و زنی با نهایت حسن و جمال که از و بهتر
نتواند بود برای او بهم رسانیده و معتمد و دایه در جای زفاف مجلسی آراسته و
سازندگان و خوانندگان و بازیگران بسیار جمع کرده هر یک بکار خود مشغول گردیدند
چون نغمه‌ها و ترانه‌های ایشان بلند گردید پسر پرسید که این صداها چیست گفتند اینها
نغمه و ترانه و سرود و نی و بازی و طرب کنند که جشن عروسی تو است ایشان را جمع کرده اند که خاطر
تو شاد گردد پس ساکت شد و جواب نگفت و چون شب شد پادشاه زن آن پسر را
طلب نمود و گفت من فرزندی بغیر از این پسر ندارم و بسیار او را عزیز میدارم میخواهم
که چون ترا بنزد او برند بشیوه مهربانی و ملاطفت و بافسون شیرین زبانی و حسن
مصاحبت دل او را بسوی خود مایل گردانی پس چون زن را بنزد او بردند و خلوت شد
بنزدیک او رفت و شروع در مهربانی و ملاطفت نمود و پرده حیا از پیش برداشت
دست بدامن دلش در آورد پسر گفت که شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار
[illegible] مبارک گردانید این مواصلت را صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و به صحبت مشغول

یکی از جوانان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و پسری داشت و ان پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی ان مصاحبان طعامی مهیا کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون مجلس ایشان درامد بشراب خوردن مشغول شدند تا انکه همگی مست شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل خانه خود در سرش افتاد و بیرون امد که بخانه خود باز گردد و هیچیک از ان مصاحبانرا بیدار نکرد و ستانه براه می امد در عرض راه گذارش بر قبری افتاد در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظر امد که ان قبر خانه او ست پس با ان قبر داخل شد که ننه ده بتماشا رسید از غایت بیهوشی و بیخبری گمان کرد که بوهای خوش که در خانه برای او مهیا کرده اند و استخوانهای پوسیده که در ان قبر نظرش بان افتاد گمان کرد که فرشهای بزرگانه است که در منزل برای او گسترده اند و دید که مرده تازه دران قبر دفن کرده اند و متعفن گردیده چنان بخیالش درامد که معشوق اوست دست نگ بگردن او درآورد و تمام شب درا میبوسید و با او بازی میکرد چون صبح شد و بهوش باز آمد و نظر کرد دست خود را در گردن مرده گندیده دید و جامهای خود را بانواع کثافت از چرک و ریم و خون الوده یافت و از گند بی تاب شد و از ان حال وحشت عظیم بهم رسانید بیرون امد و با نهایت بدحالی متوجه شهر شد شرمندگی و انفعال ان حال ناخوش خود را از مردم پنهان میکرد تا بخانه خود درامد و بسی شاد شد که کسی او را بر ان حال مشاهده نکرد پس جامهای خود را افکند و جامهای پاکیزه پوشید و بوهای خوش بخود را خوشبوی کرد خدا ترا عمر دهد ای پادشاه گمان داری که کسی که چنین حالی بر و گذشته باشد دیگر باختیار خود بچنین حالی میرود و چنین حالی را اختیار مینماید پادشاه گفت نگفت حال من نیز مثل حال ان پسر پادشاه است پس پادشاه بجانب

پادشاه با استماع این سخن مسرور گشت دید و او نیز نظر کرد و آن پسر را شناخته عرض کرد
بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض کرد پادشاه نیز بسیار خوش
حال شد و بقصر دختر برآمد و گفت آن جوان را بمن نمایید چون او را نشان دادند
و از دور مشاهده نمود و از قصر فرود آمد و تغییر لباس نمود و بنزد پسر آمد
و با او سخن گفت و از احوال او سوال نمود که تو کیستی و از کجا آمده گفت تو را با من
چه کار است و چه سوال از من میکنی من مردی ام از فقرا و مساکین پادشاه گفت
تو غریب مینمایی ورنه تو بر نیک مردم این شهر مینمانی پسر گفت که من غریب
نیستم پادشاه گفت هر چند سعی نمودم که او را براستی احوال خود را بیان فرماید ابا
نمود و بیان حال خود نکرد پس پادشاه جمعی را موکل گردانید که از احوال او باخبر
باشند و بجویند که او کجا است و مطلع باشند که کجا میرود و در کجا قرار میگیرد و بحرم
سرای خود باز گشت و گفت این جوان را دیدم که نهایت عقل و فراست دارد و با پسر پادشاه
است و چنان می یابم که او را بیعنی خواهشی نباشد با بچه شما او را برای آن میخواهید
پس کس بطلب او فرستاد که او را حاضر گردانند ملازمان پادشاه بنزد او آمدند و
گفتند که پادشاه تو را میطلبد پسر گفت مرا با پادشاه چه کار است و برای چه مرا میخواهد
که مرا با او حاجتی نیست و او مرا نمیشناسد ملازمان سخن او گوش نکردند و باکراه او را
بمجلس پادشاه درآوردند و پادشاه او را گرامی داشت و فرمود کرسی برای او گذاشتند و
او را بر کرسی نشاندند و پادشاه فرمود که دختر و زنش به پس پرده آمدند و به
پسر گفت که ای جوان تو را برای کار خیری طلبیده ام دختری دارم و تو را برای شوهری
خود پسندیده ام و میخواهم تو را بعقد او درآورم و از فقر و بیچیزی تو واهمه مکن
که ما تو را غنی میگردانیم و شرافت و بزرگی و رفعت بتو ارزانی میداریم پسر گفت
که مرا با بچه میگویی احتیاجی نیست ای پادشاه اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم گفت

ایم و با او سخن گویم زیرا که اگر ببیند که حق تعالی چه مرتبه از حسن و نیکویی و دلبری
و زیبایی بمن عطا فرموده البته بی اختیار قبول خواستگاری من خواهد کرد پادشاه
گفت ای جوان که دختر من میخواهد که بحضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید و تا
امروز در برابر کسی نیامده و با بیگانه سخن نگفته ان جوان گفت که اگر بیاید بسیار
دختر با نهایت حسن و جمال و غنج و دلال از پرده بیرون خرامیده و با آن پسر گفت
که آیا هرگز کسی مثل من دیده در نیکویی و خوشرویی و بهجت و نضارت و حسن
و طراوت و من ترا پسندیده ام و محبت ترا بجان خریده ام با من جفا مکن و چون
مرا بفراق خود مبتلا مکن جوان روی بپادشاه کرد و گفت بگویم برای تو
مثلی که شاهد حال من باشد بیاورم پادشاه گفت بگو جوان گفت که نقل کرده اند
که پادشاهی بود دو پسر داشت پس این پادشاه را با پادشاه دیگر محاربه روداد
و در حربگاه یکی از آن دو پسر اسیر آن پادشاه دیگر شد پس فرمود که آن پسر را
در خانه حبس کردند و حکم فرمود که هرگاه بر او بند دستگیری برند و آن پسر را
بدین تا مدتی در حبس ماند پس برادر آن پسر به پدر خود گفت که رخصت ده
مرا که بروم بجانب برادر خود شاید بحیله او را خلاص توانم کرد پادشاه گفت
که برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه و اسباب با خود ببر دار پس تهیه سفر
خود را درست کرد و اسباب و امتعه بسیار و زنان خواننده و نوازنده بسیار
با خود برداشت و متوجه ملک آن پادشاه شد و چون نزدیک شهر آن پادشاه
رسید پادشاه از قدوم او باخبر شد و مردم شهر را امر فرمود که او را استقبال
نمایند و در بیرون شهر منزل مناسبی برای او تعیین فرمود و چون پسر پادشاه
در آن منزل قرار گرفت متاعهای خود را گشود و غلامان خود را امر فرمود که با
مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معامله با ایشان مساهله

زن و دختر خود التفات ننمود و گفت نگفتم که این جوان با آنچه شما میخواهید رغبت
نمی‌نماید مادر دختر گفت که او صاحب کمالات دختر ما هم باید برای او
چون نگردید و باین سبب باو رغبت ننمود اگر رخصت [illegible] من پیش ایشان آیم و
با او سخن بگویم پادشاه بان پسر گفت که زن من میخواهد که برابر تو آید و با تو سخن
بگوید و تا امروز بخصوص کسی نیامده و با کسی [illegible] پسر گفت که اگر خواهد بیاید
چون زن پیش وی آمد و نشست و گفت ای پسر [illegible] بدانکه حق تعالی خیر [illegible]
[illegible] بی پایان بسوی تو فرستاده و در دختر من همه سزاوار نیست قبول کن تا دختر
خود را بعقد تو در آورم بدرستی که اگر به بینی که [illegible] در حسن و جمال
و زیبائی و رعنائی و کمال او کرامات خود [illegible] این نعمت را شکر [illegible] است اگر او را
اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پس پسر رو به پادشاه کرد و گفت چون ای
برای این حال مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو جوان گفت که [illegible] بایکدیگر
اتفاق کردند بخزانه پادشاه رفتند [illegible] نقب [illegible] خزانه
داخل شدند متاعها دیدند که [illegible] بودند [illegible] سبوی [illegible]
بود از طلا و مهری از طلا بر آن [illegible] یکی [illegible] متاعهای این
خزانه این سبو هیچ چیزی نیست [illegible] چه
درین سبو است البته از سایر [illegible] خزانه [illegible] طلا را
بر گرفتند و [illegible] که مبادا بعضی [illegible] سبو
[illegible] سبو [illegible] چندان افعی کشنده در آن سبو بود [illegible] هلاک کردند
[illegible] کشتند خدا تو را عمر دهد ای پادشاه گمان داری که کسی [illegible] را
شنیده باشد و حال آن سبو را داند دیگر پسران سبو رود پادشاه [illegible]
حال من نیز همین حالست پس دختر پیش [illegible] خود گفت که مرا رخصت فرما [illegible]

نقل

جاهی در افتاد که درون چاه اژدها عظیمی بود و دران چاه درختی بود چون

بان درخت افکند دید که بر سر درخت دوازده غول ماوا دارند و بر ساق درخت

دوازده شمشیر برهنه [illegible] که روان [illegible] است بر آن درخت بالا رود تا انچاره

واژدهها جات یابد [illegible] و بانواع حیلها انسان آن درخت بالا

رفت و خود را بشاخ [illegible] آن درخت [illegible] و بعد از انسان آن غولان خلاصی

یافته خود را براه رسانید و بدریا رسید و بکشتی سوار شد و بخانه خود رسید خدا

عمر تو را دراز کند این پادشاه کان [illegible] که چنین کسی دیگر باختیار خود بچنین

جائی بر گردد و خود را بچنین مهالک بیفکند پادشاه گفت نه جوان گفت که حال من

نیز مثل حال آن جوانست که حالش را شنیدی پس پادشاه و زن و دختر

یکی از قبول آن جوان مایوس شدند درین حال آن پسری که رفیق پسر پادشاه

شده بود نیز در پسر پادشاه امد و سر در گوش او گذاشت و گفت که هر گاه تو این

دختر را قبول نمی فرمائی التماس دارم که برای من خواستگاری نمائی شاید بنکاح

من در اورند پسر پادشاه بپادشاه گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه مصلحت

بیدانند این سایه مرحمت را بر سر من اندازند و دختر خود را بعقد من در اورد

پس گفت مثل این رفیق بان میماند که مردی جمعی شده بود بسبب همگی بکشتی نشستند

و کشتی را روانه کردند چون پاره راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیک جزیره

که در انجا غولان بسیار بودند و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند و اورا در

دریا بران جزیره افکند و ان غولان بر دریا مشرف شده بودند و نظر میکردند پس غول

ماده نیز دیده آن مرد امد و اورا دید و عاشق او شد و خود را بنکاح او در اورده و با او

داشتند تا صبح و چون صبح شد آن مرد را کشت و قسمت کرد اعضای او را میان یاران

و مصاحبان خود و بعد از زمانی مثل این واقعه رو داد و شخص دیگر را که بان جزیره

نمایند و متاعهای خود را امر فرمود که با مردم بقیمت ارزان با ایشان بفروشند
چون همگی مردم شهر بمعامله مشغول شدند پس پادشاه ایشان را غافل کرده تنهایی
بشهر در آمد و زندان و زندان برادر خود را دانسته بود بنزد زندان آمد و سنگ
ریزه بر داشت و در زندان افکند که معلوم نماید که برادرش حیات دارد یا نه چون
سنگ ریزه بر وی خورد فریاد بر آورد و گفت کشتی مرا پس زندانبانان بر سر او
جمع شدند و پرسیدند که چرا فریاد کردی و ترا چه مشغول شد که چنین فزع نمودی
و در این مدت ما ترا عذابهای و سیاستهای عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای
گران انداختند و جزع نکردی و بفریاد نیامدی اکنون از سنگ ریزه این مرد چرا
بفریاد گفت که اینها بیگانه بودند و مرا نمی شناختند و این مرد آشنائی نماید پس
برادرش بمنزل خود برگشت و بمردم شهر گفت که فردا نیز بیایید که متاعی برای
شما بگشایم که هرگز مثل آن ندیده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم شهر بسوی
او شتافتند برای سودا پس فرمود که متاعهایش را برای ایشان گشودند و
سازنده ها و نوازنده ها و بازیگران لعبت بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را
فرمود که هر یک بشیوه مردم را مشغول خود گردانند و چون دید که مردم همگی
مشغول خرید و سودا و عیش و تماشا گردیدند بیست روز گذشته عمل نموده
مخفی بشهر در آمد و بزندان برادر خود داخل شد و زنجیرها و بندهای او را
برید و گفت منم مجبر که ترا مداوا میکنم و جراحتهای ترا مرهم میگذارم و او را
برگرفته از شهر بیرون آورد و بر جراحتهای او مرهم گذاشت و چون اندکی باصلاح
آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بر سر راه آورد و گفت بعد از این راه که بدریا
میرسی و کشتی مهیا کرده ام برای تو بران کشتی بنشین و بجانب وطن خود روانه
شو چون آن برادر محبوس قدری راه آمد بطالع نحوس خود راه گم کرده در

وگفت اگر تو این زن را نمیخواهی بمن واگذار که من بسیار فریفته و عاشق او شده‌ام
گفت هرگاه پادشاه زاده میل صحبت او هست من دست از او برمیدارم و لیکن نباید
صحبت پادشاه زاده را و همین کسی مناسب پادشاهان است و امثال ما مردم فقیر
قابل صحبت او نیستیم پس پادشاه زاده او را بخوابگاه خود برد و شب با او عیش کرد
و چون صبح شد پادشاه زاده بخواب رفت غول او را کشت و پاره پاره کرد و گوشت او را
بجز [illegible] میان یاران خود قسمت نمود ای پادشاه آیا گمان داری کسی که
چنین حال را داند و باز بآن موضع برگردد و خود را گرفتار آن غولان گرداند
پادشاه زاده چون آن پسر این سخنان را از پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا
نمیشوم و این دنیا را نمیخواهم و بکار من نمی‌آید پس هر دو از پادشاه مرخص
شدند و بیرون آمدند و پیوسته عبادت حق تعالی میکردند و در اطراف
سیاحت مینمودند و از احوال جهان عبرت میگرفتند تا آنکه حق تعالی ا
بوسیله ایشان کرده بود بسیار را براه دین هدایت فرمود و درجات
پسر بسیار بلند شد و آوازه علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در آفاق
عالم منتشر شد پس بفکر پدر خود افتاد که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد
و رسولی نزد پدر فرستاد و گفت که فرزندت سلام میرساند که حق تعالی
ما را بدین حق هدایت فرموده و ما بتوفیق الهی گروه بسیار را براه حق دلالت نموده‌ایم
و به بندگی الهی راهنمائی کرده‌ایم سزاوار نیست که تو در این جهالت و ضلالت
بمانی و از این سعادات محروم گردی پس پدر قبول نمود و با اهل بیت خود بخدمت
او شتافت و بدین او در آمدند و طریقه او را پیش گرفتند و بسعادات ابدی فایز
گردیدند چون بلوهر سخن را باینجا رسانید یوذاسف را وداع نمود و بمنزل خود
مراجعت کرد و چند روز دیگر بخدمت او تردد مینمود تا آنکه دانست که ابواب خیر

شاد و دختر پادشاه غولان عاشق او شد و او را برد و در آن شب تا صبح او را
تکلف مباشرت می‌نمودند و آن مرد چون از واقعات مرد سابق خبر داشت تا
صبح از ترس خواب نکرد و چون صبح شد دان غول بتهیه نقل او بر خوا
آن مرد کریخت و خود را بساحل دریا رسانید اتفاقاً کشتی در کنار آن جزیره
حاضر شده بود پس فریاد زد اهل آن کشتی را د بایشان استغاثه نمود ایشان
بر او رحم کردند و او را سوار کشتی کردند و با خود بردند و او را باهلش رسانیدند
و چون صبح غولان بجانب آن غول آمدند و پرسیدند که چه شد که با او شب را
بروز آوردی گفت آن مرد گریخت غولان تکذیب آن نمودند و گفتند البته او را
تنها خورده و با حصه نداده ما تو را در عوض او میکشیم اگر او را حاضر نسازی
تو را میکشیم پس آن غول بناچار بر روی آب سفر کرد تا بخانه آن مرد آمد و نزد او
نشست و گفت این سفر تو چون گذشت گفت درین سفر بلای عظیمی رو داد و
حق تعالی بتفضیل خود مرا از آن بلا نجات بخشید و قصه غولان را نقل کرد
باو غول گفت که اکنون شخص از ایشان هلاک می‌شد و خاطر جمع کرده گفت بلی
گفت من همان غولم که شب نزد من بودی و آمدم که تو را ببرم آن مرد شروع
بتضرع و استغاثه کرد و آن غول را سوگند داد که از کشتن من بگذر که من بعوض
خود ترا بکسی دلالت میکنم که به از من باشد آن غول بر او رحم کرد و التماس او را
قبول نمود و با یکدیگر بخانه پادشاه رفتند و غول گفت که ای پادشاه سخن
من بشنو و میان من و این مرد محاکمه کن من زن این مردم او را بسیار دوست
میدارم و این مرد کراهت دارد و از صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق
حق میان من و این مرد حکم کن چون پادشاه آن زن را بنهایت حسن و جمال
مشاهده نمود بسیار پسندید او را و فریفته آن شد و آن زن را بخلوت طلبید

روز دیگر نزد تو خواهم آمد و ترا بیرون خواهم برد مهیا باش از برای بیرون رفتن
پس یوذاسف عزم سفر بیرون رفتن را با خود درست کرد و همگی همتش بر این مصروف
بود و هیچکس را برین معنی مطلع نساخت پس چون وقت بیرون رفتن در آمد
آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم همه در خواب بودند و
گفت برخیز که دیگر تاخیر جایز نیست یوذاسف برخاست و این راز را با احدی
نقل ننمود بغیر از وزیر خود و چون برخاست که بیرون رود جوانی در برابر او بود که
حاکم بعضی از بلاد ایشان بود و نزد او آمد و او را سجده کرد و گفت که ای
پسر پادشاه که ما را درین ایام شدت و تنگی رو خواهد داد و بدرستی که تو مصلح
احوال رعیت و دانا و کامل بودی رعیت و ملک و بلاد خود را میگذاری و ما را به
محنت می اندازی نزد ما باش که از آن روز که تو متولد شدی تا حال با سایش و
فراغت و نعمت گذرانیده ایم و بلائی و آفتی و تنگی بما نرسیده بود یوذاسف او را
تسلی فرمود و ساکت کرد و گفت تو در بلاد خود باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک
نما و با ایشان مدارا کن و مرا بانجا که فرستاده اند می باید رفت و بامری که مامور شده ام
عمل میباید نمود اگر تو مرا در این امر مدد و همراهی نمائی در عمل من بهره و نصیبی خواهی
داشت این را بگفت و سوار شد و آنقدر راه که مامور شده بود که سواره برود رفت و بعد از آن
از مرکب فرود آمد و پیاده به راه افتاد و وزیر اسب او را میکشید و باواز بلند میگریست و
بی تابی میکرد و میگفت که بچه رو پدر و مادر ترا به بینم و چه جواب با ایشان بگویم و با چه
عذاب مرا سیاست کنند و بچه خواری مرا به کشند و تو چگونه طاقت سختی و مشقت
و آزار خواهی داشت که هرگز عادت بان نکرده و چگونه بر وحشت و تنهائی صبر خواهی کرد که
هرگز یکروز تنها نبوده و بدن نازک تو چگونه تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک
و کلوخ خوابیدن داشت پس یوذاسف او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند

و فلاح و سعادت بسوی او گشاده شده و براه حق و دین مبین هدایت یافته
پس او را با کینه و درد ... و از آن دیار بیرون رفت و یوذاسف تنها در ملک
غمگین ماند تا آنکه هنگام آن شد که بجانب اهل دین و عبادت رود و عام خلق را
هدایت نماید پس حق تعالی ملکی از ملائکه را بسوی او فرستاد و در خلوت بر او نمایان
شد و نزد او ایستاد و گفت بر تو باد خیر و سلامتی از جانب حضرت ایزدی ...
بدرستی که تو انسانی در میان بهایم و حیوانات گرفتار شده که همه بفسق و ظلم
و جهالت و ضلالت گرفتارند آمده‌ام بسوی تو با تحیت و سلام از جانب حق جل علا
که پروردگار و خداوند جمیع خلایق است فرستاده است مرا بسوی تو که ترا بشارت
دهم بکرامتهای الهی و بتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو پنهانست از امور دنیا
و آخرت پس بشارت مرا قبول کن و مشورهٔ مرا اختیار نما و از گفته من بیرون مرو
... و لباس دنیا را از خود بیفکن و شهوتهای دنیا را از خود دور کن و ترک
کن پادشاهی ناپاید و سلطنت فانی را که ثبات و دوام ندارد و عاقبت او بجز پشیمانی
و حسرت نیست و طلب کن پادشاهی را که زوال ندارد و شادی را که هرگز منقضی نمی
شود و راحتی را که هرگز متغیر نگردد و راستگو باش در اقوال و افعال و عدالت را
پیشه خود کن بدرستی که تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشان را بسوی بهشت
دعوت نمائی چون یوذاسف از ملک این بشارتها شنید بسجده درافتاد و حق تعالی را
شکر کرد و گفت من امر پروردگارم را اطاعت میکنم و از فرموده او تجاوز
نمی‌نمایم پس بگو ... من میدانی مرا بآن امر فرما که ترا حمد میکنم پروردگار خود را
که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که او بمن رحم و مهربانی فرموده
و مرا از شر دشمنان دین نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم که
تو برای آن نازل گردیده و مرا از شر دشمنان دین نجات ... ملک گفت که من بعد از چند

که هرگز بآن خوبی درخت ندیده بود و آن درخت شاخهای بسیار داشت و میوه
میوه‌های آن درخت را خوشبوتر از جمیع میوه‌های عالم شیرین‌تر یافت و دید که مرغان بسیار و
انواع بر آن درخت جمع آمده‌اند از مشاهده آن احوال بسیار شاد شد و در زیر آن درخت
نشست و با خود تعبیر این حال می‌کرد پس تشبیه نمود درخت را ببشارت نبوت
که باو رسیده بود و چشمه‌ها را بعلم و حکمت و آن مرغان را بمردمی که بنزد او جمع شوند
و از حکمت و دانش او بیاموزند و با هدایت یابند بوذاسف در این اندیشه بود که
ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند او از عقب
ایشان روان شد پس او را بلند کردند بسوی آسمان و حق تعالی از علوم و معارف
آن قدر بر او افاضه نمود که احوال نشأه اولی که عالم ارواح است و نشأه وسطی که عالم
ابدانست و نشأه اخری که قیامت است همگی بر او ظاهر گردید و احوال امور آینده را
دانست پس او را بزمین آوردند و یکی از آن چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که
پیوسته با او باشد و مدتی در آن بلاد ماند و مردم را بحق هدایت نمود بعد از آن
برگشت بسوی لابط که مملکت پدرش بود چون پدرش خبر قدوم او را شنید
اشراف اهل و اعیان مملکت باستقبال او آمدند او را گرامی داشتند و توقیر و تعظیم
او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل آن بلاد جمیع بخدمت او آمدند
و بر او سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان بسیار با ایشان گفت و موافقت و
مهربانی نسبت بهمگی نمود و گفت گوشهای خود را باز دارید و دلهای خود را
از شبهه‌ها فاسد فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت ربانی که نور بخش جانهاست
و قوت یابید بعلمی که دلیل و راهنمای شماست براه نجات و عقلهای خود را از خواب
غفلت بیدار سازید و بفهمید سخنی را که جدا کنند حق و باطل و ضلالت و هدایت است
و بدانید که بتحقیق من شما را بآن دعوت می‌نمایم دین حقی است که حق تعالی بانبیاء

خود را باو بخشید. وزیر بپای بوناسف افتاد و پاشنهای او را بوسید و میگفت ای
ستمها و اذای من مرا مگذار و با خود ببر هرجا که میروی که مرا بی از تو کرامتی و حرمتی
در میان این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و با خود نبری بصحراها میروم و خواهم
رفت و هرگز بخانه نخواهم رفت که آدمی در داغها باشد. باز دیگر بوناسف او را دلداری
نمود و تسلی داد و گفت بدین خاطر خود را مده که انشاء الله ضرری بتو نخواهد
رسید و بغیر خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی نزد پادشاه خواهم فرستاد
و سفارش تو را باو بپیغام خواهم کرد که تو را گرامی دارد و با تو بنیکی و احسان تا بد
پس بوناسف جامهای [illegible] هاند را از خود کند و بوزیر بخشید و گفت جامهای
مرا بپوشان و باو داد یاقوت گرانبهائی را که پیوسته بسر میزد و بوزیر گفت
که اسباب و مرکب و لباس مرا به پدر داد و بنزد پادشاه رو و چون باو برسی او را از روی
تعظیم سجده کن و این یاقوت را باو بده و سلام مرا باو برسان و بهمه امرا و اشراف
برسان و بگو با ایشان که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی نظر کردم
و در میانه آنها فرق [illegible] را دانستم در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم و چون
اصل و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار
و بیگانه کردم دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و با اصل و حسب خود پیوستم
و بدان که چون پدرم این یاقوت را می بیند خاطرش جمع میشود و خوشحال
میگردد و چون جامهای مرا در بر تو می بیند یاد من و محبت من میفتد
تو را این معنی او را مانع میشود از اینکه آسیبی و مکروهی بتو برساند پس وزیر
بسوی شهر برگشت و بوناسف روی براه آورد تا آنکه بصحرای گشاده رسید
و درختی عظیم در آنجا دید که بر لب چشمه رسته چون نزدیک رفت از چشمه آمد چشمه
دید در نهایت صفا و پاکیزگی و درختی مشاهده نمود در غایت نیکویی و رعنائی

بپندید و بپذیرید و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو
متابعت ایشان نمائید و مددکار ایشان باشید و شاد گردانید ایشان را بکردارهای
نیک خود تا شما را بعالم نور و سرای سرور برسانند و فرایض و واجبات الهی را
محافظت نمائید و با داب و شرایط بجا آورید و بر املها و آرزوهای دنیا اعتماد مکنید
و بپرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی از آنها
نهی فرموده است که اینها هلاک کننده جان و بدن شما است و بپرهیزید از حمیت و تعصب
و غضب و عداوت و آنچه را راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچ کس
واقع مسازید و دلهای خود را از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید و نیتهای
خود را خالص و درست سازید تا چون شما را اجل دریابد بر راه راست باشید پس
از آن بوداسف گرد در شهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت نمود تا آخر بشهر کشمیر
رسید پس زمین کشمیر را آبادان کرد و تمام مردم آن ولایت را هدایت نمود و در آنجا
ماند تا آنکه اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نموده بعالم انوار
پیوست و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را یابد میگفتند
و پیوسته در خدمت و ملازمت آن بزرگوار می بود و در علم و عمل کامل گردیده بود
و وصیت کرد با او و گفت که پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده است باید که
فرایض الهی را در میان خود محافظت نمائید و از حق بباطل میل نکنید و جمیعاً
عبادت و بندگی الهی پس یابد را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد و سر خود را
بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت فرمود
ای عزیز این قصه شریفه که بر حکم طریفه و امثال وافیه مشتملست و گنجینه گنجهای
حکمت ربانی است اگر در مواعظه و حکمتهای آن نیکو تامل و تدبر نمائی و بدیده بصیرت
در آن نظر کنی برای قطع محبت دنیا و رفع علایق آن و دانستن معایب آن کافیست

و رسل فرستاده است در قرنهای گذشته و خدا ما را درین زمان برای دیو...
ایشان داده و مخصوص گردانیده بسبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من و شما
مثل این زمان دارد و عنایت این خلاصی از آتش جهنم حاصل میشود بهر ستی
که کسی با شما تنها نمیرسد و مستحق دخول بهشت جاوید نمیگردد مگر با ایمان و عمل
های نیک جهد کنید درین دوام تا دریابید راحت دائمی و حیات ابدی را و
هر که شما ایمان آرید و باید که ایمان او برای طمع زندگانی دنیا یا امید پادشاهی زمین
نشابباقی آخرت یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید که ایمان شما
برای تحصیل ملکوت سموات و [illegible] نشا باقی آخرت و امید خلاص از عذاب
الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن براحت و آسایش آخرت باشد
زیرا که ملک زمین و پادشاهی [illegible] زایل و ناپایدار و لذتهای آن بزودی منقطع می
گردد پس هر که فریب دنیا و لذات آنرا خورد بزودی هلاک میشود و رسوا
میگردد و در هنگامی که در زمین داوری شود [illegible] بدرستی که او جزا
نمیدهد مگر بحق و عدالت و بدانید که موت قریب بدنهای شماست و پیوسته
در کمین شکار جانهای شماست که از بدنهای برباید و بدنهارا سرنگون در گورها
در اندازد و بدانید که چنانچه مرغ را در بی زندگانی و نجات از شر دشمنان نیست
از امروز تا فردا مگر بقوت بینائی و دو بال و دو پا همچنین آدمی را در بی حیات
ابدی و نجات دائمی نیست مگر با ایمان و اعمال صالحه و نیات حسنه پس اندیشه
کنید و تفکر نمایید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در آنچه شنیدید و بعقل
درست بفهمید و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیاست و میتوانید گذشتن
و راه را قطع کنید مادام که راهها و توشه و مرکب دارید و در بی ظلمت [illegible] تا چراغ
دارید غنیمت شمارید و منزل طی کنید و بعبادت اهل دین و عبادت [illegible]

چون در امور [illegible] مشغول این امور نباید بولی استمتاع دنیای فانی [illegible] خواهد ۳

باشد بسبب تعلق [illegible] و اولاد و اموال و اسباب خود بهم رساینده و زندگانی دنیا را

برای این خواهد [illegible] استمتاع شود یا از [illegible] کردن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بهادکند و تمکن طاعت و عبادت [illegible] [illegible]

اعضا و جوارح [illegible] [illegible] ضعیف شود [illegible] زندگانی را [illegible]

دنیاست و [illegible] و [illegible] شقاوت [illegible] [illegible] [illegible]

سعادت ابدیست [illegible] معارف و عبادات و علوم و کمالات [illegible]

[illegible] زندگانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موجود [illegible]

طلب [illegible] [illegible] بحضرت [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طاعت تو شود [illegible] عمر من چراگاه

[illegible] کردد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پیش از آنکه مستوجب غضب

[illegible] شوم و دعا طلب درازی عمر بسیار [illegible] منقولست از حضرت امیر المؤمنین

[illegible] [illegible] مذمت دنیا میکند [illegible] [illegible] مذمت [illegible] دنیا که فریفته

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دنیا

[illegible] جرم گناه [illegible] تابت کند [illegible] توبه [illegible] جرم [illegible] تو دلی تو غافل

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پدران تو و استخوانهای

[illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] متوجه معالجه ایشان شدی و [illegible] خود [illegible] ایشان کردی که [illegible]

ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تو [illegible] نفع بایشان نبخشید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سعی کردی ایشان را از چنگ اجل [illegible] نتوانستی کرد پس دنیا چون [illegible]

و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان میفرموده اند این قسم حکمتها و سخنان
حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمثوبات و زهد دنیا و رغبت
باخرت می گردیده است نه دانستن مسئله سوفسطی و صورت و مانند آن که موجب
تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد و چنانچه حق تعالی لقمن را بحکمت وصف
فرموده و از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر میشود که حکمت و حکیم
کیست امید که حق تعالی جمیع مومنان را عقل مبرا از شهوتها و دیدهای بینا
و گوش شنوا و زبان بحقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا ازین معارف و
حکمتها منتفع گردند ـــ در بیان معنی دنیاست بدانکه اکثر عالم مذمت دنیا
میکنند و خود گرفتاران هستند و بسیار است که امر حقی را دنیا نام می کنند و از
مذمت آن منع می نمایند و امر باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بآن می
ستایند پس تحقیق معنی دنیائی که مذمت آن در شرع وارد شده است باید
نمود تا حق و باطل از یکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده
اند و همه خطاست اول حیات دنیا و زنده بودن درین نشاه است و نه چنین است
که زندگانی درین نشا بد باشد یا آنکه آنرا دشمن باید داشت بلکه آرزوی مرگ
کردن و طلب آن نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت الهیست بلکه آنچه
مذموم است آنستکه آدمی این زندگانی دنیوی را بباطل خواهد یا آنکه اعتماد بسیار
برین زندگی داشته باشد و آرزوهای دور و دراز کند و مرگ را فراموش کند و
بسبب آن اعمال صالحه را بتاخیر اندازد و مبادرت باعمال بد نماید بآرزوی آنکه آخر
توبه خواهم کرد یا کارهای دور و دراز پیش گیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن
رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتمادی که بتسویلات شیطان
بر عمر ناقص خود دارد و باین سبب از اموری که بکار آخرت می آید غافل شود و بسوی

نافل کرداند و بسبب تحصیل ان مرتکب محرمات کردد یا محبت بسیار بان داشته باشد که بان سبب در راه خدا او صرف ننماید و حقوق الهی از ان ادا نکند ان دنیاست و بد است اما برای کسی که ان را وسیله تحصیل اخرت کرداند نعمتی عظیم است چنانچه حق تعالی بسیار جماعتی را در قران ستایش فرموده که مالها صرف در راه خدا میکنند و بهشت را بان میخرند پس اینها مایه ایست برای تحصیل اخرت و اصل بد نیست بلکه محبت اینها داشتن و بسبب ترک اخرت نمودن بد است چنانچه از حضرت رسول منقولست که فرمود که نیکو یاوریست توانکری بر تحصیل تقوی و بر همین کاری دو احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که فرمودند که دنیا نیکو یاوری است بر تحصیل اخرت بسند صحیح منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع امد و عرض نمود که ما طلب دنیا مینمائیم و دوست میداریم که دنیا رو بما اورد حضرت فرمود که برای چه میخواهی از کفت که میخواهم که صرف خود و عیال خود نمایم و بان خویشان خود را نوازش کنم در راه خدا بدهم بان حج و عمره بجا اورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب اخرت است و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیاست دنیائی هست که ادمی را باخرت میرساند و دنیائی هست که ملعونست و در این باب احادیث بسیار است و بعضی را در عبادات بیان کردیم سیوم متمتع شدن از لذات دنیا و مصروف کردن عمر در انها و اسباب تنعم داشتن و جامهای فاخر پوشیدن و تحقیق ان نیز مشکلست پس هر کاه دانستی که دنیا اینهاست که عوام بعقل ناقص خود دنیا میدانند و دنیا و اخرت بیکدیکر بسیار مشتبه می باشد زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان بسبب ظاهر دنیا مینماید و عین اخرتست و عبادت کافران و شاید بسیاری از اعمال صاحبان بدعت و عبادت مرائیان اخرت مینماید و عین دنیاست پس باید که اول دنیا و اخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی

حال آنکه بیماری را مثلی برای حال تو کرد تا اینکه تو از حال او بر حال خود آگاه شوی
و از نفع نکردن چاره و تدبیر در حال او بر حال خود پند گیری و بمرگ [illegible] او مردن خود
یاد آوری بدرستی که دنیا نیکو خانه ایست برای کسی که پندهای او را باور کند و خانه
عافیت است برای کسی که در احوال او تدبیر نماید و بفهمد و خانه توانگریست برای کسی
که توشه آخرت خود را از آن برگیرد و محل تنبیه و آگاهیست برای کسی که از اوضاع
آن پند گیرد دنیا محل پیغمبران خداست و وحیهای الهی در اینجا نازل گردیده و ملائکه
حق تعالی در این خانه عبادت کرده اند و دوستان خدا در این نشأ خدا را پرستیده
اند و بر سر معیشت فایز گردیده اند و بندگان خالص خدا در دنیا سوداها کسب
کرده اند و باعمال خود رحمت الهی را خریده اند و بهشت را سود و سودای خود
برده اند پس کی مذمت میتواند کرد و حال آنکه پیوسته مردم را بجدائی خود خبر
میدهد و آواز بلند بنیستی و فنای خود را در میان مردم میزند و بدیهای خود را
و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و ببلاها و دردها و شتمهای خود را
آخرت را برای مردم میشناساند و ایشان را مشتاق آنها میگرداند بسبب کسی را بعاقبت
میدارد و بامداد بمصیبت و محنت میاندازد گاه امیدوار میگرداند و گاه میترساند
و گاهی تخویف مینماید و گاهی حذر میفرماید پس هیچ که پندهای او را شنیده اند و از
موعظهای او آگاه نگردیده اند در روز ندامت و حسرت او را مذمت خواهند کرد و کسانی
که از آن پندها گرفته اند و از آن توشها برداشته اند در روز قیامت او را مدح خواهند
کرد زیرا که آنچه دنیا بایشان یاد آورد یاد آوری شدند و آگاه شدند و آنچه از فنا و نیستی
و بدیهای خود بایشان گفت باور کردند و تصدیق آن نمودند و از موعظهای پند
گرفتند و فایدها بردند دویم دینار و درهم و اموال است و اینها نیز چنین نیست که
تشبیه آن بدنیا باشد چنانچه سابقا بجملی از آن مذکور شد بلکه اینها آدمی را از خدا

خواه نماز باشد خواه تجارت باشد وخواه مجامعت باشد وخواه معاشرت مردم و
و دنیا الحرامیت که غیر اینها باشد و آن بر چند قسمت و دنیای حلالی میباشد که ادنی سبب
ارتکاب آن مستحق عقوبت آلهی میگردد و آن باین میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی
گردد خواه در عبادت و خواه معاشرت و خواه در جمع مال و... ارتکاب مناسب مکروهات و
دنیای مکروهی باشد که مرتکب امری چند شود که حضرت شارع آنها را کراهت فرموده
و حرام نکرده باشد و تحصیل زیاده از بقدر احتیاج و مساکن و اسباب از جهت آنکه ادنی آن از
کمالات محروم گرداند و وسیله تحصیل آخرت نگردد ... باشد دنیای مباح
مرتکب لذتهای مباح شدنست و غیر آن چیزهائی ... حضرت باین امر فرموده و نهی
کرده بلکه حلال گردانیده و اینها اینها غالب و تداوم ... مانع تحصیل کمالات و سعادات
اخرویست بتسم دویم بر میگردد و گاه باشد که کسی اینها را اینها ... بخود وسیله
عبادت و سعادت گرداند بقصد قربت و ... سازد و عبادت شود و الکن مناجات را
بقصد قربت عبادت میتوان نمود و گاه باشد که کسی ترک این مناجات را بالکه مستحبات
را داخل بشرخود عبادت قرار دهد و ... و سبب معاقب شود
که بدعتی در دین کرده باشد چنانکه ... معتبر از حضرت صادق منقولست که فرمود
زهد در دنیا آن نیست که ... ضایع کنی و باین ... حلال بر خود حرام گردانی بلکه
زهد و ترک دنیا آنست ... بانچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد بر
خدا و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود زهد در
آنست که طول امل را ... کنی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات آلهی بپرهیزی
و از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند از معنی زهد فرمود که آنست محرمات
آلهی را ترک نمائی و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله فرمود که مردم بر سه قسمند
زاهد و صابر و راغب اما زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دل بدر رفته پس بچیزی

پس آن دنیای دنی است و باخرت دو کینی و اگر بنا داری برای دنیا باشد که آن آخرت
دنیا دنیای دنی است پس بالکه چنانچه از آیات و اخبار معلوم میشود دنیا امور است
مرکب از جمیع اموری که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل آخرت باز دارد و دنیا و
آخرت در برابر یکدیگرند پس هر چیز که باعث قرب بخدا باشد و ثواب موجب
آخرت میگردد آن آخرتست اگرچه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چه از برای خدا
این باشد دنیاست پس بسا باشد که تاجری تجارتی کند و غرض او تحصیل نفقه و از جهت
اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای اخروی باشد و این تجارت او عین آخرت
باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا گویند و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت
کند که عبادت او بدعت باشد یا غرض از آن عبادت تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد
آن عبادت عین دنیاست و گاه باشد که عابدی بظاهر ترک کرده باشد و در کناری
نشسته باشد و جامه‌های پشمینه پوشیده باشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا
منظورش نباشد و هم تا دارد خرقه او دام تزویری باشد برای تسخیر دلهای
مردم و ریسمان وحدتش کمندی باشد برای جذب جمعیت و کثرت مریدان
و پیوسته مشغول بعملی باشد که موجب ورود وبال او گردد و بمردم نماید که من
ترک دنیا کرده‌ام و احوال او عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالاتست بسا باشد که عالم
آنرا وسیله دنیای خود سازد و از جمیع اشغال [illegible] باشد که فقیری که مال نداشته
باشد و محبت مال را زیاده از کسی داشته باشد که بسیار مال داشته باشد و تعلق بآنها
نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و آخرت خصوصیت بوصفی و عملی و جماعتی ندارد
و قاعده کلیش همانست که بیان کردیم سابقا معلوم شد که آن قانون را از شریعت
مقدسه نبوی میتوان دانست پس آنچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و
طلبیده و موجب خشنودی او میگردد اگر با شرایط و اخلاص بجا آورند آن آخرتست

شریعت پیغمبر آخر الزمان است متابعت مینمایند و بسبب آن گمراه میشوند که شاید کسی را
کسی که هدایت نخواسته باشد باین کلمات هدایت یابد اما اکثر آن جمعی که بدولت
... شان اوفق گرفته باینها هدایت می یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان
در ایمان ... والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا ابا ذر ما اوحی الی ان اجمع
المال ولکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد
ربک حتی یاتیک الیقین یا ابا ذر انی البس الغلیظ واجلس علی الارض والعق اصابعی وارکب
الحمار بغیر سرج واردف خلفی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یا ابا ذر حب المال
والشرف اذهب لدین الرجل من ذئبین ضاریین فی زرب الغنم فاغارا فیها حتی
اصبحا فما ابقیا منها ای ابو ذر حق تعالی بسوی من وحی نفرستاده که من مال جمع
نمایم ولیکن بسوی من وحی فرستاده که تسبیح کنم پروردگار خود را و او را منزه
دانم و بپاکی یاد کنم از هر چیزی که در ذات و صفات و افعال نه شایسته اوست
و تسبیح را با حمد پروردگار خود جمع کنم و او را بجمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده
بزبان و دل و اعضا و جوارح ستایش نمائی یا آنکه چون توفیق تسبیح بیابی از آنجا
خداوند دان و او را بر آن نعمت شکر کن و از جمله نماز کنندگان باش یا از جمله
سجده کنندگان باش و در نماز و غیر نماز عبادت پروردگار خود بکن بر هر حالی
تا وقتی که در رسد بتو امری که متیقن است رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات تا
زنده ترک بندگی مکن ای ابو ذر من جامهای کنده می پوشم و بر روی خاک می
نشینم و انگشتان خود را میلیسم در هنگام طعام خوردن و بر الاغ بی زین و پالان
سوار میشوم و دیگری را با خود در ردیف میکنم پس هر که سنت مرا ترک نماید و از آن
کراهت داشته باشد نیست از من ای ابو ذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا آدمی را بیشتر
تلف و ضایع میکند از تلف کردن دو گرگ بسیار گرسنه درنده که در رمه گوسفندی

از دنیا که او را حاصل شود شادی شود و بچیزی که از دنیا فوت شود تاسف نی
خورد و محزون نمیشود اما صابر پس از روی دنیا در دل او هست چون میشود
نفس خود را لجام میکند و منع مینماید از آن بر عاقبت بدی که از دنیا میداند باین
سبب او را دشمن میدارد و اما راغب در دنیا پس وا میدارد که آنچه دنیا را اخذ نماید از
حلال یا حرام پروا نمیکند که در تحصیل دنیا عمرش باطل شود یا نفسش هلاک شود
پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست و پا میزنند و اضطراب میکنند
پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم دل بکند و معلوم کند که خدا
کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و آثار پیغمبر و اهل و بیت و صلوات الله علیهم
تتبع نماید یا از اهل علم معلوم کند و سنت است و طریقه ایشان را پیش گیرد و واجبات
و سنتها را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید و در هر امری از امور دنیوی
ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف نموده انرا بعمل آورد و مباحات خود را
بنیتها صحیح حنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت بر گرداند و چون در ارتکاب
این امور شهوات نفسانی و وساوس شیاطین جن و انس معارض او می میگردد
باید که توسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل ی
مشقت طاعات نفس را رام و منقاد شرع گرداند و حتی الامکان بخلاف شرعست
در هر باب بمعارضه و مجادله از نفس بیرون کند تا بمعنی حقیقت باید و ترک
دنیا کرده باشد و اگر نه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیایند و بسبب جهالت و نادانی
خود را موفق میدانند و باین تفصیل این موقوفست بر بیان تفاصیل و آداب سنن
طریقه اهل علیهم السلم و آن در این مسیر نمیشود انشاء الله کتابی دیگر جدا درین باب
نوشته شود و غرض از روایت مجمل این بود که اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را
بر وضع عربی مخالف و ضعها متعارف می بینند بی آنکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق

حضرت صادق ع فرمود که کسی یقین داند که حساب قیامت حق است جمع مال چرا میکند
و در حدیث دیگر فرمودند که در میان بنی اسرائیل در زمانی قحط عظیم بهم رسید که
قبرهای مردم را می شکافتند و گوشتهای ایشان را میخوردند در یکی از آن قبرها لوحی یافتند
که بر آن نوشته بود که من فلان پیغمبرم و قبر مرا فلان حبشی میشکافد و بدانید
که آنچه را از پیش فرستاده بودیم یافتیم و آنچه را صرف کرده بودیم در راه طاعت سود
بردیم و آنچه از عقب خود گذاشتیم زیان کردیم و بما نفعی نداد و از عبدالله عباس منقول است
که اول درهم و دیناری که بر روی زمین سکه زدند شیطان نظر بر آنها افکند و دست بر
داشت و بر دیده گذاشت و بر سینه خود گرفت و از شادی فریادی زد و بسیار بر گرفت
و گفت شما باعث روشنی چشم منید و میوه دل منید هرگاه آدم شما را دوست دارند
دیگر پروا ندارم از اینکه بت نپرستند مرا از ایشان همین کافیست که شما را دوست دارند
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که جمع نمیشود مال مگر به پنج خصلت بخل
بسیار و امل دور و دراز و حرص غالب که برادری غالب باشد قطع کردن رحم و اختیار کردن
دنیا بر آخرت و منقول است بسند معتبر از حضرت رسول ص که بصحابه فرمودند که کدام
یک از شما مال وارث را از مال خود دوست تر میدارید گفتند یا رسول الله هیچ یک از
ما چنین نیستیم فرمود که بلکه همه شما چنین حال دارید بعد از آن فرمود که فرزند آدم میگوید
که مال من و مال من آیا از مال تو غیر از تو هست که طعام را بخوری و فانی کنی و جامه را
بپوشی و کهنه کنی یا مالی را تصدق کنی و از برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر اینها است
مال وارث است و در حدیث دیگر فرمود که هیچ تکلیفی بر بنده گران و دشوارتر نیست
از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک کرد جمعی را که پیش از شما
بودند و شما را نیز هلاک خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنگ را بر محبت
خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله

در شب درآیند تا صبح غارت کنند این دو گرگ از آن گوسفندان چیزی باقی نخواهند
گذاشت همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مالست و یکی محبت جاه دین را در شب تار
غفلت و جهالت دین آدمی را چنین بغارت میبرند و چون پرده غفلت را از دیده
برمیگیرند بعد از مردن صبح آگاهی طلوع میکند و بمقتضای الناس نیام فاذا ماتوا
انتبهوا از خواب غفلت بیدار میشوند معلوم میشود که چه ضررها بدین رسانیده
اند این کلمات شریفه مشتملست بر سه خصلت اول محبت مال و جمع کردن درهم و دینار
از روی حرص و این بدترین صفات ذمیمه است موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و
فساد میشود چون دل مایل بمحبوب خویش می باشد این محبت باعث این میشود که محبت
الهی را از دل بیرون میکند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین می باشد و بر اینست
معنی مال پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این خصلت باین میشود
که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا و نیستی دنیا تفکر نماید و ملاحظه نماید که
آنچه جمع میکند چه فایده می نماید و آنچه در راه خدا صرف میکند بدل آن بجا او خواهد
ماند و در عظمت و رتبه علم و عبادات و کمالات و آثاری که در دنیا و آخرت برآنها مترتب
میشود فکر کند تا بر او معلوم شود که این سعی باطل او که بزودی از او جدا میشود
مانع تحصیل این قسم کمالات ابدی که همیشه با اینکس خواهد بود میشود و تامل
نماید در عقوبتهائی که خدا برای کسب مال حرام مقرر فرموده و در اینکه مال حلال
هم حساب می باید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا که یکی را ده و صد را هفتصد
هزار عوض میدهد و در روزی که دست آدمی از جمیع چیزها و سرمایه کوتاه شده است
و آنکه حق تعالی ضامن رزقست و اعتماد بر او است نه بر مال و عبرت گیرد از احوال جمعی
که مالهای بسیار جمع کردند و هیچ بکار ایشان نیامد و باقی برای ایشان مانده و جمعی متوجه
عبادات و تحصیل آخرت شدند و روزگار ایشان بان صورت خوبی گذشت چنانچه

منقولست که از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام
عمل نزد خدای تعالی افضلست فرمود که هیچ عمل بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه صلوات
الله علیهم بهتر از دشمنی دنیا نیست بدرستی که دنیا را شعبها بسیار است پس اول
معصیتی که خدا را کردند تکبر بود در هنگامی که شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود
و تکبر کرد و از جمله کافران شد و دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد که با اینکه خدا
بایشان فرموده که از هر جا خواهید از میوه های بهشت بخورید و نزدیک این شجره مشوید
که از جمله ستمکاران خواهید بود و ایشان را احتیاجی نبود باز تناول نمودند بی آنکه احتیاج
بمیوه آن درخت داشته باشند خوردند و این معنی در میان فرزندان ایشان ماند تا بهمین
تا روز قیامت چنانکه می بینند که اکثر آن چیزهائی که فرزندان آدم طلب
میشوند چیزی چند است که بآنها احتیاج ندارند و دیگر حسد بود که از پسر آدم
قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد پس منشعب شد از اینها
بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و محبت راحت و محبت
سخن گفتن باطل و محبت رفعت و بلندی بر مردم و محبت بسیاری مال و اسباب پس اینها
هفت خصلت را بابند و همگی جمع شده اند در محبت دنیا پس پیغمبران و علما این را
دانستند گفتند محبت دنیا سر همه خطاها و گناهانست و دنیا دو دنیاست یکی دنیائی
که آدمی را کافی باشد و زیاده بر آن ملعونست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هرکه طلب نماید ریاست و سرکرده بودن را هلاک میشود و در حدیث
دیگر فرمود که زنهار که پرهیز نمائید از جماعتی که ریاست میطلبند و بزرگی را بر خود
می بندند والله که صدای نعلین بر پشت ایشان بلند نمیشود مگر اینکه هلاک میشود
و دیگران هلاک میکنند و بسند صحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
شخصی را نام بردند و فرمودند که او ریاست را دوست میدارد بعد از آن فرمودند

زیرا که سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت میشود اول شهوت زنانست و آن
شهوتی شیطانست دوم شراب خوردن است و آن تله شیطانست سیوم محبت
دینار و درهم است و آن نیز شیطانست پس کسی زنان را دوست دارد بهره از زندگانی
خود منتفع نمیشود و کسی را دوست دارد بهشت بر او حرامست و کسی که دینار و درهم را
دوست دارد بنده دنیاست و فرمود که حضرت عیسی میفرمود که دینار درد دین است
و عالم طبیب درد دین است پس چون ببیند که طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم
دارید بر عالمی که محبت دینار و درهم داشته باشد اعتماد مکنید و بدانید که هرگاه او خیر
خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود دوم محبت جاه و اعتبارات باطل دنیاست
و این ضررش نسبت بخواص زیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس مخفی میباشد
و بسیار کسی باشد که گمان کند که معنی را از نفس خود زایل کرده و بعد از مجاهده بسیار بر او
ظاهر شود که در نفس و این معنی کامل است و این از مهمات صفات ذمیمه است و بخاطر
در اعمال باطل میکند و آدمی را مردم پرست میکند و بهلاکت عظیمی میاندازد و مرتکب
مناصب میکند و دین حق را در نظر سهل میکند و اعتبارات دنیا را در نفس
قوی میکند و بتدریج آدمی را بکفر میرساند و علاج این نیز بعد از توسل بجناب
مقدس ایزدی آنست که در بطلان مردم تفکر نماید و بفکر صحیح بیابد که ایشان
مالک ضرر و نفع او نیستند در دنیا و در آخرت کار او با پروردگار اوست
و بداند که اعتبارات فانیست و بزودی زایل میشود و عبرت گیرد از احوال جمعی که
دنیا دوران ایشان را بر میگرداند و بزودی بر خاک مذلت می اندازد و بعد از
مردن آن اعتبارات وبال ایشان خواهد بود و اعتبارات واقعی از علم و عمل
بهم میرسد هرگز زوال ندارد و پیوسته باقیست و در احادیث اهل بیت علیهم السلم
در این باب وارد شده است تفکر نمایند از پندهای ایشان متعظ گردند چنانچه

تحقیق است که [illegible] ات گردیده و اشرف مخلوقات در میان ایشان هم
[illegible] کاری [illegible] سرکشی و رفعت و نخوه [illegible]
[illegible] میباید که در جمیع امور [illegible] خود [illegible]
[illegible] خواستن با مردم [illegible]
کردن [illegible] باشد و [illegible] طلب [illegible]
[illegible] اما [illegible] می کند [illegible]
[illegible] است [illegible] انواع [illegible]
و نجاست است از خون و بلغم و صفرا و [illegible] بول و غایط [illegible]
[illegible] نفرت میکنند و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] است و کثافت
[illegible] چهار [illegible]
[illegible] و عجز و شکستگی [illegible]
[illegible] بیچارگی او [illegible]
[illegible] معلوم است [illegible] شکستگی [illegible] است
[illegible] کار [illegible] بخدا و نه خود را
[illegible] که خود را [illegible] کند چون کار او نیست چنانکه
سعی میکند نیست [illegible] در حدیث صحیح از حضرت صادق منقولست که
حق تعالی دو ملک را [illegible] که هر که از برای خدا فروتنی و تواضع کند او را بلند
کند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود وحی نمود که ای داود چنانچه
نزدیکترین مردم [illegible] تواضع کنندگانند و همچنین دورترین مردم [illegible] متکبرانند
و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی

که [illegible] کلاه گوشه ی ببیند که شما شان ما نمی باشد صد بار [illegible]
[illegible] ریاست ضرر زیاد به مردم می رساند و بسند معتبر منقولست از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود که هر کس ریاست مردم کند ملعونست و هر که طلب آن
نماید ملعونست و هر که در خاطر خود اراده داشته باشد و محبت او در دلش باشد
ملعونست و بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
گمان میکنید که من نیکان و بدان شما را نمی شناسم والله که بدترین شما کسی است که
دوست دارد که مردم از عقب او راه روند و سرکرده ایشان باشد بدرستی که چنین
کسی یا دروغگو است یا بی عقلست و بسند معتبر از حضرت رسول علیه السلام منقولست
که اول چیزی که خدا بآن معصیت کرده شد شش خصلت بود محبت دنیا و محبت
ریاست و محبت طعام خوردن و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بسفیان بن خالد گفت زنهار که طلب
ریاست مکن که هیچکس طلب آن نکرد مگر آنکه هلاک شد او پس گفت فدای تو گردم ما که
هلاک شدیم زیرا که هیچیک از ما نیست که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند
و حدیث از او اخذ نمایند حضرت فرمود که این مراد نیست مراد من آنست که شخصی
را بغیر از امام حق از برای خود پیشوا قرار دهی و آنچه او از پیش خود گوید تصدیق
نمائی و مردم را بمتابعت او بخوانی پس تواضع و فروتنی و شکستگی نزد خدا و خلق و
ترک تکبر نمودن از بهترین صفات کمالست زیرا که ممکن اسیر و فانی و
ذلیلست و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص خداوند عالمیانست و چندانکه
آدمی شکستگی بیشتر میکند خدا او را بلندتر میکند و قابلیت کمالات بیشتر میشود چنانچه
خاک باعتبار پستی و شکستگی دارد معادن جواهر و الوان معادن و نباتات و میوه ها
[illegible] گردیده و از انسان بظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف

پس چون حضرت تشریف آوردند فرمودند که طعامی نیکوی برای ایشان مهیا کردند و
ایشان طلبید و با ایشان طعام تناول فرمودند و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه حضرت امام حسن را وصیت فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین
عبادات است و باسانید بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچکس
تواضع و شکستگی نکرد مگر آنکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و حضرت علی بن الحسین صلوات
الله علیه فرمودند که حسب نیست هیچ قرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر منقولست
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که چون حضرت نوح بکشتی نشستند و لجه در کار بود و دنیا
جا را دند کشتی مامور شد که هر جا که خواهد برود پس بنزد خانه کعبه رفت
و هفت شوط طواف کرد و آن طواف نساء بود و دیگر بجای ... پس حق تعالی وحی کرد
بکوهها که من کشتی بنده خود نوح را بر یکی از شما قرار خواهم داد پس همه سر بلندی
و گردن فرازی کردند مگر جودی که ... این بود که کشتی بر روی او قرار خواهد نشست
و جودی که تلی کوچک ... و فرود شما ست تواضع و شکستگی کرد و گفت من با این پستی که
قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی را بر آنکوه آمد و سینه بجودی را بجودی
گذاشت پس در آن وقت حضرت نوح بخدا استغاثه کرد بزبان سریانی یا ماری اتقن
یعنی ای پروردگار کار ما را باصلاح آور و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که در هنگامی که حضرت جعفر بن ابی طالب در حبشه بود و نجاشی پادشاه
حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون نزد او رفتند دیدند که بر روی
خاک نشسته و جامه کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون او را بر این حال مشاهده
نمودیم ترسیدیم پس چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت که شکر و ستایش
میکنم خداوندی را که حضرت محمد را بر دشمنان نصرت داده و دیده او را روشن گردانیده
میخواهید شما را بشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه گفت که در این ساعت یکی از جاسوسان

چون ترا از میان سایر مردم برگزیدم و بکلام خود گردانیدم موسی ع فرمود بچه
سبب حق تعالی وحی فرمود که میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت و شکستگی
نفسش نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی پهلوی روی خود را نزد
من بر خاک میگذاری و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از جمله تواضع آنست
که در مجالس پست تر از جای خود راضی شوی و هر که برخوری بر او سلام کنی و ترک
جدال کنی هر چند حق باشی نخواهی که مردم ترا ستایش کنند بر پرهیزکاری خود
و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلم منقولست که تواضع آنست که از خود مردم
ادا کنی آنچه میخواهی که از حق تو ادا کنند و در حدیث دیگر منقولست از آنحضرت
پرسیدند که کدامست اندازه تواضع که بنده هرگاه بآن متصف گردد او را متواضع گویند
فرمود که تواضع درجات بسیار است از جمله آنها آنست که آدمی قدر خود را بداند و از آن
نفس خود فرود آید و نفس خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که بکسی برساند
مگر چیزی که نخواهد که مردم باو برسانند و اگر بدی از مردم به بیند بدل آن نیکی
و احسان بکند و خشم خود را از مردم باو فرو برد و از تقصیر های مردم عفو کند و خدا
نیکوکاران را دوست میدارد و در حدیث معتبر منقولست که حضرت [illegible] علیه السلام
نظر فرمود بشخصی از اهل مدینه که از برای عیال خود چیزی خریده بود و بر داشته
بخانه میبرد چون آنشخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که برای عیال خود
خریده و از برای ایشان بر داشته که بخانه برسانی و الله اگر من از زبان اهل مدینه
نمیترسیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخرم از برای ایشان ببرم و بسند معتبر از آنحضرت
منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه گذشتند بر جماعتی که مبتلا
بخوره بودند حضرت بر الاغی سوار بودند و ایشان مشغول چاشت خوردن بودند حضرت را
تکلیف کردند بطعام خوردن حضرت فرمودند که اگر روزه نبودم اجابت شما مینمودم

[illegible] دست پدر بر برید او بخاک افتاد وگفت یا امیر المؤمنین
من [illegible] راضی شوم [illegible] خدا ببخشد که ثواب [illegible] دست من بریدی حضرت فرمود
که [illegible] که میخواهم که خدا ببخشد [illegible] در مومن توحد مت میدید
[illegible] حق تعالی [illegible] گفت [illegible] متکارا [illegible]
[illegible] گرمی تو دارم
که با اصفهان [illegible]
میبو دی [illegible] حضرت واقع [illegible] و فرمودند
[illegible] با پدرش همراهی [illegible]
[illegible] که [illegible] حضرت [illegible] باشند پس
چون [illegible] دست پدر ریخت [illegible] دست [illegible] حضرت
[illegible] دست ریخت چون حضرت [illegible] بود که هر جا به
[illegible] درست [illegible] ادق عنه
[illegible] ست که جامه حضرت [illegible] همسند [illegible] دو درهم
[illegible] حضرت فرمودند [illegible] بگیر و برای
من جامه [illegible] رفتند بان دوازده درهم [illegible] خرید و نزد
حضرت رسول [illegible] فرمودند که یا علی جامه ازین [illegible] خوشتر
[illegible] حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند که ببینم شاید
که راضی شود و بازار [illegible] که حضرت رسول این جامه را [illegible]
و جامه ازین [illegible] هستی جامه را بگیر و زر را بان مرد [illegible]
شد و زر را [illegible] جناب مقدس نبوی با ان حضرت
باتفاق متوجه بازار شدند در عرض [illegible] دیدند که نشسته است و گریه میکند

... از جانب ... ت شما آمد و خبر آورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنان یاری داد

و دشمنان او را منهزم کرد و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر گشتند

و ملاقات در وادی واقع شده بوده است که او را بدر می نامند و درخت اراک در آنجا

بسیار است گویا آن موضع در نظر منست که آنجا شتر از برای مخدوم خود سفیدان او را در آن

دو وادی می چرانیدم پس جعفر گفت ای پادشاه پس چرا بر خاک نشسته و این جامهای

کهنه را پوشیده گفت ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی بحضرت عیسی فرستاده است

که بدرستی که از حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا با ایشان نعمتی تازه کرامت

فرماید ایشان تواضع و شکستگی بدرگاه او برند پس چون حق تعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت

فرموده بود این فروتنی و شکستگی نزد خدا اظهار مینمایم پس چون خبر نجاشی این خبر

بحضرت رسول رسید با اصحاب خود فرمود که بدرستی که صدقه ... صاحبش را زیادتی و کثرت مال

میشود پس بسیار تصدق کنید تا خدا شما را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد

پس تواضع و شکستگی پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و عقبی شما را بلند مرتبه گرداند و

عفو از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزت است پس از جهای مردم عفو نماید تا خدا شما را

عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که شان

و منزلت آنکس نزد خدا عظیم تر است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر ... و حرمت

ایشان را بیشتر دارد و کسی که در دنیا فروتنی و تواضع کند برای برادران مؤمن خود او از نزد

حق تعالی از جمله صدیقانست و از شیعه علی بن ابیطالب ... منقولست که پدری

و پسری از مؤمنان بخانه حضرت امیر المؤمنین ... منقولست

... ایشان گرامی داشتند ... نشستند ... ایشان

... طعامی فرمودند که برای ایشان حاضر ... ایشان تناول کردند

... و دستمالی که ... دست را بشستند ... حضرت برخواست

هرگز تکیه کرده چیزی تناول فرموده‌اند نه والله که هرگز چشمی ندید آنحضرت را که
طعام خورده تکیه فرموده باشند بعد از آن فرمودند که گمان داری که آنحضرت
از نان گندم سه روز پی در پی سیر تناول فرموده باشند نه والله که سه روز
متوالی نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث برسالت شدند تا وقتی که برحمت
ایزدی پیوستند من نمیگویم که حضرت را این مقدور نبود بلکه گاه بود که یک کس
صد شتر عطا میفرمودند و اگر میخواستند که میخواستند که سیر بخورند و طعامها
لذیذ تناول فرمایند میتوانستند بدرستی که جبرئیل کلید گنجهای زمین را
برای آنحضرت آورد سه مرتبه او را مخیر گردانید آنحضرت را در قبول او ورد
گفت که اگر قبول کنی خدا از درجه تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد در هر
مرتبه آنحضرت تواضع و شکستگی نزد خدا اختیار فرمود هرگز از آنحضرت
چیزی سوال نکردند که نفرماید که نه بلکه اگر بود عطا مینمود و اگر نبود میفرمود
که بزودی خواهیم داد هرگز چیزی از جانب حق تعالی عطا نفرمود که عطا او را
او را امضا نکند و گاه بود که بهشت را ضامن میشدند و عطا فرمودند و حق تعالی
برای او تسلیم مینمود محمد بن مسلم میگوید که بعد از آن حضرت دست مرا گرفتند
و فرمودند که امام شما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروش بندگان می‌نشستند و بروش
بندگان طعام تناول میفرمودند و بمردم نان گندم و گوشت طعام میفرمودند
و بخانه میرفتند و خود نان و زیت میفرمودند و پیراهن کنده سنبلانی میخریدند
و بهترش را بغلام خود می‌پوشانیدند و بدترش را خود می‌پوشیدند و اگر آستینها
از انگشتان میگذشت میبریدند و اگر پیراهن از کعب بلندتر بود کوتاه میکردند و
هرگز دو امر بر آنحضرت وارد نشد مگر آنچه بر بدن دشوارتر بود اختیار میفرمودند
و پنج سال پادشاهی مردم کردند و از برای خود آجری بر روی آجری و خشتی

حضرت از وی پرسیدند که سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله صاحبان من چهار
درهم بمن دادند که برای ایشان چیزی بخرم و گم کردم و اکنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت
حضرت چهار درهم باو دادند و فرمودند که بخانه خود برگرد و ببازار تشریف بردند
و پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند و چون از بازار
بیرون آمدند مرد عریانی را دیدند که میگوید که هر که مرا پیراهن بپوشاند حق تعالی
از جامهای بهشت بر او بپوشاند حضرت پیراهن را کندند و بسایل دادند و
باز ببازار برگشتند و پیراهن دیگر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند و
بجانب منزل روان شدند و در عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته است
از وی پرسیدند که چرا بخانه نرفتی گفت یا رسول الله دیر کرده ام و میترسم که مرا بزنند
حضرت فرمودند که پیش من بیا و خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنم حضرت
رفتند تا در خانه ایشان ایستادند و فرمودند که السلام علیکم ای اهل خانه ایشان
جواب نگفتند بار دیگر فرمودند باز جواب نگفتند تا بار سیم گفتند علیک السلام
یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که چرا در مرتبه اول و دوم
جواب نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم خواستیم که مکرر بشنویم
تو بر ما باد کرده ای حضرت فرمودند که این کنیزک دیر کرده است او را
آزار مکنید ایشان گفتند که بسبب قدم شریف تو او را آزاد کردیم حضرت
فرمودند که هیچ دوازده درهمی برکتش بیشتر از این دوازده درهم نبود
که دو عریان را پوشانید و بنده را آزاد کرد و بسند معتبر
منقولست از محمد بن مسلم که روزی بخدمت امام محمد باقر رفتم حضرت طعام
تناول میفرمودند مرا تکلیف نمودند بعد از آن فرمودند که ملکی کان داری که
حضرت رسول از روزی که مبعوث شد تا روزی که از دنیا رفتند

عملکرم و منقولست که روزی ابن حریث در هنگام چاشت بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد دید که فضه انبانی آورد که مهر مبارک حضرت بر او بود چون گشودند نان خشک بر سوسی بیرون آورد عمر گفت ای فضه چرا این آرد را نبیخته و آلین نکرده گفت پیشتر میکردم سرا نهی فرمودند کاهی طعامی لذیذی در بین انبان داخل میکردم برای همین اکنون مهر برا ان میزند پس حضرت آن نان خشک را شکستند و در کاسه ریزه کردند و آب بر آن ریختند و نمک بر آن پاشیدند و تناول فرمودند بعد از آن فرمودند که ای عمر امیر المؤمنین دلیل شد دست دست بمحاسن مبارک کشیدند و فرمودند که این محاسن را برای خوردن باتش جهنم آشنا نمیکنم و این روایتست و در حدیث دیگر منقولست که سوید بن غفله در روز عیدی بخدمت حضرت آمد دید که نان خشکی و آبی با شیر بخته نزد حضرت گذاشته است گفت یا امیر المؤمنین روز عید چنین چیزی را نزد خود گذاشته فرمودند که این عید کسی است که از گناه آمرزیده باشد و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین هیزم و آب بدوش خود بخانه می آورد و خانه را جاروب میکردند و حضرت فاطمه آسیا میکردند خمیر میکردند و نان می پختند و بسند دیگر مرویست که حضرت درکونه خرمائی خریده بودند و بر کنار ردا کرده بودند و بخانه می بردند اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از آن حضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت فرمودند که صاحب عیال سزاوار است ببار اشیان بر داشتن از دیگران و بروایت دیگر فرمودند که کامل چیزی کم نمیشود که نفع خود بعیال خود برساند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در هیچ وقت پای برهنه نمی رفتند و نعلین را بدست چپ میگرفتند و در عید

که بالای خشتی نگذاشتند و هرگز زمینی را باقطاع خود نگرفتند و سرخ
و سفیدی از آنحضرت بمیراث نماند مگر هفتصد درهم که از عطاهای آنحضرت
زیاده مانده بود که میخواست برای اهل خود کنیزی بخرد و هیچکس طاقت
عبادت آنحضرت نمیاورد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه مطالعه
میفرمود کتاب احوال حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه را و بر زمین
میگذاشت و میفرمود کی طاقت این عمل دارد و بسند دیگر منقولست از
حضرت امیرالمومنین علیه السلام روزی بنزد بزازی رفتند و فرمودند که دو جامه
بمن بفروش آن مرد گفت یا امیرالمومنین آنچه شما میخواهید من دارم چون دید آن
شخص حضرترا شناخت بدکان دیگر رفتند که پسری در آن دکان بود و
حضرت نمیشناخت دو جامه خریدند یکی بسه درهم که بحساب این زمان
صد هفتاد و چهار میشود و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمودند که از این دو جامه آنکه بسه درهم
خریده ام من میپوشم قنبر گفت یا امیرالمومنین آنکه بهتر است تو بآن سزاوارتری
که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت گفت تو جوانی و
جوانانرا خواهش این امور میباشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را
بر تو زیادتی دهم و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود
که از آنچه میپوشید بغلامان خود بپوشانید و آنچه میخورید باشان بخورانید
چون پیراهن را پوشیدند آستینش را کشیدند دراز بود برید و فرمودند
که کلاهی برای فقرا زان بدوزند پس چون پدر آن پسر بدکان آمد یافت
که آن حضرت تشریف آورده بوده اند و جامه خریده اند دو درهم را برداشت
و بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که پسر من شما را نشناخته بود دو درهم را
زیاده گرفته است حضرت فرمود که بقیمتی راضی شدیم و خریدیم چیزی را پس نمی

ازانست که درین کتاب احصا توان کرد قال قلت یا رسول الله الخاشعون
المتواضعون الذاکرون الله کثیرا هم یسبقون الناس الی الجنة فقال لا ولکن فقراء
المسلمین فانهم یتخطون رقاب الناس فیقول لهم خزنة الجنة کما انتم حتی تحاسبوا فیقولون
بم نحاسب فوالله ما ملکنا فنجور ونعدل ولا افیض علینا فنقبض ونبسط ولکنا عبدنا ربنا حتی
دعانا فاجبنا ابوذر گفت که بخدمت حضرت رسول صلعم عرض کردم که یا رسول الله آیا جمعی
که از خدا خایف و ترسانند و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیادند
نزد خدا و نزد خود و در مقام تواضع و شکستگی ثابتند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار
میکنند ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد حضرت فرمودند که نه
ولیکن فقرای مسلمانان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد بدرستی که ایشان
در محشر پای بر گردن مردم خواهند گذاشت و صفها را خواهند شکافت و رو به بهشت
روانه خواهند شد پس خازنان بهشت بایشان خواهند گفت باشید تا حساب شما
بکنند ایشان در جواب خواهند گفت که بچه چیز ما را حساب میکنند ما حکومت و پاد
شاهی و منصبی نداشتیم که از ما بپرسند که عدالت کرده یا ظلم یا جور کرده و مال زیادتی
بما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه داشته ایم ولیکن در دنیا عبادت
پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را بسوی خود خواند اجابت او کردیم و از دنیا
بیرون آمدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقرا و هم نشینی ایشان و حرمت داشتن
ایشان و مذمت و اهانت و خوار داشتن ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت
فقر وارد شده است و همچنین در باب غنا احادیث در مدح و مذمت آن وارد شده
است و اکثر محققین جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند که فقری که ممدوح است
فقر الی الله است و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنائی که ممدوح است
و غنای نفس است و غنائی که مذموم است غنائی بکثرت مال است که با حرص و طمع

نحو و انحی بمصلی میرفتند و در روز جمعه که بنماز میرفتند و در هنگامی که بعیادت
بیماری یا تشییع جنازه میرفتند و میفرمودند که برای خدا میروم میخواهم که پابرهنه
باشم و منقولست که پیاده و تنها در بازارها راه میرفتند و اگر کسی راه گم کرده بود بر سر
راهش میرسانیدند و اگر ضعیفی بر محمول خود را عانتش میفرمودند و اگر کسی در بازار
قرآن را غلط میخواند می ایستادند تا تعلیمش میفرمودند و این آیه را میخواندند که مضمونش
اینست که این خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرموده ایم که اراده بلندی و فساد در زمین نطلبند
و عاقبت نیکو برای پرهیزکارانست و منقولست از ابراهیم بن عباس که گفت ندیدم
و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا باشد هرگز با کسی بخلاف آداب معاشرت
نفرمود و هرگز سخن کسی را قطع نمیفرمود که در میان سخن او سخن گوید و هرگز حاجت
سائلی را رد نمینمود و هرگز در حضور کسی پا دراز نفرمود و در مجلس تکیه نمیفرمود
و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمیداد و هرگز در خنده آن حضرت
صدا ظاهر نمیشد و غلامان و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر
خوان خود می نشانید و خواب بسیار کم میفرمود و اکثر شبها را تمام بعبادت احیا میفرمود
و روزه بسیار میداشت و تصدق بسیار مینمود و اکثر تصدقات آنحضرت در شبها
تار بود و از محمد بن عباد منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله علیه در تابستانها
بر روی حصیر می نشستند و در زمستانها بر روی پلاس و جامهای کنده می پوشیدند
و چون بمجلس مردم می آمدند زینت میفرمودند و روایت کرده اند که روزی حضرت
امام رضا ع داخل حمام شدند شخصی در حمام بود آنحضرت را نمی شناخت بآنحضرت خطاب
کرد که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند
بعد از زمانی مردم در آمدند حضرت را شناخت و مشغول معذرت شد حضرت دلداری
او فرمودند و مشغول بودند تا کیسه او را تمام کشیدند و اخبار در بیان تواضع ایشان

آن نخواهند خود دید کان میشوند و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و سبب آن کافر می
شوند چنانچه در حدیث وارد شده است که فقر نزدیکست که کفر باشد پس معلوم شد
که اصل فقر نعمت و رحمت و لیکن گاه هست که آدمی باختیار خود آنرا وسیله شقاوت
میکنی داند پس هر جا که مدح وارد شده است جهت خیریش را مدح فرموده اند و هر جا که
مذمت وارد شده است جهت شریش را مذمت فرموده اند و لیکن چون نسبت باکثر
نفوس فقر احتیاج موجب صلاح است و غنا و توانگری موجب طغیان و فساد و لهذا
مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند و بالجمله حق تعالی
میفرماید که بدرستیکه آدمی طغیان بهم میرساند چون خود را مستغنی و بی نیاز دید
یا گمان کرد که بی نیاز است و فقیر را در این آیه نکته بخاطر رسیده که چون محالست که آدمی
بی نیاز شود بلکه هر چند غنی تر میشود احتیاجش بیشتر میشود و لهذا نفرمود که وقتی
که مستغنی میشود بلکه فرمود که وقتی که خود را مستغنی دانست و گمان کرد که مستغنی
شده است و همچنین عبادات از حق تعالی برای این مقرر فرمود که وسیله سعادات کردانند
گاه باشد که کسی عبادت را وسیله شقاوت گرداند و معاصی را برای این مقرر فرموده که
ترک آنرا وسیله سعادات گردانند با غفلت از ایشان صادر شود توبه و ندامت از آن
مراتب عالیه کمالات فایز گردند و معصیت میشود که مردم بترک آن مثاب می شوند و آن
شکستگی و انکسار و عجز و توبه از آنجا بهم میرسد و اکثر از اولاد حضرت آدم
و حضرت داود و سایر انبیا نبودن گریها و زاریها که موجب قرب کمالات نامتناهی
گردید از بعضا حاصل شد چنانچه واقع شده است که اگر گناهان نیکی دید و قادر بر گناه
نبود ... بعضی دیگر میفرمود که قادر بر گناه باشند و گناه از ایشان صادر شود
و سخن از بیت جا بسیار نازک میشود و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است بجمله
اگر درست تفکر نمائی می‌یابی که هر چه حق تعالی در این عالم مقرر فرموده همه عین

باشد و از بعضی احادیث الهام میشود که فقری که مذموم است آنست که آدمی در دین
تنک مایه باشد و تحقیق این مقام آنست که هر چیزی که حق سبحانه و تعالی در
دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است
و چون عالم تکلیف و اختیار است هر چیز را دو جهت هست و حق تعالی آن
چیز را برای جهت خیر مقرر فرموده و مردم وسیله جهت شر میکنند مثل
آنکه مال را حق تعالی در دنیا خلق فرموده که از او وسیله قوت بر عبادات و تحصیل
سعادات کردانند و جمعی بسبب ترک آن بانواع کمالات فایز کردند پس اگر مال نبود
قوت بر عبادات بهم نمیرسید و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب میشود
حاصل نمیشد و اگر مال نبود ثوابی که بر ترک مال حاصل میشود حاصل نمیشد
ولیکن این مال را فتنه هم ساخته است که باو تحصیل انواع شرور و بدیها می
توان نمود و این جهت را در آن برای این مقرر فرموده است که بر ترک آن مثاب
شوند اما جمعی آنرا وسیله غیر آن کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و
باعث شقاوت ایشان میشود هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است بسبب
آن جهت شریست که در آن هست و مردم از آن جهت شر میکنند و اگر نه اصل آن
جهت را حق تعالی برای وسیله خیر مقرر فرموده است و هر جا که مدح آن
واقع شده است بسبب آن جهات خیر بسبب که در آن هست همچنین فقر و احتیاج
وسیله ایست برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و بثوابهای
عظیم فایز کردد و رو بخدا آورد و از خدا طلب نماید و بسبب آن او را قرب حاصل
شود و [illegible] خدا ترک نماید و باعلی درجه زهد و ورع برسد ولیکن گاه
[illegible] میکنند و بسبب آن مرتکب سؤال از مخلوق میشوند و از حد
[illegible] و کاهی بسبب آن مرتکب محرمات میشوند و کاهی بسبب

لست
ومضرها که بر شیعه عظیمند از دنیا بل مرتبه انحضرت صادق صلوات الله علیه منقو
که میفرمود ... عطاها حق تعالی است و فقرها حق تعالی برای مومن در خزاین خود
... اید و در حدیث دیگر انحضرت رسول روایت فرموده که اینست
که حق تعالی بخلق میسپارد کسی از پنهان دارد خدا او را مثل ثواب ... میدهد
که روزها بروزه باشد و شبها بعبادت ایستد و کسی که از ... ما یملکی قادر
باشد بر قضا حاجتها و نکند پس بدرستی که او را کشته است و نمیگویم که او را
بشمشیر و نیزه کشته است ولیکن بسبب جراحتی که بدل او رسانیده او را کشته است
واز حضرت صادق ع منقولست که هرچند ایمان انده زیاده میشود تنگی معیشت
او بیشتر میشود و فرمود که اگر نه این بود که مومنان در طلب روزی بر خدا الحاح
میکردند هر آینه ایشان را از حالی که دارند بحالی تنگ‌تر و دشوارتر نقل میفرمود
و فرمود که حق تعالی دنیا را که بکسی عطا نفرمود مگر برای عبرت و از کسی دور
نفرمود مگر برای آزمایش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی برای شیعیان ما
هند
ودر دولتهای باطل مقرر نفرموده است مگر قدر قوت ضروری ایشان را اگر خوا
بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب روند زیاده از این بدستشان نمی‌اید و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرا شیعیان
مانند کسی که معذرت از جمعی خواهد و در حدیث دیگر مانند برادری که از
برادری عذر طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که شما را فقیر نکردم
در دنیا برای آنکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید و امروز خواهید دید که با شما چه
لطفها خواهم فرمود و هر کس که شما را در دار دنیا توشه داده است و نیکی بشما کرده است
دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید که پروردگارا اهل دنیا
در دنیا خود عیشها کرده اند زنان خوب خواستند داری نمودند و جامه‌های ملایم

صلاح بندگانست و همه لطف و رحمتست ولیکن بندگان [illegible] مصرفش صرف میکنند
مثلا اگر بزرگی خانه برای کسی بفرماید و دیوانخانه نفیس برای او مقرر سازد
و اینها را بفرماید که برای او بسازند انواع ملایمات از او و ساکن بسازند
اگر دیوانخانه را انبار کند و انبار را مسکن خود کند و بود در میان این پسند
از صاحب خانه تقصیر نخواهد بود و درین مسائل که از فروع مسائل قضا و قدر است
تفکر نمودن و تجسس داشتن [illegible] حق تعالی علیم و حکیمست و ظالم نیست و آنچه میکند عین
عدالت و حکمت است اولی است زیرا که تفکر درین باب موجب کفرهاست و عقل اکثر
مردم بآن احاطه نمی‌تواند کرد و ائمه علیهم السلام مکرر از تفکر درین باب نهی فرموده
اند و آنچه جمع میان اخبار بر وجه اجمال بیان شد و بعضی از اخبار را نیز نقل نمائیم
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فقرای مؤمنان در
باغهای بهشت خواهند گردید پیش از اغنیا ... چهل
سال بعد از آن فرمود که برای تو مثلی بیان کنم مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو
کشتی است که بر عشاری بگذرند و نظر کند بیکی نبیند که چیزی در آن ...
و میگوید که این را روانه کنید که برود و نظر کند بدیگری ... پر از متاعست
میگوید که اینرا نگاه دارید تا عشورش را حساب کنیم و از حضرت رسول منقولست
که دو چیز است که فرزند آدم از آنها کراهت دارد مرگ را کراهت دارد و راحت
مؤمن از بلاها و فتنها در مرگست و از کمی مال کراهت دارد و هر چند مال کمتر است
حساب سبکتر است و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هلاک کرد
مردمان را دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرگی و فخر و بسند معتبر از حضرت
امام موسی منقولست که خفیف و سبک شمارید فقیران شیعیان علی بن ابی طالب
را زیرا که ... دوستی که یکی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه

[illegible] بهشت نخواهید داشت و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون روز
قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا کند که کجایند فقرا پس گروهی بسیار از مردم
برخیزند پس حق تعالی ندا فرماید که بندگان من گویند لبیک ای پروردگار ما پس فرماید
که من شما را در دنیا فقیر نکردم برای اینکه نزد من پست بودید و لیکن میخواستم
که در چنین روزی شما را امروز بیاید گم بروید و در میان مردم [illegible] ملاحظه نمایید و هر کس که نسبت بشما
نیکوئی و احسانی کرده است او را [illegible] کرده است از آنجا [illegible] مکافات
عمل ایشان بکنید و از محمد بن الحسین الخ [illegible] منقولست که حضرت [illegible] فرمود
که اینها نادر میشوند و غنیا و اغنیا از چیزی ما که [illegible] بخیر [illegible]
[illegible] میگوئی کنتم [illegible] فرمود [illegible] که [illegible]
ندارد یک حسنه [illegible] بنویسند و [illegible] از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که روز قیامت چون میشود گروهی از مردم از [illegible] محشر برمیخیزند
و می‌آیند تا در بهشت و در را میکوبند پس خازنان [illegible] با ایشان میگویند که کیستید
میگویند فقرا پس ایشان میگویند که آیا پیش از حساب میخواهید [illegible] داخل بهشت شوید
میگویند که چیزی بما ندادید که ما را بآن حساب کنید [illegible] پس از جانب
رب العزة ندا آید که راست میگویند ایشان را داخل کنید و حضرت امام موسی کاظم صلوات
الله علیه فرمود که حق سبحانه و تعالی میفرماید که من توانگری اغنیا را عطا نکردم برای اینکه
نزد من گرامی بودند و فقیری فقرا را نه [illegible] که در نزد من بیمقدار بودند و لیکن فقرا را
وسیله ابتلا و امتحان اغنیا گردانیدم اگر فقرا در دنیا نمی‌بودند اغنیا مستوجب بهشت
نمی‌شدند و حضرت [illegible] صادق علیه السلم فرمود که [illegible] شیعیان ما [illegible] امینان
مایند بر محتاج ایشان پس از برای ما فقرا را محافظت نمائید تا حق شما را محافظت نماید
و بسند صحیح منقولست که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که [illegible] ما نزد [illegible]

[illegible] پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسبان
مشهور پر قیمت سوار شدند امروز با عطا کن آنچه [illegible] عطا فرموده بودی
حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید که برای تو و هر یک از یاران امثال تو [illegible]
ساخته ام بهتر [illegible] آنچه با اهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیا را آفریدم
تا هنگام انقضاء دنیا و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که روزی شخص
مالداری که جامهای پاکیزه در بر داشت بمجلس حضرت رسول آمد و نشست پس آن
مرد پریشانی که جامهای چرکین پوشیده بود آمد و در پهلوی آن مرد غنی نشست
آن مرد جامهای خود را جمع کرد و از زیر دامن او کشید حضرت رسول فرمود که
ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بچسبد گفت نه فرمود که ترسیدی که از توانگری تو
چیزی باو برسد گفت نه فرمود که پس ترسیدی که جامه‌ات کثیف و چرکین شود
گفت نه فرمود که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرین بدی هست که آن
شیطان یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت میدهد و هر حسنی را
در نظر من قبیح و زشت مینماید و اینک تدارک این عمل نصف مال خود را باین مرد
فقیر عطا کردم حضرت به آن مرد پریشان فرمودند که قبول میکنی گفت نه آن شخص
از او پرسید که چرا قبول نمیکنی گفت میترسم که بآن بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شده
در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی هر
وقت ببینی که غنی رو بتو آورده است بگو که گناهی کرده‌ام که خدا مرا در دنیا بعقوبت
آن گناه گرفتار کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که خدا
[illegible] میگوید که [illegible] صبر کنید ایشانند جمعی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده
میکنند و فرمود که [illegible] مساکین بفقر خود راضی و خشنود باشند رحمان کنند
[illegible] تا [illegible] باید از حق تعالی شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما و اگر چنین

نقاضی این صفات است از برای او میکند و مراد از سوال کردن ایجاب باشد که تفحص
او نماید و بدانکه احادیث در مدح کفاف بسیار وارد شده است چنانچه
منقولست از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه که رسول خدا صلعم گذشت بر
شتربانی که شتری چند داشت و میچرانید و از او شیر طلبید گفت در جواب که آنچه در
پستانهای شتران است چاشت مردم قبیله است و آنچه در ظرفهاست شام ایشانست حضرت
فرمود که خداوندا مال و فرزندش را زیاده کن پس گذشتند بشبانی که گوسفندان
خود را میچرانید و از او شیر طلبیدند و آنچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید و با
آنچه در ظرفها بود بخدمت حضرت رسول فرستاد و یک گوسفند نیز هدیه فرستاد گفت
این نزد ما حاضر میبود اگر زیاده احتیاج هست دیگر بفرستم حضرت فرمود که خداوندا
بقدر کفاف او را روزی بده بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله برای آنکسی
که سوال ترا رد کرد دعائی فرمودی که ما همه آنرا میخواهیم و برای آنکسی که حاجت
ترا برآورد دعا فرمودی که همه ما آنرا کراهت داریم حضرت فرمود که آنچه از دنیا کم
باشد و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاده باشد و آدمی را از یاد خدا غافل گرداند خداوندا
محمد و آل محمد را بقدر کفاف روزی بده و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلعم فرمود که خداوندا روزی محمد و آل محمد را و هر که محمد و آل محمد را دوست
دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف در روزی و روزی کسی را که دشمن محمد و آل
محمد باشد بسیار کن مال و فرزند و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خداوند
عز و علا میفرماید که بنده مؤمن من محزون میشود از اینکه من روزی بر او تنگ میکنم
و حال آنکه باعث زیادتی قرب او میشود بسوی من و خوشحال میشود بنده مؤمن
که روزی را بر او فراخ کردانم و حال آنکه باعث دوری او میشود از من و در حدیث
دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی که خوشحال ترین مردم و مقرب

[illegible] میدهد انجام عیبی که مثلا اسب را نمیگذارد [illegible] و درحدیث
فرمود که فقر مرگ بزرگست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فقر
است راوی عرض کرد که فقر از دینار و درهم را میفرمایند فرمود که نه ولیکن مراد
فقر از دین است و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که سبک شمارد و خفیف
کند فقیر مسلمانی را بدرستی که خدا او را سبک شمرده است و خدا او را در روز
قیامت خفیف و سبک میگرداند مگر آنکه از این عمل توبه کند و هر که فقیر مسلما
نی را گرامی دارد چنانست که خدا را در روز قیامت ملاقات و از او راضی باشد و
حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که هر که ملاقات نماید فقیر مسلما
نی را و سلام کند بخلاف سلامی که باغنیا میکند چون در قیامت خدا را ملا
قات نماید یعنی بمقام حساب آید از او در خشم باشد یا ابا ذر ان الدنیا مشغلة
القلوب والابدان وان الله تبارك وتعالی سائلنا عما نعمنا في حلاله فكيف بما
نعمنا في حرامه يا ابا ذر اني دعوت الله جل ثناؤه ان يجعل رزق من يحبني الكفاف
وان يعطي من يبغضني كثرة المال والولد ای ابوذر بدرستی که دنیا مشغول
کننده دلها و بدنهاست از یاد خدا و کار خدا و بدرستی که حق تعالی از ما سؤال
خواهد کرد از آنچه تنعم کرده‌ایم در حلال او پس از ما سؤال نماید از آنچه تنعم کرده
باشیم در حرام او ای ابوذر من از خدا سوال کردم که بگرداند روزی هر کسی که مرا
دوست دارد بقدر کفاف عطا نماید بکسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند
بدانکه این حدیث دلالت میکند بر اینکه که بر حلال نیز حساب میباشد و سابقا
حدیثی [illegible] گذشت بر صرف کردن حلال مومنان حساب نمیکنند ممکنست که مراد
مومنان در آنجا مومنان خالص باشد و در اینجا مراد از اینکه از ما سوال میکنند
این باشد که یعنی از افراد مسلمانان سوال میکنند یا آنکه مراد از حساب نکردن آنکه

توفیق زیادتی خیر است کرامت کنیم و هر که اراده نماید زراعت کشت دنیا را یعنی در اعمال
و افعال پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضای
حکمت و مصلحت و او را در آخرت بهره نخواهد بود و حاصلش آنست که هر که عملی برای
آخرت در عمل خود موفق باشد میشود و میامن برکات آن بروزگار او یکی ده و در
آخرت حسنات او مضاعف میشود و هر که عمل او از برای دنیا باشد و دنیا مقصود او
نرسد اما نه بوجهی که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا
بیابد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود لهذا افعال سلاطین ما و اصلب بدعت
در دنیا چند روزی مدد شیطان با ایشان نفعی میرساند و در آخرت محرومند و جمعی
که نیت خود را برای خدا خالص کرده اند غالب اوقات در دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب
نمیشود تا مزد خود در آخرت کامل یابند و در دنیا عمل ایشان مشوب باغراض فاسده دنیوی
نباشد زیرا که هیچ عمل را حق تعالی رد نکرده است حتی کافران هستند که زحمتها و ریاضات
شاقه برای امور فاسده دنیا میکشند چنانچه میشنویم بآن مطلب فاسد میرسند مثل
آنکه میخواهند که ایشان را کشف سفلیات حاصل شود و گاه هست که بآن مطلب خود میرسند
چون از سعادت آخرت محرومند بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها
عبادت کند و حق تعالی این معنی را باو ندهد زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده
و مصلحت او را در این میداند که در دنیا این را باو ندهد زیرا که غالب آنست که این معنی
باعث اثبات عجب او میشود و از خدا باز میماند حتی آنکه در حدیث وارد شده است
که ایمان مؤمن که کامل شد حق تعالی راه خواب دیدن را هم از او مسدود میگرداند و
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که بدرستی که مؤمن نیکی که میکند مردم
نیکی او میکنند و احسان او در میان خلق مشهور میشود زیرا که چون از برای خدا
میکند نیکی و معروف او باسمان بالا میرود و در زمین پهن نمیشود و نیکی و احسان کافر

ترین انسان نزد من بنده مؤمنی است که بهرهٔ عظیم از صلاح داشته باشد و بندگی
عبادت پروردگار خود کند و در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم گم
نام باشد و انگشت نما نباشد و روزی او بقدر کفاف باشد و صبر کند بر آن تا بمیرد چون
مرگ او را دررسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش کم باشند یا اباذر طوبی
للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الآخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا و ترابها
فراشا و ماءها طیبا و اتخذوا کتاب الله شعارا و دعاءه دثارا یقرضون الدنیا
قرضا یا اباذر حرث الآخرة العمل الصالح و حرث الدنیا المال و البنون ای ابوذر
خوشا حال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند و ترک لذات دنیا کرده اند و
بسوی آخرت و اعمالی که موجب سعادت آخرت است رغبت نموده اند ایشان گروهی اند
که زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خاک زمین را فرش و بستر خود قرار داده
اند از بوی خوش و آب قناعت کرده اند که خود را باب از بوهای بد پاک میکنند
و کتاب خدا را پیراهن تن خود گردانیده اند و پیوسته تلاوت میکنند و بآن عمل
مینمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا میکنند و دعا را لباس خود ساخته اند که هرگز
از خود جدا نمیکنند و دنیا را از خود بریده اند بنوعی که گویا قرض میدهند دنیا را و عوض
دادیم که در آخرت عوض بگیرند ای ابوذر زراعت آخرت عمل صالح است و زراعت
دنیا مال و فرزندان حضرت در اینجا اشاره فرموده اند بتفسیر این آیه من کان یرید
حرث الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة
من نصیب و ترجمه اش اینست هر که اراده نماید در دنیا کشت آخرت را یعنی که عملی چند را
که موجب ثواب آخرت باشد در دنیا تحصیل نماید و تخم آنها در بستان دل بکارد و
باب اعمال صالحه آنرا پرورش دهد تا در عرصه قیامت حاصل آنرا بردارد زیاده کنیم
برای او در کشت او یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بر آن باآنکه او را

که قرآن اشعار خود کرده اند و دعا را دثار خود کرده اند و شعار جامه ملاصق بدن

اختصاصش با آدمی بیشتر می باید و احادیث درین باب اختلافی دارد از بعضی احادیث

افضلیت دعا و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر معنی قرآن یابد بهتر است و اگر نه دعا و بعضی

برعکس گفته اند و آنچه این خاکسار بخاطر میرسد آنست که نسبت باحوال مختلف می باشد

و آدمی میباید که طبیب نفس خود باشد و در محالی آنچه مناسب داند او را بآن بدارد

و گاه هست که آدمی را حالتی بهم میرسد که قرآن آدمی را بیشتر مرغوبست و گاه هست

دعا آدمی را بیشتر باصلاح می آورد و گاه هست که از میان دعاها دعای حاجتی آدمی را باعث

قرب میشود مثل آنکه گاه هست که آدمی در مقام خوفست اگر خوف سهلی دارد

مناسب آن هست که دعاهائی که مشتمل بر تخویفاست بخواند تا چون ماده اش

مستعد شده است باعث کمال آن صفت گردد و اگر خوف بسیار دارد دعاهای رجا

بخواند که خوف بسیار بیاس می انجامد همچنین در باب رجا و سایر صفات نفسانی

همچنین در باب قرآن خواندن بسیار است که آدمی آیه یا دعائی خوانده است

چندان در او تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان

در او اثر میکند که فوق آن متصور نیست و چندان از آن معارف برو فایض میشود

که احصا نمیتوان نمود و درین باب سخن بسیار است و عرصه سخن تنگست اگر خدا

خواهد در محل خود مناسب بیان شود انشاء الله تعالی یا ابا ذر یا ابا ذر انی لخبرنی

فقال عز و جل لی ما ادرك العابدون درك البكاء عندی و انی لابنی لهم

فی الرفیق الاعلی قصرا لا یشرکهم فیه احد قال قلت یا رسول الله ای المؤمنین اکیس

قال اکثرهم للموت ذکرا و احسنهم له استعدادا یا ابا ذر اذا دخل النور القلب انفسح

القلب و استوسع قلت فما علامة ذلك بابی انت و امی یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود و التجافی عن

دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله ای ابوذر بدرستی که پروردگار من

میکنند دیگران که معروف بنیکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر میشود و با آسمان بالا نمیرود و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت رسول کفران نعمت میکردند با اینکه حق نعمت و احسان بر قریشی و عربی و عجمی داشت که معروف نیکیش بر خلق زیاده از آنحضرت بود و همچنین ما اهل بیت را کفران میکنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که این احسانها و نیکیهای ایشان را کسی شکر نمیکند و ایضا منقولست که مفضل بن عمر بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی از علمای عامه که نزد ما میآیند میگویند که حق تعالی بنده را دوست داشت ملکی از آسمان برای رفعت شان او ندا میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد و شما او را دوست دارید پس محبت او در دلهای مردم میافتد و هر بنده را که دشمن داشت منادی از آسمان ندا میکند که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد و شما او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم میافتد چون این گفتم حضرت راست نشستند و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند و گفتند نه چنین نیست که ایشان میگویند و لیکن چون حق تعالی بنده را دوست داشت مردم در زمین وامیگذارد که بعداوت و دشمنی او مشغول میشوند و بد او را میگویند پس اینها گناهکار میشوند و موجب ثواب و اجر او میشود و چون بنده دشمن دارد او را محبوب مردم میگرداند که بنا حق مدح او کنند و او را تعریف کنند که ایشان و هر دو گناهکار باشند بعد از آن فرمود که کی نزد خدا محبوبتر از حضرت یحیی بن زکریا بود و مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت علی بن ابی طالب بود و مردم آن آزارها کشید که میدانید و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت امام حسین بن علی بود و مردم آزار او کردند تا او را شهید کردند و بدانکه در این فقرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله اشعار فرموده اند بفضیلت فقرات بر دعا این که فرمود

که آزان تغییر وتقلب میکند تمیز میان نیك و بد بکند و راه حق را بیابد و کم نکند و همچنین هر یك از صفات حسنه و نیات صحیحه که او را باعمال شایسته راه نمائی مینماید بمنزله چراغی و مشعلی بلکه خورشید منیر برای نفس و باین در دلهای کاملان چراغهاییست از علم و معرفت و انواع کمالات روحانی و کشادگی دل کنایه از استعداد قبول علوم حق و معارف الهیست زیرا که دلها اشقیا مانند ظرفیست میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در ان داخل نمیشود و قبول هیچ حقی نمیکنند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلف است بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از بابت پیاله ایست که گنجایش اندکی از علوم معارف دارد و بعضی کوزه یا دو از ابعد حوصله اش بلند برین از سر بدر میرود و از بسیاری عبادات و کمالات وسعت زیاده می‌شود استعداد قبول معارف بیشتر میشود تا آنکه بمنزله دریائی میشود که هرچند نهرهای حقایق را براو بریزند مطلقا او را انجا بدر نمی‌آورد و آن انوار معنوی سبب این کشادگی می‌شود و این کشادگی سبب ادراك قبول حق میگردد که قبایح دنیا و بدیهای آنرا بداند و ترك انها نماید و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه آخرت و کمالات معنویرا دانسته طالب انها شود و بتحصیل آنها خودرا مستعد موت کرد انداباذر اتق الله ولاترى الناس انك تخشى الله فيكرموك وقلبك فاجر ياباذر ليكن لك في كل شيء نية حتى في النوم والاكل يا ابا ذر ليعظم جلال الله في صدرك فلا تذكره الجاهل عند الكلب اللهم اخزه وعند الخنزير اللهم اخزه اي ابو ذر از مناهی خدا پرهیز کن و از خدا بترس و بمردم چنین منما که از خدا میترسی برای اینکه تو را گرامی دارند و دلت مایل بفجور و بدیها باشد ای ابو ذر باید که ترا در هر کاری که کنی نیت قربت باشد که جمیع کارها را از برای خدا کنی حتی خواب کردن و چیزی خوردن را ای ابو ذر باید که در سینه تو جلال و بزرگواری خدا عظیم باشد و خدارا سبك یاد نکنی چنانچه جاهلان سك که

پیغمبر در وصف ایشان فرمود که بعزت جلال خودم سوگند میخورم که می یابند عابدان از
هیچ عملی آنچه از گریه می یابند نزد من ثواب و قرب بدرستی که من از برای ایشان
بنا میکنم در اعلا مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصرها که هیچ کس در آن
قصر و مرتبه با ایشان شریک نباشد ابو ذر گفت که عرض کردم یا رسول الله که کدام یک از
مؤمنان زیرکتر و عاقلترند فرمود که آنان که یاد مرگ بیشتر میکنند و تهیه از برای آن
درست میکنند ای ابوذر چون نور در دل آدمی داخل شد آن دل گشاده و فراخ میشود
ابوذر گفت علامت این حال چیست پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که
علامت منور بودن و گشادگی دل میل آدمیست بسوی آخرت که خانه جاویدست
و رجوع کردن بکاری که برای آن خانه بکار آید و پهلوتهی کردن از دنیا که خانه فریب
و مکر و غفلت است و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از آنکه در رسد بدانکه احادیث
در باب فضل گریستن برای خدا سابقا ایراد نمودیم و از عقل شرع معلوم است که تضرع
بدرگاه مجیب نیاز مورث سعادت دنیا و آخرت و گریه را مراتب بسیار است و هر کسی
در خور مرتبه خود از آن بهره میبرد یکی میگرید و نان از خدا میطلبد و دیگری
خلاصی جهنم میطلبد و دیگری بهشت میطلبد و دیگری قرب میطلبد تا مرتبه محبان
که از هر قطره صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را باین برابر نمیکنند چنانچه در آخرت
کسی شریک قطرات ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و احادیث
در باب یاد مرگ کردن باعمال صالحه مهیا و در آن شدن که چون در رسد آدمی را حسرت
نباشد نیز گذشت معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و بنا
عبادت و صفات حسنه می باشد زیرا که چنانچه روشنیهای ظاهری دیده ظاهر را
بینا میکند که تمیز کند میان اشیا حقیقت لوان و اشخاص را ببیند و راههای ظاهری را
گم نکند همچنین علم و معارف موجب اینست که دیده دل بینا شود و نفس ناطقه انسانی

طعام را باین نیت عبادتی شود و این طعام هم نور میشود و قوتی که از آن حاصل
میشود بصرف بندگی خدا میشود و همچنین خواب را این میکند که در هنگام عبادت
حضور قلب داشته باشد و عمل بفرموده الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف
نشود و اگر به بیت الخلا میرود برای این میرود که خود را از کثافات و نجاسات
پاکیزه کند که در وقت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و
چون تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت در این مقام جناب مقدس نبوی
باین معنی اشاره فرموده اند که باید که ترا در هر کاری نیتی باشد و هیچ کار بی نیت
[illegible] بجا نیاوری حتی در خواب کردن و طعام خوردن و [illegible] حضرت فرموده اند
باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی و خدا را در مقامهای [illegible] ذکر کنی [illegible] است که
از روی بی اعتباری در هر مقام خدا را یاد نکنی بلکه غرض تو یاد خدا و توسل باو باشد
و گذشت که ذکر خدا در همه حال خوبست و در احادیث وارد شده که در صغیر
و کبیر در امور باید که بخدا متوسل باشند و از او استعانت جویند در جمیع حاجات [illegible]
[illegible] از او سوال نمایند و این معنی تعظیم [illegible]ست که خود را قدرت و
توانائی خود را ناچیز دانند و در جمیع امور خود را محتاج خدا و [illegible] خود دانند و بدانند که
توجه [illegible] دقت [illegible] نسبت دارد و تفصیل این معنی انشاء الله بعد از این
مذکور خواهد شد یا اباذر ان لله ملائکة قیاما من خیفته ما رفعوا رؤسهم حتی
ینفخ فی الصور النفخة الاخرة فیقولون جمیعا سبحانک وبحمدک ما عبدناک کما ینبغی لک
ان نعبدک [illegible] لغلت منه جماجم من فیه مغربها ولو زفرت جهنم زفرة لم یبق
ملک مقرب ولا نبی مرسل الا خر جاثیا لرکبتیه یقول رب نفسی نفسی حتی ینسی
ابراهیم [illegible] یقول یا رب انا خلیلک ابراهیم فلا تنسنی یا اباذر [illegible]
[illegible] که [illegible] آتش [illegible] میکنند تا روی

دیدند میگویند که خداوندا ان الخوار کن و چون بجولک بو خورند میگویند خداوندا انوا
خوار کن احادیث در مذمت دنیا در اول کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی علیه السلم
منقولست که حضرت عیسی علیه السلم بحواریان فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما
نمی آید که ظاهر خود را پاک کنید که خوش آینده باشد و دلهای شما فاسد باشد و پوست
بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف و پر چرک باشد مباشید از باب غربال که آرد خوب
از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه میدارد همچنین شما
کلام حکمت را از دهان خود بیرون می آورید برای مردم و کینه و بدیها را در سینه
خود نگاه میدارید ای بندهای مثل شما مثل چراغیست که مردم را روشنی میدهد
و خود را می سوزاند ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما خود را در آورید و اگرچه
باید که بزانو راه روید خود را به مجالس برسانید بدرستی که حق تعالی زنده میکند
زمینهای مرده را بباران های درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلم
منقولست که خوشا حال بنده گمنامی که مردم اعتبار بشأن او نکنند و او مردم را شناسد
و مردم او را نشناسند حق تعالی او را شناسد و از او خشنود باشد این جماعت چراغهای
هدایتند که حق تعالی ببرکت ایشان دفع میکند هر فتنه تاریک کننده که مردم را
بشبهه اندازد و برای ایشان میگشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمه خود
نمیکنند و جفاکار و ریاکننده نیستند و بلکه کسی که عظمت الهی در نفسش مستقر
گردیده و بینی دنیا و اهل دنیا بر او ظاهر شده و قدر اوقات عمر خود را دانسته
در هر امری تا رضای خدا در آن ندانند و نباید که بکار آخرت او متوجه آن کار نشود
و عمر خود را ببطالت ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او
تحصیل آخرتست برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف نشود و او را قوت
بندگی بهم رسد و اگر این معنی بحسب واقع منظور او باشد محض کند لیکن خاطرنشان

و تکذیب ما کرده است و هیچ بهره از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود
بعد از آن حضرت استدلال بآیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها میکند
و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمود
که والله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا آن را خلق فرموده است
و جهنم خالی نیست از ارواح کفار و بدکرداران از روزی که خدا آن را خلق فرموده است
و آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد داشت که کفار
مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز بر طرف نمیشود و سنیان و غیر ایشان
از فرقهای غیر شیعه اثنا عشریه هر یک که در مذهب خود متعصب و راسخند و عقل
ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود
اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت
علیهم السلام داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف عقلند و چندان تمیز میان حق و باطل
نمیتوانند کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی و ممکنست که حق تعالی بفضل خود ایشان را
از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان کبیره و شیعیان اثنا عشری ایشان
مستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکنست که حق تعالی بفضل کامل خود ایشان را بیامرزد
و بجهنم نبرد البته مخلد نخواهند بود و آخر نجات می یابند و داخل بهشت می شوند و
کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکوة
و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری دین باشد و هر که
صاحب آن دین است آن را شنیده است او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم است
هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش ندارد و بسند
صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که فرزند
رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود که ای محمد

که صور بدمند دمیدن آخر که همگی خلق باز زنده می شوند پس جمیع ملائکه در آن
حال میگویند که خداوندا ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص و عیبها و اینکه عبادت
ما قابل درگاه تو باشد و ترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزا
وار است که ترا عبادت کنند و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد هر آینه عمل
خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در آن روز مشاهده نماید و اگر
دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که در قعر دیگهای جهنم
جوشیده است در مشرق آفتاب بریزند هر آینه از حدت و حرارت بجوش آید
مغز سر آن جماعتی که در مغرب آفتابند و چون جهنم در صحرای محشر ظاهر شود و
نعره کشد نماند احدی نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه بزانو در افتد هر یک و
استغاثه کنند که پروردگارا نفس مرا رحم کن و مرا نجات بخش همه در اندیشه
خود باشند حتی ابراهیم خلیل خدا که فرزند خود را فراموش کند و بحال خود
مشغول باشد و گوید ای پروردگار من خلیل تو ام ابراهیم مرا در این روز از شدت
خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقایدی که اقرار بآنها
واجب است از ضروریات مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت
و دوزخ است و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجود است چنانچه
بسند معتبر که ابو الصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال نمود
که بهشت و دوزخ آیا الکنون موجود هستند فرمود که بلی بدرستی که حضرت رسول
داخل بهشت شد و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج ابو الصلت عرض نمود
که جمعی میگویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ
را [illegible] است حضرت فرمود که [illegible] ایشان
و ما از ایشان نیستیم کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر نموده است

برایشان ببستی نازل کند پس حضرت با ابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است

و مرا کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر عم فرمود که

اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه با ایشان

میرسد از الم عذاب آیا چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا مرگ نمی باشد

که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش گرسنه

و تشنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و رویهای ایشان سیاه شده باشد

و محروم و نا امید و پشیمان و غضب کرده پروردگار [illegible] رحم بر ایشان نکنند و عذاب

ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب

آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بپاره‌های آتش بدنهای ایشانرا

درند و گرزهای آهن بر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشانرا

در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و برو ایشانرا در آتش میکشند و با شیاطین

ایشانرا در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشانرا میبندند اگر دعا کنند

دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود اینست حال

جماعتی که بجهنم میروند [illegible] منقولست در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که جبار عنید

[illegible] که در جهنم میروند و بخورد او میدهند آنرا که روان شود از بو

[illegible] اهل جهنم از چرک و ریم و زردابه که از تن زنا کاران میچکد و [illegible]

تمام [illegible] ایشان [illegible] و از

طرف [illegible] مرگ میباشد [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

بپوشید آتش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است که انتها نیست مگر
زندگانی را لیکن عقبه تو را درست کن به درستی که جبرئیل آمد نزد حضرت رسول
اندوهناک و ترش کرده و آثار اندوه از چهره‌اش ظاهر بود پیش از آنکه هر گاه می‌آمد متبسم و خندان
و خوشحال می‌آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون
آمدی جبرئیل گفت که امروز دمهای را که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود
که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش
جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر
دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم
و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده بعوض آب با اهل جهنم
میخورانند اگر در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر
یک حلقه از زنجیر که هفتاد ذرع است بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از
از گرمی آن دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان
بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل این اخبار را بیان فرمود
حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه درآمدند حق تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان
که پروردگار شما را سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی
کنید که مستوجب عذاب شوید پس بعد از آن هر گاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می‌آمد متبسم
خندان بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت
جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم او را میدانند و چون اهل
جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون
بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند
پس پوستهای ایشان تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب

نزدیکی او نداشت و به سببی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که
صراط را بر روی او بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین
و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانو استغاثه درآیند و در حدیث دیگر منقولست که عشاق
وادیست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و هر قصری سیصد خانه است
و هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی
عقربست و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبو زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر
خود را جمع کند بر اهل جهنم بریزند از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست
که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته
میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می‌آید مرتبه دوم لظی است که حق تعالی
در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را با پوست سر ایشان
بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بر حق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده
مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حق تعالی
در وصف آن میفرماید که سقر آتشیست که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و
اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و آتشیست بسیار سیاه کننده پوست کافران
یا ظالم و هویداست بر ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه
چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شترانی زردند
که در هوا میروند و هر که را در آن افکنند او را در هم میشکند و [illegible] و مرتبه [illegible] از
ایشان مشاهده نمایند و چون مانند سرمه سوده شوند حق تعالی ایشان را بحالت اول
باز گرداند و مرتبه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک
فریاد ما برس چون [illegible] فریاد ایشان [illegible] ظرفی از آتش [illegible] که مملو است از چرک
[illegible] پوستهای ایشان جدا شده [illegible] باشد ایشان [illegible]

عذاب هر یک از ایشان مانند دو دخانه انچرک و ریم روان میشود و انقدر میگریند
که از آب دیده ایشان نهرها جاری میشود و در رویهای ایشان جویها بهم میرسد بعد از ان
اشک منقطع میشود و خون بجای اشک می بارند بحدی که کشتیها در آب دیده ایشان
جاری میتوان کرد و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که جهنم را هفت درست
از یکدر فرعون و هامون و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند
و از یکدر مشرکان و کافران داخل میشوند از ان جماعتی که هرگز بخدا ایمان نیاورده اند
و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در ان
در شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است و یکدر دیگر باب سقر است و یکدر دیگر
باب هاویه است و هر که از ان در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس
جهنم جوشی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو
میرود و ابد الاباد حال ایشان در جهنم اینست و یکدر دیگر در یست که از ان دشمنان
ما و هر که با ما جنگ کرده و یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین
درهاست و گرمی و شدتش از همه بیشتر است و منقولست از ابن عباس که روزی بود
در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه امدند و پرسیدند که بهشت
و دوزخ در کجا اند حضرت فرمود که بهشت در اسمانست و جهنم در زمینست
و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از فلق فرمود
[illegible] چاهیست در جهنم که در ان هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار [illegible]
[illegible] هفتاد هزار [illegible] است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برای اهلش مهیا کرده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گند
و کثافت آن و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل دره از گرمی و تعفن و عذاب آن
و عذاب شدید آن پناه بخدا میبرند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن چاه از خباثت
و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه
مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوقست که اینها جای پنج کس از امتهای گذشته
دو کس از این امت اما آن پنج کس یکی قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است
که با ابراهیم منازعه کرد و گفت که من می‌میرانم و زنده میکردانم و فرعون است که دعوی
خدائی کرد و یهود است که یهود را گمراه کرد و دیگری بولس است که نصاری را گمراه کرد
از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و بسند صحیح از حضرت
صادق منقولست که حضرت رسول ص فرمودند که شبی که بمعراج میرفتم در عرض راه صدای
مهیبی شنیدم که از آن خایف شدم جبرئیل گفت که شنیدی یا محمد گفتم بلی گفت این
سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم اکنون بقعرش رسیده
فرمود که بعد از آن دیگران حضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود پس
حضرت رسول فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی مرا دید خندان و خوشحال
شد تا آنکه رسیدم از ملکی از ملائکه که از آن عظیم تر ملکی ندیدم با هیأتی بسیار منکر و
غضب از جبینش ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت بمن بجای آوردند او
بجا آورد و لیکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم
که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسانم گفت گنجایش دارد که از او بترسیدی
ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است از روزی که حق تعالی
او را والی جهنم کرده است هر روز خشم و غضبش زیاده بر دشمنان خدا و اهل
معصیت میگردد و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی

چون بنزدیک روی ایشان بیاورند پوست و گوشت رویشان در آن بریزد
از شدت حرارت چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده‌ایم آتشی را که احاطه
کند بایشان سراپرده‌های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان رسند بآبی که
مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند رویهای ایشان
بد شرابیست مهل برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش برای ایشان و هرگاه در دهان یک
اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هرچند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل
آن پوست پوست دیگر بر بدنش برویاند طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد
سراپرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد
خانه از آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و
عقربها از آتش است و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل این طبقه مهیا
کرده چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده‌ایم برای کافران زنجیرها
و غلها و آتش افروخته را طبقه هفتم جحیم است که فلق در آنجاست و آن چاهیست در جهنم
که چون در آنجا را میگشایند جهنم مشتعل میشود این طبقه بدترین طبقات دوزخ است
و صعود کوهیست از مس در میان جهنم و اثام وادیست از مس گداخته که
بر دور آن کوه جاریست و بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند که از
روزی که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا او را رخصت فرماید که
بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند
و اهل جهنم و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بوی و کثافت آن وادی
و آنچه خدا در آن برای اهلش مهیا فرموده از عذاب بحق و در آن وادی کوهیست که جمیع
اهل آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عذابهائی که خدا در آنجا

بطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است
نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می‌آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار
خود بطلب که ما را بمیراند و او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در جهنم جائی هست که اهلش از آن
استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاندست و هر شیطان متمرد و هر متکبری
که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیه السلام داشته باشد
و فرمود که کسی در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسیست که در دریای آتش
باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت
حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش
سخت‌تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهل‌تر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است
که فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه مینمایند از خدا
طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست
از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استغاثه مینمایند و آن تابوتیست
که در آن تابوت شش کس از پیشینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر
خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی
دین خود کرد و آن کسی که یهود را یهودی کرد بعد از پیغمبر ایشان و آنکسی که نصاری را بعد از
پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معویه و سرکرده خوارج
نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که اگر در این مسجد
صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هر آینه
مسجد که در مسجد است بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتر
که یکی از ایشان که میگزد کسی را از اهل جهنم تا چهل سال درد آن را مییابد و عقربها هست [illegible]

خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد البته بروی تو میخندید اما بتو اظهار
بهجت نمی‌نمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام بر من نمود و مرا بشارت بهشت داد پس من
بجبرئیل گفتم چون جمیع اهل سموات او را اطاعت مینمودند که بفرماید مالک را که آتش دوزخ
بما بنماید جبرئیل گفت که ای مالک بمحمد بنما آتش دوزخ را پس پرده را برگرفت و دری
از درهای جهنم را گشود ناگاه از آن زبانه باسمان بلند شد و ساطع گردید و بجوش آمد
که من در بیم شدم پس گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را بیندازد فی الحال امر فرمود که آن
زبانه بجای خود برگردد پس برگشت و در حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه
که حق تعالی میفرماید که بریده شده است برای کافران جامها از آتش که این آیه برای بنی امیه
نازل شده است که آتش ایشانرا فرا گیرد چنانچه جامه آدمی را فرا میگیرد پس لب زیرین
ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر برسد بعد از
آنکه حق تعالی میفرماید که بریزند بالای سر ایشان آب جوشان که بگدازد از غایت
حرارت آنچه در شکم ایشانست از احشا و امعا و پوستهای ایشانرا و برای ایشان گرزها
از آهن آماده کرده اند که هرگاه که خواهند بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم
برگردانند ایشانرا بآن گرزها و گویند بچشید عذاب آتش سوزانرا و در حدیث وارد
شده است که اگر گرزی از آن گرزها را در زمین گذارند جمیع انس و جن جمع شوند و
خواهند که آنرا بردارند نتوانند برداشت و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقولست
که فرمود برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان در زنجیر
کرده اند و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس
گداخته پوشانیده اند و جبها از آتش برای ایشان بریده بر ایشان بسته اند در میان
عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس
هرگز آن درها را نگشایند و هرگز نسیمی بایشان داخل نشود و هرگز غمی بایشان

خواهند بود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که اهل اهل بهشت داخل بهشت
شوند و اهل جهنم جهنم در آیند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای
اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها درآید خواهید شناخت گویند نه پس بیاورند مرگ را
بصورت گوسفندی سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان بگویند
که ببینید این مرگست پس حق تعالی امر فرماید که او را ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت
همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود
شما را مرگ نخواهد بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان
ایشان را از روز حسرت در روزی که هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد
و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روزست که حق تعالی اهل
بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد
که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و یا
باذرّ امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء الدنیا فی لیلة ظلماء لاضاءت لها
الارض افضل مما یضیء بالقمر لیلة البدر ولوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض ولو ان
ثوبا من ثیاب اهل الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه وما حملته ابصارهم
ای ابوذر اگر زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و در دنیا نظر کند
در شب تاری هر آینه زمین از نور جمال او روشن شود بهتر از آنکه روشن میشود از
ماه شب چهاردهم و هر آینه بوی خوش او برسد بمشام جمیع اهل زمین و اگر جامه از جامهای
اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر آینه هر که بسوی او نظر نماید مدهوش شود
و دیده او تاب نظر [illegible] آن نیاورد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که بخدمت
حضرت صادق ع عرض نمودم که یا ابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا
مشتاق گرداند فرمود که ای ابو محمد بدرستیکه بوی بهشت را از هزار ساله راه میشنوند پست ترین

ست که اگر بگویند این ابها اینقدر باز مدت مینماید و از عبدالله عباس منقول است
که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار
دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار
شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است
که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن مارها به قدر نخلهای طولانی است
می آید نزدیک فرزند آدم میگزد و ملک جهنم [illegible] جمیع پوست و گوشت
او را از استخوانها میکند پس چون میگریزد از آن مار در شعبی از شعبهای جهنم
می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن فرو میرود و در سند معتبر از حضرت صادق
منقول است که حق تعالی هیچکس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت
و منزلی در جهنم برای او مقرر فرموده است پس چون اهل بهشت در بهشت قرار
میگیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر
کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در
جهنم به ایشان مینمایند که منازلیست که اگر معصیت الهی میکردید داخل این منازل
میشدید پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر مردن در بهشت میبود
میمردند از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند پس منادی ندا کند اهل
جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهای
که در آنها مقرر شده بود به ایشان بنمایند و بگویند با ایشان که اگر طاعت الهی میکردید
این منازل را متصرف میشدید پس ایشان را حالی رو دهد که اگر موت باشد
میمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را
در جهنم به بدکاران دهند اینست تفسیر آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت
میفرماید که ایشانند وارثان که میراث میبرند بهشت را و در آن مخلد خواهند

ما حله‌ها باست جبلی مؤمن آینه حور العین است که از غایت لطافت

... در ادران مشاهده مینماید گفت فدای تو کردم آیا حور العین را سخنی

است که بآن تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی میگویند که هرگز خلایق بآن خوش سخنی

نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست گفت میگویند مائیم که خالدات پیوسته خواهیم بود و نمیرد

ما دائمی باشد مائیم تنعم کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه و بدحالی نمی باشد مائیم که

در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن بدر نمیرویم مائیم که پیوسته راضی و خشنودیم

در هیچ حال غضب و خشم نمی‌ائیم خوشا حال کسی که از برای او خلق شده‌ایم مائیم آنان که

اگر یک تار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن دیدها خیره کند و بسند معتبر از

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که بهشت را هشت در است

از یکی پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل می

شوند و از پنج در شیعیان و دوستان ما داخل میشوند و من می‌ایستم بر صراط و دعا میکنم

و میگویم خداوندا سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری کرده و با ما

من اعتقاد داشته است در دار دنیا در آنحال ندا از میان عرش الهی در رسد که دعای

ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم در شیعیان تو پس هر کس از شیعیان و دوستان و آنان

که یاوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بگفتار یا بکفتار شفاعت کند هفتاد

هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را از دری هفتم سایر مسلمانان داخل

می‌شوند از آنان یعنی که اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذره بغض

ما اهل بیت نباشد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که بدرستی

که حق سبحانه و تعالی در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده

پس چون روز جمعه میشود حق تعالی ملکی را نزد بنده مؤمن میفرستد با حله چون آن ملک

بدر بهشت آن مؤمن میرسد بدربانان رخصت میگیرد تا من نزد او بیایم پس دربانان

اهل بهشت را تفقد میدهند که اگر جمیع انس وجن دو مهمان او وارد شوند و از طعام
وشراب او بخورند همه را کافی باشد و از وچیزی کم نشود و سهل ترین اهل بهشت
چون داخل بهشت میشود سه باغ بنظر او می آید چون داخل باغ شد پست ترین میشود در آن
مشاهده مینماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه‌ها آنقدر که خدا خواهد پس
چون حمد و شکر الهی بجای آورد میگویند باو که بجانب بالا نظر کن چون نظر میکند
بجانب نعمت و کرامتی چند مشاهده مینماید که در باغ اول ندیده است پس گوید که پروردگارا
اینرا نیز بمن کرامت فرما خطاب رسد که اگر اینرا بدهیم شاید که باز دیگری را
بطلبی او گوید که نه مرا کافیست و از این بهتری باشد پس چون بآن حدیقه درآید
فرحت و شادی او عظیم شود سپاس شکر الهی بجا آورد پس خطاب رسد که
در جنة الخلد را بر روی او بگشایند چون در را بگشایند اضعاف آنچه در بهشت
دوم دیده بود در آنجا مشاهده نماید و فرح و سرورش مضاعف گردد و بگوید پروردگارا
امر تراست حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من به بهشتها
و نجات بخشیدی مرا از آتش ابو بصیر گوید که چون این بشارتها شنیدم گریستم
گفتم فدای تو گردم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان فرمود که ابو محمد در بهشت
نهری هست که در دو طرف آن نهر کنیزان از زمین روئیده است چون مومن یکی را
از آن کنیزان بگذرد او را خوش آید او را از زمین میکند حق تعالی بجای او دیگری
میرویاند ابو بصیر گفت فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود که مومن را هشتصد
دختر پاکیزه و چهار هزار زن ثیب و دو زن از حور العین کرامت میفرماید ابو بصیر
گفت فدای تو گردم هشتصد دختر پاکیزه باو میدهند فرمود بلی هر یکه با هر یکه
از آنها مقاربت مینماید باکره اند گفت فدای تو گردم حور العین از چه چیز خلق
کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان

بهشت را در بهشت غذائی باشد حضرت فرمود که نه هستی که در بهشت درختی هست
که حق تعالی امر میفرماید بادرا که در آن درخت میوزد و از آن حرکت می آورد و از آن نغمه
چند سا[illegible] میشود که خلایق هرگز بخوبی نشنیده اند پس حضرت فرمود که این بجزای
کیست که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد راوی میگوید که گفتم
فدای تو گردم دیگر بفرما اوصاف بهشت را فرمود که حق تعالی بهشتی بید قدرت
خود خلق فرموده است که هیچ چشمی آن را ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده پروردگار
عالم هر صبح آن را میگشاید و میفرماید که بیفزای بوی خوش خود را بر اهل [illegible] یاد
بفرمایست اینست که حق تعالی میفرماید نمیداند نفسی آنچه مخفی شده است برای ایشان از
چیزها که موجب روشنی چشم و سرور ایشانست جزای کارها چیزی که در دنیا میکردند
و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که طوبی درختیست در بهشت
که اصلش در خانه پیغمبر است و هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر در خانه او شاخی از آن
درخت هست که خواهش هیچ چیز بخاطرش در آید آن شاخ برای او حاضر میسازد
و اگر سواری [illegible] در سایه آن درخت صد سال [illegible] و اگر کلاغی
از [illegible] پرواز کند [illegible] که پیر شود و از پیری [illegible] بپای آن درخت
[illegible] در بهشت چنین کرامتی و سببی [illegible]
[illegible] درختیست که [illegible] والیا [illegible]
[illegible] که [illegible] و بعد [illegible] روی [illegible]
[illegible] اسبان [illegible] میکنند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] که ایشان [illegible]
[illegible]

بنزد مومن می آیند و میگویند که فرستاده پروردگارت بدر ایستاده رخصت
میطلبد پس او بزبان خود میگوید که مرا چه باید کرد ایشان میگویند که ای [illegible]
بحق آن خداوندی که بهشت را بتصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که
پروردگار تو یک رسول نزد تو فرستاده پس ملک در آید و آن دو حله را بیاورد
مومن یکی را بکمر بندد و یکی را بر دوش افکند و با ملک بسوی حق تعالی روان شود و بهر چه
که گذرد از نور او روشن شود تا بیاید بوعدگاه رحمت و کرامت پس چون در آنجا
همگی مومنان مجتمع گردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی
نماید پس ایشان بسجده درآیند خطاب رسد که ای بندگان من سر بردارید که امروز
روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشته ام پس
ایشان گویند ای پروردگار بالله چه چیز از این بهتر می باشد که با کرامت کرده بهشت را
بما عطا فرمودی جواب فرماید که شما را عطا کردم هفتاد برابر آنچه داشته است پیش
از آن جمعه را [illegible] که حق تعالی میفرماید که نزد ما زیادتیهای رحمت و کرامت هست
روز مزید جمعه است شبش بسیار سفید و پر نور است و روزش بسیار نورانیست
پس بسیار خدا را در این شب و روز تنزیه کنید مانند سبحان الله و بزرگی یاد کنید
مثل گفتن اَللّٰهُ اَکبر وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه بسیار بگوئید حمد و ثنای الهی بسیار مکنید بگفتن
الحمد لله و غیر اینها از ثناهای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار فرستید [illegible] چون
بنده مومن از وعدگاه برمیگردد بهر چیز که میگذرد از انوار او نور [illegible] همینکه
با اهل و زنان خود می آید زنانش میگویند که بحق خداوندی که بهشت [illegible]
ای سید ما هرگز ترا بحسن امروز ندیده ایم او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار
خود بنور و حسن یافته ام بعد از آن حضرت فرمود که زنان بهشت رشک [illegible]
راوی گفت که فدای تو گردم میخواهم از تو چیزی سوال نمایم و شرم میکنم [illegible] در

انکه آسمان و در میان [illegible] و هزار سال و از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که حق تعالی در بهشت عمودی از یاقوت

سرخ خلق فرموده است و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه

است خدا برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و بزیارت

یکدیگر روند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و اله منقولست که حضرت

امیرالمومنین صلوات الله علیه و اله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله سؤال از

تفسیر این ایه کریمه که حق تعالی میفرماید که لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها

غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد که ترجمه ظاهرش

اینست که لکن آنانکه پرهیزند از مناهی پروردگار خود و از عذاب او حذر نمایند برای

ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها که بالای آن غرفها منزلها غرفها از آنها رفیعتر است

که بر غایت استحکام بنا شده جاری می شود از زیر آن غرفها نهرها همیشه حق تعالی این

منازل و درجات برای متقیان وعده فرموده بخلاف نمیکند خدا وعده خود را

و سؤال نمود که برای کی این غرفها را بنا کرده اند و با چه چیز بنا کرده اند یا رسول الله حضرت

رسول فرمود که یا علی این غرفها را حق تعالی بنا کرده است برای دوستان اش از مروارید

و یاقوت و زبرجد و سقفهای انها از طلا است و بنقره منقش و مزین ساخته اند هر

غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری دربانی است و عمارت غرفها فرشهای عالی بر

یکدیگر گسترده اند که از حریر و دیبا بافته شده است از خوب دیبا با رنگهای مختلف و در میان

آن فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند پس چون مومن را در بهشت باین

منازل در آورند تاج پادشاهی کرامت بر سرش گذارند و حلها مطرز از طلا و نقره در او

پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حله برنگهای مختلف

مطرز بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند پس چون مومن

می‌شنیدند و تصدیق می‌نمودند و تخلف می‌ورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق ع
منقولست که طوبی درختیست در خانه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نیست هیچ خانه شیعه
مگر آنکه شاخی از آن درخت هست و یک برگ از آن بر اهل آن خانه سایه می‌افکند و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بسیار می
بوسید و این امر بر طبع عایشه گران بود روزی در این باب اعتراض کرد حضرت فرمودند
که ای عایشه شبی که بمعراج بردند و داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک درخت
طوبی برد و میوه از آن درخت بمن داد تناول نمودم آن میوه را نطفه گردید در صلب
من و چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت کردم و از آن فاطمه حامله شد پس هرگاه
که فاطمه را می‌بوسم بوی درخت طوبی را از او می‌شنوم و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری
است بصورت انسی هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم فاطمه را می‌بویم که
از او بوی بهشت [illegible] که حضرت رسول فرمود که حلقه
در بهشت [illegible] که این حلقه را بر
صحیفه [illegible] بعضی از حضرت صادق [illegible] که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بمعراج بردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست

[illegible] صحبت کرده است میان حاجب و مومن ده باغ فاصله

پس [illegible] در سرای هزار ملک ایستاده اند که حجاب رب العزة

ایشان [illegible] رخصت برای ایشان از دوست طلب پس قیم ایشان نزد

[illegible] ایستاده اند و ایشان

هزار [illegible] فرستاده تو را خدا [illegible] کنید چون ایشان عرض

کنند [illegible] پس ایشان بیاید نزد [illegible] هزار [illegible] باشند

و [illegible] ملائکه را [illegible] هر بهشتی [illegible]

[illegible] هر یک را از ایشان

[illegible] بیغرماید که

[illegible] یدخلون علیهم من [illegible] جهات اینست که

[illegible] ایشان [illegible] آنچه یاد [illegible]

[illegible] بیا [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] با پادشاهی [illegible] پادشاه

[illegible] که از جانب حق تعالی شانه بسا

[illegible] ساکنان ایشان

[illegible] میوه های ایشان نزدیک

[illegible] استوار گرفت چنانچه

[illegible] میگویند

بر تخت خود نشیند تخت از شادی بحرکت آید و بخود ببالد پس چون مؤمن در منازل
خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکلست بباغهای او که او را تهنیت گوید بکرامتهای
الهی پس گویند بان ملک خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که در اینجا [illegible]
باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حور العین او مهیای ملاقات
اوست صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریه که برای او درین منزل
مهیا کرده اند از خیمه خود بیرون آید و رو بتخت مؤمن بخرامد با کنیزان خود و او را احاطه
کرده باشند هفتاد حله پوشیده باشد بافته بیاقوت و مروارید و زبرجد رنگهایش از
مشک و عنبر رنگین کرده باشند و بسرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت
و مروارید در پا کشیده و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته پس چون نزدیک دوست
خدا رسد اراده نماید که از شوق برای او برخیزد گوید ای دوست خدا امروز روز
تعب و مشقت تو نیست برمخیز که من از برای توام و تو از برای منی چون نزد او آید یکدیگر
معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچ یک را ملال حاصل نشود پس نظر کند در
حوریه افکند در گردنش طوقی مشاهده کند از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد که
بران لوح نوشته باشد که توای دوست خدا محبوب منی و من محبوبه توام شوق من
برای تو بنهایت رسیده و شوق تو برای من بنهایت رسیده پس حق تعالی هزار
ملک را بفرستد تا او را تهنیت بهشت بگویند و حوریه را بتزویج او در آورند پس چون
باول در از درهای بهشتهای مؤمن رسند گویند بملکی که بان در [illegible] از برای ما
رخصت طلب که خداوند عالمیان ما را فرستاده که او را [illegible] بهشت
گوید آن ملک گوید که باشید تا من بحاجب بگویم تا مؤمن عرض کند که شما آمده اید پس آن
ملک بیاید نزد حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که بر در سرا هزار ملک
ایستاده اند که پروردگار عالمیان ایشان را بتهنیت دوست خدا فرستاده و ایشان رخصت

درآورند و مدتها ایشان را ملال حاصل نشود بعد از نقل این حدیث حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که بهشتهائی که حق تعالی در قرآن یاد فرموده جنة
عدن است و جنة الفردوس و جنة نعیم و جنة المأوی و در میان این بهشتها خدا را
بهشتهای دیگر هست و مؤمن از جنتها و باغستانها هامید هند آنقدر که خواهد
و در آنها تنعم میکند بهر نوعی که خواهد و هر چیزی که مؤمن در بهشت خواهد و طلب
کردنش همین است که بگوید سبحانک اللهم پس خادمان مبادرت می
نمایند و آنچه خواهد بی طلب کردنش همین است که دعویهم فیها سبحانک اللهم
وتحیتهم فیها سلام یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را با چیزی که خواهند.
چنانچه ازین حدیث ظاهر میشود باین وجه باشد که سبحانک اللهم یعنی پاکی
یاد میکنم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست و درود ایشان را بر یکدیگر سلام است
حضرت فرمود یعنی تحیت خدا [illegible] بر ایشان سلام است که وآخر دعویهم ان الحمد
لله رب العالمین و آخر دعای ایشان اینست که بگویند الحمد لله رب العالمین حضرت
فرمود که مراد آنست که چون طعام طلب کردند بر ایشان حاضر شد و از ان [illegible]
بایستند از برای خوردن [illegible] بعد از آن که فارغ شدند حمد الهی بجای آورند
و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که آنحضرت پرسیدند
از تفسیر این آیه که فیهن خیرات حسان فرمود که ایشان زنان مؤمن عارف شیعه
اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمؤمنان تزویج مینمایند چنانکه فرموده است
که حور مقصورات فی الخیام [illegible] حوران بهشتند که در [illegible] سفید اند
[illegible] ایشان [illegible] و در میان [illegible] و یاقوت و مرجان [illegible]
و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر باکره [illegible] ایستاده اند که دربان
ایشانند و هر روز [illegible] ایشان [illegible] و ایشان [illegible] خلق

هر یک از ایشان که اول مرا تناول نماو فرمود که هیچ مؤمنی [illegible] که او را

باغهای بسیار هست بعضی را بیت کرده و بعضی [illegible] و نهرها

از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا قصد [illegible] که گوید آنچه خواهش

کرده نزد او می آید و گاهی با برادران مؤمن خود خلوت میکند [illegible]

بدیدن یکدیگر میروند و در باغهای خود تنعم میکنند و [illegible] مانند

ما بین طلوع صبح است تا طلوع آفتاب از آن بسیار نیکوتر [illegible]

[illegible] هندو [illegible] از زنان آدمیان و [illegible]

[illegible] خلوت میکند [illegible]

[illegible] و گاه هست مؤمنی بر تخت خود تکیه زده [illegible]

[illegible] میگوید که این شعاع [illegible]

[illegible] نکرده [illegible]

[illegible] است [illegible] و چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که یک نیزه جو ان باشد بسبب لطافت مینماید و بسند معتبر از عبد الله بن علی منقول است
که بخدمت بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند و صفت بهشت از او
سؤال نمودند بلال گفت که از حضرت رسول شنیدم که حصار بهشت یک خشت آن طلاست
و یک خشت آن از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل در میان مشک خوشبو کار کرده اند
و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسید که درهای بهشت آنچه
چیز است بلال گفت درها مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخست پرسید که حلقه اش
از چه چیز است گفت باب الصبر در کوچکی است یک لنگه است از یاقوت سرخ و حلقه ندارد
و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگه دارد و وسعت آن در پانصد سال راه است
و آن در را ناله هست میگوید که خداوندا اهل مرا بمن رسان و باب البلاء که جمعی که در دنیا
ببلا مبتلا گردیده اند مانند مصیبتها و دردها و مرضها و غیر آنها از آن در داخل میشوند
از یاقوت زرد است و یک لنگه است و بسیار کمست کسی را که از این در داخل شود زیرا که
بر بلاها جزع و فزع میکنند گفت از در بزرگ پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا
کرده اند و از محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و با خدا
انس خود ساخته اند از آن در داخل میشوند پرسید که چون داخل بهشت میشوند چه
کار میکنند گفت بکشتیهای نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر میکنند و کشتی از یاقوت است
و لنگر کشتی [illegible] از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند و جامهای
سبز بسیار سبز در بر دارند پرسید که اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی پرسید که آیا در
میان آن بهشت بهشت دیگر هست گفت جنة عدن در وسط آن واقعست و حصارش
از یاقوت سرخست و سنگریزه اش از مروارید است پرسید که آیا بهشت دیگر هست
گفت بلی جنة الفردوس است پرسید که حصارش از چه چیز است گفت دیوارش و غرفهایش
همه از نور است که حق تعالی خلق فرموده [illegible] بوسعت رحمت الهی انیس و شده

نموده که مؤمنان را بایشان بشارت فرمایند و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلم
منقولست که فرمود که گمان نیک بخدا و بخود داشته باشید به بهشتی که بهشت
هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راهست از حضرت رسول منقولست
که هیچ درختی در بهشت نیست مگر ساق آن از طلاست و فرمود که اهل بهشت را بول
و غایط نمیباشد بلکه بعرقی از ایشان دفع میشود از مشک خوشبوتر فرمود که اهل
بهشت فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده میشود
چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت بنظر زیاده میگردد و فرمود که پست
ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و نود و دو مرتبه از مراتب عالیه
بهشت از برای او مقرر میسازد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که ملحدی
بخدمت حضرت صادق علیه السلم آمد و سؤال بسیار نمود و بعضی از جوابها شنید
مسلمان شد از جمله سؤالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت هر میوه که از
درختان بهشت تناول مینمایند باز آن میوه بحال خود برمیگردد فرمود که مثل
آن باب چراغیست که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور آن چیزی کم نمیشود اگر
چه عالم از آن پر چراغ شود پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و
میآشامند و ایشانرا فضله نمیباشد فرمود که زیرا که غذای ایشان رقیق و لطیفست
و ثقلی نمیباشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود پرسید که چونست
که میگویند که حوری وطی میکنند باز باکره مییابند او را فرمود که از طینت طیبه باکره
خلق شده است و با آفتی و جراحتی نمیرسد پرسید که او چگونه داخل نمیشود
حیض و کثافت از او دفع نمیشود پیوسته بهم چسبیده است و بغیر
مکان اینکه کثافت از او دفع نمیشود لهذا چنین است پرسید که چون میشود که مغز ساق
از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که در میان آب صاف میبینند

یا صف کافران و نزد دعا کردن مظلوم بآنکه دعای مظلوم حجاب مانع نمیشود تا بعرش میرسد
واحتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون نزد جنازه و وقت قتال
هنگام تفکر و اعتبار است پس باید تفکر کند و بیاد خدا باشد و چون خوانند قرآن
باید ساکت باشد و گوش دهد زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی احادیث آنست که در
هر جا که دیگری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن و حرامست
سخن گفتن و لیکن علما را اعتقاد آنست که مخصوص کسی است که اقتدا به پیش
نماز کرده باشد و او قرائت بلند خواند و واجبست خاموش شدن و گوش دادن
و اگر واجب نباشد البته سنت موکد است گوش دادن و خاموش شدن هر وقت
که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه و آله
منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بدون آنکه بخواند حق تعالی ثواب برای
[illegible] بنویسد و یک گناه از نامه عملش محو نماید و یک درجه برای او در بهشت بلند گرداند و
[illegible] احتمال دارد که مراد [illegible] و فریاد و ناله کردن باشد و اگر منافی صبر نباشد
چنانچه از حضرت رسول منقولست که دو صدا است که دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن
در مصیبت و دیگری ساز نواختن در هنگام نعمتی است و شاید منقولست که حضرت
[illegible] صلوات الله علیه [illegible] جنازه [illegible] میشنید [illegible]
[illegible] میگفتند [illegible] گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند
و گویا حقی که در دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویا این مردهایی که میبینیم مسافری
[illegible] که [illegible] بسوی ما [illegible]
[illegible] گویا ما بعد از ایشان همیشه خواهیم بود [illegible]
[illegible] هر بلیه و مصیبتی گرفتار شده [illegible]
[illegible]

غضب الهی آن که شنیدی و این عیشها بصد هزار کدورت آلوده این دو نه فانی قابل
این نیست که خود را از چنین رحمتی محروم کردانی و مبتلای عذاب و شدت سبک کردانی
و هیچکس را راه نجاتی بغیر عمل صالح نداده اند از شریف و وضیع و عالم و جاهل و پیر و جوان
علیهم السلام اند اگر برحمت الهی خاطر جمع میکنی کاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اگر
بشفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت هستی و اگر میگوئی که شیعه ام کدام
یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند داری شیعه یعنی پیرو است در چه چیز
متابعت ایشان نموده ای خود حساب خود باید کرد ما امروز دزدها و عملهای عمر خود را تاراج میکنیم
و چون مرگ در رسید پشیمانی چاره ندارد و آخر فکری نمائی که این بدنی که تاب گرمی
آفتاب ندارد چگونه طاقت آن عذاب خواهد داشت و اگر خاری بدستت برود
و بار بتو ریزی بی تاب میشوی بفریاد و فغان میآئی چگونه تاب تحمل زهر آن عقربها
خواهی داشت امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت آگاه سازد و راه
نجات و طریقه سعادت فرا دید جمیع ما نماید بمحمد و آله الطاهرین یا اباذر اخفض صوتک عند الجنائز
و عند القتال و عند القرآن یا اباذر اذا اتبعت جنازة فلیکن عقلک فیها التفکر و الخشوع و اعلم
انک لاحق به ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازه ها و در وقت قتال با دشمنان
و نزد خواندن قرآن ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در آن وقت تفکر
و خضوع و شکستگی باشد که تفکر نمائی در فنای دنیا و از حال آن جنازه متنبه شوی و بدانی
که عنقریب باو ملحق خواهی شد بلکه ممکنست که مراد از پستی صدا آهسته سخن گفتن
باشد در این سه وقت چون هنگام تنبیه و آگاهیست و فریاد کردن دلالت بر غفلت
و بی باکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن بغیر از ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن
نزد خواندن قرآن و نزد گفتن اذان و نزد باریدن باران و نزد ملاقات دو صف مسلمانان

بیند بجماعتی از انصار گذشتند ایشان سخن میگفتند و دهانها را بخنده پر
میکردند فرمود که ای گروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد و در اعمال خیر
عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد
و مرگ را یاد کنید که شکننده جمیع لذتهاست و حضرت صادق ع فرمود که بسیاری خنده
ایمان را میگدازد چنانکه آب نمک را میگدازد و فرمود که از جهالتست خندیدن بی تعجب و مکرر
میفرمود که دندان خود را بخنده مگشا در حالی که کارهای رسوا کرده و ایمن نیستی از شبیخون
مرگ یا از عذاب الهی کسی که گناهان کرده است فرمود که کسی را که دوست داری با او مزاح مکن
و با او مجادله و منازعه مکن و فرمود که قهقهه از شیطانست و بسند معتبر از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که زنهار که مزاح بسیار مکنید که حقد و
کینه میشود و مزاح دشنام کوچکست و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بعضی از
فرزندان خود را وصیت فرمودند که بپرهیز از مزاح که نور ایمانت را میبرد و مروت
و انسانیت را سبک میکند و بسند صحیح از معمر بن خلاد منقولست که بخدمت حضرت
امام رضا ع عرض نمودم که گاه هست که شخصی در میان جماعتی می باشد که مزاح میکنند
و خنده میکنند فرمود که باکی نیست تا فحش نرسد بعد از آن فرمود که اعرابی بخدمت حضرت
رسول ص می آمد و هدیه می آورد و میگفت یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده پس تبسم میفرمود
حضرت میخندیدند و وقتی که غمگین میشدند میفرمودند که اعرابی کجاست کاش می آمد
و ما را میخندانید و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که مؤمنی نیست مگر آنکه در او
دعابه هست پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح و خوش طبعی و منقولست از یونس
شیبانی که حضرت صادق علیه السلم از من پرسید که چگونه است مداعبه و مطایبه شما شیعیان
با یکدیگر گفتم کم است فرمود که چنین مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است
و تو بمداعبه سرور و خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت رسول صلی الله علیه وآله

صرف نماید و زیادتی نفس را نگاه دارد و شر خود را از مردم دور کند و اندوه بسنت پیغمبر عمل کند
و میل ببدعت نکند یا اباذر اتعلم ان فیکم خلتین الضحک من غیر عجب والکسل من غیر سهو
ای ابوذر بدانکه در میان شما دو خلق بد هست خندیدن بعبث در غیر هنگام تعجب
و کسل و سستی در عبادت داشتن بدون سهو و فراموشی در این فقره و حضرت این
دو خصلت را مذمت فرموده اند اول بسیار خندیدن بعبث این از غفلت و غرور ناشی
میشود و اگر نه کسی بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد و از اهوال که در پیش دارد
در حذر باشد البته خنده او کم باشد و حزن او بسیار چنانچه در باب صفات مؤمن
وارد شده است که خوشحالی او در روی اوست و اندوه او در دل اوست و این صفت
نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترش رو باشد که مردم از و متنفر باشند بلکه مومن باید
که گشاده رو و متبسم باشد و خوش و مزاح قدری از آن مطلوبست اما زیادتی در خنده
و مزاح هر دو بسیار مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که
بسیاری مزاح آب رو را میبرد و بسیاری خنده ایمان را محو میکند و بسیاری دروغ بها
و حسن را میبرد و از حضرت صادق ع منقولست که مزاح مکن که قدرت را میبرد و در
حدیث دیگر فرموده که حضرت داود بسلیمان گفت که ای فرزند زنهار که خنده بسیار مکن
که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه
چیز است که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خندیدن از غیر
تعجب و با سیری چیزی خوردن و از حضرت رسول صلعم منقولست که عجب دارم کسی که یقین
بآتش جهنم دارد چرا میخندد و فرمود که بپرهیز از بسیاری خنده که دل را میمیراند [illegible]
فرمود که چه بسیار کسی که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لهو و لعب و در قیامت
گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که گریه او بر گناهش بسیار باشد از خوف عذاب الهی در
قیامت [illegible] باشد [illegible] فرمود که [illegible] رسول [illegible]

[illegible] الا [illegible] تصدقات [illegible] تقف [illegible] يا ابا ذر [illegible]

يا ابا ذر ان الحق ثقيل مر [illegible] خفيف حلو ورب شهوة ساعة تورث [illegible] طويلا

يا ابا [illegible] [illegible] كل [illegible] حتى يرى الناس في جنب [illegible] امثال [illegible]

[illegible] [illegible] احقر حاقر لها يا ابا ذر لا تصيب حقيقة الايمان حتى ترى الناس كلهم

حمقى [illegible] عقلاء في دنياهم ای ابوذر [illegible] گفته‌اند [illegible] که بسیار [illegible]

[illegible] با حصول قلب و [illegible] باشد بهتر از [illegible] عبادت [illegible] ما فراموش

[illegible] [illegible] داشته باشد ای ابوذر [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] شیرین است و سبا است که شهوت [illegible]

دنیا [illegible] [illegible] ای ابوذر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که مردم [illegible] جلال عظمت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ای ابوذر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در دنیا

[illegible] اول [illegible] بعضی از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] که دانند که صلاح [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شهوات و خواهد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کار [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] [illegible] ایشانست هر چند میدانند که این

[illegible] برای خوب [illegible] کار [illegible] و دفع عذاب ایشان [illegible]

[illegible] بی‌اعتباری ایشان [illegible] بودن [illegible] دیگر [illegible] و دیگر [illegible]

بیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را مسرور سازند و در حدیث دیگر فرمود
که خنده مؤمن تبسم است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که چون
قهقهه کنی در خنده چون فارغ شوی بگو اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا مرا دشمن مدار
و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار
میگریست و نمیخندید و حضرت عیسی گاه میگریست و گاه میخندید و آنچه عیسی میکرد
بهتر بود از آنچه یحیی میکرد خصلت دویم کسل و سستی در عبادتست و کسل از
صفات منافقانست و از ضعف ایمان و یقین ناشی میشود و موجب محرومی از سعادت
ابدی میگردد بلکه مؤمن می باید در عبادت صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت
شود و کارهای خیر را زود بجا آورد و بتأخیر نیندازد که در تأخیر آفت بسیار است
چنانچه حضرت صادق علیه السلم فرمود که پدرم میفرمود که هرگاه اراده خیری نمائی مبادرت
کن باو که نمیدانی بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرموده که هرگاه قصد
کار خیری کنی آنرا تأخیر مینداز بدرستی که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر
بندگان که او بطاعتی مشغولست میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند که بعد از این
عمل تو را عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی را قصد کنی زنهار که آنرا ترک کن که بسیار است که
حق تعالی مطلع میشود بر بنده و او را مشغول معصیتی میباید میفرماید که بعزت و جلال
خود سوگند که بعد از این عمل ترا نیامرزم حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که کسی قصد عمل
خیری نماید آنرا زود بجا آورد که هر چیزی که در آن تأخیر شود شیطان را در آن مهلتی
و اندیشه هست و در حدیث دیگر فرمود که خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانکه
در میزان اعمال ایشان در قیامت سنگین است و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است چنانکه در
قیامت در میزان اعمال ایشان سبک است و از حضرت صادق منقولست که بپرهیز از دو خصلت
از ضجرت و تنگی و از تنبلی بدرستی که اگر ضجر میکنی بر هیچ حقی صبر نمیتوانی کرد و اگر کسل میورزی هیچ

این چیزی و سنتی باشد [illegible] در مکان اطاعت او و طلب خشنودی [illegible]
که طاعت الهی موجب [illegible] است هر چیزی که طلب نماید موجب [illegible] است
از هر [illegible] که از آن [illegible] بسبب آنکه خدا نگاهبان [illegible] دوازده اگر [illegible] مطیع او [illegible]
[illegible] او کسی که معصیت او کند حق در حفظ نمیتواند نمود وکسی که از خدا بترسد
[illegible] آدمی [illegible] جاری [illegible] هر چند جمیع [illegible] بر او [illegible] داشته باشند
[illegible] حضرت امیر المؤمنین بخواص اصحاب [illegible] نمودند [illegible] جهاد میکنند در راه خدا و
[illegible] از ملامت کنندگان [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] از ملامت کنندگان
[illegible] دفع [illegible] دشمنان [illegible] کنند حضرت صادق [illegible] است که هر که حقیر
[illegible] مؤمنی خواه مسکین خواه غیر مسکین [illegible] تو را حقیر نماید [illegible] خشم
[illegible] از [illegible] احادیث این مطلب بعضی سابقا [illegible] شد و بعضی [illegible] مذکور
خواهد شد [illegible] حضرت فرمودند که [illegible] دنیا داشت
[illegible] غالب [illegible] است [illegible] حاسبوا انفسکم قبل
ان تحاسبوا [illegible] العرض الاکبر
یوم تعرضون لا تخفی منکم خافیة [illegible] آنکه با
محاسبه کنید که حساب روز قیامت [illegible] نفس
[illegible] که در [illegible] و [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] که هیچ پنهان از [illegible] پوشیده نیست [illegible] اگر [illegible] خواهد
[illegible] سعادت ابدی [illegible] باید [illegible] از نفس خود [illegible] باشد
[illegible] در مقام [illegible] باشد [illegible] دشمن
[illegible] در نفس [illegible] در مقام
[illegible] ظاهر [illegible]

بیچاره ... ست از ربع کاملست است که خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم بیچاره
داند و در عبادات ایشان منظور ندارد و در امری چیزی که مرتکب شود از ملامت
ایشان پروا نکند و در جائی که میان رضای الهی و رضای مخلوق ... دوری شود
رضای خدا را اختیار نماید و این معنی از راه شناسائی عظمت حق تعالی حاصل
میشود چنانکه که یقین بعظمت او زیاده میشود و این صفت کاملتر میگردد و دوم آنچه
مذموم است آنست که از راه نیک مردم را سهل و بیقدر داند و حقیر شمارد و این
را عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن بخوبی خود نامی
میشود و این بدترین صفات ذمیمه است و حضرت در این کلام معجز نظام بهر دو
اشاره فرموده اند که مردم را در جنب خدا ارباب شمارند ... داند که در هنگام طاعت
الهی ایشان محفوظ ندارد چنانکه اگر کسی در جائی نماز کند و شخصی ... حاضر
باشند البته ایشان منظور میدارد پس باید که در جنب عظمت خدا ... مردم
سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دوم فرموده اند که چون بنفس خود رجوع نماید خود
از همه کس حقیرتر شمارد یعنی باعث این عدم اعتباری ایشان مردم تعظیم داشتن
خویش نباشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که صاحب ...
راضی کند بچیزی که خدا را از آن بخشم آورد از دین خدا بیرون رود و از حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول است که دینی نیست کسی را که اطاعت مخلوق
در معصیت خالق کند و از حضرت رسول ص منقول است که هر که طلب نماید خشنودی مردم
بچیزی که موجب سخط الهی شود حق تعالی چنین کند که آن جمعی که از او توقع مدح ...
دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرمود که بخشم میاورید خدا را بسبب
رضا احدی از خلق او و تقرب مجوئید بسوی احدی از خلق بچیزی که موجب
دوری از خداست بدرستی که میان خدا و احدی از خلق وسیله نیست که بسبب

... [illegible] علامت صحت ... بیان کرده اند و علامت صحت تو شناسانیده اند و توبه ...
اهالی ... بینی نظر کن که چگونه ... و قیام می نمائی و در حدیث دیگر فرمود که
... مصلحت ... کار باشی ... مهربان خود باشی و عمل خود را ...
... نفس خود را دشمنی دان که با او جهاد کنی و مال خود را عاریه
که باید بمصلحتش در نمائی و در حدیث فرمود که نفس خود را حبس کن و منع فرما
از چیزی که باعث ضرر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید و سعی کن نفس
خود را از گرو بیرون آوری چنانچه سعی می نمائی در طلب معاش بدرستی که نفس تو
در گرو کردهای تو است و در حدیث فرمود که از نفس خود از برای خود بتوشه
بگیر و صحت ... و ... از نفس خود در صحت پیش از بیماری و در قوت
پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیرالمومنین صلوات الله
علیه فرمود که هیچ چیز نیست که در قیامت نفع میدهد و هیچ چیز
نیست که در قیامت ضرر میکند سوای آنچه شما را اخلاص داده است
... کسی باشد که بچشم خود معاینه دیده باشد و بدرستیکه حضرت امام حسن
فرموده و میفرماید که ای عزیز ... مومن ... سه ساعت می باشد در یکساعت
با پروردگار خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود
میکند و در ساعت سیم مشغول لذت میشود که حلال باشد و او را بیان حمد
کند و حضرت صادق ع فرمود که نفس خود را محاسبه کنید پیش از آنکه شما را
حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در موقفی هزار سال میدارند
و حضرت امیرالمومنین ع فرمود که کسی نقصهای نفس خود را بررسی نکند و
تفحص ننماید و هوا و هوا و خواهشها بر او غالب میشود و کسی که پیوسته در نقص
باشد مرگ از برای او بهتر از زندگی نیست و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود

که نفی عیب خود نفی میکند متوجه عیب دیگران و ظاهر میشود باید آدمی پیوسته
در مقام محاسبه نفس خود باشد و تفکر نماید که روز قیامت خواهد بود که حساب
اعمال او بکشند پس در این روز حساب خود را با خود درست کند و جواب
هر سوالی را مهیا کند نه آنکه خود را غافل کرده برای رفع محاسبه آخرت خود را
مانند ناپاک مرغی که چون میروند که از آن شکار کنند چشم خود را بر هم
گذارد و پندارند که این عمر ما بضاعتیست که با او داده اند که هر دقیقه آن سعادت ابدی
تحصیل میتوان نمود پس در هر روز حساب بکن با نفس خود را که هر دقیقه را
صرف چه کار کرده اگر صرف طاعتی کرده سود مند شده و اگر صرف معصیت
کرده زیان کار شده و اگر صرف هیچ یک نکرده مایه را تلف و ضایع کرده و
به شیطان داده پس در صورت اول الحمد لله بکند و ترغیب نفس نماید
آن بکند و در صورت دوم و سوم ملامت و آزار کند و هر قدر که مقدور باشد
تدارک آن بکند و توبه و استغفار نماید چنانچه نوشته شد به اتفاق آنچه
تدارک گذشته نمی باشد چنانچه روایت است که اعمال هر شب عرض می کنند و زمان
گذشته را تدارک نماید و آنکه گذشته است بیشتر و اگر قبول کنند او را محاسبه
کند و تفکر صحیح و تذکر آیات و اخبار وعد و وعید او را رهنمون باشد و آنکه نفس
آدمی بنا به آنست که خود سرکشست که در بحر آرزو که حساب تن بسیار بدی را
جانب خیر و راه راست آورده باشد اگر یک لحظه از آن غافل شوی بقیح میشود
که و در این کار بسیار ...ه نشی نمی شود چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
منقولست که نیست از ما کسی که محاسبه خود نکند هر روز پس اگر عمل خیر کرده
باشد حمد الهی بکند و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت
منقولست که ... که آنچه ... که ... کرده است

[illegible] بان و اندیشه به مال خود [illegible] رعیت باز دارد [illegible]

[illegible] کراهت و بسی کی اجرت خواهد باید اگر نیت دینار است [illegible]

[illegible] سعی می‌کرد و دوست می‌گرداند [illegible] تمام

[illegible] همین حقوق از اخلاق کریمه ایشان فرموده اند اول حیات [illegible]

[illegible] نفس است از امری که قباحت آن امر ظاهر شود و این باعث

[illegible] آن عمل و این بر دو قسمت [illegible] صفات کمالست و موت

[illegible] است [illegible] نقص است و موجب [illegible] کمالات است تا

[illegible] تمیز میان نیک و بد [illegible]

[illegible] عبادات [illegible] شریعت [illegible]

[illegible] باب که از سر قباحت [illegible]

[illegible] کتاب مذکور [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] عمل او مطلع میشوند و اگر حق [illegible]

[illegible] قیامت [illegible] هزار [illegible]

[illegible] عباد [illegible]

[illegible] عمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که ای فرزند پیوسته احوال تو بخیر و نیکی مقرون نیست مادام که واعظی از نفس
خود داشته باشی و واعظ خود باشی و همت تو در محاسبهٔ نفس تو مصروف
باشد و ترس الهی را شعار و پیراهن تن خود کرده باشی و اندوه را لباس
سلفته باشی ای فرزند آدم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد و تو را در پیش
کار خود بحساب باز خواهند داشت و از اعمال تو سوال خواهند نمود پس
امروز جوابی برای آن روز مهیا کن یا ابا ذر استحی من الله فانی والذی نفسی
بیده لاظل حین اذهب الی الغائط متقنعا بثوبی استحیی من الملکین اللذین
معی یا ابا ذر اتحب ان تدخل الجنة قلت نعم فداک ابی وامی قال فاقصر من الامل
واجعل الموت نصب عینیک واستحیی من الله حق الحیاء قال قلت یا رسول
کلنا نستحیی من الله قال لیس کذلک الحیاء ولکن الحیاء ان لا تنسی المقابر
والبلی والجوف وما وعی والراس وما حوی ومن اراد کرامة الآخرة فلیدع
زینة الدنیا فاذا کنت کذلک اصبت ولایة الله ای ابو ذر از خدا حیا کن
و شرم بدار بحق آن کسی که من بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست
چون بیت الخلا میروم جامه خود را بسر میکشم از شرم دو ملکی که با منند
ای ابو ذر میخواهی که داخل بهشت شوی گفتم بلی مادر و پدرم فدای تو باد فرمود
که پس امل و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود بدار
که پیوسته در یاد مرگ باشی و از خدا حیا بدار چنانکه سزاوار حیا داشتن است
گفتم یا رسول الله ما همه از خدا حیا و شرم داریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست
ولیکن حیا از خدا آنست که فراموش نکنی در قبر پوسیده و کهنه شدن
در قبر او را فراموش نکنی جوف را و آنچه در جوفست یعنی شکم و فرج را از حرام
و شبهه نگاه داری و فراموش نکنی سر را و آنچه در سر است یعنی چشم و گوش

شرم کند که این کثافتها ظاهر بدتر است و در دعاهای آداب خلوت اشاره باین
معنی هست و اکثر علما در آداب خلوت نقل کرده اند که سنت است سر را پوشیدن
که سر برهنه نباشد و بعضی هر دو معنی را از سنتها شمرده اند و این معنی متضمن این نیز
هست زیرا که در تضیع که در این حدیث وارد شده سر پوشیدن هم بمانعی الید
و فایده بدنی هم دارد که بوی بد بدماغ سرایت نکند خصلت دوم عفت شکم است
از محرمات و مکروهات و شبهات و عفت واجب آنست که از خوردن حرام اجتناب
نماید و عفت از چیزهای که نهی کراهت از آن فرموده اند و از شبهها که بظاهر
شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان آن مال غالب باشد مثل مال جماعتی
که اکثر مکاسب ایشان حرامست مانند ارباب مناصب مستحب است و این تکلیف از
اعظم تکالیف الهی است زیرا سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست
چنانچه وارد شده است که حلال قوت برگزیدگانست و در بعضی اخبار وارد شده است
که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای همین جهت انبان غذای خود مهر میکردند که
شبهه داخل آن نشود و بدانکه غذاها را در اعمال و آثار و ترتب و نیکبختی و بدبختی دخلیست
عظیم هست زیرا که قوتهای بدن از روح حیوانیست و روح حیوانی بخاریست که از
خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد پس چون غذای حلال قوت از اعضا و جوارح
در آید میل بکاری که پسندیده است میکند و هرگاه قوت صرف عبادات میشود و
لقمه حرام که در بدن در آمد و قوت بآن اعضا و جوارح سرایت کرد آن قوتها از حرام بهم رسیده
حرام را داعی و محرک اند [illegible] چون مزاج شخص مریض میشود جسم را عارض
بانواع دردها و آزارها فساد میکند و اگر مزاج شخص صحیح است [illegible] انواع
[illegible] و سختی در جمیع اعضا و جوارح [illegible]
[illegible] حرام [illegible] است [illegible] باشد [illegible] که واقع شده است

[illegible] بخصوص از سعادات است و حق تعالی میفرماید [illegible]

[illegible] کسی که حق تعالی حیا نمیکند از ایمان [illegible] بسند معتبر از حضرت رسول

[illegible] که حیا دو حیاست حیاء عقل و حیاء حمق حیاء عقل از علم ناشی میشود

باعث علم میشود و حیاء حمق از جهل و نادانی ناشی میشود و باعث [illegible]

و حضرت صادق فرمود که حیا از ایمانست و ایمان [illegible]

و فرمود که حیا و ایمان هر دو در یک ریسمان بسته‌اند [illegible] که [illegible]

شد دیگری با او میرود [illegible]

و حضرت [illegible] که حیا ده خصلت است [illegible]

گناه [illegible]

شکر و حضرت صادق [illegible] فرمود که هر که روی او [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] حیا [illegible]

[illegible] حیا [illegible] دو جهت [illegible]

دو جهت است [illegible] نوشت و [illegible]

[illegible] حضرت صادق فرمود که حضرت [illegible] فرمود که کسی [illegible]

خود [illegible] بیاویزد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که دنیا بحلال بر جمعی معروض شد و حلال را
بر ایشان جلوه داد و عرض کرد آن حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس
بر جماعتی حلال و شبهه را باهم عرض کرد گفتند ما را با شبهه احتیاجی نیست و حلال را
بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام و شبهه را جلوه داد ایشان گفتند که ما را
بحرام احتیاجی نیست و در شبهه بفراخی عیش کردند و خود را بحرام صرف برای جماعتی
جلوه داد از پیش رفتند و آنچه میخواستند نرسیدند و مؤمن در دنیا میخورد
بقدر حاجت مثل کسی که بخورد میته مضطر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم ع
فرمود که حرام نمو نمیکند و اگر چه بیشتر شود و اگر نمو کند برکت نمیابد و هرچه در راه
خدا انفاق میکند ثواب ندارد و هرچه از عقب خود میگذارد توشه اوست
سوی آتش جهنم و بسند معتبر منقولست از سماعه که بحضرت صادق عرض کردم
که شخصی از مناصب عمال بنی امیه مالی بهم رسانیده است و از آن مال تصدق میکند و صله
و احسان بخویشان میکند و حج میکند و این کارهایش را خدا بیامرزد و میگوید که
خدا فرموده است که حسنات گناهان را برطرف میکند حضرت فرمود که آنچه از مال
مردم تصرف مینماید گناه است و گناه گناه را برطرف نمیکند ولیکن ثواب گناه را برطرف
میکند و منقولست در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ
عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا که ترجمه اش اینست که قصد کردیم بسوی آنچه کرده بودند
از اعمالی که بصورت عمل خیر بود پس گردانیدیم آن عملها را مانند ذره های پراکنده
در هواها یا غبار متفرق بلند گشته بر باد داده حضرت صادق ع فرمود که والله
که اعمال ایشان از جامه های سفید مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود پس حق تعالی
میفرماید که هباء شو پس گنده و باطل میشود برای اینکه چون بحرامی میرسیدند
آنرا میگرفتند خصلت سیوم عفت فرج است از محرمات و مکروهات و شبهات

کسی که راغب بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست ممکن است که بر این معنی محمول باشد
و لقمه حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را
منور میکند و این معنی بتجربه معلوم شده است و از حضرت صادق ع منقولست
که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که بهترین عبادتها نزد خدا عفیف داشتن شکم
و فرج است و منقولست که شخصی بآن حضرت عرض نمود که عمل من بسیار ضعیف است
و روزه کم میدارم اما کار من نیست که نخورم مگر از حلال حضرت فرمودند که
کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج و حضرت رسول ص فرمود که بیشتر چیزی
که امت من بسبب آن داخل جهنم میشوند دو چیز میان تهیست شکم و فرج و بسند
معتبر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از امت من از چهار
خصلت سالم باشد بهشت از برای او واجب میشود از داخل شدن در دنیا و
متابعت نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج و بسند معتبر از حضرت
منقولست که حضرت صادق ع بجمعی فرمودند که آنچه تمام شما شیعیان در بهشت باشید
خواهید بود اما چه بسیار قبیحست که یکی از شما داخل بهشت شود که پرده اش دریده
باشد و عیبش ظاهر شده باشد گفتند فدای تو شویم شیعه شما چنین میباشد
فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول ص فرمود که بدترین
چیزی که بر امت خود میترسم بعد از خود [illegible] کسبهای حرامست
و شهوتهای مخفی و ربا و سود در بیع و قرض و از حضرت صادق ع فرمود که کسی که مالی از غیر
حلال کسب کند و بآن حج کند و لبیک بگوید ندا برسد که لا لبیک و لا سعدیک
یعنی لبیک گفتن تو [illegible] عبادت و خدمت [illegible] و حج تو مقبول درگاه ما نیست
و اگر مال از حلال [illegible] حج کند و لبیک گوید ندا برسد لبیک و سعدیک

[illegible] بسیار [illegible] شود [illegible]

[illegible] حدیث [illegible] میگفت که [illegible] که او [illegible]

[illegible] بیت دیگر فرمود که [illegible]

[illegible] حضرت عیسی [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

[illegible] موسی پیغمبر [illegible]

[illegible] بجای [illegible]

[illegible] کیست [illegible]

[illegible]

[illegible]

واین نیز از تکالیف شاقه الهیست و تحقیقش همانست که گذشت که احتراز از زنای
صرف واجبست و زنا از کبایر کبیره است و مکروهات که در شرع معلوم شده است
عقلا اینها مستحب است و شبهها بر دو قسمست یکی باعتبار اشکال در مسئله است
و احتراز از اینها نیز بنابر مشهور مستحب است و بعضی این احتیاط را واجب [illegible] میدانند
مگر آنکه طرف حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر شبهه [illegible] میکرده
آنکه بر شبهه تنها حرمت باشد یا از شبهه داخل کرده باشد یا [illegible]
کند و در دادن بآن [illegible] مضایقه کند و زنا بر اعضا و جوارح منقسم میشود [illegible]
معلوم است و زنای چشم نگاه کردن بسوی آن بشهوت یا غیر محرم است و زنای گوش
شنیدن آواز زنیست که باعث شهوت شود و زنای دست دست بازی با نامحرم [illegible]
و همچنین در سایر اعضا و اینها نیز حرامی و شبهه میدارد [illegible]
امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمودند [illegible]
نیست مگر آنکه بهره از زنای باید و زنای چشمان نظر کردنست و زنای دهان بوسیدن
و زنای دستها لمس کردنست خواه فرج تصدیق این بکند و خواه تکذیب کند یعنی
خواه زنای فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که بدترین مردم در عذاب در روز قیامت مردیست که نطفه خود
در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که فرمود که بپرهیزید از زنا که روزی را برطرف میکند و دین را باطل میکند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که از برای زناکار شش خصلت میباشد سه در دنیا
و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیاست نور رو را میبرد و فقیر میکند زنا
و فنای زندگی [illegible] میکند و آنچه در آخرت است غضب پروردگار و دشواری
حساب و خلود در جهنم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون زنا

چون بلوغ باشد [illegible] وکسی که در حضرت [illegible] باشد همه از خوف
آن [illegible] حق تعالی آتش [illegible] آن داشت و او را انجو خشم قیامت
ایمن کرداند و او را داخل بهشت سازد وکسی که بحرام دست بدست زند [illegible] روز حشر
بستش در [illegible] بسته باشد وکسی که باشد ناحرمی خوش طبعی کند حق تعالی بهر کلمه
[illegible] حبس کند واکر زنی [illegible] که مردی بحرام او را بگیرد
[illegible] بحرام او [illegible] تا باو خوش طبعی [illegible] گناه امرد باشد
[illegible] کسی که چشمهای [illegible]
[illegible] حرام خدای تعالی در قیامت چشمهاش [illegible] و چشمش [illegible]
آتش کند تا از حساب [illegible] فارغ شود پس بفرماید که او را [illegible]
[illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] داشته باشد و نظر بغیر محرم کند واکر چنین کند [illegible]
واکر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر [illegible] در او [illegible]
[illegible] زنان که [illegible] را عذاب [illegible]
[illegible] که [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] از حضرت رسول صلعم منقولست [illegible]
[illegible] جنب محشور شود و آنها [illegible] او را پاک [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible]
[illegible] چنین [illegible] او را [illegible] انحساب [illegible]
فارغ کردد پس بفرماید که او [illegible] عذاب کنند [illegible]

[illegible] صادق [illegible]

[illegible] از آنان [illegible]

[illegible] علامت دارد مردم [illegible]

[illegible] بغض دارد با اهل بیت و حضرت رسول [illegible]

که داخل نشود مگر آنکه [illegible] شود [illegible]

خیانت در امانت [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] که [illegible] چند [illegible]

پرسیدم [illegible] ایشان [illegible] چند [illegible]

[illegible] ملحق ساختند [illegible]

[illegible] با ایشان [illegible] رسول [illegible]

[illegible] ما را در روز قیامت [illegible]

کند [illegible] باشند تا جهنم داخل شود [illegible]

[illegible] داخل کند [illegible]

[illegible] عذابی باشد [illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

[illegible] یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه [illegible]

[illegible] جهنم بکشاید که از [illegible]

[illegible] داخل شود [illegible] است و چون [illegible]

[illegible] داخل جهنم [illegible]

[illegible] داخل جهنم [illegible]

[illegible]

ملهی باشند. از حضرت صادق منقول است که نظر کردن تیریست از تیرهای
زهرآلوده شیطان و هر که ترک کند نظر حرام را از برای خدا نه از برای غیر او
حق تعالی ایمانی با او کرامت کند که طعم و لذت آن ایمان را بیابد و در حدیث
دیگر فرمود که [illegible] نظر کردن شهوت را در دل آدمی میکارد و بس است
از برای فتنه شدن [illegible] نظر کردن کافیست و در حدیث دیگر فرمود
که ایمن نباشید از شناعت که نظر بعد از نظر [illegible] افکند و از اینکه مردم نظر
نظر بزنان است [illegible] کنند و از جمله نظرهائی که بد است و موجب مفاسد میشود
[illegible] نظر کردن بزینت دنیا و اهل دنیاست که باعث میل بدنیا
[illegible] حضرت [illegible] چنانچه حق تعالی میفرماید که لا تمدن عینیک
الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی
[illegible] مضمونش اینست که باز مکن چشمان خود را و نظر مکن بچیزهائی
[illegible] ساخته ایم با آنها چند [illegible] اصناف مردم از زینت و بهجت
[illegible] های دنیا تا بیازمائیم ایشان را بآن چیزها و روزی [illegible] روزی
[illegible] ساند یا روزی [illegible] متناهی که در آخرت [illegible] ساخته یا
روزیهای معنوی از معارف [illegible] برای تو بهتر است از بهرهای فانی بی اعتبار
[illegible] و پاینده تر است [illegible] زیادت و کوشش و سایر [illegible]
[illegible] گذشت یعنی انشاء الله در محل مناسب بیان خواهد شد
[illegible] یکفی الطعام من [illegible] یدعو بغیر
عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر [illegible] در حدیث است از دعا اینکه
بقدر که طعام را کافیست [illegible] مثل آنکسی که دعا میکند بی
عمل صالح داشته باشد مانند مثل کسیست که تیر اندازد [illegible] بی زه [illegible]

[illegible] زنان [illegible] و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اله
[illegible] است [illegible] در پایین [illegible] مباشرت کنند [illegible]
[illegible] کفر است [illegible] و حضرت امام محمد باقر فرمود که [illegible]
که [illegible] جلال [illegible] و سندس و استبرق و حریر [illegible]
[illegible] مردم [illegible] حضرت امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] دباور [illegible] مساحقه [illegible] و چنین [illegible]
[illegible] از [illegible] جامها از آتش [illegible] و [illegible]
[illegible] کنند و ایشان [illegible] حضرت [illegible]
که هر که [illegible] حق تعالی [illegible]
کند خصلت [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] معاصی [illegible]
[illegible] مستی و نظر کردن بزنان نامحرم و [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد و اطفال بسیار [illegible]
[illegible] بالذت و شهوت حرام است [illegible]
عشق [illegible] بتحقیق کفر است [illegible] و درجه [illegible]
[illegible] می باشد و از [illegible] دو [illegible] معشوق [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] بسند معتبر منقول است
[illegible] که دلهائی که از یاد الهی خالی [illegible]
[illegible] خود [illegible] رسول منقول است
[illegible] نظر [illegible] داشتن با [illegible]
[illegible] دختران که در پرده

[illegible] که ایمان آورند بوعده [illegible] در اجابت دعا [illegible]

[illegible] برشد و صلاح [illegible]

[illegible] پرسیدند که کدام عبادت [illegible] افضل است حضرت

[illegible] عبادتی [illegible] نزد حق تعالی از آنکه از او سؤال نمایند [illegible]

[illegible] طلب [illegible] نزد [illegible]

[illegible] که دعاست و از عظمت [illegible] سؤال نمایند

و [illegible] که حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] خواهد شد پرستی [illegible]

[illegible] مسئلت [illegible] اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا

نکند و سؤال ننماید [illegible] تا عطا کند [illegible] که دری

[illegible] البته بر روی [illegible] گشاید [illegible]

[illegible] می‌شود [illegible]

[illegible] عبادتی مثل دعا [illegible] طلب [illegible]

[illegible] حاجت [illegible] که حاجت کوچک [illegible] درست [illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible] می‌فرمود که محبوبترین اعمال

[illegible] دعاست و فرمود [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام دعا [illegible]

[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دعا حربه مؤمن است

[illegible] دین است که [illegible] است و [illegible] آسمان و زمین

است [illegible] حدیث دیگر از [illegible] حضرت [illegible] بودند که [illegible]

[illegible] و صدقه [illegible] نماز [illegible] روزی شما را

زیاده کند [illegible] دعا کنید [illegible]

سوی این مطالب عالیه و سایه سر منزل وصول می پیوندد و بعضی از فضیلت
دعا و فواید آن آنست که بعضا عبادات و بندگیها راههای قریب بجناب
قدس و تعلقات طریقه دعا و تضرع و مناجات است و بکثرت دعا و مناجات
تجلی ذات و صفات کمالیه الهی زیاده میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس
او بیشتر میشود و موجب قطع طمعها و علایق از خلق میشود و همین طریقه از جمیع
ائمه صلوات الله علیهم منقولست که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته مشغول
تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه و آله
چنانچه حق تعالی میفرماید که و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی گفت پروردگار شما که
بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم بدرستی که آن جماعتی که
سرکشی میکنند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت
و در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که مراد از عبادت در
این آیه دعاست پس حق تعالی امر بدعا فرموده و دیگر وعده استجابت
نموده و دیگر ترک دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترک آن وعده
جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون که
ترجمه اش اینست که چون سوال نمایند از تو بندگان از صفت من یا از نزدیکی یا دوری
من یا کیفیت دعا کردن من که آهسته دعا کنند یا بلند پس بگو با ایشان که من نزدیکم
با ایشان بعلم و احاطه و لطف و رحمت مستجاب میکنم دعای دعا کننده را در هنگامی
که مرا بخواند پس باید که بندگان اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان
طلبیده ام یا آنکه چون من اجابت میکنم در دعا باید که ایشان اجابت من کنند در

استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که
حق تعالی در روی زمین بقعه‌ها از جای چند مقرر فرموده که کار نداشته باشند بلکه
که بنده هرگاه بنزد آنها در رشتی آنجا میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیگر فرمود که
هر کرا چهار چیز عطا فرمایند او را از چهار چیز محروم نمیگردانند هر کرا دعا دادند از اجابت محروم
نمیسازند و هر کرا استغفار الهام کردند توبه‌اش قبول میفرمایند و هر که شکر عطا
کردند نعمتش را زیاده میکنند و هر که را صبر دادند از اجر ثواب محروم نمیگردانند بجم دویم در
توضیح شرایط و آداب دعاست بدانکه چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است
بحضرت قاضی الحاجات باید که ادای معنی آن بداند و فهمیده با حضور قلب دعا کند و لا
اقل ادائی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی مثل او بند و رعایت
مینمایند همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رزاق
و مالک جمیع امور است رعایت کند زیرا ظاهر است که اگر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند
و ببیند چنین را رعایت میکند اول آنکه بداند که چه میگوید و اگر از روی مستی و بیخبری
بگوید با زبان گوید و دلش از آنچه میگوید خبر نداشته باشد اگر سیاست نمیکنند
سخنش نیز اعتبار نخواهد کرد پس در هنگام مناجات با خداوند باید که دلش خبر
داشته باشد از آنچه که در زبانش جاری میشود از روی جد و جهد و اهتمام طلب
حاجت بجناب حق دربی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید دعائی را که از دل غافل صادر شود و فرمود که چون
برای میت خود دعا کنید چنین دعا مکنید که دل شما از او غافل باشد و خبر نداشته
باشد و لیکن باید که جهد و سعی کنید از برای او در دعا و حضرت صادق ع فرمود که خدا
مستجاب نمیکند دعائی را که با دل سخت و صاحب قساوت دعا کننده و در حدیث
فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعائی را که با دل فراموش کار غافل کند [illegible]

[illegible] سلاح مؤمن دعاست و حضرت امام رضا فرمود که بر شما باد به [illegible]
[illegible] دعاست و حضرت صادق علیه السلم فرمود که [illegible]
که دعا رد میکند قضا را هرچند که از آسمان نازل شده باشد و محکم [illegible]
که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب [illegible]
و حاجتهای الهی [illegible] مگر بدعا و هر دری که بسیار [illegible] به بر در [illegible]
از [illegible] میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد بدعا [illegible]
امام موسی علیهم منقولست که هر بلائی که بر بنده مؤمن نازل گردد [illegible] الهام [illegible]
[illegible] آن بلا زود زایل میشود و هر بلائی که بر مؤمن نازل شد [illegible]
ترک کند البته آن بلا بطول می انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی [illegible]
و حضرت رسول ص فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع کنید [illegible]
بدعا و حفظ کنید مالهای خود را بادادن [illegible] که هیچ مرغی بدام نمی افتد
تسبیح خود را [illegible] و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که دفع کنید موجهای [illegible]
خود بدعا [illegible] نازل شدن بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و [illegible]
گیاه را [illegible] و حضرت [illegible] فرموده که بلا بسوی مؤمن [illegible]
می آید [illegible] الا بپایین آید [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] طرف نشود مگر [illegible] ایشان و اگر استغفار [illegible]
[illegible] بر ایشان نازل خواهد شد و اگر وقتی که بلا نازل شود [illegible]
نازل [illegible] بخدا پناه [illegible] تضرع نمایند [illegible] های درست [illegible]
[illegible] گناهان [illegible] فاسد [illegible]
[illegible] بر ایشان برمیگرداند و حضرت صادق که سه [illegible]
[illegible] بلاها و شدت ها و استغفار

خود برید و [illegible] معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع آمد و عرض نمود
که حق تعالی میفرماید که دعا کنید تا دعای شما را مستجاب گردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب
نمیشود حضرت فرمود که دعای شما برای این مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید به پیمانها
که حق تعالی از شما گرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن مناهی و حق تعالی
میفرماید که وفا کنید بعهد و پیمان من تا وفا کنم بعهد و پیمان شما [illegible] بخدا سوگند که اگر شما وفا
بپیمانهای [illegible] خدا نیز وفا میکند بشما و از [illegible] و حضرت امیر المؤمنین
فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت عیسی ع که بگو بگروه بنی اسرائیل که داخل خانه از
خانه های من نشوند مگر با دلهای طاهر و پاک و دیدهای خاشع و دستهای پاکیزه
و بگو با ایشان که بدانند که من هیچ یک از شما دعا مستجاب نمیکنم هرگاه
مظلمه کسی نزد او باشد و مال کسی بظلم در ذمه او باشد و در روایت سابق گذشت
که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند [illegible] سیم
[illegible] بسیار میشود دعا بقبول [illegible] بجهت آنکه [illegible]
را که قریب بشد [illegible] حاجتش روا است [illegible] چنانچه سابقا گفته شد دوم
[illegible] میان فاعل و قابل بیشتر میشود تا [illegible] استفاضه [illegible] که از
[illegible] لطف قابلیت [illegible] قابل کاملتر میشود [illegible] میشود [illegible]
[illegible] چهارم از شرایط استجابت دعا کمال معرفت الهی [illegible]
[illegible] سابقا مجملی اشاره کردیم که هر کسی خدا را بقدری از معرفت [illegible]
[illegible] آن معرفت از فیض میبرد و آن خداوند شناخته خود [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] و عظمت و جلال [illegible] صفات او زیاده عاید میگردد
و این معنی اشاره دارد آن حدیث که باسانید بسیار منقولست که من نزد گمان [illegible]
[illegible] خودم که بمن دارد و هر قدر که گمان او بمن نیکوتر است من [illegible] نیکو [illegible]

دعا نیند دل خود را [illegible] دید پس یقین که دعای شما مستجابست [illegible]

که شخصی برای [illegible] باید [illegible] پناه ببند این پیوسته [illegible]

حال شدت باو [illegible] هنگام شدت و بلا [illegible]

باشد که با [illegible] چنین باشد که در درگاه خدا [illegible]

کند و خدا را [illegible] نعمت [illegible] اجابت [illegible]

پناه باو [illegible] بعدی بلند [illegible] شود با [illegible]

کو [illegible] دنیا و آخرت بجناب مقدس [illegible] آنچه سینه [illegible]

[illegible] صادق [illegible] منقولست که کسی که پیش از [illegible] دعا [illegible]

چون [illegible] مستجابست و ملئکه میگویند که [illegible] صدای [illegible]

و دعای او [illegible] میکنند و کسی که پیش از نزول بلا [illegible]

از نزول آن [illegible] کن او [illegible]

دیگر [illegible] که دعای [illegible] مستجاب شود [illegible] که در [illegible]

خدا [illegible] مضمون احادیث بسیار است [illegible] که کسی

[illegible] شایسته برای او [illegible] که [illegible] او باشد

[illegible] که او [illegible] جناب [illegible]

[illegible] در [illegible] خدا [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] باجابت [illegible] جناب مقدس [illegible]

[illegible] دعای [illegible] از بابت تیر انداختن کمان بی زه [illegible]

[illegible] علیه [illegible] سینه آلیه [illegible]

[illegible] بااخلاص دعا [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] وحوت شما بسیار شود بنام خدا [illegible]

دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کند و ذکر کند نزد او و ششم از آداب دعا
[illegible] کردن [illegible] دعاست زیرا که گویا [illegible] حاجت را طلبیدن دوست میدارد و دعا
پنهان [illegible] دیار [illegible] است چنانچه از حضرت امام موسی علیه السلام
منقولست که [illegible] دعای [illegible] او [illegible] است از هفتاد دعا که اظهار [illegible] بجا آورند
و اگر حاجت عظیمی داشته باشد [illegible] مؤمنان بجوید [illegible] ایشان دعا
کنند [illegible] منظور [illegible] دانستن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از برای
این [illegible] در جامع دعا کردن بهتر است و برکات انفاس مؤمنان و دعاهای ایشان
بسیار است و خود را در میان رحمتهائی که بر ایشان نازل میشود داخل [illegible]
عظیم است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چهل نفر جمع شوند و دعا
[illegible] دعا [illegible] مستجابست و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک ده مرتبه خدا را
بخوانند [illegible] حق تعالی دعای ایشان را مستجاب میکند و اگر چهار نفر [illegible]
[illegible] حاجت بخواند البته حق [illegible] دعای ایشان را مستجاب [illegible]
حدیث دیگر فرمود که چهار نفر جمع نشوند برای دعا [illegible] وقت [illegible]
ایشان مستجاب [illegible] فرمود که [illegible] حاجتی [illegible]
[illegible] دعا [illegible] در حدیث دیگر فرمود [illegible]
[illegible] رعایت نمودن او [illegible] استجابت دعا [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] زمانها و مکانها در استجابت دعا [illegible]
[illegible] طلب نماید دعا [illegible] روز [illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible] آید و در حدیث
دیگر فرمود که دعا در چهار محل مستجاب است [illegible]
[illegible]

[illegible] از حضرت [illegible] منقولست که [illegible]

[illegible] که چه [illegible] ما دعا میکنیم و دعا مستجاب نمیشود حضرت فرمود که

زیرا که شما کسی را دعا میکنید که او را نمی‌شناسید [illegible] از حضرت صادق منقولست

[illegible] دعا [illegible] کن که [illegible] در [illegible] که اگر [illegible]

[illegible] شما خواهید [illegible] سؤال نماید [illegible] همگی مردم [illegible]

و نا امید باشد و اگر امید [illegible] باشد [illegible] حالت [illegible]

[illegible] سؤال نماید [illegible] عطا میفرماید [illegible] حتی [illegible]

[illegible] عظمت پادشاه [illegible] میداند و [illegible] میداند

[illegible] عطا [illegible] داده پادشاه [illegible] خود [illegible]

[illegible] بسیار است [illegible]

[illegible] مبالغه و الحاح در دعا [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] دوست میدارد [illegible]

[illegible] نماید [illegible] از حضرت امام [illegible]

[illegible] یعنی بر خدا [illegible]

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible] مردم [illegible] سؤال [illegible]

[illegible] از او طلب نماید حضرت [illegible]

[illegible] حاجتی [illegible] نماید [illegible] دعا [illegible]

[illegible]

[illegible] در حدیث [illegible]

[illegible] دعا میکنند و لیکن

عطا کنم آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا گناهش بیامرزیم آیا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض کند تا حاجتش را برآوریم پس اجابت نماید دعای او وقت دعا حضرا و طلب نماید روزی را در ما بین طلوع آفتاب که آن وسیله تراست در روزی از سفرها کردن برای تجارت و آن ساعتیست که خدا قسمت روزی میان بندگان خود میفرماید و فرمود که درهای آسمان را برای دعا میگشایند در پنج وقت نزد آمدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله و نزد اذان و نزد خواندن قرآن و نزد زوال آفتاب و نزد طلوع صبح حضرت صادق م فرمود که ساعتی که در آن ساعت دعا مستجاب میشود در روز جمعه وقتیست که امام از خطبه فارغ شود که تا وقتی که مردم نماز برخیزند و ساعتی دیگر آخر روز است تا فرو رفتن آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت ... از حضرت امام زین العابدین ع منقولست که حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت از خدا چیزی طلب ... آن عطا فرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعتست گفت که وقتی که نصف ... آفتاب فرو رود پس حضرت امام زین العابدین علیه السلم فرمود که ... و چون به بینی که نصف قرص آفتاب غروب کرد مرا اعلام کن تا من ... و بسیار ها منتر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که فرمود که ... وقتی که در سجود باشی که ... از جمیع احوال بخدا ... نزدیکتر ... هشتم از شرایط ادب ... دلت ... است چنانچه حضرت صادق علیه السلم منقولست هرگاه شما را وقت بهم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل نشود دیگر وقتی که از برای خدا خالص گردد و متوجه

[illegible] از شام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلم فرمود [illegible]

[illegible] نخواندن قرآن [illegible] ازان و بر نداندن باران [illegible]

[illegible] بودن در وصف برای شهادت از حضرت رسول [illegible] منقولست [illegible]

خدا [illegible] مجربات و منقولات [illegible]

[illegible] داشتند [illegible] مشهود [illegible]

[illegible] میکردند [illegible]

[illegible] حاجات خود را [illegible] طلب [illegible]

حق تعالی از بندگان خود دوست میدارد [illegible]

[illegible] تا طلوع آفتاب بدرستیکه [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ساعتی [illegible]

[illegible] خدا [illegible] دعایش مستجاب [illegible]

[illegible] و آن بعد از نصف شب است [illegible]

دیگر [illegible] وقتست [illegible] مشهود بود [illegible]

[illegible] باران [illegible] از حجتهای [illegible]

[illegible] صلوات [illegible] مشهود کسی را که بسوی [illegible]

[illegible] ساعت طلب [illegible] در ساعتی در روز [illegible]

[illegible] مشود که [illegible] وقت [illegible]

[illegible] نازل [illegible] در اخبار [illegible]

[illegible] از جانب حق تعالی که آیا [illegible]

[illegible] توبه کند [illegible] آیا کسی هست که سوال کند و با [illegible]

وسایل نیکان را بآستان خود خوانده و نیکان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیانه با بدکاران
سلوک مینماید و در این چنین خداوند کریمی که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکاران و بدکاران
کشیده و در رحمتش گشوده است و محتاجان و لئیمان ممکنات می برند و از رحمتهای خدا خود را محروم
میگردانند نه بلکه کسی را که حاجتی به درگاه بزرگی باشد از پیادهلان و دربانان آن درگاه را
خوشنود میگرداند که دخول مجلس پادشاه او را آسان حاصل شود و حاجتش نزد او برآورده
شود و دربانان درگاه مالک الملوک فقرا و مساکین اند باید که پیش از طلب حاجت تصدق بکند
تا حاجتش زودتر برآورده شود چنانچه از حضرت صادق منقولست که فرمود که هرگاه احدی
از شما بیمار شود طبیب را مطلبید و باو چیزی بدهید و هرگاه حاجتی به پادشاه دارد رشوه به دربانان
او بدهید پس اگر حاجتی بخدا داشته باشد باید تصدق بکند خواه کم و خواه بسیار دهد زیرا که
داد درگاه است که در درگاه کریمان حاجت دیگران را وسیله حاجت خود میکنند بلکه
حاجت دیگران را مقدم میدارد که کرم خوش آید که او مقام شفاعت دیگران زیاده از خود دارد
در این معنی موجب زیادتی روائی حاجت اوست با آنکه آن حاجتی که خود دارد برای دیگران
میطلبد تا کرم بداند که وجود احتیاج خود غائب است دیگران میطلبد پس البته حاجت او را
بوجهی اکمل روا کند با آنکه در هنگام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک میکند و این
معنی نیز خواهش طبع کریمانست که آدمی همه در نظر خود نباشد دیگران را در وقتی که حاجت
که با آن میرسید فراموش نکند چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه حق تعالی بندگان فرموده است
که در عرض عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند و حضرت رسول فرموده که
چون یکی از شما دعا کند دعا را عام کند مخصوص نگرداند که دعا باستجابت نزدیکتر میشود
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هرکه چهل مؤمن را مقدم دارد و بعد از ایشان
برای خود دعا کند دعایش مستجاب میگردد و از حضرت صادق منقولست که هیچ
دعائی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایب از برای غایب و حضرت امام محمد باقر فرموده

نما شود و آن علامت اجابت و در حدیث دیگر فرمود که چون پیدا شود
شعر بر اندام و بلرزد در مخیمات توبه شود [illegible] در دعا اهتمام کن که [illegible]
آنرا و متوجه تو گردیده و مقام اجابت و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری
خایف باشی یا حاجتی داشته باشی پس اول خدا را بزرگی و عظمت یاد
کن و مدح و ثنا کن چنانکه او سزاوار است و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت
خود را طلب کن و [illegible] اگر [illegible] بکن که گویا گریه کنی [illegible]
[illegible] هستی که [illegible] بفرمود که در دیگر این حالات [illegible] در مقام [illegible]
که در سجده باشد و آن باشد [illegible] که بدست [illegible] باشد [illegible]
احادیث معتبر آنست که اگر دو [illegible] و حاجات [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] آنست که [illegible]
خوف و [illegible] باشد [illegible] باسم [illegible]
[illegible] آن [illegible] طلب از تو دارم و در حالت تضرع گشت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حرکت میدهی که بنداری که از اصحاب [illegible]
[illegible] یا از بد کاران [illegible]
[illegible] دست چپ را [illegible] و پشت [illegible] با ابراهیم [illegible]
[illegible] باشاره [illegible] که [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] اجابت ظاهر کرده [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] که گویا [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] سلوک کرده و ایشان را [illegible]
[illegible] خود [illegible] نمایند و باید

شود و بعیوب خود نظر کند و خدا را شکر کن که عیبهای ترا پوشیده است و بدان که خدای تعالی
بنده خود را به آن نمی شناسد و از حضرت صادق منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع شود
و او نفرین کند بر کسی و او برا و ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخص دیگر هست که
گمان میکند که تو براو ظلم کرده ترا نفرین میکند اگر میخواهی که نفرین و او را هر دو مستجاب کردانم و
اگر میخواهی هر دو را تاخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو فرا گیرد یازدهم از جمله آداب دعا آنست
که خدا را پیش از طلبیدن حاجت ببزرگواری و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را
بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بر آن نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی نزد بزرگی میرود که
مطلبی عرض کند از آداب نیست که ابتدا شروع بطلب کند بلکه آداب آنست که پیش از مطلب او را
ستایشی در خور بزرگواری او بکند حق تعالی در سوره کریمه حمد این آیات را تعلیم فرموده است
که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده و خود را به رحمانیت و رحیمیت و سایر صفات و
لطف و رحمت ستایش فرموده بعد از آن عبادت را وسیله انجام الحاجة عرض کرده زیرا که حاجت
طلبان را از منافی در خور توانائی خود که از بنده مناسبست و بعد از آن استعانت و هدایت را
تعلیم فرموده و ایضاً حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعده الهی موجب مزید نعمت
و حسن طلبیست که تو خداوندی که پیوسته احسان کرده اکنون نیز احسان بما از تو بعید
نیست و نعمتهائی خود را بر دیگران یاد کردن حسن طلبست که چون بهمه عالم احسان کرده سزاوارست
که بمن نیز احسان کنی چنانچه شخصی نزد بزرگی میرود و قصیده یا نثری میخوانند و کرمهای او را
یاد میکنند که براو نیز کرم کنند لهذا وارد شده است که بهترین دعاها الحمد لله است و ایضاً چون
گناهان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است پیش از دعا استغفار از گناهان باید کرد
تا موجب رفع موانع شود و بعد از ثنا او را قرب بجناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش زودی
برآورده شود و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه منقولست که مفضل بخدمت حضرت
صادق عرض کرد که دعا جامعی تعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که

نزدیکترین دعاها باجابت دعای مؤمن است که از برای برادر مؤمن خود غایبانه دعا کند پس ملکی
موکل است بر بالای او که میگوید آمین و از برای تو خدا دو برابر آنچه از برای برادر خود دعا کردی
عطا میفرماید و حضرت صادق ع فرمود که دعا از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث
زیادتی روزی میشود و بلاها را رفع میکند و از حضرت رسول ص منقولست که هر مؤمنی که از برای
مؤمنین و مؤمنات دعا کند خدا بعدد هر مؤمنی که گذشته و خواهد آمد از اول تا آخر دنیا
مثل آنچه برای ایشان دعا کرده است باو برمیگرداند بدرستی که بنده را در قیامت امر کنند که بجهنم
ببرند در آن حال مؤمنان و مؤمنات گویند که پروردگارا این بنده در دنیا برای ما دعا میکرد ما را
شفاعت ده در حق او پس خدا ایشان را شفیع او کند و بشفاعت ایشان نجات یابد و از ابراهیم
بن هاشم منقولست که گفت عبدالله بن جندب را در عرفات دیدم که هیچکس در وقوف را از او بهتر
ندیدم پیوسته دست باسمان بلند کرده بود و آب دیده بر دو طرف رویش جاری بود بمرتبه که
بر زمین میریخت و چون مردم از وقوف فارغ شدند و برگشتند باو گفتم که هرگز وقوفی
بخوبی وقوف تو ندیدم گفت والله که دعا بغیر دعای مؤمنان نکردم زیرا که از
حضرت امام موسی کاظم ع شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غیبت
از عرش او را ندا کنند که از برای تو باد صد هزار برابر آنچه برای او دعا کردی و نخواستم که صد هزار
برابر محقق مضمون را ترک کنم برای یکی ندانم که مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین ع
منقولست که هر گاه ملائکه میشنوند که مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا میکند غایبانه یا او را به
نیکی یاد میکند میگویند که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعا میکنی از برای او و میکنی
و او را در غایبت او بنیکی یاد میکنی حق تعالی بتو عطا فرمود دو برابر آنچه از برای او دعا کردی او بر تو ثنا
گفت دو برابر آنچه تو برادر خود را ثنا گفتی و تو راست فضل و زیادتی بر او و اگر بشنوند که برادر
خود را ببدی یاد میکند و باو نفرین میکند او را میگویند که بد برادری هستی برای برادر خود بس است
از بدگوئی و نفرین او را و بپوشان که خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است بعد ازین حق خود

بال میزنند چون صلوات میفرستاد بالا میرود و در حدیث دیگر فرمودند که هر که را بخدا حاجتی باشد
اول صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت خود را بطلبد پس دعا خود را ختم کند
بصلوات بر محمد و آل محمد بدرستی که خدا اکرم تر است از آنکه دو طرف دعا را قبول فرماید و
میانرا رد کند زیرا که صلوات بر محمد و آل او البته مقبولست و رد نمیشود و فرمود که چون نام
پیغمبر مذکور شود بسیار صلوات بر او فرستید که هر که یک صلوات بر آنحضرت بفرستد حق تعالی
بر او هزار صلوات بفرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات
فرستند بسبب صلوات خدا و ملائکه و بر او پس کسی که بچنین رحمتی رغبت ننماید جاهل و
غافلست و خدا و رسول و اهل بیت از و بیزارند و حضرت رسول فرمود که صلوات بر من
و اهل بیت من نفاق را برطرف میکند بروایت دیگر فرمود که صداها خود را بلند کنید بصلوات بر من
که نفاق را زایل میگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که صد مرتبه بگوید
صلی الله علی محمد و آل محمد صد حاجت او روا شود که سی حاجت آن از حاجتهای دنیا باشد بروایت دیگر
... که هیچ عملی در میزان اعمال سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بدرستی که
شخصی را در قیامت اعمالش را بمیزان میکشند سبک است پس آنحضرت رسول صلوات بر خود را
در میزان او میگذارند سنگین میشود و بر اعمال بدش زیادتی میکند و بسند معتبر منقولست
که حضرت صادق به صباح بن سیابه فرمود که میخواهی که ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب آن
روی ترا از آتش جهنم دور دارد گفت بلی فرمود که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگو اللهم
صل علی محمد و آل محمد تا خدا روی ترا از گرمی آتش جهنم نگاه دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم
... که هر که در جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حق تعالی شصت حاجت
او را برآورد سی در دنیا و سی در آخرت و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست
که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از آسمانها ملائکه بعدد ذرات هوا با ایشان
و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمینویسند تا روز شنبه عملی بغیر صلوات

نماز میکند برای تو دعا میکند و میگوید سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب کرد دعای حمد کنندگان
خود را و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که از خدا طلب حاجتی بکند
از حاجتهای دنیا و آخرت باید که ابتدا کند به ثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد
فرستد بعد از آن حاجت خود را طلب نماید و در حدیث دیگر فرمود که اول خدا را بصفات و کمال
مدح کن پس ثنا بگو و او را به نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناه خود بکن بعد از آن سوال کن والله
که هیچ بنده از گناه بدر نمی آید مگر باقرار بگناهان خود و در حدیث فرمود که هرگاه حاجتی
داشته باشی حمد و ثنای پروردگار خود بگو بدرستی که کسی که حاجتی از پادشاهی
طلب مینماید از برای او مهیا میکند از ستایش بهترین سخنانی که بر آن قدرت دارد که او را
بآن سخن بستاید و فرمود که بدرستی که شخصی داخل مسجد حضرت رسول شد و دو
رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سوال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل کرد بر خداوند
خود و دیگری دو رکعت نماز کرد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت
فرمود که حاجت خود را طلب که خدا عطا میفرماید و از دهم از شرایط دعا فرستادن بر محمد و آل محمد است
زیرا که اگر کسی حاجتی به درگاه پادشاهی دارد مناسب نیست که تحفه برای مقربان آن پادشاه
بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و اگر ایشان شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع میشود که
با ایشان تحفه داده مقربان او را نوازش فرموده او را خوش می آید و حاجتش را روا میکند
و ایضا کسی که محبوب بزرگواری است نزد او بزرگوار مدح او کردن از برای مطلب طلبیدن
هر چند محتاج آن طلب نباشد از محبوب آن بزرگوار را خوش می آید که محبوب او را ستایش
میکند با این اسباب صلوات موجب قبول دعاست و نکته لطیف کاملی در این باب در بیان
شفاعت کبری گذشت و تفصیل این سخن را در شرح صحیفه کامله بیان کردیم بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقولست که دعا محجوبست از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد
بفرستند در حدیث دیگر فرمود که هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده

شنود و با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند معتبر از آن حضرت منقولست
که شبی حضرت امیر المؤمنین مهموم بود که شکایت میکنم تو را که جبرئیل مرا خبر داد که کسی که از امت
من صلوات بر من بفرستد و بعد از آن صلوات بر آل من نفرستد درهای آسمان برو بسته
میشود [illegible] که هفتاد صلوات بر او فرستند و اگر گناهکار باشد گناهش میریزد چنانکه
برگ از درختان میریزد و حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من و سعدیک تو را اجابت کرده
و همه دعاهای تو میکنم و میفرماید که ای ملائکه من شما همه صلوات بر او فرستید چون
بر او میفرستم و اگر بر من صلوات نفرستد و بر اهل بیت من صلوات نفرستد میان او و آسمان
هفتاد حجاب بهم رسد و حق تعالی میفرماید که لا لبیک و لا سعدیک اجابت تو نمیکنم و تو را مدد و اعانت نمی
نمایم ای ملائکه من دعای او را بالا میاورید مگر آنکه با پیغمبر من عترت او را ملحق کند پس دعا او بسته
در حجاب است تا ملحق کند با پیغمبر اهل بیت او را و ظاهر احادیث معتبر آنست که هر وقت که نام مبارک
آن حضرت مذکور شود صلوات بر او و بر اهل بیت او فرستادن واجب است و در روایات معتبر وارد شده است که
[illegible] که کسی که حضرت داود [illegible] مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد [illegible] بیرون شود
[illegible] از رحمت الهی و در حدیث دیگر مروی است [illegible] کسی که
[illegible] مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد [illegible]
[illegible] بسند معتبر [illegible] منقول است که [illegible] حضرت امام
[illegible] حضرت کو فرستادید [illegible]
[illegible]
[illegible] حق سبحانه
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] دعا [illegible] حق تعالی
[illegible] است [illegible] باشد [illegible]

محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید فرمود که سنت مؤکد است
که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای دیگر صد
مرتبه و حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد
و آل محمد و بسند معتبر منقولست که هر که بعد از نماز عصر در روز جمعه بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک والسلام علیه
و علیهم و رحمة الله و برکاته حق تعالی صد هزار حسنه در نامه عملش ثبت نماید و صد هزار گناه
محو فرماید و صد هزار حاجتش را برآورد و صد هزار درجه برای او بلند کند و در روایت دیگر
انست که اگر هفت مرتبه بخواند خدا بعدد هر بنده حسنه باو عطا فرماید و عملش در آن روز
مقبول گردد و چون در قیامت مبعوث شود در میان دو چشمش نوری ساطع باشد
و در احادیث [illegible] زیاد [illegible] که والسلام علیه و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته
و هر گاه که بخوانند خوبست و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که قادر نباشد بر چیزی
که کفاره گناهانش [illegible] پس صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهانش را بهم می
شکند و حضرت امام جعفر [illegible] علیه السلام فرمود که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه
صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد و بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقولست
که هر که [illegible] صلوات بفرستد که صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله
و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته از گناهان پاک شود مانند روزی
که از مادر متولد شده باشد و از حضرت امام محمد باقر (ع) بسند معتبر منقولست که چون عطسه
کند بگوید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته و بسند معتبر از امام محمد باقر (ع)
منقولست که اگر کسی [illegible] عطسه کسی را بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش
بفرستد [illegible] و [illegible] بدرد چشم مبتلا نشود و بسندهای بسیار از حضرت رسول
منقولست که هر که [illegible] صلوات [illegible] بر من و بر آل من و صلوات نفرستد بوی بهشت

چنانچه فرموده‌اند که نماز موجب قربت است اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح بجا آورد تا اثر این قبایح
که موجب بعد و حرمانست مانعست از تاثیر نماز در قرب همچنین اگر طبیبی گوید که ریوند مسهل است
بعد از آن با شرایطی که مقرر است بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد بجا نیاورند اسهال میکند
پس اگر ریوند را بدون سعی که یکی از شرایط عمل آنست یا [illegible] مثقال تریاک که منافی عمل آنست
بخورد و عمل نکند گفته طبیب خطا نشده خواهد بود همچنین دعا را شرایط هست چنانچه سابقا
دانستی از تضرع و زاری و تمام خداشناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم
ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانعی که گذشت پس هر یک از اینها که اخلال
کنند دعا مستجاب نشود و منافات با وعده الهی ندارد و چون این معنی در ضمن احادیث
که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا مینمائیم وجه سیوم آنست که گاه
هست که حق تعالی دعا مستجاب فرماید [illegible] تاخیر می‌اندازد برای اینکه در [illegible] و نیت
با وصف رمی سازد یا میخواهد که او دعا کند [illegible] مراتب ثوب زیاده گردد و اگر
بزودی حاجت او را برآورد ترک دعا میکند و [illegible] حالت [illegible] گردد و با شر
که حاجت مؤمنی را مستجاب کرده‌اند بعد از چند [illegible] او برسد بسند معتبر منقولست از حضرت
صادق ع پرسیدند که آیا میشود که دعا کسی مستجاب [illegible] باید [illegible] تاخیر شود
فرمود که بلی تا بیست سال و در حدیث دیگر [illegible] که موسی هارون بر فرعون
و قومش نفرین کردند حق تعالی فرمود که دعا [illegible] مستجاب شده تا وقتی که خدا فرعون را هلاک
کرد چهل سال گذشت بسند معتبر منقولست که ابن ابی [illegible] بخدمت حضرت امام رضا ع
عرض نمود که چندین سال است که از خدا حاجتی سؤال میکنم و روا نمیشود و از [illegible]
این حاجت در دلم چیزی [illegible] حضرت فرمود که ای احمد زنهار که شیطان [illegible] بخود راه
مده که ترا از رحمت خدا نا امید گرداند [illegible] حضرت امام محمد باقر ع میفرمود که بدرستی
که من از حق تعالی حاجتی سؤال مینمایم و خدا تاخیر مینماید و استجابت او برای اینکه دوست

نبود مصلحت شما باشد مستجاب میکنم چنانچه اگر کودکی گوید که از من چیزی میطلبد عطا میکنم

و عقلی میباید و گوید انفاق کننده بدست من بدهد زهر هلاهل را [illegible] و آن سائل ضرر را نداند

و دادن با او موجب هلاک او گردد البته عطا نکردن در چنین حال کرم است بلکه عطا کردن

جور است و ظاهر است که اکثر آرزوهای خلایق موجب ضرر است و غیر اینها از روی جهالت

سؤال مینمایند و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه در دعای طلب حاجات صحیفه کامله

باین معنی اشاره فرموده که ای خداوندی که تبدیل نمیشود حکمت او بسببها اگر کسی گوید که هرگاه

چنین باشد دعا چه فایده دارد زیرا که هرچه صلاح بندگان در آنست البته حق تعالی بعمل آورد جواب

میگوییم که ممکن است که بعضی امری بدون دعا مصلحت در عطای او نباشد و مصلحت مشروط بدعا باشد

چون امور بر سه قسمت بعضی آنست که بدون دعا مصلحت در عطای آن هست اگر بدون دعا کرد

میفرماید و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در دادن آن نیست تا مطلقا منع میفرماید

و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطای آن هست و بی دعا مصلحت نیست چون [illegible] امری [illegible]

موقوف بدعاست و چون ذکر تمیز میان این امور بعقلهای ضعیف ما [illegible] در جمیع امور

حتما که بعقل خود خوب داند دعا بکند و اگر حاصل نشود دعا [illegible] موقوف بدعا [illegible]

و اگر حاصل نشود از دعا مأیوس نشود و بداند که البته صلاح در این بوده که حق تعالی دعای او را

مستجاب نکرده با آنکه اصل دعا کردن عبادتیست که قطع نظر از عبادت بودن موجب قرب میشود

چنانچه حضرت صادق ع فرمود که دعا کن و مگو که کار مقدر شده است [illegible]

[illegible] که دعا عبادتست و تفصیل این کلام بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد [illegible]

[illegible] آنست که هر چیزی شرطی چند میباشد و مانعی چند میباشد که تا آن شرایط [illegible]

[illegible] ثمره بر آن مترتب نمیشود مثلا حق تعالی فرموده که [illegible]

[illegible] است که [illegible] قبول نیست [illegible]

[illegible] است [illegible] اجابت [illegible] مانع اجابت میشود [illegible]

میفرماید و تاخیر مینماید تا مدتی او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست
که بنده دعا میکند پس حق تعالی میفرماید بدو ملک که موکلند باو که من حاجت او را مستجاب
کردم ولیکن الحال باو مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم
و گاه هست که بنده دعا میکند پس حق تعالی میگوید که زود حاجتش را بدهید که صدای
او را دشمن میدارم و در حدیث دیگر فرمود که پیوسته باخیر و حالت نیکوست و امیدوار
رحمت حق تعالی است مادام که استعجال نکند که نا امید شود و ترک دعا کند راوی گفت
که چگونه استعجال میکند فرمود که استعجال آنست که گوید که اینقدر دعا کردم و اجابت نمی‌بینم
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن
در کوه بیت المقدس میگشت که چراگاهی برای گوسفندان خود بهم رساند ناگاه صدائی
رسید از پی صدا رفت دید که شخصی مشغول نماز است و طول قدش دوازده شبر است
چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید که ای بنده خدا از برای که نماز میکنی گفت از
برای خدای آسمان حضرت ابراهیم پرسید که آیا غیر از تو کسی از قوم تو باقی مانده است
گفت نه پرسید که خوراک تو از کجا بدست می‌آید گفت در تابستان میوه این درخت
جمع میکنم و در زمستان بآن معاش میکنم فرمود که منزلت در کجاست اشاره بکوهی کرد که
برابر بود حضرت ابراهیم فرمود که میخواهم که امشب با تو بسر برم گفت در میان راه
آبی عظیم است که نمیتوانی گذشت حضرت فرمود که چگونه عبور مینمائی گفت بر روی
آب راه میروم حضرت فرمود که مرا با خود ببر شاید که خدا بمن هم آنچه کرامت فرماید که بر روی
آب راه روم چنانچه بتو کرامت فرموده پس عابد دست حضرت را گرفت و با هم رفتند
چون بآن آب رسیدند عابد بر روی آب روان شد و حضرت نیز گذشت چون بخانه عابد
رسیدند حضرت ابراهیم فرمود که کدام روز عظیم تر است عابد گفت که روزی که بعضی ظالمان
از یکدیگر میکشند حضرت فرمود که بیا که دست بدعا برداریم و حق تعالی را بخوانیم که ما را از شر او نگاه دارد

میدارد شنیدن آواز دعا و ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که والله
که آنچه تاخیر میکند و از مؤمنان منع میفرماید در دنیا و آخرت بایشان میدهد بهتر است
از برای ایشان از آنچه در دنیا بایشان میدهد بدرستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که سزاوار اینست که دعای مؤمن در هنگام نعمت و رخا مثل دعا او باشد در وقت
شدت و بلا چنین نباشد که همین که باو عطا کنند سست شود و دعا کم کند پس باید که مؤمن را
هرگز از دعا ملال حاصل نشود بدرستی که دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست و بر تو
باد بصبر کردن در بلاها و تنگیها و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زنهار که بپرهیز
از عداوت نمودن و معارضه کردن با مردم بدرستی که ما اهل بیت صله میکنیم با کسی که از ما
قطع میکند و احسان میکنیم با کسی که با ما بدی میکند پس والله که در این امر عاقبت نیکو مشاهده
مینمایم و بیان آنکه صاحب نعمت در دنیا اگر سؤالی کند و باو عطا کنند و دیگر چیزی غیر
آن سؤال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی بر مسلمان
بسیار شد در خطر عظیم هست بجهت حقوقی که از خدا بر او واجب میشود بیم آن هست
که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او گردد دیگر آنکه اگر سختی
بتو رسد اعتماد بر گفته من خواهی کرد گفتم فدای تو گردم اگر بفرموده تو اعتماد نکنم بگفته تو
اعتماد بر که خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدائی بر خلق فرمود که پس اعتقاد بفرموده
خدا بیشتر داشته باش بدرستی که خدا بتو وعده کرده آیا خدا نفرموده است که چون بندگان
من سؤال نمایند از حال من بگو که من بایشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای دعا کننده که
مرا بخواند و میفرماید که نا امید مشوید از رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را
مغفرتی عظیم از جانب خود و فضل بسیار پس باید که اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد
بر دیگران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از گمان نیک بخدا و بخود تا گناهان شما آمرزیده
شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسیار است که حق تعالی دعای شخصی را مستجاب

دعا او را تأخیر کنید که من مشتاق آواز و دعای اویم چون روز قیامت شود حق تعالی
میفرماید که ای بنده مرا خواندی در دنیا و اجابت تو را تأخیر کردم فلان ثواب را
بعوض برای تو مقرر ساخته‌ام و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت تو را تأخیر کردم
فلان ثواب عظیم را بعوض بتو دادم پس آن مؤمن از بسیار عطاها و ثوابها که بیند تمنا آرزو کند
که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمیشد و مالی که در دنیا عطا میفرماید به مراتب قرب و کمال
آشنائیست که لازم دعاست از جهت اینکه حق تعالی با آنکه دانا بنوعی از روی غایت لطف
و مهربانی با جمیع جهات ایشان بدیشان مینماید و میبیند و میداند و خواهشهای جمیع شرکت ایشان از روی
حکمت و مصلحت کبریای خود میگذارد چنانچه بتشبیه از برای پادشاهی جمعی همنشین کند اگر
از ایشان کسی گوید که بیا که من ترا به دست خود میگیرم و بسیار او را عزت میکردم هیچ نماید
در تسخیر او نمیکند بلکه آن را بجهت وداد انس آشنائی دائم میگرداند و چون با یکی ... بمنزله دست
خویش جامه و جهد و همه جا هست که میفرستند بنده که میگردد و اگر چه همه جا مشغول نخواهد
کرد که کسب علوم و حقایق فرستادند و گرسنه ... دلیل و حجت براینکه اگر بگوید فایده نباشد بلکه اول
او را چون نمودی ... و عبارت بکتب آشنا میکند و چون از ... حقایق و
حکمتها را یافت بسیار مشتهای عظیم ... از آن شغل بازمیتوان داشت مجتهد با حیوانات
عدیم الشعور و بعضا طبعات مغرور و چون فضیلتی و کمالی ... فقیر خوردنی و
و دینار و درهم و خیل و حشم و سایر لذات ... سبحانه ذات الله حکیم مطلق و کریم لایزال
با نهایت رتبه عظمت و استغنا و جلال ایشان را بدرگاه خود خوانده که هر چه از من طلبید
و نگذاشت غیر از من نخواهید و ... طعام ... از من بطلبید تا آنکه ایشان را از درگاه او
آورند از بسیاری دعا و توسل و مناجات را باعث گردید آن مرتبه آشنائی و قرب نایل گردند
و لذت مناجات او بیابند و از خلق ... تا آنکه در جمیع امور ... او دست باشند زهی
کرم فی النهایه که بلا و داغ ... ساحت قرب خود میرساند بوسیله خواهشهای نفسانی

گردانید عابد گفت دعای مرا چه میکنی والله که سه سالست که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب
نشده است حضرت ابراهیم فرمود که میخواهی که ترا خبر دهم که برای چه دعای ترا حبس کرده اند
گفت بلی فرمود که حق تعالی چون بنده را دوست میدارد دعای او را حبس مینماید و زود بر نمی
آورد تا او بسیار مناجات کند و از جناب مقدس او سؤال نماید و تضرع کند و چون بنده را دشمن
میدارد دعایش را زود مستجاب میکند یا ناامیدی در دل او می افکند که دیگر دعا نکند بعد از آن
فرمود که حاجت تو چه چیز بود گفت روزی گله گوسفندی بر من گذشت و پسری نیکو
روئی با آن گله بود و آن پسر گیسوی شانه بوئی داشت پس پرسیدم که این گوسفندان از کیست
گفت از برای ابراهیم خلیل الرحمن پس من دعا کردم که خداوندا اگر ترا در زمین خلیلی و
دوستی هست بمن بنما ابراهیم فرمود که خدا دعای ترا مستجاب کرد اینک منم ابراهیم دوست خدای
رحمن پس حضرت با او معانقه فرمودند چون حضرت پیغمبر مبعوث شدند مصافحه مقرر
شد وجه چهارم آنست که حق تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن
نباشد بعوض مستقیمان حاجت را در دنیا و آخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای
ایشان را بوجه اکمل روا کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاهی فلسی طلب نماید و پادشاه در عوض
جواهری با او عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نمی گوید که حاجت او را
رد کرده است بلکه او را مدح میکنند که اضعاف آنچه سائل طلبیده باو عطا فرموده پس در دنیا
پادشاهان این کرمها [illegible] مطالب خسیسه را منظور [illegible]
و از حق تعالی سؤال [illegible] الا [illegible]
[illegible] مطلب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کرامت میفرماید [illegible] است که [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] حضرت صادق
[illegible] میفرماید که [illegible]

و دل تنگ مگردانید از حضرت امام محمد باقر منقولست که پنج دعاست که از پروردگار عالم
محجوب نمیگردد دعاء امام عادل و دعاء مظلوم حق تعالی میفرماید که از برای تو انتقام میکشم اگرچه
بعد از مدتی باشد و دعاء فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح از برای
فرزندش و دعاء مؤمن از برای برادر مؤمنش غائبانه حق تعالی میفرماید که ترا دو برابر او [illegible]
کردم از حضرت رسول منقولست که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعاء او را [illegible] بالا میبرند
تا آنکه حق تعالی بسوی او نظر میفرماید و میگوید بلند کنید دعای او را که من مستجاب میکنم
و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تندتر است و در حدیث دیگر فرمود که چهار کس اند
که دعای ایشان رد نمیشود تا آنکه درهای آسمان برای ایشان گشوده میشود و دعای
ایشان بعرش میرسد و دعای پدر از برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای
که بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه دار تا افطار نماید و از حضرت امام جعفر صادق
منقولست که سه دعاست که از حق تعالی محجوب نمیگردد دعای پدر برای فرزندانی که با او نیکی
کنند و نفرین پدر بر فرزندانی که عاق او گردد و نفرین مظلوم بر ظالم برای کسی که او را یاری
کند و حق تعالی او را از ظالم بگیرد و دعاء مؤمنی که در حق برادر مؤمنی دعا کند که با او مواسا
و احسان کرده باشد برای خشنودی اهل بیت رسول و نفرین مؤمنی که بر کسی کند که محتاج
او شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسا و احسان با او داشته باشد و نکند و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که پنج کس اند که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که خدا تعالی
طلاق زنش را بدست او گذاشته و آن زن او را آزار میکند و دارد مالی که او را بدهد
و او را رها کند نمیکند و بر او نفرین میکند و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفروشد
و بر او نفرین کند یا چون بار دیگر بگریزد دعا کند که خدا با او برگرداند و شخصی که در زیر دیوار
خم شده شکسته گذرد و تند نگذرد و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصی که مال بکسی قرض بدهد
و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را باو رساند و شخصی که قدرت طلب روزی داشته

بعضی حضرت بزرگواری میکرده اند و آن جاهل نادان شبهه میکند با دلیل است که حاجت
بلفظ در نشده است انّ الانسان لربه لکنود مگر نمیدانی که اصل دعا کردن عبادتست
و در ضمن بندگی خدا کرده و با مالک الملوک مناجات کرده و ثوابها اخرت تحصیل نموده
پا بر بساط قرب خداوند جبار گذاشته و خداوند عالم را انیس و همراز خود کردانیده و سمع
یقین و ایمان لبیکهای از عرش رفعت شنیده و اگر معنی مناجات و لذت ان را بفهمی و رازها
نهانی را بگوش دل و بشنوی و دلها بما و بنده نوازیهای ان محبوب حقیقی را در هنگام
تضرع و زاریها ادراک نمائی و حاجتها و ارزوها خود را بلکه خود را کم خواهی کرد و اگر رخصت
دخول بارگاه مجلس پادشاهی عاجز دنیا بیابی و گوشه چشم التفات ایشان به بینی تمام حاجتهای
خود را فراموش میکنی هیهات هیهات این چه خیالی بهمن است که او با جناب رب
الارباب بمشافهه رخصت مکالمه عرض حاجت داده و کلیدها خزاین رحمت را بر پایش
سپرده اند متکفل امور و مصالح او کردیده اند و حضرت رب العزه میفرماید که تو دعا بکن
و خیر خود را بمن گذار و سستی میکند و از روی عقل ناقص و جهل کامل خود بر خدا
گستاخی میکند و تحکم مینماید اگر غفلت عقلها بر ایشان مستولی نبود بایست که کسی که این
احادیث متواتر شنود که حضرت عزت میفرماید که حاجتها و ربیبی دیر که من
اواز او دوست میدارم و مشتاق نالهای اویم و دیر تا گاه حاجت بر نیاید در آن شوق بکام
دل بیم دو دیگر دست جانش و امان خواهشی بکر بچون سخن نا... شد و عبارت
... است و مطلب وسیع است و سخن مختصر کردیم ختم میکنیم این بحث را بذکر جماعتی که دعای
ایشان مستجابست جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که ... که دعای ایشان مستجابست کسی که حج بیت الله رود دعایش مستجابست
پس باید ... بازگشت پیش ... برسید تا در حق تو دعا کنند و کسی که بجهاد فی سبیل الله
رود پس باید ... ایشان و کسی که بیمار باشد دعایش مستجاب پس او را بخشم میاورید

تا فردای اندوز دوم شخصی که در شب بخیزد و نماز شب بگذارد و تنها پس بسجده رود و
و در سجده خوابش ببرد در آنحال حق تعالی بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که روحش
نزد منست و بدنش در سجده است سوم شخصی که در جنگی باشد که در میان صفها جهاد کند و رفیقانش
بگریزند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود بلکه در احادیث در مدح اخفا و پنهان
کردن عبادت وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که هر چند عبادت
مخفی‌تر است اجرش بیشتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که عمل صالح را چون بنده از
خلق پنهان میکند و مخفی میدارد خدا ابا میکند مگر آنکه بمردم ظاهر میگرداند که او را زینت بخشد
یا آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت و از حضرت صادق ع منقولست که محبوب‌ترین
اعمال نزد حق تعالی آنست و آن آخر دعت بخیر است پس چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند
یا وضو بسازد دو وضوی کامل با آداب و پس بگذارد در جائی که هیچ انیسی او را نه بیند بجز حق تعالی
پس مطلع گردد که گاهی در رکوع است و گاهی در سجود است پس سوگند که بنده من کاش سجده کند و سجده را طول
شیطان فریاد میکند که وا ویلا فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من عصیان او کردم و ایشان
سجده کردند و من از سجده ابا کردم و احادیث بسیار است دلالت میکند بر آنکه عبادات واجبه
مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر آن علانیه کردن بهتر است که ادای متهم بترک واجبات نشود
و موجب رغبت دیگران گردد و ایضاً بنیاد آن بنا بر آن باشد چون حق لازم در اجابت در ادای
حقوق لازم چندان محل ریا نمی‌باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام که هر چه را
خدا فرض کرده و واجب گردانیده علانیه کردنش بهتر است از پنهان کردن و هر چه سنت باشد
پنهان کردنش بهتر است از علانیه کردن اگر کسی زکوة مال خود را بر دوش گیرد و علانیه قسمت نماید
هر آینه نیکو و جمیل خواهد بود و اما در مستحبات است خصوصا نماز جماعت
جماعت و رفیق ساختن و در مساجد جامع آن فضیلت امتیازی دارند و احادیثی که در
باب اخفای عبادت واقع شده است مراد از آنها غیر این عبادات است که از باب خود

و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید که خدایا مرا روزی بده یا اباذر انّ الله یصلح بصلاح

العبد ولده وولد ولده ویحفظه فی دویرته والدور حوله ما دام فیهم ای ابوذر بدرستی که

حق تعالی اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندانش را و فرزندان فرزندانش را و حفظ

او را رعایت میفرماید که در اهل خانهای او و در خانهای همسایگان او مادام که در میان ایشا

که بلاها را از ایشان رفع مینماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیکرداند مفاد این کلمات شریفه

ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت و بندگیست که کسی که بنده شایسته خداست خدا برکت او فرزندانش

را هم بصلاح و نیکی میدارد که خیراتش در دنیا و آخرت باقی بماند و ثمره نیکی با ایشان عاید گردد و برکت

او دفع بلا از خویشان و دوستان و همسایگان او میفرماید بلکه ببرکت نیکان دفع بلاها از دیار

ایشان میفرماید چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که چون حق تعالی میبیند اهل

شهری را که ایشان از خدا تجاوز میکنند در نافرمانی و معصیت و در آن سه کس از مؤمنان صالح

هستند حق تعالی ایشان را ندا میفرماید که ای اهل معصیت من اگر در میان شما نمیبودند این مؤمنان که بیکدیگر

بجلال من دوستی مینمایند و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین و مسجدهای مرا معمور میدارند

و در سحرها از ترس من استغفار مینمایند هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میکردانیدم و پروا

نمیکردم یا اَبا ذَرّ اِنَّ رَبَّکَ عزّ وجلّ یباهی الملائکة بثلثة نفر رجل فی ارض قفر فیؤذّن ثمّ یقیم ثمّ

یصلی ولا یراه احدًا غیری فنزل سبعون الف مَلَکٍ یُصَلّونَ وَرَاءَهُ وَیَستَغفِرُونَ اِلَی الغَدِ مِن

ذٰلِکَ الیَومِ وَرَجُلٌ قَامَ مِنَ اللَّیلِ فَصَلّی وَحدَهُ فَسَجَدَ وَنامَ وَهُوَ ساجِدٌ فیقول تعالی انظروا اِلی

عَبدی رُوحُهُ عِندی وَجَسَدُهُ ساجِدٌ وَرَجُلٌ فی زَحفٍ فَرَّ اصحابه وثبت هو یقاتل حتی

یُقتَلَ ای ابوذر بدرستی که پروردگار عزیز بزرگوار تو مباهات مینماید با ملائکه بسه نفر

اول شخصی که در بیابان تنها اذان و اقامه گوید و نماز گذارد پس پروردگار تو بملائکه فرماید

که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میکند و هیچکس غیر از من او را نمیبیند و بر نماز او اطلاع ندارد پس

حق تعالی هفتاد هزار ملک را فرو میفرستد که در عقب او نماز گذارند و از برای او استغفار نما

مؤمن باز داشتن شر خود است از مردم و از حضرت صادق ع مرویست که بر شما باد بنماز شب
بدرستی که آن سنت پیغمبر شماست و داب صالحان پیش از شماست و دفع کننده دردها است
از بدنهای شما و فرمود که نماز شب رو را سفید میکند و خوشبو میکند و خوش خو میکند
و سبب زیادتی روزی میگردد و در حدیث دیگر فرمود که مال و فرزندان زینت زندگانی
دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده در آخر شب میکند زینت آخرتست و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت صادق صلوات الله علیه شکایت از احتیاج و بیچیزی کرد و افراط کرد در شکایت تا آنکه نزدیک
بود که از گرسنگی شکایت کند حضرت فرمودند که آیا نماز شب میکنی گفت بلی حضرت باصحاب التفات
نمودند فرمودند که دروغ میگوید کسی که دعوی میکند که نماز شب میکنم و در روز گرسنه است
نماز شب را ضامن قوت روز کرده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نماز شب
موجب صحت بدنست و سبب خشنودی پروردگار میشود و تمسک باخلاق پیغمبرانست و متعرض
شدن رحمت الهیست و از حضرت صادق ع منقولست که گاه هست که بنده برمیخیزد در شب
و خواب بر او غالب میشود و او را بجانب راست و چپ میل میدهد و زنخش بسینه اش
میچسبد پس حق تعالی امر میفرماید که درهای آسمان را میگشایند بعد از آن میفرماید که نظر کنید
بسوی بنده من که چه زحمت بخود میرساند در تقرب جستن بمن در چیزی که بر او واجب
نکرده ام و امید دارد از من یکی از سه چیز را یا گناهش را بیامرزم یا توبه اش را تازه کنم یا روزیش را
زیاد کنم ای ملائکه شما را گواه میگیرم که هر سه را باو کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب
رو را نیکو میکند و خلق را نیکو میکند و بوی را خوشبو میکند و روزی را زیاده میکند و باعث
ادای قرض میشود و غمها را زایل میگرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که
خانهائی که در آن خانها نماز شب میکنند و تلاوت قرآن در نماز شب میکنند اهل آسمان را روشنی
میدهد چنانچه ستارهای آسمان اهل زمین را روشنی میدهند و بروایت دیگر فرمود
در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که حسنات و نیکیها و بدیها و گناهان را برطرف

بی تشویش و انتظار ادا کند و الحمد در این حدیث وارد شده است چون مشتمل بر اذان و اقامه است
بیاورند عمل نمی توان نمود که در اذان و اقامه بدعت است پس حمل سکنیم بر اینکه بصورتی که در حین
نماز شنیدن آنها است با وجود شنیدن [illegible] فراموش نکنند و با آداب و شرایط متوجه عبادت شود
حق تعالی بسبب اینکه اذان و اقامه گفته تدارک او میفرماید ملائکه را برای او میفرستد که با او اقتدا
کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد نه اینکه آدمی خود دانسته ترک جماعت کند و محروم
که سعی نباشد نحو در از فضیلت جماعت محروم گرداند و بالجمله شب سنت و طریقه پیغمبران و
دوستان خداست و مشتمل بر فضایل بسیار و مکارم و از گفتن با ثواب مطالب است چون آدمی
در روز بسبب متوجه شدن بمشاغل دنیوی تشویش بسیار در خاطرش میرسد در اثنای
روز حضور قلب کمتر میباشد و چون مردم نیز بافعال اینکس مطلع میباشند احتمال
ریا بیشتر است چون آدمی در اوایل شب بخوابد چون برخیزد در آخر شب نفس آسایش یافته
و وسواس زایل است و حضور قلب بیشتر است و چون کسی خبر ندارد احتمال ریا نیست محتمل
اینکه وجه دیگر است [illegible] حق تعالی میفرماید ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم
قیلا که ترجمه ظاهرش اینست که بدرستی که نفسی که در شب بعبادت [illegible] قیام مینماید با عبادتی
که در شب حادث میشود یا ساعتها که در شب [illegible] میشود ثابت قدم تر [illegible]
ریا اولیست و چون بعد از خواب [illegible] و بعبادت برخیزد [illegible] اوایل است یا آنکه
موافقت [illegible] در الجمله [illegible] عبادت میکرده
[illegible] است [illegible] خالص [illegible] است [illegible]
[illegible] در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible] است که شرف مؤمن برخاستن او است بنماز شب [illegible]

منقولست که مادر سلیمن با حضرت گفت که نپنهاد که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب
در شب آدمی را در روز قیامت فقیر میکرداند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت امیر المومنین آمد از فضیلت نماز کردن در شب و قران خواندن در ان سوال نمود
حضرت فرمود که بشارت باد ترا که هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص
غرضش محض رضاء الهی باشد حق تعالی بملائکه فرماید که برای این بنویسید بعدد دانها از آب رود نیل
میوه و از دانه و برگ و بعدد هر درختی و نی و شاخی و مرغی که روی زمین میرود و کسی که
شب را نماز کند حق تعالی ده دعای او را مستجاب گرداند در قیامت نامه اش بدست راست
دهند و کسی که هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنگ ثابت قدم
مانده باشد با نیت راست و درست جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد باو کرامت فرماید و او را
در اهل بیت و یاران اش در قیامت شفاعت کرامت فرماید و هر که هفته یک شب نماز کند
چون از قبر مبعوث شود رویش مانند ماه شب چهار ده باشد و از صراط بگذرد و با ایمنا
و هر که ششم یک شب را نماز کند حق تعالی او را از توبه کاران بنویسد و گناهان گذشته
او را بیامرزد و هر که پنج یک شبی نماز کند حق تعالی او را در قبه ابراهیم خلیل الرحمن
در بهشت ساکن گرداند و هر که چهار یک شب نماز کند در قیامت داخل اول فایزان
و رستگاران باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند داخل بهشت شود بی حساب
و هر که سه یک شب نماز کند هیچ ملکی نماند که از روی منزلت او نزد خدا نماید در
قیامت گویند که از هر دری از درهای بهشت که بخواهی داخل شو و هر که در
نصف یک شب نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا کنند و باو دهند با ثواب
او برابری نکند و این عمل از دخول بهشتر باشد از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان
اسمعیل و هر که در دو ثلث یک شب نماز کند حق تعالی باو کرامت فرماید از ثواب و حسنه بعدد
ریگ بیابان عالج که حسنه کمترش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر که یک شب تمام را
که

میکند و از حضرت رسول ص منقول است که هر که با خدا نماز شب روزی فرماید انمو دان باننا
و بیقین خالص از برای خدا وضوی کامل بسازد و از برای خدا نماز کند با نیت صادق
و دل سالم از بدیها و بدن با خشوع و چشم گریان حق تعالی در عقب او نه صف از ملائکه
مقرر فرماید که عدد ایشان در هر صفی از ملائکه باشند غیر از خدا احصا نتوانند و یک طرف
هر صفی در مشرق باشد و طرف دیگر در مغرب پس چون فارغ شود بعدد ایشان ملائکه
از برای او درجات بنویسند و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که چون بنده در میان
شب تاریک بایستد و با خداوند خود خلوت کند و با او مناجات کند و زبان بگوید حق تعالی
نوری در دل او ثابت گرداند و هرگاه که گوید یارب یارب خداوند جلیل ندا کند او را و ندا
فرماید که لبیک ای بنده من از من سؤال کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امورت را کفایت
نمایم پس بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده ملائکه من بخلوت شب با من آمده
در میان شب تاریک در هنگامی که بطالون از من غافلند و غافلان در خوابند گواه باشید
که گناهان او را آمرزیدم و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل پیوسته مرا بنماز شب وصیت
میفرمود تا آنکه گمان بردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان
فوت شود و فرمود یا علی سه چیز است که موجب فرح و شادی مؤمنانست در دنیا
ملاقات کردن برادران مؤمن و افطار نمودن در روزه و تهجد کردن در آخر شب و فرمود
که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب
نماز میکرد در هنگامی که مردم در خواب بودند و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقول است که هر که
ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب بسر نیاید مگر با نماز وتر و منقول است که شخصی
بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع عرض نمود که یا امیر المؤمنین من محروم شده ام از نماز شب
فرمود که تو مردی که گناهان تو را در بند کرده است حضرت رسول ص فرمود که دو رکعت
نماز در میان شب بکنم محبوبتر است نزد من از دنیا و هر چه در دنیا است از حضرت رسول

میشوند و برایشان صلوات میفرستد اگر عبادت الهی در آن کرده باشند یا بر ایشان
لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی آن کرده باشند ای ابوذر هیچ صبحی نیست مگر آنکه بقعهای
زمین بعضی از بقعهای دیگر را ندا میکنند که ای همسایه آیا کسی بر تو گذشت که یاد کند حق تعالی را
یا بسجده پیشانی خود را بر تو گذاشت که از برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند نه و بعضی میگویند
بلی پس آن قطعه زمینی که میگوید بلی بر خود میبالد و شادی میکند و افتخار مینماید و خود را
بر همسایهای خود تفضیل میدهد بسبب اینکه عبادت الهی بر روی آن شده باشد بدانکه
غفلت از این امور اکثری را مغرور گردانیده که جمادات از او هشیارترند و [illegible] عبادت و بندگی
خدا از او پیشتر میدانند و توجیه این حدیث بچند وجه میتوان نمود اول آنکه محمول
بر حقیقتش باشد و جمادات را یک نحو شعور ضعیفی بوده باشد چنانچه حق تعالی میفرماید
که هیچ چیز نیست مگر آنکه حق تعالی را تنزیه و تسبیح میکند و مطلبش بخبر است ولیکن شما
تسبیح ایشان را نمیفهمید دوم آنکه این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند چنین
میگفتند سوم آنکه مراد از قطعهای زمین اهل آن قطعهای باشد از ملائکه و صلحای جن و انس
که در قطعات زمین ساکنند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام
جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که آدمی نمازهای نافله را در یک موضع بجا آورد بهتر است
یا تفریق کند در مکانها مختلف واقع سازد حضرت فرمود که بلکه سنت که هر جا مختلف
بجا آورد زیرا که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باسانید معتبره
منقولست که هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند خدا را در آن مجلس یاد نکنند و صلوات بر محمد
و آل اطهار صلوات الله علیهم نفرستند آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان
خواهد بود یا اباذر انّ الله جلّ ثناؤه لمّا خلق الارض وخلق ما فیها من الشجر لم یکن فی الارض
شجرة یاتیها بنو آدم الّا اصابوا منها منفعة فلم تزل الارض والشجر کذلک حتی تکلّم فجرة بنی آدم بالکلمة
العظیمة قولهم اتّخذ الله ولدا فلمّا قالوها اقشعرّت الارض وذهبت منفعة الاشجار ای ابوذر

میکند که گاهی تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود و گاهی
در ذکر خدا باشد آنقدر ثواب باو عطا فرماید که کمترش آن باشد که بسبب آن از گناهان
بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و بعدد خلق خدا حسنات
در نامه اعمالش بنویسند و مثل آن درجات از برای او بلند کنند که قبر او را حق نعم
منور گردانند و کینه و حسد از دل او بردارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری
برای او بنویسند و در قیامت با امینان از اهوال قیامت محشور شود و حق تعالی
ملائکه را که ای ملائکه من نظر نمائید به بنده من که یکشب مرا بعبادت احیا کرد برای طلب
خوشنودی من او را در جنة الفردوس ساکن گردانید و در آن بهشت باو بدهید که صد
هزار شهر دارد و در هر شهری جمیع آنچه نفوس و خواهشها داشته باشد و دیدها از او
لذت یابد و آنچه بخاطر کسی خطور نکرده باشد از برای او حاضر کرده باشند سوای آنچه من از
برای او مهیا کرده ام از کرامتهای و مزید الطاف و قرب جناب مقدس خود درین
باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتابها دعا مذکور است
باید که از آنها رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمة والرضوان رساله‌ای کبیر و صغیر درین
باب تالیف نموده اند باید که از آنها تحصیل نمایند و اگر درین باب کتاب متوجه کیفیات
احکام عبادات شود بسیار طول میکشد یا اباذر ما من رجل یجعل جبهته فی بقعة من
بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیمة وما من منزل ینزله قوم الا واصبح ذلك المنزل
یصلی علیهم او یلعنهم یا اباذر ما من صباح ولا رواح الا وبقاع الارض ینادی بعضها بعضا
یا جارة هل مر بك ذاکر لله او عبد وضع جبهته علیك ساجدا لله فمن قائلة نعم
فاذا قالت نعم اهتزت وانشرحت وترى ان لها الفضل على جارتها ای ابوذر هیچکس پیشانی
خود را بر بقعه از بقعه‌های زمین بسجده نمیگذارد مگر اینکه شهادت میدهد آن زمین
بعقد بسجده او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا فرود آیند مگر اینکه چون صبح

بیرون آمد حاصل این سخنان اینست که اکثر سببهای گفتار [illegible] خود را از رحمتهای
صوری و معنوی محروم میگرداند و چنانچه سببهای بی ادمی نفع درختان ظاهری برطرف
شده بر خاك و خاشاك گردیده همچنین درختهای معنوی از علم و کمالات که از مزارع
دلها و بساتین سینهها میروید بخشکیده و کم فایده گردیده چنانچه از برای آنکه شیطان
تصرف باطل را درمیان مردم دراورد و جناب مقدس این دین را با هر خس و خاشاکی
سخت داشتند زمین دلهای دانایان بر هم بلی نیز از ثمرات شجرات علم و دانای ایشان
بهره نبردند چنانچه حق تعالی مثل زده است سخن نیکو را به درخت میفرماید اَلَمْ تَرَ کَیْفَ
ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن
ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون که ترجمه ظاهر لفظش اینست که ایا ندیدی
که چگونه پروردگار تو مثلی زده است کلمه پاکیزه که ایمان و معارف حق باشد بدرخت
طیب و نیکویی که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمان باشد یعنی بجانب آسمان کشیده شده
باشد که میدهد میوه خود را در هر هنگامی باذن و مشیت و اراده پروردگارش و میزند مثلها برای مردمان
شاید که متذکر شوند و بیابند حق را و بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاك درختیست
که کلمه کفر و عقاید فاسده است مانند درخت ناپاك تلخیست که از روی زمین بکنده شده
یا کنده شده و آنرا ریشه و شاخ و ثباتی نیست و وجه انطباق این تمثیل بر عقل ظاهر است
که این مذهب حق شیعه با آن دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که آنرا زایل
گردانند و آن مذهبهای باطل و شغلها خس و خاشاك بود که نمایشی کرد و در اندك زمانی
مضمحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر بر آسمان رفعت کشیده و بتوفیق
پروردگارش چه میوههای رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه
و ساعتی برای ملتش میدهد و اشقیا از آن محرومند یا اباذر انّ الارض لتبکی علی المؤمن اذا
مات اربعین صباحا ای ابوذر بدرستی که زمین میگرید بر مؤمن بعد از فوت چهل روز

چون حق سبحانه و تعالی زمین را خلق فرمود و خلق نمود آنچه در زمین است از درختان هیچ
درختی در زمین نبود که بنی آدم نزد آن درخت آیند مگر آنکه از آن منفعتی می یافتند و پیوسته
زمین و درخت چنین پر منفعت تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند بآن کلمه عظیمه و ناسزای بزرگ
که گفتند که خدا فرزند دارد پس چون این را گفتند زمین بر خود بلرزید و نفع درختان
برطرف شد حق جل و علا میفرماید که تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا
ان دعوا للرحمن ولدا که ترجمه اش اینست که نزدیک است که آسمانها از هم شکافته شود از عظمت
و شناعت این سخن و زمین شکافته شود و در افتند کوهها و ریزه ریزه شود بجهت آنکه خواندند
برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار نیست خدا را که فرزند بگیرد و بلکه هرچه در زمین
و آسمانهاست همه مملوک و بنده اویند و این کلمه شنیعه را کفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدایند
و یهودی گفتند که عزیر پسر خداست و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست تعالی عما یقولون
الظالمون علوا کبیرا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی هیچ درختی را
خلق نفرمود مگر آنکه میوه داشت پس چون مردم گفتند که خدا فرزند گرفته است بعضی خود
نصف درختان میوه شان برطرف شد و چون شریک از برای خدا قرار دادند درختان خار
بار آوردند و از حضرت رسول منقولست که حق تعالی پیغمبری از پیغمبران بسوی قومش فرستاد
چهل سال در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت می نمود و هیچیک از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان
عیدی داشتند که در آن عید کنیسه خود جمع شدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان
کنیسه ایشان رفت و با ایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید ایشان گفتند که اگر تو پیغمبر خدائی
دعا بکن که خدا میوه ما بهمه رنگ جامهای ما در آن روز جامهای زرد پوشیده بودند پیغمبر
رفت و چوب خشکی حاضر گردانید و دعا کرد که آن چوب سبز شد و زردآلو داد و ایشان
تناول نمودند هر که خورد و نیت این داشت که مسلمان شود بر دستان پیغمبر هسته آن زردآلو
از دهانش شیرین بیرون افتاد و هر که نیت داشت که مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش

کردن یکدیگر میکنند رحمت الهی فرو میگیرد برای محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا
نداشته باشند بایشان میگویند که گناهان شما آمرزیده شد عمل از سر گیرید و چون بایکدیگر شروع بسوال
میکنند ملائکه کاتبان اعمال بیکدیگر میگویند که دور شویم از ایشان شاید سری داشته باشند و خدا
بر ایشان پوشیده است راوی گفت که عرض کردم که پس سخن ایشان را نمی نویسند و حال آنکه حق تعالی
میفرماید که هیچ سخنی نمی گوید مگر آنکه نزد او نگهبان و حافظ مهیا است حضرت آهی کشیدند و
گریستند و بسیار فرمودند که حق تعالی امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند چون
بایکدیگر ملاقات نمایند برای اجلال دوستی ایشان و اگر چه ایشان نمی یابند و نمی شنوند و نمی نویسند
اما عالم السر والخفیات میداند و اعمال ایشان و گفتهای ایشان را حفظ مینماید و از حضرت امام محمد
باقر ع منقولست که حق تعالی مؤمن را سه خصلت کرامت فرموده است عزت در دنیا و غلبه
و رستگاری در آخرت و مهابت در سینهای ظالمان و حضرت امیر المؤمنین فرمود که مؤمن
در پنج نور میگردد داخل شدن او نور و مجالسش نور است و بیرون آمدنش نور است
و علمش نور است و سخنش نور است و نظرش در قیامت بسوی نور است و بسند معتبر منقولست
که جمعی از خواص حضرت امام جعفر صادق ع در شب ماهتابی در خدمت آن حضرت نشسته بودند
گفتند که چه بسیار نیکوست این آسمان و چه بسیار روشن و نورانیند این ستارها آن حضرت
فرمود که شما اینها میگوئید و چهار ملک عظیم الشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
چون بزمین نظر میکنند و شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده مینمایند نور
شما در آسمان زیاده از نور کواکب می یابند و ایشان نیز میگویند که چه بسیار نورانیند این
مؤمنان حضرت رسول ص فرمود که بدرستی که مؤمن را اهل آسمان معرفت و علم ایشان او را
میشناسند چنانچه آدمی اهل و فرزندان خود را می شناسد و مؤمن گرامی تر است نزد خدا
از ملائکه مقربین و بروایت دیگر فرمود که مؤمن بنور الهی نظر در همه چیزها میکند و از حضرت
صادق ع منقولست که مؤمن را بکنیه مؤمن می نامند که امان میدهد از جانب خدا از عذاب

بهمان احتمالات فقرهٔ سابقه درین جا جاریست با آنکه در اینجا احتیاجی نیست که مصیبتی را که به
عظمت یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین بر او میگرید و این قسم تعبیرها را شیوع در تکلم ایشان
نشده و بر ظاهر گذاشتن بالاحتیاط اقربست و بسند معتبر منقولست که چون مؤمن میمیرد
گریه میکنند برای او ملائکه و بقعه‌های زمین که در آن عبادت پروردگار میکرده و درهای آسمان
که اعمالش از آن در بالا میرفته اند و رخنه در اسلام میشود که هیچ چیز آن
رخنه را نمی بندد زیرا که مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از ضرر
منافقان و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ میکند بلکه فضیلت
مؤمن زیاده از آنست که حد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که خداوند عالمیان را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود و حال
آنکه در قرآن میفرماید که وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را ندانستند
آنچه سزاوار عظمت اوست پس خدا را وصف نمیکنند بقدرتی مگر آنکه او اعظم است از آنچه ایشان
وصف کرده اند بدرستی که پیغمبر را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود بنده
را که حق تعالی از هفت حجاب او را گذرانید و با او راز گفت و طاعت او را در زمین مانند
طاعت خود گردانید و فرمود که آنچه رسول بفرماید برای شما او را اخذ کنید و عمل نمائید
و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید و فرمود که هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و هر که نافرمانی
او کند عصیان من کرده است و امور دین را با او مفوض کرده‌اند و ما اهل بیت را وصف
نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حق تعالی هر شک و شبهه و گناهی را از
ایشان برداشته و ایشان را از جمیع عیبها و بدیها مطهر گردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود
بدرستی که چون مؤمنی برادر خود را ملاقات مینماید و با او مصافحه میکند پیوسته
حق تعالی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و گناهان از روهای ایشان میریزد چنانچه
برگ از درخت میریزد و از حضرت صادق ع منقولست که چون دو مؤمن دست در

و یاد گرفتن حقایق صاحب حرص است و در امری که موجب هدایت او است صاحب شفقت

اعمال خیر را با استقامت و راستی بجا آورد و با وفور علم صاحب حلم و بردباری است و با

زیرکی صاحب رفق و همواریست و در امور حق صاحب سخاوت و جوانمردیست و با توانگری

میانه روست و اگر فقیر است فقر را زینت خود میداند و بمذلت طلب خود را ضایع نمیکند و

با قدرت بر انتقام عفو مینماید و طاعت خدا میکند و خیرخواه مسلمانانست و مردانه

از شهوات میگذرد و با وجود رغبت معاصی ورع و پرهیزکاری مینماید و در جهاد کردن

حریص است و چون بنماز میایستد دلش مشغول خداست و در مصیبتها صبر مینماید و از

فقر و زهد از جانب [illegible] و در مکروهات شکیبائی دارد و در نعمتها شکر مینماید و عیب

نمیکند و تکبر نمینماید و با خویشان بدی نمیکند و [illegible] راستی [illegible] خلق و

در نیت خود [illegible] چشم بد بینی نمیکند تا رضای خدا را در نظر کردن بدان نظر نمیکند

و شکم را عفت میدهد که بار شکم مرتکب حرام نشود در دنیا و آخرت رسوا شود و

فرج خود را غالب نمیشود که او را بحرام اندازد و حسد را نمیبرد و او را تعنیه و سرزنش

میکند و کسی را [illegible] بگناه [illegible] نمیکند و اسراف نمیکند و مظلومان را یاری مینماید

و بمسکینان رحم میکند و خود را بتعب میاندازد و مردم را براحت میدارد و بعزت دنیا رغبت نمینماید

و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند و مردم همه در کاری چند [illegible] و او پیوسته در غم خود

و کار خود است در عیب کسی شاهد نمیشود و در راستی سستی نمیباشد و دینش را ضایع

نمیکند [illegible] و مشورت میکند و [illegible] را اهمال میکند و مساعدت و همراهی میکند که

با خیر طلب [illegible] و [illegible] گناه میکند و بسند معتبر منقولست از حضرت امیرالمؤمنین ع

از حضرت رسول صلعم سؤال نمود از صفت مؤمن حضرت فرمود که بیست خصلت در مؤمن

[illegible] اگر این خصلتها در او نباشد ایمانش کامل نیست [illegible] یا علی که [illegible]

[illegible] حاضر میشوند و زکات [illegible] مساکین را طعام میدهند و بر سر یتیمان بشفقت دست

[illegible] و حدا ایمان او را اجازه میفرماید و بدانکه چنانچه در احادیث معتبره ظاهر میشود د
[illegible] در ایمان و فضیلت و بارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود چنانچه سابقا
[illegible] اجمالا باین معنی اشاره کردیم بلکه خالص کاهی بغیر [illegible] ایمان مؤمن [illegible] میکنند و کاهی شیعه
میگویند و کاهی [illegible] میگویند و کاهی مؤمن و شیعه [illegible] بر کسی اطلاق میکنند که اعتقاد آنش
درست باشد پس مغرور نمیتوان شد باحادیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان
واقع شده است و اگر کسی رجوع نماید باحادیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده
میداند که مؤمن چه بسیار کمست چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که [illegible] از کوکرد
احمر است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که مؤمن را سزاوار است که هشت
خصلت در او باشد صاحب وقار باشد در فتنها [illegible] [illegible]
بلاها صابر باشد و در هنگام نعمت شاکر باشد و بانچه حق تعالی روزی فرموده قانع باشد و بر
دشمنان خود ظلم نکند و برای دوستان خود گناه نکند و بدن [illegible] در تعب [illegible]
تعب [illegible] در عبادت و مردم از او در راحت باشند بدرستی که علم خلیل دوست مؤمن
[illegible] و حلم [illegible] پدر اوست و صبر [illegible] است و رفق و مهربانی [illegible] برادر اوست
[illegible] خلق [illegible] پدر اوست و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که مؤمن خاموش
باعلانست که از گناه سالم باشد و سخن گفتن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دوستان خود [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که مؤمن در [illegible] [illegible]
[illegible] در بیان [illegible] [illegible] و

از جهنم و گویا صدای آتش در گوش ایشان بود و چون نام خدا نزد ایشان مذکور میشد
میگریستند مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن بادها و با این حال پیوسته خایف
و ترسان بودند و با این گروه که میبینم همه در غفلتند پس بخانه رفتند و دیگر آن حضرت را
کسی خندان ندید تا بشهادت فایز گردید و در حدیث دیگر فرمود که شیعه جماعتی اند که
مالهای خود را در ولایت ما بدوستان ما بذل نمایند و بسبب محبت ما با یکدیگر محبت کنند و برای
احیاء امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند و چون بغضب آیند ظلم نکنند و چون کسی را دوست
در دوستی از حد بدر نروند و برکت باشند بر همسایگان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از
شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول منقولست که هر که را شناخت و عظمت او را داشت
منع میکند دهانش را از سخن لغو و شکمش را از زیادتی طعام و خود را بمشقت می اندازد بروزه و
عبادت صحابه گفتند که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان
خدایند حضرت فرمود که بدرستی که اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت ایشان ذکر خدا بود
و نظر کردند نظر ایشان عبرت گرفتن بود و سخن گفتند پس سخن ایشان حکمت بود و چون
در میان مردم راه میروند رفتار ایشان برکت از برای مردم و اجلهای ایشان که برایشان نوشته
شده است مقدر گردیده است نمیبود روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمیگرفت از ترس
عذاب الهی و از شوق ثواب نامتناهی و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که از حضرت
رسول سؤال نمودند که چه جماعتند نیکان بندگان خدا فرمودند که آن جماعتی که چون حسنه
کنند خوشحال شوند و چون بدی کنند استغفار نمایند و چون بایشان حق تعالی چیزی عطا
نماید شکر کنند و چون ببلائی مبتلا شوند صبر کنند و چون از کسی بخشم آیند عفو کنند و از
حضرت امام محمد باقر منقولست که بجابر جعفی فرمود که ای جابر آیا همین بس است کسی را که تشیع را بر خود
می بندد که دعوی محبت ما اهل بیت کند والله که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا نماید و تقوی
و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر پیشتر شیعیان ما نمی شناختند مگر بتواضع و شکستگی و بسیار

باشند جامهای کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بمیان زنند

بقوت و مردانه عبادت کنند مؤمنان جمعی‌اند که چون سخن گویند دروغ نگویند و چون وعده

میکنند خلف نمیکنند و چون ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت نمیکنند و در سخن گفتن راست

گویند و در شبها راهب و متعبد اند و در روزها مانند شیر در حق مردانه میکوشند

و جهاد میکنند و در روزها روزه اند و در شبها بعبادت بر پا ایستاده اند و آزار ایشان

بهمسایگان نمیرسد و کسی که با ایشان همنشینی کند از ایشان آزرده نمیشود بر روی زمین بهمواری

میروند و گام برداشتن ایشان بجانب مسجدهاست و در پی جنازه‌هاست بگرداند خدا ما را

از جمله پرهیزکاران و حضرت صادق ع فرمود که شیعه علی جمعی بودند که شکمهای ایشان

از گرسنگی بر پشت چسپیده بود و لبهای ایشان از تشنگی روزه خشک بود صاحب مروت

و دانا و بردباری بودند و نزد دنیا بعبادت معروف بودند پس ما را اعانت و یاری کنید

در شفاعت به پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود

که مسلمان آنست که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مؤمن آنست که مردم از او ایمن

باشند در مال و جان خود و حضرت صادق ع فرمود که مؤمنان ملایم طبعان و نرم‌خویان مانند

مانند شتر رامی که اگر مهارش را بکشند منقاد باشد و اگر بر روی سنگ بخوابانی بخوابد و در حدیث

دیگر فرمود که سه چیز است که از علامات مؤمن است علم بخدا [illegible] دوست [illegible]

حضرت امام محمد باقر ع منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در عراق نماز صبح

فرمودند و بعد از نماز مردم را موعظه نمودند و خود گریستند و ایشان را گریانیدند از خوف

الهی بعد از آن فرمودند که والله که جمعی را شناختم در زمان خلیل خود رسول

خدا که صبح و شام میکردند ژولیده و غبارآلوده و در میان دو دیده ایشان مانند زانوی بز پینه

بسته بود [illegible] بسجود و قیام [illegible] بر پای خدا [illegible]

[illegible] و چون صبح میشد [illegible]

تو باید و دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و زمین هفتم و در پایین این هر دو دوستان
تو صاحب دین و ورع و حیات بلند و تواضع و شکسته‌اند و فروتنی برای خدا میکنند دیدهای
ایشان خاشع است و دلهای ایشان ترسانست برای یاد خدا و حق جلالت تو را شناسند
و زبانهای ایشان پیوسته بفضل تو گویاست و آب دیدهای ایشان ریزانست بسبب [illegible]
ورعهایی که نسبت بامامان فرزندان تو دارند و خدا را عبادت مینمایند بنحوی که در
قرآن آسمانی خدا ایشان را امر فرموده است و بنحوی که از طریقه پیغمبر با ایشان ظاهر گردیده
عمل مینمایند اولوا الامر و امامان ایشان را اطاعت میفرمایند و با یکدیگر صله و احسان مینمایند
و از یکدیگر دوری نمیکنند و با هم دوستی میکنند در [illegible] ملائکه بر
ایشان صلوات میفرستند و دعای ایشان آمین میگویند و از برای گناه کاران ایشان
استغفار مینمایند و بجامع ایشان حاضر میشوند در [illegible] ایشان گریه میکنند تا روز
قیامت و در روایت دیگر آمده که شبی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مسجد بیرون آمدند
بجانب صحرای نجف روان شدند و شب ماهی بود در اثنای راه دیدند که جمعی از عقب
حضرت میروند ایستادند و پرسیدند که کیستید شما گفتند شیعه توایم یا امیر المؤمنین فرمود
که چهرهای ایشان زردست از بیداری شب و چشمهای ایشان کور و شبست از بسیاری گریه
و پشتهای خمست از بسیاری نماز شکمهای ایشان بپشت چسبیده است از بسیاری روزه
و لبهای ایشان خشکست از بسیاری دعا پیوسته آثار خشوع از ایشان هویداست حضرت
صادق ع فرمود که مؤمن بایمان نمیشود تا عقلش کامل نباشد و عقلش کامل نیست تا
در او ده خصلت نباشد مردم امید خیر از او داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار را
از خود اندک شمارند و اندک خیری از دیگران را بسیار شمارند و اندکی از عمل خود را بسیار
داند و شر بسیار دیگران را اندک داند و از حاجت خواهان بسیار که از او طلب نمایند دل تنگ نشود
و ملول بهم نرساند از طلب علم در تمام عمرش و مذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او

ذکر خدا و بسیاری نماز و روزه و تعهد همسایگان می‌نمودند از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان
و راستی در سخن و تلاوت قرآن و زبان بستن غیر از نیکی مردم و امینان خویشان بودند
در جمیع امور جابر گفت یا ابن رسول الله من کسی را در این زمان باین صفات نمی‌شناسم حضرت
فرمود که ای جابر باین خیالها از راه مرو همین بس است مگر آدمی را که گوید من علی را دوست
میدارم و ولایت او دارم اگر گوید رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از حضرت
امیرالمؤمنین است باعمال آنحضرت عمل ننماید و پیروی سنت او نکند از محبت هیچ بکار او نمی‌آید
پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید بدرستی که میان خدا و احدی از
خلق خویشی نیست و محبوبترین بندگان و گرامی‌ترین ایشان نزد خدا کسیست که پرهیز
کاری او از محارم الهی زیاده کند و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید والله که تقرب نمیتوان جست
مگر بطاعت او و ما برات از آتش جهنم از برای شما نداریم و هیچکس را بر خدا حجتی نیست
هر که مطیع خداست ولی و دوست ماست هر که معصیت الهی میکند او دشمن ماست و بولایت
ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل صالح و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که نیستند شیعه علی علیه السلام مگر نحیفان تنک شکمان لاغر جسمان خشکیده
لبان تهی شکمان که رنگشان متغیر و رویشان زرد گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرا
میگیرد زمین را فرش خود میگردانند و زمین را به پیشانی ملاقی و استقبال مینمایند
سجده ایشان بسیار است و آب دیده ایشان روانست و دعا و گریه ایشان فراوانست و در هنگامی
که مردم شادند ایشان محزون و اندوهناک اند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
فرمود که نیست شیعه جعفر مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام بعفت بدارد و سعی او در
عبادت شدید باشد و برای خدا که آفریدگار خود کار کند و امید ثواب و ترس عقاب او داشته
باشد پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعه منند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که فرمود که یا علی خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب

بسیار است و اخبار در این باب زیاده از حد و احصاست و بهترین اخبار در این باب حدیث
تمام است که والد فقیر علیه الرحمة الله الملك المنان شرح وافی بران نوشته اند امید که حق تعالی
جمیع مؤمنان را توفیق اکتساب این کمالات و فوز باین سعادات روزی کرداند یا اباذر اذا
العبد فی ارض قیء فتوضأ او تیمم اذّن و اقام و صلی امر الله عزّ و جل الملائکة فصفّوا خلفه
صفا لا یری طرفاه یرکعون برکوعه و یسجدون بسجوده و یؤمنون علی دعائه یا اباذر من
اقام و لم یؤذن لم یصل معه الا ملکاه اللذان معه ای ابوذر چون بنده در بیابان خالی تنها بود و بغیر
وضو بسازد یا تیمم کند اگر آب نداشته باشد پس اذان و اقامه بگوید و نماز کند او در حق تعالی
ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف آن صف را نتوان دید رکوع
کنند آن ملائکه با رکوع او و سجود کنند با سجود او آمین گویند بر دعا او ای ابوذر هر که اقامه
بگوید و اذان نگوید با او نماز نکنند از ملائکه مگر دو ملکی که با او می باشند بدانکه اذان و اقامه از
سنتهای مؤکد حضرت رسول است و احادیث در فضیلت هر دو بیحد و احصاست بعضی از علما
در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان در نماز صبح و شام
واجب میدانند و احتیاط در آنست که اقامه را مطلقا ترک ننماید و اذان در نماز صبح و شام تا ممکن
باشد ترک ننماید و احتیاط در آنست که شرایطی که در نماز رعایت می باید کرد از ایستادن و
رو بقبله کردن و با طهارت بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن همه را در اقامه رعایت
بکنند و اذان و اقامه مخصوص نمازهای واجب یومیه است و در غیر اینها از نمازهای واجب و سنت
بدعتست و از حضرت رسول ص منقولست که هر که خالص از برای خدا اذان بگوید حق تعالی ثواب
چهل هزار صدیق باو کرامت فرماید و بشفاعت او چهل هزار گناهکار داخل بهشت شوند و بدرستی
که چون موذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله نود هزار ملك بر او صلوات میفرستند و از استغفار
میکنند و در قیامت در سایه عرش الهی خواهد بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و
ثواب گفتن اشهد ان محمدا رسول الله را چهل هزار ملك می نویسند و هر که بنماز جماعت حاضر شود

غنی تر باشد از توانگری و از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و وجه از همه دشوارتر است که هر کرا
ببیند گوید که از من بهتر و پرهیزکارتر است و بدرستی که مردم بر دو قسمند شخصی هست که
از و بهتر و پرهیزکارتر است و شخصی هست که از او بدتر و پست تر است پس چون می بیند
آن شخصی را که از او بهتر است نزد او تواضع میکند و سعی میکند که در مرتبه باو ملحق شود و چون
می بیند آن شخص را که از او پست تر است میگوید که شاید بدی این در ظاهر باشد و نیکیش پنهان
باشد پس چون چنین کند بلند مرتبه گردد و بزرگ اهل زمان اش میشود و از حضرت [illegible]
علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلعم روزی ملاقات نمودند حارثه بن النعمان انصاری را و
فرمودند که بچه حال صبح کرده ای حارثه گفت که صبح کرده ام یا رسول الله با ایمان محقق و ثابت
حضرت فرمودند که هر چیزی را حقیقتی و دلیلیست حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا فسرده شد
و به دنیا رغبت ندارد و ایمان باعث بیداری شبهای من بعبادت و تشنگی روزهای من بروزه
گردیده است و گویا عرش پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و گویا اهل
بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر میروند و گویا اهل جهنم را می بینم که در جهنم معذبند حضرت فرمودند
که تو بنده مومنی که خدا دلت را بایمان منور ساخته است و برین حال ثابت باش خدا ترا ثابت
بدارد حارثه بعرض رسانید که از هیچ چیز آنقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که چشمهای خود
حضرت از برای او دعا فرمود بینائی چشمش برطرف شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلعم در بعضی از سفرها بودند در عرض راه جمعی از سواران بخدمت آنحضرت رسیدند
سلام کردند حضرت پرسیدند که کیستید گفتند ما مومنانیم فرمود که حقیقت و دلیل ایمان
شما چیست گفتند بقضاهای الهی راضی شده ایم و اولوا الامر الهی را منقاد گردیده ایم و امور خود را بخدا
تفویض نموده ایم و توکل کرده ایم حضرت فرمود که دانایانند حکیمانند نزدیک است که از حکمت و دانائی
پیغمبران باشند پس اگر راست میگوئید بنا مکنید خانه چند را که پیوسته در آنها ساکن
نخواهید شد و جمع مکنید مالی را که نخواهید خورد و بپرهیزید از آن خدائی که بازگشت شما

نماز کنند در عقب او دو صف ملائکه نماز کنند و اگر با اقامه تنها نماز کند یک صف ملائکه در عقب
او نماز کنند و در بعضی احادیث است که طول هر صفی ما بین مشرق و مغرب باشد و در بعضی
اخبار وارد شده است که صف کمترش ما بین زمین و آسمان و بسند معتبر از حضرت امام رضا
منقولست که هر که اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامه بگوید و اذان
نگوید یک ملک از جانب راست و یک ملک از جانب چپ او نماز کنند و بحدیث دیگر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که اگر با اقامه تنها نماز کند یک ملک در عقب او نماز کند و جمع میان
اخبار باین نحو ممکنست که دو صف در اذان کامل باشد و یک صف در غیر آن و اختلاف اقامه محمول بر
اختلاف عذرها که اگر ترک اذان بسبب عذر قوی باشد یک صف با او نماز کنند و اگر بعذر
سهلی ترک کرده باشد دو ملک با او نماز کنند و اگر بغیر عذر ترک کرده باشد یک ملک با او نماز کند
والله تعالی یعلم یا اباذر ما من شاب یدع لله الدنیا ولهوها واهرم شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله
اجر اثنین وسبعین صدیقا یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین ای ابوذر هر جوانی
که ترک کند از برای خدا دنیا و لهو و لعب دنیا را و جوانی خود را به پیری رساند در طاعت الهی
البته حق تعالی باو عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابوذر کسی خدا را یاد کند در میان
غافلان مثل کسی باشد که جهاد کند در میان گریختگان صدیق کسی را میگویند که تصدیق پیغمبر
و متابعت ایشان در اقوال و افعال بیشتر و بیشتر از دیگران بکند و این قسم احادیث که در باب
ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود اول آنکه مراد صدیق از امتهای دیگر باشد
یعنی ثواب جوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق از امتهای دیگر دوم آنکه هر
عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد و حق تعالی بفضل خود اضعاف آنرا کرامت میفرماید
پس مراد آنست که آنچه حق تعالی از روی تفضل میفرماید برابر است با ثواب استحقاق هفتاد
و دو صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت و چون این دو وجه ظاهرتر بود بهمین اکتفا کردیم
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه کسانند که حق تعالی ایشانرا بی حساب داخل

محافظت نماید در صف اول و تکبیر اول امام را دریابد و آزار مسلمانی نکند و ثواب مؤذنان را
در دنیا و آخرت باو کرامت فرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که
ده سال از برای خدا اذان بگوید حق تعالی بیامرزد گناهان او را بقدر آنچه دیده اش می بیند و
صدایش در جانب آسمان بلند میشود و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند تصدیق او نمایند
در آنچه میگوید و از ثواب هر کسی که در آن مسجد با او جماعت نماز میکند بهره باو میدهند و بعدد
هر که بصدای اذان او نماز میکند حسنه می یابد و در حدیث بلال از حضرت رسول ص منقولست
که مؤذنان امینان مسلمانانند بر نماز و روزه ایشان و بر گوشت و خون ایشان از حق تعالی چیزی
سؤال نمی نمایند مگر آنکه بایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت نمیکنند مگر آنکه شفاعت ایشان را
قبول مینماید و فرمود که هر که چهل سال از برای خدا اذان بگوید خدا او را در روز قیامت با
عمل چهل صدیق محشور گرداند و هر که بیست سال اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان اول او را نور
کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بگوید خدا او را با ابراهیم خلیل ساکن گرداند و هر که یکسال
اذان بگوید حق تعالی در قیامت گناهانش بیامرزد اگر چه بسنگینی کوه احد باشد و هر که
خالص از برای رضای خدا برای یک نماز اذان [بگوید] حق تعالی گناهان گذشته اش را بیامرزد و در بقیه عمر
او را از گناه حفظ نماید و در بهشت او را در درجه شهیدان جا دهد و بروایت دیگر از آن حضرت
منقولست که فرمود که مؤذن را در میان اذان و اقامه حق تعالی ثواب شهیدی کرامت میفرماید
که در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود که هر که یکسال در شهرهای مسلمانان
اذان بگوید بهشت او را واجب شود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هشام بن ابراهیم
بحضرت امام رضا ع شکایت نمود از بیماری و از اینکه او را فرزند نمیشد حضرت فرمود که صدای
خود را در خانه باذان بلند کن راوی گفت چنین کردم خدا بیماریم را بصحت مبدل کرد و
فرزندانم بسیار شدند و از حضرت صادق ع منقولست که چون غول متعرض شما شود
اذان بگویید و در احادیث صحیحه از حضرت صادق ع منقولست که هر که باذان و اقامه

و نیکو هم بهتر است از تنهائی و تنهائی بهتر است از خاموشی و خاموشی بهتر است از سخن بد
گفتن بدانکه املا در لغت بمعنی آنست که شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد و حضرت در
اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر فرمودند برای اشعار بآنکه آنچه سخنان لغو و باطل میگوئی
بکاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان بنویسند چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع فرمود به
شخصی که سخنان لغو میگفت که ای مرد بکاتبان خود نامه املا میکنی ای ابوذر مصاحبت
مکن مگر با مؤمن و نباید طعام خود را بخورد مگر پرهیزکاران و مخور طعام فاسقان را
ای ابوذر بخوران طعام خود را بکسی که از برای خدا او را دوست داری و بخور طعام کسی را
که از برای خدا ترا دوست دارد بدانکه بحسب تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق
و اعمال دخل عظیم هست پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار
مرضیه ایشان در او تاثیر نماید و باخلاق پسندیده ایشان متصف گردد و از مصاحبت
بدان احتراز نماید که مبادا بدیهای ایشان در او تاثیر کند و مصاحبان بد که شیاطین انسند
ضرر بیشتر رسانند از شیاطین جن زیرا که آدمی از شیاطین جن پنهان میگردد و بیشتر قبول
میکند تا آنکه مجالس خود بلکه اکثر اغوای شیاطین جن باغوای شیاطین انس میشود چنانچه
از حضرت موسی ع منقولست که حضرت عیسی گفت که مصاحب بهم نشین خود را مشاهده
میکند و قرین بادی را هلاک میکند پس بنگر که با که همنشینی و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرمود که ای فرزند از پنج کس مصاحبت
دوم با ایشان مکن گفتم ای پدر ایشان را بمن بشناسان فرمود که زنهار با دروغگو مصاحبت
مکن که مانند سرابست ترا فریب میدهد و نزدیک را برای تو دور میگرداند و دور را
بر تو نزدیک میکند و با فاسق مصاحبت مکن که ترا بیک لقمه یا کمتر میفروشد و دیگری را
اختیار میکند زنهار که با بخیل مصاحبت مکن که ترا در مال خود میگذارد در وقتی که بسیار
در بیکاری که نهایت احتیاج داری و زنهار که با احمق مصاحب مباش که اگر خواهد بتو نفع رساند

بهشت میکند امام عادل و تاجر راستگو و جوانی که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد
از حضرت رسول صلعم منقولست که هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی
که غیر از آن سایه نیست امام عادل و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش
بمسجد متعلق باشد و مشتاق که بیرون آید تا باز گردد و دو شخص که در طاعت الهی با یکدیگر باشند
تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و آب از چشمانش جاری گردد از
خوف الهی و شخصی که زن صاحب حسنی او را بحرام بسوی خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب
آن نشود و شخصی که تصدق بدهد بنحوی که دست چپش نداند که از دست راست چه
چیز داده است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که قرآن بخواند و او جوان با ایمان باشد
قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد و حق تعالی او را با رسولان نیکوکار از ملائکه محشور گرداند
و قرآن در قیامت از جانب او حجت تمام کند و گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را یافت
مگر عمل کننده من که مزد او را میخواهم پس حق تعالی حله از حلهای بهشت در او پوشاند و تاج کرامت
بر سر گذارد پس بقرآن خطاب فرماید که آیا راضی شدی قرآن گوید که زیاده ازین از برای او امید
داشتم پس حق تعالی برات ایمنی را بدست راستش دهد و برات مخلد بودن در بهشت را بدست
چپش دهد و او را داخل بهشت کند پس باو گویند که یک آیه بخوان و یک درجه بالا رو پس
بقرآن فرماید که راضی شدی گوید که بلی و کسی که بر او حفظ قرآن دشوار باشد و مکرر خواند
تا حفظ کند حق تعالی این ثواب را مضاعف باو کرامت فرماید بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که کسی در میان غافلان بیاد خدا باشد مانند کسی است که بعد از گریختگان جهاد کند و کسی
که بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت از برای او واجب است و احادیث بر این مضامین بسیار است
یا اباذر الجلیس الصالح خیر من الوحدة والوحدة خیر من السکوت والسکوت خیر من املاء الشر
یا اباذر لا تصاحب الا مؤمنا ولا یاکل طعامک الا تقی ولا تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامک
من تحبه فی الله وکل طعام من یحبک فی الله عز وجل ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح

و دوستی حدی چند دارند که در هر که انها نیست او بهره از صداقت ندارد اول آنکه اشکار
و پنهان او با تو موافق باشد دویم آنکه زینت تو را زینت خود داند و عیب ترا عیب خود
داند سیوم آنکه اگر حکومتی یا مالی بهم رساند با تو تغییر سلوک نکند چهارم آنکه از تو توقع نماید
که هر چه در بذل قدرت داشته باشد پنجم خصلتیست که جمیع خصلتهای گذشته در آن جمعست
است که تو را در حوادث روزگار رد دهد و انگذارد و از حضرت رسول صلعم منقولست
که سعادتمندترین مردم کسیست که با کریمان مردم خلطه نماید و منقولست که حواریان از حضرت
عیسی علیه السلام پرسیدند که با که همنشینی کنیم فرمود که با کسی که بیاد خدا اورد شما را دیدن او و در علم
شما بیفزاید سخن گفتن او و شما را راغب بآخرت گرداند کردار او و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که هر که خود را در محل تهمت میدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و هر که
سر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود است و هر سری که از دو کس یا از دو لب
گذشت فاش میشود کارهای برادر مؤمن خود را حمل بر محل نیک کن تا عملی یابی و سخنی
که از او صادر شود بر معنی بدی حمل مکن تا محل از برای آن یابی و بر تو باد برادران نیک
بسیار از ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپرند در هنگام بلا و در امری که خواهی
مشورت کنی با جمعی مشورت کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان
دوست دار و از زنان بد به پرهیزی و از نیکان حذر کنید و اگر شما را بنیکی امر کنند مخالفت
نمایید که بطمع نیفتند در بدیها و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که بدترین مصا
حبان کیست فرمود که کسی که معصیت خدا را در تو زینت دهد و در حدیث دیگر
فرمود که همنشینی بدان مورث بدگمانی به نیکانست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نظر
کن هر کرا بینی که نفعی در دین بتو نمیرساند اعتداد در آشنائی او مکن و بصحبت او رغبت
منما بدرستی که آنچه غیر خداست همه باطلست و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نیکو
نیست و از حضرت رسول صلعم منقولست که سه کس اند که مجالست ایشان دلها را میمیراند مجالست

... که با او قطع کنند رحم مصاحبت مکن که حق تعالی در سه جا قرآن او را لعنت
نموده و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که مصاحبت مکنید با صاحبان بدعتها
و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت رسول ص
منقولست که فرمود که آدمی بر دین یار و همنشینی خود است و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که مکرر در خطبها میفرمودند که مسلمان را سزاوار است
که اجتناب نماید از برادری سه طایفه فاجران بیباک و احمقان و دروغگویان اما
فاجر بیباک زینت میدهد برای تو کارهای بد خود را و میخواهد که تو مثل او
باشی و ترا اعانت نمیکند بر امر دین تو و بر کاری که در قیامت بکار تو آید و نزدیکی
او موجب جفا و غلاظت است و صحبت او سبب قساوت دل میشود و آمد شد
او نزد تو موجب عار و ننگ تست و اما احمق پس او هرگز ترا بچیزی دلالت
نمیکند و امید دفع شری از و نمیتوان داشت و هر چند سعی کند هم از و نمی آید و
گاه باشد که خواهد بتو نفع رساند و ضرر برساند پس مردن او بهتر است از زندگی
او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او و اما
دروغگو پس مصاحبت او هیچ عیشی برای تو گوارا نیست و سخن ترا بدیگری
بتو نقل میکند و هر دروغی را که تمام کرد از پی آن دروغ دیگر ابتدا میکند تا بجائی
که اگر راستی گوید باور نمیتوان کرد و در میان مردم بنقل کذب دشمنی می افکند
و کینها در سینها میرویاند پس از خدا بترسید و ملاحظه نمائید که با کی مصاحبت
میکنید و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که متابعت کن کسی را که ترا میگریاند و خیر خواه
تست و متابعت مکن کسی را که ترا میخنداند و ترا فریب میدهد و عنقریب که بازگشت
همه بسوی خداست و حضرت صادق علیه السلم فرمود که محبوبترین برادران من
بسوی من کسیست که عیبهای مرا بمن هدیه کند و حضرت صادق ع فرمود که صداقت

بهر کس سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن و در شب در هنگامی که مردم در خوابند
نماز کردن و از حضرت صادق ع منقول است که هر که مؤمنی را سیر کند بهشت برای او
واجب میشود و فرمود که من شخصی را از مؤمنان سیر طعام کنم نزد من بهتر است
از اینکه صد هزار کس زیاده از غیر ایشان را طعام کنم و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که هر که سه نفر از مسلمانان را طعام نماید حق تعالی او را از سه بهشت اطعام نماید در ملکوت
آسمان از جنة الفردوس و جنت عدن و طوبی که درختیست در بهشت که حق تعالی
در جنت عدن بدست قدرت خود غرس نموده و از حضرت صادق ع منقولست
که هر که مؤمنی را اطعام نماید تا او را سیر کند هیچیک از خلق خدا احصای اجر و ثواب
او نتوانند نمود نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر خداوند عالمیان بعد از آن فرمود
و از جمله چیزهائی که مغفرت را واجب و لازم میگرداند اطعام مسلمان گرسنه است
و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که مؤمنی را شربتی از آب بدهد
از جائی که قدرت بر آن داشته باشد حق تعالی بهر شربتی هفتاد هزار حسنه باو کرامت
فرماید و اگر در جائی باشد که آب کم یاب باشد چنان باشد که ده بنده از فرزندان
اسمعیل آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق ع
از من پرسید که آیا برادران مومن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود که بفقیران
ایشان نفع میرسانی گفتم بلی فرمود که بر تو لازم است که دوست داری کسی که خدا او را
دوست میدارد والله که تا ایشان را دوست نداری نفع ایشان نمیتوانی رسانیدن آیا
ایشان را بمنزل خود دعوت مینمائی گفتم بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دو کس یا سه
کس یا کمتر یا بیشتر ایشان با من می یابند فرمود که فضل ایشان تو برایشان گفتم فدای تو
گردم طعام خود را بایشان میخورانم و بر بساط خود ایشان را می نشانم و فضل ایشان

مردم بسیار دیدن و سخن گفتن با زنان و همنشینی اغنیا و مالداران و حضرت صادق ع فرمود که چهار چیز است که ضایع میشود سبطالت دوستی که صرف بیوفائی و نیکی را با ناسپاسی که بلیسی کنی که شکر تو نکند و علمی که بکسی گوئی که گوش ندهد و سری که بکسی بسپاری که حفظ نکند او و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که با اغنیا همنشینی مکن بدرستی کسی که با ایشان همنشینی میکند اول که با ایشان می نشیند بجان میداند که خدا را بر او نعمتها هست و چون از نزد ایشان برمیخیزد گمان میکند که خدا هیچ نعمت بر او ندارد و حضرت رسول ص فرمود که چهار چیز است که دلرا میمیراند گناه بعد از گناه و با زنان بسیار سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو گوئی و بخیر نگردد و مجالست کردن با مردگان پرسیدند که کیستند مردگان فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد و بدانکه اطعام مؤمنان فضیلت بسیار دارد و اطعام بسیار میباید کرد شاید در آن میان مؤمنی باشد و فضیلت اطعام مؤمن را در باب حج بیان نموده و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر مؤمن که گرسنه را طعام نماید حق تعالی او را از میوهای بهشت اطعام نماید و هر که مؤمن عریانی را بپوشاند حق تعالی از استبرق و حریر بهشت بر او بپوشاند و ملائکه بر او صلوات فرستند مادام که از آن جامه رشته باقی باشد و هر که مؤمن تشنه را شربت آب بخوراند خدا از شراب سربمهر بهشت با و بخوراند و کسی که اعانت مؤمنی کند یا غمی از و زایل گرداند حق تعالی او را در سایه عرش خود جا دهد در روزی که بغیر آن سایه نباشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقولست که حضرت موسی بن عمران در مناجات با خداوند خود سؤال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی را که مسکینی را طعام دهد برای رضای تو خطاب در رسید که یا موسی در روز قیامت امر میکنم منادی که در میان خلایق ندا در دهد که او از آزاد کردهای خداست از آتش جهنم و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که سه چیز است که موجب رفع درجات مؤمن می

نسبت دهد دروغ نیست اما کسی که بسیار سخن نقل کند دروغ بسیار میگوید و اعتبار بر قولش نمی
ماند و ممکن است که مراد این باشد که می باید که سخنی که نقل کنید اخذ شده معلوم کنید و از
مردمی که بر قول ایشان اعتمادی نیست سخن نقل مکنید که حرفهای اصل ناشنیده و نقل
کردن به منزله دروغ است در قباحت و شناعت والله تعالی یعلم یا اباذر ان من اجلال الله
اکرام ذی الشیبة المسلم واکرام حملة القرآن العاملین به واکرام السلطان المقسط ای ابوذر از
جمله اجلال و تعظیم حق تعالی است گرامی داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد و گرامی
داشتن حاملان قرآن که باحکام قرآن عمل نمایند و گرامی داشتن پادشاه عادل مضامین این
کلمات شریفه در ضمن سه نوع روشن میگردد نوع اول بیان اکرام پیران مسلمانانست
بدانکه گرامی داشتن مسلمانان همه لازم است خصوصا پیران ایشان چون موی سفید
اثر رحمت الهیست حق تعالی آنرا حرمت میدارد پس حرمت داشتن آن تعظیم امر الهی
نمودنست چنانچه در خطب و احادیث بسیار وارد شده است که رحم کنید خردان خود را
و توقیر نمایید پیران خود را و از حضرت رسول ص منقولست که تبجیل نمایید مشایخ و
پیران خود را که از تعظیم خداست تعظیم ایشان و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که
هر که فضل و حرمت مرد پیری را بداند و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از [illegible]
روز قیامت ایمن میگرداند و از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که حق و حرمت
ایشان را جاهل نمی‌شناسد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش
سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل و در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمنی را
گرامی داشته باشد بعد از آن مؤمن را هم که استحقاق کند مو ریش سفید را
حق تعالی کسی را بر او گمارد که پیش از مردنش او را استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که حق تعالی گرامی میدارد مرد هفتاد ساله را و شرم میکند از پیر هشتاد
ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل سال عمر

بهتر عظیم‌تر است فرمود که بلی چون ایشان داخل خانه تو میشوند داخل میشوند با
آمرزش گناهان تو و عیال تو و چون بیرون میروند میبرند گناهان تو و عیال تو را و در حدیث
دیگر فرمود که داخل میشوند با روزی فراوان و بیرون میروند با مغفرت گناهان تو
و در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمن را اداری و اطعام بخوراند برابر است از اینکه یکی
از فرزندان اسماعیل را از کشتن خلاصی دهد و هر که مؤمن محتاجی را طعام فرماید چنانست
که صد کس از فرزندان اسماعیل را طعام داده باشد دیگر فرمود که طعام دادن مؤمن
بهتر است از آزاد کردن ده بنده و ده حج حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از احادیث مرون
فاسقان بطعام ایشان یا ابا ذر ان الله عز وجل عند لسان کل قائل فلیتق الله امرؤ ولیعلم ما
یقول یا ابا ذر اترک فضول الکلام و حسبک من الکلام ما تبلغ به حاجتک یا ابا ذر کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما
یسمع یا ابا ذر ما من شیء احق بطول السجن من اللسان ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده است
یعنی بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که از خدا بترسد و بداند که هرچه میگوید
تا مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد ای ابوذر ترک کن سخنهای زیادتی
را و کافیست ترا از سخن آن قدر که بسبب آن بحاجت خود برسی ای ابوذر از
برای دروغ گفتن آدمی همین بس است که هرچه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز از
زبان سزاوارتر نیست بسیار محبوس داشتن و زندان کردن از زبان سخن در فضیلت سکوت
و ترک سخن [illegible] انشاءالله مذکور خواهد شد و اینکه حضرت فرمودند که هرچه شنیده را نقل کردن
[illegible] نیست که مراد آن باشد که اگر بجزم نقل کند البته دروغست بلکه اگر نقل
[illegible] نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید از نسبت دهید بآن کسی که با شما حدیث کرده است
که اگر راست باشد ثوابش از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد گناهش بر او باشد و محتمل است
[illegible] که [illegible] دروغ میشود و بکذب مشهور میشود هرچند وقتی که نقل میکند

هدایت افروخته است وانوار حکمت از آن ظاهر است راهنماست بسوی آمرزش گناهان
کسی را که از آن بیاید و صفات آمرزش را پس باید که هر کس دیده خود را در قرآن بجولان
درآورد و دیده دل خود را بمطالعه انوار بگشاید تا از هلاک نجات یابد از در طرفهای ضلالت
خلاص شود بدرستی که تفکر نمودن موجب زندگانی دلهای بیناست و در تاریکیهای جهالت
نور تفکر راهنماست پس نیکو خود را خلاص کنید و در نفسها خود را مگذارید و در حدیث
دیگر فرموده که قرآن هادیست در ضلالت و بیان کننده است در کوری و جهالت و دست
گیرنده است در لغزشها و نور است در ظلمتها و [illegible] کننده بدعتهاست و نگاه دارنده
از هلاکت در گمراهیها راهنماست و بیان کننده فتنهاست و رساننده است از دنیا
بآخرت و کمال دین شما در قرآن است و هیچکس از آن عدول ننموده مگر بسوی آتش و حضرت
صادق ع فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاد و [illegible] است راست
گوییست که بر بعد ملحوظ وفا نمایند مشتملست بر احوال و اخبار شما و اخبار گذشتها
و اخبار آینده ها و اخبار آسمان و زمین اگر آنکسی که علمش را میداند بشما خبر دهد البته در روایت
از اخبار غیب و علوم بی انتها تعجب خواهید کرد و باسانید متواتره از حضرت رسول ص
منقولست که فرمود که از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب
خدا که ریسمانیست آویخته از آسمان بزمین و دیگری عترت اهل بیت من پس ببینید که با ایشان
چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشان را چون خواهید داشت [illegible] در بیان فضیلت
حامل قرآن است و بسند معتبر از حضرت رسول ص [illegible] لست که دیوانها که در قیامت
حساب میکنند سه دیوانست دیوان نعمتها و دیوان حسنات و دیوان گناهان پس دیوان
نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتهای تمام حسنات را فرو گیرد و دیوان گناهان باقی ماند
پس فرزند آدم را طلبند که گناهش را حساب کنند درین حال قرآن به بهترین صورتها
بیاید در پیش او در روان شود و گوید که خداوندا منم قرآن و این بنده مومن تو است

کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن میگرداند و هرکه پنجاه سال عمر کرد خدا
حسابش در قیامت سبک و آسان میکند و چون بشصت سال رسید خدا او را توبه
روزی میکند و چون بهفتاد سال رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون
بهشتاد سال رسید حق تعالی امر میفرماید که حسناتش را بنویسند و چون بـ
نود سال رسید گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد و مینویسند که او اسیر خدا
در زمین و او را شفیع میگرداند در اهل بیتش و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که اول کسی که موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم بود و چون
دید گفت خداوندا این چیست وحی آمد که این نور است و [illegible] توقیر است گفت
خداوندا زیاده گردان و در حدیث دیگر فرمود که هرکه موی سفید در ریش او بهم
رسد در اسلام آن سفید نور خواهد بود برای او در قیامت [illegible] در بیان
فضیلت قرآن و حامل آن و بعضی از فضایل آیات و سورهاست و این مشتملست بر چند
سانحه سانحه اول در فضیلت قرآنست. از حضرت رسول منقولست که هرگاه ملتبس
و مشتبه شود بر شما فتنهها مانند پارههای شب تار پس بر شما باد بقرآن بدرستی که قرآن
شفاعت کنندهایست که شفاعتش را قبول میکنند و [illegible] که مجادله نماید و حجت [illegible]
تصدیقش مینماید هرکه آنرا پیشوای خود گرداند او را به بهشت میرساند [illegible]
[illegible] از دو بآن عمل نماید او را بسوی جهنم میبرد راهنمائیست که به بهترین [illegible]
[illegible] کتابیست که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام هست [illegible] ظاهریست و باطنیست ظاهرش
احکام الهی است و باطنش علوم نامتناهی است [illegible] [illegible] الشرعمیق است
[illegible] نجوم [illegible] هستند که بر احکام الهی دلالت میکنند و برای آن نجوم نجوم دیگر هستند که
مردم را بآن احکام میرسانند یعنی ائمه معصومین صلوات الله علیهم که علم قرآن نزد
ایشانست عجایب قرآن را احصا نمیتوان نمود و غرایب آن هرگز کهنه نمیشود و در آن چراغهای

مگر پیغمبران و صدیقان و از حضرت رسول منقولست که اشراف و بزرگان امت

من حاملان قرآنند و جمعی که در شب عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حاملان

قرآن بزرگان اهل بهشتند و فرمود که خدا عذاب نمیفرماید دلی را که قرآن را حفظ

نماید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اهل قرآن در اعلی درجات بهشتند

بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرآن را و حق ایشان را سهل مدانید

که ایشان از حق تعالی منزلت رفیع هست [illegible] فیه سیم در بیان صفات قراء قرآن

و اصناف ایشانست بدانکه حامل قرآن را بچند معنی اطلاق میکنند و چند قسم میباشند

اول آنست که لفظ قرآن را درست یاد گیرد و این ادنی مراتب حاملان قرآنست و این

مرتبه تفاضل بزیادتی علم قراءت و دانستن آداب و محسنات قراءت می باشد

و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره‌ها و آیات قرآن دوم دانستن معانی

قرآنست و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلیم معانی او

نیز مینمودند و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه بزیادتی

و نقصان فهم معانی قرآن از ظهور و بطون میباشد [illegible] عمل کردن باحکام قرآن و

متخلق شدن باخلاقیست که قرآن متضمن آنها دلالت دارد [illegible] حامل شدن آن صفاتیست

که [illegible] دلالت [illegible] [illegible] حامل الفاظ و معانی

قرآن گردید باید که بصفات حسنه آن خود را آراسته باشد و بدانکه قرآن خوان

[illegible] خداوند رحمان است چنانچه از حضرت رسول منقولست که القرآن

[illegible] یعنی خوان نعمت خداست و خوان کریمان جامع می باشد و در خور هر کس

نعمت در آن میباشد و سبزی و ترشی میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد لهذا

هیچکس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهرهای دنیوی

و اخروی می‌برند حتی آنکسی که مرکبش بعمل می‌آورد و آنکسی که کاغذش را میسازد و آن

که خود را بتعب می‌انداخت بتلاوت قرآن و در درازی شبها تنها بخواند و چون مرا
تهجد بخواند و آب از دیده‌اش جاری میشد خداوندا او را راضی کن چنانچه مرا راضی کرده
پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای بنده من دست راستت را بگشا پس پر کنند از رضای
خشنودی خود و دست چپش را پر کنند از رحمت خود پس باو گوید که اینک بهشت از برای
تو مباح است قرآن بخوان و بالا رو پس هر آیه که میخواند یک درجه بالا میرود و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی بقرآن خطاب فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که امروز
گرامی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار کرده و بسند معتبر از حضرت
رسول صلعم منقولست که فرمود که قرآن را یاد گیرید بدرستی که قرآن در قیامت می‌آید بنزد
حامل خود بصورت جوان بسیار خوشرو و میگوید که منم آن قرآن که بسبب من
شبها بیدار بودی و در روزها بسبب روزه خود را تشنه میداشتی و بسبب کثرت
تلاوت من آب از دهانت خشک میشد و آب دیده‌ات جاری میشد امروز با توام
هر جا که میروی که تجارت کرده امروز از پی تجارت خود میروی و من بعوض تجارت
جمیع تاجرانم برای تو بشارت باد ترا که خشنودی و کرامت تو میرسد پس تاجی می‌آورند و
بر سرش میگذارند و نامه امان از عذاب را بدست راستش میدهند و نامه خلود
در بهشت را بدست چپش میدهند و دو حله باو میپوشانند و باو میگویند که قرآن
بخوان و بالا رو و بعدد هر آیه یک درجه بالا میرود و پدر و مادرش را دو حله میپوشانند
اگر مؤمن باشند میگویند باینها که این برای آنست که بفرزند خود تعلیم قرآن کردید علی بن
الحسین علیه السلام فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستی که حق تعالی بهشت را خشتی از طلا و
خشتی را از نقره خلق فرمود و بجای گل مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای
سنگ ریزه مروارید در آن مقرر کرده‌اند و درجات بهشت را بعدد آیات قرآن کرده‌اند پس کسی
که قرآن خوانده باشد باو میگویند که بخوان و بالا رو و هیچکس در بهشت درجاتش از او بالاتر نیست

و بجمیع کمالات بشری متصفند و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان

ایشانست چنانچه وارد شده است که ثلث قرآن در شان ماست و ثلث آن در مذمت دشمنان ما

است و ثلث دیگر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که

در قرآن واقعست بمدح صاحبان صفت بر میگردد و صاحبان صفت بر وجه کمال

ایشانند و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است بمذمت صاحبان آن صفات بر میگردد

که دشمنان ایشانند و چون شخصی نیست قایم بذات بلکه عرضیست که در محال مختلفه ظهورات

مختلف میدارد چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود بوده و از آنجا در لوح ظاهر گردیده و

از آنجا بروح حضرت جبرئیل منتقل گردیده و از جانب خدا بلا واسطه و بواسطه جبرئیل

در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده و از آنجا بقلوب اوصیا و مؤمنان در آمده و در صورت

کتابت ظهور نموده پس اصل قرآن را حرمتیست و بسبب آن در هر جا که ظهور کرده آن محل را حرمتی

بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آن چیز بیشتر گردیده پس هرگاه

این نقشهای مرکب و لوح و کاغذ که بآن نقش بسته مصحفی که محو و انها گردیده با اینکه

پست ترین ظهورات اوست آنقدر حرمت باو بخشیده باشد که اگر کسی خلاف ادبی نسبت

بآنها بعمل آورد کافر گردد پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش زیاده از نقش

و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است

و از مضامین و اخلاق حسنه قرآن هر چند در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب

احترام او زیاده گردیده و هر چند خلاف آن اوصاف از نقایص و معاصی و اخلاق

ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهور قرآن و نقص حرمت گردیده پس این مراتب

ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده میگردد تا چون بمرتبه جناب با رفعت نبوی

و اهل بیت کرام او میرسد بمرتبه ظهورش بنهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت

رسول صلعم وارد شده است که کان خلقه القرآن یعنی خلق آنحضرت قرآن بود بلکه او در حقیقت

[illegible] پسند و کارهای که منزه میند هند و غیر ایشان از جماعتی که در کتاب قرآن
[illegible] باشند اگر از برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت میبرند و اگر از برای دنیا کنند
بهره دنیوی میبرند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند
و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهره از قرآن هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف
و اشتقاقاتش استشهادها [illegible] و نحوی از اعراب و ترکیب استشهادها مینماید و معانی بیانی
از نکات غریبه اش [illegible] و اصحاب بلادها از برکات آیات کریمه اش بتلاوت
کردن و نوشتن نقش [illegible] دنیوی و اخروی با آیات و سورهاش
پناه میبرند و مطا[illegible] از قرآن تاثیرات غریبه آیات
و سورهای آنست و ارباب [illegible] و غیر ایشان همه بقرآن پناه میبرند و
را معانی غریبه اش جمیع صاحبان علوم حسنه منتفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه
و اصحاب ریاضی و صاحبان علم اخلاق و طبیبان و اصحاب اکسیر و منشیان و شعرا
و ادبا و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره دارند [illegible] از بطون قرآن هم که
قایل‌اند هستند اصحاب عرفان [illegible] بیانات فواید و حکم و معارف نامتناهی مییابند
پس حامل قرآن مجید همینند که جمیع بهره‌ها را بوجه کمال داشته باشند و ایشان
حضرت رسول ص و اهل بیت کرام او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین اند چنانکه معلوم است
باحادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشانست و قرآن تمام کامل نزد ایشانست
و علوم قرآنی که در میانست هم باتفاق بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منتهی میشود
و بهمان احادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را کسی غیر ایشان نمیداند و علم ما کان
و ما یکون تا روز قیامت و جمیع شرایع و احکام در قرآن هست و علمش نزد ایشان مخزون است
و قرآن بطن بطن تا هفتاد بطن است و علم جمیع بطون نزد ایشان و همچنین عمل
نمودن بجمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشانست چون از جمیع خطاها معصوم‌اند

وجماع کردن معنی ندارد بلکه میگوید که بهشت درو دیوار و درختی ندارد که آن لذتها است
معنویه را باین عبارات تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین کردید و باز نشده
اما صاحبان یقین میدانند که هر دو حقیقت و در ضمن آن لذتها صوری لذتهای معنوی
حاصل میشود چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم همچنین در باب صراط واقع
شده است که صراط دین حق است و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیمند
و وارد شده است که صراط محبت علی بن ابی طالب است و واقع شده است که صراط
جسریست بر روی جهنم و همه حق است زیرا که صراط آخرت نمونه صراط دنیاست و در دنیا
فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم می باید بود و انچه و راست
و شعبهای بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه آنها میشود از این
صراط بدر میرود و این صراط راهیست در نهایت باریکی و وقت تاریکی و بسیار گاه دارد
که شیاطین بر آن رهزنها در کمین نشسته اند و عقبها از عبادات شاقه و ترک معاصی
و آنکه بسیاری کسی از آن عقبها راه گم کرده اند و نمونه این صراط بعینه صراط آخرت
که در نهایت باریکی و وقت دشوار است و بروی جهنم میکشانند پس کسی که پیوسته
درین صراط مستقیم بوده روان صراط راست به بهشت میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی
یا کبیره ملاء کننده از این صراط بیرون رفته بهمان عقبه و یکجاه که میرسد پیش از آن صراط
میلغزد و بجهنم می افتد همچنین مارها و عقربها دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و در دنیا
و حور و قصور و صورت تمثیل اعمال حسنه است همچنین نماز از دنیا و روح و بدن
هست بدن نماز از آن افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی بن ابی طالب
و اولاد اوست و کار روح آنست که جسد را باقی میدارد و منشا حرکات و آثار بدن
میگردد پس نماز بی ولایت چون موجب کمال نیکی در و باعث قرب نمیشود و از عذاب
نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس ولایت روح آنست و چون نماز کامل از ایشان

ظهر قرآن حقیقی ایشانند که محل لفظ قرآن و معنی و اخلاق قرآنند چنانچه دانستی
که قرآن حقیقی ایشان میگویند که نفس قرآن در ان باشد و نقش کامل قرآن بحسب معنی
و لفظ در قلوب مطهره ایشان حاصلست چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بسیار میفرمودند که منم کلام الله ناطق اینست معنی این حدیث که حضرت صادق ع
فرمود در حدیث نولانی بصورت نیکوئی بصحرای محشر خواهد امد و شفاعت
حاملان خود خواهد کرد راوی پرسید که ایا قرآن سخن میگوید گفت حضرت تبسم
نمود و فرمود که خدا رحم کند ضعیفان شیعیان ما را که انچه از ما میشنوند تسلیم
میکنند و اذعان مینمایند بعد از ان که نماز شخصی است و صورت دارد و خلقتی دارد
و امر و نهی میکند راوی میگوید که صورت من متغیر شد و گفتم این سخن را در میان مردم
نقل نمیتوانم کرد حضرت فرمود که هر که ما را بنماز نشناسد حق ما را نشناخته و انکار حق
ما کرده بعد از ان فرمود که میخواهی که سخن قرآن را تو بشنوانم گفت بلی فرمود که در قرآنست
که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند
پس سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چندند و مائیم ذکر خدا و ما بزرگتریم چون این
این مطلب در محل اخبار اهل بیت علیهم السلام بیان در خیلست اگر زیاده از این توضیح
نمائیم اصوبست و بدانکه هر چیز را صورتی و معنی و جسدی و روحی هست خواه اخلاق
و خواه عبادات و خواه غیر اینها و جمعی که حشویه اند بظاهرها دست زده اند و پا از ان
بدر نگذارند و خود را از بسیاری از حقایق محروم گردانیده اند و جمعی بباطن و معانی
چسبیده اند و از ظواهر دست برداشته اند و بسبب این ملحد شده اند و صاحب
دین انست که هر دو بسمع یقین بشنود و هر دو را اذعان نماید مثل آنکه بهشت را
صورتیست که عبارت از در و دیوار و درخت و انهار و حور و قصور است و معنی
بهشت صوری را چون حشوی میگوید بهشت یعنی لذت خوردن و اشامیدن

بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع و امام محمد باقر منقول است که فرمودند [illegible]

که ای سنگها [illegible] این بنا کرده اند که باید مردم بطاعات و بوسیله [illegible]

بخدمت ما برسند و معالم دین خود را از ما یاد گیرند و ولایت خود [illegible]

نمایند [illegible] این معنی را در این مقام بسط نمیتوان داد [illegible]

درست نموده بسیاری از مشکلات اخبار [illegible]

نمازی [illegible] که [illegible] در کسی کامل باشد موجب قرب [illegible]

متابعت ارباب معاصی نمی میفرمایند و منع میکنند [illegible]

نمیکنند بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل کرده موجب علاوه [illegible]

قرب ایشان گردیده بزبان ایشان تکلمات تعلیم مینمایند [illegible]

مقامات نازل گفتن [illegible] که دیو صفت

حاملان قرآن وارد شده است بسند معتبر از حضرت [illegible] باقر علیه السلام منقول

که قاریان قرآن بر سه قسم اند یکی شخصی است که قرآن خوانده [illegible] و از اسرمایه دنیا

خود کرده است و وسیله طلب فواید و اموال از پادشاهان گردانیده است و بقرآن

بر مردم استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیگر است که قرآن خوانده است و حروف

آنرا حفظ و ضبط نموده و حدود و احکامش را ضایع ساخته است و [illegible]

کردن لفظش سعی مینماید خدا ایشان را در میان حاملان قرآن بسیار نکند [illegible]

دیگر است که قرآن خوانده و دوای قرآن را بر دردهای دل خود گذاشته و شبها

بقرآن بیدار داشته و بسبب قرآن روزها تشنه مانده [illegible] و بقرآن

بپا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز [illegible] از رختخواب نمی

کرده است بسبب قرآن پس ببرکت این جماعت خداوند [illegible] رفع مینماید بلاها

و این جماعت غلبه میدهد مسلمانان را بر دشمنان و این جماعت [illegible] باران از آسمان

صادر میشود و اگر از دیگری صادر شود ببرکت ایشان میشود پس بقای نماز با ایشانست
باین سبب خود روح نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل گردیده و خلق ایشان
شده گویا نماز مصورند پس چنانکه لفظ انسان را بر بدن آدمی و بر روح با بدن هر سه
اطلاق مینمایند همچنین نماز را بر این افعال و بر آن ذوات مقدسه و بر آن ذوات با اتصاف
باین صفات اطلاق مینمایند پس نمازی که قرآن واقع میشود ظاهرش که باین افعالست
مراد است و باطنش که دلالت است مراد است منافات با یکدیگر ندارد و جمعی از ملاحده
و اسمعیلیه بسبب اینکه این احادیث را فهمیدند انکار عبادات کرده اند و کافر شده اند
و میگویند نماز کنایه از شخصی است و روزه کنایه از شخصی است و این اعمال در کار نیست
و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده انکار این احادیث کرده اند و رد کرده اند همچنین
ایمان چون بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلم کامل گردیده و آنحضرت بوجه کمال بآن متصف
است و بقای ایمان ببرکت آنحضرت و ولایتش رکن اعظم ایمانست و ایمان در جمیع
اعضا و جوارح اش سرایت کرده پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده میشود
و اگر ایمان بر آنحضرت اطلاق کنند در بطون قرآن بعید نیست همچنین مخالفان ایشان
در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح معنی و محل حقیقی صلوات و ایمان و زکوة و غیر
آنها از عبادات علی بن ابی طالب و فرزندان اویند و روح و معنی و محل حقیقی فحشاء
و منکر و کفر و فسوق و عصیان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب
ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بوده و همچنین کعبه را حرمت داده اند
برای اینکه محل فیوض الهی و معبد دوستان خداست و دلهای ائمه معصومین و دوستان
ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خداست از کعبه اشرفست و کعبه حقیقی ایشانند
اما نباید که کسی انکار حرمت این کعبه ظاهر کند یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه می باید که
اول بکعبه ظاهر رود و بعد از آن بکعبه باطن رود تا از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه

بیکدیگر و فاصله در میان بقطع نفس یا سکت طویل بکند کلمه اوّل را ساکن بخواند
بلکه اخرش را با اوّل کلمه لاحق وصل بکند و اگر وقف کند بر کلمه وقف بحرکت نکند
چنانچه منقولست که از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سوال نمودند از معنی
ترتیل فرمودند که ترتیل حفظ وقفهاست و ادا نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل
مستحب شمرده خواندن و بتانی خواندن قرانست بحیثیتی که حروف در یکدیگر داخل
نشود که خوب ممتاز نشود و بسیار بهم پاشان نخواند که حروف از هم بپاشد و اینها
اتصال کلام برطرف شود یا رعایت صفات حروف و مدها و اقسام وقفها که از کتب
قراءت تفصیل انها معلوم میشود و این معانی را بنی داخل در انچه حضرت فرمودند
میتوان کرد و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که از تفسیر ترتیل پرسیدند
فرمودند که حروف را خوب ظاهر گردانی و تند مخوان بنحوی که عربان شعر را می
خوانند و از هم مپاش حرفها را مانند ریگی که پاشند و لیکن بفزع و خوف افکنید
یا بکوبید بخواندن قران دلهای سخت را و چنان نباشد که همت تا اخر سوره کارید
و تند بخوانید که زود تمام شود دویم بتدبر و تفکر خواندن و متوجه معانی ان
گردیدن و برقت و خشوع خواندنست و باید که از مواعظ قران متذکر شود و از
احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون بایه رحمتی رسد از خدا بطلبد و چون بایه
عذابی رسد استعاذه نماید چنانچه باسانید بسیار از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه و سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین منقولست که خیری نیست در قراءتی که در ان
تدبر نباشد و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که قران بحزن نازل شده است
پس انرا بحزن بخوانید و از حفص منقولست که حضرت امام موسی صلوات الله علیه
از شخصی پرسیدند که بقا در دنیا را میخواهی گفت بلی فرمودند که چرا گفت از برای خواندن
قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص هر که از دوستان

نیز پسندیده است که این جماعت در میان قاریان قرآن ملتزم اند از کو کورا هم پسند معتبر
از حضرت رسول صلعم منقولست که سزاوارترین مردم بخشوع و تضرع در آشکارا و پنهان
حامل قرآنست و سزاوارترین مردم در پنهان آشکارا بنماز و روزه حامل قرآنست
بعد از آن آواز بلند فرمودند که ای حامل قرآن بسبب تواضع و فروتنی کن تا خدا ترا بلند
مرتبه گرداند و بقرآن طلب عزت از مردم مکن که خدا ترا ذلیل میگرداند و متزین شو
بقرآن از برای خدا تا خدا ترا زینت بخشد و از برای مردم زینت خود مکن که
خدا ترا معیوب و بدنما گرداند بدرستی که هر که قرآن را ختم نماید چنانست که گویا
پیغمبری در میان پهلوی او جا داده اند بغیر آنکه وحی بیاید و کسی که تمام قرآن را خوانده
باشد سزاوار برای او نیست که با جاهلان جهالت کند و در میان جمعی که غضب
میکنند او غضب نماید و از آنجا بدر رود بلکه باید عفو کند و بپوشاند
و درگذرد و حلم کند از برای تعظیم قرآن و کسی را که قرآن باو عطا کرده باشند و گمان
کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه باو کرامت فرموده داده است از امور
و اسباب دنیا پس تحقیق که عظیم شمرده است چیزهائی را که خدا حقیر شمرده است
و حقیر دانسته است چیزی را که خدا عظیم گردانیده است از حضرت رسول صلعم منقولست
که هر که قرآن بخواند و با خواندن قرآن بیاشامد با محبت دنیا و زینتهای آن برغبت
استحلال کند مستوجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در روز قیامت
قرآن با او محاجه کند تا تمام کند که او را عذری نماند فصل چهارم در بیان آداب
خواندن قرآنست و آن مشتملست بر شرایط بسیار اول ترتیل در قرائتست چنانچه
حق تعالی میفرماید که ورتل القرآن ترتیلا ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی
و ... در معنی آن واجبست قدری که مسمی ترتیل و مستحب مشهورست
و از حضرت امیر المؤمنین ... مرادست بحفظ و احکام وقف و وصل بکند که اگر دو کلمه را متصل

و التین خوانند در آخرش بگویند وَنَحْنُ عَلَی ذَٰلِکَ مِنَ الشَّاهِدِینَ و چون قُولُوا آمَنَّا
بخوانند بگویند آمنا بالله و تمام آیه را بخوانند تا مسلمون و بسند معتبر دیگر منقولست
که حضرت امام رضا ع در سه روز یک ختم میفرمودند و میفرمودند اگر خواهم کمتر از سه روز
ختم میتوانم کرد ولیکن هیچ آیه نمیکذرم مگر آنکه در معنی آن آیه فکر مینمایم و در
سبب نزولش تامل میکنم و بیاد می آورم که در چه وقت نازل گردیده اند و در هر سه
روز یک ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون سوره قل
یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لا اعبد ما تعبدون میگفتند اعبد ربی و بعد از
اتمام سوره میفرمودند که دینی الاسلام علیه احیا و علیه اموت ان شاء الله و از حضرت
علی بن الحسین علیه السلام منقولست که آیات قرآن خزینهای حکمت اند بایست پس از
خزینه را که میگشائی باید که در آن نظر نمائی و تفکر جواهر مطالب حکمت را بیرون آوری
و در روایت دیگر از آن حضرت منقولست که فرمودند که اگر هر که در مابین مشرق و
مغرب است بمیرند بعد از آنکه قرآن با من باشد وحشت بهم نمیرسانم کسی که انیس او خداوند
عالمیان باشد و چون میخواهد که سخن بگوید با حضرت خود گوید و مناجات کند و
راز بگوید و اگر کسی خواهد با او سخن گوید قرآن بخواند که تا حق تعالی با او خطاب فرماید
و خود را مخاطب بان خطابها داند بلکه ... گوید که ... پیغمبران با او سخن
گویند و خطابهای ایشان را چنان داند که آن ایشان میشنود بلکه ملاحظه پیغمبران با ایشان
سخن میگفته اند و کفار و کسی چند بوده اند و کسی که الحال هست مخاطب بخطاب ایشان هم
هست زیرا که خطابهای ایشان با جمیع عالمیان عام است و گاهی حق تعالی برای
او قصه میخواند و احوال گذشتگان را برای او نقل میکند و انشاد ... این کرامت نزدیکست
که تا لب تر کند و گاهی خوان نعمتهای الوان بهشت از برای او میکشد و گاهی ... است
چون از نعمتهای بهشت برای این لذت میبرد که از دوست ... میرسد از وعده اش

شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند در قبر او را حق تعالی او را تعلیم قرآن میفرماید
تا درجات او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بقدر آیات قرآنست بقاری
میگویند که بخوان و بالا رو پس هر آیه که میخواند یک درجه بالا میرود و بعضی گفته اند که
کسی را ندیدم که خوفش یا امیدش زیاده از آنحضرت باشد و چون قرآن میخواندند
بحزن میخواندند و بنحوی میخواندند که گویا با شخصی یا کسی خطاب میکنند و از رجا
بن ضحاک منقولست که حضرت امام رضا در راه خراسان چون بیابان رخت خواب
میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بایه میرسیدند که در آن ذکر بهشت
یا دوزخ بود میگریستند و از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در
نماز سوره قل هو الله احد میخواندند بعد از احد آهسته میخواندند الله احد و چون
سوره را تمام میکردند سه مرتبه میگفتند کذلک الله ربنا و چون سوره قل یا ایها
الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون میگفتند آهسته یا ایها الکافرون و چون
از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند ربی الله و دینی الاسلام و چون از
سوره والتین والزیتون فارغ میشدند میخواندند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین
و چون سوره لا اقسم بیوم القیمة میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند سبحانک
اللهم بلی و چون از سوره فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین
و چون سبح اسم ربک الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند آهسته که سبحان ربی
الاعلی و در هر جای قرآن که یا ایها الذین آمنوا میخواندند آهسته میفرمودند که لبیک
اللهم لبیک و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که هر گاه
یکی از مسبحات را بخوانید بگوئید سبحان الله الاعلی و مسبحات سوره چندند که در
اول آنها تسبیح یا سبح یا یسبح است و چون بخوانید که ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی صلوات بفرستند خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سوره

کسی از روی تدبر و آگاهی تفکر قرآن خواندن و درهای گلستانهای فیض نامتناهی
بر روی عقل او مفتوح گردیده باشند و دیده دلش را نور ادراک معارف داده باشند و در
هر صفحه از صفحات قرآن که نظر میفرماید گلستانها از شقایق حقایق برایش مرتب ساخته‌اند
و چراغهای از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده‌اند و محفلی عالی از دوستان
و برگزیدگان خدا برای انس و الفت او نشانیده‌اند و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای
عقلانی برایش حاضر ساخته‌اند و قدحهای پر از شراب طهور لطف و محبت برایش پر
کرده‌اند میزبانش خداوند مهربانست و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین
بزمی اگر کسی از شادی بمیرد وحشتی نیست ادب سیوم با طهارت بودنست در هنگام تلاوت
چنانچه از محمد بن الفضیل منقولست که بخدمت حضرت امام رضا عرض نمود که من قرآن
میخوانم و مرا بول میگیرد بر میخیزم و بول میکنم و بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود
که مکن تا وضو نسازی و این شرط بسبیل استحبابست بلکه ظاهر حدیث معتبر آنست
که جنب و حایض را تلاوت غیر سورهای سجده مستحبست و بعضی زیاده از هفت آیه
مکروه دانسته‌اند و زیاده از هفتاد آیه گفته‌اند کراهتش بیشترست ولیکن احادیث
صحیح دلالت دارد براینکه هرچه از قرآن که خواهند میتوانند خواند بغیر از سورهای
سجده و تلاوت سورهای سجده واجبست برایشان حرامست چهارم استعاذه است و
خلافی نیست در این که هر وقت که شروع در قرائت کنند استعاذه مستحبست و در کیفیت
آن میان فقها خلافی هست و مشهور میان علما شیعه یکی از دو صورتست اول اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و این میان سنی و شیعه مشهورترست دوم اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و در بعضی روایات شیعه بعد از این و اعوذ بالله ان یحضرون وارد
شده است و در بعضی از روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم
وارد شده است و در بعضی بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و در بعضی اعوذ بالله من

چون لذت سیر و بلکه بیشتر و عیان تماشاء شراب طهور بهشت را در یه مشاهده
سیر نمی یابید و گاهی اوصاف خود را برای او بیان میفرماید و او را در گلستان
صفات کمالیه خود سیر میدارد و گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که
چه خوانهای ملوّن الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتها با خلق و خلق
بمعاصیات و گناهکاران داده و گاهی سیر گلستان رحیمیت میفرماید که چه لطفها
خاص و شفقتهای جانانه نسبت بدوستان خود نموده و گاهی سیر بوستان
رازقیت می برد او را هیچ بنده و گیاهی نیست که بهره خاصی از خوان رازقیت او
نداشته باشد حتی آن برگ ضعیفی که در منتهای درخت است قدری از روزی
برگ خوان مقدر است که در تیمه که در زمین فرو رفته دهان کشاده از آب و خاک
سهم خود میکشد چه قدر بیان بوسعت و زیاده و کم نمود و گاهی سیر گلستان
تر... های ناشناختی سیر میدهد و گاهی درهای گنجهای علوم و معارف ناشناختی بر روی
میگشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه دیده اش تاب آورد بر او عرض مینماید و
همچنین و جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال و گاهی احوال دوستان
خود را و کمالات ایشان را برای او نقل میکند و از بنده نوازیهای خود امیدوار
میگرداند که دوستان چندین هزار سال گذشته و احوال ایشان را چه مهربانی نقل
میفرماید و نعمتها بایشان عطا فرموده ایشان را با کمال متأید و بیان مشکلات ایشان
و شفقتها که در راه کشیده اند میفرماید و بحال ایشان چه نوازشها فرموده خود
مینماید و از بیان فرمودن وسعت حلم و مزید کرمهای خود و نسبت بگذشتها دشمن
ایشان وسیع میکند و دندانی چه ... دگار کریم که با عاقبت لطف خود را مانند هیچ
شفقتی را سبب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعده خوب و خوف و طعام و
ترغیب و تخویف میفرماید و گاهی بوعید زجر و عذاب قهر ... خود میفرماید بسیار که

ایمن کی و یکی از برای شما تا حال پیوسته چنین کرده ام چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب
این عمل حضرت فرمود که خدا بسبب این عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی
راوی گفت والله اگر چنین ثواب برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود که بلی سابقه
ششم در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که هر که حافظه اش کم باشد و قرآنرا بمشقت حفظ کند حق تعالی رواجی او کرامت میفرماید
و در حدیث دیگر فرمود که سزاوار نیست که مؤمن بمیرد مگر آنکه قرآنرا یاد گرفته باشد
یا مشغول یاد گرفتن باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد گرفتن قرآن برو دشوار
باشد و بمشقت یاد گیرد او را دو اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست که بحضرت
حضرت صادق ع عرض نمودم که مرا غمها رو داده که آنچه در خاطر داشتم فراموش کرده ام
چه ... قرآنرا پس از حضرت را فزعی و خوفی حاصل شد و فرمود که بدرستیکه شخصی که
فراموش کرده است سوره از قرآن آن سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات
بهشت برو مشرف میشود و میگوید که السلام علیک او در جواب میگوید که علیک السلم
تو کیستی میگوید که من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی اگر بمن متمسک میشدی
و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم بعد از آن فرمود که بر شما باد
بیاد گرفتن قرآن بدرستیکه جمعی قرآنرا یاد میگیرند که ایشانرا قاری بگویند و جمعی قرآنرا
یاد میگیرند که شب و روز در نمازها بخوانند و پروا ندارند که کسی بداند یا نداند و احادیث
بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قرآن وارد شده است که ظاهر بعضی
فراموش کردن لفظست و ظاهر بعضی ترک عمل کردن بمعانی آن و معنی دویم ظاهر است
که بدست و اول اگر از روی بی اعتنائی باشد بد است و اگر بی اختیار بسبب ضعف
حافظه از خاطرش محو شود قصوری ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است که قصوری
ندارد بر این معنی محمولست چنانچه از حضرت رسول ص منقولست که هر که قرآنرا یاد گیرد و عمدا

من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم وارد شده است و اگر در روی جماعتی باشی اول است
بنشین رو بقبله بود دست چپ الخ. منقولست بهترین مجالس آنست که او رو بقبله باشد
و بعضی دیگر در این باب در کتب تفسیر و قرائت مذکور است ذکر آنها در این مقام موجب
تطویل میگردد سابقه هم در کیفیت ختم قرآنست بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت امام جعفر صادق ع عرض نمود که من در یکشب قرآن را ختم میکنم حضرت فرمود که مرا
خوش نمی آید که کمتر از یکماه ختم کنی و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که ابو بصیر
بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که قرآن را در یکشب ختم میکنم فرمود که نه گفت در دو
شب فرمود نه تا بشش شب رسانید حضرت اشاره فرمودند که بلی بعد از آن فرمودند که
جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یکماه و کمتر ختم میکردند بدرستی که قرآن را تند نمی باید خواند
نخوانید که همه و غم شما آن باشد که سوره تمام شود ولیکن بتانی می باید خواند و چون بآیه گذری که
در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را سؤال کن و چون بآیه گذری که در آن
ذکر آتش باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از آتش جهنم پس ابو بصیر پرسید که در ماه
رمضان در یکشب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در دو شب بکنم فرمود نه پرسید که در سه
شب ختم بکنم اشاره فرمود که بلی ماه رمضان را حق و حرمت دیگر هست که ماههای دیگر با آن
شباهت ندارد و در آن ماه نماز بسیار بکن بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که سؤال نمودند
که در چند روز قرآن را ختم کنیم فرمود که پنج روز قسمت کنید یا هفت قسمت و نزد من قرآنی
هست که دوازده قسمت کرده ام علی بن مغیره بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که پدرم
از جد شما سؤال نمود که بعد از ختم قرآن در هر شب حضرت فرموده بودند و پدرم در ماه مبارک
رمضان سی ختم میکرد و من گاهی چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنچه فراغ و
میل داشته ام چون روز فطر میشود یکختم قرآن از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
قرار میدهم و یکی از برای حضرت امیر المؤمنین و یکی از برای حضرت فاطمه و دیگری از برای هر یک از

هو ایه ده حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید و از بشر بن غالب
منقولست که حضرت امام حسین ع فرمود که هر که آیه از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی
بهر حرفی صد حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از
برایش بنویسد و اگر گوش دهد قرآن را بهر حرفی حسنه از برایش بنویسد و اگر در شب
قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند و اگر در روز ختم قرآن کند ملائکه
کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات فرستند والبته بعد از ختم قرآن یک دعای مستجاب
از برای او هست و ختم قرآن از برای او بهتر است از ما بین آسمان و زمین که پر از ثواب
باشد راوی عرض نمود که اگر قرآن نخوانده باشد چه کند فرمود که حق تعالی بخشنده
و کریمست اگر چه میداند نخواند خدا او را این ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که در مکه ختم قرآن کند قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر یا کمتر ختمش در روز
جمعه باشد حق تعالی از اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعه که در دنیا بوده است
تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم قرآن نماید و بسند معتبر از
حضرت رسول ص منقولست که هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان ننویسند
و اگر صد آیه بخواند او را از رستگاران و فایزان بنویسد و اگر پانصد آیه بخواند
او را از مجاهدین بنویسد که سعی بسیار در عبادت کرده باشند و اگر هزار آیه بخواند
برای او قنطاری از نیکی بنویسد که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد
و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد و قنطار کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط
بزرگش مثل ما بین آسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که هر که حرفی
از کتاب خدا را گوش دهد بی آنکه بخواند حق تعالی برای او حسنه بنویسد و گناه
او را محو نماید و درجه برای او بلند کند و کسی که حرفی از قرآن یاد گیرد حق تعالی
ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه او را محو نماید و ده درجه برایش او بلند گرداند

فراموش کند چون محشور آید دستش در گردنش بسته باشد و خدا بعدد هر آیه‌ای
ماری بر او مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشد مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که بندگان
[illegible] اند که قرآن را یاد میگیرند و یاد دهند و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که بدرستی که حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی
از ایشان را استثنا نفرماید بسبب بسیاری گناهان ایشان چون نظر میفرماید به پیران
که قدم بر میدارند بسوی نمازها و اطفال که قرآن یاد میگیرند بایشان رحم میفرماید و عذاب را
از ایشان تاخیر مینماید ثانیه هفتم در ثواب قرائت قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که قرآن عهدنامه الهیست بسوی بندگان پس سزاوار این است که هر که مسلمانی
در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که خانه که در آن قرآن خوانده میشود و یاد خدا در آن میشود برکت در آن خانه بسیار
میشود و ملائکه در آن خانه حاضر میشود و شیاطین از آن دور میشود و روشنی میدهد
آن خانه اهل آسمان را چنانچه کواکب روشنی میدهد اهل زمین را و خانه که در آن قرآن
خوانده نمیشود و یاد خدا نمیکنند در آن خانه برکت کمست و ملائکه از آن خانه دوری
میکنند و شیاطین در آن خانه می باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خانه
که در آن مسلمان قرآن خوانند اهل آسمان آن خانه را می بینند چنانچه اهل
دنیا ستارهای روشن را می بینند چنانچه بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که قرآن را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه
عملش بنویسد و اگر نشسته در نماز بخواند بعدد هر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسد
و اگر در غیر نماز بخواند بعدد هر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و بسند صحیح از آن
حضرت منقولست که فرمود که چه چیز مانع میشود تاجری را از شما که مشغول شد بکار
از کارهای دنیا چون بخانه باز گردد نخوابد تا سوره از قرآن بخواند تا حق تعالی بجای

نزنند و مصحفی که او ریخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن تلاوت نمایند و از اسحق
منقولست که بآن حضرت عرض نمودم که من قرآن را حفظ دارم از خاطر بخوانم بهترست یا نظر
در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بخوان بهترست مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن
عبادتست و در حدیث دیگر فرمود که شش چیزست که مؤمن بآنها منتفع میشود بعد از
مرگش فرزند صالح که برای او استغفار نماید و مصحفی که از او بماند که تلاوت نمایند
و چاهی که از برای سقا بکند و درختی که از برای سقا بنشاند و صدقه آبی که جاری کرده
سنت نیکو که بگذارد که بعد از او مردم بآن سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه وآله
وارد است که نهی فرمود از اینکه قرآن را بآب دهن محو نمایند یا بآب بنویسند و از حضرت
رسول منقولست که نظر بروی علی بن ابی طالب کردن عبادتست و نظر بروی
پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و نظر بمصحف کردن عبادتست
و نظر بکعبه کردن عبادتست فصل نهم در بیان فضایل و فواید از آیات و سوره کریمه
قرآنی است سوره الفاتحه بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که فرمود که بسم الله
الرحمن الرحیم نزدیکترست باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بسند معتبر از
حضرت صادق منقولست که هر که را علتی عارض شود در همان وقت هفت مرتبه سوره
حمد را بخواند اگر علتش برطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه من ضامنم از برای
او عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر کس سوره حمد را بخواند حق تعالی
بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول فرمود که خداوند عالمیان میفرماید
که من قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان خود و بنده خود پس نصف آن سوره
از منست و نصف آن از بنده منست و آنچه بنده از من در آن سؤال مینماید عطا فرمایم
پس چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بنده من بنام من

[illegible] که هر آیه را او این ثواب سیصد بلکه بهر حرفی باشد او را ده هزار [illegible]
[illegible] قرآن را نشسته در نماز بخواند خداوند عالمیان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و
پنجاه گناه از او محو نماید و پنجاه درجه او را بلند گرداند و هر که حرفی را ایستاده در نماز
بخواند حق تعالی صد حسنه برای او ثبت نماید و صد سیئه از او محو نماید و صد درجه
برای او بلند گرداند و کسی که قرآن ختم نماید حق تعالی او را یک دعای مستجاب عطا فرماید
از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام موسی صلوات الله علیه فرمود که اگر کسی پناه برد
از شر دشمنان اگر از مشرق تا مغرب دشمن او باشند از شر ایشان ایمن گردد اگر با یقین
و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی بحضرت رسول صلعم
شکایت نمود درد سینه خود را حضرت فرمود که بخوان قرآن را و طلب شفا کن زیرا که
حق تعالی میفرماید که قرآن شفا است از برای آنچه در سینه‌هاست و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که صد آیه بخواند از هر جای قرآن
که باشد بعد از آن هفت مرتبه یا الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند هر آینه آن را بکند و بسند
معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که هر که از بلیه ترسد صد آیه از هر جا قرآن که خواهد
بخواند و بعد از آن اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه بگوید خدا آن بلا را دفع نماید و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است
فصل ششم در بیان فضیلت تلاوت قرآن و نگاه داشتن قرآنست از امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش برخوردار شود و عذاب پدر
و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر باشند و بروایت دیگر فرمود که دوست
میدارم که در خانه مصحفی باشد که حق تعالی ببرکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع
نماید و بسند [illegible] دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجدی
[illegible] که اهلش در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جهال باشد و مصحفی که نگاه

وپنجاه نوبت سوره حمد را بخواند آن شخص چنان کرد بهبودی یافت و در حدیث
دیگر منقولست که شخصی از صداع بآن حضرت شکایت کرد آن حضرت فرمود که دست خود را بگذار بر موضعی
که درد میکند و سوره حمد و آیة الکرسی را بخوان و بگو الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اَجَلُّ
وَاَکبَرُ مِمّا اَخافُ وَاَحذَرُ واَعوذُ مِن عِرقٍ نَعّارٍ واَعوذُ بِاللهِ مِن حَرِّ النّارِ سورة البقره و آل عمران
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که سوره البقره و آل عمران بخواند این
دو سوره در روز قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر یا دو غبار و بسند معتبر از علی بن
الحسین صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که چهار آیه از اول
سوره البقره و آیة الکرسی تا العلی العظیم یا دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره را بخواند بدی در خود
و مال خود نبیند و شیطان نزدیک او نیاید و قرآن را فراموش نکند و از حضرت امام رضا ع
منقولست که هر که آیة الکرسی را در وقت خواب بخواند انشاء الله ایمن گردد و هیچ صاحب نیشی
باو ضرر نرساند و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که هر که یکمرتبه آیة الکرسی بخواند
حق تعالی از او بر گرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهلترین بلاهای
دنیا فقر و احتیاج باشد و سهلترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقولست که ابوذر از حضرت
رسول ص سؤال نمود که کدام آیه عظیم‌ترین آیاتیست که بر تو نازل شده فرمود آیة الکرسی و بسند
معتبر از حضرت صادق منقولست که شخصی از تب شکایت بحضرت کرد فرمود که آیة الکرسی را بر ظرفی
بنویس و بآب حل کن و بخور و از حضرت امام موسی ع منقولست که یکی از پدرانم شنید که کسی
سوره فاتحه میخواند فرمود که شکر کرد خدا را و مزد یافت بعد از آن شنید که قل هو الله احد
خواند فرمود که ایمان آورد و ایمن شد بعد از آن شنید که سوره انا انزلناه میخواند فرمود که
تصدیق پیغمبر کرد و آمرزیده شد بعد از آن شنید که آیة الکرسی میخواند فرمود که به به نازل
شد برات بیزاری او از جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که کسی که چشمش آزاری داشته باشد آیة الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد

شریف تو درست که کارها او را به مقام رسانم و در جمیع احوال او برکت فرستم پس چون بگوید
الحمد لله رب العالمین حق تعالی فرماید که بنده من حمد من کرده است که نعمتهای من بنزد او
همه از جانب منست و بلاها که از او دور شده است همه به تطول و احسان من است ای ملائکه
که او را وجود شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم نعمتهای دنیا در نعمتهای آخرت را
کردم از او بلاهای آخرت را چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کردم پس چون الرحمن الرحیم
میگوید حق تعالی میفرماید که بنده من برای من شهادت داد که من رحمن الرحیم ای ملائکه
شما را گواه میگیرم که بهره او را بسیار کردم و نصیب او را از عطای خود عظیم گردانیدم چون
گوید مالک یوم الدین خداوند عالم فرماید که ای ملائکه شما را گواه میگیرم که چنانچه اعتراف
کرد که من مالک روز جزایم من در روز حساب حساب او را آسان کنم و از گناهانش درگذرم
و چون ایاک نعبد گوید حق جل و علا فرماید که راست گفت بنده من مرا عبادت کرده است
گواه میگیرم شما را که او را بر این عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او از روی منزلت
او غبطه نمایند و چون ایاک نستعین گوید حق تعالی فرماید که بنده من به من استعانت جست و التجا
به من آورد گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شداید به فریاد او رسم
و در روز بلاها و سختیها دست او را بگیرم پس چون اهدنا الصراط المستقیم بگوید تا آخر
سوره حق تعالی فرماید که آنچه از من طلبید با او کرامت کردم و آنچه از [illegible] عطا نمودم
و آنچه از او ترسید او را ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقولست که سوره حمد را بر دردی هفتاد
مرتبه بخوانند مگر آنکه آن درد ساکن میشود و بسند دیگر از حضرت صلوات الله علیه منقولست
که اگر سوره حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو برگردد عجب نخواهد بود
بسند معتبر از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که را سوره حمد عافیت ندهد
هیچ چیز او را عافیت نبخشد و ایضا منقولست که حضرت صادق ع به بعضی از اصحاب خود
شکایت اثر کرد فرمود که بندهای پیراهنت بگشا و سر در گریبانت کن و اذان و اقامه بگو

خواهم سوگند میخورم که هر که از آل محمد و شیعیان ایشان شما را تلاوت نمایند بعد از نمازها
واجب البته سوی او نظر نمایم بنظر مخصوص خود یعنی الطاف خاصه را شامل حال او گردانم هر روز
هفتاد بار و نظر کنم و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را برآورم و او را قبول کنم هر چند معصیت
بسیار کرده باشد و بسند معتبر از امام علی نقی ع منقولست که اسبع سالمی بحضرت صادق عرض نمود که
من بسیار سفر میکنم در بیابان مخوف واقع میشوم میخواهم چیزی تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی
من گردد حضرت فرمود که هرگاه که خوف بر تو غالب گردد دست خود را بر بالای سر خود بگذار و
باواز بلند این آیه را بخوان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا
وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اسبع گفت چون سفر رفتم بوادی رسیدم که میگفتند جن در آنجا
بسیارند ناگاه شنیدم که شخصی میگوید که بگیرید او را من این آیه را خواندم دیگری گفت چگونه
بگیریمش حال آنکه آیه طیبه و سوره النساء از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله
منقولست که هر که سوره نسا را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد و سوره المائده بسند معتبر
از امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره مائده را در هر پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و گناه آلوده
نشود و هرگز بخدا مشرک نشود و سوره الانعام بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که سوره انعام یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک آنرا مشایعت کردند تا آنکه بحضرت
رسول آوردند پس این سوره را تعظیم نمائید و بزرگ دارید که اسم اعظم الهی در هفتاد
موضع این سوره هست و اگر مردم بدانند که در قرائتش چه فضیلت و ثواب هست هرگز ترک
ننمایند قرائتش را و از عبدالله بن عباس منقولست که کسی که سوره انعام را هر شب بخواند در
روز قیامت از جمله ایمنان باشد و هرگز جهنم را نه بیند و بسند معتبر از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که سوره انعام را یکدفعه نازل ساختند و هفتاد هزار ملک
مشایعت آن کردند و آواز بلند کرده بودند بتسبیح و تهلیل و تکبیر تا آنکه بحضرت رسول ص
آوردند پس هر که این سوره را بخواند هفتاد هزار ملک تسبیح او کنند از برای او تا روز قیامت

که برطرف میشود بتوفیق الهی عافیت مییابد انشاء الله و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه
سوره قل هو الله احد و یازده مرتبه سوره اِنّا اَنزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی بخواند خدا
مالش را از تلف حفظ نماید و چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند آیه از آل عمران را
بخواند یعنی اِنّ فی خلق السموات والارض تا آخر سوره و آیة الکرسی و سوره انا انزلناه و سوره
حمد بخواند که موجب قضاء حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی بخواند چنان باشد که مدت
حیات خود عبادت کرده باشد و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی فرمود که بتو و امت
تو گنجی از گنجهای عرش خود را کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمه سوره بقره یعنی آمن الرسول
تا آخر سوره و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که گمان ندارم که کسی در
اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بی خواندن آیة الکرسی بسر آورد و بعد از آن فرمود که
اگر بدانید که چه فضیلت دارد در هیچ حال او را ترک نمایید بدرستی که حضرت رسول ص مرا
خبر داد که آیة الکرسی را از گنج زیر عرش مرا کرامت کرده اند و به پیغمبر دیگر چنین کرامت نداده اند
بعد از آن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که از آن روز که این را از آنحضرت شنیدم تا حال
یک شب ترک خواندن آن نکرده ام سه مرتبه میخوانم که در هر شبی یک مرتبه بعد از خفتن پیش از نافله
و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند تا
وقت نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث دیگر منقولست که فرمود که یا علی بر تو باد
تلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستی که محافظت و مداومت نمینماید بر خواندن
آیة الکرسی مگر پیغمبر یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که چون حق تعالی امر فرمود که سوره فاتحه و آیه شهد الله و آیة الکرسی و آیه قل اللهم مالک
الملک از آسمان بزیر آیند اینها در عرش الهی در آویختند و گفتند پروردگارا ما را بکجا میفرستی
نزد اهل خطاها و گناهان میفرستی حق تعالی وحی فرمود باینها که بروید بزمین بعزت و جلال

نَادٍ: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اگر مرد این دو آیه را
خواند دیگر درندها بجا ماش نیایند شخصی دیگر برخواست وگفت یا امیر المومنین در شکم
من صفرائی بهم رسیده است آیا آیه هست که موجب شفا گردد حضرت فرمود که بلی بی آنکه درم
و دینار خرج کنی بر شکم خود آیه الکرسی بخوان و بنویس و بشو و آن آب را بخور که این ذخیره
باشد در شکم تو و باعث شفا میگردد بقدرت الهی شخصی دیگر برخواست وگفت یا امیر المومنین
براق گمشده چیزی بفرما حضرت فرمود که دو رکعت نماز بگذار و در هر دو رکعت سوره
یس بخوان و بعد از آن بگو یا هادی الضالة رُدَّ عَلَيَّ ضَالَّتِي انشاء الله حق تعالی
گمشده را باو بر گرداند پس شخصی دیگر برخواست وگفت یا امیر المومنین بنده از من گریخته
فرمود که این آیه را بخوان أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ
ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ
چون این آیه را خواند غلامش بر گشت پس شخصی دیگر برخواست وگفت یا امیر المومنین
ضربی برای دزدی بفرما که دزد مال مرا بیاد میبرد در شب حضرت فرمود که چون
بیان در نخت میروی این دو آیه را بخوان قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا الخ آیه سوره
بنی اسرائیل بعد از آن حضرت فرمود که کسی که در شب در بیابان تنها باشد و آیه سخره را
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ تا تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بخواند ملائکه
او را محافظت نمایند و شیاطین از او دور شوند پس شخصی این را شنید و شبی بصحرا جایی
افتاد و شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این بخواند چون خواید دو شیطان آمدند
یکی دماغش را گرفت رفیقش گفت که دست از وی بدار و او را مهلت ده چون دست
داشت آمد بیدار شد و آیه سخره را خواند آن شیطان که دماغش را گرفته بود بدیگری
گفت که موی دست بر داشتم آیه خواند خدا بینیت بخورد حالیا مالدیدی حال حراست و
نگهبانیش تا صبح چون صبح شد بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت

[illegible] باقر علیه السلام منقول است که اگر کسی [illegible] داشته باشد که خوف هلاک از آن داشته باشد

[illegible] این آیه بخواند که مکروهی به او نرسد [illegible] و آن آیه این است سورة الاعراف [illegible]

حضرت صادق علیه السلام منقول است که سورهٔ اعراف در هر ماه بخواند در روز قیامت از جمله

جماعتی باشد از دوستان خدا که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که خوفی برایشان

نیست و نه ایشان اندوهناک گردند و هر که [illegible] بخواند او را در قیامت حساب نکنند و به تحقیق

که آیات محکمات در این سوره بسیار است پس قرائت این سوره را ترک ننمایند که گواهی میدهد

در قیامت برای کسی که او را خوانده باشد [illegible] منقول است که

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که [illegible] محمد [illegible]

و اهل [illegible] داشته است که [illegible] طلب نمایند از خواندن [illegible]

یا دردی یا گریختن حیوانی [illegible] در قرآن هست [illegible]

پس شخصی برخواست و گفت یا امیر المؤمنین از قرآن مرا تعلیم نما که من [illegible] از سوختن

و غرق شدن ایمن گردم فرمود که این دو آیه را بخوان اِنَّ وَلِیِّیَ اللّٰهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی

الصَّالِحِینَ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِیعًا قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ

سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُونَ هر که این آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن گردد پس

شخصی خواند و آتش در خانهای همسایگانش افتاد و او سالم ماند و به خانه او آتش نیفتاد

پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چهارپایی دارم و چموشی میکند و من از آن

[illegible] حضرت فرمود که در گوش راستش این آیه را بخوان وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ

طَوْعًا وَکَرْهًا وَإِلَیْهِ یُرْجَعُونَ پس آن شخص چنین کرد چهارپایش نرم و هموار شد شخصی دیگر

برخواست و گفت یا امیر المؤمنین در زمینی که من می باشم حیوانات درنده [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible] ذبح نکنند [illegible] حضرت فرمود که این دو آیه را

[illegible] أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ

بفقر مبتلا نشود و هفتاد نوع بلا از وی دور گردد که سهل‌ترین آنها دیوانگی و خوره و پیسی باشد
و مسکن او در جنة عدن باشد که در میان بهشتها واقعست سوره بنی اسرائیل از حضرت
صادق ع منقولست که هر که سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قائم آل محمد
را دریابد و از اصحاب او باشد و منقولست که عمر بن حنظله بحضرت صادق ع شکایت از
صداع کرد حضرت فرمود که دست بر بالای سر بگذار این آیه بخوان قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ
إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ
الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا سوره الکهف از حضرت صادق ع منقولست که
هر که آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ و سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید شود
و خدا او را در زمره شهیدان محشور گرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و بسند معتبر
از آن حضرت منقولست که سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند کفاره گناهان باشد
که از جمعه تا جمعه کرده است و در روایت دیگر وارد شده است که کسی که در روز جمعه
بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول منقولست
که هر که آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ تا آخر بخواند در خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع
گردد که میان او پر باشد از ملائکه و استغفار از برای او کنند تا صبح و در حدیث دیگر از
حضرت صادق ع وارد شده که هر که این آیه را در وقت خواب بخواند یا در هر وقت که
خواهد بیدار شود سوره مریم از حضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت نماید بر
سوره مریم نمیرد تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند ببیند و در آخرت باو بدهند
مثل ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشته است سوره طه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که ترک مکنید سوره طه که خدا این سوره را دوست میدارد و هر که این سوره را
بخواند دوست میدارد و بر قرائتش مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه اعمالش بدست راستش
بدهد و او را بگناهانی که در اسلام کرده است حساب نکند و در آخرت آنقدر بدو

در تعقیب نوشفا و راستی دیدم و حال شب خود را بیان کرد و بعد از طلوع آفتاب آن جلّی[?] که
[illegible] پیچیده بود برگشت آن موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را به خاک کشیده
بود و رفته بود و سوره انفال و سوره التوبه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که هر که سوره انفال و سوره برائة را در ماه بخواند هرگز نفاق بر او راه نیابد
و از شیعه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد سوره یونس بخواند و از حضرت
صلوات الله علیه منقولست که هر که سوره یونس را در هر ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم آن
نیست که از جمله جاهلان گردد و در قیامت از جمله مقربان باشد سوره هود از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی او را در
قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و در قیامت گناهان او ظاهر نشود و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر که از غرق ترسد این آیات را بخواند بسم الله
مَجْرٰیهَا وَ مُرْسٰیهَا اِنَّ رَبِّی لَغَفُوْرٌ رَحِیْمٌ بسم الله الملک الحق المبین وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ
حَقَّ قَدْرِهِ وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِیْنِهِ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ سوره یوسف از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که این سوره را
در هر روز یا در هر شب بخواند چون در قیامت مبعوث شود جمال او مانند جمال
یوسف باشد و در آن روز بان جزع و خوفی باو نرسد و از نیکان بندگان صالح خدا
باشد سوره الرعد از حضرت صادق علیه منقولست که هر که بسیار سوره الرعد بخواند
هرگز صاعقه باو نرسد اگر چه ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند
بی حساب و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و دوستان مؤمنش سوره ابراهیم
و سوره الحجر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره ابراهیم و سوره حجر را
در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز باو فقر و دیوانگی و بلیه عظیمی نرسد سوره
النحل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره نحل را در هر ماه بخواند در دنیا

الثالث سوره العنکبوت سند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سوره روم را
در شب بیست سیم ماه رمضان بخواند والله که از اهل بهشت است و در این حکم استثنا نمیکنم
و نمیترسم که خدا در این سوگند بر من گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد خدا منزلت عظیم
هست سوره لقمن از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که کسی که سوره لقمن را در شب بخواند
حق تعالی در شب ملکی چند موکل گرداند برو که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح
شود و اگر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرش در پناه دارند تا شب سوره السجده از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سوره سجده را در شب جمعه بخواند حق تعالی در قیامت نامه اش
بدست راست او دهد و او را حساب نفرماید هرچند گناهکار باشد در بهشت از
رفیقان محمد و اهل بیت او عم بوده باشد سوره الاحزاب از حضرت صادق عم منقولست
که هرکه سوره احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت رسول صلعم باشد
بعد از آن فرمود که سوره احزاب بسیار رسوائیها از مردان و زنان قریش و غیر ایشان و
در آن بود از سوره بقره بود بلکه کم کردند و تحریف دادند سوره سبا و فاطر از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سوره سبا و فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حمایت
الهی باشد و اگر در روز بخواند مکروهی باو نرسد و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو
کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و آرزو بیش از آن نداشته باشد و بسند
معتبر از امام موسی صلوات الله علیه منقولست که هرکه در وقت خواب این آیه را بخواند
ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده
انه کان حلیما غفورا خانه بر سر او خراب نشود و بسند دیگر منقولست که شخصی از اهل
مسجد بحضرت صادق عم شکایت نمود از درد کمر حضرت فرمود که نزدیک بیا پس
دست بر سر گذاشتند و این آیه را خواندند ان الله یمسک تا آخر آیه سوره یس از حضرت
صادق عم منقولست که هر چیزی را قلبی هست و قلب قرآن سوره یس است هرکه سوره یس

[illegible] راضی شود سورة الانبیا از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ
انبیا بخواند [illegible] روزی گردد و خواهش در باغستان بهشت با همه پیغمبران رفاقت
[illegible] در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سوره حج از حضرت صادق ع منقولست که هر که
[illegible] در سه روز یا کمتر از یک مرتبه بخواند در آن سال توفیق یابد و اگر در آن سفر
بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که اگر سنی باشد چونست فرمود که عذابش تخفیف
یابد سورة المؤمنین از حضرت صادق ع منقولست که هر که شب جمعه سوره مؤمنین را
بخواند حق تعالی خاتمه او را بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل پیغمبران باشد
سورة النور از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره نور را حفظ نماید اموال و
فروج خود را از حرام تلاوت کردن سوره نور و این سوره زنان خود نیز از حرام حفظ
نماید بسبب آنکه این سوره را در هر شب یا در هر روز تلاوت نماید هیچیک از اهل
خانه او زنا نکنند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملک قبر او را مشایعت نمایند
که همه از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا قبرش کنند و بسند معتبر منقولست
که شخصی از درد چشم [illegible] بحضرت امام موسی ع شکایت نمود حضرت فرمود که آیه
نور را سه مرتبه در جائی بنویس و او را بشوی و در شیشه ضبط کن و مکرر بدیده بکش
راوی گفت تا اصل میل با کتحال کشیدن که دیدهام صحیح از او نشد سوره الفرقان از حضرت
امام موسی ع منقولست که ترک مکن تلاوت سوره فرقان را بدرستی که هر که در هر
شب سوره را بخواند حق تعالی او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلی
باشد سوره الطواسین از حضرت صادق ع منقولست که هر که سه طس را در شب
جمعه بخواند از اولیا و دوستان باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر
[illegible] نرسد و در آخرت [illegible] بهشت [illegible] باو بدهند که راضی شود و زیاده
[illegible] حق تعالی [illegible] از حور العین باو کرامت فرماید سوره

که در آسمان است بعدد هر یک از ایشان ده هزار حسنه از برای او بنویسند و ده هزار
گناه از و عفو فرماید و بفقر و قرض و خانه بر سرش فرو داماندن و بتعب و مشقت
دیوانگی و خوره و وسواس و درد ها مبتلا نشود حق تعالی سکرات و اهوال
مرگ او را تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی
و در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب با و کرامت فرماید که او راضی شود در حق
خطاب فرماید بملائکه آسمانها و زمین که من از فلان راضی شدم برای او استغفار
نمایند بسند دیگر منقولست که شخصی بخدمت امام رضا از بواسیر شکایت نمود حضرت
فرمود که یس را با عسل بنویسین و حل کن و بخور و در حدیث دیگر از حضرت امام
رضا منقولست که از برای دفع لکهای سفید و برص که بر بدن بهم میرسد سوره یس را
بعسل بنویسین و بیاشام سوره الصافات از حضرت صادق علیه السلم منقولست که
هر که سوره صافات را در هر روز جمعه بخواند پیوسته از جمیع آفتها و بلاها محفوظ
باشد و در دنیا در زندگی فراخ باشد و ببدن و مال و فرزندانش مکروهی نرسد
نه از شیطان مردود و نه از جبار معاندی و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید
بمیرانند و شهید مبعوث گردانند و با شهیدان او را داخل بهشت گردانند و در درجه
شهیدان او را جای دهد و بسند معتبر از سلیمن جعفری منقولست که حضرت امام
موسی علیه السلم بفرزند خود قاسم فرمود که برخیز فرزند و بر بالای سر برادرت
سورة الصافات صفا را بخوان تا تمام کنی او شروع کرد چون بآیه اهم اشد خلقا ام من
خلقنا رسید قبض روح شد چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند
یعقوب بن جعفر بحضرت عرض نمود که ما چنین میدانستیم که برای آسانی جان کندن
سوره یس می باید خواند و شما فرمودید که والصافات بخوانیم حضرت فرمود که سوره
صافات را پیش هر کس که شدت جان کندن باشد بخواند البته حق تعالی

[illegible] تا شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد و خدا روزی او فراوان
[illegible] فرماید تا شام و کسی که شب پیش از خواب بخواند حق تعالی هزار ملک با وی کل کند
[illegible] از شر شیطان مردود و مرافق حفظ نماید و اگر در آن روز بمیرد حق تعالی او را
داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند
و مشایعت او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در لحدش گذارند آن ملائکه در میان
قبرش گردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ
کنند تا چشم کار کند و او را ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته از قبر او نوری
ساطع باشد تا آسمان تا وقتی که از قبر بیرون آید پس چون حق تعالی او را از قبر برون
آورد آن سی هزار ملک با او باشند و مشایعت نمایند و با او سخن گویند و بر رویش
خنده کنند و هر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و
او در مقام قرب بجایی برسانند که هیچ خلقی از او نزدیکتر نباشند مگر ملائکه مقرب
و پیغمبران مرسل و با آن پیغمبران باشند نزد حق تعالی در هنگامی که مردم اندوه داشته
باشند او اندوه نداشته باشد و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پرورد
گار عالم با و خطاب فرماید که ای بنده من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت تو
قبول مینمایم و هر سؤالی که خواهی از من بکن که سؤالت را روا کنم پس او شفاعت کند
و خدا قبول نماید و او سؤال کند خدا عطا فرماید و دیگران را حساب کنند و او را
حساب نکنند با دیگران در مقام بدارند و مذلت و خواری در آن صحرا باو نرسد و هیچ
گناهی از گناهان او را نگیرند پس نامه خود را بگیرد و بجانب بهشت روان شود مردم
[illegible] که سبحان الله این بنده را هیچ گناهی نبوده و از رفیقان پیغمبران [illegible]
[illegible] از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که در عمر خود یکمرتبه سوره
[illegible] حق تعالی بعدد هر خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در بهشت و هر خلقی

منقولست که هر که مداومت نماید تلاوت سورهٔ حم عسق چون در قیامت مبعوث شود
روی او مانند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی باشد و چون بنزد عرش آید حق تعالی
فرماید که این بندهٔ من مداومت نمودی بر قرائت حم عسق نمیدانستی که چه ثواب دارد اگر
منزلت آن سوره و ثوابش را میدانستی هرگز ملال بهم نرسانیدی و اکنون جزای خود را
خواهی دانست ای ملائکه او را داخل بهشت گردانید و از برای او قصری مقرر ساختهام از
یاقوت سرخ و درها و کنگرها و دریچهایش از یاقوت سرخ است و از لطافت بیرون
اندرون میتوان دید و از اندرون بیرون میتوان دید و در آن قصر دختران باکره
و جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران که گوشواره در گوش پیوسته در
حسن باشند باو عطا کردم سورهٔ الزخرف از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت
نماید بر قرائت سورهٔ زخرف خدا در قبر او را از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن
گرداند و چون او را بمقام حساب بیاورند آن سوره بیاید و بامر الهی او را داخل بهشت
گرداند سورهٔ الدخان از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سورهٔ دخان را در نمازها
واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمرهٔ ایمنان مبعوث گرداند و او را در سایهٔ عرش
خود جا دهد و حساب او را آسان کند و نامهٔ او را بدست راست او دهد و بعضی از
منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد و عرض نمود که چگونه شب قدر را بشناسم
فرمود که چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سورهٔ دخان را بخوان چون شب بیست و سیم
تصدیق خواهی نمود آنچه سؤال نمودی سورهٔ الجاثیه از حضرت صادق علیه السلام که هر که جاثیه
بخواند ثوابش آنست که جهنم را نه بیند و خروشش را نشنود و با رسول خدا بوده باشد سورهٔ الاحقاف
از حضرت صادق ع منقولست که هر که در هر شب یا در جمعه سورهٔ احقاف را بخواند در دنیا
خوفی باو نرسد و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از حضرت صادق ع منقولست که سورهای
حامیم ریاحین بهشت اند پس حمد و توفیق [illegible]

از شیطان رانده ایمن میگرداند و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم منقولست
که هر که آنکه بیشتر این آیات را بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی
المحسنین انه من عبادنا المؤمنین بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که کسی که اورا در قیامت بکیل وافی ثواب کامل بدهند باید که عقب از
هر نماز این آیه بخواند سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر وارد شده است که از هر مجلسی که برخیزید
این آیه بخوانید کفاره گناهان آن مجلس میگردد سوره ص از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه منقولست که هر که سوره ص در شب جمعه بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت
آنقدر باو عطا فرماید که هیچ احدی از خلق عطا نفرموده باشد مگر به پیغمبر مرسل یا
ملکی مقربی و اورا داخل بهشت گرداند و هر که خواهد از اهل خانه اش حتی خادمی که
اورا خدمت میکرداست سوره الزمر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که
هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و اورا عزیز
گرداند بی مال و خویشان بمرتبه که هر که اورا ببیند از او مهابتی در دلش بهم رسد
و بدنش را از آتش جهنم حرام گرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کند که در هر شهری
هزار قصر باشد و در هر قصری هزار حوریه و آنچه محتاج باشد از درختان و میوه ها آنچه
در قرآن وصف کرده باو کرامت فرماید سوره المؤمن از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقولست که هر که سوره حم مؤمن در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده
اورا بیامرزد و ایمان اورا سلب ننماید و آخرت او بهتر از دنیا گرداند برای او سوره حم السجده
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی در قیامت اورا
نوری عطا فرماید بقدر که چشم کار کند و اورا سرور و شادی در آن روز کرامت
فرماید و در دنیا طوری باشد که دیگران آرزوی حال او کنند سوره حم عسق از حضرت صادق

امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما منقولست که هر که سوره طور را بخواند حق تعالی
خیر دنیا و آخرت او را جمع نماید سوره النجم از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره
نجم را هر شب یا در روز بخواند در میان مردم بخیر نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده
شود و محبوبترین دلها مردم گردد سوره اقتربت از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که اقتربت الساعة را بخواند چون از قبر بیرون آید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شود
سوره الرحمن از حضرت صادق ع منقولست که ترک مکنید قراءت سوره الرحمن را و
خواندن او در نماز بدرستی که این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد حق تعالی این
سوره را در روز قیامت بهترین صورتها در نهایت خوشبوئی در صحرای محشر حاضر
میگرداند و می‌آید و در محل قرب و کرامت می‌ایستد حق تعالی با او خطاب میفرماید که
کیستند که ترا در نماز میخواندند و مداومت مینمودند بخواندن تو میگوید خداوندا
فلان و فلان پس حق تعالی رویهای ایشان را سفید میگرداند و میفرماید که هر که را خواهید
شفاعت نمائید پس ایشان آنقدر که خواهند شفاعت مینمایند پس بایشان میگوید
که داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید و بسند معتبر از آن حضرت
منقولست که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن بخواند هر مرتبه
که بگوید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بگوید لَا بِشَيْءٍ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أُكَذِّبُ و در حدیث
معتبر دیگر فرمود که هر که سوره الرحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید فبای آلاء
ربکما تکذبان بگوید لا بشیء من آلائک رب اکذب اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید
مرده باشد و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد سوره الواقعه
از حضرت صادق منقولست که هر که مشتاق بهشت و وصف بهشت باشد سوره
اذا وقعت را بخواند و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سوره الم سجده را بخواند
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره واقعه را در هر شب پیش از

[illegible] کرامت فرموده است بدرستی که بنده که از خواب برخیزد در دم
[illegible] بخواند از دهانش نسیمی خوشبوتر از مشک و عنبر بیرون آید و بدرستی که حق
تعالی [illegible] وحافظان این سوره او رحم میکند همسایگان و آشنایان و مصاحبان
و خویشان او را در روز قیامت عرش و کرسی و ملائکه مقرب از برای او استغفار
مینمایند سوره محمد ص از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره محمد الذین کفروا بخواند
گناه نکند و در دین خود هرگز شک بهم نرساند و فقیر هرگز مبتلا نشود و هرگز از پادشاهی
خوفی باو نرسد و همیشه از شک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حق تعالی هزار
ملک بقبر او فرستد تا نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون آید
آن هزار ملک مشایعت نمایند تا او را [illegible] امینان از خوف‌ها تسلیت بدهند و در امان خدا
و رسول باشد سوره الفتح از حضرت صادق ع منقولست که حفظ نمایید اموال و زنان و
کنیزهای خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدرستی که بخواند این سوره مداومت نماید
[illegible] روز قیامت منادی از جانب رب العزه او را ندا کند که همه خلایق شنوند که تو از
بندگان مخلص مائی این ملائکه او را ملحق گردانید به بندگان شایسته من و او را داخل
بهشت نمایید و از شراب سربمهر بهشت با کافور ممزوج سیراب گردانید سوره الحجرات
از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که سوره حجرات بخواند در هر شبی یا در هر روزی
[illegible] بهشت از جماعتی باشد که بزیارت حضرت رسول ص مشرف میشوند سوره ق از حضرت
[illegible] باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید بخواندن سوره ق در نمازهای واجب و سنت
[illegible] و او را فراخ گرداند و نامه‌اش را بدست راست او دهد و او را حساب آسان
کند سوره الذاریات از حضرت صادق منقولست که هر که سوره الذاریات در روز
یا در شب بخواند [illegible] معیشت او را اصلاح آورد و وسعت دهد روزی او را و
[illegible] سوره الطور از حضرت

وگواه عادلی باشد که شهادت دهد برای او نزد تو کسی که شهادت او را قبول فرماید و
از وجه انشود تا او را داخل بهشت کرداند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که
هر که سوره های مسبحات را همیشه پیش از خواب بخواند نمیرد تا حضرت قایم آل محمد علیهم السلم
را ادراک نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول جا دهند سوره الطلاق و سوره
التحریم از حضرت صادق علیه السلم که هر که سوره طلاق و تحریم در نماز واجب بخواند خدا
او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد و او را داخل بهشت
کرداند بسبب تلاوت کردن و محافظت نمودن حرمت این دو سوره زیرا که این دو سوره
از حضرت رسول ام اند سوره الملک از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که سوره
تبارک الذی بیده الملک را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان
الهی باشد تا صبح شود و در روز قیامت در امان الهی بوده باشد تا داخل بهشت شود
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سوره ملک مانعه از عذاب قبر منع
میکند و نامش در تورات سوره الملک است و هر که در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت
کرده و نیکو کرده است و در آن شب او را از غافلان ننویسند و بدرستی که من در نماز
و تیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم و پدرم در روز و شب هر دو میخواند و هر که این
سوره را بخواند چون نکیر و منکر بقبر در آیند چون از جانب پا بیایند پاها میگویند که
شما را از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر ما میایستاد و سوره ملک را
میخواند و چون از جانب شکمش بیایند شکمش با ایشان خطاب نماید که شما را از جانب من راهی
نیست بدرستی که این بنده در من جا داده بود سوره ملک را و چون از جانب زبانش بیایند
با ایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست زیرا که بنده هر شب و روز سوره الملک را تلاوت
مینمود و بر من جاری میساخت سوره ن والقلم از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره
ن والقلم را در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را ایمن کرداند از اینکه هرگز بفقر مبتلا نشود و

که هر که این بخواند در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از
اسمعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم بعد از نماز
خفتن دو رکعت نماز نشسته میکردند و در این دو رکعت صد آیه میخواندند و میفرمودند
که هر که این دو رکعت را بکند و صد آیه در این دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان
نمی نویسند و اسمعیل گفت امام محمد باقر ع در این دو رکعت و تین سوره اذا وقعت و قل
هو الله احد میخواندند سوره الحدید و سوره المجادله از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره حدید و مجادله در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب
نکند و در خود و اهلش بدحالی و احتیاج نه بیند سوره الحشر از حضرت رسول ص
منقولست که هر که سوره حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی
و حجب و آسمانها هفتگانه و زمینها هفتگانه و هواها و بادها و مرغان و درختان و کوهها
و آفتاب و ماهتاب و ملائکه همه بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر
در آن روز یا در آن شب بمیرد با شهادت مرده باشد سوره الممتحنه از حضرت علی بن الحسین ع
منقولست که هر که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خدا دل او را با ایمان
امتحان نماید و دیده اش را نور بدهد و خود و فرزندانش بدیوانگی و فقر مبتلا نشوند
سوره الصف از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره
صف در نمازها واجب و سنت خدا او را در صف ملائکه و انبیا جا دهد سوره الجمعه
و سوره المنافقین از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که واجب و لازمست بر هر که
از شیعه ما باشد در نماز شام و خفتن شب جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر
سوره جمعه و منافقین بخواند چون چنین کند چنان باشد که بعمل حضرت رسول ص عمل
نموده باشد و ثواب او نزد حق تعالی بهشت باشد سوره تغابن از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره تغابن در نماز واجبی بخواند آن سوره در قیامت شفیع او باشد

بن عمر منقولست که بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلم رفتم در روز سه شنبه حضرت فرمود
که دیروز ترا ندیدیم گفتم که نخواستم که در روز دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خواهد
که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز صبح آن روز سوره هل
اتی علی الانسان بخواند چنانچه حق تعالی در آن سوره میفرماید که پس خدا ایشان را نگاه داشت
از شر آن روز و بعد استقبال ایشان فرستاد نصرت و خوشحالی و سرور و شادی را و در حدیث
بجای ضعفا وارد شده است که حضرت امام رضا علیه السلم در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه
در رکعت اول سوره هل اتی علی الانسان میخواندند و در رکعت دوم سوره هل اتیک حدیث
الغاشیه سوره المرسلات و سوره النبا و سوره النازعات از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که هر که سوره و المرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول صلعم آشنائی بیندازد
و هر که هر روز سوره عم یتسآلون را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه را بیابد و هر که
سوره نازعات را بخواند غیر سیراب داخل بهشت شود سوره کبره از حضرت صادق
منقولست که هر که سوره عبس و تولی و سوره اذا الشمس کورت را بخواند در حفظ الهی باشد
از خیانت و در سایه کرامت و رحمت الهی باشد تا زنده باشد سوره الانفطار و سوره المطففین
و سوره الانشقاق از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که سوره اذا السماء انفطرت
و سوره اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ حاجب او را رد نماید و اورا
هیچ مانعی از خدا دور نکرداند در اخرت و پیوسته او نظر بکرامتهای الهی نماید و خدا نظر رحمت
باو بدارد تا از حساب خلایق فارغ شود در سند دیگر از آن حضرت منقولست که هر که در
نماز واجب سوره للمطففین بسیار بخواند حق تعالی در قیامت برات ایمنی از آتش جهنم
باو کرامت فرماید و او را بیحساب به بهشت برد سوره البروج از حضرت صادق علیه السلم
منقولست که هر که سوره و السماء ذات البروج را در فرایض بخواند چون سوره پیغمبرانست
حق تعالی او را در قیامت با پیغمبران و مرسلان و صالحان محشور گرداند و با ایشان باز دارد

چون بمیرد او را بشارت فرحات دهد سوره الحاقه از حضرت صادق منقولست که بسیار
بخوانید سوره الحاقه را بدرستی که خواندن آن در فرایض و نوافل از ایمان بخدا و رسول است زیرا که
که این سوره در واقعه امیر المؤمنین ع و معویه علیه اللعنه نازل شده است و هر که این سوره را
بخواند ایمان از وی برطرف نشود تا هنگام مردن سوره المعارج از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که بسیار بخوانید سوره سَأَلَ سائل را که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در
قیامت هیچ گناه از وی سوال ننماید و او را در بهشت با رسول خدا ساکن گرداند سوره نوح از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که ایمان بخدا و بخواندن قرآن دارد باید که خواندن سوره نوح را ترک
ننماید بدرستی که هر بنده که این سوره را از برای خدا در نماز واجبی یا سنتی بخواند خدا او را در مساکن
نیکوکاران ساکن گرداند و سه بهشت او را کرامت فرماید و دویست حوریه و چهار هزار زن باو تزویج
فرماید سوره الجن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره جن را بسیار بخواند در دنیا
در چشم جنیان و دیدهای و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد و در بهشت از رفقاء حضرت
رسول ص باشد سوره المزمل از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که سوره مزمل را در نماز
خفتن یا در نماز شب بخواند شب و روز و آن سوره همه شاهد و گواه او باشند در قیامت
و خدا او را بزندگانی نیکو زنده دارد و بمردن نیکو بمیراند سوره المدثر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که هر که در نماز واجب سوره مدثر را بخواند بر خدا لازمست که او را بجوار حضرت
رسول ص جا دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد سوره القیمة از حضرت صادق
منقولست که هر که مداومت نماید بسوره لا اقسم و بآن عمل نماید خدا او را با رسول خدا ص
محشور گرداند و در بهترین صورتها و آنحضرت او را بشارت فرماید و برویش خندد
تا از صراط و میزان او را بگذرانند سوره الدهر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که سوره هَل أتَی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا او را هشتصد دختر باکره
و چهار هزار زن و حور العین کرامت فرماید و با حضرت رسول ص باشد و بسند معتبر از علی بن

سوره اقرا باسم ربک را بخواند و در آن روز یا در آن شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده

و خدا او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد که در راه خدا در میان لشکر سوره

جهاد کرده باشد سوره القدر بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره انا

انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد

کند و اگر آهسته بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست

و پا زند و هر که ده بار بخواند خدا هزار گناه از گناهان او را محو نماید و بروایت دیگر از آن

حضرت منقولست که هر که انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب حق تعالی

او را ندا فرماید که خدا گناهان گذشته تو را آمرزید عمل از سر گیر و بسند معتبر از حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا

انزلناه را بخواند در آن روز بگناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان و بسند

معتبر از امام موسی کاظم ع منقولست که بدرستی که حق تعالی را روز جمعه هزار نفحه و نسیم

از رحمت خود هست هر بنده را آنچه خواهد از آن عطا میفرماید پس هر که سوره انا انزلناه

فی لیلة القدر را بعد از عصر جمعه صد مرتبه بخواند حق تعالی آن هزار نفحه رحمت را و مثل

او را باو عطا فرماید و از حضرت صادق ع منقولست که چون ماه مبارک رمضان

درآید هر شب هزار مرتبه انا انزلناه را بخواند و چون شب بیست سیم شود دل خود را

محکم بدارد و گوشهای خود را کشا از شنیدن عجایب آنچه خواهی دید و بسند

معتبر از آن حضرت منقولست که اگر کسی در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان سوره

انا انزلناه فی لیلة القدر را هزار مرتبه بخواند چون صبح کند یقینش او شدید و محکم

شده باشد باعتراف نمودن چیزی چند که مخصوص ماست از غرایب فضایل و

نیست این مگر بسبب چیزی چند که در خواب مشاهده نماید و بسند معتبر از حضرت صادق

علیه السلام منقولست که جامه نوی ببرد و سوره انا انزلناه سی و شش نوبت بخواند و هر مرتبه

سوره الطارق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره والسماء والطارق را
در نمازهای فریضه بخواند او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم بوده باشد و او از رفقای
پیغمبران باشد در بهشت سوره الاعلی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره
سبح اسم ربک الاعلی را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت باو گویند که از هر در از
درهای بهشت که میخواهی داخل شو سوره الغاشیه از حضرت صادق ع منقولست که
هر که مداومت نماید بخواندن سوره هل اتاک حدیث الغاشیه در نماز واجب یا سنت
خدا او را فرو گیرد برحمت خود در دنیا و آخرت و در روز قیامت برات ایمنی از عذاب
جهنم باو کرامت فرماید سوره الفجر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بخوانید سوره
فجر را در نمازهای فریضه و نافله که این سوره امام حسین ع است و رغبت نمودن و هر که این سوره را
بخواند در بهشت در جوار آنحضرت باشد سوره البلد از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که لا اقسم بهذا البلد در نماز واجب بخواند در دنیا از جمله صالحان معروف شود
و در آخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی هست و در قیامت از رفقای
پیغمبران و صالحان و شهیدان باشد سوره الشمس و سوره اللیل و سوره والضحی و سوره
الم نشرح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بسیار بخواند در روزی یا شبی سوره
والشمس وضحیها و سوره واللیل اذا یغشی و سوره والضحی و الم نشرح را هر چیز که نزد
او حاضر باشد در قیامت برای او شهادت بدهند حتی موی و پوست و گوشت و خون
و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی فرماید که من شهادت شما را قبول
کردم از برای بنده خود ای ملائکه ببرید او را به بهشت و هر جا که او را اختیار نماید باو
عطا کنید گوارا باد او را فضل و رحمت من از برای بنده من سوره والتین از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره والتین را در فرایض و نوافل خود بخواند عطا فرمایند باو از بهشت آنقدر
خواهد که بپسندد سوره العلق از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که در روز یا در شب

که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که هشت دختر من بهم رسیده و روی
پسر هرگز ندیده ام دعا فرما تا خدا مرا پسری کرامت فرماید حضرت فرمود که چون می نشینی
که مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه
سوره انا انزلناه بخوان و بعد از آن مشغول شو و حمل ظاهر شود در شب هر وقت که از
پهلو به پهلو گردی باز دست بجانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را بخوان
آن شخص گفت که چنین کردم هفت پسر از پی یکدیگر خدا مرا روزی کرده و بسند معتبر از
منقولست از ابی عمر که گفت بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت امام محمد تقی ع
نوشتم و حال خود را عرض کردم که از خواندن آن سوره نفعی بمن رسد حضرت بمن نوشت
که انا که بسیار خوانده کافیست الحال سوره انا انزلناه بخوان من چنین کردم بعد از اندک
وقتی ابن ابی داود قرضهم را ادا کرد و وظیفه برای من و عیالم مقرر کرده و مرا وکیل کرد و
ببصره فرستاد و پانصد درهم بلکه من مقرری قرار داد و من از بصره نامه نوشتم
و بخدمت امام محمد تقی ع و بعلی بن مهزیار دادم و فرستادم و در آن نامه نوشتم
که پیشتر حال خود را عرض نمودم و بمن چنین نوشتند و عمل کردم حالم خوب شد
میخواهم که بفرمائی که آیا اکتفا کنم در خواندن سوره انا انزلناه را بخواند در نمازهای
واجب و سنت یا در غیر نمازها هم می باید خواندن و اندازه اش را بفرمائی که چه مقدار می باید
خواند حضرت نوشتند که هیچ سوره از قرآن ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ را و از خواندن
انا انزلناه روزی صد مرتبه و بسند معتبر از امام موسی ع منقولست که هر که بعد از نماز عصر
ده مرتبه انا انزلناه بخواند مثل اعمال جمیع خلایق ثواب باو کرامت فرماید و بسند معتبر منقولست
که حضرت امام محمد تقی ع چون در ماه تازه داخل میشدند در روز اول ماه دو رکعت
نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از
حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر میخواندند و بعد از نماز آنچه میسر شود تصدق

چون پس سوره انا انزلناه فی لیلة القدر و سوره قل هو الله احد و سوره الملک که ابی بر آن آب بخواند و بر جامه بپاشد پوشیدن سهل‌تر پس دو
رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند و در دعا بگوید الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی
الناس و اواری به عورتی و اصلی فیه و لربی و حمد الهی بکند پیوسته در فراخی نعمت
باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر منقولست که چون حضرت امام رضا علیه السلم
لوی میپوشیدند قدحی از آب میطلبیدند و ده مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر و ده
مرتبه سوره قل هو الله احد و ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف میخواندند
و بعد از آن آب بر آن جامه می‌پاشیدند و میفرمودند که هر که پیش از پوشیدن
جامه چنین کند پیوسته در فراخی و عیش باشد ما دام که تاری از آن جامه باقی باشد
و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که چون حق تعالی جامه نوی بکسی
عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و
آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند بعد از آن حمد کند
خداوندی را که عورت او را بجامه پوشید و او را در میان مردم زینت بخشیده
و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسیار بگوید و کسی که چنین کند در آن جامه
معصیت خدا نکند و بعدد هر تاری که در آن جامه باشد خدا ملکی موکل کرداند که تقدیس
خدا کنند و از برای او استغفار نماید و بر او دعا و ترحم کند و در روایت دیگر وارد
شده است که هر که قدحی بگیرد و آب در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه انا انزلناه را
بر آن قدح بخواند و بر آن جامه خود بپاشد پیوسته در وسعت باشد تا آن جامه
کهنه شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از برای عود تا از بلاها سبوی
تازه بگیری و از آب پر کنی و سی مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر آن سبوی
بخوانی پس آن سبوی را آویزی و از آن آب بخوری و وضو بسازی و بیش از آنکه
تمام شود دیگر آب بر روی آن میریزی و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست

و اطاعت او کنم تا مرا امر کند قبض روحش نمایم پس ملک نزد او باشد تا پرده از پیش دیده
این مؤمن برگیرند و جای خود را در بهشت ببیند و بعد از دیدن او را امر فرماید که قبض
روحش بکن پس ملک الموت بنهایت ملایمت و آسانی قبض روح او بکند و هفتاد هزار ملک روح
او را مشایعت کنند و نزد وی بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست
که حضرت رسول ص فرمود که هر که چهار مرتبه سوره اذا زلزلت بخواند چنانست که تمام
قرآن را خوانده است سوره العادیات از حضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت نماید
در خواندن سوره العادیات با حضرت امیر المؤمنین محشور شود و در بهشت از رفقای
آنحضرت باشد سوره القارعه از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هر که سوره قارعه را
بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد
سوره التکاثر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره الهیکم التکاثر را در نماز واجب
بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله بخواند خدا ثواب
پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند و بسند
معتبر از آن حضرت منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که سوره الهیکم التکاثر را در
وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد سوره العصر از حضرت رسول ص منقولست
که هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را در روز قیامت با روی نورانی
و دندان خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گرداند و او را داخل بهشت گرداند
سوره الهمزه از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره ویل لکل همزة را در نمازهای
فریضه بخواند خدا فقر از او دور گرداند و روزی فراخ گرداند و او را بمرگ بد نمیراند سوره الفیل
و لایلاف از حضرت صادق ع منقولست که هر که در نمازهای واجب سوره الم ترکیف و لایلاف بخواند
برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوهی و کلوخی که او را از جمله نماز گزارندگان
بوده است و حق تعالی ندا فرماید که راست گفتید شهادت شما قبول کردم ای ملائکه او را

میمون بن رسانه نیز این نماز را باین عمل بجا آورید و بسند معتبر منقولست که ابو علی بن راشد
بخدمت امام علی نقی ع عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته بودید که بهترین سورهها
که در نماز واجب میخوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوارست که این دو
سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت فرمود که بر تو گران نباشد که والله که فضیلت در این
سوره است و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت صاحب الامر نوشت که از آبا شما
بما رسیده است که عجب دارم از کسی که انا انزلنا در نمازش نمیخواند چگونه نمازش مقبول
میشود و روایت دیگر رسیده است که نمازی که در آن قل هو الله نخوانند مقبول نیست
و روایت دیگر رسیده است که هر که در نمازهای واجبش سوره همزه را بخواند حق دنیا با و
میدهند پس آیا جایزست که همزه را بخوانند و آن دو سوره را ترک نمایند حضرت در
جواب نوشتند که ثواب این سورهها که بشما رسیده است حقست و اگر سوره را که ثوابی
در آن سوره رسیده باشد ترک کنند و قل هو الله و انا انزلنا نخوانند هم جایزست و نماز
تمام کاملست و لیکن ترک افضل خواهید کرد سورة البینه از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزار گردد و در دین پیغمبر برای او
کامل شود و در قیامت داخل مؤمنان کامل مبعوث شود و خدا او را حساب نماید
حساب آسان سوره الزلزله بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که ملال
بهم میرسانید از خواندن سوره اذا زلزلت الارض بدرستی که هر که در نمازهای نافله
این سوره بسیار بخواند خدا او را از زلزله و بصاعقه و بآفتهای عظیم مبتلا نگرداند
و نمیرد تا آنکه [illegible] و در وقت جان کندن ملائکه بزرگواری از جانب پروردگار
بنزد او بیایند و در بالای سرش بنشینند و ملک الموت بگوید که برفق و مدارا سر کن
با دوست خدا که خدا را بخواندن سوره اذا زلزلت بسیار یاد میکرد و آن ملائکه نیز
[illegible] ملک موت گویند که حق تعالی ما را چنین امر کرده که سخن او را بشنوم

اول [illegible] انعام و دو رکعت اول نماز شب و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن شده باشد
و سوره طولانی نتوان خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد شده است که در این نمازها
همه در رکعت اول قل هو الله احد میخواند مگر در نماز نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها
الکافرون میخواند سوره النصر از حضرت صادق منقولست که هر که سوره اذا جاء نصر الله را بخواند
در نماز فریضه یا نافله حق تعالی او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون آید با او
نامه باشد و گویا در آن نامه امان از صراط و از آتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد و بر هر چیز
که بگذرد او را بشارت نیکی دهد تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از اسباب خیر
آنقدر حق تعالی بگشاید که بخاطرش خطور نکرده باشد و آرزوی آن نداشته باشد سوره
تبت از حضرت صادق منقولست که چون سوره تبت یدا ابی لهب را بخوانید لعن و نفرین
کنید بر ابولهب که او از جمله تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر و آنچه او آورد راست
مینمود سوره التوحید بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که سوره قل هو الله
احد را یک مرتبه بخواند حق تعالی بر او برکت فرستد و هر که دو مرتبه بخواند حق تعالی بر او
و بر اهلش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حق تعالی بر او و اهلش و همسایگانش
برکت دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند
و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند که بیائید برویم قصرهای برادر خود را نظر کنیم و هر که صد مرتبه
بخواند خداوند عالمیان گناهان بیست و پنج ساله او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم
و کسی که چهارصد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهارصد شهید کرامت فرماید از شهدائی که
اسبان شان را پی کرده باشند و خون شان ریخته باشند و کسی که هزار مرتبه در یک شبان
روز بخواند چون بمیرد جای خود را در بهشت ببیند و بسند معتبر دیگر از آن حضرت
منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلعم بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد
هزار ملک بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود و از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل مستحق

حساب داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست میدارم و ایضاً از آن حضرت منقولست

که هر که سورهٔ لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر اسبی از اسبان بهشت

سوار شود تا بر سر مایدهٔ نور بنشیند و بدانکه مشهور میان علما آنست که این دو سوره را

تنها در نماز واجب قرائت نخوانند بلکه آنرا خواندن باهم میباید خواند و همچنین است

حکم والضحی و الم نشرح سورهٔ منقولست از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سورهٔ

ارأیت الذی یکذب بالدین را در نمازهای نافله و فریضه بخواند از جماعتی باشد که خدا

نماز و روزهٔ ایشانرا قبول فرموده است و او را در قیامت باعمال دنیا حساب نکنند سورهٔ

الکوثر از حضرت صادق صلوات الله منقولست که هر که سورهٔ انا اعطیناک الکوثر را بخواند در نمازهای

فریضه و نافله حق تعالی در قیامت او را از حوض کوثر دهد و در زیر درخت طوبی

در جوار حضرت رسول جا دهد سورهٔ جحد از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ

قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نمازهای فریضه بخواند او و پدر و مادرش را

و فرزندانش را و پدر و مادرش بیامرزد و اگر شقی باشد نامش را از دیوان اشقیا محو نماید

و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند بدارد و او را شهید

بمیراند و شهید مبعوث گرداند و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که پدرم میفرمود

قل هو الله احد ثلث قرآنست و قل یا ایها الکافرون ربع قرآنست و بسند معتبر از آن حضرت

منقولست که هر که وقتی که بر رختخواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را بخواند

حق تعالی برائت از شرک از برای او بنویسد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین

منقولست که حضرت رسول در سفری نماز کردند و ما با آن حضرت اقتدا کردیم در رکعت

اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم قل هو الله و چون فارغ شدند فرمودند که از برای

شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که ترک مکن

خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون در هفت جا در نماز صبح در نافله پیشین و دو رکعت

که هرکه در وقت خواب سوره قل هو الله احد بخواند حق تعالی پنجاه هزار ملک موکل کرده اند
که او را حراست نماید در آن شب و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول که حضرت رسول فرموده
که هر که در وقت خواب سوره قل هو الله احد بخواند چنان باشد که ثلث قرآن و ثلث توریه
و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق ع منقولست که چون عمر بعوض
فدک بحضرت فاطمه اطاعت تب را کرامت فرمود که تب مطیع آن حضرت باشد پس هر که
حضرت فاطمه و فرزندان او را دوست دارد تبی بهم رساند و هزار مرتبه سوره قل هو الله
احد را بخواند و بحضرت فاطمه سؤال نماید زوال تب را بامر الهی زایل میگردد و از حضرت
امام رضا ع منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که صداعی یا غیر آن عارض شود
و دستهای خود را بگشاید و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ
برب الفلق بخواند و دست بروی خود بکشد آن آزار برطرف شود سوره المعوذتین
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت
رسول ص تب بهم رسانید جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آنحضرت کرد اند و بسند
معتبر از صابر منقولست که حضرت صادق ع امامت ما کردند در نماز شام و معوذتین
خواندند بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرآنست و از حضرت امام
رضا ع بسند معتبر منقولست که هر که بحد صبا و طفولیت تعهد نماید در هر شبی
خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه و قل هو الله
احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی از و دور گرداند دیوانگی و مرضهای
که عارض اطفال میشود استسقا و فساد معده و غلبه خون را تا سن پیری مادام که تعهد
و ملازمت بر این نماید و از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که در سه رکعت وتر
معوذتین و قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدا
امر ترا قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که بعد از نماز جمعه

می باشد که شما بر او نماز کنید گفت بسبب اینکه قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته
و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که
صد مرتبه در وقت خواب بخواند خدا گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که فرمود که خود را حفظ نما از شر مردم بخواندن قل هو الله احد
رو بجانب راست خود کن و بخوان و بجانب چپ رو کن و بخوان و بجانب راه رو کن
و بخوان و رو به پشت سر کن و بخوان و بجانب بالا نظر کن و بخوان و بجانب پایین نظر کن
و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکم جابری بروی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر
مرتبه که بخوانی یک انگشت را عقد کن از دست چپ و انگشتان را چنین نگاه دار تا از نزد
او بیرون آیی و از حضرت صادق ع منقولست که هر که یکروز بر او بگذرد و پنج نماز کند
و در آن پنج نماز قل هو الله احد نخواند با او خطاب کنند که ای بنده خدا تو از نماز گذارندگان
نیستی و بسند دیگر منقولست از آن حضرت که هر که بر او یک هفته بگذرد و قل هو الله
احد را در آن هفته نخواند و بمیرد بر دین ابولهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرموده
که هر که او را مرضی یا شدتی رو دهد و قل هو الله از برای دفع آن نخواند او از اهل
جهنم است و در حدیث دیگر فرموده که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد
باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله را ترک ننماید بدرستی که هر که بعد از
فریضه قل هو الله احد بخواند خدا با او خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او و پدر و
مادر او و فرزندان پدر و مادر را بیامرزد و بسند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
منقولست که هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز یازده مرتبه بخواند در آن روز
گناهی بر او لازم نشود هر چند بینی شیطان مالیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که کسی که برخت خواب رود یازده مرتبه قل هو الله احد بخواند خدا خانه
او و خانه‌های همسایگان او را حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست

نمیرسد صاحب سلطنتی که جور و ظلم و تعدی کند و کسی که در دین غلو کند
و از دین بدر رود و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که امید نجات دارم
از برای جمعی از این امت که حق ما را بشناسند مگر یکی از سه طایفه صاحب سلطنتی
که جور کند و کسی که بخواهش خود بدعتها کند و فاسقی که علانیه گناهان کند
و پروا نکند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که در قیامت آتش جهنم با سه
کس سخن خواهد گفت با امیر و قاضی و صاحب مال پس با امیر خواهد گفت که ای آنکسی
که خدا ترا سلطنت و استیلا داد و بر زیردستان خود عدالت نکردی پس او را میرباید
مانند مرغی که دانه کنجد را برباید و بقاضی میگوید که ای آنکسی که خود را در نظر مردم
زینت و خوبی میدادی و در حضور الهی معصیت او مینمودی پس او را میرباید و بمالدار
میگوید که ای آنکسی که خدا بتو دنیای واسع و مال بسیار داده بود و اندکی از آن از تو
قرض طلبید نمیدادی و بخل ورزیدی پس میرباید و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که بر دین خود حذر نمائید از صاحب سلطنتی که گمان کند که طاعت او طاعت خداست
و معصیت او معصیت خداست و دروغ میگوید زیرا که طاعت مخلوق جایز نیست
در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند و وجوب
اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولوا الامر است که ائمه معصومین اند و حق تعالی
برای این امر فرموده است باطاعت رسول زیرا که او معصوم و مطهر است
از گناه و امر بمعصیت نمیکند و امر باطاعت اولوا الامر نموده است برای آنکه ایشان
معصوم و مطهر اند و از بدیها و گناهان و مردم را امر بمعصیت نمیکنند و در حدیث
دیگر از آن حضرت ع منقولست که فرمود که در جهنم آسیائی هست که در گردش است
پرسیدند که چه چیز را خورد میکند یا امیر المؤمنین فرمود که علمای فاجر
و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران خاین و رؤسا و سرکرده های کذاب

سورهٔ حمد را یک مرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و آیة الکرسی
و آیهٔ سخره و آخر سورهٔ برائت لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سوره هر یک را یک مرتبه
بخواند کفارت گناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن خلاد منقولست که در خدمت
حضرت امام رضا ع بودم در راه خراسان و وکیل آن حضرت بودم مرا امر فرمود که غالیه
راست کن چون راست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش آمد پس
فرمود که ای معمر چشم حق است از برای دفع تاثیر چشم در کاغذی سورهٔ حمد
و قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشهٔ غالیه بگذار و از حضرت
صادق ع منقولست که فرمود که تاثیر چشم زدن حق است و ایمن نیستی که چشم تو بخود
یا بدیگری تاثیر کند پس اگر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ما شاء الله لا قوة الا بالله
العلی العظیم و اگر یکی از شما بینی کند که خوش آینده باشد چون از منزل خود بیرون
رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم باو ضرر نرسد و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که کسی که در خواب بترسد در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی را
بخواند نوع سیم در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدل
و جور ایشانست و دیگران در ضمن چند فصل جاری میگردد فصل اول در بیان عدل
و جور ایشانست بدانکه عدل ملوک و امرا از اعظم مصالح ناسست و عدل و صلاح
ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری بلاد است و فسق و جور ایشان موجب
اختلال نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس بطور ایشان میگردد چنانچه از حضرت
رسول ص بسند معتبر منقولست که دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالح
و شایسته اند امت من نیز صالح اند و اگر ایشان فاسد اند امت من نیز فاسد اند
صحابه پرسیدند که کیستند ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امراء و بسند
دیگر منقولست از آنحضرت که فرمود که دو کسند که شفاعت من بایشان

جماعتی میشود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم بهر روزی که
حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقولست که زیاد قندی
بخدمت حضرت صادق ع آمد حضرت از او پرسیدند که ای زیاد از جانب این خلفا والی
شده گفت بلی یا ابن رسول الله مرا مروتی هست و مالی جمع نمیکنم و آنچه بهم میرسانم با برادران
مؤمن خود مواسات میکنم و برابر دارم با ایشان صرف میکنم حضرت فرمود که اگر چنین میکنی
در هر وقتی که نفس تو را بظلم مردم خواهد خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی یاد آور قدرت
خدا را بر تو در روزی که آنچه تو بمردم کرده از ظلم از ایشان گذشته است و گناهش
برای تو باقی مانده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که خدا برای کسی که سلطنتی
یاد داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است چون پادشاهان در میان مردم عدالت
میکنند حق تعالی امر میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان موکلست که فلک ایشان را دیر بگرداند
و باین سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالها و اگر ایشان جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند
امر میفرماید که زود بگرداند پس بسرعت میگذرد شبها و روزها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی
میشود و بسند معتبر منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنوف بکالی که وصیت
مرا قبول کن و هرگز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار و تمغاجی مشو و بسند معتبر از حضرت
امام رضا ع منقولست که عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمت است و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که سه کسند که ایشان مقرب ترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در روز
قیامت تا خدا از حساب خلایق فارغ گردد شخصی که قدرتش در حال غضب باعث
نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست و شخصی که در میان دو کس حکم کند و را ه
رود و یکجو بطرف هیچیک میل نکند و شخصی که حق را بگوید خواه بر خود و خواه برای مردم
و بسند معتبر از آن حضرت منقولست که عدل شیرین تر و گوارا تر است از آبی که تشنه بیابد و
چه بسیار فراخست و موجب وسعت و رفاهیت میگردد عدل اگر چه اندکی باشد و در حدیث

و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی شش کس را بشش خصلت عذاب می نماید عربانرا
بتعصب و اربابان و اصحاب مزارع را بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را
بحسد و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت و باسانید معتبره
از حضرت رسول صلعم منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که هفت کس را من لعن
کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش از من بوده است برایشان لعنت
کرده اند کسی که در کتاب خدا چیزی زیاد کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب
کند و کسی که مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند در دین و کسی که از عترت
من چیزی را حلال گرداند از ظلم بر ایشان و غضب حق ایشان که خدا حرام گردانیده است
و کسی که بجبر تسلط بر مردم بهم رساند برای آنکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشانرا ذلیل
گردانیده و ذلیل گرداند جمعی را که خدا ایشانرا عزیز گردانیده و کسی که اموال
مشترک مسلمانانرا بتنهائی متصرف شود و آنرا حلال داند و کسی که حرام
گرداند چیزی را که خدا آنرا حلال گردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم
منقولست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب سلطنتست که عدل
نکند و مالداریست که حق خدا را ندهد و فقیریست که فخر و تکبر کند و بسند
معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که چون والیان دروغ میگویند و حکم
ناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود و پادشاهان جور و ظلم میکنند
دولتشان پست میشود و چون مردم منع زکوات می نمایند چهارپایان هلاک
می شوند و از حضرت رسول صلعم منقولست که امیر نمیشود کسی بر ده کس یا زیاده
مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در گردنش غل باشد پس اگر
نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را میگشایند و اگر بدکار و ظالم باشد
غلی دیگر بر آن غل می افزایند و بسند دیگر از آن حضرت منقولست که هر که سرکرده

بر ایشان دارند و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که حق رعیت بر پادشاه آنست
که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت او شده اند که ایشان را خدا ضعیف کردانیده و او را
قوت داده است پس واجبست براو که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای
ایشان مانند پدر و مادر و اگر از ایشان چیزی بجهالت صادر شود بگذرد و مبادرت بعقوبت
ایشان ننماید و شکر کند خدا را برآن قوتی که او را بر ایشان داده است و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید و در خانه
خود را بگشاید و پرده حجاب از میان خود و مردم دفع کند و در امور مردم نظر نماید و به
کارهای ایشان برسد بر خدا لازمست که خوف او را در قیامت بایمنی بدل کند و او را داخل
بهشت کند و بسند معتبر منقولست که امام محمد باقر ع نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند او گفت
که مرا موعظه کن حضرت فرمود که در خانه خود بگشای و در میان خود و مردم حاجبی
قرار مده و مظلومان را یاری کن و مظالم مردم را بایشان رد کن و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین
منقولست که هر که والی محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند حق تعالی در قیامت
حوائج او را بر نیاورد و اگر هدیه از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوت بگیرد مشرکست
و از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری شود از امور مسلمانان و ایشان را ضایع
بگذارد و در این احادیث بسیار است و چون بنای مختصر زیاده ندارد در این باب بهمین
اکتفا مینمائیم و کسی که آداب امرا و حکام را خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیر
المومنین علیه السلام بعمال و امرای اطراف نوشته اند خصوصا نامه طولانی که برای مالک اشتر
نوشته و نامه که بسهل بن حنیف که [illegible] نوشته اند و بدانکه حق تعالی هر کس را در
این دنیا سلطنتی داده چنانچه منقولست که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و در قیامت
از سلوک او با رعیتش سوال خواهد فرمود چنانچه پادشاهان بر رعایای خود استیلا
داده و امرا و وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از برزگران

دیگر ... که نیست از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک خوشبوتر است از حضرت
باقر علیه السلام منقولست که پدرم در وقت موت مرا وصیت فرمود که ای فرزند زنهار بپرهیز
از ظلم کسی که یاوری بغیر از خدا نداشته باشد از حضرت صادق ع منقولست که هر که صبح کند و قصد ظلم
کسی در خاطر نداشته باشد خدا گناهان او را در آن روز بیامرزد مگر آنکه خونی را بنا حق
بریزد یا مال یتیمی را بحرام بخورد و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که بپرهیزید
از ظلم که ظلمات روز قیامت است یعنی که موجب تاریکی آن روز میگردد و بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقولست که هر که ظلم نمیکند مگر آنکه خدا او را بسبب آن ظلم میگیرد
در خودش یا در مالش یا در فرزندش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود
بسوی یکی از پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری فرمود که برو نزد این جبار و بگو
که من ترا عامل نکرده ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم بلکه ترا از برای این قدرت داده ام
که باز داری از من صدای ناله مظلومان را بدرستی که من ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان را
در ظلمی که بر ایشان شده اگرچه کافر باشند و در حدیث دیگر فرمود که مظلوم از دین
ظالم بیشتر میگیرد از آنچه ظالم از مال مظلوم میگیرد بعد از آن فرمود که کسی که بدی با مردم
میکند باید که بدی نسبت با او هم واقع خواهد شد بدرستی که نمیدرود فرزند آدم مگر چیزی را
که میکارد و هیچکس از تلخ شیرین ندرویده و از شیرین تلخ ندرویده و حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که بد توشه ایست برای روز معاد قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم
و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت امام محمد باقر ع آمد و گفت که از زمان حجاج تا حال
من والی مردم شده ام آیا توبه من مقبول هست حضرت جواب فرمود که توبه ات مقبول
نیست تا همه صاحب حقی حقش را ادا ننمائی و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر ظلمی بر
کسی کرده باشد و او را نیابد که تدارک او بکند از برای او استغفار نماید تا کفاره آن ظلم شود
جدول دویم در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکومت با رعایا و بیان حقی چند که رعایا

جدول سوم در بیان اعانت ثواب مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان و رفع ظلم از
ایشان نمودن و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نفع نرساند بسند معتبر
از امام محمد باقر منقولست که تبسم بر روی برادر مؤمن کردن حسنه است و خاشاکی از
روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر نیست از داخل کردانیدن
سرور و خوشحالی بمؤمن و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی بحضرت موسی نمود که ای
موسی مرا بندگان هستند که بهشت از برای ایشان مباح میکنم و ایشانرا در بهشت حاکم و مختار
میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود که کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال
کند بعد از ان حضرت فرمود که مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذاء
ان مؤمن در امد مؤمن گریخت و ببلاد شرک رفت و بیکی از مشرکان پناه برد ان مشرک
او را بخانه برد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون ان مشرک مرد حق تعالی
باو [illegible] نمود که بعزت و جلال خود سوگند که اگر ترا در بهشت جائی می بود ترا در
بهشت ساکن میکردانیدم ولیکن بهشت حرامست بر کسی که با شرک مرده باشد ولیکن ای
اتش او را بترسان اما سوزان و ازارش مکن و در دو طرف روز روزی او را میـ
میفرستند سایل پرسید که از بهشت میفرستند فرمود که از هر جا که خدا خواهد میفرستند و با سند
معتبر از صادق علیه السلم منقولست که حق تعالی وحی نمود بحضرت داود که بنده
از بندگان من حسنه میکند و بسبب ان بهشت را از برای او مباح میکردانم داود گفت خداوندا
ان حسنه کدامست فرمود که بنده از بندگان من حسنه کند و بسبب ان بهشت را برای او مباح می
کردانم خوشحالی و سروری داخل کرداند اگرچه یکدانه خرما باشد داود گفت خداوندا سزاوارست
کسی را که ترا بشناسد که امید خود را از تو قطع نکند بسند معتبر از ان حضرت منقولست
که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول را
خوشحال و مسرور کرداند خدا را مسرور و خوشنود کردانیده است و همچنین اگر مؤمن را غمگین

و اصحاب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان
حکم ایشانی کرامت فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانیده و علما را داعی طالبان ساخته
و ایشان را رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را
بر قوی و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت و وزر
ایشان در آخرت نشود از اعمال و اخلاق و عبادات را بنهج کمال برکس ساخته و امر برعایت آنها
نموده پس هیچکس در دنیا نیست که بهره از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان
او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری میباشد و بر هر کس در
خور آنچه او را استیلا داده نعمتی با او کرامت نموده اند و در خور آن نعمت شکر از و طلبیده اند
و شکر هر نعمتی موجب مزید و فوران نعمت میگردد و شکر هر یک از اینها آنست که بنحوی که
خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حق تعالی برای ایشان مقرر فرموده رعایت
نماید و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر کفران کنند سلب مینماید
چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلای خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق
ایشان بکنند ملک ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد چنانچه گفته اند که ملک با
کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و همچنین در باب کسی که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد
اگر بر ایشان ظلم کند و حق ایشان را رعایت ندارد بزودی استیلای او بر ایشان برطرف میشود و
اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک کند بزودی علم او را سلب مینماید و الا علمش را می افزاید
و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد بزودی آن اعضا بآفتها مبتلا میشود و
انتفاع از آنها و عقاب و ثواب آخرت از جمله هر یک از رعایت این حقوق ثابت است و اگر کسی
تفصیل حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث طویلی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
در باب حقوق وارد شده است و ترجمه که والد فقیر علیه الرحمة و الغفران در شرح من لا یحضره
الفقیه نموده اند که بر جمیع حقوق مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد

هزار حسنه می نویسد و شش هزار گناه او را محو مینماید و شش هزار درجه از برای او بلند
میکند و شش هزار حاجتهای دنیا و آخرت او را بر می آورد گفتم فدای تو گردم چه بسیار است
این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی فرمود که
حاجت بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود که هر که حاجتی مومنی را بر آورد حق تعالی
او را ندا فرماید که بر من است ثواب تو و راضی نمی شوم از برای تو بغیر بهشت و بسند معتبر از مفضل
منقولست که حضرت صادق فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل نما بآن و خبر ده بآن علیه بلند
مومنان و برادران مومنت را گفتم فدای تو گردم کیستند ایشان فرمود آنها که رغبت مینمایند
در قضا حوائج برادران مومن خود و بعد از این فرمود که هر که یک حاجت برادر مومن خود را
روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت باشد
و یکی دیگر آن باشد که خویشان و آشنایان و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت
کند و در حدیث دیگر منقولست که بمفضل فرمود که حق تعالی جمعی از خلقش برگزیده است
از برای قضا حوائج فقرای شیعیان ما که ثواب ایشانرا بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی
خود را از آن جماعت کن بروایت دیگر فرمود که قضا حاجت مومن نزد او بهتر است
از بیست حج که در هر حجی صاحبش صد هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت امام
موسی کاظم منقولست که کسی که برادر مومنش در حاجتی نزد او بیاید او رحمتیست از خدا
که بجانب او فرستاده پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما
بولایت خدا موصول است و اگر او را رد کند و حاجتش بر نیاورد و قدرت بر آن داشته
باشد حق تعالی در قبرش ماری از آتش مسلط گرداند که ابهامش را گزد تا روز قیامت
خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بیامرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور
دارد حالش بدتر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر منقولست که مومنی که حاجتی برادر
مومنش را با او وارد شود و قدرت بر روا کردن حاجتش نداشته باشد و دلش غمگین

یا زنده کند خدا و رسول را خشنود کرده است و در حدیث دیگر فرموده که محبوبترین اعمال
نزد حق تعالی ادخال سرور است بر مؤمن باینکه دفع گرسنگی او را بکند یا کربی یا غمی را از
خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا کند و از سدیر صیرفی منقولست که در خدمت حضرت صادق
بودم حق مؤمن نزد آن حضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که میخواهی برای تو
بیان کنم رتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی قبض روح بنده
مؤمن میفرماید دو ملک که بر او موکل بودند باسمان میروند و میگویند پروردگارا این بنده
تو نیکو بنده بود بطاعت تو مسارعت مینمود از معصیت تو احتراز میکرد و قبض روح نمودی
ما را بعد از او بچه چیز امر میفرمائی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بنده من باشید
و تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب آنها را برای بنده من بنویسید تا او را از قبر
مبعوث گردانم پس فرمود که میخواهی دیگر بگویم از فضیلت مؤمن گفتم بگو فرمود که چون حق تعالی
مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی و صورتی بیرون میاورد و آن مثال پیش
مؤمن هر هولی از اهوال قیامت را که می‌بیند آن مثال باو میگوید که جزع مکن و مترس و اندوهناک
مشو و بشارت ترا بسرور و کرامت از جانب حق تعالی و با او می‌آید تا بمقام حساب و حق تعالی
او را حساب آسان میفرماید و امر میفرماید که او را به بهشت برند و آن مثال در پیش او میرود
پس مؤمن باو میگوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی
پیوسته مرا بشارت میدادی بسرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا به بهشت رسانیدی تو کیستی
آن مثال گوید که من آن سرورم که بر برادر مؤمن خود داخل کردم در دنیا خدا مرا از آن سرور
خلق کرده که ترا بشارت دهم بسند معتبر از اسمعیل منقولست که سالی بحج رفتم بخدمت حضرت
صادق علیه السلم رسیدم فرمود که از کجا آمدی گفتم بحج آمده ام فرمود که میدانی که حج چه ثواب
دارد گفتم نه مگر آنکه شما بفرمائی فرمود که چون بنده هفت شوط طواف این خانه میکند و دو
رکعت نماز طواف میکند و سعی در میان صفا و مروه میکند حق تعالی از برای او شش هزار

قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسی که شخصی از چیزی خرید باشد و پشیمان
شود و رد کند و او قبول نماید و کسی که مضطری بفریاد رسد و کسی که بنده را آزاد کند و
کسی که عزبی را کدخدا کند و حضرت امیر المومنین ع فرمود که هرکه دریابد از مسلمانان ضرر
آبی یا ضرر آتشی یا ضرر دشمنی را که خدا گناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که شخصی را ملائکه در قبرش نشاندند و گفتند که ما صد تازیانه از
عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم ایشان یکی کم کردند گفت طاقت ندارم همچنین کم کردند
تا یک تازیانه رسید و گفتند از یک تازیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب این تازیانه را
بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری
نکردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر از آن حضرت
منقولست که هر مسلمانی که نزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضاء آن حاجت
باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تعییر شدید کند و باو بگوید که برادر
مومن تو آمد بنزد تو حاجتی که قضاء حاجت آن بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی
و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش ثواب آن بعزت خودم سوگند که بسوی تو نظر نکنیم
در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی
سوگند بذات مقدس خود خورده است که خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد سایل
پرسید که خائن کیست فرمود که کسی که از مومنی ذخیره نماید درهمی یا منع نماید از و چیزی
از امور دنیا را راوی گفت که میبرم بخدا از غضب او و حضرت فرمود که حق تعالی سوگند خورده است
که سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند کسی که بر خدا رد کند و سخن خدا را قبول ننماید
یا کسی که سخن امام حق را رد نماید یا کسی که حق مومنی را حبس نماید راوی گفت که از زیادتی
مال خود باو بدهد فرمود که آن و اگر جان خود را بذل کند برای برادر مؤمن خود یعنی ملاحظه
عرض و آبروی خود نماید و حاجت او را بر نیاورد شیطان در نطفه او شریک شده است

شود برای اینکه قدرت بر قضای حاجت برادر مؤمن خود ندارد حق تعالی بسبب آن غم و اهتمام
او را داخل بهشت کرداند از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که خدا را بندکان در زمین
هست که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم ایشان ایمنند در روز قیامت و هر که برادر
مؤمن خود را خوشحال و شاد کرداند خدا قلب او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید
و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که راه رود در حاجت برادر مؤمنش هفتاد
و پنج ملک بال مرحمت برای او بکسترانند و هر قدمی که بردارد حسنه حق تعالی در نامه عملش بنویسد
و کناهی از او محو کند و درجه از برای او بلند کند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حج
و عمره باو کرامت فرماید و از حضرت ابا عبد الله جعفر صادق علیه السلم منقولست که هر که اعانت نماید
و بفریاد رسد برادر مؤمن غمکین و مضطر خود در هنکامی که بسیار تشنه و سختی او را فتاده
باشد و غم او را زایل کرداند و رعایت او نماید بر برآوردن حاجتش حق تعالی برای او واجب
کرداند هفتاد و دو رحمت را که یک رحمت امور معیشت دنیای او را باصلاح آورد و هفتاد
یک رحمت دیکر را از برای او ذخیره نماید که با آنها دفع نماید از او فزعها و اهوال روز قیامت را
و در حدیث دیکر فرمود که هر که اعانت نماید مؤمنی را حق تعالی از او دفع نماید هفتاد و سه
کرب از کربهای عظیم قیامت در هنکامی که همه کس مشغول حال خود باشند و در حدیث
دیکر فرمود که کسی که شفقت از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حق تعالی حاجتها
دنیا و آخرت او را برآورد و کسی که عیب مؤمن را بپوشاند حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای
دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت مؤمنست ما دام که مؤمن در اعانت برادر مؤمن
خود است پس منتفع شوید بموعظها و رغبت نمائید در خیرات و بسند معتبر دیکر فرمود
که هر که تنک یابد برادر مؤمن خود بکند و قدرت برآن داشته باشد البته خدا او را در
دنیا و آخرت خوار کرداند و از حضرت رسول ص منقولست که هر که از مؤمنی شدتی و المی از
شدتهای دنیا را از او دور کند از حضرت صادق ع منقولست که چهار کسند که حق تعالی در

روان شدند ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد ای ایشان را بگیرید من جبرئیلم رسول خداوند
عالمیان ناگاه آتشی از میان ابر نازل شد و آن سه نفر را در ربود و سوخت و آن مرد
نیز ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را ندانست پس برگشت و بخدمت
یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان
راضی بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود آن مرد گفت که من
ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر این عفو تو پیش از عذاب
بود نفع میکرد اما در این ساعت نفعی نمیکند و شاید بعد از این نفعی بایشان برساند و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید بزیارت او و
حاجتی باو داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که داخل خانه شود و برای
او بیرون نیاید پیوسته در لعنت باشد تا آن مومن از ملاقات نماید و بسند معتبر از
حضرت رسول ص منقولست که هر که نظر کند بسوی مومنی که او را بترساند خدا او را بترساند
در روزی که پناه و سایه بغیر سایه رحمت او نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که هر که بترساند مومنی را بسلطنت و استیلای خود برای اینکه مکروهی باو برساند
و نترساند جای او در آتش جهنم است و اگر بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون
و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرموده که هر که اعانت نماید بر ضرر مومنی بنصف کلمه
در قیامت چون در آید حق تعالی در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است
از رحمت من و باسانید معتبره منقولست که حق تعالی میفرماید که هر که بنده مومنی را ذلیل
کرد آن چنانست که علانیه با من جنگ و محاربه کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که در جهنم کوهی هست که او را صعدا میگویند و در صعدا وادی هست که آن را سقر مینامند
و در سقر چاهی هست که او را هبهب میگویند هر وقت که پرده از آن چاه برمیگیرند اهل جهنم از
گرمی آن بفریاد می‌آیند و در آن چاه هست منازل جباران و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین ع

و دیگر فرمود که هر که منع نماید از مومن چیزی را که بان محتاج باشد از مؤمن و او قادر باشد که آن چیز را از جانب خود غیر او برساند حق تعالی او را در صحرای محشر با روی سیاه و چشمان ازرق و دستها در گردن بسته پس گویند که این خاینی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از آن فرماید که او بجهنم برند و از حضرت رسول منقولست که هر که منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضاء حاجت او باشد مثل گناه عشاری بر او لازم شود پرسیدند که گناه عشار چیست فرمود که در هر شب و روز خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسی که خدا او را لعنت کند او را یاوری نیست جدول چهارم در بیان مذمت و تحقیر و ایذاء مومنان و راندن ایشان از درگاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلمست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که میان او و مومنی حاجبی باشد که مانع از دخول بهشت او گردد حق تعالی میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از حصاری تا حصاری هزار ساله راه باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند با یکدیگر سخنی داشتند آن دیگری بدر خانه آمد و در کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مومن برگشت غلام چون نزد مولا آمد از او پرسید که کی بود که در میزد گفت فلان مومن بود گفتم در خانه نیست مولا ساکت شد و پروائی نکرد از برگشتن او مؤمن و غلام خود را ملامتی نکرد بر آن کار و هیچیک از آن سه نفر از رده نشدند از برگشتن آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد آمد و آن مومن باز بدر خانه ایشان آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمدند و بجانب مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بلی و عذرخواهی از او نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مومن مرد پریشان محتاج و فقیری بود در اثنای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد گمان کردند که باران خواهد آمد بسرعت

منقولست که شخصی در قیامت خواهند آورد با قدری خون پس او گوید والله که من کسی را
نکشته ام و شریک نشده در خون کسی نکشته ام حق تعالی با او فرماید که فلان بنده مرا ببدی یاد کردی
و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق ع منقولست که سه کس‌اند که داخل
بهشت نمی‌شوند کسی که خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که اول چیزی که حق تعالی در آن حکم میفرماید در قیامت خون مسلمانانست پس
اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر میکنند و در میان ایشان حکم میکنند و دیگر هر که خونی کرده
باشد و دیگری در میان مردم دیگر حکم میکنند و کشته شده با آن شخص در مقام در آید و خونش
بر روی او میریزد و میگوید این مرا کشته پس او را انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر از
حضرت موسی ع که بگو بگروهی بنی اسرائیل که زنهار که اجتناب نمائید از کشتن کسی که بغیر حق
که هر که یک کسی را در دنیا میکشد من در جهنم صد هزار بار او را میکشم بمثل آن کشتن و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که هر که مؤمنی را عمد بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده اش
بنویسد و کشته شده از گناهان بری شود و از حضرت رسول ص منقولست [illegible] بحق خداوندی
که مرا بحق فرستاده است که اگر جمیع اهل آسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی
باشند بآن خدای که همه بر روی در آتش جهنم افکند از حضرت صادق ع منقولست که شخصی
در قیامت بنزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند و او را بخون آلوده کند او
گوید که ای بنده خدا مرا با تو چه کار بود گوید که فلان روز یک کلمه گفتی و اعانت بر کشتن
من کردی فصل دوازدهم در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح
ایشان و متعرض سطوت ایشان نشدن بدانکه پادشاهان که بر دین حق باشند ایشان را
بر رعیت حقوق بسیار است که حفظ حراست ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین از ایشان
میکنند و دین و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ می‌باشد پس ایشان را دعا
میباید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوصا در هنگامی که بعدالت سلوک نمایند چنانچه

منقولست که حلال نیست مسلمانی که مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت رسول ص
منقولست که هر که دستی بر مؤمنی زند که او را ذلیل گرداند یا طپانچه بروی زند یا چیزی
نسبت باو واقع سازد که کراهیت از آن داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی
گرداند و توبه و استغفار کند پس زینهار که تعجیل مکنید در ایذای خلق شاید که او
مؤمن باشد و شما ندانید و بر شما باد بتأنی و نرمی و تندی کردن از امرهای شیطانست
و هیچ چیز نزد خدا محبوبتر نیست از حلم و نرمی و تأنی از حضرت رسول ص منقولست
که هر که بر روی مسلمانی طپانچه بزند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد
و آتش بر او مسلط گرداند و او را غل کرده بآتش جهنم برد که تازیانه در پیش پادشاه
جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش
هفتاد ذرع باشد در جهنم بر او مسلط گرداند و کسی که سعی نماید در ضرر مؤمنی بسوی
ظالمی و بلا او را بگوید و باو مکروهی برسد حق تعالی اعمالش را حبط نماید و اگر مکروهی باو
نرسد خدا او را در طبقه‌ای از جهنم جای دهد و بسند معتبر منقولست که حضرت
امیرالمؤمنین ع از حضرت رسول ص پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت
خود و اصلاح حال ایشان ننماید و بامر الهی در میان ایشان عمل ننماید فرمود که چهارم شیطان
و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق ع منقولست که شخصی که مؤمنی را بکشد
بناحق وقت مردن باو میگویند که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی
مجوسی بمیر و بسندهای معتبر از حضرت رسول ص منقولست که گناهکارترین مردم نزد خدا
کسیست که کسی را بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شما را فریب ندهد حال
کسی که دست بخون مسلمانان گشوده بدرستی که او را کشنده هست که هرگز نمی‌میرد که آن
آتش جهنم است و از حضرت صادق ع منقولست که آدمی در دین خود وسعت دارد مادام که مرتکب
خون حرامی نشود و کسی که عمداً مؤمنی را بکشد توفیق توبه نمی‌یابد از حضرت امام محمد باقر ع

من در این صندوق هست و هر چه با خود دارم فدا میدهم که در صندوق را باز نکنم پادشاه
مبالغه نمود و در صندوق را گشود و چون حسن و جمال حضرت ساره را ملاحظه نمود
دست دراز کرد حضرت ابراهیم فرمود که خداوندا دست او را از حرمت من حبس کن
در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست که دست بساره رساند و نتوانست
که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست چنین کرد ابراهیم گفت
بلی خداوند من صاحب غیرت است و حرام را دشمن میدارد و او حایل شده میان تو
و حرمت من گفت دعا کن که خدا دست مرا بر گرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض
زن تو نشوم حضرت دعا کرد دستش صحیح شد باز که نظر کرد بساره دست دراز کرد
باز حضرت ابراهیم دعا کرد دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش
برگشت حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت هر جا که خواهی برو اما از تو
حاجتی طلب دارم ابراهیم فرمود که چه حاجت است گفت کنیزک قبطیه خوش روی عاقلی
دارم میخواهم که رخصت فرمائی که او را بساره دهم که خدمت او کند پس هاجر مادر اسماعیل را
بساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد پادشاه بمشایعت ابراهیم بیرون آمد و ابراهیم
پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم در اثنای راه وحی
رسید بحضرت ابراهیم که بایست پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ایستاد و بپادشاه
گفت که خداوندم در این ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از
عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان بردبار و صاحب
کرمست حضرت رسول صلعم بحضرت امیر المومنین ع وصیت نمود که هشت کسند که اگر خوار و
ذلیل شوند ملامت نکنند مگر خود را کسی که بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و
مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند و کسی که طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسی که از لئیمان
طلب فضل و احسان نماید و کسی که خود را در میان دو کس داخل کند در سرّی که در

حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که از اجلال و تعظیم خداست تعظیم پادشاه عادل
اگر چه ظاهرش این است که مراد امام و منسوبان آنحضرت باشد چنانچه در حدیث دیگر
بهمین مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام عادل واقع شده است اما
احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان خلاف طریق صلاح و عدالت
باشند و غافل از اصلاح ایشان میباید کرد یا خود را اصلاح می باید نمود که خدا ایشانرا باصلاح
آورد نیز الکه دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست و مطلق پادشاهان جابر و ظالم را
نیز رعایت میباید کرد و تقیه از ایشان واجب است که خود را از ضرر ایشان حفظ کنند
و خود را مورد قهر ایشان نسازد چنانچه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه
در حدیث حقوق میفرماید که حق پادشاه بر تو آنست که بدانی که خدا ترا فتنه او ساخته است
و او را امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانی که بر تو لازم است که خود را
در معرض غضب و خشم او نیاوری که خود را بهلاک اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه
نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است
که چون نمرود حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از انداختن بآتش از ملک خود بیرون
کرد داخل ملک پادشاهی را از پادشاهان قبطه شد و صندوقی ساخته بود حضرت
ساره را در صندوق کرده بود که کسی بر او نظر نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید
چون آمد که عشور مال حضرت را بگیرد گفت در صندوق را بگشا که به بینم که در صندوق
چه چیز است حضرت ابراهیم فرمود که چه خواهی حساب کن و عشورش را بگیر او
گفت راضی نمیشوم تا در صندوق را نگشائی چون صندوق را گشود پرسید که این کیست
فرمود که زن من و دختر خاله منست عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود
حقیقت حال را بپادشاه عرض نمود پادشاه گفت همه را بحضور آورید چون حضرت
ابراهیم داخل شد پادشاه گفت در صندوق بگشا فرمود که حرمت من و دختر خاله

اهتمام در تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعام
ایشان و مدح کردن ایشان است بدانکه تقرب ملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقبا است
و در دنیا دو روزی اعتباری الوده بهزار مذلت و محنت هست و بزودی برطرف
میشود و در دنیا منکوب و در اخرت مغضوب مینماید و از برای دانستن این امر مشاهده
احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضاء دولتهای ایشان کافیست و اگر کسی باحوال
ایشان کافیست و اگر کسی باحوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک
رفاهیت ندارند و حسرت بحال فقرا و بیچارهای برند و مفاسد قرب ایشان بسیار است
اول اعانت ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است که بسیاری خلطه با ایشان در
بعضی از ظلمها میسر میشود دوم میل قلبی و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی
و محبت بهم میرسد و حق تعالی میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش شما را
مس میکند و اخبار در نهی از مواره ایشان بسیار است سوم راضی بودن بافعال قبیحه ایشان
و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی که بظلمی راضی میشود در ان ظلم شریک است
چهارم انکه بکثرت ملاحظه و مشاهده و اطوار ناپسندیده ایشان قباحت افعال ایشان از نظر محو
میشود بلکه مستحسن مینماید و موجب میل و رغبت انکس بان اعمال و افعال میشود و بزودی
انکس بانها مبتلا میشود پنجم انکه در مجالس ایشان نامتعارف بودن خوش نمانیست بحسب
عرف و متعارف مجلس ایشان است که در هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را
مدح و تحسین کنند و این نفاق و کفر بخدا و رسول است ششم انکه اگر ظلمی در مجالس ایشان
واقع شود منع نمیتوان نمود و حرفا کسی که خواهد که مصاحب هم شرب باشد مؤمنین چی باید
بگوید و در این ضمن ترک از نهی و منکر بعمل می اید که از جمله گناه کبیره است هفتم انکه بقای ایشان را
بر ظلم طلب باید تا خود نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت ایشان عزت ایشان را میخواهد
و این نیز جایز نیست هشتم انکه در خانهای ایشان شبهه داخل می باید شد و بر بساطهای

که در عبادت ایشان باشد و او را داخل در آن سرنکرده باشند و کسی که استحقاق
نداشته باشد و پادشاه و صاحب سلطنتی و کسی که در جائی نشیند که اهلیت نشستن در آنجا
نداشته باشد و کسی که با کسی گوید که او گوش ندهد و از و سخن نشنود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که سه کسند که هر که با ایشان مبالغه و منازعه میکند ذلیل
میشود پدر و پادشاه و قرضخواه و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که حق تعالی
میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق کردم پادشاهان را
و دلهای ایشان در دست منست پس هر گروهی که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهان را
با ایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان
بخشم می‌آورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من
از گناهان خود تا دلهای ایشان را بشما میل دهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صا
منقولست که چون خدا خیر رعیتی را بخواهد بر ایشان پادشاه مهربانی گماشت و از برای
او وزیر عادلی مهیا و میسر میگرداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست
که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت
پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد
از خدا سؤال نمائید که او را صالح نماید و بدرستی که صلاح شما در صلاح پادشاه شما است
و بدرستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای
خود میخواهید دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت
رسول صلعم منقولست که هر که اطاعت پادشاه میکند اطاعت خدا کرده است زیرا که حق تعالی
میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن بلیه مبتلا شود خدا او را بر آن بلا اجر ندهد
و بآن شدت و تعب صبر عطا نفرماید فصل ششم در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم

سماده منقولست که حضرت عیسی فرمود بگروه بنی اسرائیل که اعانت مکنید ظالم را بر ظلم
که فضل شما باطل میشود و از حضرت رسول منقولست که هر که مدح کند پادشاه جابری را
و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین او ظالم باشد در جهنم و هر که ولایت
کند ظالمی را بر ظلم قرینها باو باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او
کند چون ملک موت نزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه جابری بظلم
و عدوان کسی را زند یا کشد یا ظلمی با او کند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری مؤمن بر مؤمن
واجبست در هنگامی که حاضر باشد و اگر نباشد و مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد
بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر روزی گذشتند
دیدند که من نزد قاضیان مدینه نشسته ام چون روز دیگر بخدمت آن حضرت رفتم
فرمود که آن چه مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم آن قاضی مرا اکرام
مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمود که چه ایمن میگرداند است از اینکه لعنتی
بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل مجلس را فرا گیرد حضرت امیرالمؤمنین در وقت
وفات حضرت امام حسن را وصیت فرمود که صالح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق
مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمائی و در دل او را دشمن دار از حضرت صادق
منقولست که هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند بر او کسی را که بر او ظلم
کند برای دفع آن ظلم دعایش را مستجاب نکند و او را برای مظلوم بودن اجر ندهد و بسند
معتبر از آن حضرت منقولست که اعوان ظالمان در قیامت در سراپرده های آتش خواهند
بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود که از جمله رکون بظلمه است
که بر پادشاه جابری برود و آنقدر حیات او را خواهد که بکیسه کند و با او عطا کند و
بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که چون روز قیامت می شود منادی از جانب

شبیه ایشان نه می باید رفت و از لقمهای شبیهه ایشان می باید خورد و اینها همه موجب
قساوت قلبست بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم بحرمت اینها بهم میرسد و گاه شبهه
حرام میشود و بان می باید تصرف کرد و اغماض نمود و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد و در این مضامین احادیث بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که بخیل را راحت نمی باشد و حسود را لذت نمی باشد و پادشاهان را
وفائی نباشد و دروغگو را مروت نمی باشد و سفیه و بیخرد را بزرگی نمی شاید
و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که پادشاهان از جمیع مردم بیوفاترند و
دوست و یاران ایشان از همه کس کمتر است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که اگر
کسی دوستی داشته باشد و بولایت و حکومتی برسد و او را بر ده یک آنچه پیشتر با تو
سلوک میکرد بیابی پس او دوست بدی نیست برای تو و بسند معتبر از حضرت امام موسی
کاظم منقولست که سه چیز است که دل را فاسد میکند و موجب قساوت قلب میشود و
نفاق را در دل میرویاند چنانچه آب درخت را میرویاند لهو و ساز و غنا شنیدن
و فحش گفتن و در خانه پادشاهان رفتن و طلب صید کردن و از حضرت رسول منقولست
که هر که ملازم پادشاهان شود مفتون میگردد و هر قدر که بپادشاهان نزدیکتر
میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق منقولست که صاحب ورع و پرهیز
کار آنست که از محارم الهی پرهیزد و از شبهات اجتناب نماید بحرام می افتد نباید و
کسی که منکری را ببیند و انکار او نکند با آنکه قادر بر آن باشد پس دوست داشته است
که خدا را معصیت کنند تا خدا بعلانیه دشمنی کرده است و کسی که بقای ظالمان را خواهد
پس دوست میدارد که خدا را معصیت کنند و حال آنکه حق تعالی حمد کرده است خود را
بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که ظلم کننده و کسی
که در ظلم اعانت او مینماید و کسی که بظلم او راضی است هر سه شریکند در ظلم و از حضرت

وسلوک با ایشان مجوز بوده اند دویم آنکه بقصد این [illegible] که دفع ضرری از مظلومی بکنند
یا نفعی بمومنی برسانند و باین سبب نیز کاهی واجب و لازم میشود چنانچه در احادیث
گذشت در باب فریادرسی مظلومان و قضاء حوایج مومنان بلکه اگر کسی قادر بر دفع ظلمی
از مومنی باشد رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود شریک آن ظلم خواهد
بود و معاتب خواهد بود و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث
وارد شده است که هر چیز را زکوتیست و زکوة جاه و اعتبار آنست که آنرا صرف قضای
حوایج برادران مومن کنند چنانچه بدادن زکوة مال زیاده میشود و بصرف کردن جاه و
عزت خود در راه خدا آن نیز زیاده میشود و چنانچه بترک زکوة مال تلف میشود و
همچنین بترک صرف کردن اعتبار اعتبار بر طرف میشود و خدا ذلیل میکرداند چنانچه
بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که حضرت رسول ص فرمود که برسانید
حاجت کسی را که نمی تواند حاجت خود را برسانیدن بدرستی که کسی که بصاحب
سلطنتی برساند حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن آن حاجت نباشد حق تعالی در روز
قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود
که اگر از کوهی بزیر افتم و پاره پاره شوم دوست تر دارم از آنکه متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا
بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای آنکه غمی از مومنی بردارم یا اسیری محبوسی را خلاص
کنم یا قرض مومنی را ادا نمایم بدرستیکه کمترچیزی که با اعوان ظالمان میکنند آنست که
بر سر ایشان سر برده از آتش میزنند تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود ای زیاد
اگر متولی عملی از اعمال ایشان شوی با برادران مومن خود احسان کن که شاید باعث
تخفیف گناه تو شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هیچ جباری نیست
مگر آنکه با او مومنی میباشد که خدا سبب آن مومن دفع ضرر آن جبار از شیعیان مینماید و
همان مومن در آخرت کمتر از جمیع مومنان خواهد بود بسبب مصاحبت آن جبار و

حق تعالی ندا میکند که کجایند ظالمان و اعوان ظالمان و هر که لیقه در دوات ایشان
گذاشته یا سر کیسه برای ایشان بسته یا مدادی با ایشان داده ایشان را با ظالمان محشور کنید
و فرمود که هیچ بنده نزد پادشاهی مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش
زیاده نمیشود مگر آنکه حسابش دشوار میشود و هیچ بنده اتباعش زیاد نمیگردد مگر آنکه
شیاطین او بیشتر میشود و در حدیث دیگر فرموده که زنهار که احتراز نمائید از پاد
شاهان و حوالی و حواشی ایشان که هر که به درگاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است
از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید حق تعالی ورع را از او بردارد
و او را حیران گرداند و از حضرت صادق به سند معتبر که فرمود که حفظ نمائید دین
خود را بورع و بر همین کاری دیگر تقویت کنید دین خود را بتقیه و مستغنی شوید از خدا
طلب نمودن حاجتهای از پادشاهان و بدانید که هر مؤمنی که خضوع و شکستگی اظهار
کند نزد صاحب سلطنتی یا کسی در دین مخالف او باشد از برای طمع بچیزی در دست
اوست از دنیا خدا او را گمنام گرداند و او را دشمن دارد و بخود واگذارد و اگر چیزی از
دنیای خدا او را بدست آید حق تعالی برکت را از آن چیز بگیرد و هر چه از آن
مال در حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق ع
منقولست که هر که اعانت ظالمی بر مظلومی کند پیوسته حق تعالی از او در غضب و خشم
باشد تا دست از آن اعانت بردارد جدول هفتم در بیان جهتی چند است که با آن
جهات بخانه حکام و امرا و سلاطین رفتن بلکه گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد
کردن بخانهای ایشان واجب میشود بسببی چند اول تقیه چنانچه سابقا مذکور
شد پس اگر کسی را از ضرر ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای
دفع ضرر شدید ایشان لازم است و حضرات ائمه صلوات الله علیهم بخانه خلفا بنی
امیه و بنی عباس علیهم اللعنه و اعوان ایشان بسبب تقیه تردد مینمودند و بلانیت

که حق تعالی در اصل فطرت نفس او چنین خلق فرموده باشد و کسی نیز می باشد که بکثرت
ممارست باعمال حسنه حاصل میشود مثل آنکه سخاوت در بعضی از مردم فطریست که چنین
خلق شده اند و بعضی هستند که در طبعشان بخل هست اگر در مقام ازاله آن بر آید از اولش
باین میشود که مکرر خود را بدارد بر احسان کردن و بر نفس خود زور آورد و ملاحظه
ثواب و عقاب و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل ورزیدن و هر چند بیشتر
از او صادر میشود بر نفس آسان تر میشود تا آنکه حال نفس میشود که بالطبع مایل میشود.
بسخاوت و کریمان میشود از بخل باین مرتبه که رسید خلق میشود و همچنین گاه هست که
طبعشان بحسب اصل خلقت بسخاوت مایلست و خود را باغوای شیطان به بخل میدارند تا حالی
ایشان میشود و همچنین در سایر اخلاق حسنه آنکسی که صاحب حسنی شده است کامل
بشر است اما آنکسی که مشقت بخود میگذارد امر بالعکس بر او دشوارتر است از این
جهت ثوابش بیشتر که مشقت زیاده باشد و خلق حسن در احادیث وارد شده است که گاهی بر
مطلق صفات حسنه که ملکه نفس شده باشند اطلاق میکنند و گاهی بخصوص خلق
معاشرت با خلق اطلاق میکنند و همچنین بخلقی بلکه بخلقی بدترین صفات ذمیمه است
و پیوسته خلق و خود طرف آزار بهم و خوش خلقی بهترین صفات حسنه است و جمیع معایب را
میپوشاند و از اعظم ارکان ایمانست چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که از مؤمنان کسی ایمانش کاملتر است که خلقش نیکوتر است از حضرت رسول صلعم منقولست
که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که عملی نزد حق تعالی محبوبتر نیست از این که مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و
در حدیث دیگر فرمودند که خلق نیکو آدمی را میرساند بمرتبه کسی که روزها روزه دارد
و شبها بعبادت خدا ایستد و از حضرت رسول منقولست که بیشتر چیزی که امت من بسبب
آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری از محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق ع

بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که خدا را با پادشاهان دوستان می باشد
که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود مینماید ایشانند که بسبب هدایت ایشان اکثر
هدایت یافته باشند بنزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان برود که شاید یکی از ایشان را
هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که حضرت لقمان بخانه قضات و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکرد
سبب بلاها که ایشان بان مبتلا گردیده و دل باعتبارات فانی دنیا بسته اند عبرت از
احوال ایشان میگرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ مینمودند که بان غالب میشدند
بر نفس و جهاد با هوا و خواهشهای نفس میکردند با آنکه ای وجوهی که مذکور شد
با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه هست که غرض واقعی آدمیست و اکثر اوقات
نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال و منصب را
باین صورتها در نظر او جلوه میدهد و او را فریب میدهد و گمان میکند که از برای خدا است
اما چون بشکافد معلومش میشود که غرض محض دنیا بوده است و در این قسم امور هوای
نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار شبیه میشود پس بزودی فریب نفس و شیطان
نباید خورد و خود را در معرض چنین مهالک بی ضرورت نباید آورد هدانا الله جمیع المؤمنین الی
سبل المتقین یا اباذر لا یزال العبد یزداد من الله بعداً ما ساء خلقه ای ابوذر پیوسته
آدمی از خدا دور میشود ما دام که خلقش بد است بدانکه خلق صفتی را میگویند که ملکه
نفس و حالی آن شده باشد و اخلاق حسنه نزد حق تعالی بهتر است از اعمال حسنه چنین
خلق بد نزد خدا بدتر است از اعمال بد و بسا باشد که صاحب خلق بدی عبادت بسیار
کند و صاحب خلق نیکی آن عبادت را نکند و درجه او نزد خدا رفیع تر است و بر خلاف
[illegible] باشد چون حالی نفس شده و بزودی از آن منفک نمیشود و بر اعمالی که بواعث
آنها ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل میشود و خلق فطری میباشد

بلکه هم در آخر خود جدا کردم و روان شدم و با سایشه بسیار از حضرت صادق ع
منقولست که توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیرا که اگر از یک گناه توبه میکند بگناهی
از آن بدتر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مومن هموار و نرم و ملایم و باسماحت
و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ و بدخلق و متجبر است و از حضرت صادق ع
منقولست که فرمود که حق تعالی دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس نیکو
مصاحبت نمائید با آن بسخاوت و حسن خلق و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند
که چه چیز است اندازه خلق نیکو فرمود که آنست که پهلوی خود را نرم کنی که کسی از پهلوی
تو آزار نبیند و سخنت را ملایم و نیکو کنی و چون برادران مومن خود را ببینی بخوشحالی
و خوشروئی با ایشان ملاقات نمائی و حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان
بنزد من آمد و گفت یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلقست
و فرمود که شبیه ترین شما بمن کیست که خلقش نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین
شما بمن در قیامت کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که شما نمی توانید که همه مردم را بمال خود
فرا گیرید پس فرا گیرید بخوشروئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بموسی ع گفت که
خلق را نیکو کن تا خدا حساب را سبک کند و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه
منقولست که چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول ص رسانیدند حضرت
با اصحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستاده بودند تا از غسل فارغ شدند و چون
جنازه اش را بر داشتند حضرت بی کفش و ردا بطریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او
روان شدند و گاهی جانب راست تابوت را میگرفتند و گاهی جانب چپ را و چون نزد
قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند
و خشت برچیدند و بگل رخنهای خشتهای را مسدود کردند و چون بیرون آمدند

منقولست که خلق نیکو گناهان را میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکی
کردن بمنو و خلق نیک با مردم معاشرت نمودن خانها را معمور و آبادان میکند و
عمرها را زیاد میکند و در حدیث دیگر فرمود که بدرستی که خلق عطیه‌ایست از جانب
حق تعالی که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی از آن سجیه و طبیعت آدمیست و بعضی
آنست که از روی نیت و عزم خود را بر آن میدارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است
حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده‌اند و غیر آن نمیتواند کرد و صاحب
نیت و عزم صبر میکند بسبب طاعت خدا و خود را بجبر بر نیکی خلق میدارد این بهتر است
و ثوابش بیشتر است و بروایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد
فی سبیل الله کرامت میفرماید و بسند معتبر از علاء بن کامل منقولست که حضرت صادق ع
فرمود که چون با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای
دست او باشد از احسان او بتو بدرستی که گاه هست که بنده در عبادت تقصیری دارد
و خلق نیکوئی دارد خدا او را بآن خلق نیکو دارد خدا او را بآن خلق نیکو بمرتبه درجه
جماعتی میرساند که روزها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در حدیث فرمود
که روزی رسول ص در مسجد نشسته بودند کنیزکی از انصار آمد و کناره جامه حضرت را
گرفت حضرت برخواستند که شاید سخنی یا کاری داشته باشد چون برخواستند
او ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکناره جامه حضرت دراز
کرد باز حضرت برخواستند تا سه مرتبه چنین کردند در بار چهارم که حضرت برخواستند
آن کنیزک کناره جامه حضرت جدا کرد و روانه شد صحابه آن کنیزک را ملامت کردند
که چه باعث شد ترا که آنحضرت را کردی و چه کار داشتی گفت در خانه ما بیماری بود مردم
خانه مرا فرستاده بودند که پاره جامه آنحضرت را برای شفا بگیرم چون دست دراز
کردم حضرت برخواستند پس حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم تا رخصت

ان لبيت الله العباد الى المتحابون بجلال الله المتعلقة قلوبهم بالمساجد والمستغفرون
بالاسحار فانه اذا اردت باهل الارض عقوبة ذكرتهم فصرفت العقوبة عنهم يا باذر
كل جلوس في المسجد لغو الا ثلثة قراءة مصل او ذاكر الله او سائل عن علم يا ابا ذر كلمه
پاكيزه نيكو صدقه است يعني سخني كه بگويي و بسبب ان نفعي بمومني برسد ثواب تصدق
دارد يا سخن خوب هرچه باشد از قران و ادعيه و اذكار و حكم و معارف همه صدقه است
زيرا كه چنانچه سابقا دانستي صدقه است هر نعمتي آنست كه انرا در راه رضاي حق تعالى
صرف نمايند پس صدقه زبان انست كه سخني چند از ان صادر شود كه موجب خشنودي
حق تعالى گردد و صدقه علم انست كه انرا بطالبان ان بذل كنند و صدقه پا انست
كه در راه قرب خدا سعي نمايند چنانچه بعد از اين فرمود كه هر گامي كه براه نماز جماعت كردن
در مساجد يا مطلق نماز بر ميداري صدقه ايست اي ابوذر هر كه اجابت نمايد داعي خدا را
يعني مؤذن كه انجانب خدا مردم را بنماز ميخواند و نيكو ابادان كنند و معمور كردانند مسجد الهي را
ثواب ان انجانب خدا بهشت است ابوذر گفت پدرم و مادرم فداي تو باد يا رسول الله چگونه اباد
كنيم مساجد الهي را فرمود كه صدا در مسجدها بلند نكنند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند
و چيزي نخرند و نفروشند و ترك نما سخن لغو و باطل و بي فايده را ما دام كه در مسجدي
اگر چنين نكني در قيامت ملامت نخواهي كرد مگر خود را اي ابوذر بهر ساعتي كه مادام كه در
مسجد نشسته حق تعالى بهر نفسي كه ميكشي درجه در بهشت بتو عطا ميفرمايد و بر تو صلوات
ميفرستند ملئكه و طلب رحمت از براي تو مينمايند و بهر نفسي كه در مسجد ميكشي ده حسنه
در نامه عملت ثبت ميكنند و ده گناه محو مينمايند اي ابوذر ميداني كه اين ايه در چه چيز
نازل شده است اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون كه ترجمه اش اينست كه
اي گروه مومنان صبر كنيد بر مشقت طاعات بر انچه بشما ميرسد از سختيهاي دنيا و شكيبائي
ورزيد بر شدايد حرب با دشمنان دين يا با نفس و شيطان و قدم استوار داريد در

و خاک بر قبرش میریختند فرمودند که میدانم که البته خواهد پوسید اما حق تعالی دوست
میدارد که بنده که کاری کند محکم بکند و در هنگامی که حضرت قبرش را هموار میکردند
مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود که ای مادر سعد
خاموش باش و حتم مکن بر پروردگار بدرستی که بسعد در قبر فشاری رسید
چون برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله بر جنازه سعد کاری چند کردی که
که بر جنازه هیچکس ندیدیم که چنین کنی در جنازه او بی ردا و کفش رفتی فرمود که ملائکه را
دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اند بی ردا و کفش لهذا اقتدا به ایشان کردم گفتند
گاهی جانب راست جنازه را میگرفتی و گاهی جانب چپ را فرمود که دستم با دست جبرئیل بود
هرجا را که او میگرفت من میگرفتم گفتند که خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه‌اش نماز کردی
و بدست خود در لحد گذاشتی بعد از آن فرمودی که باو فشار قبر رسید فرمود که برای این
فشار قبر باو رسید که با اهل و عیالش کج خلقی میکرد و حضرت رسول فرمود که دو
خصلت که جمع نمیشود با مسلمانی بخیل بودن و کج خلق بودن یا اباذر الکلمة الطیبة صدقة
و کل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة یا اباذر من اجاب داعی الله واحسن عمارة مساجد الله
کان ثوابه من الله الجنة فقلت بابی انت وامی یا رسول الله کیف تعمر مساجد الله قال لا ترفع
فیها الاصوات ولا یخاض فیها بالباطل ولا یشتری فیها ولا یباع واترک اللغو ما دمت
فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیمة الا نفسک یا اباذر ان الله تعالی یعطیک ما دمت
جالسا فی المسجد بکل نفس تنفس فیه درجة فی الجنة وتصلی علیک الملائکة ویکتب
لک بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات ویمحی عنک عشر سیئات یا اباذر تعلم فی
ای شیء انزلت هذه الایة اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون قلت
لا فداک ابی وامی قال فی انتظار الصلوة خلف الصلوة یا اباذر اسباغ الوضوء فی المکاره
من الکفارات وکثرة الاختلاف الی المساجد فذلکم الرباط یا اباذر یقول الله تبارک

از این سؤال نماید بدانکه هر یک از مضامین مذکوره در احادیث بسیار منقولست و بعضی
سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیر آن و باید دانست که ممکنات محتاج
بمکان و یکخانه و یک بارگاه و یک درگاه و یک تخت و یک کرسی میباشد اما خداوند بی نیاز
چون در مکان نیست و نسبت همه مکانها بآن مساویست برای طالبان عبادت و معرفت
و قرب خویش بارگاهها و منظرها و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بلا تشبیه پادشاهان
عرشی میباشد که جلوه بر آن کنند و کمال خود را برای مردم بر آن عرض میکنند خداوند ذوالجلال را
عرشها هست و در هیچ یک نیست و بهیچ یک محتاج نیست یک عرش او جمیع ممکناتست که مستقر
قدرت و عظمت او بیند و در هر ذره از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش بر تو جلوه
میکند اثر قدرتش در او ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف و رحمتش در آن هویدا
نه بآن معنی باطلی که این ملحد میگوید که با همه چیز یکیست و همه چیز اوست تعالی شانه عما
یقولون بلکه آثار صفات کمالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که تو نظر
میکنی چندین هزار از آثار و قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده مینمائی و از این عرشها
یک عرش از همه بزرگتر است و آثار قدرت آن در آن بیشتر است او را عرش عظیم و اعظم فرموده و
دوستان خاص خود را بمشاهده آن عرش برده و اگر نه نسبت او بآن عرش و زمین و آسمان
و دریا و صحرا یکیست و یک عرش دیگر عرش محبت و معرفت او است یعنی دلهای دوستان و مقربانش
که آن دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال و محبت و معرفت صفات کمال و جمال
خود گردانیده چنانچه منقولست که دل مؤمن عرش خداوند رحمانست دیگر برای طالب عبادت
و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده و آن بارگاهها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای
بی اندازه خود گردانیده بارگاه اعظمش عرش اعلاست که خاصان الخاص خود را بآن بارگاه
راه داده و در زمین بارگاههای مقرر فرموده و بسان بارگاه ناقصان و عاجزان بطلا
و نقره و یاقوت و مروارید نیاراسته زیرا که حسن ذاتی را آرایش نمی باید این زشتهای

مهیا شده برای محاربه و ساخته و مهیا و آماده باشند در مسجدها برای دفع دشمنان دین
از مسلمانان و بترسید از خدا و پرهیز کنید از معاصی شاید که رستگار شوید ابوذر
گفت که نمی‌دانم پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که این آیه از برای انتظار کشیدن نماز
بعد از نماز نازل شده است یعنی کسی که از نماز ظهر مثلا فارغ شود در مسجد بماند مشغول
تعقیب و یاد خدا باشد وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و آنرا بجماعت بجای آورد
و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود صبر کرده است بر مشقت طاعات و قدم
استوار کرده در معارضه نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است بر
عبادت الهی و انتظار برده که در نماز دیگر با نفس و شیطان باز دیگر مجادله نماید و مهیای
محاربه ایشان بوده است و کمین شیطان بوده که در حصار ایمان شکست رخنه نکنند و همچنین
در میان مابین عصر و شام و مابین نماز شام و خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری
نبوده باشد و ممکنست که مراد حضرت این باشد که شامل این عمل نیز هست که شامل جهاد
با دشمنان ظاهری بوده باشد و ممکنست که این آیه در خصوص این امر نازل شده باشد
ای ابوذر وضوی کامل و تمام با شرایط و آداب و سنتها بجا آوردن در سختیهای هوای
سرد و از کفارات است که موجب کفاره گناهان میگردد و بسیار بمسجدها رفتن و ملازم
مساجد بودن رباطست که حق تعالی در این آیه بآن امر فرموده است ای ابوذر حق تعالی
میفرماید که بدرستی که محبوبترین بندگان بسوی من گروهی اند که یکدیگر را دوستی
میکنند بجلال من که من بایشان داده‌ام و دلهای ایشان بسته است بمسجدها از گناهان
خود استغفار مینمایند در سحرها ایشان جماعتند که هرگاه اراده مینمایند باهل زمین
عذابی بفرستم ببرکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز میدارم ای ابوذر هر
نشستنی و بودنی در مسجد لغو و بی فایده است مگر برای سه چیز نماز گذارنده که در
نماز خود مشغول باشد و قرآن بخواند یا کسی بیاد خدا مشغول باشد یا کسی که علم و مسایل دین خود را

بجماعت ادا نمودن از سنتهای موکده سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم است و برابر
فواید بی غایت مترتب میشود و بقبول اقربست زیرا که ظاهر است که اگر شخصی
بتنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش بحصول انقدر نزدیک نیست که با جمعی
کثیر برود و این نیز معلوم است که داب بزرگان نیست که چند کس که با یکدیگر
بدرگاه ایشان روند عمل یکی شایسته باشد عمل انرا قبول کنند و دیگرانرا محروم
برگردانند و ایضا چنانچه ادمی در نمازی یا کاری که بتنهائی کند بگوش و چشم
و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد از هریک کاری میاید که از عضو
دیگر نمیاید و از مجموع اینها مطلوب بعمل میاید همچنین در میان افراد انسان کامل
من جمیع الوجوه نایابست پس جمعی که در یکجا مجتمع میشوند یکی علم دارد و یکی پرهیزگا
دارد و یکی رقت دارد و یکی شکستگی دارد یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر صفات
چون همه با هم شریک شدند و عمل خود را یکی گردانند معجون تام الاجزائی بهم میرسد
که خاصیت ان قبول و استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است و ایضا بتجربه
و اخبار معلوم است که این شرکت موجب کسب کمالات از یکدیگر میشود و دلها
بیکدیگر راغب بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی
در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند باشد همه را برقت می آورد یک فایده دیگر اینست
که این جمعیت لشکر صف بسته آراسته اند در برابر شیطان و لشکرها او جرات
نمیکنند که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان
صفها مگذارید که شیطان رخنه میکند و ایضا مرویست که جدا از صف تنها
نایستید که گرگ گوسفند از گله مانده را میخورد و فواید نماز جماعت بی نهایتست
و بذکر انها سخن بطول میکشد و درین باب بذکر چند حدیث در فضیلت جماعت
و ترغیب اکتفا مینمایم و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که صفوف

بیخودی بودهای دفنی را بنده چه آنکه چشم را ببند عیب و قبح انتشار

بی نظامی دیده میشود و لیکن قادر بنظام اول سنک سیاهی چند را بسوی یکدیکر میکذارد

و صد هزار نور معنوی در ان سیاهی سنکها از فیوض نامتناهی تعبیه میفرماید و

عالمیان از اطراف و جوانب بدرکاه خود میخوانند میروند و رو بر ان سنک و خاک

میمالند و از ان نورهای معنوی بهرهای نامتناهی میبینند که خانه کعبه را اکر از یکدانه یاقوت

میساخت مردم بسیار یاقوت میرفتند نه بفرمان حی لایموت و بزرکواری و نفاذ

حکمش نظام نمی یافت بعد از ان پادشاهان پادکاه خود را ساخته و کم زینت برای

مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال خود چندان در انجا جلوه داده که پاد

شاهان با شوکت و نخوت چون بان آستانها میرسند بی اختیار بر خاک می افتند و

چهره را بر فرش آن زمین میکنند و کسی را که اندک بصیرت باشد میداند که بعوض

طلا و مروارید و یاقوت بران در و دیوارها چه نورها و فیضهای روحانی بکار رفته

که دیده عقلها را حیران میکند و دیکر از پادکاههای قریش مساجد است که انها محل قرب

و فیض خود کردانیده و ان بیوتی فی الارض المساجد در شان انها فرموده و بر روی

بوریاهای کهنه انها برای دوستان خود که دیده بصیرت ایشان را جلا داده فرشهای زر

اندود رحمت و مکرمت بدون از روی بساط لطف و رحمت کسترده در شبهای تار

مشعلهای نور هدایت در محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است و دلهای

ایشان را چنان مایل بان مکان عالیشان کردانیده است که بیکبار همه انها از علایق

دنیوی و خانمان منقطع میشوند و کاه بضرورت زمانی دور میشوند مانند ماهی که از اب

جدا شده باشد قرار نمیکیرند تا باز خود را بان محل انس و راحت رسانند و از جمله فواید

عظیمه مساجد اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است که با یکدیکر همه میبینند و در سلوک راه

نجات یکدیکر [illegible] میکنند [illegible] نماز بیکدیکر بفضیلت جماعت فایز میشوند و نماز

چیزی کم شود هرکه بپای خود بسوی مسجدی برود برای نماز جماعت بهر کامی که
بردارد هفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنویسد و هفتاد هزار درجه اش
بلند کنند و اگر بر این عمل باشد که بمیرد حق تعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید
که در قبر او را عبادت کنند و در تنهائی قبر مونس او باشند و از برای او استغفار نمایند
تا از قبرش مبعوث شود و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را وصیت
فرمود که سه چیز است که باعث رفع درجات می شوند کامل ساختن وضو
در هوای سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن
بجهت نمازهای جماعت و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت
رسول ص شرط نمود با همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود
که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمیشوند تا این عمل را ترک کنند یا امر میکنم مؤذن را
که اذان و اقامه بگوید و حضرت امیرالمؤمنین را میفرستم که هرکه بنماز حاضر نشده باشد
خانهای ایشان را بسوزانند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود
که هرکه اذان نماز جماعت را بشنوید در مسجد و بی عذری از مسجد بدر رود او منافقست
مگر آنکه اراده برگشتن داشته باشد و بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله
مرویست که هرکه نمازهای پنجگانه را با جماعت ادا نماید بشما گمان نیکی باو ببرید
شهادت او را قبول نمائید و در حدیث دیگر فرمود که هرکه نماز صبح را با جماعت
بکند پس در امان خداست و هرکه بر او ظلم کند چنانست که بر خدا ظلم کرده است
و هرکه پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است و بسندهای معتبر منقولست که نماز
جماعت برابر بیست و پنج نماز تنهاست و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که کسی که انتظار نماز کشد بعد از نماز او از جمله زائران خداست
و بر خدا لازمست که زایر خود را گرامی دارد و آنچه از او بطلبد عطا فرماید فرمود

است که صفهاي جماعت در زمين مانند صفهاي ملايكه در آسمان و يك ركعت نماز جماعت برابر است با بيست و چهار ركعت كه هر ركعتي نزد حق تعالى محبوب تر باشد از عبادت چهل سال و در روزي كه حق تعالى اولين و آخرين را براي حساب جمع نمايد هر كه قدم بسوي برداشته باشد خدا هولهاي قيامت بر او آسان كند و او را به بهشت رساند و در حديث ديگر فرموده كه هر كه نماز صبح را بجماعت بگذارد و بنشيند و بتعقيب و مشغول ذكر الهي باشد تا آفتاب طالع شود حق تعالى در جنة الفردوس هفتاد درجه باو كرامت فرمايد كه از هر درجه تا درجه هفتاد ساله راه باشد بدويدن اسب فربه تند رو و هر كه نماز ظهر را بجماعت بجا آورد حق تعالى در جنة عدن پنجاه درجه باو عطا فرمايد كه از هر درجه تا درجه پنجاه ساله راه باشد بدويدن اسب تند رو و هر كه نماز عصر را با جماعت بكند چنان باشد كه هشت نفر با فرزندان اسمعيل را از بندگي آزاد كرده باشد و كسي كه نماز شام را بجماعت بكند حج مبرور و يك عمره مقبول براي او نوشته شود و هر كه نماز خفتن را بجماعت بكند ثواب عبادت شب قدر باو عطا فرمايد و در حديث ديگر منقولست كه نبي باصحابه فرمود كه ميخواهيد شما را دلالت كنم بر عملي كه كفاره گناهان شما باشد و بسبب آن حق تعالى حسنات شما را زياده گرداند گفتند بلي يا رسول الله گفت وضو را كامل ساختن با دشواري شدت و بسيار گام برداشتن بسوي مسجدها و انتظار كشيدن نماز بعد نماز و هر كه از شما از خانه خود باوضو بيرون آيد و نماز را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نمايد و بنشيند و انتظار نماز ديگر ببرد ملايكه از براي او دعا كنند كه خداوندا او را بيامرز خداوندا او را رحم كن و بر او رحمت فرست و در حديث معتبر ديگر فرمود كه هر كه پيشنمازي جماعتي بكند برخصت ايشان و راضي بامامت او باشند و در حاضر شدن نماز رعايت اعتدال نمايد و نماز نيكو موافق حال ايشان بجا آورد حق تعالى مثل ثواب آن جماعت باو عطا فرمايد بي آنكه از ثواب ايشان

اشدکم له خوفا یا اباذر ان المتقین الذین یتقون الله عزوجل من الشیء الذی لا یتقی منه خوفا
من الدخول فی الشبهة یا اباذر من اطاع الله عزوجل فقد ذکر الله وان قلت صلواته
وصیامه وتلاوته القران یا اباذر اصل الدین الورع وراسه الطاعة یا اباذر کن ورعا یکن
اعبد الناس وخیر دینکم الورع یا اباذر فضل العلم خیر من فضل العبادة واعلم انکم لو صلیتم
حتی تکونوا کالاوتار ما ینفعکم الا بورع یا اباذر ان اهل الورع الزهد فی الدنیا هم اولیاء الله
حقا ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده باشد از اهتمام تو باصل عمل
و بسیاری آن بدرستی که اندک نیست عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه
باشد اندک عملی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل با تقوی مقبولست چنانچه
حق تعالی میفرماید که خدا قبول نمیفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاری ای
ابوذر آدمی از متقیان نمیشود تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و بدقت
تر از محاسبه که شریکی در مال شریک خود را میکند تا آنکه بسبب محاسبه نفس خود
آگاه شود و بداند که خوراکش از کجا بهم میرسد و آشامیدنش از کجاست
و پوشیدنش از کجا از حلال بهم میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد
ای ابوذر کسی که پروا نکند که مالش از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته
باشد حق تعالی پروا نمیکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد
که گرامی ترین مردم باشد پس تقوی را پیشه خود کند و از خدا بپرهیزد ای ابوذر
محبوب ترین شما نزد حق تعالی کسی است که خدا را بیشتر یاد کند گرامی شما نزد حق
کسی است که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب
الهی که ترس خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر متقیان جماعتی اند که از خدا
میترسند و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزهای که از آنها اجتناب لازم
نیست و حلالست از ترس آنکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که

که طلب روزی نمایند در ما بین طلوع صبح و طلوع آفتاب که آن تأثیرش در روزی
زیاده از سفرها کردنست برای تجارت و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست
که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت
و بعد از نماز عصر یکساعت تا من مهمات ترا کفایت کنم و حاجات ترا برآورم و در حدیث
دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای نماز خود بنشیند و بیاد خدا مشغول باشد
تا آفتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور گرداند و در حدیث دیگر فرمود که ثواب
حج بیت الله الحرام باو کرامت فرماید گناهانش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب
گردانیده است بر شما باد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتی روزیست و از حضرت
رسول ص مرویست که آدمی را بعد از هر نمازی یک دعای مستجاب هست بالجمله احادیث
در فضیلت تعقیب نماز بسیارست و تعقیبات مخصوصه از حضرت رسول صلوات الله
علیهم بسیار وارد شده است باید که آنها را تحصیل نمایند و بر آنها مداومت کنند و کسی
که آنها را نیابد قرآن خواندن و هر ذکری که داند خواندن ثواب تعقیب دارد و بعضی
لغتی که دانند حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها یا ابا ذر کن بالعمل
بالتقوی أشد اهتماما منك بالعمل فإنه لا يقل عمل بالتقوى وكيف يقل عمل يتقبل يقول الله
عز وجل إنما يتقبل الله من المتقين يا أبا ذر لا يكون الرجل من المتقين حتى يحاسب نفسه
أشد من محاسبة الشريك شريكه فيعلم من أين مطعمه ومن أين مشربه ومن أين ملبسه
أمن حلال أم من حرام يا أبا ذر من لم يبال من أين اكتسب المال لم يبال الله عز وجل من أين
أدخله النار يا أبا ذر من سره أن يكون أكرم الناس فليتق الله عز وجل يا أبا ذر إن أحبكم
إلى الله جل ثناؤه أكثركم ذكرا له وأكرمكم عند الله عز وجل أتقاكم له وأنجاكم من عذاب الله

اطلاق میکنند و از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر این آیه حق تقاته حضرت
فرمود که حق تقوی و پرهیزکاری آنست که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او
نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و خدا را در هیچ حال فراموش نکنند و شکر نعمت او نمایند
و کفران نکنند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام عمل بهترین
اعمال است فرمود که تقوی و پرهیزکاری و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که اندک عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوی باشد راوی
پرسید که چگونه میشود عمل بسیاری که بی تقوی باشد فرمود که مثل شخصی که طعام
بسیار اطعام میکند و بهمسایگان نیکی و احسان میکند و پیوسته مهمان بخانه اش
می آیند اما اگر حرامی او را میسر میشود مرتکب میشود اینست عمل صالح بدون تقوی و عمل
اندک با تقوی آنست که اندکی که او میکند از اطعام و احسان و خیرات میکند اما چون
دری از درهای حرام بر او گشوده شد داخل نمیشود و بسند معتبر منقولست که عمرو بن
سعید بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که من بعد از سالها شما را ملازمت
میکنم می خواهم مرا وصیتی بفرمائی که بآن عمل نمایم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم
بتقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن از منهیات خدا و سعی و اهتمام نمودن در عبادات
و بدانکه اهتمام در عبادت نفع نمیکند بی پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا
بپرهیزکاری و حفظ کنید دین خود را بورع و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بو
که نمیتوان رسید بانچه نزد حق تعالی است از ثواب و درجات رفیعه مگر بورع و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت صادق ع
منقولست با بی الصباح فرمود که چه بسیار کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر
نماید اما اصحاب من نیستند مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد و برای خالق
و آفریننده کارش عبادت کند و امید ثواب از او داشته باشد این جماعت اصحا

اطاعت خدا میکنند در فعل طاعات و ترک محرمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر
خدا بیشتر کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد ای ابوذر
اصل دین ورع و ترک محرمات است و سر دین طاعت خداست ای ابوذر صاحب
ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات خداست
ای ابوذر فضیلت علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت و بدانکه اگر اینقدر
نماز کنید که مانند کمان خم شوید و اینقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید
بشما نفع نخواهد کرد مگر با ورع ای ابوذر انان که ورع از محرمات ورزیده اند و زهد
و ترک دنیا اختیار کرده اند ایشان بحق و راستی اولیاء و دوستان خدا اند بدانکه
بدانکه تقوی سرمایه جمیع سعادات است و یک شرط عظیم از شرایط قبول طاعات است
چنانچه نص قران دلالت بران کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت نمودن
و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت بادمی ضرر میرساند و مراتب ان بسیار است
مرتبه اول تقوی از شرک و کفر است که موجب خلود در جهنم میشود و بدون این
مرتبه هیچ عمل و عبادتی صحیح نیست مرتبه دوم تقوی از جمیع محرمات و از ترک جمیع
واجبات است مرتبه سیم تقوی از فعل مکروهات و از ترک سنتها است و این مرتبه
بتدریج کامل میگردد تا بمرتبه متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است
و این دو مرتبه که هر یک بر مراتب بسیار مشتملند در کمال و قبول عمل و بعد اند و هر چند
آدمی درین مراتب کاملتر میشود عملش بقبول نزدیکتر میگردد و فواید آثار از قرب و محبت
و معرفت و اتصاف باخلاق حسنه بیشتر بر اعمالش مترتب میشود و این مرتبه آخر
انهایت انچه حق تعالی فرموده است که اتقوا الله حق تقاته از خدا بپرهیزید چنانچه سزاوار
تقوی و پرهیزکاریست و ورع بحسب معنی نزدیکست بتقوی و گاهی ورع را بر ترک
شبهات اطلاق میکنند و گاهی بر ترک محرمات و شبهات و گاهی بر معانی تقوی نیز

نماید امردم بدانکه حلم وبرده باری نمودن وخشم خود را فرو خوردن واز تندیها وبدیهای
مردم عفو نمودن از صفات پیغمبران وائمه صلوات الله علیهم ودوستان خداست وعقل
وشرع بر حسن نیکی این صفات جمیله شهادة داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص
منقولست که در خطبه فرمودند میخواهید خبر دهم شما را به بهترین خلقها دنیا وآخرت عفو
نماید از کسی که بر شما ظلم کند وصله ونیکی کنید باکسی که از شما قطع کند واحسان کنید باکسی
که باشما بدی کند وعطا کنید بکسی که شما را محروم گرداند واز علی ابن الحسین صلوات الله علیه
منقولست که چون در روز قیامت حق تعالی اولین وآخرین را در یک زمین جمع نماید منادی ندا
کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه بایشان گویند که چه چیز بود
فضل شما گویند که ما صله میکردیم باکسی که از ما قطع میکرد وعطا میکردیم بکسی که ما را محروم میکرد
وعفو مینمودیم از کسی که بما ظلم میکرد پس بایشان گویند که راست گفتند داخل بهشت میشوید
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پشیمانی بر عفو کردن بهتر وآسانتر است از پشیمانی
بر عقوبت از حضرت علی ابن الحسین منقولست که هیچ جرعه نزد من محبوب تر نیست از جرعه
خشمی که فرو میبرم وصاحبش را بان مکافات نکنم واز حضرت امام محمد باقر ع فرمود که
پدرم میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی وروشنی چشم پدرت نمیشود مانند جرعه
خشمی که عاقبتش صبر است از حضرت صادق ع منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو
نمیخورد مگر آنکه حق تعالی عزت او را در دنیا وآخرت زیاده میگرداند وحق تعالی فرموده است
در مقام مدح جماعتی که از جماعتی که خشم خود را فرو میخورند وعفو میکنند از مردم خدا
دوست میدارد نیکوکاران را وحق تعالی او را زیاده بر آن غربت در آخرت ثواب عظیم کرامت
میفرماید واز حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که خشمی را فرو خورد وقدرت
بر انتقام داشته باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی وایمان ورضا وخشنودی وبسندها
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود به سببی

باشند و از حضرت امام محمّد باقر ع منقولست که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اجتناب
کن از آنچه بر تو حرام کرده‌ام تا پرهیزکارترین مردم باشی و از حضرت صادق ع پرسیدند
که صاحب ورع از مردمان کیست فرمود که کسی که پرهیزکار چیزهای که خدا حرام کرده است
و در حدیث دیگر فرمود که ما آدمی را مؤمن نمیشماریم مگر آنکه جمیع اوامر ما را متابعت نماید
و اراده و خواهش فرموده ما را داشته باشد و از جمله متابعت و اراده امر ما ورع و پرهیزکاری
پس ورع را زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید و بورع دفع مکر و کید دشمنان
ما از خود بکنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود که صاحب ورع ترین
مردم کیست که نزد شبهها توقف نماید و از شبهه احتراز نماید و عابدترین مردم کیست که فرا
یض و واجبات الهی برپا دارد و نیکو بعمل آورد و زاهدترین مردم کیست که حرام را ترک
نماید و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که هر که ما را دوست دارد باید که باعمال
ما عمل نماید و استعانت جوید بورع و بدرستی که بهتر چیزی که در امر دنیا و آخرت باو استعانت
توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است و از حضرت
صادق ع منقولست که بر شما باد بورع از ترک محرمات و شبهات و بدرستی که ورع
دینی است که ما پیوسته ملازم آن میباشیم و خدا را بآن عبادت میکنیم و آنرا اراده مینمائیم
از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود بلکه مرتکب محرمات
شوید و بر ما دشوار باشد شفاعت شما یا اباذر من لم یأت یوم القیمة بثلث فقد خسر
قلت وما الثلث فداك ابی وامی قال ورع یحجزه عما حرم الله عز وجل علیه وحلم یرد به جهل
السفیه وخلق یداری به الناس ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با این سه خصلت زیان
نموده او خاسر و زیانکار است ابوذر گفت که این سه خصلت چه خصلتها است پدر و مادرم
فدای تو باد فرمود که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهائی که حق تعالی بر او حرام کرده
است و حلمی که باو رد کند و دفع نماید جهالت و سفاهت بیخردان را و خلقی که مدارا نماید

حق تع او را داخل بهشت کند بی حساب و او شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیله
عظیم اند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که خود را نگاه دارد در هنگام خوا
هش و هنگام ترس و در هنگام غضب حق تع بدن او را از آتش جهنم حرام گرداند و از حضرت
رسول ص منقولست که سه خصلتست که هر که این سه خصلت در او نباشد از من نیست
و از خدا نیست یعنی که امت پسندیده من و بنده خالص خدا نیست پرسیدند که آن خصلتها
چیست فرمود که حلمی که بآن رد کند جهالت و بیخردی جاهلان را و خلق نیکی که بآن در میان
مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر
فرمود که هر که خشمی را فرو برد حق تع دلش را پر از ایمان کند و هر که ظلمی بر او واقع شده
باشد عفو نماید حق تع در دنیا و آخرت عزیز کرداند و بسند معتبر منقولست از حضرت
امیر المؤمنین ع پرسیدند که کدام یک از خلق قوی و توانا ترند فرمود که هر که حلیم تر و بردبار
تر است پرسیدند که بردبار ترین مردم کیست فرمود که هر که هرگز بغضب نیاید و از حضرت
رسول ص منقولست که سزاوار ترین مردم بعفو کردن کسی است که قدرتش بر عقوبت بیشتر
باشد و دور اندیش ترین مردم کیست که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسندهای معتبر
منقولست در تفسیر صفح جمیل که حق تع بآن امر فرموده است که مراد آنست که عفو کنی بی آنکه
عتاب کنی صاحب جرم را و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقولست که حضرت
موسی ع فرمود از حق تع سؤال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم
و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود که او را اعانت می نمایم در هولهای روز قیامت و بسند
معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که حق تع به پیغمبری از پیغمبرانش وحی فرمود که چون
صبح بیرون میروی اول چیزی که در نظرت می آید آنرا بخور دوم را که ببینی او را بپوشان و سیم
را قبول کن و چهارم را مأیوس از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و بیرون آمد کوهی عظیم
دید ان برابرش می نماید ایستاد و متفکر شد که حق تع فرموده است که این را بخورم و حیران

که مکافات انتقام کسی که در حق معصیت خدا میکنند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت
کنی از حضرت علی ابن الحسین ع منقولست که فرمود که خوش می آید مرا کسی که حلمش در هنگام غضب
او بدادش رسد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حق تعالی دوست میدارد صاحب حیا صاحب
حلم بردبار را و از حضرت رسول ص منقولست که حق تعالی هرگز کسی را بجهالت و تند خوئی عزیز نکرده
است و هرگز کسی را بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق ع منقولست که حلم بس است
معین و یاور آدمی و اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار و در حدیث دیگر فرمود که چون
در میان دو کس منازعه میشود دو ملک نازل میشوند و بان یکی که سفاهت و تندی و هرزه
گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی سزاوار آنچه را گفتی و عنقریب است جزای گفتهای خود را خواهی
یافت و بان دیگری که حلم کرده میگویند که حلم کردی و صبر کردی بزودی خدا ترا خواهد آمرزید
اگر حلم خود را باتمام رسانی و اگر ان دیگری هم ترک حلم کرده هرزهای او را جواب گفت آن دو
ملک بالا میروند و ایشان را بکار خود میگذارند و در حدیث دیگر فرمود که ما اهل بیتیم
که مروت ما آنست که عفو میکنیم از کسی که بر ما ظلم کند و از حضرت رسول ص منقولست که حضرت
عیسی ع بحضرت یحیی نصیحت کرد که هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو باشد بدان
که گناهی بیاد تو آورده‌اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد بدان که بی تعب تو
از برای تو ثوابی نوشته شد است حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که سه کس اند که می باید
از هر کس انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه و حلیم و بردبار از سفیه و بیخرد
و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکار و حضرت صادق ع فرمود که سه خصلتست که در هر که باشد
حق تعالی او را از حور العین تزویج نماید بهر نحوی که خواهد فرو خوردن خشم و صبر کردن
بر شمشیرها در راه خدا و شخصی که مالی حرام او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و در حدیث
دیگر فرمود که سه خصلتست که در هر که باشد از خصلتهای ایمان در حق او کامل گردانیده است
کسی که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا عفو کند و از تقصیر مردم بگذرد

چه آزارها متحمل شدند و حلم فرمودند خصوصاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قریش و غیر ایشان چه
خشونتها دیدند و چه محنتها کشیدند و یکمرتبه بر ایشان نفرین نکردند و آن معدن آداب
و مفخر اولو الالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمودند و از آن جماعت چه بی ادبیها
و گستاخیها نسبت بآنجناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند که روزی
آنحضرت براهی میرفتند اعرابی آمد از پشت سر ردای آنحضرت گرفت و کشید چندانکه اثر آن
در گردن مبارک حضرت ماند و گفت ای محمد عطائی بمن ده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم
فرمودند و باو عطا جزیل نمودند مقارن این حال حق تعالی در نعت آنجناب فرستاد که انک لعلی
خلق عظیم بدرستی که بر تو خلق عظیمی و با آن بدیها که کفار قریش با آنحضرت کرده بودند
چون در فتح مکه اسیر آنحضرت شدند و همه در مسجد الحرام بی حربه و سلاح حاضر شدند
حضرت بر در کعبه ایستادند و هر یک از ایشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که با ما چه
خواهی کرد فرمود که آن میکنم که یوسف با برادرانش کرد بر شما ملامتی نیست و اگر مسلمان
شوید خدا شما را می آمرزد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که آن زن یهودیه را
که گوسفند را از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت
حضرت آوردند حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت که با خود چنین اندیشه کردم
که اگر او پیغمبر است باو ضرر نخواهد رسانید و اگر پادشاه هست مردم را از او راحت میدهم
و بآن عمل حضرت از او عفو فرمودند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که یهودی چند دینار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله میطلبید روزی آمد و طلب نمود حضرت
فرمود که ای یهودی حاضر ندارم که بدهم گفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم
حضرت فرمود که نزد تو مینشینم تا بهم رسد پس حضرت در همان موضع با او نشستند
تا وقت نماز عصر در آنجا ادا فرمودند و با او نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در همان موضع
کردند و شب در آنجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز در آنجا کردند و یهودی ملازم آنحضرت

این بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته حق تعالی مرا امر میکند بچیزی که من طاقت آن نداشته
باشم پس بجانب آن کوه روان شد که آنرا بخورد هرچند نزدیک تر میرفت آن کوه
کوچک تر میشد تا چون بنزد آن رسید آنرا بقدر لقمه یافت آنرا خورد آنقدر لذت از آن لذت
یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر پاره راه میرفت طشت طلائی دید چون مامور شده بود
آنرا بپوشاند گوی کند و آنرا پنهان کرد و روانه شد بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک
بیرون افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست چون پاره
دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می آید و قصد شکار آن مرغ نموده و مرغ باو پناه
آورد چون حق تعالی امر فرموده بود که آنرا قبول کند آستین خود را کشود تا مرغ داخل آستین
او شد پس باز از عقب رسید و گفت شکار از دست من گرفتی من چند روز است که از
پی این شکار میدوم چون حق تعالی امر فرموده بود که آنرا مایوس نکرداند پاره از گوشت
ران خود را برید و نزد آن افکند چون پاره دیگر راه رفت گوشت مرداری گندیده کرم افتاده را دید
چون مامور شده بود که از و بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب باو گفتند که آنچه مامور
شده بودی کردی دانستی که آنها چه بود گفت نه گفتند که آن کوه صورت غضب بود و
بدرستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمیشناسد و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را
شناخت و غضبش ساکن شد عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذیست که خوردی و اما
آن طشت پس آن عمل صالح است که چون آنرا بپوشاند و مخفی میکرداند حق تعالی البته آنرا
ظاهر میکرداند برای آنکه در دنیا او را زینت دهد یا آنچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب
آخرت اما مرغ پس مثل آن شخصی است که ترا نصیحتی میکند باید که نصیحت او را قبول نمائی
اما باز پس مثل آن شخصیست که از حاجتی طلب مینماید او را مایوس مکن اما گوشت مردار
گندیده آن غیبت است از آن بگریز ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم غیظ را بدانی نظر
کن با حوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و از درشتیها خوی گمراهان

و از مخالفان اهل ایمان بکفر ظاهر نیز نسبت میدادند و کنایها میگفتند و عفو میفرمود و متعرض
ایشان نمیشد و نقل کرده‌اند که روزی آنحضرت در بازار خرما فروشان میگذشتند کنیزکی را
دید که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت مولای من مرا فرستاده بود که یک درم خرما
بخرم و ازین مرد خریدم چون بردم ایشان نپسندیدند الحال پس آورده‌ام و این مرد قبول نمیکند
حضرت فرمودند که ای بنده خدا این کنیزکیست و اختیاری ندارد درهمش را رد کن و خرما را
بگیر آن مرد حضرت را نشناخت و برخواست و دستی بر سینه آنحضرت زد مردم او را گفتند که امیر
المؤمنین است آن مرد لرزنده شد و رنگش زرد شد و خرما گرفت و درهم را پس داد و گفت یا امیر
المؤمنین از من راضی شو فرمود که چون حق مردم بمردم رسانیدی بسی از تو راضیم و بروایت
دیگر منقولست که آنحضرت غلامی داشتند مکرر او را طلبیدند و او جواب نگفت چون بیرون آمدند
دیدند که در پیش در ایستاده است فرمودند که چرا جواب نگفتی گفت تنبلی مرا مانع شد از جواب
گفتن و از عقوبت شما ایمن بودم [illegible] فرمود که حمد و سپاس خداوندی که مرا چنین کرده که
خلق از عقوبت من ایمن اند و در راه [illegible] غلام را آزاد کردند و بروایت دیگر منقولست
که چون حضرت امیر ... بجنگ عمرو بن عبدود رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافت آن
شمشیر بر وی نزدند صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کرد حضرت رسول ص
فرمود که سبب توقف و تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون بار دیگر آنحضرت بر او
ظفر یافتند و او را کشتند حضرت رسول ص از علت توقف و تاخیر سؤال فرمودند حضرت
فرمود که او در اول فحش گفت و آب دهان بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او
از روی غضب باشد و مراد نفس نه از برای خدا پس او را گذاشتم تا غضبم فرو نشست و
خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیگر منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین ع
زنی را دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و مشک را از او گرفتند و با او رفتند تا بجائی

وحملا نمیشدند و عصا به او را تهدید و وعید مینمودند حضرت بصحابه فرمود و گفت چه میخواهید
از او گفتند یا رسول الله یهودی ترا اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که خدا مرا
مبعوث نکردانیده است که ظلم نه بکسی که در امان خدا باشد و نه بر کسی که در امان نباشد چون
روز بلند شد یهودی شهادت گفت و مسلمان شد و گفت نصف مال خود را میدهم که در راه
خدا صرف نمائی والله که من این کار برای این کردم که پیغمبری تو تمیز ظاهر شود زیرا که نعت
ترا در توریة خوانده ام که محمد بن عبدالله مولدش مکه است و محل هجرت او مدینه است
و درشت خو نیست و غلیظ نیست و صدا بر روی مردم بلند نمیکند و فحش و دشنام را
نیک من شهادت میدهم که خدا یکیست و تو پیغمبر و فرستاده اوئی و اینک مال من برای نسب
هرچه خواهی در مال من بکن و آن یهودی بسیار داشت بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین ع
فرمود که فراش حضرت رسول ص عبائی و بالش تکیه حضرت پوستی بود که درمیانش
لیف خرما پر کرده بودند شبی آن عبا را دو ته کردند برای آنحضرت که راحت بیشتر باشد
چون صبح فرمود که دیشب بسبب نرمی فراش دیر بنماز برخواستم دیگر تکیه بهمان زیده
حضرت امیرالمؤمنین ع چه محنتها از صحابه حضرت رسول ص و از اصحاب خود کشیدند
و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل همه شمشیر بروی کشیدند
و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه را
با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن با آن معونه همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن
آزارها که بآنحضرت رسانیده بود رها کرد و عبدالله بن زبیر را با آن شدت عداوت
و آزارها که بآنجناب رسانده و هرزه که بعد از اسیر شدن رها کرد همچنین در باب اصحاب
نهروان و غیر ایشان بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را امر بکشتن او نفرمود و حضرت امام
حسین ع وصیت فرمود که او را یکضربت بیش مزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعام و
شراب که من میخورم باو هم بدهید و چندین هزار خارجی درمیان اصحابش بودند

حق بود و آنچه حکم میکرد همه عدل بود پیوسته چشمهاء علوم از جوانب او جاری بود و سخنان
حکمت از اطراف و نواحی او ظاهر میشد پیوسته از دنیا و زینتهای آن وحشت مینمود و بشبها و تاریکیها
شب انس میگرفت والله که پیوسته آب دیده اش روان بود و فکرهایش دور و دراز بود
و پیوسته در تفکر بود و دست را حرکت میداد و با خود مخاطبها میفرمود و با پروردگار
خود مناجات مینمود و از جامهای هر چه درشت بود او را خوشتر می‌آمد و از خوردنیها
هر چه لذتش کمتر بود برای او گواراتر بود والله که در میان ما مثل یکی از ما بود و بنیادی خود
با ما نمیداد چون بنزد او میرفتیم ما را نزدیک خود مینشانید و هرگاه که سؤال میکردیم جواب
میفرمود با آنکه با ما این روش سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او با او سخن نمیتوانستیم گفت
از عظمت و شوکت او نظر بروی اش نمیتوانستیم کرد چون تبسم میفرمود دندانهای مبارکش
مانند مروارید ظاهر میشد اهل دین و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست
میداشت مردم صاحب قوت و دولت طمع نمیکردند که میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان
و بیچارگان از عدالتش مأیوس نبودند قسم میخورم بخدا که در بعضی از شبها او را میدیدم در
عبادت تا یکی شب که در محراب ایستاده بود دست در ریش خود زده بود و بخود استغاثه میکرد مانند کسی که ماری
یا عقربی او را گزیده باشد و گریه میکرد مانند کسی که مصیبت عظیمی باو رسیده باشد و گویا در گوشم
هست که میگفت و میفرمود که ای دنیا آیا بمن متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات
بفریب دیگری برو که مرا با تو کاری نیست ترا سه طلاق گفته‌ام و مرا بتو رجوعی نیست
عمر تو کوتاه است و امر تو سهل است و آرزوهای تو بی قدر است آه آه از کمی توشه و درازی
سفر و بسیاری و تنهائی راه و عظمت هولی که برابر ما وارد میشود پس آب چشم معویه
در این حال بر ریشش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخاست و معویه گفت که والله
که ابوالحسن چنین بود که میگوئی بگو که از مفارقت او چه حال داری گفت از بابت کسی ام که فرزند
یگانه اش بر روی سینه اش کشته باشند پس برخاست و گریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد

که از پیش خواست برساند و در راه از احوال او سوال نمودند گفت علی ابن ابی طالب شوهر مرا به
بعضی از سرحدها فرستاد و کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته و من چیزی ندارم و مضطر
شده‌ام که خدمت مردم میکنم حضرت برگشتند تا صبح چون صبح شد زنبیلی پر از
آرد و گوشت و خرما و انواع طعامها کردند و روی بخانه آن زن روان شدند و بعضی از اصحاب
التماس کردند که بما دهید تا همراه شما بیاوریم فرمودند که کی حامل در زمین در آخرت بخواهد بود
چون بخانه آن زن رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست فرمود که من آن بنده‌ام که
دیروز مشک برای تو برداشتم در وا کن تا که برای اطفال تو چیزی آورده‌ام زن گفت خدا
از تو راضی باشد و میان من و علی ابن ابی طالب حکم کند چون در را گشودند حضرت فرمودند
که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بگذار که من خمیر کنم و نان بپزم تو و اطفال را ساکت نما یا من
اطفال را محافظت نمایم و تسلی کنم و تو نان بپزی گفت من در نان پختن صاحب وقوف ترم
تو اطفال را نگاهداری کنید پس آن زن آرد را خمیر کردند و حضرت گوشت را پختن و گوشت
و خرما و مویز را لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که باشیان میدادند می
فرمودند که ای فرزند علی ابن ابی طالب را حلال کن و خمیر بتنور آمد زن گفت ای بنده خدا بیا
و تنور را برافروز حضرت متوجه برافروختن تنور شدند در این حال زنی از همسایه آنجا بخانه آمد و
حضرت را شناخت و بآن زن گفت که ای این امیر مؤمنان و پادشاه مسلمانانست که تو را
خدمت میکند پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت و فریاد برآورد که من از شرمندگی تو
چگونه بیرون آیم حضرت فرمود که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیر
کرده‌ام و بروایت دیگر منقولست که ضرار بن ضمره نزد معویه علیه اللعنه آمد معویه باو گفت
که علی را برای من وصف کن مرا معاف از این امر معویه گفت که معاف نمیدارم ضرار گفت والله
که صاحب اندیشهای دور و دراز بود در راه خدا قوی و شدید بود پیوسته میفرمود همه

وشفقتهای بسیار برای سلامتی او نمود تا وفات حضرت فاطمه فرمود که یا رسول الله چه میکنم خدا را
بر نعمتهای او شکر میکنم او را باحسان علی او در بین حال حق تعالی بحضرت رسول وحی فرستاد
که رو باشد که چه بسیار تو را کرامتهای خود اعطا میکنم بعد که تو راضی شوی فرستید دیگر نقل است
که شامی [illegible] حضرت امام حسن را دید که سواره میرفت زبان بطعن و لعن حضرت گشوده
چون فارغ شد حضرت امام حسن ع رو باوی کرد و سلام کرد و تبسم نمود و فرمود
که ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اگر توانگری میخواهی ترا توانگر
میکردانم و هرچه سوال نمائی بتو عطا میکنم و اگر راه هدایت بخواهی بتو مینمایم و اگر گرسنه سیرت
میکنم و اگر عریانی میپوشانم و اگر محتاجی ترا غنی میکردانم و اگر رانده شده ترا پناه میدهیم
و مطلبی که داری [illegible] ادا میکنم و اگر پیاده بخانه ما آئی تا هنگام رفتن مهمان ما باشی از برای تو
بهتر است [illegible] داریم گشاده و آنچه میخواهی از مال و اسباب میسر است چون آن شامی
این نوع کلمات از آنحضرت شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در زمین
و دانستم که خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را بکی دهد و تو و پدرت دشمن ترین خلق
بودید نزد من اکنون محبوبترین خلق خدائید نزد من و بار خود را بخانه آنحضرت برد تا در مدینه بود
بود مهمان آنحضرت بود و دوست دار اهل بیت علیهم السلام و در روایتی وارد شده است که در
میان محمد بن حنفیه و حضرت امام حسین منازعه بود محمد حنفیه بحضرت نوشت که ای برادر
پدر من و تو علی ابن ابی طالب است و مادر تو فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است
و اگر تمام عالم پر از طلا میشد و مادر من مالک آنها میبود بفضل مادر تو نمیرسید چون نامه مرا
بخوانی بنزد من بیا تا مرا راضی کنی که تو اولائی بفضل و احسان بمن والسلام حضرت چون
نامه را خواند بنزدیک برادر آمد و مبادرت نمودند و دیگر میان ایشان چیزی واقع نشده و
از علی ابن الحسین منقولست که چون با حضرت امام حسین و لعنة الله علی من قتله بکربلا
میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و بار نمیکردیم مگر آنکه آنحضرت یحیی را یاد میکرد روزی

به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست از ابوذر که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه
از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هدیه آورد که چهار هزار درهم قیمت آن بود و در خانه
آن حضرت خدمت میکرد روزی حضرت فاطمه علیها السلام داخل شد و دید که سر حضرت
امیر المؤمنین ع در دامن آن کنیزک است حضرت فاطمه فرمود که چیزی واقع شد حضرت
فرمود که نه والله که ای دختر محمد هیچ واقع نشده است حضرت فاطمه فرمود که مرا رخصت ده
که بخانه پدر خود روم فرمود که اختیار داری و مادونی چون متوجه خانه حضرت رسول ص
شد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میگوید فاطمه بشکایت علی
می آید در باب علی چیزی قبول مکن در این حال حضرت فاطمه رسید حضرت رسول ص فرمود
که آمده که شکایت بکنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود که برگرد و بگو که من برغم انف تو راضیم حتی
بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برگشت و سه مرتبه بنفاد این سخن را فرمود حضرت امیر
المؤمنین فرمود که شکایت مرا بخلیل من و حبیب من کردی من از شرمندگی حضرت چون کنم خدا را
گواه گرفتم ای فاطمه این کنیزک را از برای خدا آزاد کردم و چهار صد درهم که از عطاهای من زیاد
آمده تصدق کردم بر فقرای اهل مدینه پس جامه پوشید و نعلین در پا کرد و متوجه
خدمت حضرت رسول ص شدند در آنجا جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت
سلام میرساند و میفرماید که بعلی بگو که بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیزک را از برای خشنودی
فاطمه آزاد کردی و اختیار جهنم را بتو گذاشتم برای چهار صد درهم که تصدق کردی پس هر که را
خواهی برحمت من داخل بهشت کن و هر که را خواهی من از جهنم بیرون آور پس در آن وقت
حضرت امیر المؤمنین فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و بروایت دیگر از حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست که روزی حضرت رسول ص بخانه حضرت فاطمه رفتند و دیدند که عبائی
از پشم جلهای شتر در بر دارد و در اثنای شیر دادن فرزند خود بدست مبارک
خود آسیا میکند حضرت گریان شدند و فرمودند که ای فرزند که ای فرزند صبر کن تلخیهای

در آن کاسه طعامی بود و از ترس بیفکند در دست حضرت فرمود که برو که آزاد کردم
ترا از برای خدا و بروایت دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد
غلامان آنحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که بگذارید که آنچه پنهان از ما بود
بیشتر است زیاده از آنست که ما را نسبت میدهند پس رو بآن شخص کردند و فرمودند
که آیا ترا حاجتی هست آن مرد خجل شد حضرت فرمود که جامه را با هزار درهم باو عطا
کردند آن مرد گویان شد و برگشت و فریاد میکرد که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی
و بروایت دیگر منقولست که شخصی آنحضرت را دشنام داد حضرت فرمود که ای جوان
عقبه بسیار دشوار در آخرت در پیش داریم اگر من از آن عقبه خلاص گذشتم از گفته
تو پروا ندارم و اگر در آن عقبه حیران بمانم من بدترم از آنچه تو میگوئی و در روایت
دیگر آمده است که شخصی باین جناب ناسزا میگفت و حضرت ملتفت او نمیشدند آن ملعون
گفت ترا میگویم حضرت فرمود که من هم از تو میگذرم و میگذارم و بسند دیگر منقولست
که حضرت علی بن الحسین غلام آزاد کرده داشتند که سرکار بعضی از مزارع آنحضرت بود
روزی بآن مزرعه وارد شدند دیدند که خرابی و فساد بسیار در آن مزرعه در آن مزرعه
کرده است یک تازیانه براو زدند بعد از زدن نادم شدند چون بخانه برگشتند بطلب
آن غلام فرستادند چون غلام حاضر شد دید که حضرت جامه از بدن مبارک دور کرده اند
و تازیانه در پیش آنحضرت گذاشته است گمان کرد که حضرت اراده سیاست و تنبیه او
دارد بسیار ترسان شد حضرت تازیانه را برگرفتند و بدست او دادند و فرمود که
امروز از من لغزشی صادر شد که هرگز از من صادر نشده بود بگیر این تازیانه را و قصاص
از من بکن غلام گفت که ای مولای من گمان من این بود که مرا دیگر عقوبت خواهی کرد
و مستحق هستم آنچه را نسبت بمن بجا آوردی بآنحضرت مبالغه فرمود او گفت بخدا پناه میبرم
از چنین عملی و شما را حلال کردم بآنکه مکرر فرمود چون آن غلام راضی نشد فرمود که چون

فرمودند که بسبب سخواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا سر حضرت یحیی بهدیه نزد زن
زانیه از زانیهای بنی اسرائیل بردند و از وفور حلم آن معدن جود و کرم این بود
که با آنکه فرزندان و برادران و دوستان آن جناب عالی را در برابرش شهید کردند
حق تعالی آنکه آسمان و زمین و جن و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان
آنحضرت کرده بود بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید و بروایتی
سیصد و شصت زخم بروایت دیگر هزار و نهصد جراحت و بروایت دیگر صد و
هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار تیر ببدن مبارکش رسید و با آن بلای کوه
اشقیا ترحم میفرمود و در برابر مصائب ایشان سعی مینمود و بقوت ربانی و نور بازوی
اسد اللهی گروهی از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات
آمده است که هزار و نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر از جماعتی که مجروح
گردانید و بسند دیگر منقولست که چون آن مظلوم بشهادت فایز گردید در پشت
دوش مبارک آنحضرت پینها و اثرها بود از امام زین العابدین صلوات الله علیه از سبب
آن پرسیدند فرمود که این اثرها و پینها از بسیاری برداشتن بارهای گران انبانهای سنگین
که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان میبردند و در روایت
دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین ع در جای تاریکی که نشسته بودند از نور جبین
و گونه آن آفتاب برج امامت میدانستند که آنحضرت در آنجا نشسته است و بسند
... منقولست که روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین ع میریخت ابریق
از دستش افتاد و سر آنحضرت مجروح کرد حضرت سر بالا کردند کنیز گفت که حق تعالی میفرماید
والکاظمین الغیظ فرمود که خشم خود را فرو خوردم باز گفت که والعافین عن الناس فرمود
... عفو کند که من عفو کردم باز گفت والله یحب المحسنین فرمود که ترا آزاد کردم
... بروایت دیگر منقولست که کنیزی از کنیزان آنحضرت کاسه را شکست که

فرمود که زر دندان همیان بود گفت هزار دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار دینار
باو دادند مرد چون بخانه خود برگشت همیان زر خود را یافت برگشت و بخدمت
حضرت آمد و عذرخواهی و زر را پس آورد حضرت فرمود که چیزی که از دست ما بیرون
رفت دیگر بدست ما برنمیگردد بعد از آن مرد پرسید که این بزرگوار چه نام دارد
گفتند جعفر صادق است گفت چنین کاری کار مثل اوست و حضرت امام موسی
کاظم در لطف و غیظ و حلم مشهور آفاق گردیده و مکارم و اخبار اخلاق ایشان بمسامع خاص
و عام رسیده و هر یک از ائمه صلوات الله علیهم بجمیع محاسن شیم و محامد خصال
مشهور خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمیع کمالات ایشان معترفند و اگر
دریاها مداد شود از عهده ذکر فضائل ایشان بر نمیتوانند آمد ان شاء الله
اگر اجل مهلت دهد در خاطر است که کتابی در بیان سنن و شیم ایشان نوشته
شود و غرض از ذکر این حکایات آنست که ملاحظه نمائی که پیشوایان تو که زبده
نیکوانند در حلم و بردباری و شکسته نفسی چگونه بوده اند و با خلق چه نحو سلوک میکرده اند
تا بایشان تأسی نمائی و با نخوت و غرور از نزد ایشان نکنی و گول شیطان نخوری
و مادام که جرئت بخود نگاهی بانیه باشی و علم بالحقیقت نیابی که بدون عمل
مناسب شأن ما نیست و حالت فلان مؤمن موجب نقص شأن ما است نفس بلعد
من وساوسه و شروره یا ابا ذر ان سرک ان تکون اقوی الناس فتوکل علی الله وان
سرک ان تکون اکرم الناس فاتق الله وان سرک ان تکون اغنی الناس فکن بما فی ید الله
عز و جل اوثق منک بما فی یدیک یا ابا ذر لو ان الناس کلهم اخذوا بهذه الآیة لکفتهم ومن
یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ
امره یا ابا ذر یقول الله جل ثناؤه وعزتی وجلالی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا جعلت غناه
فی نفسه وهمومه فی آخرته وضمنت السموات والارض رزقه وکففت علیه ضیعته وکنت له من

ای [illegible] بجهت آن تازیانه مرا زدی ترا از برای خدا بخشیدم و ایضا منقولست که روزی
در خانه آنحضرت مهمانی بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون آورد و خواست
که بتعجیل بر سر سفره آورد ناگاه از دستش افتاد بر سر طفل صغیر آن حضرت خورد و آن
پسر کشته شد و غلام متحیر و مضطرب گشت امام علیه السلام چون اضطراب غلام را دیدند
گفتند تو عمداً این عمل نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردم و متحیر مشو و از روی بشاشت
طعام را بحضار خورانیدند بعد از آن بدفن طفل مشغول شد و در روایت دیگر وارد
شده است که آنحضرت بجماعتی گذشتند شنیدند که غیبت آنحضرت را میکنند ایستادند و
فرمودند که اگر راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد و
بسند معتبر منقولست که حضرت صادق غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند و دیر گشت
حضرت از عقبش بیرون [illegible] دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند و
باد بزنی که در دست داشتند او را باد زدند تا بیدار شد چون بیدار شد فرمودند
که ای فلان والله که ترا نیست که شب و [illegible] هر دو بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما
و از سفیان منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق رفتم رنگ مبارک حضرت را
متغیر یافتم پرسیدم که چه حال شما متغیر است فرمودند که من منع کرده بودم کنیزان و مردم
خانه را که بر بام بالا روند داخل شدم دیدم که کنیزکی [illegible] یکی از فرزندان من میکرد بر
نردبانی بالا میرود و آن پسر را بر دوش دارد چون مرا دید طفل از دستش افتاد و
فوت شد و من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که از من بر آن کنیز مستولی
شده متغیرم با آنکه حضرت در آن حال دو مرتبه باو فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا
بترس باکی نیست و در روایت دیگر وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب
رفت چون بیدار شد همیان زرش را نیافت گمان کرد که دزدیده اند بیرون آمد حضرت
صادق را دید که نماز میکند حضرت را نشناخت بحضرت گفت که تو همیان مرا برداشته حضرت

حق فرموده که بنده مؤمن خود را هیچ چیز که از او منع مینمایم البته خیر او در آنست پس باید که
راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای مرا تا او را از جمله صدیقان
بنویسم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر منقولست که سزاوارترین خلق بتسلیم نمودن
و راضی شدن بقضاء الهی کسی است که خدا را شناخته باشد و کسی که بقضای خدا راضی
میشود قضا بر او جاری میشود و خدا اجرش را عظیم میگرداند و کسی که از قضای الهی بخشم
آید قضا بر او جاری میشود و اجرش برطرف میشود و بروایت دیگر منقولست که حضرت
صادق پرسیدند که بچه چیز مؤمن را میتوان شناخت که او مؤمن است فرمود که بانقیاد بودن
از امر الهی و راضی بودن بهر چه بر او وارد شود از خوشحالی و آزردگی و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت رسول در امری که واقع میشد نمیفرمود که کاش نشدی و شی دیگر میشد و در حدیث
دیگر فرمود که هر کس که مصیبتی باشد از قسمتهای پروردگار خشم آید و منزلت خود را
حقیر شمارد در حالی که خشمناک است بر آنچه خدا برای او مقدر شده است و من ضامنم از برای کسی
که در خاطرش بجز رضا و خوشنودی از حق تعالی در نیاید که چون حق تعالی دعا کند
البته دعایش مستجاب شود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حق تعالی میفرماید که
ای فرزند آدم اطاعت من کن در آنچه ترا بآن امر فرمایم و یاد مده مرا به چیزی که صلاح تو
در آنست که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که غنا و عزت
در همه جا اگر توکل را می یابند در آنجا قرار میگیرند و وطن میکنند و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی وحی کرد بحضرت داود علیه السلام و فرمود که بنده که بمن توکل کند و اعتماد نماید و
رو از خلق بگرداند و من از نیتش بیابم که راست میگوید پس اگر آسمانها و زمینها را با آنچه
در آنها است در مقام مکر و کید او درآیند البته از برای او بدر روی پیدا کنم و او را خلاصی بخشم و هر
بنده که متوسل باحدی از خلق شود و تکیه و اعتماد خود را بر او کند و من از او این را بیابم البته اسباب
و وسیلهای آسمانها را از دست او قطع نمایم و راههای زمین را بر او ببندم و پروا نکنم که در کدام

[illegible] ای ابوذر اگر خواهی که قوی ترین مردم باشی پس توکل کن بر خدا
و اگر خواهی که گرامی باشی پس تقوی را پیشه کن و بپرهیز از خدا و اگر خواهی که غنی ترین
و بی نیازترین مردم باشی پس اعتماد کن بر آنچه نزد خداست و در دست قدرت او است
بیشتر باشد از آنچه در دست تست ای ابوذر اگر همه مردم این آیه را اخذ کنند و
عمل نمایند ایشان را کافیست ترجمه ظاهر لفظ آیه اینست که هر که بترسد از خدا و بپرهیزد
از نافرمانیهای او و صاحب درجه تقوی شود حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون
شدن و چاره در هر کار و بدهد او را از امور دنیا و آخرت او و روزی دهد او را
از جائی که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند و هر که توکل کند بحق تعالی در
کارهای خود و او را بگذارد پس خدا کافیست برای او و بس است از جهت مشیت [illegible]
و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تعالی
میفرماید که بعزت جلال خود سوگند میخورم و اختیار نمینماید بنده خواهش مرا
بر خواهشها و هواهای نفسانی خودش مگر آنکه غنای او را در نفس او میگذارم و
او را غنی میگردانم از خلق چنان میکنم که فکر و اندیشه و هم او برای امور آخرتش باشد
و آسمانها و زمین را ضامن روزی او میگردانم و معیشت او را بر او [illegible] و برای او دنیا
میگردانم و تجارت کننده را بسوی او میرسانم یعنی از برای او هستم و بعوض آنکه تجارت
تاجران باطل را ترک کرده و [illegible] من اختیار نموده بدانکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم
ایمان عظیم ایست و روایات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حد الحصر است
چنانچه از حضرت صادق منقولست که سر طاعت خدا صبر است و راضی بودن از خدا
در آنچه نمیخواهد [illegible] راضی شود البته [illegible] خیر است
برای او [illegible] و در حدیث دیگر فرمود که خداشناس ترین مردم کیست
[illegible] راضی باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق به حضرت رسول

وقوت ونشو ونمای او کرده واو را درین حال حیله وقوتی نبوده وباز چون از شیر
باز کرفتند پدر ومادر را بر او مهربان کردانید واز کسب پدر ومادر روزی را برای او مقرر
فرمود که با نهایت مهربانی ومرحمت وشفقت صرف او نمایند واو را بر خود اختیار کنند تا آنکه
چون بزرک شد وقوت بر کسب روزی بهم رسانید کار را بر خود تنک کرفت وکمانهای بد به پروردکار
خود برد وحقوق خدا را در مال خود انکار کرد وادا نمود وروزی بر خود وبر عیال تنک
کرفت از ترس اینکه مبادا روزی بر او تنک شود ویقینش سست شد وبعوض دادن خدا
آنچه در راه او صرف نماید در دنیا وآخرت پس چنین بنده بد بنده ایست ای فرزند آدم
واز حضرت صادق ع منقولست که شیطان کفت که پنج کسند که مرا در باب ایشان چاره وحیله
نیست وسایر مردم در قبضه منند کسی که بخدا متوسل شود بنیت درست ودر جمیع امور
خود بر او توکل نماید وکسی که تسبیح وذکر خدا در شب وروز بسیار کند وکسی که از برای
برادر مؤمن پسندد آنچه را از برای خود می پسندد وکسی که در هنکامی که مصیبتی باو
برسد جزع نکند وکسی که بقسمت خدا راضی باشد واز برای روزی غم نخورد وبسند معتبر از حضرت
امام رضا ع منقولست که حضرت صادق ع احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس کفتند که
او بیمار است حضرت بعیادت او رفتند وبر بالای سرش نشستند واو را قریب بوفات یافتند
فرمودند که کمان خود را نیکو کن بخداوند خود کفت که کمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای
دختران منست وغم ایشان مرا بیمار کرداست حضرت فرمود که آنکس را که از برای مضاعف کردانیدن
حسنات ومحو کردن کناهان او امید داری از برای اصلاح کار دختران نیز باو امید دار مکر
نمیدانی که رسول ص فرمود که چون از سدرة المنتهی کذشتم وبشاخهای آن رسیدم دیدم از بعضی
پستانها آویخته وشیر از آنها میچکید واز بعضی روغن واز بعضی عسل واز بعضی آید
واز بعضی جامه واز بعضی میوه بجانب زمین میریزد در خاطر خود کفتم که آیا اینها بکجا میرود
جبرئیل همراه من نبود که از او سؤال نمایم زیرا که از رتبه من باز کذشته بود پس حق تعالی در دل مرا

وادی هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که هر که متوجه امری چند شود که خدا
دوست میدارد البته حق تعالی متوجه امری چند شود که او را دوست میدارد برای او
مهیا گرداند و هر که طلب عصمت و نگاهداری از خدا بکند خدا او را حافظت نماید
و کسی که حق تعالی متوجه احوال او گردد و او را نگاه دارد پروا نکند اگر آسمان بر زمین
افتد یا بلیه از آسمان نازل شود و همه اهل زمین را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل گروه
ایمان خداست از هر بلا و بلیه یعنی که خدا میفرماید که ان المتقین فی مقام امین بدرستی
که متقیان در مقامی اند صاحب ایمنی و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که امید باینچه گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان داری بدرستی
که حضرت موسی رفت که برای اهل خود آتش بیاورد و کلیم خدا شد و به پیغمبری
فایز شد و بلقیس با قصد ملک بیرون آمد و بشرف اسلام مشرف شد و سحره فرعون
بقصد عزت فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که حضرت موسی بن عمران گفت خداوندا کار من مرا میبری عیالان صغیر را
میگذاری حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارنده ایشان
باشم گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیلی و کفایت کننده بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسی که
در طلب روزی یقین او بخدا قاصر باشد و نیت و اعتمادش ضعیف باشد [illegible] بلکه تفکر نماید
که حق تعالی او را خلق فرموده و سه حالت او را روزی داده است که در هیچ یک از سه حالات او را
کسب و حیله و چاره میسر نبوده پس بداند که البته در حالت چهارم هم او را روزی خواهد
فرمود [illegible] از حالت اول پس در شکم مادر او را در محل استقراری و راحت جاه داده در جا
گفته [illegible] او که گرما و سرما به او ضرر نرساند و نه گرما درانجا او را روزی داد دیگر درانجا پرورش
او داد او را روزی [illegible] کفایت او [illegible] در باغ او جاری گردانید که موجب تعیش

و بر دیگری اعتماد نکند و اعتمادش بر خدا باشد و این اعلی مراتب یگانه پرستی است
که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خداوند داند و قدرت مخلوقین را هم مقهور
قدرت حق تعالی داند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که شرک خفی تر است
در آدمی از جای پای مورچه و از جمله شرکست انگشتر را از انگشت دیگر گردانیدن از برای کاری که
بیادش باشد و مثل این چیزهای دیگر و این معنی برای این شرکست که اعتماد بر خداوند خود
نکرده و بر او توکل نکرده است و بر انگشتر گردانیدن او اعتماد کرده است و حاصل اینست که
هر گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او یک مرتبه از مراتب شرکست
و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل
فرمود که توکل اینست که بدانند که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل
نیستند و از مخلوقین مأیوس گردند پس چون بنده چنین شد از برای غیر خدا کاری نکند
و امید نمیدارد و از غیر او نمی‌ترسد و از غیر او طمع نمیکند اینست معنی توکل و از حضرت امام
رضا ع سؤال نمودند از معنی توکل فرمود آنست که چون دانستی که خدا با تست از غیر او نترسی و معنی
رضا بقضا آنست که بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشی و در هر بابی آنچه موافق فرموده
خداست عمل کرده باشی دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و رخا بداند که البته
خیر او در آن چیزیست که واقع شده زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بر
دفع این امر بود و حق تعالی ظالم نیست که خواهد بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد که خیری
باو برسد و نادان نیست که مصلحت او را بداند و باید که او بیاد خدا باشد و عاجز نیست که آنچه
خیر است باو نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیه الهی مقتضای آنست که هر چه
از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و
صلاح اوست چنانچه بسند معتبر از امام موسی کاظم ع سوال نمودند از تفسیر این آیه که وَمَن يَتَوَكَّل
عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ حضرت فرمود که توکل بر خدا چند درجه دارد و از جمله درجات توکل

ندا فرستاد که ای محمد اینها را در این مکان رفیع رویانیدم که دختران و پسران امت ترا باینها غذا
و روزی دهم بگو بپدرهای دختران که بفقر و فاقه ایشان دلتنگ نباشند که من چنانچه ایشان را
خلق کردم روزی میدهم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست
که حق تعالی بحضرت داود وحی فرمود که ای داود تو اراده مینمائی و من اراده مینمایم و نمیشود
مگر آنچه من اراده مینمایم پس اگر منقاد و رام رضای من میشوی و راضی بآنها باشی آنچه مراد تست
تو عطا میفرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا تعب میدهم در سعی در تحصیل مراد خود و آخر نمیشود مگر
آنچه من اراده نمودهام و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که حق تعالی فرموده است که
هر که بقضای من راضی نشود و بتقدیرات من ایمان ندارد پس خدای بغیر از من طلب نماید و از
حضرت امیر المؤمنین منقولست که کسی که بقسمت راضی شود بدنش براحت می افتد و حضرت
رسول فرمود که دنیا را بنوبت و باندازه قسمت کرده اند پس آنچه از برای تو مقرر کرده اند
هرچند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از بلا بر تو مقرر شده است بقوت خود دفع نمیتوان کرد
و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش براحت می افتد و هر که بروزی
خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشمش روشن میباشد و از حضرت امام محمد باقر منقولست
که بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهی است پس بر بلای خدا صبر واجبست و در قضای خدا
تسلیم و رضا واجبست و در نعمت خدا شکر واجبست و بدانکه احادیث در فضیلت این خصال
حمیده و تحریص و ترغیب بر اینها بسیار است و مجملی از تحقیق معانی اینها لازم است بدانکه توکل عبارت
از آنست که آدمی امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید خیرات و دفع شرور داشته
باشد و بداند که هرچه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خواهد که نفعی بکسی برساند هیچکس منع
نمیتواند کرد و خداوند قدرتش از همه کس بیشتر است و آگه تر و نفعی را از کسی منع نماید و نخواهد
که باو برسد جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمیتوانند رسانید و تفویض نیز با این نزدیک المعنی است
و باید که از این سبب از مخلوقین مایوس شود و رضای ایشان را اختیار نکند در جمیع امور خود

عطای سهلی که باو میکند که خدا را فراموش کند و حسد مردم می برد که چرا زیاده از او داند و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا میکند و با همه مضائقات و محبت خدا که بهترین لذة و عبادتست از دنیا خالص میشود و از تغیر احوال روزگار دلگیر نمی باشد چنانچه منقولست که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته کسی که اسمانها بر رضای او کردند و زمین برضای او ساکن باشد و هرچه در اسمانها و زمینها واقع شود همچنین برضای او شود گفتند خوش دعوای بزرگی میکنی گفت ما در دو نادل دانستیم که انچه خداوند قادر حکیم میکند همه خوبست و بنیک و صلاحست و این سبب رضای خود را بانچه خواهد او موافق کردیم و تمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده خود را با اراده او پیوستیم دیگر انچه میشود برضا و خواهش ما میشود و فواید این خصلت بی نامتناهیست و چون احکام الهی را معتقد شدی شک و شبهه از خاطرت بیرون میرود و انچه از خدا و حجتهای او بتو میرسد از ایات و اخبار بتسلیم و انقیاد قبول میکنی و چون چاله عمده رخنهای شیطانست از ایمان دور میکنی و این رکن عمدهٔ است از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده اند سابقا جهل مذکور شد باید دانست که توکل نه این معنی دارد که در خانه را بر روی خود ببندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب برداری و بگوئی که توکل کردم زیرا که این تحکم است نه توکل و نه انست که خود را بمهلکها اندازی یا در مهلکها افکنی و بگوئی توکل کردم بلکه توکل انست که سابقا نیز اشاره کردیم که سعی خود را انچه خدا فرموده است و بواهی که فرموده است بجا اوری و طلب حرام نکنی و ترک واجبات و مستحباب نکنی و زیاده از خرج ضرور دست بحرص نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوت و اعضای تو را میتواند گرفت بس سعی تو باسباب و الات اوست و بدانی که اگر خدا ترا برای نفع تو هدایت نفرماید تو عاجزی

انست که در جمیع امور خود بخدا توکل نمائی پس آنچه کند از او راضی باشی و بدانی که او در
حق تو تقصیری نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر بحکم و فرمان
او واقع شده است پس توکل بخدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد
داشته باش و تسلیم عبارت از انست که آنچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام و او
امر و نواهی و غیر اینها بر طبعش گران نباشد و همه را حسن و نیک داند و در عمل کردن
باینها منقاد و ذلیل باشد و سرکشی نکند و از احکام الهی ناراضی نباشد چنانچه حق تعالی
بحضرت رسول خطاب فرموده در آیه که مضمونش اینست که نه بحق پروردگار تو ایمان
نمی آورند و مؤمن نیستند بآنچه تو آورده تا آنکه ترا حکم کرده اند در منازعه که در میان ایشان
واقع شود پس چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود دشواری و دلتنگی نیابند
در آنچه حکم کرده تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردن نیکو و بدانکه باین سبب این صفات را
از اصول ارکان ایمانند که اثر اعمال و اخلاق باینها بسته است زیرا که توکل در کسی کامل شد
از خلق مأیوس میشود و سبب آن اکثر معاصی را از راه امید بمخلوقین بهم میرسد ترک نهی
[illegible] از برای خشنودی ایشان معصیت خدا اختیار مینمایند و مداهنه در دین میکنند و در جاری
کردن فرموده های الهی جرئت مینمایند و از خوف برطرف شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف
و نهی از منکر نمیکنند و برای خوشنودی ایشان احکام خدا را تغییر میدهند و چون روزی را
از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود و در سؤال نزد خلق ذلیل نمیکند و قدر
نعمت خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود و چون خدا را معطی خود میداند پیوسته
بسبب نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاد میشود و فواید این خصلت بینهایت و چون
بقضای الهی راضی شد و دانست که این امور از جانب خداست و محض خیر اوست در راحت و اطمینان
[illegible] در بلاها جزع نمیکنند و صابر بلکه شاکر باشد و [illegible] او [illegible] نمیکند و از عبادت [illegible]
[illegible] با مردم دشمن نمیشود که چرا بمن عطا نکردند و [illegible] مردم [illegible] نمیشود [illegible]

یشد و ایمان دین برای تو بیان کرده اند و در زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت و
گمراهیست و ائمه صلوات الله علیهم ما را از این نهی کرده اند و کم کسی در این مسئله فکری کرد الا
از فحول علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم اینست که در مسایل
مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر باشد در مقام تسلیم و انقیاد باشند با جمل فرموده اند
بنحوی که فرموده اند ایمان بیاورند مانند شیطان بچون و چرا ملعون ازل و ابد نشوند و در این
باب سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استعجال با تشویش احوال نوشته میشود گنجایش
زیاده از این سخن ندارد و اگر در این نوشته ها خطائی رو داده عفو از برای خود و هر که خواند
از کرم پروردگار کریم خود دارم و شفاعت رسول و ائمه علیهم السلام که بکلام ایشان در هر باب
پناه برده ام امید دارم الحمد لله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله یا اباذر لو ان ابن آدم فر من
رزقه کما یفر من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا اباذر الا اعلمک کلمات ینفعک الله عز و جل
بهن قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و
اذا سالت فاسئل الله عز و جل و اذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم
القیمة فلو ان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک ما قدروا علیه و لو جهدوا ان
یضروک بشیء لم یکتبه الله علیک ما قدروا علیه فان استطعت ان تعمل لله عز و جل بالرضا
و الیقین فافعل فان لم تستطع فان فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر و الفرج
مع الکرب و ان مع العسر یسرا ای ابوذر اگر فرزند آدم بگریزد از روزی خود چنانچه میگریزد
از مرگ هر آینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را در می یابد ای ابوذر آیا ترا تعلیم کنم
کلمه چند که حق تعالی ترا بآنها منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول فرمود که ای ابوذر رعایت
الهی را در امر و نواهی نگاه دار تا خدا را پیش روی خود یابی یعنی هر امری که مصلحت تو در آن
باشد پیش از آنکه متوجه آن شوی خدا برای تو میسر گرداند و خود را بشناسان بخداوند
آشنائی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت باینکه در آن حال خدا را عبادت کنی بسبب

یابی مشتری که بر در دکان تو می‌آید بدان که رزاق حقیقی از روز اول چنین مقرر
کرده است پیش از خلق تو به چندین هزار سال که امروز این مشتری بر در دکان تو بیاید
و ده یا صد روز امروز تو از نفع سودای او به تو برسد و اگر به دکان نمی‌رفتی به تو نمی‌رسید
و با وجود رفتن به دکان اگر خدا نمی‌خواست این چندکس بر در دکان تو نمی‌آمدند و اگر به دل آن
مرد بزرگ نمی‌انداخت و دست به کیسه نمی‌کرد و آن زر را به تو داد همچنانچه فرموده اند که
در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن و اگر ترک طلب ضروری
کنی آثم و گناه کاری و اگر خود را به دست خود به مهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق
عقاب میشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن و حفظ نفس بکن و چون به سفر
روی با رفیق برو و چون بیمار شوی به طبیب برو اما با وجود اینها بدان که خدا حفظ نکرد
و آن حفظ بی‌فایده بود چه ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند و ناگاه کشته
و بسیار است که با هزار نفر به سفر میروند و مانند آن به تجارت میروند و کشته میشوند و صد طبیب
حاذق بر سر شان می‌آیند همه خطا میکنند و میمیرند و با اینکه این اسباب حفظ و جزیه و صلاح
و رفیق خلق کردن طبیب و مهربان کردن او و شفیق گردانیدن نفر و ملازم که حمایت آنکس کنند
همه خداست و همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه حیوانات نباید افسار ایشان
صحرا انداخت و توکل کرد بلکه با شتر را حفظ توکل می‌باید کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال به درستی که معین تست بر دین تو و پای شتر را
ببند و توکل بر خدا کن و همچنین در باب عبادت و بندگی خدا سعی خود را بکن و توکل بر خدا
کن چرا که گردی بالله اعضا و جوارح و مشاعر قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت
خود را و قدرت و سایر چیزهای که این عمل به آنها موقوف بوده از خدا به تو رسیده و هدایت
الهی را نیز در کار خود دخیل بدان اما قدرت خود را بالکلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان
و معترف به گناه خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از مسئله قضا و قدر بدان که

و به آن میکی دو چندان برفتن صبر ایمان بر طرف و ضایع میشود و این مضمون در احادیث
بسیار وارد شده است و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که بهشت محفوفست بمکاره و صبر
بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت میشود و جهنم محفوفست بلذتها
و شهوتها و خواهشها پس هر که بنفس خود بدهد لذتها و خواهشهای او را داخل جهنم میکنند و از
حضرت صادق ع منقولست که چون مؤمن را داخل قبر میکنند نماز از جانب راستش می ایستد
و زکوة از جانب چپش و نیکی و احسان بپدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود بر بالای
سرش و صبر بر کناری می ایستد پس منکر و نکیر داخل قبرش میشوند که از او سؤال کنند صبر بنماز
و زکوة و نیکی میگوید که شما مدد صاحب خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را مدد می نمایم و اعانت
او مینمایم و از حضرت رسول ص منقولست که زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پاد
شاهی میسر نشود مگر بکشتن و بجبر و تکبر و توانگری میسر نشود مگر بغصب کردن مال مردم
و بخل ورزیدن و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت
هواها و خواهشهای ایشان پس کسی که زمان را دریابد و صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد
بر غنی شدن بغصب و بخل و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت باو بسبب تابع حق بودن و حال
آنکه قادر باشد بر کسب محبت ایشان بمتابعت نمودن هواهای ایشان و صبر کند بمذلت با آنکه قادر باشد
بر عزت بمتابعت اهل باطل حق تعالی ثواب پنجاه صدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید
حضرت امام محمد باقر ع فرمود که پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت و گفت ای فرزند
صبر کن بر حق هرچند که تلخ باشد از حضرت رسول منقولست که صبر بر سه قسمست صبر بر طاعت
و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه بشکیبائی نیکو الم آن مصیبت را
از خود دور کند حق تعالی از برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند
ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و کسی که صبر کند بر معصیت حق تعالی برای او ششصد
درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش

شیخوخت و پیری بزرگتر یاد کار خود را فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد یعنی
در سختیها چون پناه باو بری دعایت مستجاب کرده اند و هرگاه بخواهی چیزی را از کسی سوال کنی
از خداوند عزیز جلیل سوال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جویی بخداوند خود استعانت
بجو بدرستی که قلم تقدیر الهی جاری شده است بآنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس
اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بیک چیزی که از برای تو نوشته
نشده باشد بر آن قادر نیستند و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو بچیزی که خدا
بر تو ننوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت بر آن ندارند پس هر عبادتی را که
از برای خدا بجا آوری با رضا و خشنودی از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدر با
احوال آخرت پس بکن و از خلق پروا مکن و هرچه را توانی کرد صبر کن بدرستی که
در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار هست بدرستی
که نصرت و یاری حق تعالی با صبر میباشد و فرج و راحت بعد از کرب و الم میباشد و بدرستی
که هر دشواری و تنگی را آسانی و راحتی در دنیا یا در آخرت میباشد حق تعالی همین فقره را
در سوره الم نشرح برای تسلی پیغمبر نازل گردانیده است و چون حضرت رسول صلعم بعلم
ربانی میدانستند که ابوذر بجهه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد بسبب جور منافقان
امتش تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامی که عاجز شود صبر کند
و او را تسلی فرمودند که صبر بر آن مشقتها ایشان شود و بداند که بعد از آن شدتها و محنتها را
عظیم هست و بآنچه فرموده اند ابوذر عمل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد و بدانکه
از جمله فروع رضا بقضا است و موجب فرج و راحت دنیا و عقبا و ثوابهای بی انتها است و
همه صبرها صبر بر مشقت ترک گناهانست که بر نفس بسیار دشوار و گرانست و بعد از آن
صبر بر مشقت کردن طاعاتست بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبتهاست بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه بجدایی سر بدن برطرف میشود

چون مقرر شده است البته که از و در نمیکذرد و آنچه از و میکذرد باو نمیرسد چون مقرر
نشده است ممکن نیست که سعی او یا دیگران باو برسد و ضرری رسانند و نفع رسانند چنانچه از
آنحضرت صادق ع منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع در زیر دیوار شکسته خم شده نشسته
بودند در میان مردم حکم میفرمودند شخصی بآنحضرت گفت که این دیوار شکسته است
در زیر آن منشینید حضرت فرمود که هر کس اجلش او را حفظ میکند پس چون حضرت برخواستند
و از زیر دیوار بیرون آمدند دیوار فرود آمد بعد از آن حضرت صادق ع فرمودند
که حضرت امیر المؤمنین ع از این کارها بسیار میکردند و اینست مرتبه یقین و از سعد
بن قیس منقولست که در جنگی نظر کردم دیدم که شخصی بین دو جامه پوشیده در
میان معرکست پس اسب را پیش راندم دیدم که حضرت امیر المؤمنین است گفتم یا امیر المؤمنین
بچنین معرکه با اینقدر دشمن یکه میروی فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته
حق تعالی چند ملک بر او موکل کرده است که اعمالش را بنویسند و دو ملک با او هستند که
او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بیافتد یا بچاهی در افتد و از سایر بلاها نگاهدارنده
پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را بمرکش وا میگذارند و از حضرت
صادق ع منقولست که قنبر غلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت را بسیار دوست
میداشت و هرگاه حضرت از خانه بیرون میرفت شمشیر بر میداشت و از پی آنحضرت
میرفت که مبادا ضرری از دشمنان بآنحضرت برسد در شبی ماهتابی آنحضرت بیرون
رفتند نظر بعقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند که چه کار داری گفت آمدم که از پیش سر
شما بیایم که مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست میکنی
یا از اهل زمین گفت که بلکه از اهل زمین میخواهم که ترا حراست نمایم فرمود که زمین ضرری
نمیتواند رساند تا مقدر آسمان نباشد برگرد پس قنبر برگشت دویم یقین بثواب و عقاب
آخرتست بحدی که اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از بعضی روایات

واز حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که از مومنان به بلائی مبتلا شود و صبر کند
حق تعالی باو ثواب مثل هزار شهید کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که چون حق تعالی در قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند منادی از جانب حق تعالی
ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند و پیش استقبال
کنند ایشانرا گروهی از ملائکه و بایشان گویند که بر چه چیز صبر کردید شما گویند که نفسهای
خود را بر مشقت طاعت الهی صبر فرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر کردیم پس.
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشانرا که
بی حساب به بهشت روند و بدانکه یقین اعلا درجات ایمانست و یقین را بر چند معنی
اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بحدی که برای آن مترتب شود ثمرات
انقطاع بخدا و توکل و تفویض و رضا و تسلیم کردن چنانچه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر چیز را اندازه و حدی هست راوی گفت فدای تو شوم کدامست حد
توکل فرمود که اندازه و حد توکل یقین است و حد یقین آنست که از غیر حق تعالی نترسی
و در حدیث دیگر فرموده که از صحت یقین آدمی آنست که راضی نکند مردم را بچیزی
که موجب خشم حق تعالی گردد و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خداوند داده است
بدرستی که رزق را نمیکشاند حرص حریصی و رد نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد
و اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه
مرگ او را در می یابد بعد از آن فرمود که بدرستی که حق تعالی بعدالت خود روح و
راحت و شادی در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شک و آزردگی
از قضایای الهی مقرر فرموده است فرموده که عمل دایم اندکی که بر آن مداومت و با یقین
باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی یقین باشد حضرت امیرالمومنین ع فرموده
که کسی طعم ایمانرا در نمی یابد مگر آنکه بداند که آنچه باو میرسد از نعمت و بلا دفع آن

او را وا میکذارند با هر چه چیزی که برای او مقرر شده است از بلاها و همچنین من قتی
که هنگام اجلم میشود برانگیخته میشود و شقی ترین این است و است ریشم را از خون سرم
خضاب خواهد کرد عهدیست که از حضرت رسول ص بمن رسیده است و وعده ایست که
در ان دروغ نمیباشد و این معنی اخر چون شامل ترین معانیست یقین بر این معنی
حمل کردن ظاهرتر است و احادیثی بر این معنی اول دویم دلالت میکند بر این حمل میتوان
کرد که مراد بکفر داست از افراد یقین چون در بیان معنی ایمان مجملی از این معانی بوضوح
پیوسته درین مقام بهمین اکتفا مینمایم یا اباذر استغن بغنی الله یغنک الله فقلت ما هو
یا رسول الله قال غداء یوم وعشاء لیلة فمن قنع بما رزقه الله یا اباذر فهو اغنی الناس ای ابوذر
مستغنی شو بغنای حق و توانگری که خدا بتو کرامت فرماید و بانچه بهره قانع شو و خود را
محتاج مردم مکن تا خدا ترا غنی نیاورد و غنی گرداند ابوذر گفت که غنای الهی کدامست
یا رسول الله فرمود که چاشت یکروز و شام یکشب یعنی که همین که خدا این را بتو بهم خود را
غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سوال مکن تا اینرا داری پس هر که قانع شود
بانچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است بدانکه غنا و بی نیازی بدون
قناعت حاصل نمیشود و غنا بی نیازی نفس است و بسیار است که کسی بغنا نفس و قناعت
است
تا عدم مال غنی است و بر خدا توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست و از مردم غنی و
و بسیار کسیست که مالک خزانه ایست و باعتبار حرص محتاج و ذلیل بمردم نیست میکند و در خود
خواهش و میل نفس از همه کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه گذشت
که دنیا از باب آب شور دریاست که هر چند بیشتر میخورند تشنه تر میشوند همچنین طالب
دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین
فرمود که هر که راضی میشود از دنیا بانچه او را کافیست پس اندک چیزی از دنیا او را کافیست
و کسی که راضی نمیشود از دنیا بانچه او را کافیست تمام دنیا او را کافی نیست از حضرت رسول ص

حارثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت که گویا می بینم که عرش الهی برپای کرده اند
برای حساب و گویا اهل بهشت را در بهشت متنعم می بینم و گویا اهل جهنم را در جهنم می بینم
چنانچه سابقا گذشت سیم یقین در جمیع اموریست که بانها ایمان می باید آورد و ایمان
در هر چیزی که بمرتبه کمال رسید و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوایب خالص شد
آنرا یقین میگویند چنانچه از امام رضا منقولست که ایمان افضلست از اسلام بیک درجه
و تقوی افضلست از ایمان بیک درجه و یقین افضلست از تقوی بیک درجه و هیچ چیز در میان
بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که تفسیر یقین را از جبرئیل
پرسیدند جبرئیل فرمود که یقین آنست که مومن از برای خدا چنان عبادت کند که
گویا او را می بیند و آنست که بیقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او در نمیگذشت البته
باو نمیرسید از حضرت امام رضا سوال نمودند از معنی یقین فرمود که توکل بر خداست
و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای خداست
و تفویض کردن امور است بسوی خدا و یکی از اصحاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام
منقولست که گفت روزی در جنگ صفین حضرت امیرالمومنین علیه السلام تعبیه لشکر می
فرمودند و بر اسب مرتجز حضرت رسالت پناه سوار بودند و ذوالفقار را بر خود آویخته
بودند و نیزه حضرت رسول را در دست داشتند معویه ملعون در برابر آنحضرت بر اسبی
سوار بود و اسبش علف میخورد و آهسته آهسته پیش می آمد پس شخصی از اصحاب آنحضرت
عرض نمود که باخبر باشید و خود را محافظت نمائید که مبادا این ملعون ناگاه ضرری
بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت و بیحیائی آن ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین
قاسطان و ملعون ترین جماعتیست که بر امامان هدایت خروج کرده اند ولیکن اجل کافیست
[illegible]ست و هیچ احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند هستند که او را محافظت
مینمایند از آنکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش آید یا بدی باو برسد پس چون اجلش رسید

معتبره وارد شده است که شما و اعیان مردمان باشید به خدا نه به زبانهای خود بلکه باعمال
خود که از برای خدا کنند مردم را راغب بخیرات کردانید و همچنین تقوی حقیقی انست که از
دل ناشی شود و کمال ایمان و تصدیق به پروردگاری خدا و امور اخرت و نهایت درجه
خوف و رجا موجب پرهیزکاری او باشد از برای خدا در اشکارا و پنهان واگر خوف تشنیع
خلق یا اعراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات کردد ان محض شرک و ریاست
نه پرهیزکاری تقوی و حق تعالی تقوی را بدل نسبت کرده است و فرموده است که تعظیم
شعایر الهی از تقوی دلهاست و چون مثل این سخنان مکرر تفصیل مذکور شده است و بسط
این سخن بسیار بطول می انجامد دیگر سخن را مجمل میکذارم یا اباذر اربع لا یصیبهن الا مؤمن الصمت
و هو اول العبادة و التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلة المال
یا اباذر هم بالحسنة و ان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین یا اباذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین
لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله انؤخذ بما تنطق به السنتنا قال یا اباذر و هل یکب الناس علی
مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فاذا تکلمت کتب لک او علیک یا اباذر
ان الرجل یتکلم فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا اباذر ویل للذی
یحدث فیکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له یا اباذر من صمت نجا فعلیک بالصدق لا یخرجن
من فیک کذبة ابدا قلت یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار و الصلوات
الخمس تغسل ذلک ای ابوذر چهار خصلت که نمی یابد این چهار خصلت متصف بانها میکردد مکر مؤمن
کامل خاموشی و ان اول چهار دتهای خداست و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی یا از برای خدا
نزد خدا و خلق و ذکر یاد خدا کردن بر هر حال و کم چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی
ای ابوذر قصد کن حسنه را و کار خیر را هر چند که انرا بعمل نیاوری تا نوشته نشوی از جمله
غافلان ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید انچه در میان دو ران اوست یعنی فرج خود را
از حرام و انچه در میان دو لحیه اوست یعنی زبان خود را از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر

منقولست که هرکه از خدا باندکی از معاش راضی شود خدا از و باندکی از عمل راضی میشود
و در حدیث دیگر فرمود که هرکه قانع شود بآنچه خدا روزی کرده است او را غنی ترین
مردم کرده و احادیث درین باب بسیار است اما بهمین قناعت مینمائیم و کسی که همین قدر
او را کافی نباشد زیاده این هم او را کافی نخواهد بود یا اباذر ان الله عز و جل یقول انی لست
کل کلام الحکیم اتقبل و لکن همه و هواه فان کان همه و هواه فیما احب و ارضی جعلت صمته حمدا
لی و وقارا و ان لم یتکلم یا اباذر ان الله تبارک و تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن
ینظر الی قلوبکم و اعمالکم یا اباذر التقوی ههنا اشار الی صدره ای ابوذر من
سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت گوید و دلش از آنها خبر نداشته باشد
و بآنها عمل ننماید و لیکن قصد و خواهش او را قبول میکنم پس اگر قصد و خواهش او در
چیزیست که من دوست میدارم و می پسندم من خاموشی او را حمد خود میگردانم و بحمد
خود قبول میکنم و وقار میدانم هرچند سخن نگوید ای ابوذر بدرستی که حق تعالی نظر
نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای شما و لیکن نظر میکند بدلها و عملهای شما ای ابوذر تقوی در اینجا
و اشاره بسینه خود فرمودند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همانست که سابقا مذکور شد
در تحقیق نیت و غیر آن که اصل او در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه
آن امریست که در دل آدمی قرار میگیرد بمحض زبان حکمتی را بیان کردن که آدمی خود
بآن متصف نباشد و دل از آن خبر نداشته باشد و یا خودنمائیست و از برای خدا نیست
و نفعی بحال او و دیگری نمیکند و اگر آدمی بآن کلمات حکمتی که تکلم بآنها مینماید متصف باشد
و حالی او شده باشد سخنش حکمتست و مردم منتفع میشوند و خاموشیش حکمتست و
افعال و اطوارش همه مواعظ مردمند و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال الحکمت گویاند
و از دلش چشمهای حکمت بجوشد و بر زبان و سایر اعضا و جوارحش جاری میشود
و فیض آن چشمها بعالمیان میرسد و از دیدنش عالمی هدایت مییابند چنانچه در احادیث

پس هرکه ترک اولای بلکه متوجه غیر جناب مقدس او شدن منافات با این تصدیق
دارد و ایضا آدمی در هر روزی اقلّ ده مرتبه میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنم پس
استعانت از تو میخواهم پس اگر یک معصیت بکند که عبادت شیطانست یا در یک امر متوجه غیر
خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در آن دعوی کاذب خواهد بود و همچنین اظهار دروغ
نمودن بریا و عبادت را در حضور مردم بشرایط بجا آوردن در خلوت و روش دیگر بودن
و سایر افعال که لخالص دیانها نباشد دروغ فعلیست زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی از
از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق افعال
حسنه بصدق و راستی بر میگردد و حق تعالی صادقان بسیار ستوده است و فرموده است که خدا
با راست گویانست و همچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است و ظاهر بسیاری از اخبار و
بعضی از اصحاب آنست که از گناهان کبیره است و از بسیاری اخبار ظاهر میشود که دروغ را بجد و
بخوش طبعی و هزل گفتن هر دو حرام است اما بعضی از افراد صدق هست که بدلست و بعضی از افراد
کذب هست که خوبست بلکه واجب میشود کاهی مانند راستی که باعث ضرری شود بمؤمنی یا موجب
کشتن نفس محترمی شود که چنین راستی حرام است گفتن و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن
یا از حبس یا از ضرری واجبست گفتن و همچنین اگر مالی را مؤمنی بامانت سپرده است و ظالمی
از ما میطلبد ما را واجبست که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از آن مرد نزد ما نیست و در چنین
جاها اگر توریه توان کرد لازمست باینکه قصد کند که مالی که ما را بتو میباید داد نزد من نیست و
مانند این و همچنین نزد عشاری یا ظالمی یا حاکی که باقرار مواخذه کنند و مالی از او فوت شود جایزست
دروغ گفتن و در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است مثل آنکه بهر یک نقل که دیگری
حرف خیر شما را میگفت و تعریف شما را میکرد هر چند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد
و همچنین تجویز دروغ کرده اند در خلف وعده کردن با زنان که توقعات زیاده از آنکه کنند
هر چند اطلاع دروغ بر این معنی بجا نا است و در ضمن احادیث بعضی از این تفاصیل ظاهر خواهد شد

که مردم را می‌اندازد برو در آتش جهنم چیزی بغیر از درویدهای زبانهای ایشان
بدرستی که تو پیوسته سالمی از شر زبان مادام که ساکتی پس چون سخن گفتی
اگر سخن خیر میگوئی از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر سخن بد میگوئی بر تو گناه
نوشته میشود ای ابوذر بدرستی که شخصی در مجلسی تکلم مینماید بکلمه که اهل المجلس را
بخندانند پس بسبب آن فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای
ابوذر وای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او ای ابو
ذر هر که خاموشی نجات یافت و اگر سخن گوئی بر تو باد براست گوئی و از دهان بیرون مکن
دروغی را هرگز ابوذر گفت یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمدا دروغ گوید فرمود
که استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را میشوید بدانکه صدق و راست گوئی
از جمله صفات جامعه است بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در
گفتاری باشد و در کرداری باشد راستی گفتار آنست که با خدا و خلق هیچ سخنی دروغ
نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که هرگز مرتکب
هیچ گناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند زیرا که مؤمن دعوی میکند که من یگانه خدا را
میدانم و یقین ببهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنست که هرگز معصیت
نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین بیگانگی و یقین ببهشت و دوزخ دارد
و یکی دیگر از لوازم صدق آنست که مستحبی را ترک نکند و مکروهی بفعل نیاورد زیرا که
که کسی که دعوای این کند که تابع رضای الهی هستم و از بدیها گریزانم و ایضا تصدیق بهشت
و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی آنست که چنانچه در خدمت عظیمان
مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف آداب
[illegible] نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظیمان باید که مرتکب هیچ
ترک ادبی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد

میان مردم را وی عرض کرد که کدام است اصلاح میان مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است
که شخصی بدی در حق او گفته است و از و آزرده شده است تو میگوئی که من از و شنیدم که او نو را
نیکی یاد میکرد و خلاف آنچه شنیده اید و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست
میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را از صاحبش سؤال خواهند
کرد در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسی که در جنگ کار خواهد که با دشمنان
مکری کند که بر ایشان غالب شود چون برای مصلحت دین است بر او گناهی نیست یا کسی که در میان
دو کس خواهد که اصلاح کند بهر یک چیزی میگوید که نزاع از میان بر طرف شود و کسی که وعده
با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که بان وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که
اصلاح کند هرچه گوید دروغ گو نیست و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که سه خصلت
که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکوست مکری که در جنگ کنند یا وعده که با زن کنند یا اصلاحی که
در میان کنند و سه خصلت راست گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم
شود و کسی را از احوال اهلش خبر دادن که باعث آزردگی او شود و تکذیب کردن شخصی را
که چیزی نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صمت پیشتر مذکور شد و تهدیدی
که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی که دروغ گوید
یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جمله چیزهائی که مذموم است بلکه در غیر حرمت
دران میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصه‌ها دروغ چنانچه از حضرت رسول صم
منقولست که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصه‌ها که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه
و غیر آن از قصه‌های مجوس و کفار و بعضی از علما گفته اند که حرام است چنانچه در بعضی از کتب
معتبره امامیه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد تقی علیه السلم که آن حضرت نقل نمود از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود که ذکر علی ابن ابی طالب علیه السلم عبادت و من علامات
المنافق ان ینفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبه و اساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرء

بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که زبانش راست گوست عملش پاکیزه و مقبولست
و در حدیث دیگر فرموده است که حضرت امیر المؤمنین ع صاحب این مرتبه شدند نزد حضرت
رسول ص براستی سخن ادا کردن و امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسی که راستگو را تصدیق
مینماید خداست و بعد از آن خودش که میداند که راست میگوید و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که زینت سخن راست گوئی و در حدیث دیگر فرمود که راست بگوئید که خدا با راستگو
یانست و از دروغ اجتناب نمائید که دروغ از ایمان دور است بدرستی که راستگو بر کنار
وادی نجات و کرامتست و دروغ بر کنار وادی خواری و هلاکتست و از علی بن الحسین ع
منقولست که بفرزندان خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد
گوئید و خواه بهزل و خوش طبعی بدرستی که کسی که دروغ کوچک میگوید بدروغ بزرگ جرأت
بهم رساند یا بر خداوند بزرگوار جرأت کرده است که مخالف او نموده است مگر ندانید که
حضرت رسول ص فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خدا او را صدیق مینویسد و بنده
پیوسته دروغ میگوید تا خدا او را کذاب مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حق تعالی برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن قفلها گردانیده است
و دروغ بدتر از شرابست و در حدیث دیگر فرموده که دروغ باعث خرابی ایمانست و از
حضرت صادق ع منقولست که دروغ بر خدا و رسول از گناهان کبیره است و از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که اول کسی که دروغگو را تکذیب مینماید خداست و دیگر دو ملکی که با او
موکلند و با اوئی باشند و دیگر خود میداند که دروغ میگوید بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که هیچ بنده مزه ایمان را نمییابد تا ترک دروغ را جدش را و هزلش را و از حضرت
صادق ع منقولست که حضرت عیسی ع فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بها و حسنش بر طرف
میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دروغگو را بفراموشی مبتلا کرده است که نزد
رسوا شوند و از حضرت صادق ع منقولست که سخن بر سه قسمست راست و دروغ و اصلاح

یا اباذر ایاک والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت یا رسول الله ولم ذاک بابی انت وامی قال لان
الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه والغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا اباذر سباب
المسلم فسوق وقتاله کفر واکل لحمه من معاصی الله وحرمة ماله کحرمة دمه قلت یا رسول الله وما
الغیبة قال ذکرک اخاک بما یکره قلت یا رسول الله فان کان فیه ذلک الذی یذکر به قال اعلم انک
اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبته واذا ذکرته بما لیس فیه فقد بهته یا اباذر من ذب عن اخیه
المسلم الغیبة بهته یا اباذر من ذب عن اخیه المسلم الغیبة کان حقا علی الله عز وجل ان ینصره فی الدنیا
والاخرة فان خذله وهو یستطیع نصره خذله الله فی الدنیا والاخرة توضیح این مطالب در ضمن چند
فصل مجمل می شود فصل اول در بیان مذمت غیبت وحرمت است بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان
در میان علما خلافی نیست وآیه وحدیث متواتر بر حرمت آن دلالت دارد وظاهر بعضی احادیث
آنست که از جمله گناهان کبیره است وجمعی از علما نیز کبیره میدانند وظاهر این حدیث شریف که حضرت
فرمود که از زنا بدتر است دلالت میکند بر آنکه از اکبر کبائر است واز جمیع گناهان شیوعش بیشتر است
زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت می باشد از حسد وکینه وعداوت و در اکثر خلق بر وجه
کمال می باشد وخصوصیتی به پیر وجوان وعالم وجاهل ووضیع وشریف ندارد چه ظاهر است
که هر که را دشمنی وهم چشمی وهم کاری می باشد ومانعی که در گناهان دیگر می باشد در اینجا
نیست زیرا که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب گناهان ویا قباحت عرفیست یا عدم قدرت ودرین
گناه قباحت بالکلیه برطرف شده است بلکه یک جزء از اجزاء استعداد درین زمانها اینست که کسی
خوش نقل وشیرین زبان وچرب ونرم باشد غیبت را بر وجه کمال تواند کرد وایضا شیطان
لباسها برای این عمل پیدا کرده است که اهل علم وصلاح در آن لباسها بحیثیت وناصحانه ومشفقانه
غیبت میکنند از نهایت محبت ودین داری وخداترسی وعدم قدرت نیز درین گناه نیست
زیرا که احتیاج به زری وپولی ومعینی والتی ندارد وسخن گفتن در نهایت آسانیست وباین
سببها شیوعش بیشتر است از جمیع گناهان با آنکه تهدید وتجدید درین گناه زیاده از گناهان

وإذا ذكر الله وحده اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة وإذا ذكر الذين من دونه إذا هم
يستبشرون فضل صلوات الله عليه عن تفسيرها قال اما تدرون ان رسول الله عليه السلام وآله
كان يقول اذكروا علي بن ابي طالب في مجالسكم فان ذكره ذكري وذكري ذكر الله فالذين اشمأزت قلوبهم
من ذكري واستبشروا من ذكر غيره اولئك الذين لا يؤمنون بالآخرة ولهم عذاب مهين
یعنی یاد کردن علی ابن ابی طالب عبادتست از علامات منافقست که میرمد وتنفر مینماید از
یاد کردن او واختیار میکنند شنیدن قصه‌ها دروغ وافسونهای مجوسی را بر شنیدن فضایل
آنحضرت بعد از ان امام علیه السلام خواندند این آیه وافی هذه آیات داله اذکروا الله وحده تا باخر
آیه پس پرسیدند از ان حضرت صلوات الله علیه واله از تفسیر این آیه فرمود که آیا میدانید
که پیغمبر میفرمود که یاد کنید علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه را در مجلسهای خود
پس بدرستی که یاد کردن علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه مرا یاد کردن منست و یاد
کردن من یاد کردن حق سبحانه وتعالی جل شانه است پس وای بر آن کسانی که میرمد وگرفته
میشود دلهای ایشان از یاد کردن علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه وشادمانی میشود
از یاد کردن غیر او ایشان آن کسانند که ایمان بخدای تعالی وپیغمبر وائمه صلوات الله علیهم
ندارند بلغوت ومر ایشان راست عذابی خوار کننده واز ابن بابویه علیه الرحمه والرضوان در کتاب
اعتقادات آورده است که سئل عن القصاص ايحل الاستماع لهم فقال لا وقال من اصغى
الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله وان كان الناطق ابليس فقد
عبد ابليس یعنی پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از قصه خوانان
که آیا گوش دادن بایشان حلالست آنحضرت فرمود که نه حلال نیست فرمود که هر کس که گوش
بدهد بناطقی پس بتحقیق که او را پرستیده است پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست وحق گوید
آن گوش کننده خدا را پرستیده است واگر از ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ وباطل گوید پس
آن گوش کننده ابلیس را پرستیده وکلینی همین مضمون را از امام محمد باقر روایت کرده است

نفحص کنی و نقل کنی و او را رسوا کنی بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که
ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد نه نشیند در مجلسی که در ان مجلس امامی را
دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسلمانی را
غیبت کند روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند و در قیامت انو کندی ظاهر
خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر همه از گند او متاذی شوند و اگر پیش از توبه
بمیرد مرده خواهد بود بحالتی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده است و فرمود
که هر که تطول و احسان کند بر برادر مؤمنش در غیبتی که بشنود که در مجلسی که او را
میکنند باینکه مانع شود و رد کند غیبت را کند حق تعالی از و هزار نوع از بدی در
دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال انکه قادر بر رد باشد مثل گناه ان غیبت
کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه بدانکه باطل شدن روزه و وضو را حمل بر این کرده اند
که کمال روزه و وضویش زایل میشود نه اینکه باید قضا یا اعاده کردن بسند صحیح
دیگر از انحضرت منقولست که سزاوارترین مردم بگناه کار بودن سفیه و بیخردیست
که غیبت مسلمانان کند و ذلیلترین مردم کیست که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقولست
که شخصی بحضرت علی ابن الحسین صلوات الله علیه گفت فلان شخص شما را نسبت میدهد
باینکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی انشخص را رعایت نکردی
که از برادر ما سخنی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستی که مرگ همه را در خواهد
یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده گاه همه در قیامت و خدا
در میان ما حکم خواهد کرد و زنهار که احتراز کن از غیبت که ان خورش سگان جهنم
است و بدانکه کسی که عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی میدهد که در و غیبت
بسیار هست و بسند معتبر منقولست که از علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع
که یابن رسول الله بفرما که کیست که گواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمودند که ای علقمه

دیگر وارد شده است چنانچه حق تعالی فرموده است که یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من
الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه
میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و ترک کنید
بسیاری از گمانها را بدرستی که بعضی از گمانها گناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت
مکنید بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت مکنید و ببدی یاد مکنید آیا دوست میدارد یکی
از شما که گوشت مرده برادر مومن خود را بخورد پس بتحقیق خوردن گوشت مرده برادر
خود را کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است و بترسید
و بپرهیزید از عقوبات الهی بدرستی که حق تعالی بسیار قبول کننده است توبه را و بسیار
مهربانست به بندگان و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که بگوید در شأن مؤمنی
چیزی که چشمهایش دیده باشد و گوشهایش شنیده باشد پس او داخل است در جماعت
که حق تعالی در مذمت ایشان فرموده است که الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین
امنوا لهم عذاب الیم یعنی آنانکه دوست میدارند که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در
شأن جماعتی که ایمان آورده اند مر ایشانراست عذابی دردناک در حدیث دیگر فرموده که
حضرت رسول ص فرمود که غیبت دین مرد مسلمان را تندتر و فاسدتر میکند از خوره که در اندرون
آدمی بهم رسد فرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز و عبادتست مادام که غیبت
مسلمانی نکند بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که روایت بر مؤمنی که خواهد
که در آن نقل غیبت او را ظاهر گرداند و مروتش در هم شکند که دیدها مردم او را ببیند از رحمت خدا
او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس او را قبول نکند یعنی خدا
او را دوست ندارد و یاری نکند او را شیطان و اگذارد و در روایت منقولست که از آنحضرت
پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر ص فرمود که عورت مؤمن بر مؤمن حرامست
فرمود که مراد آن نیست که عورت ظاهرش را به بینی بلکه مراد آنست که سترش را فاش نکنی و عیبش را

انضیت مسلمانان بدرستی که مسلمان غیبت برادر مسلمان خود نمیکند و حال آنکه خدا در قرآن او را
نهی فرموده است یعنی فرموده که بگوید از برای مومنی که بخواهد مروت و قدر او را در نظرها بشکند
خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی در جهنم جای که چرک و ریم فرجهای زناکاران در
آنجا جمع میشود تا از عهده آنچه گفته بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که
حق تعالی دشمن میدارد خانه پر گوشت را و گوشت فربه را بعضی از اصحاب عرض کردند که
یا بن رسول الله ما دوست داریم گوشت را و خانهای ما از گوشت خالی نمی باشد حضرت
فرمود که آن مراد نیست که فهمیدی مراد از خانه پر گوشت خانه ایست که در آنجا گوشتهای
مردم را بغیبت میخورند و گوشت فربه صاحب تحیر و متکبر است که در راه رفتن خیلاء و تکبر
کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که بپرهیزید که گمان بد بمردم بردن بدرستی
که گمان بد بدترین دروغهاست و برادران باشید در راه خدا چنانچه خدا شما را بآن امر فرموده
بلقبهای بد یکدیگر یاد مکنید و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و فحش بیکدیگر مگوئید
و غیبت یکدیگر مکنید و منازعه مکنید و دشمنی مکنید و حسد یکدیگر مبرید بدرستی که حسد
هیزم خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یاد کنید برادر
مومن خود را در هنگامی که از شما غایب باشد باحسن وجوهی که میخواهید که او شما را بآن
یاد کند در وقتی که شما از او غایب باشید و در حدیث فرمود که هیچ ورعی نافع تر نیست از
اجتناب کردن از محارم الهی و خودداری از آزار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث
دیگر منقولست که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی بن عمران علی نبینا وآله که صاحب غیبت
اگر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل
جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که چهار کسند که آزار میرسانند باهل
جهنم با آن آزاری که خود دارند و از حمیم جهنم بخورند و ایشان میدهند واویلا و واثبوراه و فریاد
میکنند و اهل جهنم بعضی ببعضی میگویند که چه این چهار طایفه ما را آزار میکنند بآزاری

هرکه بر فطرت اسلام باشد گواهیش جایز و مقبولست گفتم که قبول میتوان کرد شهادت کسی را
که گناهان کند فرمود که ای علقمه اگر شهادت را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد
مگر شهادت پیغمبران و اوصیا ایشان را زیرا که ایشان معصوم‌اند پس نه سایر خلق پس
هرگاه بچشم خود نه بینی که گناهی میکند و دو گواه بر او شهادت ندهند که گناهی کرده است
و او از اهل عدالت و ستر است و گواهیش مقبولست هرچند در واقع گناه کار باشد هرکه او را
غیبت کند بگناهای مخفی او و از ولایت خدا بیرونست و در ولایت شیطان داخلست و
بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول ص فرمود که هرکه غیبت مؤمنی
کند بخصلتی که در او نباشد خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند و هرکه غیبت کند
مؤمنی را بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمانی از میان ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت
کرده است در آتش همیشه میسوزاند و بد جایگاهیست جایگاه او و بسند دیگر منقولست که حضرت
امیر المؤمنین ع بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان خورش سگان جهنم است بعد از آن
فرمود که ای نوف دروغ میگوید کسی که گمان میکند که او از حلال متولد شده است و گوشت
مردم را بغیبت میخورد و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که غیبت مکن
که چون غیبت مردم میکنی ترا غیبت میکنند و از برای برادر مؤمن خود گودی مکن که خود در آن
گودی افکنی و هر کار که میکنی با مردم جزای خود را می یابی و در حدیث دیگر منقولست
که صفات منافقان است که اگر مخالفت ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت
رسول ص منقولست که روزه دار در عبادت خداست مادام که غیبت مسلمانی نکند و بسند
دیگر از آنحضرت منقولست که برادر مؤمنش را رو برو مدح گوید و در پشت سر او غیبت
او کند عصمت ایمانی از میان ایشان برطرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که هرکه غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان
در نطفه او شریکست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع که زنهار که اجتناب نمائید

بشنود از بد میشود و اینکه گفتیم که آن امر در او باشد برای اینست که از بهتان بدر رود دیگر که
مشهور اینست که غیبت و بهتان غیر یکدیگرند و هر چند بهتان بدتر است و غیبت آن است
که بیان عیبی کنند که در او باشد و بهتان انست که عیبی از برای او اثبات کنند که در او نباشد
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از جمله غیبت انست که در شان برادر خود
بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان انست که در حق برادر مؤمن خود چیزی
بگوئی که در او نباشد و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز
هست چنانچه بسند معتبر از داود بن سرحان منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدم
از غیبت فرمود که انست که برادر مؤمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا انکه بدی
از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و گواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی
بر او لازم شود و قید کردم که آن امر بحسب عرف عیب باشد برای انکه اگر ما کمالی از برای
کسی اثبات کنیم و او بدش اید عیب نیست مثل انکه میگوئیم فلانکس نماز شب میکند
و او بدش می اید اما اگر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث ازردگی او
شود غیبت است خواه در خلقت بدنش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل انکه گویند
دنی زاده است یا جولاه زاده است مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد و از
تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست بلکه اگر بکنایه گویند هم غیبت است مثل
انکه اگر حرف کسی مذکور شود گوید که الحمد لله که ما بمحبت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش
کنایه بان شخص باشد که او مبتلا ست یا انکه گوید خدا ما و او را از محبت دنیا نجات دهد
و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را برای مظنه شریک کند و امثال این
سخنان از تلبیسات که در باب غیبت شایع گردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی لطفها
شکسته و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بر وجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکنند
همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مذمت شخصی بدیگری بنویسند داخلست

که خود دیدیم یکی از ایشان شخصیست که معایش را از اندرونش میکشند و یکی شخصیست که
گوشت خود را میخورد پس از انحال صاحب تابوت می پرسند که ای بدبخت چرا اینقدر آزارش
بما میرسید میگویند که او مرده بود و مظالم مردم در گردنش بود و چیزی هم از او در گردنش
بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق مردم را ادا کند بعد از آن میپرسند از حال کسی که
امعایش را میکشد میگویند که پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش که میرسید پس میپرسند
از حال کسی که از دهانش چرک و خون جاریست میگویند که نظر میکرد و هر سخن بدی
که از مردم میشنید نقل میکرد و بایشان نسبت میداد بعد از آن میپرسند از حال کسی که
گوشت خود را میخورد که ای بدبخت چرا آزارش بما میرسید یا آزاری که ما خود داریم میگویند
که این گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و احادیث درین باب بسیار است
تا نقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم **در بیان معنی غیبت است** و بعضی
نزدیک بهمین عبارت تعریف کرده اند که درین حدیث واقع شده است که یاد کردن
مؤمنست در حال غیبت او بچیزی که اگر بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اکثر تعریف
غیبت چنین کرده اند که تنبیه کردنست در حال انسان معین تا آنکه در حکم معین
باشد بر امری که او کراهت داشته باشد که آنرا باو نسبت دهند و آنرا در او باشد
که او مرد را باو نسبت دهند و آنرا در او باشد و آن امر بحسب عرف نقص و عیب
شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه باشاره کردن باشد و خواه بکنایه باشد
و خواه بصریح باشد و خواه بنوشتن و قید کردن بانسان معین از برای آنکه معین
نباشد غیبت نیست مثل آنکه گوید که یکی از اهل این شهر چنین عیبی دارد این حرام نیست
مگر آنکه بنحوی گوید که قرینه سامع بیابد که آن غیبت است هر چند نام نبرد در حکم معین
آنست که گوید که زید و عمرو یکی از ایشان غیبت را داد و بعضی این قسم سخن را غیبت از هر دو
شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آوردن نقص شأن اوست و اگر

که اگر بدعتی یا فریبی چنین معامله نموده شده چون نسبت می باید چنین کنند و اگر نه باین نحو بیان
میباید که سعی کند که بغیر این عالم دیگری نداند نصیحت مستشار است مثل آنکه شخصی با کسی مشورت میکند
که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا بمضاربه بدهم یا نه یا دختر خود را میخواهم که باو تزویج نمایم
در این صورت واجب است که آنچه خیر او داند بگوید و اگر داند که مجمل که بگوید که مکن ترک مینماید
بهمین اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مگر بتفصیل همان عیبی که در همان معامله دخیل است بگوید
و زیاده از آن نگوید و اگر از او سؤال ننماید باعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معامله
با آن شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند که ضرر عظیم باو میرسد از معامله آن
شخص بیان بدعت است که ضرر بدین مردم رساند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند بیان
بدعت ایشان کردن واجبست و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازمست خصوصاً
بر علما چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که حضرت رسول صلعم
فرمود که گاه ببینید اهل ریب و بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان
و ایشان را دشنام بسیار دهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرور
شود بهتان هم نسبت بایشان مگوئید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان
حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای شما بسبب این رفع بدعت
حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت و در حدیث دیگر از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که مصاحبت مکنید با اهل بدعت با ایشان همنشینی مکنید که نزد
مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود که آدمی بر دین دوست
خود است و احادیث درین باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت و ضرر هم طا
نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست زیرا که کفار بحت چون کفر ایشان
ظاهر است مردم از ایشان احتراز مینمایند اما ارباب بدعت چون در لباس مسلمانان اند
و بتصنع و ریا خود را از اهل خیر مینمایند و فریب ایشان را میخورند پس بر علما و خیر ایشان

در غیبت و همچنین اگر غیبت کسی را باشاره چشم یا ابرو یا دست اظهار کنند یا بحرف
یا در راه رفتن یا غیر آن از اشارات یا حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند
غیبت است در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند و آن ده قسمست تظلم مظلوم
که بر کسی ظالمی ظلم کرده باشد و او نزد شخصی آید و اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص رفع آن
ظلم از او بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو
جایز است اما در صورتی که آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد
و غرض قایل نیز همین باشد و نزد همان شخص که توقع این نفع از او دارد بگوید و نزد دیگران
نگوید نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی میداند و میخواهد باین گفتن و نقل کردن شاید
او ترک نماید و این مشروطست بشرایط نهی از منکر که بداند که فعل آن شخص بد است و منکر است
و تجویز و تاثیر بکند و خوف و ضرر نداشته باشد و بهتر ازین داند که او بر طرف نمیکند
پس اگر نداند که آن کاری که او میکند بد است باینکه مثلا مسئله خلافی باشد و احتمال دهد که
بنای تقلید مجتهدی عمل کند که آن فعل را حلال داند منع نیست و بر این فعل نمیتوان کرد و همچنین اگر
داند که این گفتن فایده نمیکند و باعث این نمیشود که آن مرد آن فعل را ترک کند نهی باید گفت
و همچنین اگر خوف یا ضرری ببدن او یا مال او یا عرض او یا احدی از مؤمنین و مؤمنات داشته
باشد جایز نیست گفتن و همچنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که باین نصیحت
برطرف میکند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض
او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوت و کینه و حسد ها باعث نباشد که نهی از
منکر را وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم حسن صورت
دهد آنست که بعنوان فتوی بخواهد که از عالمی مسئله بپرسد و در آن ضمن مذمت
کسی کرده شود مثل آنکه میپرسد که پدرم مال مرا برداشته است آیا من می توانم با او دعوی
کنم [illegible] تا ممکن باشد که بنحوی سؤال کند که بفهمد که بی هجو شود [illegible] باینکه بگوید

چون که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب گناه هستند پس اگر همان گناه را علانیه میکنند
و همه کس میدانند و ایشان پروایی هم از گفتن آنها ندارند بگویند البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند
که فلان شخص حاکم شهر است اگر آن شخص بشنود او را خوش می آید و [illegible] غیبت [illegible] است
که او کراهت داشته باشد و اگر گناهی را علانیه کند و از ذکرش آزرده شود مثل آنکه کسی
در میان مجامع گناهی را میکند و اخفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده میشود این
مشهور آنست که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان
کنند با آنکه گناهش بعضی از کبایر باشد مخالفست و دور نیست که مذمتش بآن گناهانی
که علانیه میکند توان کردن هرچند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد اما گناهان مخفیش را
نگفتن اولی و احوطست و بر استثناء این فرد احادیث بسیار وارد است چنانچه بسند
معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که هر که در غایبانه کسی او را بچیزی یاد کند که در
او باشد و مردم دانند او را غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است
و او را بچیزی یاد که در او نباشد بر او بهتان زده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست که صاحب بدعتی که بخواهش خود و بدعتی
در دین برای خود پیدا کرده است و امام جایر [illegible] و فاسقی که علانیه فسق کند بسند معتبر از
حضرت صادق منقولست که حرمت فاسق از همه کس کمتر است و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست
که هر که با مردم معامله کند و ظلم بایشان نکند و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده
کند و خلف وعده نکند پس او مروتش کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و برادریش واجب
گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند دیگر از حضرت صادق ع مثل این مضمون منقولست
و یک فرد دیگر نزدیک باین فرد علما استثناء کرده اند که هرگاه دو کس بر غیبت شخصی مطلع شده
باشند و آنرا با یکدیگر تکرار کنند بدون آنکه ثالثی مطلع شود اکثر گفته اند که غیبت نیست
و بعضی این را [illegible] نمیدانند و احتیاط در ترکست الا که هر دو مطلع شوند که بگناهی که موجب

و نیست که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که مردم جهالت
متابعت ایشان گمراه نشوند - بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی رائی را
اختیار کرده اند و مجتهد دیگر رائی او را خطای داند جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل
بر بطلان رای او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین
و علما گذشته میکرده اند و این باعث نقص هیچیک از ایشان نیست و هر یک سعی جمیل خود که
در احیای دین کرده اند اما می باید که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا
نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد
و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و اینجا شیطان را دامها و حیلها بسیار است - بیان جرح راویان
اخبار و احادیث است چنانچه علما در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ
سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی
متعلقست باین امر همه جایز است دانسته اند - آنکه شخصی بوصفی مشهور باشد که آن
صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز معرفت او را باین وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا
یا اعمی یا اشل یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند ذکر این عیوب ظاهره و بعضی گفته اند
که در صورتی جایز است که غیر آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد و احتیاط در آنست
که تا ممکن باشد بعبارتی نگویند که اگر او بشنود آزرده شود و موجب نقص او باشد
عرفا مثل اینکه بگویند فلان کور زیرا که بجای این عبارت عبارت دیگر میتوان گفت
که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثناء این فرد بخصوص بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد بخبر
سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غیبت آنست که در حق برادر خود چیزی
بگوئی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب
و عجلت در امور پس آن غیبت نیست و بهتان آنست که چیزی بگوئی که در او نیست و
غیبت جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب باشند و ظاهر بآنها نمایند مانند ارباب مناصب

بسند معتبر است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس که اهانت عرض او کرده است
تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و آن معایب را از خاطر ایشان بدر کند و در باب ابرای ذمت از او
طلبیدن احادیث اختلافی دارد در حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که غیبت بدتر از زناست پرسیدند
که چرا یا رسول الله فرمود که زیرا که زناکار توبه میکند و خدا توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه
مقبول نیست تا آنکه صاحبش او را حلال نکند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که از حضرت رسول
پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود که آنست که استغفار کنی از خدا از برای او هرگاه که او را یاد
کنی و بسند دیگر از حضرت رسول منقولست که کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای کسی که غیبت
او کرده و جمع میان این احادیث باین کرده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او
ابراء ذمه خواستن می باید طلبیدن و اگر نشنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید باینکه مرده باشد
یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد و احتیاط آنست که اگر شنیده باشد هم از او حلیت طلبید
مگر آنکه باعث آزردگی او شود و ایذای او باشد و اگر در این صورت مجمل از او ابراء ذمه توان طلبید
که او آزرده نشود و بنا بر احوط آنست که ترک نکند والله تعالی یعلم

در مذمت تهمت و بهتان

بستن مؤمنان و گمان بد بردن بایشان است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که
مؤمنی و مؤمنه را بهتانی زند بچیزی که در او نباشد حق تعالی او را در طینه خبال بدارد تا از
عهده گفته خود بیرون آید پرسیدند که طینه خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زنان
زناکار بیرون می آید و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که بهتان زند بر مؤمنی یا مؤمنه
و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهده سخن
خود بیرون آید و در حدیث دیگر فرمود که زینهار که بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن که گمان بد
دروغ ترین دروغها است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند که میان حق و باطل
چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشت بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم
و گوش و بعد از آن فرمود که هر چه بچشم خود دیدی حقست و آنچه بگوش خود میشنوی

حد و تفسیق شرعی باشد و بعد از ایشان انقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود
جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نزد سایر ناس و حکام جور و در حکم شنیدن غیبت است
مشهور میان علما اینست که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در گناه
مثل غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیر المومنین ع منقولست که شنونده غیبت یکی از دو غیبت
کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما اینست که تا ممکن باشد باید رد
آن غیبت بکند و منع کند برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت برخواستن
هم نداشته باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که برادر مؤمن خود را نزد او غیبت بکنند و او را نصرت و یاری کند خدا او را در دنیا و
آخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت و اعانت
او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و از حضرت رسول ص منقولست که هر که ردی
غیبت را از عرض برادر مومن خود بنماید برای او حجابی گردد از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که رد کند از عرض برادر مؤمن خود خدا بهشت را برای
او بنویسد البته و بعضی از علما گفته اند که گاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت
دارد یا نه جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است
باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود
که آنچه او میکند فسقست ایذای او جایز نیست و دور نیست که درین باب تفصیلی قایل شد توان
که اگر قایل شخصی باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد
و بنای کلامش امور شرعی بر تعیین باشد و معامله صحیح در باره او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه
مستحسنی اظهار دارند که اذیت نشود باینکه که توجیهی برای فعل آن شخص غایب بیان کنند
یا نحو دیگر بکنند والا ساکت شوند و حکم بفسق نکنند و درین باب رعایت احتیاط بهما امکن از طرفین
لازمست و الله تعالی اعلم   در کفاره غیبت و توبه آنست و شرایط دیگر که توبه را هست و گذشت

سخن بگو و اندیشه بکن بجوی تا همان سخن را بار دیگر از و نشنوی بدرستی که دلها در میان دو
انگشت از انگشتان قدرت حق است بهر نحو که میخواهد میگرداند یکساعت چنین و یکساعت چنان
و بسیار است که بنده توفیق خیری می یابد و از حضرت رسول ص منقولست که هر که نفس خود را دشمن دارد
نه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند بدانکه چنانکه گمان بد بمردم بد است خود هم
در مواضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بد بمردم در آوردن بد است چنانچه بسند معتبر از
حضرت صادق ع فرمود که پدرم میفرمود که ای فرزند هر که با مصاحب بد مصاحبت میکند سالم
نماند و هر که در جای بد داخل میشود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی میکشد
حضرت امیر المؤمنین ع در هنگام وفات وصیت فرمود که ای فرزند زینهار که تو خود را از محلهای
تهمت و از مجالسی که گمان بد باهلش میبرند بدرستی که همنشین بد فریب میدهد کسی را که با او
می نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که سزاوارترین مردم بتهمت کیست که با اهل تهمت
همنشینی میکند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که خود را در محل تهمت بدارد و ملامت
نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و در این مضمون احادیث بسیار است در بیان مذمت حسد است
که منشاء اصلی غیبت در اکثر ناس همین است بدانکه حسد بدترین صفات ذمیمه نفسانیست و اول
معصیتی که حق تعالی را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعثش حسد بود و مشهور اینست
که اظهارش از گناهان کبیره است و منافی عدالت است و اصلش گناهان قلب و امراض نفسانیست
و آدمی در دنیا نیز باصل این خصلت معذب است و اکثر ملکات بد چنین است که قطع نظر از
عقوبت آخرت در دنیا معذب است و حسد آنست که زوال نعمت را از محسود میخواهد هر کس را که
در نعمتی می بیند آزرده است از اینکه این نعمت را چرا او دارد و این ممکن نیست که نعمت خدا
از همه کس برطرف شود و لهذا او همیشه از خلق بدخو و در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب
حرص میخواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست و لهذا او همیشه
در الم است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است و این میسر نشود که همیشه او غالب باشد

باطلست و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان در
دلش میگدازد چنانچه نمک در آب میگدازد و در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد برادر
دینی خود را حرمت ایمانی از میان ایشان زایل میگردد و بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که کارهای برادر مؤمن خود را بر محل نیک کن تا وقتی که دیگر محلی نیابی و گمان بد مبر بکلمه
که از برادر مؤمنت صادر شود تا محل خیری از برایش یابی و در حدیث دیگر فرموده که از برای کارهای
برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که تعجیل مکنید در حکم کردن به بدی شیعیان ما که اگر یکقدم ایشان میلغزد قدم
دیگر ایشان ثابت میماند و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که خوشحال کسی که مشغول سازد
او را عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که نزدیکترین
احوال آدمی بکفر آنست که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ
کند که یکروزی او را بآنها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که فرمود ای
گروهی که بزبان مسلمان شده اید و ایمان بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را و
تتبع عیبهای ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان میکند خدا عیبهای او را تتبع کند و هر که خدا
عیبهای او را تتبع کند او را رسوا کند اگرچه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص
که هر که گناه مؤمنی را فاش کند چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد و هر که مؤمنی را به
گناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن نشود و در حدیث دیگر منقولست که حضرت صادق ع
فرمود که هر که مؤمنی را ملامت کند و سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند
و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که همین بس است عیب از برای آدمی که نظر کند یعنی چند
از مردم که در خودش هست و از آنها غافلست و ملامت مردم را بر امری چند که خود ترک آنها
نمیتواند کرد و آزار کند کسی را که با او همنشینی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که از شخصی بدست راست تو باشد برامری و رایی باشد و بدست چپ تو ... در حق او بغیر

منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را ببدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود
که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن‌چینی جدائی می‌افکنند میان دوستان و طلب میکنند
عیبها برای جماعتی که بری اند از عیب و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که بهشت حرامست
بر سخن‌چینان که در میان مردم نمامی میکنند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسی که مداومت
کند بخوردن شراب و سخن‌چین و در حدیث دیگر فرمود که حضرت موسی در حالی که با خداوند
خود مناجات میکرد نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا این کیست که عرش
تو بر او سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار بود به پدر و مادر و نمامی نمیکرد و بسند
معتبر منقولست که نهی فرمود از سخن‌چینی و گوش دادن بآن و فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود
فرمود که حق تعالی میفرماید که بهشت را حرام کرده‌ام بر کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و بر بخیل
و نمام و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که سه کسند که داخل بهشت نمیشوند و کسی که
خون مسلمانان ریزد و شراب خوار و سخن‌چین و بسند صحیح منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه
فرمود که شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر و بهزار
هزار نوع عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق این عذاب شده بود
فرمود که سخن‌چین و دروغگو بود یا اباذر من کان ذا وجهین و لسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین
فی النار ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس صاحب دو زبان یا دو
زبانه خواهد بود در آتش جهنم بدانکه از جمله صفات منافقان آنست که با مردم نیک و خوشروی
ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان
کنند و این خسیس‌ترین صفات ذمیمه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که بد بنده ایست بنده که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در
غیبت گوشت او را بخورد و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر ببلائی مبتلا شود او را واگذارد و یاری

گذاشته پوشیده در عقب وچنین اخلاق سیئه چنین اند وصاحب حسد باید تفکر نماید که
صاحبان نعمتها آن نعمتها را وچیزی کم نکرده اند وخداوندی که این خداوندی که این نعمتها را بایشان
داده است قادر است که اضعاف این نعمتها را باو بدهد بی آنکه از ایشان چیزی کم کنند وبداند که خیر
او در ایشان بوده که بایشان داده است واگر باو میداد از برای او وبال بود فکر کند که این حسد بردن
وغم خوردن بمحسود او هیچ ضرر نمیرساند وضرر دنیا وعقبا بخود میرساند وباین
تفکرات صحیحه بخدا متوسل میشود وبا نفس معارضه وجهاد میکند تا حق تعالی او را از این
صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل وشرع از این بدتر نیست چنانکه بسندها
معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد چنانکه آتش هیزم میخورد وبسند
معتبر از حضرت رسول ص که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای پسر عمران حسد مبر بر مردم بر
نعمتها که کرده ام ایشان را از فضل خود ونظر خود را بسوی ایشان مفکن ونفس خود را از پی آنها
مفرست بدرستی که کسی که حسد مردم میبرد دشمن نعمتهای منست ومنع کننده قسمتهای
منست که قسمت کرده ام میان بندگان خود وکسی که چنین باشد من از و نیستم واو از من نیست
وبسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که مؤمن غبطه میکند اما حسد نمیبرد ومنافق
حسد میبرد وغبطه نمیکند ودر حدیث دیگر فرموده که حضرت لقمن بپسر خود در وصیت
فرمود که حسد را سه علامت است چون غایب شد غیبت میکند وچون حاضر شد تملق
میکند ودر حدیث دیگر چون مصیبتی بهم رسید شماتت میکند ودر حدیث دیگر فرمود
که هیچ حسودی را راحت نمیباشد یا اباذر لا یدخل الجنة قتات قلت وما القتات قال
النمام یا اباذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز وجل فی الآخرة ای ابوذر داخل
بهشت نمیشود قتات ابوذر پرسید که کیست قتات فرمود که نمام سخن چین که سخنهای
مردم را نزد یکدیگر نقل میکند که در میان ایشان عداوت پیدا کند ای ابوذر صاحب
نمیمه وسخن چینی را راحت نمیباشد از عذاب خدا در آخرت وبسند صحیح از حضرت رسول ص

اینکس باشد و در اندک زمانی سخن فاش میشود بلی غرض دینی متعلق باشد بذکر کردن انچه
دران مجلس گذشته است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول ص منقولست
که انچه در مجالس میکذرد امانتست مگر سه مجلس مجلسی که دران خونی بحرام ریخته شود و
مجلسی که دران فرجی را بحرام حلال کنند و مجلسی که دران مالی را بناحق و حرام ببرند و از
حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که سه کسند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر از
سایه عرش سایه نیست شخصی که برادر مومن خود را کدخدا کند یا او را خادمی بدهد یا ستری
از اسرار او را بپوشاند و بدانکه چنانکه کتمان اسرار مومنان لازمست کتمان اسرار خود نیز لازم است
و مردم بر امور مخفی خود که افشای انها موقوفی وضرری باشد نزد هر دو مطلع نباید کرد و
بر هر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلم منقولست
که هر که سر خود را پنهان داشته اختیار بدست اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش
میشود و بعضی گفته اند که مراد انست که هر سری که از دو لب ادمی درگذشت فاش میشود و
از حضرت صادق ع منقولست که ببعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست خود را
بر سر خود مگر بر چیزی که اگر دشمن بداند بتو ضرر نرساند زیرا که دوست یک روزی دشمن
میشود و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که با دوست خود بهمواری دوستی کن شاید که
روزی دشمن تو باشد و با دشمن خود بهمواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو
باشد یا باذر تعرض اعمال اهل الدنیا من الجمعة الی الجمعة فی یومین الاثنین والخمیس فیغفر
کل عبد مومن الا عبدا کانت بینه وبین اخیه شحناء فیقال اترکوا عمل هذین حتی یصطلحا
یا باذر ایاک والهجران لاخیک فان العمل لا یتقبل مع الهجران ان کنت لا بد فاعلا فلا تهجره ثلثه
ایام کملا فمن مات فیها مهاجرا لاخیه کانت النار اولی به ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل
دنیا را بر خدا انچه کرده اند از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس میامرزد
گناهان هر بنده مومنی را مگر بنده که میان او و برادر مومنش کینه و عداوتی باشد پس

میکنند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ملاقات کند مسلمانان را بدو رو
و دو زبان چون در صحرای محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول
منقولست که آدم دو رو در قیامت می آید یک زبان از پشت سر و یک زبان از پیش رو آویخته که از
هر دو زبانش شعله کشد تا آتش در بدنش افتد بعد از آن ندا کنند در آن صحرا که اینست که در
دنیا دو رو و دو زبان داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیگر
منقولست که حق تعالی بحضرت عیسی وحی فرمود که یا عیسی باید که زبان تو آشکارا و پنهان
یکی باشد و همچنین دلت باید که یکی باشد ترا میترسانم از بدیهای نفس خود و من عالمم
به بدیهای نفس سزاوار نیست دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف و دو دل
در یک سینه و دو خیال در یک نفس یا اباذر المجالس بالامانة وافشاء سر اخیک خیانة فاجتنب
ذلک واجتنب مجلس العثرة ای ابوذر مجلس باید با امانت باشد و حرفی که در آنجا مذکور
شود که احتمال ضرری نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن حرف در جای
نقل نکند و افشا کردن سری که برادر مؤمن در پنهانی بتو گفته باشد و راضی بآن نقل
نباشد خیانتست پس اجتناب کن از مجلسی که ایشان با یکدیگر می نشینند و بهم مردم را میگویند
یا افترا بایشان میکنند با نفاق با یکدیگر می نشینند و چون جدا شدند از یکدیگر افشاش
میکنند بدان که آداب مجالس و مصاحبتها بسیار است و عمده آداب مجالس آنست که رازها
آن مجلس را افشا نکنند که مفاسد عظیمه بر این مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان
مصاحبان بسیار میکنند که اعتماد بر دوستی و آشنائی کرده از یکدیگر مخفی نمیدارند و گاه
باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز
قسمیست از سخن چینی و همچنین سری که برادر مؤمنی بکسی بسپارد امانتی است از او و آن را نقل
کردن بدترین خیانتهاست زیرا که چنانچه تو سر برادر خود را نگاه نداشتی او دیگر هم سر ترا
نگاه نخواهد داشت و آن دوست را هم دوستی است و دوست دوست گاه باشد که دشمن

چرا مستحق لعنت کرد فرمود که زیرا که برادر مؤمن خود را میخواهد بصله و احسان و از سخن زشت
او تغافل میکند از پدرم شنیدم که میفرمود که چون دو کس با یکدیگر منازعه کنند و یکی بر
دیگری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد بسوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است و بگوید
که ای برادر مؤمن بر تو ظلم کردم تا هجران از میان او و برادرش قطع شود بدرستی که حق تعالی
حلم کننده و عادلست و حق مظلوم از ظالم میخواهد گرفت و در حدیث فرمود که حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند هر دو از
اسلام بدر میروند و از میان ایشان ولایت برطرف میشود و هر یک از ایشان که سبقت کرد
در سخن گفتن با برادرش در روز قیامت زودتر داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که پیوسته شیطان خوشحالست مادام که یکدو مسلمان از یکدیگر کناره میکنند و چون
با یکدیگر ملاقات کردند زانویش بلرزه میآید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند
که وای بر من این چه مصیبت بود که بمن رسید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که صدقه که حق تع او را دوست میدارد که اصلاح میان مردم است در هنگامی
که فساد و نزاع در میان ایشان باشد و نزدیک گردانیدن ایشان است بیکدیگر در هنگامی که از هم
دوری کنند و در حدیث دیگر فرمود که در میان کسی اصلاح کنم نزد من بهتر است از آنکه صد دینار
صدقه کنم یا اباذر من احب ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده من النار یا اباذر من مات وفی
قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد رائحة الجنة الا ان یتوب قبل ذلک فقال رجل یا رسول الله انی
لیعجبنی الجمال حتی وددت ان علاقة سوطی وقبال نعلی حسن فهل یرهب علی ذلک قال کیف
تجد قلبک قال اجده عارفا للحق مطمئنا الیه قال لیس ذلک بالکبر ولکن الکبر ان تترک الحق وتتجاوزه
الی غیره وتنظر الی الناس ولا تری ان احدا عرضه کعرضک ولا دمه کدمک یا اباذر اکثر من یدخل
النار المستکبرون فقال رجل وهل ینجو من الکبر احد یا رسول الله قال نعم من لبس الصوف ورکب الحمار و
حلب العنز وجالس المساکین یا اباذر من حمل بضاعته فقد برئ من الکبر یعنی ما یشتری من السوق

بیکبینند و اگر از یک عمل و این دو مؤمن را تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود
ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مؤمن خود بازردگی بدرستی که با هجران دوری از برادر
مؤمن عملی مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی میکنم از هجران برادر مؤمن و اگر بناچار دوری کنی تا سه
روز تمام مکن و کسی که تا سه روز از برای برادر مؤمن خود بخشم و غضب کناره کند و در آن
سه روز بآن حال بمیرد آتش جهنم اولاست باو و بسند معتبر منقولست که از حضرت رسول ص که فرمود
که خواهید خبر دهم شما را ببدترین مردم کیست که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند
و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین بفرزندان خود فرمود که ای فرزندان خود زینهار
بپرهیزید از دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلیست که مکر میکند
بشما و شما را بمکر مغلوب میگرداند یا جاهلیست که بزودی در برابر معارضه و سفاهت میکند
در حدیث دیگر وارد است که چهار چیز است که اندکش بسیار است آتش اندکی بسیار است و خواب
اندکی بسیار است و بیماری اندکی بسیار است و عداوت اندکی بسیار است و بسند معتبر از
حضرت رسول ص منقولست که هر که غم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هر که خلقش
بداست خودش پیوسته در عذابست و هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروت انسانیتش
برطرف میشود و کرامت و عزتش زایل میگردد و بعد از آن فرمود که پیوسته جبرئیل مرا نهی
میکرد از منازعه کردن با مردم چنانچه مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت پرستیدن و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلم که هر که عداوت در دل مردم میکارد و آنچه میکارد میدرود
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل مرا وصیت کرد که زینهار با
مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را ظاهر میکند و عزت برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت
رسول ص منقولست که هجرت و دوری زیاده از سه روز نمی باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که دو کس جدا نمیشوند از یکدیگر بازردگی مگر آنکه یکی مستوجب بیزاری از رحمت
خدا و لعنت الهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو شوم مظلوم

در روز قیامت ای ابوذر هر که دامن جامه بردارد یا آنکه جامه را کوتاه بدوزد یا اگر نکند باشد
بزند و بر زمین نکشد چنانچه متکبران عرب میکرده اند و نعلش را پینه بزند و رویش را نزد
خدا بر خاک بمالد بتحقیق که بری میشود از کبر ای ابوذر هر که دو پیراهن داشته باشد باید که یکی
خود بپوشد و یکی را ببرادر مؤمن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی از میان امت
من بهم رسند که در نعمت و لذت متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و
همه همت ایشان مصروف باشد بتحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها و مردم
ایشان را بسخنان و اشعار مدح نمایند ایشان بدان امت منند ای ابوذر هر که ترک نماید جمال
و زینت را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند
عزیز جلیل خدا بر او حله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشحال کسی که تواضع و شکستگی کند از برای
خدا نه از مردم بی آنکه او را منقصه باشد و نقص دنیائی باعث شکستگی او شده باشد یا بدون
آنکه در آن تواضع نقصی بدین او بهم رسد یا بدون آنکه مذلتی در آن شکستگی برای او باشد
یا بدون آنکه خیانتی کرده باشد و بآن سبب تذلل نماید و ذلیل گرداند نفس خود را نه مذلتی از
ره مسکنت و احتیاج باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر معصیت خدا
و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت کند با اهل فقه و دانائی و
حکمت خوشا حال کسی که بصلاح و نیکی باشد و پنهان و نیکو باشد علانیه او و دور گرداند
از مردم شر و بدی خود را خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی
مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش
و جامهای کنده در بر کن تا فخر در تو راه نیابد چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا
بوضوح پیوسته بقیه مطالب را بعد چند مصباح بیان مینماید و در مذمت تکبر است قدری
از این مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب
مذلت دنیا و آخرت میگردد و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده است و اول

يا اباذر من جرّ ثوبه خيلاء لم ينظر الله عز وجل اليه يوم القيمه يا اباذر من رفع ذيله وخصف نعله و
عفّر وجهه فقد برئ من الكبر يا اباذر من كان له قميصان فليلبس احدهما وليكس الآخر اخاه يا اباذر
سيكون الناس من امتي يولدون في النعيم يغذون به همتهم الوان الطعام والشراب ويمدحون بالقول
اولئك شرار امتي يا اباذر من ترك لبس الجمال وهو يقدر عليه تواضعاً لله عز وجل فقد كساه حلة
الكرامة يا اباذر طوبى لمن تواضع لله تعالى في غير منقصه واذل نفسه في غير مسكنه وانفق مالاً جمعه
في غير معصيته ورحم اهل الذل والمسكنه وخالط اهل الفقه والحكمه طوبى لمن صلحت سريرته وحسنت
علانيته وعزل عن الناس شره طوبى لمن عمل بعلمه وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من
قوله يا اباذر البس الخشن من اللباس والصفيق من الثياب لئلا يجد الفخر فيك مسلكا ای ابوذر هر که
دوست دارد که مردم در برابر او بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند و بدانکه که اهل
جهنم است ای ابوذر هر که بمیرد و در دلش بقدر سنگینی ذره از کبر باشد نشنود بوی بهشت را
مگر آنکه پیش از مردن توبه کند پس شخصی گفت یا رسول الله مرا خوش می‌آید جمال و دوست میدارم
میدارم زینت را حتی آنکه میخواهم که علاقه تازیانه ام و بند نعلم نیکو باشد آیا سبب این حال بر من خوف
این هست که تکبر داشته باشم حضرت فرمودند که دل خود را چون می‌یابی گفت خود را عارف و دانا
والقبول لحق
می‌یابم بحق و اطمینان و قرار دارد بسوی حق آیا اندرو شک و تزلزل در آن نیست فرمود که پس حال کبر
نیست ولیکن کبر آنست که حق را ترک کنی و از حق در گذری بسوی غیر حق نظر کنی به مردم و چنین دانی
که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست و خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم
زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل آتش جهنم میشوند متکبرانند
پس شخصی عرض کرد که آیا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود که بلی کسی که پشم بپوشد و بر الاغ
سوار شود و بز را بدست خود بدوشد و با مسکینان و فقیران همنشینی کند ای ابوذر هر که بطعام
خود ببرد یعنی چیزی که از بازار از برای عیال خود میخرد خود ببرد بیاید بری میشود از کبر ای
ابوذر هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبر حق تعالی نظر رحمت بسوی او نکند

واطاعت را بر سر خود بگیرید و تفاخر و تکبر را در زیر پای خود درآورید و تکبر را از گردنهای بیفکنید و
تواضع را سلاح و حربه خود کنید در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او بدرستی که او را از همه امتی
لشکرها و اعوان پیادگان و سواران هست و مباشید مانند قابیل که تکبر کرد بر برادر خود
بدون فضلی که خدا از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود بست و حسد برادر
خود بر او حمیت در دلش آتش غضب را برافروخت و شیطان باد کبر در دماغش دمید و
برادر خود را کشت و بندامت ابدی گرفتار شد و گناه کشندگان تا روز قیامت بر خود لازم گردانید
پس از خدا بترسید و دشمنی با نعمتهای خدا مکنید و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت گیرید
با آنچه رسید به متکبران امتهای پیش از شما از عذابها و غضبهای الهی و پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها
و پهلوهای ایشان را بر خاک گذاشته اند و پناه بگیرید بخدا از چیزهایی که موجب کبر است چنانچه از
بلاها و پناه میگیرید بدرستی که اگر خدا رخصت تکبر از برای احدی از خلقش میداد هر اینه از برای
پیغمبران و رسولان رخصت میفرمود ولیکن حق تعالی تکبر را از برای ایشان نپسندید و تواضع
و فروتنی از برای ایشان پسندید و پهلوهای روی خود را بر زمین میگذاشتند و روی خود را
نزد خدا بر خاک میمالیدند و بال رحمت و مسکنت برای مومنان میگسترانیدند و جماعتی بودند
که در زمین ایشان را ضعیف می شمردند و خدا ایشان را ممتحن ساخته بود بگرسنگی و مبتلا گردانیده بود
بمشقتها و محنت میداشت ایشان را بترس و بیم از دشمنان و در بوته مکروهات ایشان را مصفی و
خالص میگردانید پس خشنودی و غضب خدا را از مردم به بسیاری مال و فرزندان مدانید زیرا که
غنا و توانگری فتنه الهی است و فقر و درویشی امتحان خداست بدرستی که حق تعالی امتحان میفرماید
بندگان متکبر خود را بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند و بتحقیق که موسی بن عمران
و برادرش هارون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم بود و عصا در دست داشتند
پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دایمی باشد فرعون گفت تعجب
نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود باین حالند

معصیتی که خدا کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد
چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه میفرماید که حمد و سپاس خداوندی را که لباس
خود گردانید عزت و کبریا را و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود و قرق خود گردانید و بر غیر
خود حرام کرد و این دو صفت را از برای خود برگزید و لعنت خود را مقرر ساخت برای کسی از بندگان
که با او در این دو صفت منازعه نماید پس اول مرتبه در این باب ملائکه را امتحان فرمود با آنکه علم
بود بآنچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود که من بشری خلق میکنم از گل هرگاه خلقت او را درست
کنم و از روح خود در او بدمم همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از
ابلیس که حمیت او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلقت خود و تعصب کرد بر آدم بسبب اصل خود
که اصل من از آتش است اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس والله که او پیشوای متعصبان
شد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تعصب را او گذاشت و با خدا نزاع کرد در رداء
تجبر که مخصوص خداست و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل و انقیاد را آیا نمی
بینید که خدا چگونه او را بسبب تکبر او حقیر گردانید و بسبب ترفع او را پست کرد و در دنیا او را
ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا کرده و اگر خدا میخواست که آدم را از نوری
خلق کند که روشنی او دیدها را خیره کند و ضیاء او عقلها را حیران گرداند و بوی خوش
او نفسها را تنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر آینه گردنها برای خاضع میگردید و
اطاعت بر ملائکه آسان میشد ولیکن حق تعالی ابتلا میفرمود خلقش را ببعضی از چیزها که اصلش
و علتش بر ایشان مخفی است تا آنکه بآزمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر از ایشان
زایل گردد و خیلاء از ایشان دور شود پس عبرت بگیرید بآنچه حق تعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در هنگام
[illegible] کرد از عمل طویل و سعی بسیار او را حبط کرد با آنکه شش هزار سال عبادت خدا کرده
بود [illegible] سالم میماند بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل تکبر او را بعمل آورد حاشا نمانید
[illegible] خدا که شما را بلای خود مبتلا گرداند و بپرهیزید از مکرهای و حیلهای و تذلل

وجاهای کم آب و شهرهای دور از یکدیگر که در آن وادی هیچ حیوان نشو و نما نمیتوانند کرد پس امر
کرد حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه آن خانه شوند در هر جا که باشند و طی کنند بیابانهای خالی
و درههای عمیق را و بر پاهای خود ژولیده‌مو و گردآلوده بر گرد آن خانه بدوند و طواف کنند در حالتی
که جامهای معتاد خود را کنده باشند و بتراشیدن موهای خلقت خود قبیح کرده باشند و این ابتلائیست
دشوار که حق تعالی آنرا سبب رحمت و وسیله جنت خود گردانیده است و اگر میخواست بیت الحرام و مشاعر
عظام را در میان باغستانها و نهرهای و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار و میوهایش
نزدیک و شهرها و بناهایش متصل بیکدیگر باشد و راهش همه آبادان و معمور باشد میتوانست
کرد ولیکن چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر میبود و اگر اساس خانه کعبه و سنگهایش زمرد سبز بود
یا از یاقوت سرخ با نور و روشنی و ضیاء هر آینه شک از دلها کمتر میشد و مجاهده شیطان
از دلها بر میخواست و خلجان شک از خاطرها بر طرف میشد ولیکن حق تعالی امتحان میفرماید بندگان
بانواع شدتها و از ایشان بندگی میطلبد بالوان مجاهده و مبتلا میسازد ایشانرا باقسام مکاره برای
اینکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد و این عبادتهای
صعب را درهای گشوده گردانیده است بسوی فضلش و سببهای آسان گردانیده ساخته است برای عفوش
از این باب آنچه حراست فرموده است که حق تعالی بندگان مؤمنش را بنمازها و زکوتها و مشقت روزها
در روزهای واجب گردانیده برای اینکه اعضا و جوارح ایشانرا ساکن گرداند و ذلیل سازد و دیدهای ایشانرا
خاشع گرداند و نفوس ایشانرا ذلیل گرداند و دلهای ایشانرا پست گرداند و خیلا و تکبر را از ایشان بردارد
بسبب که روهای کریم خود بخاک بمالند از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضا خود را
بر زمین گذارند از روی تضرع و شکستگی و شکمها بر پشتها بچسبد از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی
با آنچه در زکوة هست از صرف کردن میوه زمین و غیر آن بر فقرا و مساکین نظر کنند با آنچه در این اعمال خوف
مقرر فرموده است از کندن و بلند کردن مادهٔ فخر و تکبر چون خطبه قاصعه بسیار طولانیست حاصل
مضمون چند فقره را در این مقام درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیه و اگر کسی خواهد بر

افکنده بودند و چوبدستی در دست نداشتند چون طلا جمع کردن آن در نظرش عظیم بود و جامه
پشم و پوشیدن آن در دیده اش حقیر مینمود و اگر حق تعالی میخواست که هنگامی که پیغمبرانش را مبعوث
میگردانید که از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید و باغها و بوستانها با ایشان عطا فرماید و مرغان
آسمان و وحشیان زمین را برای ایشان جمع آورد هر آینه میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا و امتحان
برطرف میشد و استحقاق جزا نمیماند و انبیا که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجرهای امتحان کرده
شدگان نمیداشتند و مومنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران بهم نمیرسانیدند و لیکن حق تعالی
پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد و حالی ایشان را داشت که بظاهر در نظرها ضعیف نماید با قناعتی
که دیدها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان با فقری که گوشها و چشمها مملو بود از محنتهای ایشان
و اگر پیغمبران صاحب قوتی میبودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتواند کرد و با عزت غلبه میبودند
که مغلوب هیچکس نتوانند شد و ملک و پادشاهی داشتند که مردم گردنها بسوی آن دراز کنند
و بطمع مال و عزت و غلبه میبودند از اطراف بسوی آن پادشاهی بار بندند هر آینه اطاعت ایشان
بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود و هر آینه ایمان می آوردند یا از ترسی که
ایشان را میبود یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل میگردانید پس نیتها برای خدا خالص نمیشد و
حسنات میان رضای خدا و خواهشهای نفس مشترک میبود و لیکن حق تعالی میخواست که متابعت
پیغمبران او و تصدیق بکتابهای او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد
شدن نزد طاعت او امری چند باشند مخصوص او و خالص از برای او و خالص از برای او که
شائبه دیگری با آنها مخلوط نشود و هرچند امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیمتر است
نمی بینید که حق تعالی اولین و آخرین را از آدم تا خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که ضرر و نفعی
بایشان نمیرسانند و نمی بینند و نمیشنوند و آنها را خانه خود نام کرده و محترم گردانیده و بقای آنها
سبب صلاح خلایق گردانیده و آن خانه را در سنگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموارتر
و در تنگترین بیابانها در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از آنها مشکلست و چشمهای

ایشان انکار ایشان حقی است واقرار بفضیلت او بکنند چنانچه در خطبه قاصعه گذشت نوع دیگرش
حقیر شمردن مردم است وخود را از دیگران بهتر داشتن نوع دیگرش که از نوع سابق حاصل میشود
خانهای رفیع ساختن است برای اظهار زیادتی وجامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار
شدن وخادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع
دیگر آنست که از مردم توقع تواضع وشکستگی نمایند وخود نسبت بایشان ترفع کنند وطبعشان مایل
باشد که مردم ذلیل ایشان باشند وخواهش عزت و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و
نشستن و برخاستن و سایر حرکات وسکنات و تمکین و وقار بر خود ببندند و گردن کشی کنند
و در مجالس بالانشینی طلبند و از اعمال خیری که منافی وقار ایشانست ابا نمایند و این انواع همه بیکدیگر
بسته اند و انواع دیگر هست که باینها برمیگردد و اخبار بر این مضامین بسیار است چنانچه بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اعظم افراد کبر آنست که سفاهت شماری حق را و حقیر
شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمردن حق کدامست فرمود که آنست که جاهل باشی بحق و طعن
کنی اهل حق و در حدیث دیگر منقولست که شخصی بآنحضرت گفت که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش
میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام از پی خود میبرم آیا در اینها تکبر و تجبر هست حضرت فرمود که
جبار ملعون آنست که مردم را حقیر داند و حق را بجهالت شمارد راوی گفت که من حق را بجهالت
نمیشمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسی که مردم را سهل شمارد و بجبر زیادتی بر ایشان کند او است جبار
و در حدیث دیگر فرمود که داخل بهشت نمیشود کسی که بقدر سنگینی یکحبه خردل از کبر در دلش باشد
راوی گفت که انا لله و انا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای اینکه میفرمائی
و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد فرمود که درست نفهمیدی تکبری که من گفتم مراد انکار حق است
و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول ص روزی بر جماعتی گذشتند که در یکجا جمع شده بودند
حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اید گفتند دیوانه در اینجا هست و از روی صرع و جنون
حرکات میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلائی مجنونی که سزاوارست که او را

مناسبه نيست كما هو حقه مطلع گردد بايد كه سراسر آن خطبه شريفه را مطالعه فرمايد بسند معتبر از
حضرت صادق عليه السلام پرسيدند از ادناى مراتب الحاد فرمود كه تكبر ادناى مراتب الحاد است و در
حديث ديگر فرمود كه كبر در اراذل خلق مى باشد از هر جنسى كه باشند و كبر رداى خداست يعنى
مخصوص اوست هر كه با خدا منازعه كند در رداى او خدا زياده كند پستى او را و از حضرت امام محمد
باقر عليه السلام منقولست كه عزت رداى خداست و كبر ازار خداست هر كه چيزى ازين دو صفت را بر
خود بندد خدا او را سرنگون در جهنم افكند و در حديث ديگر فرمود كه كسى داخل بهشت نميشود كه در
دل او بقدر سنگينى ذره از كبر باشد و از حضرت صادق عليه السلام منقولست كه در جهنم وادى هست براى
متكبران كه آنرا سقر ميگويند شكايت كرد بحق تعالى از بسيارى گرمى خود سؤال كرد رخصت نفس كشيدن را
پس چون نفس كشيد جهنم از نفس او سوخت و در حديث ديگر فرمود كه حق تعالى متكبران را در روز
قيامت بصورت مورچهاى ريزه خواهد كرد كه پامال خلايق باشند تا حق تعالى از حساب خلايق
فارغ شود باشند تا حق تعالى از حساب و بروايت ديگر فرمود كه هيچ بنده نيست مگر آنكه در سرش لجامى هست
و ملكى او را در دست دارد پس اگر تكبر ميكند آن ملك بر دهانش ميزند كه پست شو خدا ترا پست كند
پس پيوسته در نفس خود از همه كس عظيم تر است و در ديده مردم از همه كس حقير تر است و اگر تواضع و فروتنى
ميكند خدا او را بلند ميگرداند و آن ملك با او ميگويد كه بلند گرداند خدا ترا بلند گرداند پس او پيوسته
حقيرترين مردم است در نفس خود و رفيع ترين خلق است در ديده مردم

در بيان انواع تكبر است

بدانكه تكبر آنست كه آدمى خود را بزرگ دانستن و اظهار كبر و عظمت كردن و بزرگى را بخود بستن است
و اين انواع ميدارد يك نوعش كه از همه بدتر است و موجب كفر است و در بسيارى از احاديث تكبر را
باين تفسير كرده اند آنست كه تكبر كنند از بندگى خدا و از تابع شدن پيغمبران و اوصيا و علما و اهل
حق و از انقياد و متابعت حق و از قبول كردن فضيلت جماعتى كه حق تعالى ايشانرا تفضيل داده است
مانند تكبرى كه كفار ميكردند از متابعت پيغمبران و منافقين ميكردند از متابعت اوصياى ايشان
باعتبار آنكه خوبى ايشان مانع بود ازين كه تابع شخصى شوند كه بحسب عقل ناقص و ديده كور

میشود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او می آید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده و در میان این
دو حال ظرف بول و غایطست و این حال تکبر میکند دوم عمارست امری چند که موجب ملکه تواضع است
مثل پست نشستن است در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارها
شدن که منافی تکبر است چنانچه منقولست که کسی که از کبر بریست با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را
بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که گریبان خود را پینه کند
و بر نعلین خود پینه زند و چیزی که از بازار بخرد خود بخانه آورد از کبر بری میشود سیوم تفکر در اینست
که نتیجه خلاف مقصود او می دهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب می باشد و بخبر مخبر صادق و بتجربه
معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین خلقند و متواضعان عزیزترین خلقند ایضاً تفکر
نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و ذکر شود احادیثی که در مذمت تکبر
وارد شده است و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد   اصلاح سریرتست یعنی باطن خود را نیک
کردن و اکتفا بنیکی ظاهر ننمودن چنانچه حضرت رسول صلعم با بعضی اشاره نموده و در پنهان بد بودن و باطن را
بد داشتن و ظاهر را بنیکی آراستن شعبه ایست از نفاق چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که بنوف بکالی فرمود که ای نوف زنهار که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی بنیکیها و چون باشی
از خدا بر و لیکن در معصیتها اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقولست که هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعالی آشکار او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا اصلاح
نماید حق تعالی در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر که ظاهرش
بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که
پنهان دارد چیزی را که خدا از او خشنود میشود خدا برای او ظاهر گرداند چیزی را که موجب سرور و خوشحالی
اوست و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهی است حق تعالی ظاهر گرداند چیزی را که باعث خواری اوست
و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهائی که خدا دوست میدارد و با خدا در پنهان

همچنین گوئید است که در راه رفتن خود تبختر کند و بسبب عجب براست و چپ خود نظر کند و
ریش خود بالد و دوشها و پهلوها خود را متکبرانه حرکت دهد و تمنای بهشت از خدا نماید با آنکه مشغول
معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشند امید خیر از و نداشته باشند اینست دیوانه و آنکه
شما میگوئید مبتلاست و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که در وقتی که امت من بتبختر راه
روند و دستها را در راه رفتن دراز کنند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنگ و
نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بعضی ببعضی مشغول خواهند شد و بسند دیگر منقولست
که آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و نمیشنود
آنرا عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیر زناکار و کسی که جامه خود را بخیلا و تکبر بر زمین کشد
و کسی که مردم را فتنه کند و گمراه کند و کسی که منت بسیار بر مردم گذارد و صاحب حرصی که از دنیا
سیر نشود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که بنا کند بنائی را از برای ریا و سمعه حق تعالی
در روز قیامت آن خانه را تا هفتم زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند بعد از آن او را در
جهنم اندازد و صحابه گفتند یا رسول الله چگونه است بنا کردن بریا و سمعه فرمود که آنست که زیاده از
قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران و نهی فرمود از اینکه کسی که از روی خیلا
و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را در کنار جهنم فرو برد و قرین
قارون باشد در جهنم زیرا که او اول کسیست که خیلا و تکبر کرد و بسبب آن خدا او را و خانه اش را بزمین
فرو برد و هر که افتخار میکند با خدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود که هر که بتجبر و تطاول کند
بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعالی او را حشر نماید در روز قیامت بقدر موری بصورت
آدمی داخل جهنم شود   در علاج تکبر است بدانکه علاج تکبر بچند چیز میشود اول تفکر در ذلت
نفس خود و خلقت خود و احوال و تنزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و نیستی
بودن و شناسائی بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی خود میشود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه خلق شده است و در آخر جیفه مردار گردیده

سلام کردن ناسنی بعد از این و از محمد بن حسین بن کثیر منقولست که دیدم حضرت صادق علیه السلام
جبه صوفی با دو پیراهن کهنه پوشیده بود از سبب آن حال پرسیدم فرمود که پدرم میپوشید و ما
چون میخواهیم که نماز کنیم کهنه ترین جامهای خود را میپوشیم و از اکثر احادیث معتبره که در باب
زی و لباس حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده بعضی را در لمعات ذکر کردیم
ظاهر میشود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی اخبار دلالت
که گاهی بر سبیل ندرت پوشیده اند بیکی از چند وجه که در این باب و در لمعات بیان کردیم
یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم وشتائهم یرون ان لهم الفضل علی غیرهم
اولئک تلعنهم ملائکة السموات والارض یا اباذر الا اخبرک باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله قال کل
اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه له لو اقسم علی الله لابره ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که
پشم پوشند در تابستان و زمستان و گمان کنند که ایشان را بسبب پشم پوشیدن فضل و زیادتی
بر دیگران هست این گروه را لعنت کنند ملائکه آسمانها و زمین ای ابوذر ترا خبر دهم باهل بهشت
ابوذر گفت یا رسول فرمود که هر که ژولیده موی گردآلوده که دو جامه کهنه پوشیده باشد و مردم
او را حقیر شمارند و اعتنا بایشان نکنند اگر بخدا قسم دهد در امری خدا قسم او را البته قبول
فرماید و حاجتش را روا نماید بدانکه چون حضرت رسول به وحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز
غیبیه مطلع اند و بیان مدح تواضع و شکستگی و شال پوشی نمودند و میدانستند که جمعی از اصحاب
بدعت و ضلالت بعد از آنحضرت بهم خواهند رسید که در این لباس تدلیس و مکر مردم را فریب
دهند و بهذا متصل با آن فرمودند که جماعتی بهم خواهند رسید که علامت ایشان اینست که بچنین
لباسی ممتاز خواهند بود گروه ملعونند تا مردم فریب ایشان را نخورند و غیر فرقه ضاله مبتدعه
صوفیه دیگر کسی که این علامت را ندارند و این از یکی معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهی است
که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن را در دست مقرون ساخته اند که کسی را شبهه در حقیقت
این کلام معجز نظام نماند هر که با وجود این آیه بینه انکار نماید بلعنت خدا و رسول گرفتار گردد [illegible]

نفعی نرساند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد انها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد و احادیث برین مضمون بسیار است و بدانکه اولی و مأمور است باینکه ظاهر است و باطن خود را هر دو نیکو کند و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن باید ترک ان باطن کند یا خود را در معرض تهمتها دراورد که خلق خدا از او بدگمان شوند چنانکه بعضی از صوفیه نسبت میدهند زیرا که گناه اشکار بدتر از گناه پنهان زود امرزیده میشود از گناه اشکار و احادیث درین باب بسیار است و بعضی گذشت و عقل نیز حکم میکند که بنده که معصیت آقا را در خلوت میکند آقا انقدر از او در خشم نمیشود مثل انکه رسوا و علانیه و بی پروا در حضور مردم کند و خود را عاصی آقا بهمه کس شناساند و ایضا نفی از متهم ساختن خود و داخل شدن در مواطن تهمت بسیار است در این فصل نیز احادیث در این باب گذشت در بیان شال پوشی است بدانکه احادیث در پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث سنیان پشم پوشی بسیار واقع شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذهب میکند و بعضی که دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت بر جمع میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت با میزران پوشند یا از برای دفع سرما یا از برای اینکه از تن نریزی آید قصوری ندارد اما مداومت برین نمودن و این را لباس مخصوص خود گردانیدن و باین سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن و این را امتیاز جهت مخصوص ساختن بدعت است و مذموم است چنانچه از فقره بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین علیه السلم منقول است که بپوشید جامه پنبه بدرستیکه ان لباس رسول خداست و لباس ما اهل بیت است حضرت رسول صلی الله جامه پشم و موئی پوشیدند مگر بسبب عذری و علتی و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلم منقول است که جامه و مو نباید پوشید مگر بسبب علتی و از حضرت ... منقول است که بعضی از است که تا مردن ترک نکنم بر روی زمین باشند که ان ... خورد ... رسوا رشد ... خود دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال

طلب جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی و میدانم که بعد از اندو بود و احادیث صحیحه از اهل
بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهادت این بزرگواران از علما شیعه رضوان الله علیهم بر
بطلان این طایفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی گفت که متابعت
حسن بصری کردم که چندین حدیث در لعن او وارد شده تابعت سفیان ثوری کردم که با امام
جعفر صادق علیه السلام دشمنی میکرده است و پیوسته معارض آنحضرت میشده است و بعضی از احوال
او را در اول این کتاب بیان کردیم تا متابعت غزالی که عذر خود خواهی گفت که بیقین ناصبی بوده بد بگو
در کتابهای خود که بهمان معنی که مرتضی علی امام است من هم امام و میگوید که هر که یزید را لعنت میکند
گناه کار است و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر آن یا متابعت
برادر ملعونش احمد غزالی حجت خواهی کرد که میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله هست یا ملا روم را
شفیع خواهی کرد که میگوید که ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین شفاعت خواهد کرد و به بهشت خواهد
رفت و حضرت امیر با او گفت که تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی
میگوید چنانکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و در هیچ صفحه از صفحات
مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت موجود یا سقوط عبادات ما عینها از اعتقادات فاسده
نکرده باشد چنانچه مشهور است که پیروانش قبولی دارند ساز و دف و نی شنیدن از عبادات
میدانسته اند یا پناه بمحی الدین خواهی برد که هرزه هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی و میگوید
رجبی از اولیاء الله هستند که رافضیان را بصورت خوک می بینند و میگوید که بمعراج رفتم مرتبه
علی از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پستتر دیدم چون برگشتم بعلی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی
میکردی که من از ایشان بهترم الحال که دیدم مرتبه ترا که از همه پست تری و او و غیر او ازین باب ترهات
بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن میشود و اگر از دعوی های بلند ایشان فریب
میخوری آخر فکر نمیکنی که بلکه از برای حب دنیا اینها را بر خود بسته اند و اگر خواهی او را امتحان کنی او که
دعوی این میکند که من جمیع اسرار غیبی را میدانم و همه چیز بر من منکشف میشود و شبی ده بار بعرش

حضرت فرموده اند از پشم پوشی منشا لعن ایشان همین نیست بلکه آنجناب چون لوح الهی سینه انشه
که ایشان شرع آنحضرت را باطل خواهند کرد و اساس دین آنحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید
بکفر و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال ترک عبادات الهی بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده
مردم را از عبادات باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این هیئات و لباس را علامتی
برای ایشان بیان فرمود که بآن علامت ایشان را بشناسد لکن مصاحبه عصبیت از دیده بکشائی بفهم
انصاف نظر نمائی همین فقره که درین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه
ملعونه صوفیه کافیست قطع نظر از احادیث بسیار که صریحاً و ضمناً بر بطلان اطوار و اعمال
ایشان و مذهب مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است اکثر قدما و متاخرین علما شیعه رضوان
الله علیهم مذمت ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که
نامهای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بسوی او نوشته و جواب باو میرسیده و فرزند سعادتمند
محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر متولد شده و آن
دعا مشتمل بر مدح او نیز هست و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بود و اکثر محدثین و فضلا
نامدار از شاگردان اویند و توقیع حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه برای او بیرون آمده
مشتمل بر مدح او و مثل کتاب مبسوط بر رد ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که او شیخ بزرگ طایفه
شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو منسوب است مثل علامه حلی رحمه الله که در علم و فضل مشهور
آفاقست و مثل شیخ شهید و شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه و فرزند او شیخ حسن در کتاب
عمدة المقام و شیخ عالی قدر جعفر بن محمد دوریستی در اعتقاد و ابن حمزه در چند کتاب و زبدة
العلما و النور العین مولانا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان
از علما ایشان و شیعه رضوان الله علیهم ذکر سخنان این فضلا و عظم ایشان و اخباری که درین
مطلب [illegible] نموده اند موجب تطویل مقالست انشاء الله کتابی علیحده درین مطلب نوشته شود
بس [illegible] امروز حجت خود را درست کن که چون فردا حق تعالی از تو حجت

نوعی که میگوید که حنبک نمی باید کرد و چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین

و امام محمد باقر ع با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد

باقر علیه السلام منقولست که اگر خواهید بجانب راست بروید و اگر خواهید بجانب چپ که علم یافت

نمیشود مگر نزد ما اهل بیت بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث از اوست و خود را بآن منسوب

میسازند حسن بصریست که مجملی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصریست و در باب

لمعات و غیر آن بعضی از بدعتها و معارضات آن ملعون را ذکر کردیم و با حضرت علی بن الحسین ع

در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده و بر آنحضرت طعن زده و در کتاب کافی بسند معتبر از

فضیل منقولست که روزی عباد بصری بخدمت حضرت صادق علیه السلام طعام تناول میفرمود

و بر دست تکیه نموده بودند عباد گفت که مگر نمیدانی که پیغمبر این نحو طعام خوردن نهی کرده است

بعد از چند مرتبه این هرزه را گفت حضرت فرمود که والله که پیغمبر هرگز از این نهی نفرموده و ایضا

بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام بعباد بن کثیر بصری صوفی خطاب کرد

که ای عباد آیا این مغرور شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدرستی که حق تعالی در

کتاب خود میفرماید که ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگوئید یعنی اعتقاد

درست قایل شوید تا خدا اعمال شما را باصلاح آورد ای عباد بدانکه خدا عملی از تو را قبول نمیکند

تا بحق قایل نشوی و [illegible] و در کتاب لمعات از ثابت بنانی روایت کرده است

که گفت من با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه و حبیب فارسی و مالک

دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم

آب بسیار بر اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد آمده بودند پناه بما آورده که برای ایشان

دعا کنیم ما بنزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوانی

...ون کیانی پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن رو بما کرد و گفت یا مالک مارا نام برد گفتیم

لبیک ای جوان گفت آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ما

میپرسیم یک مسئله از مشکلات مسائل مسئله مشکل از او بپرس کی انها را است میگوید اینها هم از برای
تو بیان میکنم چنانچه بسند معتبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام منقولست که علامت کذاب
در دروغ گو اینست که ترا خبر میدهد بخبرهای اسمان و زمین و مشرق و مغرب و چون از جمله
حرام و حلال مسئله را از و بپرسی نمیداند لهذا این مردی که دعوی میکند که مسئله غامض وحدت
وجود را فهمیده ام عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن ان قاصر است چرا که معنی سهلی را بجاه مرتبه
خاطر نشین او کنند نمی فهمیده است و انهایی که دقایق معانی را میفهمند الحال او نفهمیده است چه او نمی
فهمند و بانهم گاه خود معترف باشند که کشف با کفر جمع میشود و کفار هم صاحب کشف میباشند
پس به تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد ترا فریب نداده باشند که دلالت بخوبی ایشان
میکند و چون این سخن بسیار وسیع است و قلیلی از برای هدایت طالبان حق کافی باشد و
در اول این کتاب در لمعات و در چند موضع دیگر بیان کردم درین موضع اختصار نموده
ختم میکنم این فصل را بایراد حدیثی چند که فی الجمله مناسب این مطلب است شیخ طبرسی در کتاب
احتجاج روایت کرده است و در بصره امیر المومنین علیه السلام بر حسن بصری گذشتند و او
وضو میساخت فرمودند که وضو را کامل بجا آور ای حسن گفت یا امیر المومنین و دیروز جماعتی را
کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کامل میساختند حضرت فرمود که پس چرا مدد انها ننمودی
گفت والله که در روز اول غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و سلاح پوشیدم و هیچ شک
نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است در بعض راه کسی مرا ندا کرد که بکجا میروی برگرد
که هر که هم میکشد و هر که کشته میشود در جهنم میرود و من ترسان برگشتم و در خانه نشستم در روز دوم
ن ترسان برگشتم با نصرت عایشه مهیا شدم و روانه شدم در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت
فرمود راست میگویی میدانی که منادی که بود گفت نه فرمود که ان برادرت شیطان بود و بتو راست
گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنمند و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت
امیر المومنین علیه السلام بحسن بصری خطاب کرد که در هر امتی سامری میباشد و این امت سامری

بندۀ حقی که خدا این پوششهای نفیس و خورشهای لذیذ را حرام نکرده است بس این آیه تلاوت
فرمود که قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق که ترجمه‌اش اینست که
بگو ای محمد که کیست که حرام کرده است زینتها را که برای بندگانش ظاهر فرموده و بیرون
آورده و روزیهای پاکیزه را و از این باب حدیث در لمعات بسیار ذکر کرده و شیخ طوسی
علیه الرحمة والرضوان در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوای نیابت حضرت صاحب
الامر کردند بدروغ و رسوا شدند نیز که آنها که نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری
میشد از جانب معصوم که با آنها مردم نیابت ایشان میدانستند اول کذابان شریعی بود که دعوی
نیابت کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون آمد و شیخ فرمود که هارون
بن موسی تلعکبری میگفت که بعد از دعوای نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها
که دعوای نیابت میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوای نیابت میکردند تا مردم ضعیف
العقل با ایشان بگروند و دیگر ترقی میکردند در سفاهت یا بقول حلاجیه قایل میشدند چنانچه
از ابی جعفر شلمغانی و امثال او مشهور شد بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن
منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده است که چون حق تعالی
خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار کرد او پیغام فرستاد بابی سهل بن اسمعیل نوبختی
که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد و دیدن مرا
اظهار وکالت کرد حضرت صاحب الامر کرد چنانچه پیش بود که مردم را اول باین نحو فریب میداد
و بعد از آن دعواها میکرد و اظهار الوهیت می نمود ابو سهل فریب او را نخورده در جواب
گفت که من از تو امری را سوال مینمایم که در جنب آنچه تو دعوای مینمائی بسیار سهل است و آن امر اینست
که من کنیزان بسیار دوست میدارم و بسیار با ایشان مایلم و بسیاری از ایشان از نزد خود رنجیده کرده ام
و باین سبب ایشان از نزد خود رنجیده کرده ام و باین سبب هر جمعه می باید خضاب کنم که سفیدی
مویهای من از ایشان مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین کنی که ریش

دعا و بجهت اجابت گفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما بود که خدا او را دوست
میداشت البته دعایش مستجاب میکردید چون ما دور شدیم بنزد کعبه بسجده در افتاد و گفت
ای سید و آقای من بحبتی که بمن داری تو را سوگند میدهم که اهل مکه را آب دهی هنوز
سخن آنحضرت تمام نشده بود که ابری بهم رسید مانند دهنهای مشک و آب از ابر روان
شد پس از اهل مکه پرسیدیم که این کی بود گفتند علی بن الحسین است بدانکه اینجماعت نزد
صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را نشناخته اند و مناظرات و منازعات طاوس
یمانی با حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتب حدیث بسیار است و ابن شهرآشوب روایت
کرده است که چون حضرت صادق ع بکوفه تشریف آوردند زمان منصور دوانقی و از آن ملعون
مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند مردم مشایعت آنحضرت میکردند سفیان ثوری و ابراهیم
ادهم در میان آنجماعت بودند و این جماعت پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه
ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت که باشید تا جعفر بیاید و ببینیم که با این شیر چه میکند چون
حضرت تشریف آوردند بنزدیک شیر رفتند و گوشش گرفته از راه دور کردند و رو
بآنجماعت کرده فرمودند که مردم اگر اطاعت حق تعالی بکنند چنانچه حق تعالی طاعت اوست
هر آینه بار خود را بر این شیر بار میتوانند کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است
که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند یا امیر المؤمنین
مأمون ملعون فکر کرد در امر خلافتی که در دست او بود و شما اهل بیت را سزاوارتر دانسته
در پیشوائی مردم بودن تو را بهترین اهل بیت یافته و لهذا امر خلافت را بتو رد کرد و امامت
کسی را میخواهد و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامهای کهنه بپوشد و بر الاغ سوار شود
و عیادت بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود و قبهای دیبا مطرز بطلا
میپوشید و بر تکیه گاه آل فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم مینمود و چیزی که امام میطلبند
قسط و عدالت است که سخن گوید راست گوید و چون حکم کند بعدالت و چون وعده دهد وفا بوعده خود

اظهار نمود حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک مینمائی و راه ضلالت
این گروه اختیار میکنی گناه تو بر دیگری نخواهند نوشت هدانا و ایاکم الی صراط مستقیم بدانکه چون
اذکار و اوراد و ادعیه بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقولست که اکثر اهل بدعت مردم را
باذکار و اوراد که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب مینمایند و هر کس را دست بکتابهای
مبسوط نمیرسد که علماء ما درین باب تالیف نموده اند خواستم که این کتاب را بذکر بعضی از فضایل
اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق ازین کتاب گردد و این مشتملست
بر دو باب در بیان فضیلت اذکاریست که مخصوص بوقتی نیست و در آن چند فصلست در
فضیلت تسبیحات اربع است و بسند معتبر از حضرت امام حسن منقولست که جمعی از یهود بخدمت
حضرت رسول ص آمدند و اعلم ایشان از مسئله چند سوال نمود چون جواب شنیدند از جمله آن مسئلها
این بود که پرسیدند یا محمد مرا خبر ده از کلمات که حق تعالی آنها را برای ابراهیم علیه السلم اختیار
کرد در هنگامی که خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که یکی این کلمات بود که سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر یهودی پرسید که چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید حضرت
که چون سبحان الله میگوید با او تسبیح میگویند آنچه در زیر عرش اند پس بگوینده تسبیح ده برابر
ثواب تسبیح ایشان عطا میکند و چون الحمد لله میگوید حق تعالی نعیم دنیا را بر [illegible] میفرماید
و وصل میکند از نعیم آخرت و این کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این
کلمه را میگویند و سخنانی که در دنیا میگفته اند همه منقطع میشود بغیر ازین سخن را اما لا اله الا
الله پس بهشت جزای اوست چنانکه حق تعالی میفرماید که هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی
نیست جزای لا اله الا الله مگر بهشت یهودی گفت راست میگوئی ای محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت
رسول ص منقولست که هر که سبحان الله میگوید حق تعالی از برای او درختی در بهشت غرس مینماید
و کسی که الحمد لله میگوید درختی برای او میکارد و کسی که لا اله الا الله میگوید درختی برای او میکارد
و کسی که الله اکبر میگوید درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما را

من بیا شود مقتضا به محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم و بجانب تو میایم و مردم را

بمذهب تو دعوت مینمایم و چون حلاج این جواب را شنید دانست که در این مراسله خطا کرده است

دیگر جواب نگفت و ساکت شد و این قصه ابوسهل در مجالس نقل میکرد و مردم می‌خندیدند و

موجب زیادتی رسوائی او شد بعد از این قصه زدن و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم

نقل نموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم و جوار [illegible] اخراج نمود و بعد از این در ضمن

قصه شلمغانی که یک کتاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر شلمغانی روزی به

روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر علیه السلام بود افتاد

و میبوسید پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمه زهرای دختر پیغمبر هم

ببدن پدر تو منتقل شده بود و روح علی ببدن ابی القسم حسین بن روح منتقل شده است

و روح فاطمه ببدن تو ام کلثوم این سخن را انکار بسیار کرده به نزد حسین بن روح که از

سفرای عظیم الشان حضرت صاحب الامر علیه السلام بود آمد و این سخن را نقل کرد ابن روح گفت

که زنهار که دیگر بنزد آن زن مرو و آشنائی را با او بر طرف کن که آنچه آن زن گفته است کفر

الحادیست که آن ملعون شلمغانی در دل این جماعت جا داده است که آسان شود دعوای بر اینکه

خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح علیه السلام میگویند و تجاوز کنند بگفته

حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نقل شده و شیخ طبرسی رحمه الله در

کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان صاحب الامر علیه السلام ظاهر شد بر دست حسین بن روح

بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود ای عزیز غرض این ذکر چند حدیث که از

بسیار باندکی اکتفا نمودیم این بود اگر بدیده انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تامل نمائی با این قلیلی که برای

تو ذکر کردیم بر تو ظاهر شود که پیوسته مخالف ائمه تو صلوات الله علیهم بوده اند و علمای

شیعه بسیار از اخبار شیعه که در اعصار ایشان و قریب باعصار بوده اند و از احوال ایشان زیاده

از من و تو اطلاع داشته اند و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان

اگر بدرستی که این کلمات می‌آیند در روز قیامت بالخیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و از عقب
خود دارند و اینهایند باقیات الصالحات یعنی امور شایسته که از برای آدمی باقی میماند و نفع اینها
و حق تعالی فرموده که باقیات الصالحات بهتر و پاینده‌تر است از متاعهای زندگانی دنیا و
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص روزی باصحاب خود التفات نموده
فرمودند که برای خود سپرها اخذ کنید و مهیا سازید صحابه گفتند که مگر دشمنی رو بما آورده است
که سپرها از برای دفع ضرر ایشان مهیا میباید کرد فرمود که نه ولیکن برای دفع آتش جهنم
از خود بگوئید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که بگوید سبحان الله از روی تعجب حق تعالی از ان تسبیح مرغی خلق نماید
که آن مرغ را زبانی بوده باشد و در میان ملائکه سبحان الله تسبیح الهی کند تا روز قیامت و همچنین
والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر در ثواب تهلیل است و ثواب انواع آن از حضرت رسول ص
منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرستاد که آسمانها و ساکنان آنها و زمینهای هفتگانه
در یک کفه ترازو باشند و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد این کلمه بر آنها زیادتی میکند و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که تلقین کنید مرده های خود را
در وقت جان کندن به لا اله الا الله که گناهان را بر طرف میکند و درهم میشکند صحابه گفتند یا رسول الله
که در صحت از برای چون است حضرت فرمود که این بیشتر باعث درهم شکستن و بر طرف شدن
گناهان میشود بدرستی که لا اله الا الله مونس مؤمنست در حال حیات و نزد مردن و در هنگام
مبعوث شدن و بدرستی که جبرئیل بمن گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که در قبرها روسفید
مبعوث میشوند و بآواز بلند میگویند لا اله الا الله والله اکبر و جمعی روسیاه مبعوث میشوند و فریاد
میزنند که وا ویلاه و اثبوراه و بسند دیگر از حضرت رسول ص منقولست که قیمت بهشت لا اله الا الله است
و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت
سرخ که ریشه اش در مشک سفید باشد میوه اش از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر و از مشک

در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود که بلی ولیکن بپرهیزید از اینکه آتشی بفرستید
که آن درختان را بسوزاند زیرا که حق تعالی میفرماید که ای گروه مؤمنان اطاعت نمائید
خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که فقرا بخدمت حضرت رسول آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست که بآن بنده
آزاد کنند و ما نداریم و ایشان را مالی هست که بآن حج کنند و ما را نیست و ایشان مال دارند که
بآن تصدق کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیله آن در راه خدا جهاد کنند و ما
نداریم حضرت فرمود که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که
صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر با خود ببرد بحج که بکشند آنها را
برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب که در زین و لجام کرده مردم را
سوار کنند و بجهاد بفرستند و هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله کسی از او در آن روز عملش
بهتر نباشد مگر کسی که زیاده از صد بگوید پس چون خبر باغنیا رسید ایشان نیز این اذکار را
آوردند فقرا بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند اغنیا کارهای ما را کردند حضرت فرمود که این فضل
خداست بهر کس که میخواهد عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که حق تعالی بر خود واجب کرده است که هر مؤمنی که صد مرتبه الله اکبر بگوید و الحمد لله صد و صد
مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد بفرستد پس بگوید
اللهم زوجنی من الحور العین البته حق تعالی حوریه در بهشت باو کرامت فرماید و این را
کابین آن حوریه باشد پس از این جهت حق تعالی بحضرت رسول وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه
پانصد درهم سنت کردند و بسند معتبر منقولست که بسیار بگوئید لا اله الا الله و الله اکبر را که
هیچ چیز محبوبتر نزد خدا از این دو کلمه نیست بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که تسبیح
نصف میزان اعمالست و الحمد لله پر میکند میزان اعمال را و الله اکبر ما بین آسمان و زمین را پر میکند
و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله

آن خانه دوری میکند و آن خانه روشنی میدهد اهل آسمان را چنانچه ستارهای روشن اهل زمین را
روشنی میدهد و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا در آن نمیشود برکت آن خانه کم است
و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میباشند و حضرت رسول صلعم فرمود که
شما را خبر دهم به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما گردد و نزد خداوند شما مقبولتر
باشد و بهتر باشد برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از اینکه با دشمنان دین ملاقات کنید
و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار بکنید پس فرمود که شخصی خدمت حضرت
رسول صلعم آمد پرسید که بهترین اهل این مجلس کیست فرمود که هر که ذکر خدا بیشتر کند و فرمود که هر که
خدا زبان ذکر کننده عطا فرماید پس بدرستی که خیر دنیا و آخرت با او کرامت فرموده است
بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که خدا را بسیار یاد کند خدا او را دوست دارد و هر که
ذکر خدا بسیار کند حق تعالی دو برات برای او بنویسد یکی برات از آتش جهنم و یکی برات از
نفاق و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که لا اله الا الله از روی اخلاص بگوید
داخل بهشت شود و اخلاص او آنست که این کلمه طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چه که خدا
او را حرام کرده است و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که لا اله الا الله بگوید بعنوان تعجب
[illegible] از این کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده این کلمه بال زند و ذکر خدا
کند و ثواب آن او را باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که تلقین کنید مردهای خود را به
لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلم منقولست که چون
حضرت نوح داخل کشتی شد حق تعالی باو وحی فرمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته
باشی هزار مرتبه لا اله الا الله بگوی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که
جبرئیل بنزد حضرت رسول صلعم آمد و گفت یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله
وحده وحده وحده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که هر که صد مرتبه
بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خداوند عزیز جبار او را پناه دهد از فقر و وحشت او را [illegible]

خوشبوتر باشد از ریحان درخت میوه‌ها باشد بشکل پستان دختران باکره که چون شکافته شود
هفتاد حله از میان آن بیرون آید و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که بنده مسلمانی
که لا اله الا الله بگوید آن کلمه البته بالا رود و هر سقفی را بشکافد و هر گناهی از گناهان او که بر سر
راه او باشد محو نماید تا بحسنات او برسد و قرار گیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هیچ عملی ثوابش عظیم‌تر از شهادت لا اله الا الله نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که هر که صد
مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسی که بیشتر از این گفته
بیشتر از او این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود
که هر عبادتی را اندازه هست که بآن منتهی میشود مگر ذکر حق تعالی که اندازه حدی نیست که بآن
منتهی شود خدای حق تعالی نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است که هر که آنها را ادا نماید بحدش
رسانیده است و همچنین کسی که روزه ماه رمضان را بگیرد و حج را ادا کرده است و کسی
که یک مرتبه حج کند اندازه اش بعمل آمده است بغیر ذکر و یاد خدا که حق تعالی از آن باندک
راضی نشده است و اندازه و نهایتی برای آن مقرر نساخته است بعد از آن این آیه را خواندند
که یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا که ترجمه ظاهر لفظش اینست
که ای گروه مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد و پسین
پس نهایتی را برای ذکر مقرر نساخت بعد از آن فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد و با او
راه میرفتیم مشغول ذکر بود و چون با او طعام میخوردیم او را مشغول ذکر میدیدیم و چون با مردم
سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمیداشت و پیوسته میدیدیم که زبانش بکامش
چسبیده بود و مشغول ذکر لا اله الا الله بود و صبح ما را جمع میکرد که مشغول ذکر و یاد خدا باشیم تا
آفتاب [illegible] و میفرمود که هر که قرآن میتواند خواند قرآن بخواند و هر که نمیتواند خواند ذکر
خدا [illegible] که در آن قرآن خوانده [illegible] و یاد خدا میکنند برکت آن خانه بسیار میشود و شیاطین [illegible]

انو باشد و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که فرمود چون بنده سبحان الله میگوید جمیع ملائکه
بر او صلوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که سی مرتبه بگوید
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم رو کند بتوانگری و پشت کند از فقر و بکوبد در بهشت را
و از حضرت رسول منقولست که هر که بگوید سبحان الله وبحمده ایزد تعالی برای او هزار هزار حسنه
بنویسد و هزار هزار گناه محو نماید و هزار هزار درجه برای او بلند گرداند و هر که زیاده
بگوید خدا ثوابش را زیاده کند و هر که استغفار نماید خدا گناهش را بیامرزد و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که روزی سی مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی دفع نماید
از او هفتاد نوع از بلا را که سهلتر آن فقر آن فقر باشد و بسند دیگر همین مضمون از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که حق تعالی چون ذات
مقدس نبوی را خلق فرمود او را در حجاب القدرة دوازده هزار سال ساکن گردانید در آنجا
آنحضرت این تسبیح میگفتند سبحان ربی الاعلی و در حجاب العظمة یازده هزار سال ماندند این
تسبیح میگفتند سبحان عالم السر و در حجاب المنة ده هزار سال ماندند این تسبیح میگفتند سبحان
من هو قائم لا یلهو و در حجاب الرحمة نه هزار سال ماندند و این تسبیح را میگفتند سبحان الرفیع
الاعلی و در حجاب السعادة هشت هزار سال بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان من هو دائم لا یسهو
و در حجاب الکرامة هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب
المنزلة شش هزار سال این تسبیح سبحان الله العلیم الکریم و در حجاب الهدایة پنج هزار سال ماندند
و این تسبیح میفرمودند سبحان رب العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار هزار سال سکنی داشتند
و باین تسبیح سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب الرفعة سه هزار سال ماندند و این
تسبیح میگفتند سبحان ذی الملک والملکوت و در حجاب الهیبة دو هزار سال خدا را باین تسبیح
میستودند سبحان الله وبحمده و در حجاب الشفاعة هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند
سبحان ربی العظیم وبحمده

در فضیلت تحمید است و انواع محامد بسند معتبر از حضرت صادق ع

مبدل کردند و سبب توبه او کردد و چنان باشد که در بهشت را کوید و بسند معتبر از آنحضرت
منقولست که هرکه هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند رد کند بتوالکری و پست کند بر روی
[illegible] فقر و در بهشت را بکوبد و بسند معتبر از آن حضرت منقولست که هر که هر روز پانزده مرتبه
این تهلیل را بخواند لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة
و رقا حق تعالی روی رحمت خود را بسوی او بدارد و از او روی لطف بر نتابد تا او را
داخل بهشت کرداند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که هرکه بکوید
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی برای او
هزار هزار حسنه بنویسد و بروایت دیکر هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از
امام جعفر صادق ع منقولست که هرکه هر روز ده مرتبه این دعا بخواند اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا بنویسد حق تعالی شانه
از برای او چهل و پنج هزار حسنه محو کند از نامه کناهان او چهل و پنج هزار کناه بلند کرداند از برای
چهل و پنج هزار درجه و در روایت دیکر وارد شده است که دعا را حرزی باشد برای او در
آن روز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت و در آن روز کناه کبیره او را فرا نکیرد و
بروایت دیکر وارد شده است که هرکه در روزی این دعا بخواند حق تعالی برای او چهل
هزار درجه بلند کرداند و چنان باشد که در آن روز دوازده مرتبه قرآن ختم کرده باشد
و حق تعالی در بهشت خانه بنا فرماید   در فضیلت تسبیح است بسند معتبر از یونس
بن یعقوب منقولست که حضرت صادق ع سوال نمود که کسی که صد مرتبه سبحان الله بکوید
[illegible] بسیار کرده و عمل نموده بخدا در آنچه امید کوینده کرده است فرمود که بلی بسند صحیح
[illegible] منقولست که هر که بکوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده حق تعالی
سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سه هزار کناه از او محو نماید و سه هزار درجه از برای
او [illegible] مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش

منقول است از حضرت رسول صلعم [illegible] استغفار کردند لفظ لا اله الا الله [illegible]

و از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول صلعم در هر مجلسی که می‌نشستند تا برخاستن بیست و پنج مرتبه استغفار

می‌کردند و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلعم هفتاد مرتبه می‌فرمودند استغفر الله

و هفتاد مرتبه می‌فرمودند که اتوب الیه و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که گناهی میکند

هفت ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه بخواند بر او ننویسند استغفر الله

الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در هر روز

صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و خیر نیست در بنده که در روزی

هفتصد گناه بکند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر منقولست که هر مؤمنی که در شبانروزی

چهل گناه کبیره بکند [illegible] پشیمان شود و بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات

والارض ذو الجلال والاکرام [illegible] ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علی البته حق تعالی آن گناهان

او را بیامرزد و خیر نیست در بنده که در شبانروزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند و بسند دیگر از آن

حضرت منقولست [illegible] در هر روز [illegible] صد مرتبه [illegible] استغفار میکردند

بی آنکه گناهی [illegible] [illegible] صحیح از حضرت

[illegible] صادق منقولست که [illegible] عجب دارم از کسی که [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] عجب دارم از

کسی که [illegible] که حضرت یونس [illegible] گفت که لا اله

الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین [illegible] حق تعالی [illegible] دعای یونس را

مستجاب کردیم و او را نجات دادیم [illegible]

عجب دارم از کسی که [illegible] که افوض امری الی الله ان

الله بصیر بالعباد [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] بهترین اعمالست فرمود که حمد او کردن از حضرت علی بن الحسین ع
منقولست که هر که بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتها ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلم
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هر که خدا نعمتی باو کرامت فرماید حمد الهی بکند و هر که روزی
او دیر برسد استغفار کند و هر که را اندوهی رو دهد یا کاری دشوار پیش آید بگوید لا حول و لا قوة
الا بالله و بسند دیگر از حضرت امام رضا ع منقولست که چون حضرت رسول را امری رو میداد که موجب
سرور بود میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون امری رو میداد که موجب الم
بود میفرمود که الحمد لله علی کل حال و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول ص روزی
حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد رگهای بدن باین نحو که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل
حال و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون کسی را ببینی که ببلائی مبتلا گردیده است
سه مرتبه این تحمید را آهسته بخوان که او نشنود الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لو شاء فعل بوی
از ین فرمودند که هر که در این حال این دعا را بخواند هرگز باین نوع بلا مبتلا نشود و بسند دیگر از
حضرت صادق مرویست که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن باز میمانند
و میگویند خدایا ما عالم بغیب نیستیم [illegible] که ثواب اورا بنویسیم حق تعالی در
جواب ایشان میفرماید که آنچه بنده من گفته است شما بنویسید و ثوابش بر من است و بسند دیگر از آن
حضرت منقولست که هر که هر روز هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة شکر
نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است در فضیلت استغفار بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که خوشبو و معطر گردانید استغفار را تا رسوا نکند شما را بوی گناهان
و در حدیث دیگر فرمود که استغفار دور میکند گناهان را و بسند معتبر از حضرت رسول ص
منقولست که بهترین دعا استغفار است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون بنده
[illegible] بسیار کند صحیفه عملش که بالا میرود درخشنده و نورانی میباشد و از حضرت علی بن
الحسین [illegible] منقولست که هر که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه او متکبر و جبار نیست [illegible]

لا حول و لا قوة الا بالله بگوید حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا واقع شده که سهل ترینها اندوه باشد
بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را بگفتن ما شاء الله لا حول
و لا قوة الا بالله البته دعا مستجاب میشود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که هفتاد مرتبه
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله حق تعالی بگرداند از او هفتاد و نوع از انواع بلا را که کمترین آنها آن
باشد که دیوانه شود و بسبب دیوانگی هلاک شود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که
خدا را ملکی هست موکل آسمان اول اسمعیل نام چون بنده هفت نوبت میگوید یا ارحم الراحمین
آن ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای تو را شنید هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و
بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که ده مرتبه بگوید یا الله حق تعالی او را عطا فرماید که لبیک
چه حاجت داری و همچنین اگر ده مرتبه یا رب بگوید همین خطاب کند او را و ایضا بسند صحیح
از آنحضرت منقولست که هر که بگوید یا رب یا الله آنقدر که یکنفس او وفا کند با او خطاب فرماید
حق تعالی که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که از بعضی از فرزندان پدرم
بیمار شدند پدرم بر او گذشت فرمود که ده مرتبه بگو یا الله [illegible] هیچیک از مؤمنان ده مرتبه
این کلمه را نمیگویند مگر آنکه پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بنده من حاجت خود را سؤال
کن بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود که پدرم را در خواب دیدم که فرمود
که هر گاه شدتی یا سختی گرفتار شوی بسیار بگو یا رؤف یا رحیم بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود که میخواهی که بتو تعلیم اسم اعظم الهی بخوان سوره
حمد و قل هو الله احد و آیة الکرسی و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را پس رو بقبله کن هر حاجت
که داری از خدا بطلب بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اسم اکبر حق است
یا حی یا قیوم و بروایت دیگر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که این دعا مشتملست
بر اسم اعظم یا الله یا الله وحدک وحدک لا شریک لک [illegible] بدیع السموات و الارض
ذو الجلال و الاکرام و ذو الاسماء العظام و ذا العز الذی لا یرام و الهکم اله واحد لا اله الا هو

گوشه‌ای نگاه داشت از بدیهای ایشان مکر نسبت با او کرده بودند عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع
دنیا داشته باشد چرا تو پناه نمی‌برد باین کلمه که ما شاء الله لا قوة الا بالله زیرا که حق تعالی میفرماید
که برادر مومن بیا در کافر گفت که چرا داخل باغ خود شدی این کلمه را نگفتی اگر مرا کمتر می‌بینی
که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید
و شاید حق تعالی در مقام خوف اطلاق میکند و بسندهای معتبر از آن حضرت منقولست که شخصی بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و شکایت نمود از وسوسه سینه و بسیاری قرض و احتیاج حضرت فرمود
که مکرر این کلمات را بخوان که توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا
و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا بعد از اندک وقتی آن مرد
بخدمت رسول الله آمد و گفت و برکت آن دعا حق تعالی وسوسه سینه مرا برطرف کرد و قرض
مرا موری ساخت و روزی مرا فراخ گردانید و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت
رسول فرمود که حضرت آدم بحق تعالی شکایت کرد وسوسه خاطر و اندوه را پس جبرئیل نازل شد
و گفت یا آدم این کلمه را بگو [illegible] وسوسه و اندوه از تو برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول
منقولست که نعمتهای الهی بر او بسیار شود بگوید الحمد لله رب العالمین و کسی که فقر و احتیاج بر او
زیادتی کند بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] که این کلمه گنجی از گنجها
بهشت و در آن شفای [illegible] است که کمترش غم و اندوه است و بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که در شب معراج [illegible] بحضرت رسول وحی فرمود که بتو عطا
کنم دو کلمه از گنجهای عرش خود لا حول و لا قوة الا بالله و لا ملجأ و لا منجا الا الیک و بسند معتبر از
[illegible] منقولست که گفتن لا حول و لا قوة الا بالله موجب شفا از نود و نه درد است [illegible]
[illegible] از حضرت صادق منقولست که هر گاه امری عارض شود بگوید لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث دیگر منقولست که ابوذر گفت که حضرت رسول مرا وصیت
فرمود [illegible] بسیار بگویم و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام که هر که صد مرتبه [illegible]

امام رضا منقولست که هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح باسم اعظم اقرب است نزدیکتر از سیاهی چشم بسفیدی چشم بدرستی که اسم اعظم در این کلمات داخلست و بسندهای معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که این کلمات را بعد از نماز شام هفت مرتبه بخواند حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا دفع نماید که کمترش قولنج و پیسی و دیوانگی و خوره باشد و اگر از اشقیا باشد نامش از دیوان اشقیا محو کنند و در دیوان سعدا ثبت نمایند و در روایت دیگر سه مرتبه واقع شده است با همین ثواب و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در آن روز نبیند امری را که مکروه او باشد و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که پیش از طلوع آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر کفاره گناهان او باشد در آن روز و در روایت دیگر [illegible] نکند بنده عملی بهتر از عمل او مگر کرده باشد و در روایت دیگر وارد شده است که سنت مؤکد است که این تهلیل را ده مرتبه بگویند و اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم و فرموده اند اگر این دو ذکر را در [illegible] روز فراموش کنی قضا کن چنانچه نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است و بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه این تهلیل را بگوید که گذشت و ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سی و پنج نوبت سبحان الله و سی و پنج نوبت لا اله الا الله و سی و پنج نوبت الحمد لله بگوید او را در آن صباح از غافلان ننویسند و اگر همین اذکار را در شام [illegible] در آن شب از غافلان ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در وقت شام سی مرتبه الله اکبر بگوید چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و بسند معتبر از امام محمد باقر منقولست که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از طلوع آفتاب [illegible] حق تعالی [illegible] آزاد کرده [illegible] و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست [illegible] که در فرزندان آدم [illegible]

[illegible] صلی الله علی محمد وآله اجمعین بعد از خواندن این دعا حاجتی که داری
[illegible] بخواه [illegible] روایت است که گفت شبی در مکه خوابیده بودم شخصی بخواب
من آمد و گفت که برخیز [illegible] در زیر میزاب اسم اعظم رب الارباب بخوان بیدار
شدم و بخواب [illegible] دیگر همان امر [illegible] همان سخن را گفت شنیدم باز بخواب رفتم [illegible]
مرتبه سوم همان [illegible] که برخیز که موسی بن جعفر خدا را باسم اعظم میخواند [illegible]
[illegible] برخیز [illegible] که برخاستم و غسل کردم چون بزیر میزاب آمدم شخصی را دیدم که جامه
خود را بر سر کشیده و در سجده [illegible] نشستم و او دعا میخواند یا نور یا قدوس
سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت [illegible] مرتبه یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی
لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک [illegible] لا اله الا انت و سه مرتبه اسئلک [illegible] لا اله الا انت [illegible]
مرتبه اسئلک یا لا اله الا انت اسئلک باسم الله بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه [illegible]
گفت که [illegible] این دعا را خواندند تا من حفظ کردم [illegible] بحضرت امام محمد باقر
منقولست که هر مؤمنی که این کلمات را بخواند [illegible] در دنیا و آخرت اما در [illegible]
پس [illegible] او را بشارت دهند در هنگام مردن و اما در آخرت [illegible] حق تعالی [illegible] کلمه
[illegible] یا [illegible] فی ابعد ما لیست یا اسمع السامعین یا ابصر الناظرین [illegible]
الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] این باب مشتملست بر چند فصل [illegible] تعقیب [illegible] صبح و نماز شام است
و اذکاری که در صبح و شام باید خواند [illegible] موسی کاظم علیه السلام
منقولست که چون [illegible] از نماز شام فارغ شوی از جای خود [illegible] صد
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] مرتبه
[illegible] نماز صبح [illegible] وقت اگر بخوانی حق تعالی [illegible]
[illegible] بلا که کمترینش [illegible] و شر شیطان و شر پادشاهان باشد [illegible]

و بسند عالی از ابو حمزه ثمالی منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمود از تفسیر
ابراهیم الذی وفی که در شان حضرت ابراهیم فرموده که حق تعالی اوامر او را وفا نمود فرمود
حضرت که هر روز صبح ما را نیکو سه مرتبه میگفت اصبحت وربی محمود اصبحت لا اشرک بالله
شیئا ولا ادعو مع الله الها ولا اتخذ من دونه ولیا و میگفت در شام سه مرتبه پس فرمود و اگر
در شام خواند بجای اصبحت در همه جا امسیت میباید گفت و بسند صحیح از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که حضرت نوح علیه السلام در هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را می
خواند اللهم انی اشهدک انه ما اصبح بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک
لا شریک لک لک الحمد ولک الشکر بها علی حتی ترضی وبعد الرضا و باین سبب حق تعالی او را عبد
شکور فرمود یعنی بنده بسیار شکر کننده و اگر در شام خواند بجای اصبح بی امسی بی و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که هرکه در صبح انگشتر عقیق در دست راست
خود داشته باشد و پیش از آنکه با کسی نظر کند نگین را بجانب کف دست خود بگرداند و
بنگین نظر کند و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند پس این دعا بخواند آمنت بالله وحده
لا شریک له و کفرت بالجبت والطاغوت و آمنت بسر آل محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم
و اولهم و آخرهم حق تعالی او را در آن روز از شر بلاهای آسمان و زمین حفظ نماید و بسند
دیگر از آن حضرت منقولست که هرکه بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار کند بیامرزد او را
و اگرچه هفتصد گناه کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که در
وقت شام سه مرتبه بگوید فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات
والارض وعشیا وحین تظهرون هیچ چیزی در آن شب از او فوت نشود و همه شرها و بلاهای
آن شب از او دفع شود و اگر در صبح بگوید سه مرتبه هیچ چیز در آن روز از او فوت نشود
و همه شرهای آن روز را از او دور کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام هر که بعد از نماز
شام سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره اعطی خیر

سیصد و شصت رگ هست که صد و هشتاد رگ از آنها متحرک است و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن که اگر
ساکنها متحرک گردد آدمی را خواب نبرد لهذا حضرت رسول ص در هر صبح و شام سیصد
شصت مرتبه میگفت الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست
که هر که در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین بتحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است
همچنین اگر در شام چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین شکر آن شب را ادا کرده است بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول ص شخصی [illegible] که باغی درخت [illegible]
حضرت بسیار دید که میخواهی ترا دلالت کنم بر درختی که اصلش ثابت است و میوه اش زود
تر است و نیکوتر و باقی تر باشد گفت بلی [illegible] که در هر صبح و شام بگو سبحان الله والحمد
لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا آنکه حق تعالی بعدد هر تسبیحی ده درخت در بهشت برای تو
فرماید از انواع میوه ها بسند معتبر از آن حضرت منقولست در صبح که این دعا بخوان اصبحت بالله
مؤمنا علی دین محمد و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم آمنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم
و اعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و الاوصیاء صلوات الله علیهم
و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة الا بالله بسند معتبر از حضرت امام [illegible]
منقولست که هر صبح و شام سه نوبت بگوید رضیت بالله ربا [illegible] و بمحمد صلی الله علیه
[illegible] القرآن بلاغا و بعلی اماما و بالاوصیاء [illegible] ائمة [illegible] که در روز
قیامت او را راضی گرداند و بسند معتبر از امام جعفر صادق منقولست که هر صبح که قبل از طلوع آفتاب
این دعا بخواند الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له
و صلی الله علی محمد و آله [illegible] این دعا [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] که شخصی
[illegible] این کلمات [illegible] و کلمات را ایشان بخوانند ملکه گویند که خدا رحم کند کسی
[illegible] در دیوان [illegible] مؤمنان در انجا ثبت است ثبت نماید

اهل بیت خود ببرکت این دعا امروز حالم از همه روز بهتر است و شیخ طوسی علیه الرحمة
والرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که صد مرتبه هر که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و صد
نوبت بگوید اسئل الله العافیة و صد نوبت بگوید استجیر بالله من النار و اسئله الجنة و صد نوبت
بگوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت سورهٔ قل هو الله احد بخواند و صد نوبت بگوید
صلی الله علی محمد و آل محمد و صد نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی
وضمن السموات والارض رزقی والق الرعب فی قلوب اعدائی منی وانشر رحمتک علی واتمم
نعمتک علی واجعلها موصولة بکرامتک وایای واوزعنی شکرک واوجب لی المزید من
لدنک ولا تنسنی ذکرک ولا تجعلنی من الغافلین   در اذکار وادعیه که عقیب همه نمازها باید
خواند بدانکه بهترین تعقیبات تسبیحات فاطمه زهرا صلوات الله علیها است سی و چهار بار
الله اکبر و بعد سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که عبادت کرده نشود خدا بچیزی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه زهرا
علیها السلام اگر از آن بهتر چیزی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله البته بفاطمه
زهرا عطا میفرمود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که تسبیح فاطمه
زهرا علیها السلام را در روز عقیب هر نماز بخواند محبوبتر است نزد من از اینکه هزار رکعت نماز
در هر روز بکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که تسبیح فاطمه زهرا را بخواند و بعد از آن
لا اله الا الله بگوید گناهانش آمرزیده شود و بسند صحیح از آن حضرت منقولست که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب خود فرمود که اگر جامه‌ها و ظرفها را جمع کنید و بر روی هم گذارید
آیا بآسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش
در زمین است و شاخش در آسمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر یک از شما که از نماز واجب
خود فارغ شود سی نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بدرستیکه اصل

بسیار گرانست فرمایند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمعراج رفتم ملائکه مرا دعائی تعلیم نمودند که در صبح و شام بخوانم
اللهم ان ظلمی اصبح مستجیرا بعفوک و ذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک و ذلی اصبح مستجیرا بعزتک
و فقری اصبح مستجیرا بغناک و وجهی البالی اصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی لا یفنی و بسند
معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که شیبه هذلی بخدمت حضرت رسول آمد و گفت
یا رسول الله من پیر شده ام و قوتم ضعیف شده است از اعمالی که عادت کرده بودم با آنها از نماز
و روزه و حج و جهاد پس مرا کلامی تعلیم نما که حق تعالی مرا بآن نفع رساند و سبک باشد بر من
یا رسول الله حضرت فرمود که اعاده کن این سخن را تا آنکه سه مرتبه این کلام را اعاده نمود حضرت
فرمود که نماند در دور تو هیچ درختی و کلوخی مگر آنکه گریست بسبب رحم بر تو پس چون نماز
صبح بکنی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم و بحمده لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستیکه
حق تعالی ترا عافیت میدهد بسبب آن از کوری و دیوانگی و خوره و پیسی و فقر و ضعف
پیری گفت یا رسول الله این برای دنیاست آیا برای آخرت چه بخوانم حضرت فرمود که بعد
از هر نماز بگو اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی
من برکاتک پس فرمود که اگر این کلمات را ترک نکند تا آنکه بمیرد در روز قیامت
هشت در بهشت برای او گشاده شود که از هر دری که خواهد داخل شود و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که در هر روز بیست و پنج مرتبه بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات حق تعالی بعدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد تا روز قیامت
حسنه در نامه اعمال او بنویسد و گناهی از او محو کند و درجه از برای او بلند کند و بسند معتبر از
[illegible] منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر علیه السلام عرض نمود که دعائی تعلیم من نما که
حاجتها و مطالب دنیا و آخرت [illegible] حضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو سبحان الله
العظیم و بحمده استغفر الله و اسئله من فضله [illegible] گفت که من بد حال بودم [illegible]

محمد وآل محمد وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا آمناً وتدخلنی الجنة سالماً وان
تجعل دعائی اوله فلاحاً واوسطه نجاحاً وآخره صلاحاً انك انت علام الغیوب بعد از ان
فرمود که این دعائیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله تعلیم من نمود و روایت
فرمود که تعلیم حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما السلام نمایم بسند معتبر از
حضرت رسالت پناه چون فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا
نمودند و چون سلام گفتند سه مرتبه دست بر داشتند و سه مرتبه الله اکبر گفتند پس این
دعا خواندند لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب
وحده فله الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر پس رو باصحاب خود کردند و فرمودند
که ترك مکنید این سه تکبیر و این دعا را بعد از هر نماز واجب و بعضی گفته اند که بعد از سلام
این را بخوانند بتحقیق که ادا کرده آنچه بر او واجب است از شکر حق بر تقویت اسلام واهل اسلام
بسند معتبر منقول است از احمد بن ابی نصر که بخدمت حضرت امام رضا عرض کردم که چگونه صلوات
وسلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله می باید فرستاد حضرت فرمود که بگو السلام علیك
یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته السلام علیك یا محمد بن عبد الله السلام علیك یا خیرة الله السلام
یا حبیب الله السلام علیك یا صفوة الله السلام علیك یا امین الله اشهد انك رسول الله واشهد
انك قد نصحت لامتك وجاهدت فی سبیل ربك وعبدته حتی اتاك الیقین فجزاك
الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیاً عن امته اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل ما صلیت
علی ابراهیم وآل ابراهیم انك حمید مجید و موافق حدیث معتبر می باید بعد از نماز بگوید اللهم
صل علی محمد وآل محمد واجرنا من النار وارزقنا الجنة وزوجنا من الحور العین بسند معتبر از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جای نماز خود بر نمی خواستند تا چهار ملعون و چهار
ملعونه را لعنت نمیکردند پس باید که بعد هر نماز بگوید اللهم العن ابا بکر وعمر وعثمان
ومعویه وعایشه وحفصه وهند وام الحکم از تعقیبات

این کلمات در زمین است و شاخهای آن در آسمانست و دفع میکند سوختن و غرق شدن
و خانه خراب شدن و بچاه و مرگهای بد را از خواننده خود و اینها اند باقیات صالحات
و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلم که هر که چهل مرتبه این تسبیحات اربع را بعد از
هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از قبله بگرداند هر حاجتی که از خدا سوال کند
باو عطا فرماید بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که هر که بعد از نماز
فریضه پیش از آنکه پاهای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه حق تعالی گناهان او را بیامرزد
اگر چه مثل کف دریا باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که فرمود که کمتر
چیزی که مجزیست از دعا بعد از نماز فریضه آنست که بگوئی اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط
به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ
بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة و بسند دیگر منقولست که محمد بن ابراهیم بخدمت حضرت
امام موسی کاظم علیه السلم نوشت که میخواهم که دعائی تعلیم من فرمائی که بعد از نمازها بخوانم حق تعالی
بسبب خواندن آن خیر دنیا و آخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشتند که بگو که اعوذ
بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الآخرة
و من الاوجاع کلها و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که بعد از نماز صبح
[illegible] مرتبه سبحان الله بگوید بر بدنش گناهی نماند مگر آنکه بریزد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که کسی که خواهد که چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک باشد مانند طلای بیغش
و مظلمه احدی نزد او نباشد که از او طلب نماید که بعد از نمازهای پنجگانه دوازده مرتبه
قل هو الله احد بخواند پس دست خود را بجانب آسمان بگشاید و بگوید اللهم انی اسئلک
باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم
یا واهب العطایا یا مطلق الاساری و یا فکاک الرقاب من النار و اسئلک ان تصلی علی

مرتبه تسبیحات اربع و سی مرتبه بخواند و اللهم صل علی محمد و آل محمد ده مرتبه   در بیان
سجده شکر است بدانکه از جمله سنتهای مؤکد بعد از هر نماز سجده شکر است و فضایل
این در احادیث بسیار است حتی آنکه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که دو سجده
شکر واجبست بر هر مسلمانی که نماز خود را به آن تمام کند و خداوند خود را خوشنود
میگرداند ملائکه را بعجب میآورد بدرستیکه بنده نماز میکند بعد از آن سجده شکر بجای
آورد حق تعالی حجاب از میان بنده و ملائکه بر میدارد و میفرماید که این بنده من که فرض مرا
ادا کرد و عهد مرا تمام کرد بعد از آن شکر نعمت مرا بجای می آورد ای ملائکه چه ثواب
او را نزد من هست ملائکه میگویند که پروردگارا رحمت خود را شامل حال او
گردان باز میفرماید دیگر چه چیز باو عطا کنم میگویند پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن
باز میفرماید که دیگر چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند که امور او را کفایت کن همچنین تا آخر
سؤال میفرماید و ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ چیز نمی ماند که علم ملائکه باو احاطه کند
مگر آنکه او را میگویند باز چون حق تعالی سؤال مینماید ایشان میگویند پروردگارا علم ما
زیاده ازین احاطه نکرده است پس حق تعالی میفرماید که من شکر او میکنم چنانچه او شکر من
کرد و روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم و او را در مراتب معرفت
خود کامل میگردانم و بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق ع
منقولست که حق تعالی بحضرت موسی خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از
میان بندگان خود برگزیدم و کلیم خود گردانیدم گفت نه ای پروردگار من خطاب رسید
که من چون نظر کردم نفس ترا از بندگان خود از همه کس ذلیل تر یافتم هرگاه که از نماز
فارغ میشوی هر دو طرف روی خود را نزد من بر خاک میگذاری پس حضرت موسی سجده
کرد و پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک مالید [illegible]
حق تعالی باو وحی فرستاد که سر بردار ای موسی   و دست خود بر موضع سجود بمال و بر روی

روایات قرآنی گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد و در این کتاب چون
بتقریب مذکور میشود بهمین اکتفا مینمائیم   در تعقیب مخصوص نماز ظهر است بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که حضرت رسول ص بعد از نماز ظهر این
میخواند لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم والحمد لله رب العالمین اللهم
انی اسئلک موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک والغنیمة من کل خیر والسلامة من کل اثم اللهم
لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا سقما الا شفیته ولا عیبا الا سترته ولا رزقا الا
ولا خوفا الا امنته ولا سوءا الا صرفته ولا حاجة لک رضا ولی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم
الراحمین آمین رب العالمین   در بیان تعقیب مخصوص نماز عصر است بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق منقولست که هر که استغفار کند حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد
اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی از گناهان پدرش را بیامرزد و اگر پدرش هم نقدر
گناهان مادرش و اگر نه گناهان برادرش و اگر نه از گناهان خواهرش و همچنین باقی خویشان
و هر که او نزدیک تر باشد و در حدیث دیگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است
و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره انا انزلناه بعد از نماز عصر خواندن گذشت بسند معتبر از
حضرت رسول ص منقولست که هر که هر روز بعد از نماز عصر یک مرتبه بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی الرحمن الرحیم ذی الجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل
خاضع فقیر بائس مسکین مستکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا
نشورا حق تعالی امر فرماید که صحیفه گناهان او را بدرند هرچند که گناه بسیار در آن باشد در
بیان تعقیب مخصوص نماز خفتن است بسند معتبر از امام محمد تقی علیه السلم منقولست که هر که
بعد از نماز خفتن هفت نوبت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند در امان الهی باشد
تا صبح شیخ طوسی رحمة الله علیه نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن
قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر یک را ده

والحجة بن الحسن ائمتی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرا پس بگوید اللهم انی انشدک بآوائک علی نفسک
لاعدائک لتهلکنهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بآوائک علی نفسک لاولیائک
لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه بگوید
اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بعد از آن پهلو راست رو را بر زمین میگذاری
ومیگوئی یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت ویا بارئ خلقی رحمة
لی وکنت عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه پس جانب چپ
روی را بر زمین میگذاری ومیگوئی یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی
مجهودی سه مرتبه پس باز دیگر سر را بسجده میگذاری وصد مرتبه میگوئی شکرا شکرا
و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی کاظم علیه السلم در سجده اول هزار
مرتبه العفو العفو فرمودند و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت در سجود این
دعا را میخواندند اعوذ بک من نار حرها لا یطفی واعوذ بک من نار جدیدها لا یبلی واعوذ بک من
نار عطشانها لا یروی واعوذ بک من نار مسلوبها لا یکسی و در حدیث دیگر مرویست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم در سجده این دعا میخواندند ارحم ذلی بین یدیک وتضرعی الیک ووحشتی
من الناس وانسی بک یا کریم در بیان اذکاری است که در هنگام خواب باید خواند بدانکه
مستحب است که در هنگام خوابیدن با وضو باشد و بجانب راست بخوابد و بقبله و سوره
و آیاتی بخواند که در باب فضائل القرآن مذکور شد و بهترین اذکار در این وقت تسبیح فاطمه زهرا
صلوات الله علیها است چنانچه بسند معتبر از امام جعفر صادق منقولست که چون آدمی شب در
رختخواب خود میخوابد ملکی بزرگواری و شیطانی متمردی بسوی او مبادرت مینمایند ملک
او میگوید که روز خود را ختم کن بخیر و شب خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه
پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم را در وقت خواب خواند ملک آن شیطان را
میرنجاند و از او دور میکند [illegible] [illegible] بکند تا بیدار [illegible] [illegible]

خود بدان که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلائی و در روایتی و بدانکه اقل سجدهٔ شکر
آنست که سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکراً لله چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که صد مرتبه عفواً بگوید یا مرتبه شکراً و اگر در سجدهٔ اول صد مرتبه عفوا
بالعفو العفو بگوید بعد از آن جانب راست را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکری که داند
بخواند مثل یا الله یا رباه یا سیداه و همچنین جانب چپ رو را بر زمین گذارد
و چنین دعائی یا ذکری بخواند باز دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکراً شکراً
بگوید خوبست و در این سجده بر خلاف نمازهای سنتی است که دستها را بر زمین
بخواباند و سینه و شکم را بر زمین برسانند و ایضاً مستحب است که حاجات خود را و برادران
مؤمن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول
بدهد چنانچه در احادیث معتبره واقع شده است که بنده در هیچ حالت قرب او بخدا
زیاده نیست از حالتی که در سجده گریان باشد و ائمه ما صلوات الله علیهم سجدهای بسیار
طولانی بجا می آوردند خصوصاً امام موسی علیه السلام که بعد از نماز صبح بسجده میرفته اند و روز
که بلند میشده است سر از سجده برمیداشته اند و اکثر حالاتی که بوده اند که مشغول هدایت خلق
نبوده اند اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند همچنین اصحاب کبار
ایشان این طریقه را داشته اند حتی آنکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان آنقدر طول میداده اند
سجده را که مرغ بر پشت ایشان آشیانه میگذاشته اند و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله
علیهم بسیار نقل شده و این کتاب گنجایش ذکر تمام ندارد و بعضی از آنها آنست که کلینی بسند
معتبر روایت کرده است که عبدالله بن جندب از حضرت امام موسی علیه السلام سوال نمود از دعائی که
در سجدهٔ شکر بخواند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک
ورسلک وجمیع خلقک انک انت الله ربی والاسلام دینی ومحمداً نبیی وعلیاً والحسن والحسین وعلی بن
الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر … ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی

حق تعالی دو ملک بسوی او فرستد که او را بیدار کنند پس اگر بیدار شود فبها و اگر بیدار نشود
حق تعالی ایشان را امر فرماید که از برای او استغفار نمایند و اگر در آن شب بمیرد شهید مرده
باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعالی طلبد باو عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر
منقولست که چون انسان در شب از پهلو به پهلو گردد سنت است که بگوید الحمد لله والله اکبر
و سید ابن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کسی که
خواهد که حضرت رسول صلعم را در خواب ببیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز
بگذارد و در هر رکعت سوره حمد یک مرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه
صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بر جامه پاکی بخوابد که حلال و حرامی بر روی آن جامه وطی نکرده
باشد و [illegible] دست راست خود را بر زیر جانب راست خود بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله و صد مرتبه بگوید ما شاء الله و بخوابد
[illegible] که آنحضرت را در خواب می‌بیند و سید مذکور نقل کرده است که اگر خواهد که حضرت
امیر المؤمنین را در خواب ببیند در وقت خواب این دعا بخواند اللهم انی اسئلک یا من له
لطف خفی و ایادیه باسطة لا تنقضی اسئلک بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لعبد الا کفی ان ترینی
مولای امیر المؤمنین علیه السلام فی منامی و بسند دیگر روایت کرده است که کسی که خواهد
که میت خود را در خواب ببیند با طهارت بخوابد تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخواند پس این
دعا بخواند اللهم انت الحی الذی لا یوصف والایمان یعرف منه منک بدت الاشیاء والیک
تعود فما اقبل منها کنت ملجأه و منجاه وما ادبر منها لم یکن له ملجأ ولا منجا منک الا الیک
فاسئلک بلا اله الا انت واسئلک ببسم الله الرحمن الرحیم و بحق حبیبک محمد سید النبیین و
بحق علی خیر الوصیین و بحق فاطمة سیدة نساء العالمین و بحق الحسن والحسین الذین جعلتهما
سیدی شباب اهل الجنة علیهم اجمعین السلام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترینی میتی فی الحال
التی هو فیها [illegible] مؤلف این کتاب که بهترین اهل بیت رسالت پناه صلوات [illegible] علیهم

را امر میکند که ختم شب افتتاح روز بجاه بکنند و ملک او را بخیر امر میکند پس اگر طاعات
ملک که دی وار زود میکند و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در نامه عملش بنویسد
و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقولست که فرمود که ما اهل بیت را در هنگام خوابیدن
ده خصلت باشد با طهارت می باشیم و بر دست راست میخوابیم و دست در زیر روی
کذاریم و تسبیح فاطمه زهرا میخوانیم و رو بقبله میخوابیم و سوره حمد و آیة الکرسی و آیه شهد الله
پس هر که چنین کند بهره خود را از ثواب در آن شب برده است بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که در وقت خواب یازده مرتبه سوره انا انزلناه فی
لیلة القدر بخواند حق تعالی یازده ملک بر او موکل کرداند که او را حفظ نمایند تا صباح از
شر شیطان رجیم بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در وقتی که بخواب
میرود یازده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند گناهان او آمرزیده شود و او را شفیع
کند در همسایکان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان پنجاه سال آمرزیده شود
و در حدیث دیگر فرمود که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب سوره قل اعوذ برب
الفلق و آیة الکرسی بخواند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که در وقت خواب سه مرتبه بگوید
الحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیا
و هو علی کل شیء قدیر از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده است
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص در وقت خواب آیة الکرسی میخواندند و بعد
و بعد از آن میفرمودند که بسم الله آمنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی
وفی یقظتی بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که کسی که خواهد که در
میان شب بیدار شود در وقت خواب این دعا بخواند اللهم لا تنسنی ذکرک ولا تؤ
منی مکرک ولا تجعلنی من الغافلین وانبهنی لاحب الساعات الیک ادعوک فیها فتستجیب لی واسألک
فتعطینی واستغفرک فتغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت الرحمن الرحیم فرمود که چون بعد از خواند

بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ و در هر رکوعی و در هر سجودی [illegible]

داشتن از رکوعی و در هر سجودی و در [illegible]

و سنّت است که در سجدهٔ آخر بعد از [illegible]

سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ [illegible]

وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ [illegible] سُبْحَانَ ذِي

الْقُوَّةِ وَالطَّوْلِ اللّٰهُ [illegible]

[illegible]

حاجت [illegible]

بخواند [illegible]

اگر چه بعد [illegible]

هر چه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معتبر [illegible]

تسبیحات و تسبیحات [illegible] دعا [illegible]

و اگر کسی [illegible] دعا [illegible]

[illegible]

نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات [illegible] رکعت است [illegible] در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه

قُلْ هُوَ اللهُ [illegible] معتبر [illegible] شده است که هر [illegible] چون فارغ شود میان

او و خدا گناهی نمانده باشد [illegible] معتبر از حضرت [illegible] صلوات الله [illegible] است که هر که دو

نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قُلْ هُوَ اللهُ بخواند چون فارغ شود گناهانش

آمرزیده شود [illegible] نمازها و دعاها و اعمال بسیار است و از کتب مبسوطهٔ علما [illegible]

از کتب ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات انقدر هست که ده مجلدات بسیار ضخیم

تمام نمیشود پس اگر کسی اراده کند که خدا را بخواهد سنت انقدر هست که از عهده صد هزار

یک آن بدر نمیتوان آمد پس چه حاجت است بمرتکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل

سنت جمعی از جاهلان بمجرد آن بیهوده رسیده و اینها این فقیر در این کتاب بر سبیل اجمال

از هزار یکی و از بسیار اندکی آورده ام اگر کسی باینها عمل نماید تمام وقت او را فرا میگیرد و مجملا

طریقه اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم مضبوط و معلوم است و کسی که راه متابعت

ایشان را بخواهد واضح و ظاهر است و اوّل چیزی که از اعمال ایشان مبالغه بسیار در آن

نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد یک رکعت است که هفده رکعت آن نماز پنجگانه است

و باقی هشت رکعت نماز نافله پیشین است که پیش از نماز ظهر می باید کرد و هشت رکعت

نافله پسین که پیش از فریضه عصر می باید کرد و چهار رکعت نافله شام است که بعد از نماز

شام می باید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از خفتن نشسته میکنند که بدل یک رکعت

حساب میشود و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر که

بعد از نصف شب می باید کرد و اینها در فضیلت و تاکید ثانی واجبات است که حضرت رسول ص

همیشه بر اینها مداومت مینموده اند و اگر ترک شود مانند واجبات قضا می باید کرد و دیگر

از سنن آنحضرت روزه هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه از دهه میان

ماه و پنجشنبه آخر ماه و تمام ماه شعبان که حضرت رسول ص این روزه را بجا آوردند تا از دنیا

مفارقت نمودند و این سه روز نیز اگر ترک شود قضا می باید کرد و دیگر از اعمال مؤکده که فضایل

نامتناهی در آن وارد شده است نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام

و مستحب است که در رکعت اوّل سوره حمد و اذا زلزلت بخوانند و در رکعت دوم سوره

حمد و عادیات و در سیوم حمد و اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم سوره حمد و قل هو الله

واحد [illegible] در هر رکعتی قل هو الله احد بخواند [illegible] و بعد از سوره در هر [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] الطاف عمیم واهب العطایا امتد وارحم بحر فیوض ربانی

[illegible] رنگ کاغذ [illegible] اودانی برادران ایمانی وفیض بخش اقاصی وادانی

[illegible] ونشر لبان زلال معرفت سبحانی از این حیثیت

[illegible] این غریق بحر خطایا وگناهان وپامال نفس

وهوا وشیطان [illegible] سوسترخاک راه اهل ایمان وخادم اصحاب

علوم عرفان [illegible] ایمانی است

که چون از این خوان نعمتهای [illegible] حقایق ومعانی جرعه بر گیرند

[illegible] سیئات

[illegible] وکان الفراغ من تسوید هذه المؤلفة [illegible]

[illegible] جمادی الثانی من شهور سنه سبعین بعد الالف

[illegible] طمع دارم [illegible] بنده گنه کارم

[illegible] دعای خیر یاد نمایند انشا الله

[illegible] اجابت نماید آمین

یا رب العالمین فاتحه

از سر صدق بخوانند

انشا الله

۱۰۷۳ ه